فرهنگ پند و دستان پارسی

پند و دستان یاب

بر پایه برداشت فرهنگی

بر پایه امثال و حکم دهخدا و دستان نامه احمد بهمنیاری

بازویراسته ی

دکتر جامی گیلانی شکیبی

دکتر علی محمد حقشناس لاری

دکتر بهرام معزی قاجار

مهندس بهرام یوسفی

تهران 1363

ویرایش دوم مریلند آمریکا 2016

فرهنگ پند و دستان پارسی

پند و دستان یاب

بر پایه برداشت فرهنگی

بر پایه امثال و حکم دهخدا و دستان نامه احمد بهمنیاری

بازویراسته ی
دکتر جامی گیلانی شکیبی
دکتر علی محمد حقشناس لاری
دکتر بهرام معزی قاجار
مهندس بهرام یوسفی
تهران ۱۳۶۳
ویرایش دوم مریلند آمریکا ۲۰۱۶

فرهنگ پند و دستان پارسی (پند و دستان یاب)
ویراستاران: دکتر جامی گیلانی شکیبی - دکتر علی محمد حقشناس لاری، دکتر بهرام معزی قاجار، مهندس بهرام یوسفی
چاپ نخست ۱۳۶۵ خورشیدی. ۱۰۰۰ نمونه چاپ نقش جهان
چاپ دوم ۲۰۱۶ میلادی
حق چاپ از آن نویسندگان است
چاپ amazon.com
شماره ی بازگشت از دژ نپشت کنگره ی آمریکا TXu 1-982-394
ISBN-13: 978-1530909049

برای: فرهنگ دوستان و فرزندان ایران زمین

بنام خداوند جان و خرد

دیباچه و راهنمای شیوه ی بهره گیری از "فرهنگ پند و دستان پارسی (پند و دستان یاب)"

واژگان دیباچه:

پند (aphorism): سخنان کوتاه بزرگان، نویسندگان و چامه سرایان که در آن یک زمینه بنیادی یاد شده باشد.
دستان (proverb): سخنانی کوتاه که از میان مردم برخاسته است و نویسنده و گوینده ی آنان شناخته نیست و در آن برخی راستیها بیان شده است.
سامان بندی (classification): از روی گروه دسته بندی کردن.
آرایش (arrangement): از روی بستگی ویژه ای دسته بندی کردن.
پیام (meaning): آنچه که از سخن خواسته شود.
نامه (book): کار نوشته یا چاپی در سخن یا دانش.
نهاد (subject, topic): کس یا چیزیکه درباره ی آن چیزی بگویند یا انجام دهند.
مارماد (computer): دستگاهی که بتندی زمینه هایی را گردآوری و انبار کرده و بهم پیوسته و هوده ها را از روی برنامه ای که بآن داده اند بدست می آورد.
دستگاه باز (open system): دستگاهی است که بتوان نهاده های نوین را بدون برهم زدن آرایش دستگاه بآن داد.
ستای (adjective): واژه هایی که برای روشن کردن ویژه گیهای یک نام واژه بکار می روند.
نام واژه (noun): واژه ای که برای رساندن نام کسی یا جایی یا چیزی یا چونی یا کنشی بکار رود.
کارواژه (verb): واژه هایی که نشانگر بودن کار و یا رویدادی باشند.
رویه ی یگانی (singular): آنچه که نشانگر یک چیز باشد نه چند چیز.
رویه ی چندگانی (plural): آنچه که نشانگر بیش از یک باشد.
کمانه (parenthesis): (.....).
خوانش (reading): شیوه ی خواندن چیزی.
زمینه (context): سراسر نهاد، زمینه یا پیرامون وابسته برویدادی یا کسی.

برای درست خواندن برخی واژه ها، از الفبای آوایی زیر کمک گرفته شده است:

á مانند "آ" در "آب"
a مانند "ا" در "اره"
b مانند "ب" در "باد"
c مانند "چ" در "چشم"
d مانند "د" در "دام"
e مانند "ا" در "امشب"
f مانند "ف" در "فرزاد"

g مانند "گ" در "گل"
h مانند "ه" در "هومن"
i مانند "ی" در "جیک"
j مانند "ج" در "جوجه"
k مانند "ک" در "کوه"
l مانند "ل" در "لب"
m مانند "م" در "مادر"
n مانند "ن" در "ناو"
o مانند "ا" در "اردک"
p مانند "پ" در "پدر"
q مانند "غ" در "غاز"
r مانند "ر" در "رود"
s مانند "س" در "سیب"
t مانند "ت" در "توت"
u مانند "و" در "بود"
v مانند "و" در "ورزش"
w مانند "ش" در "شاد"
x مانند "خ" در "خواب"
y مانند "ی" آغازین در "یک"
z مانند "ز" در "زود"
ź مانند "ژ" در "ژاله"

هرگاه دو واکی(vowel) پشت سر هم آیند باید آن دو واکی را چسبیده بهم خواند، نه تک تک جدا از هم، چون دوواکی (diphthong) های زیر:

áy مانند "آی" در "سرای"
ay مانند "اَی" در "مینی"
ey مانند "اِی" در"پیوست"
oy مانند "اُی" در "رویتر"
uy مانند "اوی" در "گوی"
ou مانند "و" در "موز"

yá مانند "یا" در "یار"
ya مانند "یَ" در "یخ"
ye مانند "یِ" در "یک"
yo مانند "یو" در "یورتمه"
yu مانند "یو" در "یوغ"

پند و دستان هر مردمی اندوخته ی فرهنگی آن مردم است. این اندوخته بروزگاران فراهم می آید تا روزی بکار رود، و بکار نمی تواند رفت مگر آنگاه که در دسترس باشد، و در دسترس نمی تواند بود، مگر آنکه در آرایش و سامانبندی آن نیک کوشیده باشند.
زبان پارسی گنجینه ی سرشاری از این گونه پندها و دستانهاست، اما گنجینه ای که تاکنون کلید آن در دست نبوده است. درست است که این گنجینه را کسانی چون جاودان یاد دهخدا و شادروان بهمنیار بجان پاس داشته اند و در فراهم آوردن آن از خود مایه ها گذاشته اند، اما نه هیچ یک از آن دو و نه هیچ کس دیگر تاکنون کوشیده است تا این سرمایه ی کلان را آرایشی و سامانی بآیین بخشد. این است که دسترسی بدانها، آنهم هنگام نیاز کاری بسیار دشوار و بسا که نشدنی است. زیرا پیام پندها و دستانها با رویه ی واژگانی که در آنها بکار رفته است بستگی ندارد و برداشت از آنها پاک از واژه های سازنده ی آنان جداست.
در این نامه کوشیده ایم تا برای این گنجینه ی سرشار کلیدی بدست دهیم. انگیزه ی ما در انجام این کار آن بوده که دکتر جامی شکیبی گیلانی در کار نوشتن فرهنگ روسی به فارسی بود. هربار که به دستانی روسی برمی خورد، چنانچه خود برای آن برابری پارسی بیاد نداشت، نمی توانست چنان چیزی را در نوشته های فارسی پیدا کند. چون هرچه در این باره به فارسی در دست است آرایش الفبایی دارد (آنهم از روی نخستین وات/حرف دستان یا پند)، و نه آرایش زمینه ای. و این جامی را بر آن داشت تا رنجی را که در راه یافتن برابرهای فارسی برای دستانهای روسی می برد، بر سر آرایش زمینه ای دستانهای پارسی بگذارد و جامی مرا برانگیخت و به همکاری فراخواند.
انجام این کار در گرو دو چیز بود: یکی دسترسی بخود دستانهای فارسی و دیگری یافتن سودمندترین و ساده ترین روش. دیدیم اگر خودمان بخواهیم از نو بگردآوری دستانهای پارسی بپردازیم، این کار سر به سالیان خواهد زد و بسا کار پایانی نیز نداشته باشد. وانگهی دیدیم این دوباره کاری خواهد بود چه رنج این کار را پیش از ما کسان دیگر برده اند و این اندازه دشواری را آنان بنیروی خود از میان برداشته اند. بیهوده یافتیم که ما نیز دوباره همان رنج را بر خود هموار کنیم تا چیزی را فراهم آوریم که از پیش فراهم شده است. گفتیم بگذار از آنجا آغاز کنیم که دیگران بپایان رسانده اند تا کار ما دنباله رنج آنان باشد و نه در کنار آن.
در گزینش این راه می دانستیم که چه بسا کسانی ما را سرزنش کنند که پاس رنج دیگران را نگاه نداشته ایم. اما بگمان ما پاسداشت رنج دیگران در آن نیست که دستاوردهای آنان را فرو گذاریم تا همانها را بنام خود فراهم آوریم، بلکه در این است که آنچه از خود داریم بر آن دستاوردها بیفزاییم تا از کمبودهای آنها بکاهیم.
اما گزینش روش چندان دشوار نبود چون جامی با روشی نوین و بسیار کارآمد آشنا بود که در زمینه های پزشکی بکار میرود، این روش فزون بر تازگی، برتریهای ویژه ی خود را دارد که روشهای دیگر ندارند: یکی این که بدرد برنامه ریزی مارادیک می خورد چون برای همین کار پی ریزی شده است. پس اگر کسی در آینده بخواهد دستانهای پارسی را به رایانه بسپارد، این روش کمک کار او خواهد شد. دیگر این که در چارچوب آن می توانیم هر دستانی را بهر چند زمینه که بخواهیم پیوند دهیم بی آنکه نیازی بباز آوردن پیاپی آن دستان زیر هر زمینه پیدا کنیم. بسیاری از دستانها بیش از یک پیام را می رسانند. ناگزیر باید آنها را در زیر همه ی زمینه های آن باز آورد و این دردسری بزرگ است. اما در چارچوب این روش به چنین دردسری گرفتار نخواهیم شد، همانا می توانیم هر دستان یگانه ای را به هر چند زمینه که بخواهیم پیوند دهیم بی آن که بباز آوردن پیاپی آن دستان نیازی داشته باشیم. از این بالاتر، خود

خواننده هم می تواند پس از چاپ این نامه، این کار را دنبال کند تا اگر ما پیامی را درباره ی پندی ی یا دستانی جا گذاشته و ندیده گذاشته ایم، او این لغزش ما را از میان بردارد. دیگر این که این روش دستگاهی باز است نه بسته. این است که در چارچوب آن می شود هر دستان تازه ای را بر دستانهای پیشین افزوده بی آنکه برای این کار ناگزیر شویم آرایش کار را برهم بزنیم. برای اینکار اگر امروز بخواهیم باین کتاب یک دستان نو بیافزاییم باید تنها بآن یک شماره ی نوبدهیم همانا ۳۵۱۵ و سپس این شماره را در زیر پیام ها و نهادها بنویسیم.
آرایش دستانها در این کار از روی پیام دستان هاست، نه از روی واژه هایی که در آن پندها و دستانها بکار رفته و نه نیز با آرایش الفبایی آنها. پس بسیار پیش می آید که دستانی زیر پیامهایی سامانبندی شده باشد که واژه های ویژه ی آن زمینه ها در خود دستان نیامده باشند. نمونه های زیر شیوه ی بهره جویی از این نامه را نشان می دهد. شما دنبال پند یا دستانهایی می گردید که همگی فراگیرنده ی پیام "ترس" در پیوند با "مرگ" باشند. نخست به بخش راهنمای نهادها سرمی زنید. در این بخش نهادها بشیوه ی الفبایی آراسته شده اند. زیر هر نهادی شماره هایی می بینید که هر یک شما را به پند یا دستانی رهنمون می شود. زیر هر دو واژه ی "ترس" و "مرگ" نگاه می کنید. شماره هایی که در هر دو جا باز آورده شده اند با یکدیگر می سنجید و هر شماره ای که در هر دو جا باشد می یابید. این شماره ها دربر دارنده ی دو پیام است و شما را به دستان یا پند دلخواهتان خواهند رساند. سپس با در دست داشتن آن شماره ها به بخش دستانها و پندها می روید و آن دستانها را در زیر شماره های یاد شده پیدا می کنید. در نمونه ی زیر "ترس" شماره های ۹۷۹- ۱۰۱۴- ۱۲۲۶ و ...۳۲۰۲ را می بینید. سپس زیر "مرگ" نگاه می کنید، شماره های ۲۸۱- ۳۲۵- ۳۸۲... ۲۹۹۴ را می بینید. با سنجش این دو دسته شماره می بینید ۳۲۵ و ۴۰۱ در هر دو جا هست. پس این دستانهای شماره ی ۳۲۵ و ۴۰۱ در بردارنده ی هر دو پیام "مرگ" و "ترس" هست. آنگاه دستانهای شماره ی ۳۲۵ و ۴۰۱ را در بخش دستانها می یابید: ۳۲۵- آدم دو دفعه نمی میرد. و ۴۰۱- آدمی یکدفعه می میرد.
اکنون چنانچه دنبال پند یا دستانی می گردید که در آن بخواهید چهار پیام باشد برای نمونه "کار"، "زشت"، "خشم" و "شگفت". هرگاه زیر واژه های "کار"، "زشت"، "خشم" و "شگفت" نگاه کنید و شماره هایی که زیر هریک آمده با هم بسنجید می بینید شماره ی ۳۴۳۴ زیر همه آمده است. پس این دستان باید هر چهار پیام دلخواه ما را در بر داشته باشد. اکنون بدستان شماره ها ی ۳۴۳۴ نگاه می کنید در این بخش دوم دستانها تنها شماره گزاری شده اند و دیگر هیچ آرایشی ندارند. می گوید: "۳۴۳۴- بز را چراغ پا می کند".
پرپیداست که خود این واژه ها بسا که در پند و دستان دلخواهتان نیامده باشد، مانند "بز را چراغ پا می کند" که در آن نه واژه ی "کار" نه "زشت" و نه "شگفت" را در بر ندارد چه همانگونه که یاد شد ما در آرایش دستانها ببودن یا نبودن "واژه ی" پیام در خود آن دستان کاری نداشته ایم، بلکه با بودن یا نبودن خود "پیام" در آنها کار داشته ایم.
در بخش پند و دستان به آوردن پیام دستانها و پندها نکوشیده ایم، چه با بدست دادن زمینه و کاربرد آنها در بخش راهنما، دیگر نیازی باین کار نخواهد بود، وانگهی این کار را هم دهخدا و هم بهمنیار هر دو کرده اند. انجام آن در اینجا جز دوباره کاری نمی توانست بود.
در پایان می باید این چند چیز را هم یادآور شویم:
نخست: این که در بخش راهنمای نهادها و پیام ها بیشتر از واژه های پارسی بهره جسته ایم و واژه ها را شکافته به همچندهای پارسی آنها بازگشت داده ایم برای نمونه "اصل" را به "بن، تبار، گوهر، نژاد،

دودمان و بنیاد" بازگشت داده ایم و شماره ها را در زیر این یکی ها آورده ایم. پس اگر نخست به "اصل" سر می زنید، ناگزیرید از آنجا ببینید که از "اصل" چه پیامی می خواهید "تبار" را می خواهید یا "بن" یا پیام دیگری را، سپس بهر کدام که دلخواهتان است باز می گردید.
راز این کار در آن است که شکافتن پندها و دستانها با پیامها و چمهای بسیار باریک سر و کار دارد و در این کار فنی نمیتوان با واژه هایی کار کرد که گنگ، دوپهلو یا چندپهلویند. برای نمونه پند ۱۳۸۹ را بگیرید: "از خود بهر چه می کنی راضی مشو تا مردمت دشمن نگیرند". پیام این دستان در تازی "متکبر" است. اما این واژه هم پیام "خودبین" را می دهد، هم پیام "خودستا" را و هم "خودخواه" را، اما پندی که ما در پیش چشم داریم تنها پیام "خودستا" را می رساند. از اینرو کاربرد "متکبر" همه پندهای "خودخواه" و "خودستا" و "خودبین" را بهم در می آمیزد و در کار ما آشوب پدید می آورد. پس از سر آن در گذشتیم، و این واژه را به "خودخواه" و "خودستا" و "خودبین" بازگشت داده ایم.
دوم: این که در بخش راهنمای نهادها و پیامها همه جا "ستای" را با "نام واژه ی" آن یکجا بدست داده ایم. پس اگر دنبال "خوب" می گردید آن را با "خوبی" یکجا خواهید یافت.
سوم: این که ستایها و کارواژه های منفی را با مثبت خود آنها یکجا آورده ایم پس اگر دنبال "ندانستن" می گردید و یا "نداشتن" را می خواهید زیر "دانستن" و "داشتن" باید نگاه کنید مگر اینکه برای پیام منفی واژه ی ویژه ای باشد مانند "ناشایست".
چهارم: این که واژه هایی که رویه ی یگانی و چندگانی آنها دو پیام جداگانه دارند هر دوی آنها را با هم آورده ایم و رویه ی چندگانی آنها را در میان دو کمانه – (...) – گذاشته ایم: مانند: بد (ان).
پنجم: این که هرگاه پند یا دستانی دو خوانش جداگانه با دو پیام و زمینه ی جدا داشته باشد، آن را در زیر هر دو نهاد آورده ایم، مانند "خط و این نشان". این دستان را دو جور می توان خواند، با دو پیام جدا: ۱- بیم دادن و ترساندن در یک خوانش و ۲- پیش بینی در خوانشی دیگر.
ششم: این که آنچه در این نامه آمده همگی از "امثال و حکم دهخدا" و "داستان نامه ی بهمنیاری" برگرفته شده است. پس این کار را در واپسین گام چهره ی تازه ای می باید دانست از همان دو تا.
از آنجا که شیوه ی آرایش پندها و دستانها در این نامه در پژوهش های زبانی تاکنون بکار نرفته است و بهره گیری از آن بباور ما خود میتواند پیشرفتی بشمار آید و چون این کار در زبانهای دیگر آزموده نشده است شناخت آن برای مردم زبانهای دیگر هم بیگمان میتواند سودمند باشد این است که ترجمه ی دیباچه را بانگلیسی سودمند یافتیم.
از خانم لیلی شکیبی گیلانی که ما را در پاکنویس این کار یاری دادند بسیار سپاسگزاریم. نیز از آقای قالیباف سرپرست و دیگر کارمندان چاپخانه ی نقش جهان سپاسمندیم.
دیباچه ی دفتر دوم و سوم

۱- بیشتر خرده هایی که از این کار گرفته میشود از خوب نخواندن دیباچه برمیخیزد. پس هرگاه پرسشی برای خوانندگان ارجمند پیش میآید و یا هرگاه در این کار آکی میبینند پیش از هرچیز باید به دیباچه بازگردند و اگر پاسخ آن پرسش را نیافتند و یا چمی شایسته برای آن آکها نیافتند آنگاه ویراستاران را از آن بیاگاهانند.
۲- یک بار دیگر یادآوری میکنیم که آنچه که از پند و دستانها در این نامه آمده است از کار روانشادان علی اکبر دهخدا و احمد بهمنیار بوده است که در زیر یا میشود:
۱)- امثال و حکم دهخدا- چاپ پنجم- چاپخانه ی سپهر- تهران۱۳۶۱.

۲)- د ستان نامه ی بهمنیاری- نوشته ی احمد بهمنیار- بکوشش فریدون بهمنیار- چاپ دانشگاه تهران- تهران- ۱۳۶۱.

۳)- کار پند و دستان یاب یک کار دانشیک است و در شکافتن مینی ها و پیامهای دستانها و پندها نمیتوان گنگ و دوپهلو بود. از اینرو در این رشته همانند هر رشته ی دانشیک و فنی دیگر باید از واژه های گنگ و چندپهلوی بیگانه و خودی پرهیز کرد.

۴)- در بیشتر باره ها تنها نیم بندی از چامه ها دربر دارنده ی پیام بنیادین است، از اینرو در بخش دوم نامه "پند و دستان یاب" تنها پیامهای نیمه بندهایی را که بیرون دوکمانه نوشته شده اند آورده ایم و اگر هم نیمه ی دوم بند چامه پیام دیگری داشته و دورن کمانه آورده شده است از یاد کردن پیام آن چشم پوشیده ایم. برای نمونه- در این چامه از حافظ:

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد (پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت...)

نیمه ی نخستین بند که بیرون دوکمانه است تنها شکافته شده و پیام "ستایش"، "بخشودن" و "بخشایش" را آورده ایم. اما از نیمه ی دوم یاد نکرده ایم.

۵)- همان جور که در دیباچه ی دفتر نخست یاد کردیم این دستگاه "بن باز" است و خوانندگان میتوانند بخواست خود هر پند یا دستانی را که میپسندند در پایان دفتر سوم این نامه زیر شماره های نوین افزوده و سپس پیام را شکافته و شماره ی آن پند یا دستان را در بخش دوم دفتر سوم زیر واژه ها یادداشت کنند.

از دوست گرامی خانم دکتر فاطمه ی ریحانی که از راه دور با برتافتن رنجهای گران بکار چاپ این نامه کمر بستند و پاسی بزرگ بر ما نهادند بسیار سپاسگزاریم

نیز از آقای فریدون قالیباف سرپرست چاپخانه ی نقش جهان و دیگر کارمندان چاپخانه که ما را در این کار یاری دادند سپاسمندیم.

دکتر جامی شکیبی گیلانی
دکتر علی محمد حقشناس لاری
دکتر بهرام معزی قاجار
مهندس بهرام یوسفی

۱)- امثال و حکم دهخدا- چاپ پنجم- چاپخانه ی سپهر- تهران۱۳۶۱.

۲)- د ستان نامه ی بهمنیاری- نوشته ی احمد بهمنیار- بکوشش فریدون بهمنیار- چاپ دانشگاه تهران- تهران- ۱۳۶۱.

دکتر منوچهر ستوده

پند و دستان یاب

مجلدات پند و دستان یاب در بارهٔ امثال و حکم زبان پارسی است. تا کنون سه دفتر از این کتاب به قطع وزیری با کاغذی مرغوب و چاپی خوب در چاپخانهٔ نقش جهان به شرح زیر به چاپ رسیده است:

دفتر نخست شماره‌های ۱ تا ۳۵۱٤، ۲٤۰ ص (تهران ۱۳۶۳).

دفتر دوم شماره‌های ۳۵۱۵ تا ۷۸۳۰، ۱۵۳ ص (تهران ۱۳۶٦).

دفتر سوم شماره‌های ۷۸۳۱ تا ۹۰۶۰، ۳۳۸ ص (تهران ۱۳۶٦).

فهرستی در آخر دفتر سوم است که از صفحهٔ ۳۳۹ شروع می‌شود و به صفحهٔ ٤۲۰ پایان می‌یابد.

در دفتر اول دکتر علی محمد حق شناس لاری با دکتر جامی شکیبی گیلانی همکاری داشته‌اند. اما ظاهراً در دو دفتر بعد خود را کنار کشیده‌اند و اتمام این کار سنگین به دوش مؤلف اصلی افتاده است.

در مقدمه دفتر اول آمده است:

« پند و دستان هر مردمی اندوختهٔ فرهنگی آن مردم است. این اندوخته به روزگاران فراهم می‌آید تا روزی به کار رود و به کار نمی‌تواند رفت مگر آنگاه که در دسترس باشد و در دسترس نمی‌تواند بود مگر آنکه در آرایش و سامانبندی آن نیک کوشیده باشند. »

زبان فارسی گنجینهٔ سرشاری از این گونه پندها و دستانهاست. اما گنجینه‌ای که تا کنون کلید آن در دست نبوده است. درست است که این گنجینه را کسانی چون جاودان یاد دهخدا و شادروان بهمنیار به جان پاس داشته‌اند و در فراهم آوردن آن از خود مایه‌ها گذاشته‌اند اما نه هیچیک از آن دو و نه هیچ کس دیگر تا کنون کوشیده است تا این سرمایهٔ کلان را آرایشی و سامانی به آئین بخشد. این است که دسترسی بدانها، آنهم هنگام نیاز کاری بسیار دشوار و بسا که نشدنی است. زیرا پیام پندها و دستانها با رویهٔ واژگانی که در آنها به کار رفته است بستگی ندارد و برداشت از آنها پاک از واژه‌های سازندهٔ آنها جدا است... »

« انجام این کار در گرو دو چیز بود: یکی دسترسی به خود دستانها و دیگری یافتن سودمندترین و ساده‌ترین روش...

اما گزینش روش چندان دشوار نبود، چون جامی با روش نوین و بسیار کارآمد آشنا بود که در زمینه‌های پزشکی به کار می‌رود. این روش فزون بر تازگی، برتریهای ویژهٔ خود را دارد که روشهای دیگر ندارند. یکی اینکه به درد برنامه‌ریزی را یانه‌ای می‌خورد. چون برای همین کار پی‌ریزی شده است. پس اگر کسی در آینده بخواهد دستانهای پارسی را به رایانه بسپارد، این روش کمک کار او خواهد بود. دیگر اینکه در چهارچوب آن می‌توانیم هر دستانی را بهر چند زمینه که بخواهیم پیوند دهیم بی آنکه نیازی به بازآوردن پیاپی آن دستان زیر هر زمینه پیدا کنیم...

از این بالاتر خود خواننده هم می‌تواند پس از چاپ این نامه این کار را دنبال کند تا اگر ما پیامی را در بارهٔ پندی یا دستانی جا گذاشته باشیم، او این لغزش ما را از میان بردارد دیگر اینکه این روش دستگاهی باز است نه بسته. این است که در چهارچوب آن می‌شود هر دستان تازه‌ای را بر دستانهای پیش افزود بی آنکه برای این کار ناگزیر شویم آرایش کار را بر هم بزنیم. برای این کار اگر امروز بخواهیم به این کتاب یک دستان نو بیفزائیم باید تنها به آن یک شمارهٔ نو بدهیم یعنی ۳۵۱۵ و سپس این شماره را در زیر پیامها و نهادها بنویسیم.»

مطالب و شرح بیشتری در مقدمه آمده است. اما همین مقدار برای معرفی کتاب کافی به نظر رسید. امید است روش کار دکتر شکیبی گیلانی دنبال شود و این ابتکار ایشان مورد استفادهٔ اهل تحقیق قرار گیرد.

احمد اقتداری

سفرنامهٔ بنادر و جزائر خلیج فارس

از مهندس ناشناخته

با تصحیح و تحشیهٔ دکتر منوچهر ستوده

نشر برزو ـ کتابفروشی تاریخ ـ ۱۳۶۹

Iran Nameh

A Persian Journal of Iranian Studies
A Publication of the Foundation for Iranian Studies

Editor:
Jalal Matini
Advisory Board:
Peter J. Chelkowski
M.J. Mahjoub
S.H. Nasr
Z. Safa
Roger M. Savory
Ehsan Yar-Shater

ایران نامه
مجلهٔ تحقیقات ایران شناسی
از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

۱۰ فروردین ۱۳۶۶
۳۰ مارس ۱۹۸۷

دوست گرامی جناب آقای دکتر شکیبی تندرستی و شادمانی و موفقیت شما را آرزومندم.

از بنده خواسته بودید دربارهٔ دفتر نخست «چند داستان ناب» نظر خود را خدمتتان بنویسم. اطاعت کردم و آنچه را که به عقل ناقصم رسید خدمتتان عرض می‌کنم، گرچه ممکن است درست نباشد یا مورد پسند واقع نگردد.

ضمن اینکه خدمتتان تلفنی عرض کردم حق آن است که بیش از دو سطری که در صفحهٔ ۷ [illegible] دربارهٔ کار بزرگ دهخدا در مقدمهٔ کتاب یاد کرده‌اید، جناب‌عالی به رسم حق‌شناسی در تألیف خود [illegible] [illegible] بیشتر ارائه کنید که از جملهٔ آنهاست «چند داستان ناب». چون دهخدا در [illegible] [illegible] تحقیق خود را با این عنوان عرضه نکرده‌اند، بویژه جوانان [illegible] نام کتاب دهخدا چه بوده است. به نظر ارادتمند ذکر نام «امثال و حکم» دهخدا در زیر نام کتاب با[illegible]

مقاله بهبهانی را در تاریخ [illegible] [illegible] جای [illegible] دانستید که
چند جای [illegible] لازم است و نیز مخصوص تأکید بر آنکه [illegible]
تا روح [illegible] در افق [illegible] در وجود ایران [illegible] دو تن را
به [illegible] علم عرضه کرده است. حقیقت این است
[illegible] تقسیم ۱۲۹

4343 Montgomery Avenue, Suite 200
Bethesda, Md. 20814
Telephone: (301) 657-1990

کتاب «امثال و حکم» همراه شده است.

اما کار شما بزرگواران خدمت بزرگی است زیرا خواننده‌ها با جلد امثال و حکم

را هم که نه‌ام و چون همان عبارت مذکور در کتاب را نمی‌دانسته‌ام، نتوانسته‌ام

ضرب‌المثل مورد نظرم را پیدا کنم، در حالی که به‌راحتی چون در کتابچه هم نیست

در حالی که در صدد یافتن ضرب‌المثل گم‌شده‌ام، استفاده‌ی آن را

ندیده‌ام.

اما عرض دیگرم آن است که واژه‌هایی چون «زاب»، «رده» یا «یگال»

و «رده‌ی جنگلی» و امثال آن تاکنون تا چه حد جای خود را در زبان فارسی باز

کرده است و رایج شده است، اما چه تعداد از واژه‌هایی است که فرهنگستان

اول رضاشاه یا فرهنگستان دوم در زمان محمدرضا شاه پهلوی برساخته

یا واژه‌هایی است که برساخته، اگر این گونه واژه‌ها فقط در دیباچه به کار

رفته شده، گرفتاری خواننده کتاب کمتر است، اما اگر قرار بر این باشد

که در متن صفحات کتاب ذائقه‌ها صفت «زاب» به جای نهر و «رده»

یگال» به کار برود، خواننده‌ها دچار دردسر خواهند شد.

BABYLONIA LANGUAGE AND TRANSLATION CENTER, INC.

Translation Services
Interpretation Services
Language Courses

President: Jami G. Shakibi

110 Bellevue Rd., Suite 9
Nashville, TN 37221, U.S.A.
(615) 646-0427

(1)

۱۲ آوریل ۱۹۸۷

دوست گرامی آقای دکتر متینی

با درود فراوان امید تندرستی و شادکامی شما را دارم. نامه‌ی ۳۰ مارس شما درباره‌ی «پند و داستان‌های باب» رسید. در پایین به بخشی از پرسش‌ها پاسخ می‌دهم:

۱- نوشته بودید «... حق آن است که بیش از دو سطری که در صفحه‌ی ۷ مرقوم داشته‌اید درباره‌ی کار بزرگ دهخدا در مقدمه‌ی کتاب یاد می‌کردید...»

«... چون دهخدا و بهمنیار کتاب‌ها و تحقیقات خود را با این عنوان [پند و داستان‌های باب] عرضه نکرده‌اند بدیهی است جوانان نمی‌توانند فی‌المثل کشف کنند نام کتاب دهخدا چه بوده است. به نظر این‌جانب ذکر نام «امثال و حکم» دهخدا و نیز نام کتاب یا مقاله‌ی بهمنیار با ذکر مشخصات چاپ و این‌که چند چاپ شده است لازم است»...

ما خود از پیش همین اندیشه و از این رو است که در دیباچه ص ۷ نوشته‌ایم «در گزینش این راه همین اندیشه که چه بسا کسانی ما را سرزنش کنند که پاس رنج دیگران را نگاه نداشته‌ایم، ما را بیمناک می‌داشت. اما بهای ما پاسداشت رنج دیگران در آن نیست که دستاوردهای آنان را فرو گذاریم تا آن را به نام خود فراهم آوریم، بلکه در این است که آنچه از خود داریم بر آن دستاوردها بیفزاییم تا از کمبودهای آنان بکاهیم». و از این روست که نام کارهای بزرگ دهخدا و بهمنیار را هم در دیباچه‌ی پارسی و هم انگلیسی آورده‌ایم. در ص دهم دیباچه‌ی پارسی چنین آورده‌ایم: «ششم: این که آن چه در این نامه آمده عمدتاً از «امثال و حکم دهخدا» و «داستان‌نامه‌ی بهمنیاری» برگرفته شده است. پس این کار را در [illegible] تا [illegible] پرداخت از همان دو کتاب». در دیباچه‌ی انگلیسی نیز نام کار دهخدا و بهمنیاری چنین آمده است:
"We have used the above two

references, ie Dehkhoda's Proverbs and Aphorisms and Bahmanyari's Dastanname ..... "

باهمه‌ی اینها در پیروی از کُن ارزنده‌ی شما بر آنم که در پشت پوشه‌ی دفتر دوم و سوم «پند و داستان ناب» نام دو کار بالا را آورده و در دیباچه نیز سال چاپ و جایگاه نشر این دو کار را بنویسم. اگرچه همگان این دو کار را می‌شناسند.

۲- نوشته بودید "... در تألیف خود کلمه‌ها و واژه‌های تازه‌ای بکار برده‌اید که از آن ..."

و نیز "... واژه‌هایی چون زاب، رویه‌ی یگانه، و رویه‌ی چندگانه و امثال آن تا کنون چه حد جای خود را در بین اهل فن باز کرده است و رایج شده است. آیا ...

اگر این گونه واژه‌ها فقط در دیباچه بکار رفته باشد گرفتاری خوانندگان کتاب کمتر است ولی اگر قرار باشد که در دیگر صفحات کتاب فی‌المثل بجای صفت "زاب" و بجای "مفرد" رویه‌ی یگانه بکار رود، خوانندگان دچار دردسر خواهند شد."

همان جور که در دیباچه گفته و نوشته شده است، چون این کار یک کار دانشگاهی است در آن عنوان نمونه تک و دو پهلو یا چند پهلو بود. نخست آن که هر واژه‌ای که در دیباچه بکار رفته با همتای انگلیسی آنها آورده شده و این واژه‌ها در فرهنگ‌ها و نوشته‌های کهن با الفبای دست‌نویس و برساخته‌ی ما نیست. واژه‌های "پند"، "داستان"، "آرایش"، "پیام"، "نهاد"، "رایانه" و "نام واژه" "زاب" و بسیاری دیگر شناخته شده‌اند اگرچه برخی مانند "زاب" پایه‌ی زبان‌شناسی سترگی ندارند اما برساخته‌ی ما نیستند.

فزون بر این این واژه‌ها تنها در دیباچه آمده‌اند و برای این که "خوانندگان دچار دردسر نشوند، آنها را نخست با همتای پارسی و انگلیسی آورده‌ایم"

از سوی دیگر در خود پند و داستانها هیچ دست برده نشده است. چه اینها دیگر بودنی و گردانیدنی نیستند. اما همان جور که در دیباچه آمده است، برای شکافتن پیام این پندها و داستانها نیاز به واژه‌های نخست باریک و روشن داریم

BABYLONIA LANGUAGE AND TRANSLATION CENTER, INC.

Translation Services
Interpretation Services
Language Courses

President: Jami G. Shakibi

110 Bellevue Rd., Suite 9
Nashville, TN 37221, U.S.A.
(615) 646-0427

چه در آن جا گستران گنگ بود. برای نمونه اگر خواننده دنبال چیزی میگردد که در آن
چم "اصل" باشد به ش ۱۴۰ میگردد زیر واژه‌ی "اصل" می‌بیند ۶ واژه
آمده. در این جا گسترانیم واژه‌ی اصل را نوشته و همه‌ی شماره‌ها را زیر آن بیاوریم
زیرا یک جا اصل به معنی "بن" آمده یک جا "نژاد" و یک جا "گوهر"
پس ما اگر همه‌ی شماره‌های وابسته به "بن" و "نژاد" و "گوهر" را زیر "اصل" می‌دادیم خواننده
دچار دردسر و سردرگمی می‌شد.

در نمونه‌ی دیگر که در دیباچه آمده (ش ۹) برای "خودستا" و "خودخواه" و "خودبین"
و "خودپسند" اگر می‌خواستیم همه را زیر "متکبر" بدهیم باز در کار آشوب پدید
می‌آمد. از این رو است که هنگامی که به ش ۲۱۹ زیر "متکبر" می‌نگریم از خواننده
می‌پرسیم خواستش از این واژه‌ی گنگ چیست؟ آیا "خودخواه" را می‌خواهد
"خودبین" را می‌خواهد؟ یا "خودستا" را؟ پس خواننده اکنون باید خوب
اندیشیده و یکی را برگزیده و سپس زیر واژه‌ی دلخواه خود شماره‌ی رمز را بیابد.
یکی از گرفتاری‌های بزرگ واژه‌های تازی که به پارسی رخنه کرده است همین گنگ بودن
چم آنان در پارسی است (نه در تازی). از این رو چاره‌ای جز بکار بردن زبان پارسی
پاک در کارهای دانشی نیست.

یک بار دیگر از راهنمایی خردمندانه‌ی شما سپاسگزاری می‌کنم و امید دارم با بکار بستن آنها از
کاستی‌های کار "پند و دستان پاپ" در دفتر دوم و سوم و نیز در چاپ‌های آینده‌ی دفتر نخست
کاسته آن را بگونه‌ای بایسته و شایسته به فرزندان ایران زمین بسپاریم.

دوستدار شما
دکتر جابر [illegible]
[signature]

BABYLONIA LANGUAGE AND TRANSLATION CENTER, INC.

Translation Services
Interpretation Services
Language Courses

President: Jami G. Shakibi

110 Bellevue Rd., Suite 9
Nashville, TN 37221, U.S.A.
(615) 646-0427

چه در آن جا گستردن گنگ بود. برای نمونه اگر خواننده دنبال چیزی می‌گردد که در آن
چم «اصل» باشد به برگ ۱۴۰ می‌نگرد زیر واژه‌ی «اصل» می‌بیند ۶ واژه
آمده. در این جا گستردیم واژه‌ی اصل را نوشته و همه‌ی شماره‌ها را زیر آن بیاوریم
زیرا یک جا اصل به معنی «بن» آمده یک جا «نژاد» و یک جا «گوهر»
پس ما اگر همه‌ی شماره‌های وابسته به «بن» و «نژاد» و «گوهر» را زیر «اصل» می‌دادیم خواننده
دچار دردسر و سردرگمی می‌شد.

در نمونه‌ی دیگر که در دیباچه آمده (برگ ۹) برای «خودستا» و «خودخواه» و «خودبین»
و «خودپسند» اگر می‌خواستیم همه را زیر «متکبر» بدهیم باز در کار آشوب پدید
می‌آمد. از این روست که هنگامی که به برگ ۲۱۹ زیر «متکبر» می‌نگریم از خواننده
می‌پرسیم خواستش از این واژه‌ی گنگ چیست؟ آیا «خودخواه» را می‌خواهد
«خودبین» را می‌خواهد؟ یا «خودستا» را؟ پس خواننده اکنون باید خوب
اندیشیده و یکی را برگزیده و سپس زیر واژه‌ی دلخواه خود شماره‌ی رهنمون را بیابد.
یکی از گرفتاری‌های بزرگ واژگان تازی که به پارسی رخنه کرده است همین گنگ بودن
چم آنان در پارسی است (نه در تازی). از این رو چاره‌ای جز بکار بردن زبان پارسی
پاک در کارهای دانشی نیست.

یک بار دیگر از رهنمایی خردمندانه‌ی شما سپاسگزاری می‌کنم و امید دارم با بکار بستن آنها از
کاستی‌های کار «پیوند و دستان یاب» در دفتر دوم و سوم و نیز در چاپ‌های آینده‌ی دفتر نخست
کاسته آن را بگونه‌ای بایسته و بی‌آک به فرزندان ایران زمین بسپاریم.

دوستدار شما
دکتر جامی شکیبی

گویند مگو سعدی چندین سخن از عشقش
می گویم و بعد از من گویند به دستانها

هر چه می گذرد، ارج و ارزش کاوش در فرهنگ مردم «Folk Lore» بیش از پیش آشکار می گردد، تا جایی که گذشته از ادیبان، پژوهشگران دیگر رشته ها نیز، به کند و کاو در این زمینه رو می آورند. امروز نزد کارشناسان، پندها و دستانهای زبانزد مردم، گهرهایی درخشان، از گنجینه‌ی فرهنگ توده‌هاست، که اندازه‌ی هوش، بینش، باورداشتها و آیین های گوناگون آنها را می نمایاند. دستانها و پندهای دلنشین پارسی، بخشی گسترده از ادب پهناور این سرزمین است که گرچه به کارگیری آن‌ها، پیشینه‌ای کهن در ادب گرانبار این مرز و بوم دارد ولی سخن شناسان، سالها دیرتر، کار گردآوری آنها را آغاز کردند و فرهنگنامه‌هایی را با این سخنان کوتاه و برخاسته از میان مردم، آراستند و شاید نوشته «رشید وطواط» (سالمرگ ۵۷۸ هـ) کهن ترین آنها باشد. (۱)

جای خوشوقتی است که در روزگار ما شمار فرهنگهایی از این دست کم نیست و در این میان بی هیچ گمان، پند و دستان یاب، از بهترین هاست و از نگر پایه‌ی بلندی که دارد، سزاوار درنگ و بررسی بیشتری است، باشد که چاپهای پسین آن آراسته‌تر و زیباتر از چاپ نخستین باشد.

در بوته‌ی نقد و بررسی

پند و دستان یاب، شیوه‌ای تازه یاب در دستان پژوهی

سعیدرضا بیات (مدرس دانشگاه) بخش اول

دفتر نخست «پند و دستان یاب» بازویراسته‌ی، جامی شکیبی گیلانی و علی محمد حقشناس لاری است. روی جلد تاریخ ۱۳۶۳ و در برگ شناسنامه، سال چاپ ۱۳۶۵ را دارد. این جلد ۳۵۱۴ دستان و پند را دربرمی گیرد که هر دستان و پند شماره‌ی ویژه‌ای برای خود دارد. این شماره گذاری کاری پسندیده است و در فرهنگهای پیشین به چشم نمی خورد، مگر در داستاننامه‌ی بهمنیاری. در ویراستاری دفتر دوم «بهرام معزی قاجار» نیز با نامبردگان بالا، همکاری داشته است ولی بخش سوم را «جامی شکیبی گیلانی» به تنهایی فراهم آورده است. این دو دفتر در یك جلد بچاپ رسیده، است و پند و دستانهای شماره ۳۵۱۵ تا ۹۰۶۰ را درون خود دارد و سال چاپ آن ۱۳۶۶ است.

نگارنده، پند و دستان یاب را تنها فرهنگنامه در گونه‌ی خود می شمارد که بازتاب یك کار گروهی است اگر چه همکاری بیدریغ دکتر رعدی آذرخشی نیز با امثال و حکم دهخدا فراموش نشدنی است. امید می رود این شیوه‌ی سودمند در همه‌ی زمینه های پرداخته‌ی دیگر نیز پیش چشم پژوهندگان باشد. از سوی دیگر، پند و دستان یاب، نخستین کتابی است که پندها و دستانها را نه بر پایه الفبا، بلکه از روی پیامها و درونمایه‌ی هر یك از آنها سامان بندی کرده است و این خود، گامی تازه و کارآمد در دستان پژوهی است. پند و دستان یاب، همانگونه که در دیباچه آن نیز آمده به سان کلیدی است که دست یافتن به پندها و دستانها را در هر زمینه‌ای، آسان می سازد. در سرآغاز کتاب می خوانیم: «آنچه در این نامه آمده، همگی از «امثال و حکم دهخدا» و «داستان نامه‌ی بهمنیاری» برگرفته شده است. پس این کار را در واپسین گام، چهره‌ی تازه‌ای می باید دانست از همان دو تاه.(۲) از نگاه این کمترین، پند و دستان یاب، سیمای دگرگون شده‌ای از آن دو یادگار شکوهمند است و گردآورندگان با گزینشی دوباره، بسیاری از مثل ها و حکمت های آن دو را، کنار نهاده‌اند، چرا که، کتاب امثال و حکم دهخدا، به تنهایی نزدیك به سی هزار پند و دستان دارد با افزودگیهای بسیاری که در زیر هر مثل است، ولی پند و دستان یاب همانگونه که گذشت در هر سه دفتر ۹۰۶۰ مثل و حکمت دارد، گذشته از اینکه، شمار بسیاری از آنها را هم نمی توان دستان یا پند نامید. وانگهی، بسنده کردن به کار سترگ دهخدا، پس از گذشت بیش از نیم سده، نشان چه چیزی تواند بود؟ یادآور شود که: کتاب جاوید یاد، احمد بهمنیار هم، دیرینه‌ای کم از امثال و حکم دهخدا ندارد، اگر چه پس از سالیانی دراز چاپ را به زیور خود آراسته است از برتریهای پند و دستان یاب اینکه آرایش آن بگونه‌ای بن باز است و چنانکه در آغازینه آن آمده است: «در چارچوب آن می شود هر دستان تازه‌ای را بر دستانهای پیشین افزود بی آنکه برای این کار ناگزیر شویم آرایش کار را بر هم بزنیم». (۳) اگر از روی داد، داوری کنیم، دانسته خواهد شد که ویراستاران کتاب خود بیش از هر کس دیگری سزاوارند تا بسیاری دیگر از این سخنان گزیده را که از دید پیشاهنگان دستان پژوهی پوشیده مانده است و یا با گذر سالها به گردونه‌ی زبان درآمده‌اند به سامان آورند و بر پیشینیان بیفزایند. از اینها که بگذریم، در کتاب امثال و حکم دهخدا و دستان نامه‌ی بهمنیاری، چونان هر شاهکار دیگر، نادرستی ها و کاستی هایی راه جسته است و در بازنگری، می بایست زدوده می شد که چنین نگردیده است. سیاهه گر این نامه، سالها پیش، در نوشته هایی به پاره‌ای از آنها پرداخته است و امروز سر دوباره گویی آنها را ندارد. (۴)

اگر چه از بخت بد بسیاری از آن ناراستی ها، در دستان یاب نیز هست و باز آنچه هم اکنون از کمبودهای پند و دستان یاب گفته خواهد شد گاه به گونه‌ای به آن دو کتاب ارجمند نیز برخواهد گشت، چرا که این سه گرامی نامه، پیکر و بنیادی کمابیش همانند هم دارند.

۱ـ نخستین کاستی کتاب که در نگاهی گذرا به چشم می زند، نداشتن نامنامه است. برای نوشته هایی از این دست، داشتن فهرست‌های گوناگون نامها ناگزیر می نماید، چرا که این کار، خواننده را در بدست آوردن بررسی های آماری یاری می کند و سازگاری بیشتری با برنامه ریزیهای رایانه‌ای دارد. برای نمونه اگر کتاب، فهرست نام سخنوران داشت و در برابر نام هر سراینده، شماره‌ی دستانهایی که از او در کتاب آمده، نوشته می شد، جویندگان می توانستند بهره‌ی هر کدام از خداوندان سخن را از این دستانها ببینند یا دریابند که هر سخن آفرین با بکارگیری دستان و پند تا چه اندازه سخن خویش را به زبان مردم نزدیکتر ساخته است. گفتنی است که دهخدا در جلدهای یکمین و دومین اثر خود فهرست نام رجال و کتب را آورده است ولی در دفتر سوم امثال و حکم او فهرستی نیست، زیرا فهرست جلدهای سوم و چهارم تا پایان حرف «م» در پایان جلد چهارم آمده است و در این میان از حرف «ن» تا به انجام حرف «ی» که برگه‌های ۱۷۸۰ تا ۲۰۶۵ را دربرمی گیرد، فهرست نویسی نگردیده است که بایسته‌ی پیگیری است.

۲ـ در کتاب پند و دستان یاب، ریشه‌ی هیچ پند و دستانی، هر چند به کوتاهی باز گو نشده است و چنین می نماید که، دریافتن پیام و اندرون پاره‌ای از امثال در گرو آگاهی از تاریخچه و ریشه آنها باشد. درست است که امروزه، کتابهایی چند در این باره در دست است ولی دستان یاب بایستی خود بگونه‌ای بود که خواننده را از روکرد بدانها تا اندازه‌ای بی نیاز می کرد.

۳ـ در دفترهای سه گانه‌ی پند و دستان یاب گاه به عبارتها و جمله هایی کتابی برمی خوریم که نه با تعریف پیشگفتار کتاب از پند و دستان سازگاری دارد و نه با تعریفهایی که دیگران از اندرز و مثل کرده‌اند. چنانچه به شماره‌های ۳۳ تا ۴۹ از دفتر نخست بنگریم، چنین نمونه هایی خواهیم دید: آب با غربال پیمودن/ آب به ریسمان بستن/ خشت بر آب زدن/ نقش بر آب زدن/ باد در قفس کردن/ باد به چنبر بستن/ آب دریا به کیل پیمودن/ مهتاب به گز پیمودن/ آهن سرد کوفتن/ باد پیمودن/ در قفس دمیدن و... که گمان نمی رود هیچکدام از آنها را بتوان پند یا دستان نامید.

۴ـ از آنجا که سرچشمه و خاستگاه پند و دستان یاب، کتابهای امثال و حکم دهخدا و داستاننامه‌ی بهمنیاری است در آن بیشتر، مثلها و اندرزهای برگرفته از متون ادبی دیده می شود و در این میان نوآوری و خلاقیت عوام را کم اوج انگاشته‌اند هم از این رو است که با نیازهای

> پند و دستان یاب، نخستین کتابی است که پندها و دستانها را نه بر پایه الفبا بلکه از روی پیامها و درونمایه‌ی هر یك از آنها سامان بندی کرده است و این خود گامی تازه و کارآمد در دستان پژوهی است

امروزی کمتر هماهنگی دارد.

۵ـ به پیروی از امثال و حکم دهخدا، پای برخی سروده‌ها نام «ادیب» آمده است. که همانا «سیداحمد پیشاوری» در گذشته سال ۱۳۴۹ ق. است و نه دیگر کسانیکه بدین نام، نامورند. باز به پیروی امثال و حکم، هر جا بندی را از سخن آور بزرگ، «فخرالدین اسعد گرگانی» آورده‌اند به جای نام او نام شاهکار وی «ویس و رامین» در زیر سروده آمده است.

۶ـ بازنویسی چندی از مثل ها و اندرزها به زبان گفتاری است و نه به گونه‌ی نوشتاری. برای نمونه اگر نگارش دستان شماره‌ی ۱۰۵۷ را بنگریم چنین است: «آگه علی ساربونه می دونه شتر را کجا بخوابونه» شماره‌های ۶۹۳۰ و ۷۱۴۱ و برخی دیگر نیز از این جمله‌اند. افزون بر این، پند و دستان یاب، شیوه‌ی نگارشی هماهنگ و یکسانی ندارد. برای نمونه املای شمار «سه» در بیشتر جاها بدرستی با «س» آمده است ولی در شماره‌هایی چون ۶۴۰۲ و ۱۵۰۲ و ۵۶۶۸ و گروهی دیگر با «ص» است. همچنین واژه‌ی «طلب» و هم خانواده‌های آن را در مواردی چون ۵۴۱ با «ط» و در انبوهی دیگر چون ۱۰۰۸ و ۲۷۹۱ با «ت» نوشته‌اند. واژگان «گذشتن» و «گذاشتن» و وابسته‌های اینها در بیشینه‌ی موارد چونان شماره‌های ۶۹۷۵ و ۵۸۸۰ با «ز» نوشته شده است و در چند شماره بعد همچون شماره‌ی ۵۸۸۹ با «ذ» ...

۷ـ در سرتاسر کتاب گاه به انبوهی موارد تکراری برمی خوریم که گاه آزارنده است و گاهی دیگر نیز دیده می شود که پند و دستانی با اندك دگرگونی در شماره‌های آینده دوباره نویسی گردیده است. از تکراریها، شماره‌های ۴۱۷۱ و ۷۶۷۵ را گواه گفته می آوریم که در هر دو مورد بند زیر با جابجایی دو لنگه آن آمده است:

بلبل به باغ و جغد به ویرانه تاخته
هر کس به قدر همت خود خانه ساخته

با این تفاوت که در لغت نخست، واژه‌ی «تاخته» را به غلط «ساخته» نوشته‌اند یا هر دو شماره‌ی ۴۳۰۸ و ۵۴۴۱ بازنوشته‌ی این بند امیدآفرین نظامی گنجه‌ایست:

در نومیدی بسی امید است
پایان شب سیه سپید است

همچنین دو شماره ۷۵۷۵ و ۵۹۶۹ تکرار بندی از خسرو و شیرین نظامی است. پیداست آنچه آمد مشتی نمونه خروار است و گرنه «می گویم و می آیمش از عهده برون» که نزدیك به یك پنجم پندها و مثل های کتاب تکراری است.

از گروهی که با اندك تغییری تکرار شده‌اند نیز تنها به آوردن شماره‌های ۷۷۳۴ و ۵۶۷۴ بسنده می شود.

چنانچه از خرده‌های برشمرده‌ی بالا بگذریم و از چند مورد ریز و درشت دیگر نیز چشم بپوشیم، می رسیم به سروده‌های بنامی که، بی نام سرایندگان آنها، در این دفترها آمده است و دوم به خطاهایی که گردآورندگان در تشخیص نام برخی از سخنوران کرده‌اند، که به این دو دسته در دو بخش جداگانه پرداخته خواهد شد. فرایاد می آورد که گروهی از خطاهای زنده یاد علی اکبر دهخدا در نوشته های پیشین نمایانده شده است و آنچه در اینجا خواهد آمد غیر از آنهاست گرچه بسیاری از آنها دوباره دامن «امثال و حکم دهخدا» و «دستان نامه‌ی بهمنیاری» را نیز فراخواهد گرفت چرا که پند و دستان یاب باز نوشته و ویراسته‌ای از آندو یادگار گرامی است. پیداست که آوردن شماره‌ی هر پند و مثل در سوی راست آن یاریگر خوانندگان گرامی در زود یافتن آنها خواهد بود.

الف ـ سروده‌های بنامی که بی نام سراینده در «پند و دستان یاب» آمده است:

۱۱۴۵ ـ صورت نبست در دل ما کینه کسی
آینه هر چه دید فراموش می کند

این پند، سروده «محمدقلی سلیم تهرانی» در گذشته به سال ۱۰۵۷ هـ است. از غزلی بدین سرآغاز:

رشکم ز گفتگوی تو خاموش می کند
نامت نمی برم که دلم گوش میکند[5]

۱۴۶۱ ـ از سبب سوزش من سودایی‌ام
در خیالاتش چو سوفسطایی‌ام

بندی است از دفتر نخست مثنوی، شاهکار «مولانا جلال الدین محمد بلخی»[6]

۱۷۳۵ ـ اظهار عجز پیش ستمگر روا مدار
اشك کباب مایه طغیان آتش است

این بیت از «صائب تبریزی» سرآمد سخنوران سده یازدهم و در گذشته سال ۱۰۸۷ هـ است.[7]

۲۶۰۹ ـ باش تا صبح دولتت بدمد
کاین هنوز از نتایج سحر است

بند بالا، سروده سخن پیرای سده هفتم هجری «کمال الدین اسفهانی» در گذشته به سال ۶۳۵ هـ و آوازمند به «خلاق معانی» است. در قطعه‌ای که سرآغازش این است:

خسرو تاجبخش و شاه جهان
که ز تیغش زمانه بر حذر است[8]

۲۷۱۴ ـ با همت باز باش و با کبر پلنگ
زیبا به گه شکار و پیروز به جنگ
کم کن بر عندلیب و طاووس درنگ
کانجا همه آواز است اینجا همه رنگ

این ترانه، از «مسعود سعد سلمان» شاعر بنام سده‌های پنجم و ششم است که به سال ۵۵۱/۵۱۵ هـ زندگی را بدرود گفته است[9]

۵۸۵۳ ـ رو به هند آوردن روشندلان بی وجه نیست
روزگار آینه را محتاج خاکستر کند

سروده بالا، از آن «محمدبن محمد عارف دارابی شیرازی» گردآورنده تذکره «لطایف خیال» است.

حزین لاهیجی، چندی شاگردی وی را کرده است.[10]

۶۰۷۲ ـ سرشب، سر قتل و تاراج داشت
سحرگه نه تن سر، نه سر تاج داشت
به یك گردش چرخ نیلوفری
نه نادر بجا ماند و نه نادری

این سروده که لنگه چهارم آن نیز، زیر شماره ۷۵۷۳ در «پند و دستان یاب» آمده است، تراویده طبع «میرزا محمدعلی توسی» نامور به «فردوسی ثانی» شاعر سده‌ی دوازدهم و سراینده «شاهنامه نادری» است.[11]

ادامه دارد

پی نوشت ها:

۱. رشیدالدین وطواط، لطایف امثال و ظرایف اقوال، این کتاب را «ایرج افشار» در شماره ۱۰ـ۱۲ سال پنجم مجله‌ی آینده (زمستان ۱۳۵۸) برگ ۸۶۳ معرفی کرده است.

۲. جامی شکیبی گیلانی، علی محمد حقشناس لاری، پند و دستان یاب، تهران ۱۳۶۳، دفتر نخست برگ ۱۰.

۳. همان، برگ ۸. ۴. برای نمونه بنگرند به:

سعیدرضا بیات، اشعار امثال و حکم، روزنامه کیهان، پنجشنبه پنجم و دوازهم اردیبهشت ماه ۱۳۷۰ صفحه ادب و هنر.

سعیدرضا بیات، تصحیح بعضی منابع و ماخذ در امثال و حکم دهخدا، ماهنامه ادبستان، بهمن ماه ۱۳۷۱ شماره ۳۸ صفحه ۶۸.

سعیدرضا بیات، تصحیح بعضی منابع و ماخذ امثال و حکم دهخدا، ماهنامه ادبستان، خردادماه ۱۳۷۳، شماره ۵۴ صفحه‌ی ۹۲.

۵. محمدقلی سلیم تهرانی، دیوان کامل، به تصحیح و اهتمام رحیم‌رضا، تهران ۱۳۴۹، انتشارات ابن سینا، صفحه ۲۱۷.

۶. مولانا جلال الدین محمد بلخی، مثنوی، مصحح محمد استعلامی، دفتر اول، چاپ سوم ۱۳۷۱، انتشارات زوار، صفحه ۳۳.

۷. حسین مکی، گلزار ادب، چاپ انتشارات امیر کبیر ۱۳۶۹ صفحه ۶۲۷.

۸. مهدی پرتوی آملی، ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، ج ۱، چاپ انتشارات سنایی ۱۳۶۹، صفحه ۱۵۳.

۹. بدیع الزمان فروزانفر، سخن و سخنوران، چاپ دوم، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۰، صفحه ۲۳۰.

. این ترانه در دیوان کبیر شمس مصحح بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیر کبیر، ج ۸ صفحه ۱۸۲ نیز دیده شد.

۱۰. حزین لاهیجی، تذکرة‌المعاصرین، مصحح معصومه سالك، دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۵، صفحه ۱۱۳.

۱۱. احمد سهیلی خوانساری، لاادری‌ها، مجله‌ی آینده، سال دوازدهم، شماره ۹ـ۱۰، صفحه ۶۳۵.

در بوته‌ی نقد و بررسی

پند و دستان یاب، شیوه‌ای تازه یاب در دستان پژوهی

سعید رضاییات (مدرس دانشگاه) بخش پایانی

۷۳۸۱ـ من اینجا دیر ماندم خوار گشتم
عزیز از ماندن دایم شود خوار

این بند، از سخنور توانا، استاد «دقیقی توسی» است.[۱۲] بند دیگری از آن نیز آورده می‌شود:

چو آب اندر شمر بسیار ماند
ز هومت گیرد از آرام بسیار

۷۵۶۲ـ نه در مسجد دهندم ره که مستی
نه در میخانه کاین خمار خام است

این بیت، بندی است از غزل «احمد جام» شهرتمند به «ژنده پیل» صوفی نامی سده‌های پنجم و ششم و در گذشته به سال /۵۳۶ هـ و بیت دیگری از آن هم این است:

میان مسجد و میخانه راهی است
غریبم، عاشقم، آن ره کدام است[۱۳]

پوشیده نماند که در دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجه‌ای نیز، غزلی همانند این سروده دیده شد.

۷۷۳۴ـ همت اگر سلسله جنبان شود
مور تواند که سلیمان شود

این بیت، از مثنوی پندآموز «خلد برین» سروده «وحشی بافقی» در گذشته سال /۹۹۱ هـ است.[۱۴]

***

بندهای پسین که به ترتیب شماره خواهند آمد، جملگی از «گلستان» همیشه بهار «سعدی شیرازی» است:

۶۲۱ـ هنر بنمای اگر داری نه گوهر
گل از خار است و ابراهیم از آذر[۱۵]

۶۲۲ـ چو کنعان را طبیعت بی هنر بود
پیمبر زادگی قدرش نیفزود[۱۶]

۵۲۰۵ـ خر عیسا گرش به مکه برند
چون پس آید هنوز خر باشد[۱۷]

۵۴۲۳ـ درشتی و نرمی بهم در به است
چو رگزن که فصاد و مرهم نه است[۱۸]

۶۴۲۶ـ فرشته‌ایکه وکیل است بر خزاین باد
چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی[۱۹]

۶۸۴۵ـ کرم داران عالم را درم نیست
درم داران عالم را کرم نیست

این بند در گلستان مصحح شادروان استاد «غلامحسین یوسفی» چنین است:

کریمان را به دست اندر درم نیست
خداوندان نعمت را کرم نیست[۲۰]

۷۶۸۳ـ هر که آمد عمارتی نو ساخت
رفت و منزل به دیگری پرداخت[۲۱]

دو بند دیگر که در پی است، باز هم از استاد سخن سعدی است ولی این بار از کتاب «بوستان» او:

۵۸۸۳ـ ریاست بدست کسانی خطاست
که از دستشان دستها بر خداست[۲۲]

۷۳۵۹ـ مکن بد به فرزند مردم نگاه
که فرزند خویشت برآید تباه[۲۳]

پس از این نیز دو بیت دیگر از «سعدی شیرازی» آورده خواهد شد برگرفته از بخش «مواعظ» دیوان او:

۵۴۵۵ـ دروغی که حالی دلت خوش کند
به از راستی کت مشوش کند[۲۴]

۷۲۹۴ـ مرغ جایی رود که چینه بود
نه به جایی رود که چی نبود[۲۵]

از غزلیات سعدی نیز بندی، زینت افزای «پند و دستان یاب» گردیده است و آن این است:

۷۱۲۰ـ لعبت شیرین اگر ترش ننشیند
مدعیانش طمع برند به حلوا

آغازینه غزل این است:

روی تو خوش می نماید آینه ما
کاینه پاکیزه است و روی تو زیبا

***

۶۷۱ـ من از بیگانگان هرگز ننالم
که با من هر چه کرد آن آشنا کرد

بندی است از «خواجه حافظ شیرازی» بدین سرآغاز که:

سحر بلبل حکایت با صبا کرد
که عشق روی گل با ما چه‌ها کرد[۲۷]

۴۷۰۵ـ ثوابت باشد ای دارای خرمن
اگر رحمی کنی بر خوشه‌چینی[۲۸]

باز هم خواجه حافظ راست در غزلی با مطلع:

سحرگه رهروی در سرزمینی
همی گفت این معما با قرینی

۷۱۳۳ـ ما آزموده‌ایم در این شهر بخت خویش
بیرون کشید باید از این ورطه رخت خویش[۲۹]

این بیت هم خود سرآغاز غزلی دیگر از حافظ است:

***

سه بیت پس از این خواهد آمد که همه از مثنوی «مخزن‌الاسرار» سروده‌ی حکیم نظامی گنجه‌ای است:

۵۲۴۳ـ خصمی کژدم بتر از اژدهاست
کان ز تو بیرون شده وین بر ملاست[۳۰]

۴۴۲۱ـ عرطل‌زنان دخل ولایت برند
پیرزنان را به جنایت برند[۳۱]

۷۰۲۳ـ گر ملک این است و همین روزگار
زین ده ویران دهمت صد هزار[۳۲]

بند بعدی نیز از «حکیم نظامی» است ولی از شاهکار دیگر وی «خسرو شیرین»:

۴۱۳۴ـ بقدر شغل خود باید زدن لاف
که زردوزی نداند بوریاباف[۳۳]

***

ب ـ چند خطا که در معرفی نام برخی از سرایندگان به «پند و دستان یاب» راه یافته است:

۱۹۲ـ جهان چون چشم و خط و خال و ابروست
که هر چیزی بجای خویش نیکوست[۳۴]

این بیت را گردآورندگان به غلط از سعدی دانسته‌اند. در حالیکه بندی است از مثنوی «گلشن راز» سروده‌ی «محمود شبستری» در گذشته‌ی سال ۷۲۰ هـ ق.

۹۸۹ـ طاعت از دست نباید گنهی باید کرد
در دل دوست به هر حیله رهی باید کرد[۳۵]

سروده‌ی بالا را به غلط از «هاتف اسفهانی» دانسته‌اند ولی مطلع غزلی است از «نشاط اسفهانی» بدین بند (مقطع):

گر مجاور نتوان بود به میخانه «نشاط»
سجده از دور به هر صبح گهی باید کرد

۴۳۰۶ـ پالانگری به غایت خود
بهتر ز کلاه‌دوزی بد[۳۶]

این بیت را به ناروا از «مولوی» نوشته‌اند ولی از مثنوی «لیلی و مجنون» سروده‌ی حکیم «نظامی گنجه‌ای» است، بیت پیش از آن این است:

می کوش به هر ورق که خوانی — کان دانش را تمام دانی

۵۳۲۳ـ بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی
خون خوری گر طلب روزِ ننهاده کنی[۳۷]

این بیت را به نادرست از «سعدی» دانسته‌اند ولی مطلع غزل معروف «حافظ شیرازی» است که بند پایانی آن هم آورده می‌شود:

ای صبا بندگی خواجه جلال‌الدین کن
که جهان پر سمن و سوسن آزاده کنی

۵۸۷۵ـ رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز
تا داد خود از کهتر و مهتر بستانی

این بیت از قطعات «انوری ابیوردی» از نامدارترین سرایندگان سده ششم هجری است با این مطلع:

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم
کاندر طلب راتب هر روزه بمانی[۳۸]

گردآورندگان به غلط این سروده را از «عبید زاکانی» پنداشته‌اند چرا که این سروده را، زیست‌نامه‌نویسی در میانه‌ی زندگی‌نامه‌ی عبید زاکانی که در کلیات او نیز هست گنجانیده است.

۷۶۹۵ـ هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو
گیر و دار و حاجب و دربان در این درگاه نیست

در تشخیص سراینده بند بالا نیز به بیراهه رفته و آنرا از «نظامی» دانسته‌اند، ولی این سروده از «خواجه حافظ شیرازی» است در غزلی با مطلع:

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست
در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست[۳۹]

۸۲۷۹ـ کشاورز و آهنگر و پایباف
چو بیکار باشند سرشان بکاف

این بیت در کتاب به غلط از «فردوسی» دانسته شده است در حالیکه از «ابوشکور بلخی» سخن‌آور نامی سده‌ی چهارم هجری است.[۴۰]

۸۷۶۳ـ هنگام سپیده دم خروس سحری
دانی که چرا همی کند نوحه‌گری؟
یعنی که نمودند در آیینه صبح
کز عمر شبی گذشت و تو بیخبری!

گردآورندگان این ترانه را به غلط از «سنایی» دانسته‌اند که چنین نیست و از ترانه‌های مسلم «حکیم عمر خیام نیشابوری» ادیبدان و ریاضی‌دان در گذشته به سال ۵۱۷ هجری است.[۴۱]

***

در پایان یادآور می‌شود که سروده‌های مندرج در این سیاهه، در منابع پرشماری دیده شده‌اند و آوردن تنها یک منبع برای هر کدام، تنها برای کوتاه کردن دامنه پی‌نویس‌ها بوده است.

سرانجام بر خود بایسته می‌داند که کوشش ویراستاران ارجمند دفترهای سه گانه «پند و دستان یاب» را ارج بنهد و آرزو کند که چاپ دوم این اثر ارزشمند هر چه زودتر و با تیراژی بالاتر از چاپ نخستین، چشم دلدادگان و شیفتگان فرهنگ و ادب را بنوازد. چنین باد.

پی‌نوشت‌ها:

۱۲. دقیقی توسی، دیوان، به اهتمام محمد جواد شریعت، انتشارات اساطیر، سال ۱۳۶۸ صفحه ۹۸.
۱۳. رضاقلی هدایت، تذکره‌ی ریاض‌العارفین، به کوشش مهرعلی گرگانی، انتشارات کتابفروشی محمودی، ۱۳۴۴، صفحه ۳۹.
۱۴. وحشی بافقی، دیوان کامل، ویراسته‌ی حسین نخعی (آذران) چاپ ۱۳۴۷، انتشارات امیر کبیر، صفحه ۳۹۹.
۱۵. سعدی، گلستان، مصحح غلامحسین یوسفی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ اول ۱۳۶۸ صفحه ۱۸۰.
۱۶. همان.
۱۷. همان، صفحه ۱۵۴.
۱۸. همان، صفحه ۱۷۳.
۱۹. همان، صفحه ۱۸۲.
۲۰. همان، صفحه ۱۶۳.
۲۱. همان، صفحه ۵۲.
۲۲. سعدی، بوستان (سعدی‌نامه)، مصحح غلامحسین یوسفی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم، ۱۳۶۹، هـ. ش. تهران، صفحه ۴۳.
۲۳. همان، صفحه ۱۶۶.
۲۴. سعدی، کلیات، به اهتمام محمدعلی فروغی، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۹، چاپ هشتم، صفحه ۸۵۷.
۲۵. همان، صفحه ۸۵۸.
۲۶. همان، صفحه ۴۱۲.
۲۷. حافظ، دیوان، مصحح قزوینی و غنی، نشر آروین، چاپ دوم، ۱۳۷۳، صفحه ۱۱۶.
۲۸. همان، صفحه ۲۵۲.
۲۹. همان، صفحه ۱۷۲.
۳۰. نظامی گنجه‌ای، مخزن‌الاسرار، مصحح بهروز ثروتیان، چاپ اول ۱۳۶۳، انتشارات توس، صفحه ۲۴۴.
۳۱. همان، صفحه ۱۲۱.
۳۲. همان، صفحه ۱۳۰.
۳۳. نظامی گنجه‌ای، خسرو و شیرین، مصحح بهروز ثروتیان، چاپ اول انتشارات توس، ۱۳۶۶، صفحه ۳۳۴.
۳۴. شیخ محمود شبستری، گلشن راز، به اهتمام صابر کرمانی، چاپ اول، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۱، صفحه ۷۱.
۳۵. نشاط اسفهانی، دیوان، به کوشش حسین نخعی (آذران) چاپ انتشارات شرق ۱۳۶۲، صفحه ۹۶.
۳۶. نظامی گنجه‌ای، لیلی و مجنون، مصحح بهروز ثروتیان، چاپ اول، انتشارات توس ۱۳۶۴. صفحه ۷۲.
۳۷. حافظ، دیوان، مصحح قزوینی و غنی.
۳۸. انوری، دیوان، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، چاپ سوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ج ۲، چاپ ۱۳۷۲، صفحه ۷۵۱.
۳۹. حافظ، دیوان، مصحح قزوینی و غنی.
۴۰. ژیلبر لازار، اشعار پراکنده قدیمیترین شعرای فارسی زبان، انجمن ایرانشناسی فرانسه در تهران، ۱۳۶۲، صفحه ۱۰۳.
۴۱. ترانه‌های خیام، صادق هدایت، انتشارات امیر کبیر، سال ۱۳۳۴ صفحه ۱۰۴.

محسن فرزانه در کتاب «خیام شناخت» این ترانه را از رباعیات الحاقی می‌داند، و می‌نویسد: فرصت شیرازی هم در بحورالالحان آن را از سعدی دانسته است.

ولی اشتباه می‌کند چون در آن کتاب نیز این رباعی در میان ترانه‌های خیام آمده است و آنچه در حاشیه آمده است نظر فرصت شیرازی نیست. وانگهی این ترانه در هیچکدام از چاپهای معتبر کلیات سعدی نیست.

اطلاعات سه‌شنبه ۲۲ آوریل ۱۹۹۷
۲ اردیبهشت ۱۳۷۶ شماره ۲۱۰۴۴ ص ۶

بخش ۱

پند و دستان یاب

Section 1: Proverb and Aphorism finder

آ

آزرده: ۴۴۷۷، ۵۱۵۹، ۵۵۶۴

آزرم: نیز نگاه ۱- شرم. ۲- (شرف): ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۰۱، ۳۹۶، ۹۴۳، ۱۹۱۳، ۷۷۰۱، ۸۳۷۵

آزمایش: ۳۶۶۱، ۵۵۱۵، ۵۵۱۷، ۵۹۲۴، ۸۳۸۶

آزمایه: ۵۹۲۴، ۸۳۸۶

آزمند(ی): ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۸۳، ۱۳۵۵، ۱۴۴۶، ۱۶۱۵، ۱۶۱۶، ۱۶۵۲، ۱۶۷۱، ۱۹۳۱، ۱۹۷۳، ۳۱۹۶، ۳۳۱۲، ۳۵۰۴، ۳۵۴۳، ۳۵۶۱، ۳۶۹۴، ۴۰۲۵، ۴۰۵۹، ۴۱۱۹، ۴۱۵۹، ۴۵۰۶، ۴۵۱۲، ۴۶۸۹، ۴۷۴۶، ۴۸۳۳، ۴۸۴۶، ۴۹۶۳، ۴۹۷۵، ۵۰۰۳، ۵۰۰۴، ۵۰۱۷، ۵۰۱۸، ۵۱۲۷، ۵۳۵۱، ۵۳۵۲، ۵۴۴۹، ۵۴۹۵، ۵۴۹۷، ۵۶۹۴، ۵۷۲۰، ۵۷۲۱، ۵۸۸۶، ۶۱۱۸، ۶۴۴۴، ۶۴۵۸، ۶۴۵۹، ۶۴۶۱، ۶۴۶۲، ۶۴۶۴، ۶۴۶۵، ۶۴۶۷، ۶۵۹۰، ۶۷۴۷، ۶۸۱۴، ۶۸۴۱، ۶۸۴۸، ۶۹۸۷، ۷۰۲۰، ۷۳۳۴، ۷۴۵۵، ۷۶۵۳، ۷۶۵۴، ۷۸۸۴، ۸۳۶۷، ۸۶۱۱، ۸۶۹۴، ۸۹۴۱، ۹۰۴۶

آزمودگی: نیز نگاه آزموده: ۲۰۸، ۲۰۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۹، ۴۰۰، ۸۳۵، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۲۲۴۰، ۳۳۷۰، ۳۳۹۰، ۳۳۹۳، ۳۳۹۷، ۴۱۰۵، ۵۴۳۲، ۵۴۴۴، ۵۷۳۶، ۵۹۲۶، ۶۱۱۱، ۶۱۱۲، ۶۱۴۵، ۶۴۹۳، ۶۷۳۲، ۶۷۶۴، ۶۸۲۰، ۶۸۸۸، ۷۰۶۲، ۷۱۸۶

آزمودن: ۱۱۰، ۱۳۳۵، ۱۶۴۵، ۱۷۶۴، ۲۱۰۶، ۳۴۱۶، ۳۶۴۳، ۳۶۶۱، ۳۹۹۰، ۴۱۱۶، ۴۱۲۰، ۴۳۰۷، ۴۹۱۸، ۵۰۳۷، ۵۰۴۶، ۵۳۱۱، ۴۵۰۸، ۶۵۷۲، ۷۱۳۳، ۷۳۹۲، ۷۵۲۵، ۷۷۴۲، ۸۰۴۳، ۸۹۳۹

آزموده: نیز نگاه آزمودگی: ۵۵۰، ۱۴۰۹، ۱۷۱۰، ۱۷۱۳، ۱۷۵۶، ۱۹۲۹، ۱۹۳۰، ۱۹۷۱، ۲۰۸۵، ۳۴۹۱، ۳۵۹۲، ۳۹۴۱، ۴۰۹۹، ۴۵۳۴، ۴۶۰۰، ۴۶۷۱، ۴۶۹۳، ۵۳۴۰، ۵۴۳۲، ۵۸۹۰، ۶۲۰۲، ۶۲۶۸، ۷۰۱۱، ۷۸۳۶، ۷۹۷۰، ۸۱۳۷، ۸۲۹۵، ۸۵۳۹، ۸۶۹۰، ۸۹۷۰، ۸۹۸۰

آزمون: ۱۱۰، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۲۱۰۶، ۸۳۵۴

آسان(ی): ۱۲۶۱، ۲۰۸۷، ۲۰۹۴، ۲۴۹۴، ۲۴۹۵، ۳۰۱۶، ۳۲۳۸، ۳۴۹۵، ۳۵۹۹، ۳۸۴۷، ۴۸۴۹، ۴۸۹۹، ۵۹۰۷، ۶۰۸۳، ۶۲۸۵، ۶۲۸۶، ۶۳۹۲، ۶۴۰۸، ۶۵۶۱، ۷۰۲۷، ۷۰۳۰، ۷۳۵۳، ۷۳۷۱، ۷۴۴۵، ۷۶۴۵، ۷۶۸۴، ۸۲۴۰، ۸۶۲۵، ۸۷۵۰، ۸۸۰۸، ۸۸۵۲، ۸۹۶۰، ۹۰۲۴، ۹۰۶۴، ۹۰۶۶

آسان کردن: ۵۹۲۳

آسان گرفتن: ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۱۱۲۴، ۳۴۷۱، ۳۴۸۴

آسانگیر(ی): ۲۶۱۲، ۲۶۸۱، ۳۷۶۴، ۴۴۰۶، ۴۵۹۱، ۴۵۹۶، ۴۸۱۵، ۶۶۳۷، ۷۶۸۲، ۷۹۱۰، ۷۹۴۶، ۸۶۲۵

آسایش: ۴۵۴، ۹۴۹، ۱۶۸۰، ۲۵۵۹، ۳۱۷۵، ۳۱۹۱، ۴۲۲۸، ۴۳۴۲، ۴۶۰۴، ۴۶۸۱، ۵۰۸۵، ۵۴۲۹، ۵۷۷۰، ۵۸۳۳، ۵۸۳۴، ۵۸۳۶، ۵۹۱۴، ۶۴۳۶، ۶۹۹۹، ۷۳۸۴، ۷۵۴۷، ۸۱۸۸، ۸۵۴۶

آسمان(ی): ۳۳۲۹

آسودگی: نیز نگاه آسوده: ۴۵۴، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۹۷۹، ۱۳۱۶، ۲۶۳۶، ۲۹۷۰، ۳۰۹۶، ۳۵۹۹، ۳۶۸۹، ۴۱۲۷، ۴۲۰۱، ۴۲۲۷، ۵۳۱۸، ۵۴۶۴، ۵۷۳۹، ۵۷۷۱، ۶۶۲۲، ۶۷۱۰، ۷۵۱۹، ۷۵۳۸، ۷۵۷۰، ۷۸۱۷، ۷۸۲۳، ۷۸۶۳، ۷۸۸۲، ۷۹۱۵، ۷۹۱۸، ۷۹۸۳، ۸۲۸۸، ۸۳۰۳، ۸۳۶۶، ۸۳۹۷، ۸۶۲۸، ۸۶۳۲، ۸۶۹۷، ۸۷۳۶، ۸۸۱۰، ۸۸۹۴، ۸۹۰۲، ۹۰۱۳، ۹۰۱۴

آسوده: نیز نگاه آسودگی: ۳۰۹، ۹۴۹، ۱۹۹۹، ۲۵۵۹، ۳۳۶۵، ۵۴۵۹، ۵۴۹۰، ۷۶۹۲

الف

احتکار: نگاه انبارداری
احتیاج: نگاه (۲)- نیاز. (۲)- نیازمندی
احتیاط: نگاه (۱)- پرهیز. (۲)- دوراندیشی. (۳)- پاییدن. (۴)- استوارکاری. (۵)- گوش بزنگی
احسان: نگاه (۱)- نیکی کردن. (۲)- نیکوکاری
احمق: نگاه کانا
احمقانه: نگاه کانایانه
احول: نگاه لوچ
اخاذی: نگاه (۱)- ستاندن (بزور). (۲)- باج گرفتن
اختراع: نگاه (۱)- نوآوری. (۲)- نو پدید آوردن
اختربینی: ۳۱۳۶، ۳۹۹۱
اختلاف: نگاه (۱)- ناسازگاری. (۲)- جدایی. (۳)- دوگانگی
اختلال: نگاه آشفتگی
اختیار: نگاه (۱)- آزادی. (۲)- گزینش. (۳)- خود را در اختیار...نهادن یا سپردن. ۰۴)- فرمانبرداری. (۵)- خواست. (۶)- کامه
اخلاف: نگاه پسینیان
اخوت: نگاه برادری
اداره: نگاه (۱)- کارداری. (۲)- گرداندن
ادامه: نگاه پیگیری، پایا، پاینده
ادب: نگاه (۱)- خوشرفتاری. (۲)- خوشخویی. (۳)- آموزش. (۴)- پرورش. (۵)- پسندیده. (۶)- کردار
ادعا: نگاه (۱)- لاف. (۲)- دادخواهی
اذان: نگاه بانگ نماز
اراده: نگاه (۱)- آهنگ. (۲)- خواست
ارتباط: نگاه رسانش
ارتقاء: نگاه برکشیدن
ارتقاء رتبه: نگاه برکشیدن
ارثی: نگاه بگوهر
ارج: ۱۳۶، ۶۲۸، ۱۲۰۳، ۱۸۷۳، ۱۹۳۴، ۲۱۱۳، ۳۸۱۲، ۴۰۸۴، ۴۲۰۶
ارج گزاشتن یا نهادن: ۸۳۹۴
ارجحیت: نگاه (۱)- برتری. (۲)- پیشی
ارجدار: ۵۱۰۰، ۵۷۵۳
ارجشناسی: ۴۴۱۲، ۵۱۹۱، ۶۲۹۶، ۶۷۰۲، ۶۷۳۵، ۶۷۵۳
ارجمند(ی): ۱۰۵۹، ۳۷۰۸، ۴۲۳۱، ۵۶۷۴، ۶۱۶۹
ارج نهادن: ۲۲۵، ۲۶۵، ۹۴۹، ۱۱۰۲، ۳۰۳۳، ۳۴۳۹، ۴۰۸۴، ۴۴۰۴، ۴۴۳۲، ۴۶۵۸، ۵۹۳۶، ۶۷۰۱، ۶۷۰۲
ارج شناختن: نگاه ارج نهادن
ارزان: ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۳۴۶۶، ۵۲۳۴، ۶۸۷۳، ۸۶۵۹

ارزش: ۱۳۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۴، ۶۲۸، ۹۷۰، ۱۸۵۶، ۱۸۵۷، ۲۰۸۲، ۲۲۰۱، ۲۲۴۲، ۲۲۹۲، ۲۴۰۰، ۲۴۱۱، ۲۵۴۶، ۲۵۷۶، ۲۷۶۵، ۳۲۲۲، ۳۳۳۱، ۳۳۸۵، ۳۴۳۸، ۳۸۱۲، ۳۹۲۴، ۴۲۸۵، ۴۶۰۱، ۴۷۱۹، ۴۷۴۷، ۵۰۰۲، ۵۲۲۹، ۵۷۸۶، ۶۲۳۷، ۶۴۰۲، ۶۶۹۹، ۶۷۰۲، ۶۷۵۴، ۷۱۲۹، ۷۴۹۹، ۸۱۴۸، ۸۲۸۶

ارزشمند: ۹۷۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۱۲۹، ۱۱۳۹، ۱۴۶۸، ۱۶۱۹، ۱۹۸۵، ۱۹۸۷، ۲۰۶۴، ۲۲۷۳، ۲۷۵۳، ۲۷۷۵، ۳۲۴۵، ۳۴۶۱، ۳۷۰۸، ۳۷۶۲، ۴۲۳۱، ۴۰۴۲، ۴۳۷۴، ۴۷۴۷، ۴۸۶۳، ۵۰۷۸، ۵۱۷۵، ۵۳۸۰، ۶۱۳۸، ۶۱۸۱، ۶۵۶۲، ۶۶۹۴، ۶۷۰۲، ۶۷۰۵، ۶۷۳۵، ۶۷۵۳، ۶۹۵۵، ۶۹۵۹، ۷۹۲۱، ۸۶۶۸

ارزشیابی: ۳۲۶، ۴۵۶، ۲۵۹۵، ۳۸۶۶، ۴۷۵۶

ارزیابی: نیز نگاه ارزشیابی. ۳۸۶۶

ارمغان: ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۹، ۱۷۰، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۱۲۰۸، ۱۵۱۰، ۳۲۷۸، ۳۳۴۸، ۵۷۸۳

از خود گذشتگی: ۴۸۰۷

از دست رفته: نگاه دست رفته

از کار افتادن: ۳۷۴۲

از کار افتاده: ۷۴۶۶، ۷۷۹۹

اساس: نگاه (۱)- سرچشمه. (۲)- بنیاد. (۳)- خاستگاه

اسب: ۱۰۲۸، ۱۶۸۴، ۱۶۸۶، ۸۱۴۶، ۸۵۳۰، ۸۵۶۴، ۸۹۶۲

اسباب: نگاه (۱)- ابزار. (۲)- مایه

اسپهان(ی): ۸۴۱۳

استاد(ی): ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۲۲۴۲، ۳۴۳۹، ۳۶۴۱، ۳۶۴۷، ۴۳۰۶، ۴۴۱۹، ۴۴۷۹، ۴۸۲۸، ۴۸۷۴، ۵۲۱۴، ۵۲۲۹، ۵۲۹۵، ۶۱۱۲، ۶۷۵۸، ۶۷۸۵، ۷۰۵۲، ۷۵۱۶، ۷۵۷۶، ۷۷۷۹، ۷۷۸۰، ۷۹۴۰، ۸۲۴۲، ۸۲۵۲، ۸۵۰۷، ۸۷۰۳، ۸۹۸۹، ۹۰۱۲

استادکاری: ۴۳۰۶

استثمار: نگاه بهره کشی

استحقاق: نگاه (۱)- شایستگی. (۲)- شایندگی. (۳)- سزاواری

استخاره: نگاه سگالش

استعداد: نگاه (۱)- توانا. (۲)- توانایی

استعمال: نگاه کاربستن

استفاده: نگاه (۱)- بهره برداری. (۲)- بهره جوئی

استقامت: نگاه (۱)- پایداری. (۲)- استواری. (۳)- پایمردی

استمالت: نگاه دلجوئی

استمداد: نگاه (۱)- یاری جوئی. (۲)- یاری خواستن

استوار(ی): ۱۳۳۷، ۱۷۲۷، ۱۹۹۴، ۲۰۲۹، ۴۲۲۳، ۴۲۵۲، ۴۴۰۹، ۴۶۹۶، ۴۶۹۷، ۵۰۳۳، ۵۴۳۰، ۵۶۰۸، ۵۷۳۱، ۶۱۸۰، ۷۸۰۱، ۶۹۷۸، ۷۲۵۷، ۸۱۳۱، ۸۳۲۵، ۸۳۳۰، ۸۵۹۱

استوارکاری: ۱۵۲۹، ۲۸۵۵، ۳۷۴۷، ۳۷۶۴، ۷۹۲۶، ۸۱۳۱

اسراف: نگاه (۱)- ولخرجی. (۲)- ریخت و پاش. (۳)- پراکندن. (۴)- داراک

اسلاف: نگاه پیشینیان

اسلام: ۱۳۲۱، ۱۷۰۳، ۳۶۸۵، ۶۰۰۷
اسلحه: نگاه جنگ افزار
اشاره: نگاه کنایه
اشتباه: نگاه (۱)- لغزش. (۲)- نادرست
اشتراک: نگاه (۱)- انبازی. (۲)- هنبازی
اشتغال خاطر: نگاه اندیشناک(ی)
اشتها: نگاه کپ خوشی
اشراف: نگاه (۱)- توانگر. (۲)- بزرگان
اشراف افغان: ۵۷۱۰
اشک: ۱۷۱۷، ۳۷۰۲
اشکال: نگاه (۱)- گرفتاری. (۲)- دشواری
اصرار: نگاه پافشاری
اصفهان: نگاه (۱)- اسپهان. (۲)- سپاهان
اصل: نگاه (۱)- بن. (۲)- تبار. (۳)- گوهر. (۴)- نژاد. (۵)- دودمان. (۶)- بنیاد. (۷)- بنسته (boneste)
اصلاح: نگاه (۱)- بهسازی. (۲)- ویراستن
اصیل: نگاه سره
اطمینان: نگاه (۱)- استواری. (۲)- پشتگرمی
اطوار: نگاه دلبری (کردن)
اظهار- اظهار نظر: نگاه رای زدن
اعتدال: نگاه (۱)- اندازه نگهداشتن. (۲)- میانه روی
اعتماد: نگاه (۱)- پشت گرمی. (۲)- باور
اعتماد به نفس: نگاه (۱)- خودایستایی. (۲)- پشتگرمی. (۳)- خود
اعتماد کردن: نگاه (۱)- سپردن. (۲)- پشتگرمی
اعتیاد: نگاه خوگری
اعقاب: نگاه پیشینیان
اعیان: نگاه توانگر
اغتنام: نگاه نگاهداشت
اغراق: نگاه گزافه گوئی
اغفال: نگاه فریفتن
اغماض: نگاه چشم پوشی
افاده: نگاه (۱)- بالیدن. (۲)- خودبینی
افتاده: نیز نگاه (۱)- خوار. (۲)- فروتن. (۳)- زبون: ۸۸۳، ۸۸۴، ۱۱۴۷، ۱۴۰۱، ۲۶۰۱
افتخار: نگاه سربلندی
افترا: نگاه (۱)- بدنام کردن. (۲)- بهتان
افتراق: نگاه واشناخت
افراط: نگاه (۱)- زیاده روی. (۲)- بی اندازه. (۳)- اندازه نگهداشتن (نداشتن)

افزار: نگاه ابزار
افزایش: ۵۲۴۸، ۶۰۲۱، ۶۲۹۴، ۶۲۹۵، ۶۷۴۵، ۶۷۴۶، ۷۰۴۵، ۸۳۵۹
افزاینده: ۵۰۰۷
افزودن: نیز نگاه فزونی: ۱۱۹، ۷۴۱۰
افزونی: نیز نگاه فزونی: ۶۹، ۲۵۴، ۲۶۲، ۱۳۳۳، ۱۶۶۳، ۲۰۷۹، ۳۳۹۹
افسرده(گی): ۱۵۱۹، ۱۷۵۲، ۸۷۳۲
افسوس (خوردن): نیز نگاه (۱)- دریغ خوردن. (۲)- دریغ: ۷۹۳۸
افغانی: ۳۷۱۸، ۶۸۴۲
افشاء: نگاه (۱)- پراکندن، (۲)- آشکار کردن
افکندن: ۵۴۰۱
اقامت: نگاه (۱)-باشندگی. (۲)- ماندگاری
اقامه: نگاه ماندگاری
اقبال: نگاه (۱)- نیک اختری. (۲)- بداختری
اقتصاد: نگاه (۱)- خستو شدن. (۲)- خستویی
اکتساب: نگاه (۱)- دریافتن. (۲)- گرفتن. (۳)- گرفتنی. (۴)- اندوختن
اکتسابی: نگاه دررسیده
اکراه: نگاه (۱)- زوری. (۲)- زورکی
اکنون: ۴۲۱۸، ۴۳۴۰، ۴۴۰۵، ۸۵۳۵، ۸۶۴۹
التماس: نگاه زاری
الفباء: ۷۲۳۹
القاء: نگاه انگیختن
امار: ۵۵۶۰، ۵۵۶۱
امام: ۶۶۲۶
امام جمعه: نگاه پیشوای آدینه
امام زاده: ۲۱۰۰، ۲۳۲۰، ۲۳۴۹
امانت: نگاه درستکاری
امتحان: نگاه آزمون
امساک: نگاه زفتی
امکانات: نگاه توانایی
امنیت: نگاه (۱)- آسایش. (۲)- ایمنی
امید: نیز نگاه چشمداشت. ۲۴۷، ۳۰۵، ۳۹۸، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۱۳۰۱، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۲۰، ۱۴۰۵، ۱۷۷۳، ۱۸۶۰، ۲۱۱۹، ۲۱۲۰، ۲۱۲۳، ۲۵۵۴، ۲۵۶۷، ۲۷۵۶، ۲۹۰۷، ۲۹۲۱، ۳۳۸۶، ۳۵۴۵، ۳۵۴۸، ۳۶۲۴، ۳۶۷۶، ۳۷۲۴، ۳۸۰۲، ۳۸۰۳، ۳۹۶۱، ۴۰۶۲، ۴۱۲۴، ۴۲۰۱، ۴۳۰۸، ۴۴۸۲، ۴۵۲۱، ۴۵۶۷، ۶۰۰۸، ۷۸۸۶، ۸۳۰۵، ۸۷۱۷
امیدوار(ی): ۳۵۴۵، ۳۵۴۸، ۳۸۰۳، ۴۱۵۵، ۴۷۷۸، ۵۴۴۱، ۵۵۶۶، ۵۹۳۳، ۶۰۰۸، ۶۵۷۳، ۷۸۳۰، ۸۱۶۴، ۸۱۹۵، ۸۳۰۵، ۸۵۵۸، ۸۷۵۳، ۸۸۴۴، ۸۸۷۴، ۸۹۱۰، ۸۹۸۶، ۸۹۸۷
امین: نگاه درستکار(ی)

اندوه خوردن: ۳۶۹۸، ۴۸۲۱، ۵۷۵۷، ۵۹۴۴، ۶۰۶۲، ۶۶۰۸، ۶۶۰۹، ۶۶۱۶، ۷۵۱۵، ۷۷۸۶، ۷۸۳۰، ۷۸۶۳، ۷۸۷۳، ۷۹۴۲، ۸۲۲۶، ۸۴۲۱، ۸۴۲۳، ۸۵۳۲، ۸۷۷۴، ۹۰۳۱، ۹۰۴۸
اندوهگین: ۱۱۰۴، ۵۰۰۳، ۵۶۰۹، ۶۹۴۵
اندوهمند: ۸۷۳۲
اندیشمند: ۵۴۱۷
اندیشناک(ی): ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۸۴
اندیشه: ۷۴۱، ۷۴۲، ۸۲۳، ۱۲۴۹، ۱۶۴۱، ۱۸۳۳، ۱۹۷۴، ۲۱۷۲، ۲۱۷۳، ۲۱۷۴، ۲۱۷۵، ۲۲۱۶، ۲۲۳۵، ۲۳۴۲، ۲۷۴۸، ۲۸۴۹، ۳۱۱۴، ۳۲۲۱، ۳۸۶۴، ۳۸۸۵، ۴۱۰۶، ۴۲۸۳، ۴۳۴۰، ۴۷۲۸، ۵۲۵۶، ۶۵۹۱، ۶۶۰۲، ۶۶۶۳، ۶۷۷۳، ۷۳۸۷، ۷۳۸۸، ۸۰۱۰، ۸۳۲۶، ۸۷۳۷
اندیشیدن: ۸۳۵، ۵۹۴۴، ۷۶۸۷، ۸۴۳۴، ۸۴۵۱، ۸۵۴۵، ۸۷۳۷، ۹۰۰۸
اندیشیده: ۱۲۲۵
انس: نگاه خو کردن
انسان: نگاه (۱)- کس. (۲)- تن. (۳)- مردم. (۴)- آدم
انسانیت: نگاه مردمی
انصاف: نگاه (۱)- دادگری. (۲)- دادمندی. (۳)- اندازه نگهداشتن
انضباط: نگاه آیینمند(ی)
انفعال: نگاه (۱)- شرمندگی. (۲)- شرمساری
انقلاب: نگاه (۱)- شورش. (۲)- دیگرگونی
انکار: نگاه (۱)- گردن گرفتن (نگرفتن). (۲)- وادنگ (کردن)
انگاشتن: ۶۶۴۷، ۷۳۷۰
انگبین: ۳۹۶۸
انگل: ۴۷۹۲
انگور: ۷۹۳۱
انگیختن: ۳۰۴، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۳۹۱۱، ۵۲۵۷
انگیزا: ۴۸۶۰
انگیزه: ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۰۰، ۱۳۸۹، ۱۵۳۷، ۱۵۴۹، ۲۷۹۸، ۳۶۲۷، ۴۸۱۱، ۵۶۶۱
اوباش: نگاه (۱)- بدان. (۲)- بدکاران
اوج: ۳۹۰۴
اوزده (uzade): ۶۳۲۶، ۷۹۰۰
اولویت: نگاه برتری
اهریمن: ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۴۰۲۴، ۴۱۲۸، ۴۶۱۹، ۵۷۴۵، ۶۲۴۹، ۶۳۴۹، ۷۳۵۵، ۷۳۵۶، ۷۴۶۲، ۸۲۰۱، ۸۴۳۶
اهل: نگاه شایسته
اهل کاری یا چیزی بودن: نگاه دست داشتن
اهلیت: نگاه شایستگی
اهمیت: نگاه ارج

ب

۱۵۴۸، ۱۵۷۲، ۱۵۸۰، ۱۵۹۰، ۱۵۹۶، ۱۵۹۷، ۱۶۴۴، ۱۶۶۰، ۱۶۶۷، ۱۶۸۳، ۱۶۹۰، ۱۷۹۰،
۱۷۹۱، ۱۷۹۲، ۱۹۷۴، ۲۰۰۵، ۲۰۳۹، ۲۰۶۸، ۲۰۸۸، ۲۱۰۲، ۲۱۲۸، ۲۱۵۱، ۲۲۲۱، ۲۳۹۲،
۲۴۴۵، ۲۴۴۷، ۲۴۷۴، ۲۵۲۲، ۲۵۴۰، ۲۵۴۴، ۲۵۴۷، ۲۵۶۱، ۲۵۶۲، ۲۶۲۷، ۲۶۶۸، ۲۷۸۶،
۲۷۸۷، ۲۷۸۹، ۲۸۱۹، ۳۰۱۶، ۳۰۱۷، ۳۰۱۸، ۳۰۳۷، ۳۰۴۲، ۳۰۴۳، ۳۰۵۲، ۳۰۵۳، ۳۰۵۵،
۳۰۶۷، ۳۰۸۸، ۳۱۱۴، ۳۱۱۵، ۳۱۱۶، ۳۱۱۹، ۳۱۲۰، ۳۱۲۲، ۳۱۲۳، ۳۱۲۵، ۳۱۲۸، ۳۱۳۲،
۳۱۳۹، ۳۱۴۰، ۳۱۴۱، ۳۱۴۲، ۳۱۴۵، ۳۱۵۱، ۳۱۵۲، ۳۱۵۷، ۳۲۲۱، ۳۲۲۵، ۳۲۴۲، ۳۳۲۰،
۳۴۰۷، ۳۴۵۷، ۳۴۶۰، ۳۴۹۴، ۳۴۹۸، ۳۵۸۱، ۳۶۰۲، ۳۶۳۴، ۳۶۵۳، ۳۷۳۰، ۳۷۶۳، ۳۷۷۱،
۳۷۹۳، ۳۸۲۹، ۳۸۵۵، ۳۸۵۷، ۳۹۲۹، ۳۹۵۸، ۳۹۹۲، ۴۰۰۰، ۴۰۲۸، ۴۰۳۲، ۴۰۴۱، ۴۰۷۹،
۴۰۸۹، ۴۳۳۲، ۴۳۴۷، ۴۴۵۵، ۴۵۷۴، ۴۶۸۷، ۴۸۰۱، ۴۸۰۵، ۴۸۵۲، ۴۹۳۲، ۵۰۹۱، ۵۱۱۰،
۵۱۶۲، ۵۲۱۱، ۵۲۱۶، ۵۲۷۶، ۵۳۰۵، ۵۳۲۸، ۵۳۳۷، ۵۴۰۹، ۵۶۷۱، ۵۹۶۵، ۵۹۷۰، ۶۰۳۵،
۶۱۱۰، ۶۱۱۹، ۶۱۲۳، ۶۱۳۱، ۶۲۳۰، ۶۲۸۳، ۶۵۲۵، ۶۶۲۷، ۶۷۳۹، ۶۷۴۳، ۶۸۵۲، ۶۸۶۷،
۶۸۸۱، ۶۸۹۳، ۶۹۰۷، ۶۹۷۳، ۷۰۰۲، ۷۱۱۸، ۷۱۶۲، ۷۱۶۳، ۷۲۰۲، ۷۲۱۵، ۷۲۳۵، ۷۴۸۲،
۷۵۰۵، ۷۵۲۷، ۷۵۳۰، ۷۶۱۸، ۷۶۴۰، ۷۸۸۵، ۷۹۲۸، ۷۹۵۳، ۷۹۷۱، ۸۰۲۶، ۸۰۳۴، ۸۰۴۲،
۸۰۴۳، ۸۰۶۶، ۸۱۰۰، ۸۱۸۲، ۸۱۸۴، ۸۲۷۵، ۸۳۲۶، ۸۳۹۵، ۸۴۴۲، ۸۴۴۴، ۸۴۵۱، ۸۵۶۱،
۸۵۷۹، ۸۵۸۷، ۸۶۳۵، ۸۶۸۰، ۸۸۲۷، ۸۸۲۸، ۸۸۸۰، ۸۹۳۱، ۸۹۳۳، ۸۹۴۷، ۹۰۰۹

بدآمدن: نگاه (۱)- پسندیدن. (۲)- بدبختی

بدآموز(ی): ۲۳۲۷، ۴۰۳۰، ۵۴۰۹

بدآوردن: ۸۴۴۲، ۸۴۵۱

بداختر(ی): ۱۰۹۴، ۱۱۶۲، ۱۷۸۹، ۳۸۴۴، ۳۸۵۴، ۴۰۲۹، ۴۸۶۷، ۶۴۷۴، ۷۶۵۱، ۷۷۲۳، ۷۸۶۹، ۸۹۰۳، ۸۹۰۴

بداصل: نگاه بدگوهر

بداندیش: ۱۲۸۷، ۱۳۰۸، ۲۴۴۶، ۲۴۴۹، ۳۷۴۳، ۴۰۲۹، ۴۰۳۰، ۴۸۳۵، ۶۶۲۷

بدبخت(ی): ۱۸، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۳، ۲۹۷، ۴۶۱، ۱۱۳۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۹۹، ۱۲۳۳،
۱۲۴۴، ۱۵۳۰، ۱۵۳۱، ۱۵۴۲، ۱۷۳۲، ۱۷۵۱، ۱۸۵۱، ۱۸۶۷، ۱۹۸۹، ۱۹۹۶، ۲۰۸۳، ۲۲۰۹،
۲۲۵۹، ۲۲۶۰، ۲۲۶۱، ۲۲۷۸، ۲۲۸۱، ۲۴۳۲، ۲۶۰۱، ۲۷۳۶، ۲۸۰۲، ۲۸۴۳، ۲۹۵۵، ۲۹۵۶،
۲۹۵۷، ۲۹۵۸، ۲۹۵۹، ۲۹۶۰، ۳۰۲۷، ۳۰۴۹، ۳۰۵۰، ۳۰۵۱، ۳۱۰۹، ۳۱۲۰، ۳۱۶۷، ۳۲۰۵،
۳۵۱۷، ۳۵۶۰، ۳۶۰۴، ۳۶۱۴، ۳۶۴۳، ۳۶۵۹، ۳۶۸۹، ۳۷۵۸، ۳۷۸۲، ۳۸۳۷، ۳۸۴۱، ۳۸۴۴،
۳۸۹۹، ۳۹۱۲، ۳۹۵۴، ۴۰۱۷، ۴۰۱۸، ۴۰۱۹، ۴۰۲۰، ۴۰۲۱، ۴۰۳۴، ۴۰۴۶، ۴۱۵۵، ۴۱۹۹،
۴۳۰۸، ۴۴۳۶، ۴۴۸۳، ۴۵۲۸، ۴۵۸۶، ۴۶۳۰، ۴۶۷۸، ۴۷۲۹، ۴۷۳۴، ۴۷۳۶، ۴۷۶۷، ۴۸۲۵،
۴۸۵۷، ۴۸۸۱، ۴۹۶۱، ۵۰۵۲، ۵۱۱۱، ۵۰۷۳، ۵۱۴۰، ۵۲۴۲، ۵۲۱۷، ۵۲۸۶، ۵۳۲۵، ۵۴۱۱،
۵۵۵۰، ۵۶۲۰، ۵۸۴۴، ۵۹۱۱، ۵۹۷۰، ۶۰۳۹، ۶۲۴۱، ۶۲۴۲، ۶۵۹۸، ۶۶۶۸، ۶۸۱۸، ۶۹۵۸،
۷۱۰۴، ۷۲۰۰، ۷۲۴۰، ۷۳۱۰، ۷۳۳۸، ۷۵۳۴، ۷۵۵۵، ۷۶۱۹، ۷۸۵۳، ۷۸۶۲، ۸۰۶۴، ۸۳۰۷،
۸۶۰۹، ۸۶۴۸، ۸۷۲۴، ۸۸۱۶، ۸۹۰۳، ۸۹۰۴

بدبرخورد: ۴۶۱۲

بدبیار(ی): نیز نگاه (۱)- بدبخت(ی). (۲)- بدآوردن: ۴۰۱۹، ۴۰۲۰، ۴۰۲۱

بدبین(ی): ۳۰۵۶، ۳۳۳۷، ۴۴۸۳، ۴۸۳۵

بدپسند: ۳۰۵۷

بهره دهی: ۳۹۵۷، ۴۸۰۷
بهره رسانی: ۴۸۰۷، ۶۶۰۷، ۶۶۷۴
بهره کشی: ۴۱۸۵، ۵۱۹۰، ۵۲۰۱، ۵۵۵۲، ۶۲۵۴، ۶۵۰۵، ۶۷۷۹، ۷۰۸۶، ۷۱۵۶، ۷۱۶۰، ۷۱۹۵، ۷۶۸۹، ۷۹۰۳، ۸۳۰۶، ۸۹۹۲
بهره گیری: نگاه بهره برداری
بهره مند(ی): ۱۱۰، ۱۴۸، ۴۸۸، ۴۸۹، ۱۲۱۲، ۱۵۶۶، ۱۷۴۳، ۲۵۲۴، ۲۷۸۱، ۲۷۸۲، ۲۷۸۳، ۲۷۸۴، ۳۵۸۰، ۴۳۹۲، ۵۵۰۱، ۵۶۹۰، ۷۵۶۵، ۷۶۰۳، ۷۶۴۸، ۷۶۹۰
بهره وری: نیز نگاه بهره برداری: ۴۰۲۰، ۵۷۰۵، ۷۰۰۸، ۷۱۴۴، ۷۱۴۵
بهسازی: ۶۹۲۲
بهشت: ۴۲۲۷، ۴۲۲۸، ۸۰۹۵، ۸۹۱۳
بهنگام: ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۹۶۹، ۱۰۸۴، ۱۰۸۷، ۲۱۴۶، ۲۲۹۰، ۲۵۲۴، ۲۷۰۷، ۴۴۲۲، ۴۴۵۰، ۴۴۵۱، ۴۴۶۲، ۴۹۹۲، ۵۳۰۱، ۷۰۳۱، ۷۱۴۴، ۸۶۵۳، ۸۶۶۱، ۸۹۱۵
بهی: ۲۶۲، ۵۱۴۱، ۶۶۶۱
بی آبرو(یی): نیز نگاه رسوا(یی): ۳۲۳۰، ۵۸۷۹، ۶۴۶۷، ۶۹۶۹، ۸۶۲۹، ۸۸۲۶
بی آرام(ی): ۶۰، ۶۶۷۶
بی آزار(ی): ۱۷۳۰، ۱۹۱۹، ۳۶۷۷، ۳۶۸۲، ۵۶۷۷، ۷۴۳۳، ۸۱۳۲، ۸۳۴۷، ۸۴۰۸، ۸۷۲۶، ۸۹۲۰، ۹۰۲۹
بی آزرم: ۴۸۳۸، ۸۱۴۳، ۸۳۷۵
بی آک: نیز نگاه آک: ۱۵۸۴، ۳۸۱۷، ۵۱۱۶، ۵۱۶۳، ۵۴۳۱، ۵۵۰۲، ۷۰۴۶، ۷۶۴۶، ۸۶۰۸، ۸۹۲۱
بی ابزار(ی): نگاه ابزار
بی ادب(ی): نیز نگاه بدکردار. ۵۶، ۱۱۹۵
بی اراده: نگاه سست پی
بی ارج: نیز نگاه بی ارزش: ۸۸۵۱، ۸۹۶۷
بی ارزش: ۲۵۴، ۴۵۷، ۸۳۶، ۸۴۷، ۹۴۷، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۱۵۱، ۱۲۱۹، ۱۴۶۸، ۱۶۱۹، ۱۷۲۹، ۲۰۷۹، ۲۳۲۴، ۲۴۲۱، ۲۴۴۳، ۲۵۰۰، ۲۵۰۸، ۲۷۲۷، ۲۷۵۳، ۲۹۲۹، ۳۰۳۱، ۳۰۷۵، ۳۱۳۳، ۳۲۱۳، ۳۲۱۸، ۳۲۴۵، ۳۲۸۴، ۳۴۰۸، ۳۴۱۱، ۳۴۱۷، ۳۴۴۷، ۳۵۵۳، ۳۶۰۶، ۳۷۰۱، ۳۷۶۲، ۳۸۱۹، ۳۸۳۸، ۳۸۸۰، ۳۹۰۹، ۳۹۱۰، ۳۹۹۱، ۴۰۰۹، ۴۰۷۲، ۴۳۹۶، ۴۴۳۰، ۴۵۸۹، ۴۸۵۸، ۴۹۳۳، ۵۱۷۵، ۵۵۱۳، ۵۵۹۳، ۵۶۱۲، ۵۶۶۷، ۵۷۸۶، ۶۰۱۲، ۶۱۹۷، ۶۳۸۷، ۶۳۸۸، ۶۳۹۰، ۶۴۴۶، ۶۵۶۱، ۶۵۶۲، ۶۹۴۱، ۶۹۵۵، ۷۰۳۶، ۷۰۹۰، ۷۲۱۲، ۷۳۶۷، ۸۱۸۱، ۸۵۱۴، ۸۶۰۱، ۸۶۵۹، ۸۷۸۱، ۸۷۸۹، ۸۹۱۲، ۸۹۲۷
بی ارزش گرفتن: ۴۳۶۰
بی اساس: نگاه بیپایه
بی اعتبار(ی): نگاه بی پایه(گی)
بی اعتنا(یی): نگاه بی پروا(یی)
بی انجام: نگاه انجام

بیوسیدن: نیز نگاه (۱)- چشمداشت. (۲)- بیوسش. (۳)- چشم براهی: ۳۸۰۹، ۴۵۰۵، ۴۹۱۲
بی وفا: نگاه پیمان شکن
بیوگ: ۵۳۱۳، ۷۷۷۸
بیوه: ۸۹۳۰
بی همتا: نیز نگاه بیمانند: ۲۱۲۶، ۳۷۹۸
بی هنباز: نگاه هنباز
بیهنر(ی): ۲۴۸، ۱۲۳۵، ۱۶۴۹، ۲۶۷۹، ۴۱۶۳، ۴۳۰۴، ۴۳۳۷، ۴۸۷۸، ۴۸۸۴، ۴۹۳۳، ۵۱۵۲، ۵۱۹۵، ۵۴۰۶، ۵۷۹۹، ۶۰۶۸، ۶۱۵۳، ۶۳۵۷، ۶۳۵۸، ۶۸۰۳، ۶۸۰۵، ۶۹۰۹، ۶۹۴۱، ۷۰۷۷، ۷۰۷۹، ۸۱۱۶، ۸۷۶۱، ۸۸۲۳، ۸۹۲۵، ۹۰۰۱
بیهنگام: نگاه نابهنگام
بیهوده(گی): ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۸، ۵۳۰، ۶۰۷، ۸۱۴، ۸۱۵، ۹۸۸، ۹۸۹، ۱۲۳۴، ۱۲۶۴، ۱۳۰۲، ۱۳۲۰، ۱۳۲۹، ۱۳۸۵، ۱۴۲۴، ۱۴۳۲، ۱۵۹۸، ۱۵۹۹، ۱۶۰۶، ۱۶۵۶، ۱۶۵۸، ۱۶۸۷، ۱۷۳۹، ۱۷۴۵، ۱۹۴۰، ۲۰۴۹، ۲۲۵۲، ۲۲۶۲، ۲۳۱۶، ۲۳۸۶، ۲۴۸۴، ۲۴۹۸، ۲۵۰۱، ۲۵۴۲، ۲۵۴۹، ۲۵۶۰، ۲۵۶۳، ۲۵۶۶، ۲۵۶۸، ۲۶۵۲، ۲۶۵۳، ۲۶۵۹، ۲۷۳۱، ۲۷۶۳، ۲۷۶۴، ۲۷۷۳، ۲۷۷۶، ۲۷۹۵، ۳۰۰۵، ۳۱۰۵، ۳۱۱۰، ۳۱۱۱، ۳۱۲۹، ۳۱۳۶، ۳۱۷۲، ۳۱۷۳، ۳۲۴۰، ۳۲۶۴، ۳۲۹۲، ۳۳۰۱، ۳۳۱۵، ۳۲۰۰، ۳۲۲۱، ۳۳۵۰، ۳۳۵۷، ۳۳۶۰، ۳۳۸۳، ۳۴۱۸، ۳۴۲۹، ۳۴۳۷، ۳۴۸۱، ۳۵۰۴، ۳۶۸۰، ۳۶۹۸، ۳۷۳۳، ۳۷۳۴، ۳۷۴۶، ۳۸۱۶، ۳۸۳۳، ۳۸۳۷، ۳۸۵۳، ۳۸۹۵، ۳۹۰۱، ۳۹۱۴، ۳۹۸۸، ۴۰۱۵، ۴۰۵۶، ۴۰۶۴، ۴۰۶۹، ۴۱۰۰، ۴۱۳۸، ۴۲۲۱، ۴۳۴۹، ۴۳۶۵، ۴۳۶۶، ۴۳۶۹، ۴۴۲۷، ۴۴۸۹، ۴۴۹۰، ۴۵۰۵، ۴۵۴۷، ۴۵۸۰، ۴۵۸۳، ۴۵۸۵، ۴۷۶۴، ۴۸۱۴، ۴۸۱۹، ۴۸۲۱، ۴۸۸۷، ۴۸۹۶، ۴۸۹۸، ۴۹۰۰، ۴۹۱۶، ۴۹۳۵، ۴۹۹۱، ۴۹۹۹، ۵۰۱۵، ۵۰۶۹، ۵۲۰۵، ۵۲۱۳، ۵۲۴۱، ۵۴۷۰، ۵۴۷۲، ۵۵۹۹، ۵۶۲۱، ۵۸۷۰، ۵۸۸۰، ۶۰۲۷، ۶۲۰۱، ۶۲۶۷، ۶۳۲۶، ۶۳۴۶، ۶۶۵۰، ۶۶۶۰، ۶۹۲۲، ۷۲۲۰، ۷۴۷۰، ۷۴۷۸، ۷۴۹۶، ۷۵۱۰، ۷۵۱۳، ۷۵۶۸، ۷۸۹۳، ۷۹۸۵، ۷۹۹۳، ۸۱۳۹، ۸۱۸۴، ۸۲۳۸، ۸۳۱۸، ۸۵۸۷، ۸۶۴۰
بیهوده کاری: ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۸، ۴۷۵، ۱۱۱۸، ۱۱۴۰، ۳۵۴۰، ۳۵۹۸، ۳۶۰۹، ۴۱۰۳
بیوگ (bayug): ۸۲۱۱

پ

پابرجا: نگاه استوار
پاداش: ۲، ۵۸۷، ۶۸۰ تا ۷۳۹، ۷۴۳، ۱۰۰۳، ۱۴۵۱، ۱۴۸۵، ۱۶۳۵، ۱۶۷۶، ۱۸۱۸، ۲۰۳۲، ۲۰۳۶، ۲۳۴۴، ۲۴۰۹، ۲۵۶۰، ۲۸۱۹، ۲۸۲۴، ۳۰۱۶، ۳۰۶۷، ۳۰۷۱، ۳۱۳۲، ۳۱۵۲، ۳۲۲۸، ۳۵۴۵، ۳۵۷۲، ۳۶۴۵، ۳۷۹۶، ۴۰۳۹، ۴۱۳۳، ۴۶۳۷، ۴۶۷۶، ۴۷۰۳، ۴۷۰۶، ۴۷۰۷، ۴۷۴۰،

ت

تازیک: نیز نگاه تازی: ۲۸۴، ۴۶۱۱، ۶۵۲۶، ۷۵۶۶
تاوان: ۱۹۶۳، ۲۲۳۱، ۲۳۲۳، ۲۶۴۵، ۷۵۲۴، ۷۷۳۵، ۷۹۵۴
تاثیر: نگاه کارکرد
تاثیر ناپذیر: نگاه هنایش ناپذیر
تاخیر: نگاه (۱)- دیر کرد. (۲)- درنگ. (۳)- فروگزاشتن. (۴)- مولش
تأسف: نگاه (۱)- دریغ خوردن. (۲)- افسوس خوردن
تایید: نگاه راست داشتن
تبار: نیز نگاه نژاد: ۶۱۶ تا ۶۲۶، ۱۱۲۶، ۱۳۵۱، ۱۵۷۹، ۱۵۹۰، ۱۶۴۸، ۱۷۲۳، ۲۶۱۴، ۲۹۱۱، ۲۹۲۷، ۳۱۱۹، ۳۱۲۰، ۳۲۵۶، ۳۴۴۷، ۳۶۴۰، ۶۶۸۵، ۶۶۸۶
تباه(ی): ۱۲۳، ۲۳۹، ۶۳۰، ۹۷۱، ۱۰۱۹، ۱۱۶۷، ۳۰۶۸، ۳۱۹۲، ۳۲۵۷، ۳۳۰۷، ۳۴۵۹، ۳۹۰۴، ۴۱۲۶، ۴۱۸۹، ۴۱۹۰، ۴۵۵۸، ۴۹۳۶، ۵۱۰۶، ۵۱۴۸، ۵۱۵۱، ۵۲۴۸، ۵۲۵۰، ۵۲۶۴، ۵۸۱۷، ۵۹۰۲، ۶۴۴۷، ۶۴۶۵، ۶۵۱۶، ۶۵۵۸، ۶۵۹۸، ۶۶۳۷، ۶۹۳۰، ۷۰۶۴، ۷۰۷۷، ۷۰۷۹، ۷۱۲۳، ۷۲۲۲، ۷۲۶۱، ۷۲۸۵، ۷۴۱۳، ۷۵۹۶، ۷۶۳۰، ۷۸۰۸، ۷۸۸۸، ۸۰۱۰، ۸۰۱۵، ۸۰۳۷، ۸۰۵۱، ۸۰۵۶، ۸۱۲۸، ۸۳۴۶، ۸۳۷۷، ۸۴۸۳، ۸۴۳۸، ۸۴۷۷، ۸۴۹۲، ۸۵۱۱، ۸۵۱۲، ۸۵۱۵، ۸۶۸۹، ۸۷۶۱، ۸۷۸۲، ۸۸۱۳، ۸۹۹۸، ۹۰۳۵
تباه شدن: ۵۸۱۷
تباهکار(ی): ۳۸۰، ۳۶۲۲، ۴۰۴۹، ۴۸۸۶، ۴۸۷۹، ۵۲۷۹، ۵۶۳۷، ۶۱۶۶، ۶۲۸۷، ۶۵۳۵، ۶۵۵۶، ۷۲۷۷، ۷۲۷۸، ۷۲۷۹، ۷۵۹۷، ۸۳۳۸
تباه کردن: ۳۹۲۳، ۴۳۸۸، ۶۹۵۹، ۶۹۹۵، ۷۴۴۵
تباهگر: نیز نگاه تباهکار: ۵۸۵۱، ۶۹۸۸
تبذیر: نگاه (۱)- پراکندن داراک. (۲)- ولخرجی
تبعیض: نگاه برتری دادن
تبهکار: نگاه تباهکار
تجانس: نگاه همگنی
تجربه: نگاه (۱)- آزمودگی. (۲)- آزمودن. (۳)- آزمون
تحریک: نگاه (۱)- برانگیختن. (۲)- آشفتن
تحریک کننده: نگاه انگیزا
تحصیل کرده: نگاه فرهیخته
تحفه: نگاه ارمغان
تحقق: نگاه (۱)- برآوردن. (۲)- برآورده شدن
تحقیر: نگاه خوار داشته شدن
تحمل: نگاه (۱)- برتافتن. (۲)- رواداری
تخصص: نگاه استادی
تخمه: نیز نگاه (۱)- نژاد. (۲)- تبار: ۱۰۰۵، ۱۳۴۲، ۱۷۲۳، ۲۱۳۱
تداوم: نگاه (۱)- پیوستگی. (۲)- پیوسته
تدبیر: نگاه (۱)- چاره اندیشی. (۲)- کاردانی
تدریجی: نگاه (۱)- اندک اندک. (۲)- کم کم. (۳)- پایگانی

ترازو: ۷۸۳۳
ترانه: ۲۷۰۰
تربیت: نگاه (۱)- آزمودگی. (۲)- پرورش
ترتیب: نگاه سامان
ترجمان: ۵۹۰۱
ترحم: نگاه دلسوزی
تردامن(ی): ۴۶۶۶
تردست(ی): ۵۳۰۴، ۵۴۷۸، ۵۴۸۲، ۵۴۸۴، ۵۴۹۴، ۷۲۶۷
تردید: نگاه دودلی
ترس: نیز نگاه بیم: ۳۲۵، ۴۰۱، ۹۷۹، ۱۰۱۴، ۱۲۱۳، ۱۲۲۶، ۱۲۳۹، ۱۲۴۱، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۳۲۱، ۱۳۲۳، ۱۳۹۱، ۱۴۶۰، ۱۴۹۱، ۱۵۵۱، ۱۵۶۴، ۱۶۰۷، ۱۷۱۰، ۱۷۱۳، ۱۷۵۶، ۱۸۳۵، ۲۲۴۸، ۲۶۵۷، ۲۷۵۳، ۲۷۵۷، ۳۰۰۲، ۳۰۷۲، ۳۲۰۲، ۳۲۰۳، ۳۶۰۳، ۳۶۰۴، ۳۸۰۴، ۳۹۹۳، ۴۰۹۱، ۴۲۴۵، ۴۲۶۲، ۴۴۶۱، ۴۵۴۹، ۴۵۵۰، ۴۵۵۱، ۴۵۵۲، ۴۸۷۳، ۵۰۱۳، ۵۲۳۶، ۵۴۷۵، ۵۵۸۶، ۵۹۸۵، ۵۹۸۹، ۶۰۸۶، ۶۹۸۰، ۷۳۶۳، ۷۵۹۵، ۷۹۴۱، ۷۹۴۸، ۷۹۵۷، ۸۳۶۱، ۸۵۶۹، ۸۸۱۵
ترساننده: ۱۰۹۸
ترساندن: نیز نگاه (۱)- ترسانیدن: (۲)- بیم دادن: ۸۳۴۸، ۸۴۴۹، ۸۷۳۴
ترسانیدن: ۱۳۲۳، ۱۸۴۸، ۳۳۵۰، ۳۶۹۰، ۴۱۶۰، ۵۱۹۷، ۵۵۹۷، ۶۹۱۰، ۶۹۳۴، ۶۹۸۴، ۶۹۸۹، ۷۲۷۴
ترسکار: ۵۴۷۵، ۵۶۰۳
ترسکاری: ۵۴۳۸
ترسو: ۱۴۶۰، ۳۰۶۳، ۳۰۶۴، ۳۰۶۵، ۳۵۵۶، ۳۷۶۵، ۴۰۹۱، ۴۲۶۴، ۴۳۷۵، ۴۵۵۵، ۴۷۸۸، ۶۰۶۴، ۶۲۸۸، ۶۳۹۷، ۶۷۶۳، ۷۵۷۹، ۷۷۲۴، ۷۸۷۱، ۷۹۳۲، ۸۵۶۹، ۸۷۲۲، ۸۷۹۷، ۹۰۳۶
ترسیدن: ۱۲۳۹، ۱۳۲۳، ۳۷۶۷، ۵۵۹۷، ۵۹۴۵، ۵۹۸۵، ۶۲۶۸، ۶۸۲۹، ۷۱۷۲، ۷۲۷۴، ۷۶۹۰، ۷۹۴۱، ۸۶۳۷، ۸۶۸۸، ۸۷۳۴، ۹۰۵۳
ترشرو(یی): ۹۷۷، ۱۸۹۲، ۲۲۴۹، ۶۵۴۶، ۶۵۴۷
ترشیدن: ۵۳۶۵
ترغیب: نگاه انگیختن
ترفیع: نگاه برکشیدن
ترقی: نگاه (۱)- برشدن. (۲)- پیشرفت
ترک (tark): نگاه (۱)- رها کردن. (۲)- فرونهادن. (۳)- فروهشتن
ترک(ی) (Tork): ۳۳۲۲، ۴۵۶۳، ۴۵۶۴، ۷۳۵۸، ۸۲۲۳، ۸۵۱۳، ۸۶۰۰، ۸۶۱۸، ۹۰۰۰، ۹۰۰۱، ۹۰۰۲، ۹۰۰۴، ۹۰۰۵
ترمنش: ۶۱۶۶
ترمیم: نگاه بازسازی
تزکیه: نگاه پالودن
تسلیم: نگاه (۱)- نگاه سپر انداختن. (۲)- گردن نهادن. (۳)- وانهادگی

تشابه: نگاه همانندی
تشخیص: نگاه (۱)- بازشناخت. (۲)- بازشناختن. (۳)- بازشناسی. (۴)- واشناخت. (۵)- واشناختن
تشریفات: نگاه آیین
تشنه: ۹۰۰۸
تشویق: نگاه (۱)- انگیختن. (۲)- فراخواندن
تصنع: نگاه ساختگی
تضاد: نگاه آخشیج
تطمیع: نگاه (۱)- آز. (۲)- دلربایی
تظاهر: نگاه (۱)- خودنمایی. (۲)- رویه کاری. (۳)- نمود. (۴)- وانمودن
تعارف: نگاه (۱)- دهش. (۲)- پیشنهاد. (۳)- ستایش
تعالی طلبی: نگاه برتری جویی
تعبیر (تعبیر کردن): نگاه (۱)- گزاردن. (۲)- گزاره
تعجب: نگاه (۱)- شگفت. (۲)- شگفتیدن
تعجیل: نگاه شتاب
تعریف: نگاه ستایش
تعقیب: نگاه (۱)- پیگرد(ی). (۲)- دنبال کردن
تعلل: نگاه (۱)- درنگ. (۲)- مولش
تعمد: نگاه دانسته
تعویض: نگاه گردانیدن
تعویق: نگاه (۱)- درنگ. (۲)- فروگزاشتن
تعهد: نگاه (۱)- بگردن داشتن یا گرفتن. (۲)- پیمان. (۳)- پیمان داری
تغییر: نگاه (۱)- دگرگونی. (۲)- گردش. (۳)- گردانیدن
تغییر دادن: نگاه (۱)- گرداندن. (۲)- دیگر کردن
تفاوت: نگاه (۱)- جدایی. (۲)- دوگانگی
تفرقه: نگاه پراکندگی
تفسیر: نگاه (۱)- برداشت. (۲)- گزارش
تفسیر غلط: نگاه بدخواندن
تفصیل: نگاه گسترش
تقدم: نگاه (۱)- برتری. (۲)- پیشی
تقدیر: نگاه سرنوشت
تقسیم: نگاه بخشیدن
تقصیر: نگاه (۱)- کوتاهی. (۲)- گناه
تقلب: نگاه (۱)- دغلبازی. (۲)- نیرنگ
تقلبی: نگاه دروغین
تقلید: نگاه پیروی
تقوا: نگاه (۱)- پارسایی. (۲)- پرهیزکاری
تقویت: نگاه دلداری

تک: ۸۷۹۵
تکاپو: ۴۷۵، ۵۰۰، ۵۰۱
تکامل: نگاه بالش
تکبر: نگاه برمنشی
تکرار: نگاه (۱)- بازکوشیدن. (۲)- دوباره. (۳)- ورزش
تکلف: نگاه رودربایستی
تلازم: نگاه (۱)- وابستگی. (۲)- همبستگی
تلاش: نگاه (۱)- تکاپو. (۲)- کوشش
تلافی: نگاه تاوان
تلب: ۶۴۵۷
تلبکار: نیز نگاه بستانکار: ۳۱۴۴
تلبیس: نگاه نیرنگ
تلخ(ی): ۲۶۱۶، ۴۹۸۳، ۵۰۲۹، ۷۰۴۴، ۹۰۱۰
تلقین: نگاه (۱)- دل. (۲)- در دل... کردن. (۳)- فروخواندن
تماس (ارتباط یا رابطه برقرار کردن): نگاه رسانش
تماشا: ۲۲۵۳، ۲۶۳۶، ۳۷۳۴
تماشاگر: ۴۳۹۲، ۶۵۳۳
تمام: نگاه (۱)- بوندگی، (۲)- بونده (bavande)
تمدن: نگاه شهریگری
تمرین: نگاه ورزش
تمکین: نگاه (۱)- تن دردادن. (۲)- گردن نهادن
تملق: نگاه چربزبانی
تملک: نگاه دارا بودن
تمیز: نگاه (۱)- بازشناخت. (۲)- بازشناختن. (۳)- بازشناسی. (۴)- پاکیزه. (۵)- واشناخت. (۶)- واشناختن
تن: ۴۶۰۳، ۴۸۷۶، ۸۵۴۳، ۸۸۱۷، ۹۰۱۷، ۹۰۲۰
تن آسان(ی): ۴۵۳، ۴۶۱، ۲۰۵۵، ۲۹۱۹، ۳۴۷۵، ۴۵۵۸، ۵۱۸۱، ۵۹۷۲، ۸۰۰۴، ۸۱۹۶، ۹۰۱۸
تناسب: نگاه (۱)- درخور. (۲)- فراخور. (۳)- هماهنگی. (۴)- همگنی
تنبل(ی): نیز نگاه (۱)- تن آسان. (۲)- سست. (۳)- کند: ۴۵۳، ۴۶۱، ۱۱۵۹، ۱۱۸۵، ۱۲۳۵، ۱۳۴۰، ۱۵۰۷، ۱۵۸۹، ۲۱۲۴، ۲۲۳۱، ۲۲۷۰، ۲۳۲۱، ۲۸۷۳، ۲۹۵۲، ۲۹۸۶، ۲۹۹۷، ۳۲۰۷، ۳۲۰۹، ۳۳۹۹، ۳۴۷۵، ۳۵۵۷، ۳۸۰۰، ۳۸۴۹، ۴۱۴۱، ۴۱۶۲، ۴۱۸۵، ۴۲۵۰، ۴۲۵۹، ۴۲۶۰، ۴۴۰۵، ۴۴۵۸، ۴۶۰۴، ۴۸۵۵، ۵۰۲۱، ۵۱۶۸، ۵۲۵۷، ۵۴۰۲، ۵۵۹۴، ۶۰۷۶، ۶۶۷۷، ۶۸۱۸، ۶۸۱۹، ۷۵۰۸، ۷۶۱۱، ۷۶۹۳، ۷۶۹۴، ۷۷۴۱ ۸۰۶۹، ۸۱۵۲، ۸۱۹۶، ۸۲۷۰، ۸۵۲۹، ۸۵۶۹، ۸۷۲۲، ۹۰۱۴، ۹۰۱۸
تنبیه: نگاه (۱)- نگاه آزار. (۲)- پادافره. (۳)- کتک. (۴)- گوشمالی. (۵)- مالش. (۶)- هشدار
تن پرور: ۱۲۳۵، ۵۰۲۱، ۶۰۷۶
تندخو(یی): ۳۹۳۲، ۵۱۳۹، ۵۵۰۶، ۷۵۴۰

۴۳۹۲، ۵۱۰۳، ۵۱۴۹، ۵۱۶۰، ۵۱۷۱، ۵۳۴۷، ۵۵۱۸، ۵۵۲۷، ۵۶۲۵، ۵۹۳۴، ۶۰۳۷، ۶۱۵۸، ۶۱۵۹، ۶۲۸۲، ۶۶۱۸، ۷۳۰۷،۷۱۰۷
توانگری: نیز نگاه توانگر: ۱۴۱، ۳۸۸۵، ۴۴۹۷، ۴۶۲۷، ۴۶۲۸، ۵۱۰۷، ۵۵۲۱، ۵۶۸۲، ۶۰۳۱، ۶۳۰۲، ۶۷۲۹، ۶۷۴۰، ۶۷۴۲، ۶۹۴۹، ۷۹۴۶، ۷۹۴۷، ۸۰۵۳، ۸۳۴۶، ۸۵۱۲، ۸۵۴۶، ۸۸۰۱، ۸۷۹۴، ۸۸۲۳، ۸۸۳۳، ۸۸۷۲، ۸۹۳۷، ۸۹۶۷، ۹۰۱۵، ۹۰۲۵، ۹۰۲۶، ۹۰۲۷
توانمند(ی): ۳۹۵۳، ۵۶۸۶، ۵۷۵۶، ۶۸۲۸، ۷۱۲۸
توبه: نگاه بازگشت
توجه: نگاه پروا
توجیه: نگاه درست انگاری
توخالی: نگاه پوچ
توشه: ۸۶۲۰
توصیه: نگاه سفارش
توضیح: نگاه آشکار ساختن
توضیح واضحات: نگاه آشکارگویی
توفیق: نگاه (۱)- پیروزی. (۲)- کامجویی. (۳)- کامیابی
توقع: نگاه چشمداشت
توکل: نگاه پشتگرمی
تهدید: نگاه (۱)- بیم دادن. (۲)- ترساندن
تهمت: نگاه بدنام کردن
تهی: ۲۹۲۹
تهیدست(ی): ۶۸، ۲۱۲، ۴۳۱، ۴۳۲، ۱۲۲۷، ۱۲۴۲، ۱۳۲۹، ۲۱۴۰، ۲۱۴۴، ۲۱۵۸، ۲۱۷۰، ۲۱۷۱، ۲۲۳۲، ۲۲۷۱، ۲۲۹۸، ۲۸۳۶، ۳۰۱۸، ۳۰۹۲، ۳۰۹۳، ۳۳۱۰، ۳۳۲۷، ۳۳۴۲، ۳۴۸۰، ۳۵۶۱، ۳۶۰۸، ۳۶۱۱، ۳۶۱۹، ۳۶۵۲، ۳۶۵۵، ۳۶۵۹، ۳۷۰۸، ۳۷۵۲، ۳۸۴۵، ۳۸۷۲، ۳۹۸۷، ۴۰۶۹، ۴۱۰۷، ۴۱۸۰، ۴۲۲۲، ۴۲۴۰، ۴۲۴۴، ۴۲۴۵، ۴۲۵۴، ۴۳۲۷، ۴۳۹۲، ۴۳۹۵، ۴۳۹۶، ۴۴۱۲، ۴۶۸۲، ۴۷۰۵، ۴۷۲۴، ۴۷۴۱، ۴۷۴۶، ۴۷۹۰، ۴۷۹۳، ۴۷۹۶، ۷۹۰۱، ۴۹۲۰، ۴۹۲۱، ۴۹۳۸، ۴۹۶۴، ۵۱۱۱، ۵۱۳۰، ۵۳۴۷، ۵۳۵۰، ۵۴۰۲، ۵۴۶۵، ۵۴۷۴، ۵۴۸۰، ۵۴۹۱، ۵۵۱۳، ۵۵۳۶، ۵۵۷۰، ۵۵۷۸، ۵۷۶۵، ۵۸۴۵، ۵۹۱۲، ۶۰۲۰، ۶۰۶۲، ۶۰۹۳، ۶۱۸۴، ۶۲۴۳، ۶۲۴۷، ۶۲۸۲، ۶۳۰۲، ۶۳۰۳، ۶۳۴۹، ۶۳۶۵، ۶۴۹۸، ۶۵۰۰، ۶۶۲۴، ۶۶۲۵، ۶۶۵۸، ۶۶۸۰، ۶۸۲۱، ۶۸۴۵، ۶۸۷۷، ۷۰۶۰، ۷۱۰۷، ۷۲۱۶، ۷۳۰۷، ۷۲۸۹، ۷۳۲۲، ۷۳۲۴، ۷۳۸۳، ۷۴۸۰، ۷۵۷۰، ۷۶۵۲، ۷۶۹۲، ۷۷۷۰، ۷۸۱۳، ۷۹۵۶، ۸۰۶۳، ۸۱۶۰، ۸۱۶۱، ۸۱۷۲، ۸۲۱۴، ۸۲۱۵، ۸۲۹۴، ۸۳۰۳، ۸۳۲۴، ۸۳۳۴، ۸۳۴۶، ۸۳۴۷، ۸۳۹۷، ۸۴۲۰، ۸۵۰۳، ۸۵۱۲، ۸۵۲۲، ۸۶۶۴، ۸۶۷۳، ۸۷۰۱، ۸۸۲۳، ۸۸۳۳، ۸۸۷۲، ۸۸۸۵، ۸۹۲۷، ۸۹۳۷، ۸۹۶۳، ۸۹۶۵، ۸۹۶۷، ۸۹۶۸، ۹۰۱۹، ۹۰۴۰، ۹۰۵۲، ۹۰۵۳
تهیدستی: ۱۶۰۲، ۱۶۱۵، ۱۶۱۶، ۱۶۲۳، ۲۰۷۹، ۲۰۹۶
تیراندازی: ۸۴۱
تیره روز(ی): نیز نگاه بدبخت. ۲۸۴۳، ۴۳۰۸، ۴۸۸۱
تیزویز(ی): ۴۶۷۲، ۵۳۹۲

ث

ج

چ

چوپان: ۴۸۷۹
چون و چرا: ۸۸۹۷
چونی: ۱۱۱، ۳۵۱۳، ۷۵۳۶
چیرگی: ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۱۷۸۷، ۲۰۷۸، ۴۵۹۷، ۶۰۰۳، ۶۰۰۴، ۶۰۰۵، ۶۷۱۹، ۶۷۲۰
چیره نشدنی: ۳۶۷۷
چیز: ۹۴۵، ۲۲۴۲، ۲۲۵۲، ۲۳۵۷، ۲۶۰۰، ۲۷۲۷، ۳۲۱۳، ۳۶۷۵، ۳۸۱۹، ۳۹۰۷، ۵۱۶۲، ۶۲۳۴، ۵۳۷۰، ۵۴۲۲، ۵۶۶۷، ۵۶۸۵، ۵۷۵۳، ۵۷۶۳، ۵۸۷۳، ۶۰۱۸، ۶۰۸۷، ۶۱۳۱، ۶۱۳۸، ۶۱۶۹، ۶۱۸۱، ۶۲۸۹، ۶۳۸۷، ۶۳۸۸، ۶۳۹۰، ۶۶۹۴، ۶۷۵۶، ۶۸۱۳، ۶۸۱۷، ۶۸۷۳، ۶۸۹۲، ۷۰۴۲، ۷۰۶۵، ۷۰۹۰، ۷۱۲۵، ۷۱۲۶، ۷۲۱۴، ۷۲۱۵، ۷۲۲۲، ۷۵۳۲، ۷۷۰۳، ۷۸۲۴، ۸۱۸۹، ۸۲۷۵، ۸۳۹۴، ۸۶۰۸، ۸۶۲۳، ۸۶۲۴، ۸۸۲۱، ۸۸۲۷، ۸۹۱۲، ۸۹۳۱
چیستان: ۷۳۵۳

ح

حاجتمند: نگاه نیازمند
حاجی: ۴۹۴۷، ۴۹۴۸، ۴۹۴۹
حاشا: نگاه (۱)- پرهیز. (۲)- پاسخگویی. (۳)- گردن گرفتن
حاشیه نشین: نگاه کناره گیر
حاصل: نگاه (۱)- بازده. (۲)- بر. (۳)- دسترنج. (۴)- سود
حاصلخیز: ۸۴۱۱
حافظه: نگاه ویر
حال: نگاه (۱)- اکنون. (۲)- جایگاه. (۳)- چگونگی. (۴)- نهاد
حج: ۵۵۶۸
حجاب: نگاه (۱)- پرده. (۲)- پوشش. (۳)- پوشیدگی. (۴)- چادر
حد: نگاه اندازه
حدس: نگاه گمان زدن
حرام: نگاه (۱)- ناپاک. (۲)- ناروا
حرام خوار(ه): ۴۹۷۲، ۴۹۷۴
حرامزاده: نگاه ناپاکزاده
حرص: نگاه آز
حرف: نگاه (۱)- سخن. (۲)- گفته
حرف شنوی: نگاه شنوداری
حرفه: نگاه پیشه
حریص: نگاه آزمند
حریف: نگاه چالشگر

حساب: نگاه (۱)- شمار. (۲)- شمارگری
به حساب آوردن: نگاه شمردن
به حساب خود گزاشتن: ۵۵۴۲
حسابگری: نگاه کدخدایی
حساب و کتاب: نگاه (۱)- آمار. (۲)- بازرسی

حسادت: نگاه رشک
حساس: نگاه زودرنج
حسد: نگاه رشک
حسود: نگاه (۱)- رشکمند. (۲)- رشکین
حضور: نگاه روبرو
حق: نگاه (۱)- داد. (۲)- درست. (۳)- راست. (۴)- راستی. (۵)- روا. (۶)- سزا. (۷)- خدا
حق دار: نگاه سزاوار
حقشناس(ی): نگاه سپاسمند(ی)
حقگویی: نگاه راستگویی
حق ناشناس: نگاه ناسپاس
حقیر: نگاه (۱)- خردمنش. (۲)- خوار. (۳)- فرومایه
حقیقت: نگاه (۱)- راستی. (۲)- راستین. (۳)- گوهر
حقیقی: نگاه راستین
حکومت: نگاه فرمانروایی
حل: نگاه گشایش
حلال: نگاه (۱)- پاک. (۲)- روا
حلال زاده: نگاه پاکزاده
حمام: نگاه گرمابه
حمله: نگاه تاخت
حمیت: نگاه جوانمردی
حوصله: نگاه (۱)- شکیب. (۲)- شکیبایی
حیا: نگاه شرم
حیله: نگاه (۱)- چاره اندیشی. (۲)-فریب. (۳)- نیرنگ
حیوان: نگاه (۱)- جانور. (۲)- دام. (۳)- دد. (۴)- ستور

خ

خائن: نگاه (۱)- بدکاره. (۲)- تباهکار. (۳)- ترسکار. (۴)- دغلکار
خارجی: نگاه (۱)- بیرونی. (۲)- بیگانه

د

۲۵۵۸، ۲۵۵۹، ۲۵۸۲، ۲۶۱۵، ۲۶۳۵،۲۶۵۱، ۲۶۵۴، ۲۶۷۵، ۲۶۷۹، ۲۷۱۱، ۲۷۴۶، ۲۷۵۶، ۲۷۶۲، ۲۷۹۷، ۲۸۶۶، ۲۹۳۷، ۲۹۵۰، ۲۹۸۳، ۳۱۱۲، ۳۱۱۶، ۳۱۳۵، ۳۱۴۳، ۳۱۷۶، ۳۱۷۹، ۳۱۸۳، ۳۲۵۷، ۳۲۷۹، ۳۵۴۹، ۳۶۵۷، ۳۶۶۹، ۳۷۸۶، ۳۸۰۵، ۳۸۶۰، ۳۹۳۱، ۴۳۱۰، ۴۴۴۰، ۴۶۲۰، ۴۷۸۳، ۴۹۲۲، ۴۹۶۶، ۵۰۶۳، ۵۰۹۸، ۵۱۴۵، ۵۲۹۹، ۵۳۹۱، ۵۵۵۱، ۵۵۵۲، ۵۵۵۳، ۵۵۵۵، ۵۵۵۸، ۵۵۷۶، ۵۵۸۸، ۵۶۱۳، ۵۶۲۲، ۵۶۲۹، ۵۶۴۹، ۵۶۵۰، ۵۶۵۱، ۵۶۵۲، ۵۶۵۳، ۵۶۵۴، ۵۶۵۵، ۵۶۵۶، ۵۶۵۷، ۵۶۶۳، ۵۶۶۵، ۵۶۹۸، ۵۶۹۹، ۵۷۰۱، ۵۷۰۲، ۵۷۰۴، ۵۷۰۸، ۵۷۷۳، ۵۸۰۶، ۵۸۲۰، ۵۸۲۸، ۵۸۸۸، ۶۰۰۶، ۶۲۸۴، ۶۳۷۶، ۶۴۵۱، ۶۴۹۷، ۶۵۸۶، ۷۰۰۷، ۷۱۲۱، ۷۱۳۲، ۷۱۴۶، ۷۱۶۲، ۷۱۶۳، ۷۱۷۱، ۷۱۷۵، ۷۴۸۵، ۷۷۹۰، ۷۷۹۹، ۷۸۰۰، ۷۸۰۲، ۷۹۵۳، ۷۹۶۵، ۸۳۴۱، ۸۳۶۰، ۸۶۱۹، ۸۶۳۸، ۸۶۸۵، ۸۷۹۳، ۸۸۰۴، ۸۸۲۱، ۸۸۸۸، ۸۹۱۶، ۸۹۳۹، ۸۹۷۹، ۸۹۸۸، ۹۰۰۵، ۹۰۵۹

دوست داشتن: ۱۴۲۶، ۱۴۴۲، ۲۲۱۳، ۷۵۴۳، ۶۷۰۰، ۷۰۹۴، ۷۵۴۳، ۸۰۴۰، ۸۳۱۰، ۹۰۰۰

دوست داشتنی: ۳۷۷۲، ۵۳۶۴، ۵۳۶۷، ۷۴۱۹، ۷۵۴۳، ۷۷۷۸

دوست نما: ۱۴۱۶، ۱۵۰۲، ۴۹۶۷

دوستی: ۲۶۱، ۳۰۲، ۴۸۸، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۹۱۲، ۹۵۰، ۱۰۹۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۷، ۱۷۷۰، ۲۹۸۳، ۲۹۸۵، ۳۵۴۲، ۳۵۴۴، ۳۹۲۲، ۳۹۲۵، ۴۱۹۸، ۴۲۷۰، ۴۳۲۹، ۴۴۴۰، ۴۴۵۵، ۴۴۷۶، ۴۵۰۹، ۴۵۶۳، ۴۵۹۲، ۴۶۰۵، ۴۶۲۰، ۴۸۵۷، ۴۸۷۳، ۴۹۱۴، ۴۹۴۴، ۵۰۰۹، ۵۰۳۳، ۵۱۶۴، ۵۲۷۱، ۵۴۲۶، ۵۴۴۳، ۵۵۶۹، ۵۵۷۳، ۵۶۳۷، ۵۶۴۷، ۵۶۴۸، ۵۶۵۸، ۵۶۵۹، ۵۶۶۰، ۵۶۶۱، ۵۶۶۲، ۵۶۶۴، ۵۶۶۶، ۶۴۹۶، ۷۱۳۲، ۷۵۵۳، ۷۷۹۱، ۷۸۰۳، ۸۳۸۲، ۸۴۹۰، ۸۷۴۱، ۸۸۲۲، ۹۰۰۵

دوسویه: ۱۴۱۷، ۱۷۹۶، ۲۰۵۹، ۳۲۱۴، ۳۲۲۴، ۴۹۱۴، ۵۰۳۴، ۵۲۷۱، ۵۳۷۳، ۵۵۷۳، ۷۵۲۹، ۷۷۳۲، ۷۷۳۳، ۸۸۰۲، ۸۹۹۳

دوشارم: ۸۴۱۲، ۸۵۰۱، ۸۵۲۴، ۸۶۴۷، ۸۷۴۹، ۸۸۰۲، ۸۸۰۵، ۸۹۹۳

دوشیزه (دست نخورده): ۷۹۲۴، ۸۱۸۳، ۸۳۷۴

دوطرفه: نگاه دوسویه

دوگانگی: نیز نگاه دوگانه: ۳۶۹۵، ۳۸۷۵، ۴۲۶۳، ۴۲۶۵، ۴۵۷۹، ۴۸۵۲، ۶۷۰۶

دوگانه: نیز نگاه دوگانگی: ۴۱۲۶، ۴۹۱۷، ۶۱۶۱، ۶۸۳۱، ۷۲۶۰، ۷۹۶۴، ۷۹۸۲، ۸۱۰۱

دولت: نگاه فرمانروایی

دولتمندی: نگاه جهانداری

دویدن: ۸۳۱۶

دویی: ۵۸۳۱

دهش: ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۷، ۵۳۸، ۹۱۸، ۹۳۸، ۱۴۷۱، ۱۵۱۰، ۱۷۶۰، ۲۰۷۳، ۳۳۵۳، ۳۴۵۳، ۴۵۷۰، ۴۵۷۱، ۴۵۹۲، ۴۶۱۷، ۴۶۴۷، ۵۱۰۳، ۵۱۱۵، ۵۱۲۸، ۵۱۷۰، ۵۱۷۴، ۵۳۴۴، ۵۵۰۱، ۵۵۱۶، ۵۶۹۳، ۵۹۴۶، ۵۹۴۷، ۶۰۴۴، ۶۲۲۲، ۶۳۹۵، ۶۳۹۶، ۶۵۴۵، ۶۵۵۳، ۷۲۱۲، ۷۲۶۶، ۷۳۳۹، ۷۴۷۶، ۷۶۲۰، ۷۷۱۲، ۸۱۳۰، ۸۱۹۹، ۸۲۹۲، ۸۳۳۷، ۸۵۴۷، ۸۶۰۹، ۸۶۹۳، ۹۰۲۷

دهن لق: ۱۱۴

ذ

ر

ز

۳۲۱۶، ۳۳۷۹، ۳۴۳۲، ۳۴۳۳، ۳۴۳۵، ۳۴۹۶، ۳۵۰۲، ۳۵۸۰، ۳۶۳۳، ۳۶۳۴، ۳۶۳۵، ۳۶۶۳، ۳۶۷۸، ۳۷۱۸، ۳۷۲۱، ۳۷۲۲، ۳۷۲۴، ۳۷۲۵، ۳۷۶۰، ۳۷۶۴، ۳۷۶۸، ۳۷۸۳، ۳۸۰۷، ۳۸۴۱، ۳۸۶۷، ۳۸۷۴، ۳۸۹۸، ۳۹۳۰، ۳۹۸۰، ۴۰۸۸، ۴۱۱۵، ۴۱۲۸، ۴۱۶۸، ۴۲۳۶، ۴۲۴۳، ۴۲۸۲، ۴۳۹۸، ۴۴۳۷، ۴۴۵۷، ۴۴۶۱، ۴۵۱۹، ۴۵۳۳، ۴۵۳۷، ۴۵۳۸، ۴۵۳۹، ۴۵۴۰، ۴۵۶۷، ۴۵۷۱، ۴۵۹۵، ۴۶۱۱، ۴۶۱۳، ۴۶۱۹، ۴۶۴۸، ۴۶۵۰، ۴۷۳۷، ۴۸۵۶، ۴۸۶۸، ۴۸۶۹، ۴۸۷۵، ۵۰۷۰، ۵۱۰۶، ۵۱۵۰، ۵۱۶۱، ۵۱۷۹، ۵۲۵۹، ۵۳۵۱، ۵۳۸۶، ۵۳۹۷، ۵۵۵۷، ۵۵۶۲، ۵۶۰۱، ۵۷۱۶، ۵۷۲۵، ۵۷۳۴، ۵۷۵۷، ۵۸۲۳، ۵۹۰۲، ۵۹۱۶، ۵۹۱۷، ۵۹۳۱، ۵۹۳۲، ۵۹۴۷، ۵۹۶۲، ۶۰۵۲، ۶۱۸۳، ۶۱۸۷، ۶۱۹۹، ۶۳۹۵، ۶۴۰۰، ۶۴۲۰، ۶۶۴۶، ۶۶۵۲، ۶۶۵۹، ۶۷۸۶، ۶۸۱۵، ۶۸۵۰، ۶۹۱۷، ۷۰۵۱، ۷۲۱۰، ۷۳۰۴، ۷۳۱۱، ۷۳۱۲، ۷۶۳۲، ۷۶۴۳، ۷۶۴۴، ۷۶۷۶، ۷۸۲۶، ۷۹۲۶، ۸۰۹۱، ۸۲۴۷، ۸۲۵۶، ۸۲۸۶، ۸۴۱۹، ۸۴۴۵، ۸۴۵۳، ۸۴۵۴، ۸۴۸۰، ۸۸۶۹

زیانبار: ۹۴۵، ۱۴۴۷، ۲۰۱۴، ۲۰۱۵، ۲۰۲۷، ۲۰۲۸، ۳۱۷۸، ۳۲۸۸، ۳۳۴۰، ۳۴۹۱، ۳۷۱۳، ۳۹۸۳، ۳۹۹۰، ۴۱۵۷، ۴۶۵۲، ۴۶۹۱، ۴۸۲۴، ۴۸۴۲، ۴۸۶۴، ۵۶۶۶، ۵۹۶۲، ۶۴۹۱، ۷۰۱۳، ۷۰۴۲، ۸۰۹۱، ۸۳۹۸

زیانبخش: نگاه زیانبار

زیان دیدن: ۷۳۷۲، ۷۴۳۶، ۷۷۹۰، ۸۳۴۷

زیان رساندن: ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۳۴۹۱، ۴۰۵۸، ۴۷۲۵، ۴۹۴۰، ۶۴۲۸، ۶۸۳۰، ۷۳۰۵، ۷۳۷۲، ۷۵۵۲، ۷۵۸۴، ۷۵۸۷، ۸۰۳۵

زیانکار(ی): ۱۵۸۲، ۱۶۵۲، ۲۳۹۳، ۲۵۶۸، ۳۷۷۱، ۳۸۲۹، ۳۸۹۸، ۴۵۴۰، ۴۸۸۱، ۴۸۹۰، ۴۹۵۷، ۴۹۶۳، ۵۱۴۶، ۵۱۸۳، ۵۱۸۴، ۵۶۰۱، ۵۶۳۹، ۵۷۱۰، ۵۸۸۶، ۵۸۸۹، ۵۹۹۵، ۶۲۷۴، ۶۵۴۳، ۶۹۷۱، ۷۳۳۶، ۷۸۲۹، ۷۹۰۲، ۷۹۳۸، ۷۹۶۸، ۸۱۲۷، ۸۱۳۴، ۸۲۰۰، ۸۲۵۶، ۸۲۸۳، ۸۵۷۳، ۸۶۳۳، ۸۶۳۵، ۸۸۱۴، ۸۹۷۳، ۸۹۹۹

زیان کردن: نگاه زیان دیدن

زیانمند(ی): ۱۱۴۹، ۳۱۷۸، ۳۵۸۰، ۴۲۳۲، ۴۲۹۹، ۴۸۸۶، ۵۵۵۷

زیبا: نیز نگاه (۱)- زیبارو. (۲)- زیبایی: ۵۸۹، ۵۹۰، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۵۹، ۱۷۰۷، ۱۷۲۸، ۱۸۶۹، ۲۰۷۶، ۲۱۶۷، ۳۳۵۶، ۴۰۰۴، ۴۰۵۵، ۴۹۴۳، ۵۲۷۷، ۵۳۸۲، ۵۹۴۰، ۷۳۵۰

زیبارو(یی): نیز نگاه زیبا: ۴۹۴۳، ۵۰۶۰، ۵۲۷۷، ۵۳۷۱، ۵۳۸۲، ۷۵۷۴، ۷۶۳۸، ۷۷۲۸، ۸۱۵۶، ۸۳۶۴، ۸۴۹۹، ۸۶۱۶، ۸۶۱۷، ۸۶۳۰، ۸۸۹۹، ۸۹۰۵، ۸۹۸۴

زیبایی: نیز نگاه (۱)- زیبا. (۲)- زیبارو: ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۷، ۱۰۹۷، ۲۵۷۷، ۲۸۵۹، ۲۹۲۳، ۲۹۴۴، ۳۲۶۷، ۳۸۹۴، ۷۰۴۵، ۷۶۳۸، ۷۸۳۱، ۸۰۴۳، ۸۱۴۵، ۸۱۸۱، ۸۳۳۹، ۸۷۴۸، ۸۷۶۴، ۸۷۶۵، ۸۸۵۷، ۸۸۷۶، ۸۹۰۵، ۸۹۸۴، ۹۰۰۱

زیبیدن: ۳۳۵۸

زیردست(ی): ۱۲۸۲، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۴۹۱، ۱۶۰۸، ۱۸۲۹، ۱۹۲۴، ۲۲۰۷، ۲۲۸۲، ۲۵۰۷، ۲۵۱۴، ۲۵۵۸، ۲۶۴۸، ۲۶۸۸، ۲۷۸۰، ۳۳۱۸، ۳۶۳۹، ۳۶۸۲، ۳۷۴۸، ۳۹۹۵، ۳۹۹۶، ۴۰۷۶، ۴۱۳۷، ۴۲۸۹، ۴۲۹۱، ۴۹۰۵، ۴۹۲۵، ۴۹۴۲، ۴۹۵۰، ۵۰۷۹، ۵۱۲۸، ۵۲۶۱، ۵۲۶۲، ۵۴۹۸، ۵۶۸۹، ۶۰۵۱، ۶۰۸۳، ۶۱۴۰، ۶۲۲۲، ۶۲۲۴، ۶۳۲۷، ۶۳۵۱، ۶۳۵۵، ۶۴۴۱، ۶۴۹۰، ۶۶۱۱، ۶۹۶۶، ۶۹۶۷، ۷۰۵۶، ۷۶۳۰، ۷۹۰۹، ۸۱۰۳، ۸۲۱۸

زیرک: نیز نگاه (۱)- زرنگ. (۲)- زیرکی: ۱۴۵۰، ۱۴۵۵، ۱۹۰۷، ۲۰۸۱، ۴۳۲۰، ۶۵۰۵، ۷۲۹۷

ژ

س

ش

شیطان: نگاه اهریمن
شیعه: ۸۳۱۸، ۸۵۷۶
شیفتگی: ۱۶، ۴۲۶، ۴۲۷، ۵۸۴۰، ۶۴۹۹
شیوع: نگاه فراگیری
شیوه: ۱۷۶۱، ۵۳۲۱، ۵۸۷۱، ۶۲۸۵، ۶۲۸۶

ص

صاحب: نگاه (۱)- خداوند. (۲)- خداوندگار
صاحبخانه: نگاه خانه خدای
صاحبدل: نگاه روشندل
صبر: نگاه (۱)- بیوسش. (۲)- چشم پوشی. (۳)- شکیب. (۴)- شکیبایی
صرفه: نگاه سود
صرفه جویی: نگاه کدخدایی
صلح: نگاه آشتی
صمیمانه: نگاه گرم
صوفی: ۶۴۱۸، ۸۴۶۰

ض

ضامن: نگاه پایندان
ضد: نگاه آخشیج
ضرب الاجل: نگاه زمان نهاده
ضرب المثل: نگاه دستان
ضربه: نگاه (۱)- تاخت. (۲)- کوست
ضرر: نگاه (۱)- آسیب. (۲)- زیان
ضرورت: نگاه نیاز
ضروری: نگاه (۱)- بایا. (۲)- دربایست
ضعفا: نگاه ضعیف
ضعیف: نگاه (۱)- سست. (۲)- کم زور. ۳- ناتوان
ضلالت: نگاه (۱)- پستی. (۲)- خواری
ضمانت: نگاه پایندان

ط

طاس: نگاه دغسر
طاقت: نگاه (۱)- برتافتن. (۲)- گنج
طالع: نگاه بخت
طبیعت: نگاه (۱)- سپهر. (۲)- سرشت
طبیعی: نگاه (۱)- بربستگان (جهان طبیعی). (۲) بربسته (ناساختگی، نامصنوع). ۳- درست
طرد: نگاه راندگی
طریقت: نگاه (۱)- پاک کردن. (۲)- راه. ۳- نهاد (تزکیه ی باطن در عرفان یا خودشناسی)
طعنه: نگاه ریشخند
طفره آمیز: نگاه گریزمند
طفره رفتن: نگاه گریز
طلا: نگاه زر
طلب: نگاه (۱)- تلب. (۲)- خواستن. (۳)- وام
طلبکار: نگاه تلبکار
طلبیدن: نگاه تلبیدن
طمع: نگاه آز
طولانی: نگاه (۱)- دراز. (۲)- دیرپا
طینت: نگاه سرشت

ظ

ظاهر: نگاه (۱)- برونه. (۲)- رویه
حفظ ظاهر: نگاه (۱)- تظاهر. (۲)- ظاهر سازی
ظاهربینی: نگاه رویه بینی
ظرف: نگاه آوند
ظرفیت: نگاه (۱)- تنگ مایگی. (۲)- کم گنجی. (۳)- گنجایش
ظریف: نگاه باریک

ع

عاجز: نگاه ناتوان
عادت: نگاه (۱)- خو. (۲)- خوکردن. (۳)- خوگری
عار: نگاه ننگ
عارف: نگاه روشندل
عاریه: نگاه سپنجی
عاشق: نگاه (۱)- دلداده. (۲)- دلشده
عاقبت: نگاه (۱)- پیامد. (۲)- سرانجام. (۳)- فرجام
عاقبت اندیش: نگاه (۱)- دوراندیش. (۲)- فرجام اندیش
عاقل: نگاه (۱)- خردمند. (۲)- زیرک. (۳)- فرزانه
عامل: نگاه ورزیدار
عایدی: نگاه درآمد
عبادت: نگاه (۱)- پرستش. (۲)- نماز. (۳)- نیایش
عبث: نگاه بیهوده
عبرت: نگاه پند
عجز: نگاه ناتوانی
عجله: نگاه (۱)- شتاب. (۲)- شتابکاری. ۰۳)- شتافتن
عدالت: نگاه (۱)- داد. (۲)- دادگری
عدل: نگاه داد
عدم: نگاه نیستی
عذر: نگاه (۱)- بهانه. (۲)- پوزش
عرب: نگاه (۱)- تازی. (۲)- تازیک
عربی: نگاه تازی
عرق: نگاه خوی
عروس: نگاه بیوک
عزب: نگاه بی زن
عزت: نگاه (۱)- بالایی. (۲)- بزرگی. (۳)- والایی
عزراییل: نگاه جان شکر
عزلت: نگاه گوشه گیری
عزیز: نگاه گرامی
عزیزدردانه: نگاه نازپرورده
عشق: نگاه (۱)- دلدادگی. (۲)- دلشدگی. (۳)- دوشارم. (۴)- مهر
عشقبازی: ۶۳۰۳
عصبانی: نگاه (۱)- خشمگین. (۲)- خشمناک
عطا: نگاه (۱)- بخشش. (۲)- دهش
عظمت: نگاه (۱)- بزرگ. (۲)- بزرگی
عفو: نگاه (۱)- بخشایش. (۲)- بخشش. (۳)- بخشودن

عقب ماندگی: نگاه (۱)- پس ماندگی. (۲)- واماندگی
عقل: نگاه خرد
عقیده: نگاه (۱)- باور. (۲)- رای. (۳)- گروش
ابراز عقیده: نگاه رای زدن
علاج: نگاه (۱)- چاره. (۲)- چاره اندیشی. (۳)- درمان
علاقه: نگاه (۱)- دلبستگی. (۲)- دلبستن
علت: نگاه (۱)- آک. (۲)- انگیزه. (۳)- چرایی. (۴)- کژی. (۵)- مایه
علم: نگاه دانش
علی: ۵۷۶۷، ۵۷۶۸
علی السویه: نگاه یکسانی
عمامه: نگاه دستار
عمدی: نگاه خودخواسته
عمر (Omar): ۸۳۷۳
عمر (omr): نگاه روزگار
عمل: نگاه کنش
عمومی: نگاه همگانی
عمومیت: نگاه (۱)- همگانی. (۲)- هنجار
عمه: ۳۷۳۶
عنان گسسته: نگاه بی لگام
عنوان: نگاه نام
عوض: (۱)- نگاه بجای. (۲)- جایگزین. (۳)- جایگزین ناپذیز
عوض کردن: نگاه (۱)- دیگر کردن. (۲)- گرانیدن(goránidan)(چیزی را با چیز دیگر). (۳)- گردانیدن
عهد: نگاه (۱)- پیمان. (۲)- روزگار. (۳)- زمان
عهده (از عهده برآمدن): نگاه یارستن
عیان: نگاه آشکار
عیب: نگاه (۱)- آک. (۲)- زشت. (۳)- کاستی. (۴)- کژی
عیبجویی: نگاه (۱)- آکجویی. (۲)- خرده گیری
عیبناک: نگاه آکمند
عیش: نگاه (۱)- خوشی. (۲)- رامش

غ

غارت: نگاه (۱)- تاراج. (۲)- یغما
غافل: نگاه ناآگاه

غبطه: نگاه پژهان (بردن)
غبن: نگاه (۱)- فریب. (۲)- گول
غدر: نگاه ستم
غذا: نگاه خوراک
غربت: نگاه (۱)- بیگانگی. (۲)- بیگانه بوم
غرض: نگاه دشمنی
غش: نگاه دغلبازی
غصب: نگاه ستاندن
غضب: نگاه خشم
غفلت: نگاه (۱)- آسانگیری. (۲)- بی تیماری. (۳)- فرویش. (۴)- ناآگاهی. (۵)- ناهوشیاری. (۶)- یاد (از یاد بردن)
غلبه: نگاه چیرگی
غلط: نگاه نادرست
غم: نگاه اندوه
غمخوار(ی): ۳۲۱۴، ۵۸۲۴، ۵۸۲۸، ۶۵۶۰، ۸۸۴۷
غمگین: ۱۱۰۴
غنی: نگاه توانگر
غنیمت: نگاه سود
غنیمت دانستن: نگاه گرامی داشتن
غوغا: ۵۴، ۵۵، ۴۳۸۱، ۴۵۶۵، ۵۰۵۱، ۹۰۰۰
غیاب: نگاه پشت سر
غیبگویی: نگاه نهان بینی
غیبت: نگاه (۱)- دشیاد. (۲)- زشتیاد. (۳)- نبودن
غیر: نگاه دیگر(ی)
غیرت: نگاه مردانگی
غیرقابل تغییر: نگاه دیگرنشدنی
غیر قابل درک: نگاه درنیافتنی
غیرقابل قبول: نگاه (۱)- ناپذیرفتنی. (۲)- باورنکردنی
غیر ممکن: نگاه نشدنی
غیرمنتظره: نگاه (۱)- نابیوسان. (۲)- نابیوسیده
غیر منتظره: نگاه نابیوسیده
غیر موثق: نگاه (۱)- بیپا. (۲)- بیپایه. (۳)- نادرست
غیر موجه: نگاه نپذیرفتنی

ف

فارسی: نگاه پارسی
فاسد: نگاه (۱)- تباهکار. (۲)- ترمنش. (۳)- گمراه. (۴)- گندیده
فاسق: نگاه دژوند
فاش: نگاه آشکار
فال: نگاه (۱)- خوابگزاری. (۲)- شگون (زدن). (۳)- کف بینی. (۴)- مرغوا
فال بینی: نیز نگاه شگون زدن: ۴۷۷۲
فال گرفتن: نیز نگاه (۱)- شگون. (۲)- شگون زدن: ۷۸۹۰
فالگیر: ۸۱۶۰
فانی: نگاه (۱)- فرساوند. (۲)- گذران. (۳)- گزران
فایده: نگاه سود
فتنه: نگاه (۱)- آشوب. (۲)- آشوبگر
فخر: نگاه (۱)- بالیدن (بخود). (۲)- نازیدن
فخر کردن: نگاه فخر
فراتری: ۳۶۸۳
فراخ: ۶۳۸۸
فراخواندن: ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۳۹۱۱، ۳۹۵۹، ۵۷۸۲
فراخور: نیز نگاه درخور: ۱۱۴۱، ۳۴۱۳، ۳۶۱۲، ۳۶۱۵، ۳۹۶۶، ۴۱۷۱، ۴۶۷۳، ۴۷۳۵، ۵۰۳۹، ۵۰۵۴، ۵۱۸۸، ۵۳۳۸، ۵۳۷۵، ۵۳۹۸، ۵۷۶۹، ۵۹۳۸، ۶۶۳۴، ۶۸۷۱، ۷۳۱۸، ۷۳۱۹
فرار: نگاه گریز
فراز: ۱۰۷۶، ۱۱۳۲، ۱۷۴۶، ۳۲۳۴، ۳۲۳۶، ۳۳۲۸، ۷۷۲۰
فراغت: نگاه آسودگی
فراگرفتن: ۱۳۴۷، ۱۳۸۸، ۱۷۴۸
فراگیر(ی): ۱۵۸۳، ۱۶۲۲، ۴۲۲۲، ۴۲۲۴، ۴۲۳۶، ۴۵۹۸، ۴۵۶۹، ۵۹۶۶، ۶۸۵۰، ۷۶۷۴، ۷۹۳۵
فراموش: ۱۴۱۸، ۲۷۰۵، ۲۹۵۰، ۳۳۴۷، ۳۰۹۸، ۳۳۱۹، ۶۰۲۰، ۷۸۵۹، ۷۸۷۷، ۸۸۶۶
فراموش نشدنی: ۵۶۳۴، ۶۱۰۹
فراموشکار: ۳۶۷۱، ۴۳۵۷، ۷۸۵۹
فراموشی: ۳۹۰۳، ۴۴۷۶، ۴۶۴۸، ۷۰۰۶، ۷۱۶۱
فراموشیدن: ۶۱۰۹، ۷۱۶۱، ۷۸۷۷، ۷۹۳۹، ۸۸۶۶
فراوان: نیز نگاه فراوانی: ۱۶۱۱، ۱۹۸۷، ۲۰۲۶، ۲۰۸۲، ۲۱۶۷، ۲۱۸۸، ۳۰۹۸، ۳۷۶۳، ۳۸۶۸، ۳۹۰۹، ۳۹۸۲، ۴۴۳۷، ۴۵۷۹، ۶۷۲۳، ۸۲۸۶، ۸۵۱۴
فراوانی: نیز نگاه فراوان: ۶۹، ۱۱۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۶۲، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۹۷۰، ۲۵۷۱، ۲۹۴۲، ۳۴۰۵، ۳۴۸۲، ۴۶۰۱، ۴۶۵۸، ۴۸۵۸، ۵۳۵۸، ۷۲۸۴
فرآورده: ۶۲۹۲
فراهم: ۲۵۴، ۲۵۳۷
فراهمیدن: ۲۳۳۴، ۲۹۳۵، ۵۱۲۰، ۵۱۲۴، ۵۱۳۷، ۵۳۵۷، ۶۷۲۳، ۷۰۶۸، ۸۸۱۹
فربه(ی): ۱۴۱، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۱۶۷۹، ۱۶۸۱، ۲۵۷۸، ۳۴۰۴، ۳۴۲۷، ۸۰۰۹، ۸۳۹۶، ۸۷۳۳

فهمیدن: نگاه دریافتن
فیل: ۶۶۷۴

ق

قابلیت: نگاه (۱)- توانایی. (۲)- شایستگی
قادر بودن: نگاه یارستن
قاضی: نگاه (۱)- دادستان. (۲)- داور
قاطی: نگاه درهم
قانع بودن: نگاه (۱)- خرسندی. (۲) خوشنودی
قانون: نگاه داد
قانونمند(ی): نیز نگاه دادمند(ی): ۴۸۴
قبول: نگاه (۱)- پذیرش. (۲)- پذیرفتن
قتل عام: نگاه کشتار
قحط الرجال: نگاه (۱)- فرهیختگان. (۲)- کمیابی
قحطی: نگاه تنگسالی
قد: نگاه بالا
قد بلند: نگاه بلندبالا
قدر (qadar): نگاه سرنوشت
قدر (qadr): نگاه ارج گذاشتن
قدرت: نگاه زورمندی
قدیمی: نگاه (۱)- کهن. (۲)- کهنه. (۲)- گذشته
قرار گرفتن: نگاه آرام گرفتن
قران: ۱۳۵۷، ۴۳۲۸، ۵۷۴۵، ۶۵۸۱، ۶۹۹۵، ۹۰۴۴
قربانی: نگاه برخی
قرض: نگاه وام
قسمت: نگاه بهر
قشنگ: ۵۸۹، ۵۹۰
قصاص: نگاه (۱)- پادافره. (۲)- شله کردن
قضا: نگاه (۱)- بخت. (۲)- سرنوشت
قفل: ۳۰۸۰
قلابی: نگاه دروغین
قلم: نیز نگاه خامه: ۵۹۰۵، ۶۷۲۹
قم(ی): ۶۱۴۶، ۶۷۳۹، ۶۸۵۲، ۸۱۴۲، ۸۲۳۸
قمار: نگاه (۱)- بازی. (۲)- بردوباخت

قناعت: نگاه (۱)- خرسندی. (۲)- کم خواهی
قول: نگاه گفته
قول (دادن): نگاه (۱)- زبان دادن. (۲)- گفته
قوم و خویش: نگاه خویشاوند
قیاس: نگاه سنجش
قیامت: نگاه روز شمار

ک

کابین: ۵۳۱۳
کاتوزی: ۸۵۳۸
کاذب: نگاه دروغین
کار: ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۱۸۹، ۲۵۰، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۱۱، ۴۶۱، ۴۷۶، ۵۰۸، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۲۴، ۱۰۰۴، ۱۱۲۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۲۴۸، ۱۲۸۸، ۱۲۹۱، ۱۲۹۹، ۱۳۳۳، ۱۳۵۲، ۱۴۳۹، ۱۴۴۹، ۱۴۶۷، ۱۴۷۲، ۱۴۸۳، ۱۴۸۸، ۱۴۹۲، ۱۵۵۳، ۱۵۷۸، ۱۶۲۹، ۱۶۳۳، ۱۶۳۵، ۱۶۳۶، ۱۶۳۸، ۱۶۶۵، ۱۶۷۶، ۱۶۹۲، ۱۸۹۹، ۱۹۷۱، ۲۱۱۸، ۲۱۲۷، ۲۱۲۸، ۲۱۴۷، ۲۱۵۱، ۲۲۲۰، ۲۲۲۳، ۲۲۲۵، ۲۲۲۶، ۲۲۲۸، ۲۲۲۹، ۲۲۳۵، ۲۲۳۶، ۲۲۴۴، ۲۲۵۳، ۲۲۸۸، ۲۳۲۱، ۲۳۲۲، ۲۳۲۴، ۲۳۲۸، ۲۳۴۴، ۲۳۵۵، ۲۳۵۸، ۲۳۸۴، ۲۳۸۶، ۲۳۹۲، ۲۴۰۹، ۲۴۹۸، ۲۵۰۱، ۲۵۰۶، ۲۵۴۸، ۲۵۵۲، ۲۵۶۲، ۲۵۶۴، ۲۵۸۴، ۲۵۹۱، ۲۵۹۵، ۲۶۰۵، ۲۶۰۶، ۲۶۰۹، ۲۶۷۳، ۲۶۸۵، ۲۷۰۷، ۲۷۲۸، ۲۷۵۰، ۲۷۶۹، ۲۷۸۶، ۲۸۲۴، ۲۸۸۸، ۲۹۱۹، ۲۹۳۴، ۲۹۵۲، ۲۹۵۳، ۲۹۷۲، ۲۹۷۴، ۲۹۷۶، ۲۹۸۹، ۳۰۰۵، ۳۰۱۱، ۳۰۳۲، ۳۰۳۷، ۳۰۴۳، ۳۰۷۸، ۳۰۸۲، ۳۰۹۸، ۳۱۱۳، ۳۱۱۵، ۳۱۲۲، ۳۱۲۳، ۳۱۲۵، ۳۱۷۱، ۳۱۷۲، ۳۱۷۳، ۳۲۰۷، ۳۲۱۸، ۳۲۳۷، ۳۲۴۰، ۳۲۴۲، ۳۲۵۵، ۳۲۶۵، ۳۲۶۸، ۳۲۷۸، ۳۲۸۶، ۳۳۳۰، ۳۳۳۱، ۳۳۳۲، ۳۳۶۰، ۳۳۸۳، ۳۳۹۸، ۳۳۹۹، ۳۴۱۸، ۳۴۳۲، ۳۴۳۴، ۳۴۴۶، ۳۵۰۸، ۳۵۲۱، ۳۵۷۲، ۳۵۹۰، ۳۶۲۶، ۳۶۴۴، ۳۶۴۵، ۳۶۸۴، ۳۶۸۸، ۳۶۹۱، ۳۶۹۲، ۳۶۹۵، ۳۷۱۰، ۳۷۱۴، ۳۷۳۳، ۳۷۴۱، ۳۷۴۶، ۳۷۶۹، ۳۷۸۰، ۳۷۸۵، ۳۷۸۸، ۳۷۹۱، ۳۸۰۰، ۳۸۳۹، ۳۸۴۷، ۳۸۵۹، ۳۸۶۰، ۳۸۶۱، ۳۸۶۴، ۳۸۶۵، ۳۸۶۶، ۳۸۷۴، ۳۸۸۷، ۳۹۰۱، ۳۹۰۷، ۳۹۱۱، ۳۹۱۴، ۳۹۱۹، ۳۹۴۷، ۳۹۷۱، ۳۹۷۴، ۳۹۷۵، ۳۹۸۸، ۴۰۰۹، ۴۰۱۴، ۴۰۶۲، ۴۰۸۹، ۴۰۹۳، ۴۰۹۴، ۴۱۰۶، ۴۱۳۲، ۴۱۳۳، ۴۱۴۰، ۴۱۴۱، ۴۱۴۵، ۴۱۷۱، ۴۱۸۱، ۴۱۸۵، ۴۱۸۶، ۴۱۹۴، ۴۲۰۷، ۴۲۱۱، ۴۲۶۳، ۴۲۶۵، ۴۲۷۲، ۴۳۳۴، ۴۴۲۲، ۴۴۲۴، ۴۴۵۴، ۴۴۵۷، ۴۴۶۰، ۴۴۶۴، ۴۴۶۷، ۴۴۷۸، ۴۴۹۶، ۴۵۲۳، ۴۵۲۴، ۴۵۲۵، ۴۵۲۶، ۴۵۳۷، ۴۵۴۳، ۴۵۶۷، ۴۵۸۰، ۴۶۵۵، ۴۶۵۹، ۴۶۶۴، ۴۶۶۹، ۴۷۱۸، ۴۷۵۰، ۴۷۵۴، ۴۷۶۴، ۴۷۶۵، ۴۷۹۸، ۴۸۰۱، ۴۸۰۵، ۴۸۱۱، ۴۸۲۲، ۴۸۵۵، ۴۸۶۱، ۴۸۸۰، ۴۸۸۲، ۴۸۸۷، ۴۸۹۲، ۴۹۲۳، ۴۹۴۸، ۴۹۶۵، ۵۰۰۱، ۵۰۲۱، ۵۰۴۸، ۵۰۴۹، ۵۰۵۴، ۵۱۰۰، ۵۱۰۹، ۵۱۸۱، ۵۱۸۲، ۵۱۸۸، ۵۱۹۲، ۵۲۱۶، ۵۲۱۸، ۵۲۲۵، ۵۲۱۱، ۵۲۱۳، ۵۲۴۱، ۵۲۴۲، ۵۲۵۴، ۵۲۶۹، ۵۲۷۰، ۵۲۷۶، ۵۲۷۸، ۵۲۹۱،

گ

ل

م

ماننددگی: ۴۰۰۵
ماه: ۸۰۴۸
ماهر: نگاه (۱)- تردست. (۲)- چربدست. (۳)- زبردست
ماهیت: نگاه (۱)- گوهر. (۲)- نهاد
مایحتاج: نگاه بایا
مایوس: نگاه (۱)- ناامید. (۲)- نومید
مایه: ۲۹، ۲۰۰، ۳۲۹، ۱۳۸۹، ۴۲۷۸، ۴۲۷۹، ۴۵۹۴، ۵۲۵۳، ۵۵۵۹، ۶۲۹۹، ۶۷۵۷، ۷۸۱۴
نیز نگاه (۱)- انگیزه. (۲)- توان: ۲۱۰۴. (۳)- سرچشمه. (۴)- سرمایه: ۸۲۶۱، ۸۸۷۸
مایه گزاشتن: ۶۰۵۷
مبارز تلبیدن: نگاه چالش
مبتلا: نگاه دچار
متاع: نگاه کالا
متحمل: نگاه تن در دادن
متخصص: نگاه استاد
مترجم: نگاه ترجمان
مترسک: ۵۸۱۱، ۵۸۱۲، ۸۲۰۴
متزلزل: نگاه (۱)- نااستوار. (۲)- ناپایدار
متضاد: نگاه آخشیج
متعجب: نگاه شگفت زده
متعدد: نگاه چندگانی
متفاوت: نگاه (۱)- جدا. (۲)- ناهمانند. (۳)- همانند
متقابل: نگاه دوسویه
متقلب: نگاه (۱)- تباهکار. (۲)- فریبکار. (۳)- نیرنگ باز
متکبر: نگاه (۱)- برمنش. (۲)- خودبین. (۳)- خودخواه. (۴)- خودستا
متلون: نگاه (۱)- دمدمی مزاج. (۲)- سبکسر
متناسب: نگاه (۱)- بجا. (۲)- درخور. (۳)- فراخور
متنفذ: نگاه رایزن
متولی: نگاه نگاهدار
متهم: نگاه (۱)- بدنام. (۲)- خوانده. (۳)- دادخواسته
مجازات: نگاه (۱)- پادافره. (۲)- پاداش. (۳)- گوشمالی
مجازی: نگاه (۱)- پنداری. (۲)- پندارین
مجال: نگاه (۱)- روزگار. (۲)- یارا. (۳)- یاره
مجد: نگاه بزرگ(ی)
مجرب: نگاه (۱)- آزموده. (۲)- کارآزموده
مجنون: نگاه (۱)- دیوانه
مجهول: ناشناخته
محاسبه: نگاه بازپرسی

محافظ: نگاه پاسبان
محافظت: نگاه نگهدرای
محال: نگاه نشدنی
محتاج: نگاه نیازمند
محتسب: نگاه پاسبان
محتمل: نگاه شدنی: ۳۹۴۳
محتومیت: نگاه گریزناپذیری
محدود: نگاه کرانمند
محرک: نگاه انگیزه
محرم: نگاه همدل
محروم: نگاه (۱)- ابهر. (۲)- بیبهره. (۳)- نبهره
محرومیت: نگاه بیبهرگی
محقق: نگاه آزاداندیش
محک: نگاه (۱)- آزمایه. (۲)- سنجه
محکم کاری: نگاه استوارکاری
محنت: نگاه ناخوشی
محیط: نگاه (۱)- پیرامون. (۲)- زمینه
محیط زیست: نگاه زیست بوم
محیل: نگاه گربز
مخاطره (جویی): نگاه بیم کردن
مخفی: نگاه (۱)- پنهان. (۲)- پنهانیدن. (۳)- پوشیده
مخلوط: نگاه درهم
مداخله: نگاه دستیازی
مدارا: نگاه (۱)- رواداری. (۲)- سازش. (۳)- میانه روی
مدیحه سرایی: نگاه چامه سرا(یی)
مدیریت: نگاه سرپرستی
مذلت: نگاه خواری
مذهب: نگاه کیش
مراجعه: نگاه بازگشت
مراد: نگاه آرزو
مراقبت: نگاه (۱)- پرستاری. (۲)- تیمارداری. (۳)- نیکوداشت.
مربوط: نگاه (۱)- بجا. (۲)- بسته شده. (۳) وابسته
مربوط بودن: نگاه بند (دربند... بودن)
مرتبه: نگاه پایگاه
مرد: نیز نگاه آدم. ۱۹۴۰، ۲۲۴۸، ۲۶۷۳، ۲۹۲۴، ۲۹۵۳، ۳۲۲۷، ۳۳۵۸، ۳۷۷۴، ۳۷۸۲، ۴۱۸۳، ۴۱۸۴، ۴۹۳۰، ۵۸۲۹، ۵۹۶۹، ۵۹۷۰، ۵۹۷۹، ۵۹۸۷، ۶۳۳۵، ۶۶۷۰، ۷۱۰۲، ۷۲۴۹، ۷۲۵۶،

۲۰۶۷، ۲۰۶۸، ۲۰۸۶، ۲۰۹۴، ۲۱۲۱، ۲۱۵۱، ۲۲۳۳، ۲۲۵۶، ۲۳۸۳، ۲۵۷۳، ۲۶۸۳، ۲۶۸۴، ۲۷۲۲، ۲۷۴۲، ۲۷۵۲، ۲۸۰۵، ۲۸۵۳، ۲۸۷۶، ۲۹۰۳، ۲۹۹۴، ۳۰۱۴، ۳۰۴۴، ۳۰۸۶، ۳۱۵۹، ۳۱۹۹، ۳۲۴۱، ۳۲۹۲، ۳۳۰۲، ۳۳۹۶، ۳۴۲۴، ۳۴۸۰، ۳۴۸۷، ۳۵۵۵، ۳۵۵۹، ۳۶۹۷، ۳۷۲۶، ۳۷۴۲، ۳۷۶۱، ۳۸۰۹، ۴۱۸۰، ۴۱۸۲، ۴۲۷۷، ۴۳۴۱، ۴۳۴۲، ۴۴۳۶، ۴۴۹۴، ۴۵۵۱، ۴۷۳۲، ۴۷۹۳، ۴۸۲۱، ۴۹۱۰، ۴۹۴۵، ۴۹۵۰، ۴۹۸۴، ۵۰۳۶، ۵۰۶۷، ۵۰۷۵، ۵۰۷۶، ۵۱۳۳، ۵۱۶۹، ۵۲۲۲، ۵۲۳۷، ۵۲۴۷، ۵۲۵۵، ۵۳۵۱، ۵۴۰۱، ۵۵۹۸، ۵۶۱۱، ۵۸۴۶، ۵۸۴۷، ۵۹۱۳، ۵۹۵۰، ۵۹۹۵، ۶۱۴۸، ۶۱۴۹، ۶۲۰۹، ۶۲۱۸، ۶۲۷۲، ۶۳۱۳، ۶۴۱۹، ۶۴۲۲، ۶۵۶۹، ۶۵۷۴، ۶۶۷۴، ۶۶۹۷، ۶۸۵۹، ۷۰۱۰، ۷۲۴۷، ۷۲۷۳، ۷۲۷۵، ۷۲۸۱، ۷۲۸۴، ۷۲۹۱، ۷۲۹۵، ۷۳۰۵، ۷۳۰۶، ۷۳۰۷، ۷۳۰۸، ۷۳۱۱، ۷۳۱۲، ۷۳۶۰، ۷۳۶۳، ۷۳۸۵، ۷۳۸۶، ۷۴۱۲، ۷۴۵۱، ۷۶۹۰، ۷۷۵۶، ۷۷۸۴، ۷۷۹۸، ۷۸۳۴، ۷۸۴۱، ۷۸۴۴، ۷۸۶۱، ۷۸۶۷، ۷۹۲۵، ۷۹۴۰، ۷۹۴۹، ۸۰۰۰، ۸۰۶۵، ۸۱۲۳، ۸۱۲۶، ۸۱۳۵، ۸۱۸۴، ۸۲۵۴، ۸۳۲۸، ۸۳۳۴، ۸۳۶۱، ۸۴۲۶، ۸۴۷۰، ۸۴۷۳، ۸۵۵۹، ۸۵۸۳، ۸۶۳۵، ۸۶۳۸، ۸۶۴۶، ۸۶۸۱، ۸۶۹۶، ۸۷۲۵، ۸۸۰۹، ۸۸۱۲، ۸۸۱۶، ۸۸۱۷، ۸۸۲۰، ۸۸۲۵، ۸۸۲۸، ۸۸۳۷، ۸۸۶۶، ۸۸۸۰، ۸۸۸۴، ۸۹۰۶، ۸۹۳۳، ۸۹۶۴، ۸۹۶۸، ۸۹۷۷، ۹۰۲۱، ۹۰۳۱

مرگبار: ۴۹۸۴، ۶۵۵۷، ۸۴۸۵، ۸۶۵۰، ۹۰۲۱

مرگ و میر: ۷۲۸۴

مرموز: نگاه (۱)- پنهان کاری. (۲)- پنهانی. (۳)- پنهانیدن. (۴)- سراندرون

مروت: نگاه جوانمردی

مرید: نگاه پیرو

مریم: ۱۳۰۷، ۶۴۷۵

مزاحم: نگاه سرخر

مزاحمت: نگاه (۱)- آزار. (۲)- رنج. (۳)- رنجه

مزد: ۲۰۳، ۳۰۸۹، ۳۵۹۰، ۳۹۷۴، ۴۱۳۳، ۶۱۱۴، ۶۶۳۴، ۶۶۵۷، ۶۷۸۲، ۶۹۵۱، ۷۳۱۸، ۷۳۱۹، ۷۵۴۹، ۸۹۲۴

مزمن: نگاه درازآهنگ

مزه: ۱۳۶۰

مژده: ۳۱۶۳، ۸۸۷۳

مساعدت: نگاه کمک

مساله: نگاه (۱)- پرسمان. (۲)- گرفتاری

مسامحه: نگاه فروگذاشتن

مساوات: نگاه برابری

مسؤل: نگاه (۱)- پاسخگو. (۲)- کاردار. (۳)- نگاهدار

مسؤلیت: نگاه پاسخگویی

مست(ی): ۱۵۹۱، ۱۶۰۰، ۲۳۰۲، ۲۸۰۰، ۳۲۷۰، ۳۳۶۱، ۳۹۳۳، ۷۳۲۵، ۷۳۲۹، ۷۸۷۲، ۷۸۹۵، ۸۴۱۹، ۸۴۴۴، ۸۴۶۶، ۸۴۸۰، ۸۵۸۶، ۸۸۸۱

مستاصل کردن: نگاه ستوهیدن

مستبد: نگاه خودکامه

مستحب: نگاه شایست
مستمند: ۵۵۰۰، ۵۷۰۴
مسخرگی: نگاه لودگی
مسخره (کردن): نگاه ریشخند
مسروقه: نگاه (۱)- دزدی. (۲)- دزدیده
مسقط الراس: نگاه زادبوم
مسلم: نگاه (۱)- آشکار. (۲)- آشکاری
مسلمان(ی): ۱۳۲۱، ۱۵۰۸، ۳۹۶۵، ۶۹۹۵، ۷۰۱۲
مسموع: نگاه پذیرفتن
مسیح: ۳۳۲۹
مشاور: نگاه رایزن
مشاوره: نگاه (۱)- رایزنی. (۲)- سگالش
مشتاق: نگاه خواستار
مشروط: نگاه (۱)- پیمان. (۲)- گرو (درگرو)
مشروطه: نگاه (۱)- درگرو. (۲)- گرو
مشغول شدن: نگاه پرداختن
مشکل: نگاه (۱)- گرفتاری. (۲)- دشوار
مشکلات: نگاه گرفتاری
مشگ: ۳۱۵۵
مشورت: نگاه (۱)- رایزنی. (۲)- سگالش
مصاحب: نگاه (۱)- همدم. (۲)- همنشین
مصلحت: نگاه (۱)- بهی. (۲)- چاره اندیشی. (۳)- دوراندیشی. (۴)- سرسپردگی. (۵)- شایسته
مصلحت آمیز: نگاه (۱)- دوراندیشانه. (۲)- مصلحت
مصنوع: نگاه ساختگی
مصونیت: نگاه ایمنی
مضاعف: نگاه دوگانه
مضایقه: نگاه دریغ داشتن
مضر: نگاه زیانبار
مطابق: نگاه (۱)- درخور. (۲)- فراخور
مطرود: نگاه رانده
مطلق: نگاه ناب
مظلوم: نگاه ستمدیده
مظنون: نگاه بدگمان(ی)
معاد: نگاه رستخیز
معاش: نگاه معیشت
معاشرت: نگاه (۱)- آمیختن. (۲)- آمیزش. (۳)- همنشینی
معامله: نگاه (۱)- خریدوفروش. (۲)- دادوستد

معاوضه: نگاه گرانیدن
معتاد: نگاه خوگر
معشوق: نگاه (۱)- دلبر. (۲)- دلدار
معصوم: نگاه بیگناه
معطل کردن: نگاه درنگیدن
معکوس: نگاه (۱)- ناخواسته. (۲)- وارونه
معلول: نگاه (۱)- پیامد. (۲)- بی اندام
معما: نگاه چیستان
معنوی: نگاه مینوی (maynavi)
معنی: نگاه (۱)- پیام. (۲)- مینی (mayni)
معیار: نگاه سنجه
معیشت: نگاه (۱)- دارایی. (۲)- روزی. (۳)- ناداری
معیوب: نگاه آکمند
مغرور: نگاه (۱)- خودبین. (۲)- خودخواه. (۳)- خودستا
مفت: نگاه رایگان
مفت خور(ی): ۳۶۴۲، ۳۶۹۹، ۴۷۸۱، ۴۷۹۲، ۵۲۲۷، ۵۴۹۵، ۵۶۳۵، ۶۱۹۳، ۶۲۷۵، ۶۳۴۲، ۶۴۳۰، ۶۹۹۸، ۷۰۱۶، ۷۳۳۳، ۷۴۵۵، ۷۴۶۵، ۷۴۸۱، ۷۶۳۴، ۸۴۰۵
مفید: نگاه (۱)- سودمند. (۲)- کارآ
مقابله: نگاه (۱)- بس بودن با کسی. (۲)- رویارویی
مقابله بمثل: نگاه (۱)- رفتار. (۲)- همانند
مقام: نگاه (۱)- پایگاه. (۲)- جایگاه
مقبول: نگاه پذیرفته
مقبولیت: نگاه پذیرفتاری
مقتصد: نگاه (۱)- زفت(ی) (zoft). (۲)- کدخدایی
مقدر: نگاه (۱)- پیش نبشته. (۲)- پیش نوشته. (۳)- نبشته. (۴)- نهاده
مقرون بصرفه: نگاه نابسود
مقصد: نگاه پایانه
مقصود: نگاه (۱)- آرمان. (۲)- آماج
مکار: نگاه (۱)- پنهانکار. (۲)- نیرنگباز
مکر: نگاه نیرنگ
مکنت: نگاه دارایی
ملّا: نگاه آخوند
ملازمت: نگاه (۱)- پیوستگی. (۲)- همآیی
ملاطفت: نگاه نرمی
ملاقات: نگاه دیدار
ملایمت: نگاه مهربانی
ملزوم: نگاه دربایسته

ممانعت: نگاه جلوگیری
ممنوع: نگاه غدغن
مناسب: نگاه (۱)- درخور. (۲)- شایسته. (۳)- ویژه. (۴)- هماهنگ(ی)
منافع: نگاه سود
منافق: نگاه (۱)- دژوند. (۲)- دورو
منت: نگاه (۱)- بار، زیر بار بودن. (۲)- برخ کشیدن. (۳)- خواری پذیری. (۴)- ناز کشیدن
منت گذاشتن (نهادن بر...): نگاه پاس نهادن بر کسی
منش: ۱۰۰۸، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۴۹۷۹، ۸۳۸۶، ۹۰۶۷
منشاء: نگاه (۱)- خاستگاه. (۲) سرچشمه
منطق: نگاه خرد
علم منطق: نگاه چمگان
منع: نگاه (۱)- بازداشتن. (۲)- جلوگیری
منفرد: نگاه دست تنها
منفعت: نگاه سود
منی: ۸۸۳۹
مو(mu): ۳۵۶۵، ۸۹۶۴
موثر: نگاه کاری
موجب: نگاه انگیزه
موجود(ی): نگاه بود
موسیقی: نگاه (۱)- خنیا. (۲)- خنیاگری. (۳)- رامش. (۴)- رامشگری
موضوع: نگاه (۱)- داستان. (۲)- زمینه. (۳)- مایه
موفقیت: نگاه (۱)- پیروزی. (۲)- کامیابی
موقتی: نگاه چندگاهه
موقعیت: نگاه (۱)- دم. (۲)- نهاد
مولش: ۵۸۵۲
موهوم: نگاه پندارین
مهاجرت: نگاه (۱)- کوچ. (۲)- کوچیدن
مهتاب: ۷۴۱۶
مهتر: ۱۸۹۰، ۱۹۸۲، ۱۹۸۶
مهجور: نگاه رانده
مهر: نیز نگاه (۱)- دلدادگی. (۲)- دلشدگی: ۳۲۶۲، ۴۲۳۷، ۴۷۷۰، ۴۸۵۷، ۶۱۰۴، ۶۱۰۹، ۶۵۳۸، ۶۵۳۹، ۷۸۹۴، ۷۹۴۸، ۸۱۵۶، ۸۳۵۸، ۸۴۰۶، ۸۴۱۲، ۸۴۷۲، ۸۴۹۵، ۸۵۲۴، ۸۷۴۹، ۸۷۵۵، ۸۸۰۲، ۸۸۹۵، ۸۹۹۳، ۹۰۶۰
مهرانگیز: ۵۳۶۴، ۵۳۶۷
مهربان(ی): ۴۵۴، ۱۴۱۷، ۱۵۶۷، ۱۵۸۶، ۳۰۱۷، ۳۰۲۴، ۳۲۳۱، ۳۵۴۹، ۳۶۵۷، ۳۸۵۱، ۳۹۵۰، ۴۱۱۲، ۴۱۳۸، ۴۲۸۹، ۴۴۵۳، ۴۵۴۸، ۴۵۹۲، ۴۹۱۴، ۴۹۲۹، ۵۰۴۵، ۵۲۷۱، ۵۳۵۶، ۵۴۲۳، ۵۷۹۸، ۶۱۲۱، ۶۲۱۳، ۶۴۴۶، ۷۱۲۰، ۷۸۴۸، ۸۲۹۲، ۸۴۳۱، ۸۵۵۲، ۸۹۰۰، ۸۹۴۹، ۹۰۳۳

ن

و

وانمود (کردن): نگاه وانمودن
وانمودن: ۱۲۰۵، ۱۲۹۷، ۳۷۵۵، ۳۹۲۰، ۵۲۸۸، ۵۶۷۰، ۵۷۳۹، ۶۰۳۱، ۶۶۲۳، ۷۱۴۲، ۷۵۳۸، ۷۵۴۲، ۷۵۹۰، ۸۰۰۸
وانهادگی: ۱۰۵۹
واهشتن: ۷۴۵۲
وبال: ۱۰۷۵
وجود: نگاه (۱)- بود. (۲)- بوش (bovew). (۳)- هستی
وحی: نگاه پیام
وداع: نگاه پدرود
ورزش: ۱۹۲۹، ۱۹۳۰، ۲۲۴۰، ۶۷۸۵، ۷۵۲۱
ورزیدار: ۵۴۰۰
ورزیده: ۸۷۱۳
ورشکستگی: ۴۹۳۶، ۵۹۳۹، ۷۳۴۸
ورشکسته: ۳۵۶۷، ۳۶۰۰، ۳۶۵۹، ۳۷۰۹، ۳۸۷۲، ۶۰۴۹، ۷۸۲۰
ورم: نگاه (۱)- آماس. (۲)- خیز
ورن (varan): ۷۶۱۰، ۸۰۵۱، ۸۰۸۸، ۸۴۶۵، ۸۴۹۲
ورهمه (varhame): ۷۰۱۲
وزیر: ۱۸۵۹، ۸۰۳۴، ۸۰۳۵
وساطت: نگاه (۱)- پایمردی. (۲)- میانجیگری
وسواس: نگاه (۱)- دودلی. (۲)- گمان زده(گی)
وسیله: نگاه (۱)- ابزار. (۲)- ساز و برگ
وصل: نگاه همرسی
وصلت: نگاه (۱)- پیوند. (۲)- زناشویی. (۳)- زن گرفتن. (۴)- شوهر کردن. (۵)- همرسی
وضع: نگاه (۱)- جایگاه. (۲)- نهاد
وضوح: نگاه آشکاری
وطن: نگاه (۱)- خانه. (۲)- زادبوم. (۳)- میهن
وطن فروش(ی): نگاه میهن فروش(ی)
وظیفه: نگاه (۱)- خویشکاری. (۲)- کار
وعده: نگاه نوید
وعظ: نگاه (۱)- اندرز. (۲)- پند(آموزی). (۳)- پندگویی
وعید: نگاه نوید
وفادار(ی): نگاه پیماندار(ی)
وقار: نگاه آهستگی
وقتگزرانی: ۶۲۳۹
وقف(ی): نگاه نهاده (۲)
ولخرجی: نیز نگاه (۱)- پراکندن. (۲)- داراک: ۷۰، ۷۱، ۲۸۳، ۱۱۶۵، ۱۶۹۹، ۱۷۰۰، ۳۶۸۴، ۳۷۹۰، ۶۵۶۳، ۶۶۱۸، ۶۹۰۲، ۸۴۲۹

ول کردن: نیز نگاه (۱)- واهشتن. (۲)- هشتن: ۳۹۷۸، ۴۱۵۱، ۴۱۵۲، ۵۵۶۰، ۵۵۶۱، ۷۴۵۲
ولگرد(ی): ۶۱۲۸، ۷۲۲۳، ۷۲۲۴، ۸۹۵۴
ولنگار: ۴۸۴۷
وهم: نگاه پنداشت
ویر: ۵۴۵۰
ویران(ی): ۶۳۰، ۱۱۶۷، ۳۲۶۰، ۴۱۹۰، ۴۲۲۲، ۴۸۹۵، ۴۹۳۶، ۵۱۰۸، ۵۱۴۸، ۵۱۴۹، ۵۱۵۰، ۵۲۵۰، ۵۲۶۴، ۵۶۱۱، ۶۰۳۴، ۶۳۹۲، ۶۴۸۸، ۷۰۲۳، ۷۶۲۲، ۷۹۳۷، ۸۰۱۵، ۸۱۰۱، ۸۶۷۲
ویران کردن: ۲۷۷۲
ویرانه: ۷۰۶۱، ۷۸۲۴
ویژه: ۵۷۶۹، ۶۲۹۲، ۷۱۸۹

ه

هار: ۱۴۷۸، ۳۶۲۵
هجا: نگاه (۱)- بدگویی. (۲)- دشیاد. (۳)- زشتیاد
هجوگویی: نگاه (۱)- بدگویی. (۲)- دشیاد. (۳)- زشتیاد
هدر: نگاه پراکندن
هدف: نگاه (۱)- آرمان. (۲)- آماج. (۳)- فرجام
به هدف رسیدن: نگاه کامیابی
هدیه: نگاه (۱)- ارمغان. (۲)- پیشکش
هراس: ۵۰۱۳، ۵۲۳۶، ۷۳۴۶، ۸۷۲۵
هراس انگیز: ۱۰۹۸
هراسیدن: ۲۲۴۸، ۵۰۱۳
هرجایی: ۳۷۵۱، ۷۱۲۵
هرج و مرج: ۳۶۲
هرزگی: ۴۱۰۳، ۶۰۷۷، ۷۳۴۳
هرزه: ۶۰۷۷، ۶۳۹۸
هرزه گو(یی): ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷
هزار(ه): ۸۹۰۷
هزینه: ۵۱۵۵، ۶۶۳۶، ۶۸۱۵، ۷۶۴۸
هزینه کردن: ۵۹۳۲، ۶۳۹۰، ۷۹۳۹، ۸۴۲۰، ۸۷۵۷
هستی: ۶۰۰۸، ۶۸۵۶، ۸۸۳۰، ۸۸۹۶
هشتن: ۸۹۱۲

ی

بخش ۲
پند و دستانها

Section 2: Proverbs and Aphorisms

۱- آب آبادانی است
۲- اگر بد کاشتی بد بروید (پوریای ولی)
۳- آبادانی ظلم، بر بادی است
۴- آبادی میخانه ز ویرانی ماست (خیام)
۵- از سستی آدمیزاد گرگ آدمیخوار پیدا شود.
۶- آب ارچه همه زلال خیزد از خوردن پر ملال خیزد (نظامی)
۷- نه چندان بخور کز دهانی برآید نه چندان که از ضعف جانت برآید (سعدی)
۸- شکم بنده کمتر پرستد خدای (سعدی)
۹- اندرون از طعام خالی دار تا در آن نور معرفت بینی (سعدی)
۱۰-آب از آب تکان نمیخورد.
۱۱-آب از بنه تیره است = آب از سر تیره است
۱۲-آب از دریا می بخشد.
۱۳-با آب حمام دوست می گیرد.
۱۴-آب از دستش نمی چکد.
۱۵-ناخن خشک است.
۱۶-آب از دهان سرازیر شدن.
۱۷-آب از سرچشمه گل است.
۱۸-آب از سر گذشتن.
۱۹-آب از کسی گشادن.
۲۰-آب اگرچه کمترک نیرو کند بند روغ ار سست باشد بشکند.
۲۱-آب انبار شلوغ کوزه بسیار می شکند.
۲۲-خانه ای را که دو کدبانوست، خاک تا زانو است.
۲۳-ماما که دوتا شد، سر بچه کج بیرون می آید.
۲۴-آشپز که دو تا شد آش یا شور است یا بی مزه.
۲۵-آشنا داند زبان آشنا.
۲۶-خردمند گوید که در یک سرای چو فرمان دو گردد نماند بجای (فردوسی)
۲۷-بیک تاجور تخت باشد بلند چو افزون شود ملک یابد گزند (نظامی)
۲۸-آب انگور نکو خور که مباح است و حلال آب زمزم نخوری بد که حرامت باشد (ابن یمین)
۲۹-آب بآبادانی میرود.
۳۰-آب بآب میخورد زور برمیدارد.
۳۱-آب را چون مدد بود از آب گلستان گردد آنچه بود خراب (سنائی)
۳۲-دوستان همچو آب رهسپرند کابها پایهای یکدیگرند
راه بی یار زفت باشد زفت جز بآب آب کی تواند رفت (سنائی)
۳۳-آب با غربال پیمودن.
۳۴-آب بریسمان بستن.

۳۵-خشت بر آب زدن.
۳۶-نقش بر آب زدن.
۳۷-باد در قفس کردن.
۳۸-باد بچنبر بستن- باد بچنبر نتوان بست.
۳۹-آب دریا به کیل پیمودن
۴۰-مهتاب به گز پیمودن- مهتاب بجای کرباس پیمودن- مهتاب پیمودن.
۴۱-آهن سرد کوفتن
۴۲-باد پیمودن
۴۳-در قفس دمیدن.
۴۴-سودای خام پختن.
۴۵-آب در هاون سودن (کوفتن)
۴۶-گره بباد زدن
۴۷-آب بدهان آوردن
۴۸-آب بر آتش زدن.
۴۹-آب بر آسمان انداختن
۵۰-آب برای من ندارد   نان برای تو که دارد.
۵۱-آب بروی کار آوردن
۵۲-آب بزیر هشتن.
۵۳-جائی نمیخوابد که آب زیرش برود.
۵۴-آب بسوراخ مورچه ریختن.
۵۵-چوب به لانه ی زنبور کردن.
۵۶-آب بی لجام (آب بی لگام) خورده است.
۵۷-آب پارسال نان پیرارسال.
۵۸-آب پاکی بدست کسی ریختن.
۵۹-آب پشت آبرویها ریزد.
۶۰-آب تا اندر رود باشد روان بود، چون بدریا رسید قرار گیرد.
۶۱-آب جفت است.
۶۲-آب حناست
۶۳-آب حیوان درون تاریکی است (سنائی)
۶۴-آب حیات است داروی تلخ (امیر خسرو دهلوی)
۶۵-آب خواه و دست بشوی.
۶۶-آب خوش بی تشنگی ناخوش بود.
۶۷-آب داند که آبادی کجاست.
۶۸-آب در جگر نداشتن.
۶۹-آب در جوی داشتن.
۷۰-آب در چیزی بستن آب بمالی بستن.
۷۱-توپ بمالی بستن- توپ میان مالی بستن.

۷۲-آب در چیزی کردن
۷۳-آب در دست داری مخور
۷۴-گل در دست داری مبوی.
۷۵-گل بر سر داری مشوی.
۷۶-خفته ای برخیز.
۷۷-بپائی، مپای.
۷۸-حنا بپا داری مشوی.
۷۹-آفتاب را تا سایه مگذار.
۸۰-بلندی را از مغاک مدان.
۸۱-اگر انگشتان بخوان چرب داری درنگ مکن.
۸۲-بدان زودی که دست از خوان بدهان رسد بمن رس.
۸۳-سر مخار.
۸۴-آب در دلش تکان نمیخورد.
۸۵-چنان میرود که گویی بدارش می برند- چنان میروی که گویی بکشتنت می برند.
۸۶-مثل آبستنان می رود.
۸۷-روزی یک من تشا، آنهم از پهنا
۸۸-آب در دهان آمدن- آب در دهان آوردن.
۸۹-آب در دهان خشک شدن.
۹۰-بنگ از سر کسی پریدن.
۹۱-انگشت بر دهان ماندن- انگشت بر دندان ماندن.
۹۲-آب در دهان کسی گشتن.
۹۳-آب در دیده نداشتن.
۹۴-آب (در) زیر کاه.
۹۵-ستخوان را محض گوشتش می خواهند.
۹۶-از همدم بیوفا جدائی خوشتر.
۹۷-آب در شیر داشتن.
۹۸-آب در شکر داشتن.
۹۹-آب در غربال کردن.
۱۰۰- آب در قفس کردن
۱۰۱- آب در کوزه و ما تشنه لبان میگردیم
۱۰۲- سالها دل طلب جام جم از ما می کرد — آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد (حافظ)
۱۰۳- آنکه ما سرگشته اوئیم در دل بوده است — دوری ما لاجرم از قرب منزل بوده است
ما عبث در سینه دریا نفس را سوختیم — گوهر مقصود در دامان ساحل بوده است
(صائب)
۱۰۴- آب در گوش کسی کردن.
۱۰۵- آب در هاون ساییدن.
۱۰۶- آب دریا از دهان سگ کجا گردد پلید (معزی)

۱۰۷- دریا بدهان سگ نجس کی گردد.
۱۰۸- آب دریا به کیل پیمودن.
۱۰۹- آب دریا در مذاق ماهی دریا خوش است (صائب)
۱۱۰- آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید (مولوی)
۱۱۱- آب دریا گرچه بسیار است چون تلخ است و شور هرکرا تشنه است لابد رفت باید زی شمر (سنائی)
۱۱۲- آب دست یزید افتاده
۱۱۳- آب دندان
۱۱۴- آب دهان = راز نگه ندارد.
۱۱۵- آب دهان مرده است.
۱۱۶- آب دهان هر کس بدهان او مزه میدهد.
۱۱۷- خیزی هرکس بدهان خودش مزه میدهد.
۱۱۸- علف بدهان بزی شیرین میآید.
۱۱۹- آب دیزی را فراوان کن.
۱۲۰- آب را آب کشیدن.
۱۲۱- آب را از سر بند باید بست.
۱۲۲- آب را زیر هفت طبقه زمین میبیند.
۱۲۳- آب را فلان در شیر کرد.
۱۲۴- آب را گل آلود میکند ماهی میگیرد.
۱۲۵- دزد بازار آشفته میخواهد.
۱۲۶- آب را گل کردن.
۱۲۷- آب را میل جانب پستی است.
۱۲۸- آب راه خودش را باز میکند.
۱۲۹- آتش جای خودش را باز میکند.
۱۳۰- آب رز باید که باشد در صفا چون آب زر گرز زر مغربی ساغر نباشد گو مباش (ابن یمین)
۱۳۱- باید متاع نیکو- دکان زهر که باشد.
۱۳۲- آب رفته بجوی آمدن.
۱۳۳- آب رفته بجو نیاید.
۱۳۴- آب رو آب جو نباید کرد آبرو بهر نان نباید ریخت.
۱۳۵- آب روشنائی است.
۱۳۶- آب روشن داشتن.
۱۳۷- آبروی کان شود بی علم و بی عقل آشکار آتش دوزخ بود آن آبرو از هر شمار (سنائی)
۱۳۸- آبرویت را در دست خود نگاهدار.
۱۳۹- آب ریخته با کوزه نیاید.
۱۴۰- آب ریخته جمع نگردد.
۱۴۱- آب زیر پوست کسی رفتن (یا دویدن)

۱۴۲- آبستنی نهان بود و زادن آشکار.
۱۴۳- آب سربالا میرود قورباغه شعر میخواند.
۱۴۴- آب گرمابه پارگین را شاید.
۱۴۵- آبشان از یک جو نمیرود.
۱۴۶- آبش در میرود.
۱۴۷- انگشت انگشت مبر تا خیک خیک نریزی
۱۴۸- آب شیرین و مشگ گنده.
۱۴۹- آب صفت هرچه شنیدی بشوی آینه سان هرچه ندیدی مگوی (نظامی)
۱۵۰- آب ظرفشوئی است.
۱۵۱- آب عمان نوباوه آوردن (جهانگشای جوینی)
۱۵۲- زیره به کرمان بردن.
۱۵۳- آب کز سر گذشت در جیحون چه بدستی چه نیزهٔ چه هزار
۱۵۴- آب که از سر گذشت چه یک گز، چه صد گز، چه یک نی، چه صد نی.
۱۵۵- آبکش به کفگیر می گوید نه سوراخ داری.
۱۵۶- آب کم جو تشنگی آور است تا بجوشد آبت از بالا و پست (مولوی)
۱۵۷- هر کجا دردی اوا آنجا رود هر کسی فقری نوا آنجا رود (مولوی)
۱۵۸- عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست (حافظ)
۱۵۹- جهان پر سماع است و مستی شور ولیکن چه بیند در آیینه کور (سعدی)
۱۶۰- تشنه مینالد که کو آب گوارا آب میگوید که کو آن آبخوار (مولوی)
۱۶۱- طبیب عشق مسیحا دم و مشفق لیک چو درد در تو نبیند کرا دوا بکند (حافظ)
۱۶۲- طالب لعل و گهر نیست وگرنه خورشید همچنان در عمل معدن و کانیست که بود (حافظ)
۱۶۳- مرد باید که بوی داند برد ورنه عالم پر از نسیم صباست
۱۶۴- گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست.
۱۶۵- آب که آمد تیمم برخاست.
۱۶۶- تیمم باطل است آنجا که آب است.
۱۶۷- آب که یکجا ماند میگندند.
۱۶۸- آب گشاده.
۱۶۹- آبگینه به حلب بردن.
۱۷۰- زیره به کرمان می برد چغندر به هرات.
۱۷۱- آبگینه ز سنگ میزاید لیک سنگ آبگینه میشکند.
۱۷۲- از ماست که بر ماست.
۱۷۳- کرم درخت از درخت است.
۱۷۴- آتش چنار از چنار است.
۱۷۵- آبگینه و سنگ باهم نسازند.
۱۷۶- صحبت سنگ و سبوست صحبت سنگ و سبو راست نیاید هرگز

۱۷۷- آبگینه همه جا هست از آن قدرش نیست لعل دشوار بدست آید از آنست عزیز (سعدی)
۱۷۸- اگر همه شب قدر بودی شب قدر، بی قدر بودی.
۱۷۹- آبم است و گابم است، نوبت آسیابم است.
۱۸۰- گاوم میزاید، آبم میآید، زنم میزاید (زنم هم دردش است).
۱۸۱- یک سر است و هزار سودا.
۱۸۲- سپلشت آید و زن زاید و مهمان عزیزت برسد.
۱۸۳- آب نایافته گران باشد چون بیابند رایگان باشد (سنائی)
۱۸۴- آب را هرکسی بجان جویند چون بیابند کون از آن شویند (سنائی)
۱۸۵- آب ندیده موزه کشیدن.
۱۸۶- چاه نکنده منار دزدیدن.
۱۸۷- گز نکرده پاره کردن (مکن یا مبر)
۱۸۸- آب نتلبیده مراد است.
۱۸۹- آب نمی بیند وگرنه شناگر قابلی است.
۱۹۰- از غم بی آلتی افسرده است.
۱۹۱- آب نیکو روان بود در ده لیک در ریگ نارروانی به (سنائی)
۱۹۲- جهان چون خط و خال و چشم و ابرو است که هر چیزش بجای خویش نیکو است (سعدی)
۱۹۳- آب و آتش جمع نمی شوند.
۱۹۴- آب و روغن بهم نیامیزد.
۱۹۵- آب و گل شان یکی است.
۱۹۶- آبها از آسیاب ها افتادن.
۱۹۷- آبیان را چه عیش در آتش (با غم مرگ کس نباشد خوش...) (مکتبی)
۱۹۸- آبی به جوئی شدن.
۱۹۹- آب بروی کار کسی آوردن
۲۰۰- آبیست زیر پره که میگردد آسیاب (سریست زیر پرده که میگردد آسمان) (قاآنی)
۲۰۱- آبی که آبرو ببرد در گلو مریز.
۲۰۲- آبی که ز چشم رفت کی آید باز.
۲۰۳- آبی ندارد پارگین در معرض بحر خضم (گر میزند خشم لعین دانی همه کس داند این ک....) (سلمان ساوجی)
۲۰۴- آتش ار هیچ نیابد که خورش سازد از آن کارش اینست که بنشیند و خود را بخورد (ابن یمین)
۲۰۵- آتش از آتش گل میکند.
۲۰۶- آتش از باد تیزتر شود (گردد)
۲۰۷- پلنگ از زدن کینه ورتر شود بباد آتش تیز برتر شود
۲۰۸- آتش از چنار (یا، از چنار پوسیده) برآید.
۲۰۹- دود از کنده برمیخیزد.
۲۱۰- عشق پیری گر بجنبد سر به رسوائی زند.
۲۱۱- آخر پیری داغ امیری.

۲۱۲- آتش از خانه همسایه درویش مخواه		کانچه بر روزن او میگذرد دود دل است
(ایکه بر مرکب تازنده سواری هشدار		که خر لاغر بیچاره درین آب و گل است)
(سعدی)

۲۱۳- آتش از خیار برنیاید (یا آتش از خیار نجهد).

۲۱۴- آتش اگر اندک است حقیر نباید داشت (سعدی)

۲۱۵- دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد (سعدی)

۲۱۶- مشمار عدوی خرد را خرد		دشمن خرد است بلای بزرگ (نظامی)

۲۱۷- هست سرمایه احراق جهانی شرری (ابن یمین)

۲۱۸- آتش بجان شمع فتد کاین بنا نهاد		(اول بنا نبود بسوزند عاشقان...) (حافظ)

۲۱۹- هر که او بنهاد ناخوش سنتی		سوی او نفرین رود هر ساعتی (مولوی)

۲۲۰- آتش بدست خویش بر خویش زد.

۲۲۱- آتش بزمستان ز گل سوری به.

۲۲۲- آتش به گرمی عرق انفعال نیست		(در دوزخم بیفکن و نام گنه مبر که...)

۲۲۳- آتش جای خود را باز میکند.

۲۲۴- آتش چو برافروخت بسوزد تر و خشک.

۲۲۵- آتش که به بیشه افتاد تر و خشک نپرسد (یا نه خشک گذارد نه تر).

۲۲۶- آتش دوست و دشمن ندارد.

۲۲۷- بر من است که بر من است.

۲۲۸- آتش چو بشعله برکشد سر		چه هیزم خشک چه گل تر
(چرخ است خر آس آسیا رو		چه کهنه چه نو در آسیا جو
صرصر چو زند ببوستان گام		هم پخته فتد ز شاخ هم خام) (دهلوی)

۲۲۹- آتش دادت خدای تا نخوری خام		نز قبل سوختن بدو سر و دستار (ناصر خسرو)

۲۳۰- ترا تیشه دادم که هیزم شکن		نگفتم که دیوار مسجد بکن (سعدی)

۲۳۱- ترا تیشه دادم که هیزم کنی		ندادم که بر فرق مردم زنی

۲۳۲- آتش در خشک شاخ راه نکوتر برد		(بار دگر اندران آتش خشمت جهید) (ادیب)

۲۳۳- آتش دوست و دشمن نداند

۲۳۴- آتش را با آتش خاموش نتوان کرد.
آتش را با آتش نتوان کشت.
آتش را با آتش ننشانند.

۲۳۵- آتش را بروغن نتوان نشانید.

۲۳۶- آتش را کشته، با خاکستر بازی میکند.

۲۳۷- آتش ز آهن آمد و زو گشت آهن آب		آهن ز خاره زاد و ازو خاره گشت سست)
(خاقانی)

۲۳۸- آتش سوزان بود حیات سمندر		(خشم تو بر دوستان تست عنایت...) (قاآنی)

۲۳۹- آتش سوزان نکند با سپند		آنچه کند دود دل دردمند

۲۴۰- آتش کند پدید که عود است یا حطب		(آتش بیار و خرمن عشاق را بسوز...) (ابن یمین)

۲۴۱- آتش کند هر آینه صافی عیار زر		(رحلت کند هر آینه حاصل مراد مرد...) (معزی)

۲۴۲- آتش نشاندن و اخگر گذاشتن کار خردمندان نیست (سعدی)
۲۴۳- افعی کشتن و بچه نگاه داشتن، کار خردمندان نیست (سعدی)
۲۴۴- آتش نفس اگر برافروزی جان خود را بر آتشش سوزی
۲۴۵- آیین تقوا ما نیز دانیم.
۲۴۶- آیین حسد قاعده ی دیو و دد است.
۲۴۷- آب از جو رفته باز آید بجو.
۲۴۸- آب آید از روغن چرب تر.
۲۴۹- آب بکرت خاطر جمع میرود.
۲۵۰- ابتدا میکنم بنام خدا.
۲۵۱- آب توش مکن که آبش در میرود.
۲۵۲- آب حیات از دم افعی مجوی.
۲۵۳- آب داند کش مان (که آبادی) کجاست.
۲۵۴- آب در خانه تلخ است.
۲۵۵- آتش نفسان قیمت میخانه شناسند افسرده دلان را بخرابات چکار است؟ (عمعق)
۲۵۶- آتش و سپند.
۲۵۷- سنگ و سبو.
۲۵۸- آب و آتش.
۲۵۹- پنبه و باد.
۲۶۰- آتش و پنبه.
۲۶۱- آتشی که آب را بلند کند بر تن خویش ریشخند کند (سنائی)
۲۶۲- آجیل کسی کوک بودن.
۲۶۳- آچار سخن چیست معانی و عبارت نونو سخن آری چو فراز آمدت آچار (ناصر خسرو)
۲۶۴- چون معانی جمع گردد شاعری آسان بود (عنصری)
۲۶۵- آخر آدم زاده ای ای ناخلف (...چند پنداری تو پستی را شرف) (مولوی)
۲۶۶- آخرالامر گل کوزه گران خواهی شد حالیا فکر سبو کن که پر از باده کنی (حافظ)
۲۶۷- آخر امشب شبی است سالی نیست (صبر کن کامشبم مجالی نیست...) (نظامی)
۲۶۸- یک شب هزار شب نیست.
۲۶۹- آخر ایران که از او بودی فردوس برشک وقف خواهد بد تا حشر بدین شوم حشر (انوری)
۲۷۰- آخر این آمدن بکاری بود (...وز برای چنین شماری بود) (اوحدی)
۲۷۱- آخر بآستانه من با سر آمدی (با من تو در مقام خصومت برآمدی...)
۲۷۲- سر پیری معرکه گیری.
۲۷۳- خر پیر و افسار رنگین.
۲۷۴- آخر چرب = چرب آخر
۲۷۵- آخر چه کار زار کند با پلنگ رنگ (رنگیم و با پلنگ اجل کارزار ماست...) (سوزنی)
۲۷۶- آخر ز بحر ژرف چه کم گردد سیر آب اگر نماید عطشانرا (قاآنی)
۲۷۷- یک روز خرج مطبخ تو قوت سال ماست یک سال مردمی کن و یکروز روزه گیر

۲۷۸- نظر کردن بدرویشان منافی بزرگ نیست سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مورش (حافظ)
۲۷۹- آخر ز بهر کاری پردخته شد مناره (ندهم مخالفت را دشنام کی توانم؟) (عمادی)
۲۸۰- آخر سایسی کاه فروشی است.
۲۸۱- آخر سرانجام جز خاک نیست (چنین گفت رستم کزین باک نیست که...) (فردوسی)
۲۸۲- آخر شاعری اول گدائی است.
۲۸۳- آخر شاه منشی کوت کشی است.
۲۸۴- آخر عربی حمیتت کو؟ (ای شمر وفا و غیرتت کو...)
۲۸۵- آخر گذر پوست بدباغانست (یا به سراجان است).
۲۸۶- گرو در دست گازر است.
۲۸۷- رسن را گذر بر چنبر است.
۲۸۸- آخر ملائی اول گدائیست.
۲۸۹- آخر هر سور جهان شیون است (در فرحش ز اندوه ترس و بدان ک...) (ناصر خسرو)
۲۹۰- آخوند نباتی یعنی کشک؟
۲۹۱- آخوند نباشد درد و غم!
۲۹۲- آدم آه است و دم.
۲۹۳- آدم از کوچکی بزرگ میشود.
۲۹۴- آدم با آدم بسیار ماند.
۲۹۵- هر که سبیل دارد بابای تو نیست.
۲۹۶- آدم پول پیدا میکند، پول آدم را پیدا نمیکند.
۲۹۷- پول سفید برای روز سیاه خوبست.
۲۹۸- تو باید که باشی درم گو مباش (فردوسی)
۲۹۹- ز بهر سرافسر نه سر بهر افسر..
۳۰۰- آدم با آدم خوش است.
۳۰۱- آدم به آدم میرسد (...کوه بکوه نمیرسد).
۳۰۲- آدم با کسی که علی گفت عمر نمیگوید.
۳۰۳- آدم باید گذشت داشته باشد.
۳۰۴- آدم با یکبار کون دادن کونی نمیشود.
۳۰۵- آدم بامید زنده است.
۳۰۶- آدم بد حساب دو دفعه میدهد.
۳۰۷- از شل یکی در میآید از سفت دو تا.
۳۰۸- آدم به کیسه اش نگاه میکند.
۳۰۹- آدم بی اولاد پادشاه بی غم است.
۳۱۰- آدم بیسواد کور است.
۳۱۱- آدم تا کوچکی نکند بزرگ نشود.
۳۱۲- آدم چرا روزه شکدار بگیرد.
۳۱۳- آدم حسابش را پیش خودش میکند.

۳۱۴- آدم خودش بمیرد هوادارش نمیرد.
۳۱۵- یکی را چوب بیامیزدند میگفت وای پشتم.
۳۱۶- آدم خوش معامله شریک مال مردم است.
۳۱۷- آدم دانا به نشتر نزند مشت (بر سر مژگان یار من مزن انگشت...) (شاطر عباس)
۳۱۸- غایت جهل بود مشت زدن سندانرا (سعدی)
۳۱۹- پنجه با شیر و ومشت با شمشیر زدن کار خردمندان نیست (سعدی)
۳۲۰- (ای روبهک چرا ننشستی بجای خویش) با شیر پنجه کردن و دیدی سزای خویش (سعدی)
۳۲۱- آدم دستپاچه کار را دوبار میکند.
۳۲۲- لعنت بکار دست پاچه.
۳۲۳- آدم دوبار باین دنیا نمیآید.
۳۲۴- خدا کی میدهد عمر دوباره (فایز دشتستانی)
۳۲۵- آدم دو دفعه نمیمیرد.
۳۲۶- آدم را به جامه نشناسند.
۳۲۷- آدم زنده زندگی میخواهد.
۳۲۸- آدم زنده نان میخواهد.
۳۲۹- تنومند را از خورش چاره نیست وزین بر کسی جای بیغاره نیست (اسدی)
۳۳۰- آدم فقیر را از شهر بیرون نمیکنند.
۳۳۱- فقیری عیب و عار نیست.
۳۳۲- آدم که از زیر بوته بیرون نیامده است.
۳۳۳- آدم گدا اینهمه ادا.
۳۳۴- افاده اش بنواب میماند گدائیش به عباس دبس.
۳۳۵- آدم نه عروسیش باشد نه عزا.
۳۳۶- آدم گرسنه ایمان ندارد.
۳۳۷- گرگ گرسنه چو یافت گوشت نپرسد کاین شتر صالح است یا خردجال.
۳۳۸- آدم گرسنه سنگ را هم میخورد.
۳۳۹- کوفته را نان تهی کوفته است (سعدی)
۳۴۰- مرغ بریان بچشم مردم سیر کمتر از برگ تره بر خوان است
آنکه را دستگاه و قدرت نیست شلغم پخته مرغ بریانست (سعدی)
۳۴۱- آدم گرسنه نان در خواب میبیند.
۳۴۲- شتر در خواب بیند پنبه دانه.
۳۴۳- گرگ بیند دنبه اندر خواب خویش (جلال الدین رومی)
۳۴۴- گربه همه شب بخواب بیند دنبه.
۳۴۵- آدم لخت کرباس پهنادار خواب میبیند.
۳۴۶- تشنه در خواب آب میبیند.
۳۴۷- آرزو رأس مال مفلس دان (سنائی)
۳۴۸- آدم مال را پیدا میکند ولی مال آدم را پیدا نمیکند.

۳۴۹- آدم ناشی سرنا را از سر گشادش میگیرد.
۳۵۰- آدم سرنترس سر سلامت بگور نمیبرد.
۳۵۱- آدم ندار را سر نمیزنند.
۳۵۲- آدم نمیداند بکدام سازش برقصد.
۳۵۳- بکدام دنده بخوابانمت که بادت در نرود.
۳۵۴- آدم نفهم هزار من زور دارد.
۳۵۵- خر هم خیلی زور دارد.
۳۵۶- آدمها چشمشان بکله شان رفته است.
۳۵۷- آدم هزار پیشه کم مایه میشود.
۳۵۸- همه کاره هیچ کاره است.
۳۵۹- آدمیان را سخنی بس بود گاو بود کش خله در پس بود (دهلوی)
۳۶۰- خر و گاو را میزنند.
۳۶۱- اگر اسب تازیست یک تازیانه (ناصر خسرو)
۳۶۲- آدمیان گم شدند ملک خدا خر گرفت.
۳۶۳- آدمی از زبان خود ببلاست (مرد خاموش در امان خداست) (مکتبی)
۳۶۴- زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد.
۳۶۵- زبان پاسبان سر است.
۳۶۶- بهوش باش که سر در سر زبان مکنی.
۳۶۷- در فتنه بستن دهان بستن است.
۳۶۸- آدمی از سودا خالی نباشد.
۳۶۹- هر سری را سودائی است.
۳۷۰- آدمی از نو بباید ساخت و زنو عالمی (آدمی در عالم خاکی نمی آید بدست...) (حافظ)
۳۷۱- آدمی است از پی کار بزرگ گر نکند اوست حماری بزرگ (دهلوی)
۳۷۲- آدمی بعیب خویش نابینا بود.
۳۷۳- آدمی بی خرد ستور بود (...گرچه دارد دو دیده کور بود) (سنائی)
۳۷۴- آدمی را بتر از علت نادانی نیست.
۳۷۵- آدمیت نه به پول و نه بریش و نه بجان هندوام پول و بزم ریش و سگم جان دارد
۳۷۶- آدمی جایزالخطاست.
۳۷۷- آدمی چون بداشت دست از صیت هرچه خواهی بکن که فاصنع شیت (سنائی)
۳۷۸- کسی کش بود دیده از شرم پاک ز هر زشت گفتن نبایدش پاک (اسدی)
۳۷۹- یک جو از حیا کم کن هرچه میخواهی بگو.
۳۸۰- آدمیخوارند اغلب مردمان (...از سلام علیکشان کم جوامان) (مولوی)
۳۸۱- آدمی را آدمیت لازم است (...چوب صندل بو ندارد هیزم است)
۳۸۲- آدمی را از مرگ چاره نیست.
۳۸۳- آدمی را بتر از علت نادانی نیست.
۳۸۴- آدمی را بر سن دیو فرا چاه نباید رفت.
۳۸۵- آدمی را در این کهن برزخ هم ز مطبخ دریست در دوزخ

۳۸۶- شکم بند دست است و زنجیر پای شکم بنده کمتر پرستد خدای.
۳۸۷- آدمی را عقل می باید نه زر.
۳۸۸- آدمی را نسبت به هنر باید نه بپدر.
۳۸۹- آدمیزاد اگر بی ادب است آدم نیست (...فرق در بین بنی آدم و حیوان ادبست)
۳۹۰- آدمیزاد تخم مرگ است.
۳۹۱- آدمیزاد شیر خام خورده است.
۳۹۲- آدمیزاد طرفه معجونی است از فرشته سرشته وز حیوان
گر رود سوی این شود به از این ور شود سوی آن شود کم از آن (سنائی)
۳۹۳- در تو هم دیوی است و هم ملکی هم زمینی بقدر هم فلکی
ترک دیوی کنی ملک باشی ز شرف برتر از فلک باشی (سنائی)
۳۹۴- آدمی سر بسر همهم عیب است پردۀ عیبهاش برنائیست (مسعود سعد)
۳۹۵- پیری و صد عیب چنین گفته اند.
۳۹۶- آدمی فربه ز عز است و شرف (جانور فربه شود لیک از علف...) (مولوی)
۳۹۷- آدمی فربه شود از راه گوش (...جانور فربه شود از حلق و نوش) (مولوی)
۳۹۸- فکر شیرین مرد را فربه کند.
۳۹۹- آدم یکبار پایش بچاله میرود.
۴۰۰- هر کسی انگشت خود یک ره کند در زورفین (منوچهری)
۴۰۱- آدمی یکدفعه میمیرد.
۴۰۲- آدمی گرچه بر زمانه مه است ز آدم خام دیو پخته به است (سنائی)
۴۰۳- در زمانه ز هرچه جانور است تا نشد پخته آدمی بتر است (سنائی)
۴۰۴- آدمی مخفی است در زیر زبان (...این زبان پرده است بر درگاه جان) (مولوی)
۴۰۵- ابله را در سخن توان دانست.
۴۰۶- آدمی معصوم نتواند بود.
۴۰۷- آدینه اش را گم کرده است.
۴۰۸- آراستن سرو ز پیراستن است (گر عیب سر زلف بت از کاستن است)
چه جای بغم نشستن و خاستن است؟ وقت طرب و نشاط و می خواستن است که...)
(عنصری)
۴۰۹- تیر را تا نتراشی نشود راست همی.
۴۱۰- آدر بدهانش گرفته است.
۴۱۱- ماست به دهنش مایه کرده اند.
۴۱۲- دهانش را گه گرفته است.
۴۱۳- ما آرد خود را بیختیم – آدربیز (غربال) را آویختیم.
۴۱۴- آرزو بجوانان عیب نیست.
۴۱۵- آرزو رأس مال مفلس دان (عقل دست و زبان کوته خوان) (سنائی)
۴۱۶- آرزو سرمایه مفلس است.
۴۱۷- آرزو عیب نمیباشد.
۴۱۸- آرزو هرگز نباشد پادشا بر پارسا (پارسا شو تا بباشی پادشا بر آرزو...) (ناصر خسرو)

۴۱۹- آری باتفاق جهان میتوان گرفت (حسنت باتفاق ملاحت جهان گرفت...) (حافظ)
۴۲۰- دولت همه ز اتفاق خیزد بیدولتی از نفاق خیزد
۴۲۱- مورچگان را چو بود اتفاق شیر ژیان را بدرانند پوست (سعدی)
۴۲۲- که گردو برادر نهد پشت پشت تن کوه را باد ماند به مشت (فردوسی)
۴۲۳- یکدست صدا ندارد.
۴۲۴- یک دست بیصداست.
۴۲۵- رشته باریک شد چویک تو شد. (سنائی)
۴۲۶- آری شتر مست کشد بار گران را (تا مست نباشی نبری بار غم یار) (سعدی)
۴۲۷- سبکتر برد اشتر مست بار.
۴۲۸- آزاد را میازار چون بیازردی بیوزن. [Biyuzan = بکش].
۴۲۹- آزاد شو از آز و بزی شاد و توانگر (آزاد شد از بندگی آز مراجان...) (ناصر خسرو)
۴۳۰- آزاد شود بعقل بنده (...و آباد شود بعقل ویران) (ناصر خسرو)
۴۳۱- آزادگان تهیدستند (بسرو گفت یکی میوه نمی آری جواب داد که...) (سعدی)
۴۳۲- اگر ندارم سیم شکوفه نیست عجیب که سرو نیز ز آزادگان بیدرم است. (رفیع الدین)
۴۳۳- آزادگی و طمع بهم نیاید (...من کرده ام آزمون بصد مره) (ناصر خسرو)
۴۳۴- طمع آرد بمردان رنگ زردی.
۴۳۵- آزادی آبادیست.
۴۳۶- آزادی اندر بی حاجتی است.
۴۳۷- آزادی سودمند آن باشد و بس کزوی نرسد زبان بآزادی کس
۴۳۸- آزار بیش بینی زین گردون گر تو بهر بهانه بیازاری (رودکی)
۴۳۹- آز بگذار و از کسی مهراس (آزمانند خوک و خرس شناس...) (سنائی)
۴۴۰- آز بگذار و پادشاهی کن (...گردن بی طمع بلند بود) (سعدی)
۴۴۱- آز را خاک سیر داند کرد (راست گفت اندرین حدیث آنمرد...) (سنائی)
۴۴۲- آزردن دوستان جهل است (...وکفارهٔ یمین سهل) (سعدی)
۴۴۳- آزمند همیشه نیازمند است.
۴۴۴- آزموده را آزمودن پشیمانی آرد. (قرةالعین)
۴۴۵- آزموده را آزمودن جهل است.
۴۴۶- آزمون رایگان.
۴۴۷- تجربه مال و خرجی ندارد.
۴۴۸- آسان زید مرد آسان گذار (بآسان گذاری دمی میشمار...) (نظامی)
۴۴۹- دلی آسان گذار از کشوری به. (ویس و رامین)
۴۵۰- سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت کوش. (حافظ)
۴۵۱- آسان گردد بر هرچه همت بستی.
۴۵۲- همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند بجائی رسیده اند (ابن یمین)
۴۵۳- آسایش بود بنیاد خواری (دلم بگرفت از این آسوده کاری...) (ویس و رامین)
۴۵۴- آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا
۴۵۵- آستین، گر ز هیچ خواهی پر از صدف مشک جو ز آهو در (سنائی)

۴۵۶- آستین نو پلو بخور – آستین تو بخور.
۴۵۷- آسمان بزمین نمی آید.
۴۵۸- آسمان را کس نخواند ضعیف (...بحر و کانرا کس نگفت بخیل) (ظهیر)
۴۵۹- آسمان و ریسمان (بافتن).
۴۶۰- آسمان یافتی برابر بناز (آسمان برتر است ز ابر بلند...) (فرخی)
۴۶۱- آسودن امروزین برنج فردائین است (...و رنج امروزین آسودن فردائین) (قابوسنامه)
۴۶۲- آسوده از عوار بود عوری (در ساده زندگانی من میبین کت روشنی ببخشد و مسروری آلوده اش بینی و چرکینش که...) (ایرج میرزا)
۴۶۳- آسوده کسی که خر ندارد از کاه و جواش خبر ندارد.
۴۶۴- سبکبار مردم سبکتر روند. (سعدی)
۴۶۵- سبکباری از بهشت آمده است.
۴۶۶- هر که بامش بیش برفش بیشتر.
۴۶۷- سر بزرگ بلای بزرگ دارد.
۴۶۸- هر که را سر بزرگ درد بزرگ. (بهار)
۴۶۹- هر که تهی کیسه تر آسوده تر.
۴۷۰- آسیاباش درشت بستان نرم بازده.
۴۷۱- آسیا بخون گشتن.
۴۷۲- آسیا بنوبت.
۴۷۳- آسیا و پستا.
۴۷۴- اللهم بیر بیر.
۴۷۵- آسیا را چه ذخیره است ز چندان تک و دو (آنچه تو کسب نمائی ز برای دگریست) (ظهیر)
۴۷۶- آسید عباس هم با من کمک کرد (...که طبعش در غزلبندیست هموار) (یخچالیه)
۴۷۷- آش درهم جوش = آش قجری
۴۷۸- آش سرخ حصار = آش شله قلمکار
۴۷۹- توبره گدایان = توبره ی گداهاست.
۴۸۰- شهر فرنگ است از همه رنگ است. چون زنبیل دریوزه هفتاد رنگ.
۴۸۱- از همه آجیل بشکن.
۴۸۲- آش مردان دیر پزد.
۴۸۳- آش دهن سوز(ی) نیست.
۴۸۴- آش را بدلخواه نمی پزند.
۴۸۵- آش رشته خوردن.
۴۸۶- آشنا داند زبان آشنا.
۴۸۷- زبان خر را خلج داند.
۴۸۸- آشنا کن باز را کو خود همی داند شکار (دوستان را دلنوازی کن که جانبازی کنند...) (ابن یمین)
۴۸۹- آشنائی روشنائی.

۴۹۰- آش نخورده دهان سوخته.
۴۹۱- گرگ دهان آلوده یوسف ندریده.
۴۹۲- آشی برایت (برایش) بپزم که یک وجب روغن داشته باشد.
۴۹۳- آفتاب آمد دلیل آفتاب (گر دلیلت باید از وی رخ متاب) (مولوی)
۴۹۴- بخودش کس شناخت نتوانست ذات او هم بدو توان دانست (سنائی)
۴۹۵- بر اختر جز اختر دلیلی دگر نخواهد مگر مرد تیره بصر (ادیب)
۴۹۶- آفتاب از کدام سمت (طرف) درآمده است که...
۴۹۷- آفتاب امروز از کدام سمت دمید که تو امروز یاد ما کردی (ایرج میرزا)
۴۹۸- آفتاب از نور و کوه از سایه کی گردد جدا (دولت او آفتاب و نور و کوه و سایه اند...) (ساوجی)
۴۹۹- آفتاب اندر فلک آنگه کسی گوید سها (مصطفی اندر جهان و آنگه کسی گوید که عقل) (سنائی)
۵۰۰- آفتاب بزردی افتاد تنبل به جلدی افتاد.
۵۰۱- هاریسم واریسم، خواجه به دروازه رسید، کارم بجائی نرسید.
۵۰۲- آفتاب بگذاری راه می افتد.
۵۰۳- مثل خرچنگ قورباغه است.
۵۰۴- مثل اوایل میر مینویسد.
۵۰۵- صاحبش از صد دینار دویم محروم است.
۵۰۶- آفتاب بگل اندودن.
۵۰۷- آفتاب را بگل نتوان اندود.
۵۰۸- آفتاب پهن بود که فلان کار شد.
۵۰۹- آفتاب (را) تا سایه نگذاشتن.
۵۱۰- آفتاب در ملکش غروب نمیکند.
۵۱۱- آفتاب سر دیوار است آفتاب لب بام است.
۵۱۲- یک پایش این دنیاست یک پایش آن دنیا است.
۵۱۳- پایش لب گور است.
۵۱۴- بوی حلواش میآید.
۵۱۵- آفتابش به زردی رسیده است.
۵۱۶- همین زودی ها قهوه اش را میخوریم.
۵۱۷- آفتابه خرج لحیم است.
۵۱۸- فرغ زیاده بر اصل است.
۵۱۹- این قباش تا قندش را بیارم.
۵۲۰- آفتابه لگن شش دست شام نهار هیچ چیز.
۵۲۱- یک گز مطبخ به از صد گز طویله.
۵۲۲- درونش خودش را میکشد بیرونش مردم را.
۵۲۳- با سیلی روی خودش را سرخ دارد = با سیلی صورت خود را سرخ داشتن.
۵۲۴- آفتابه و لوله هنگ یک کار میکنند ولی قدر هریک در گرو گذاشتن معلوم میشود.
۵۲۵- گر نخواهی تو نور علم اندوخت بتنور اثیر خواهی سوخت

۵۲۶- آنکس که داناتر است بهر آرزو بر تواناتر است (چنین گفت...) (فردوسی)
۵۲۷- دانایی توانائی است دانستن توانستن است.
۵۲۸- آفتابی بیاید انجم سوز بجراغ تو شب نگردد روز (سنائی)
۵۲۹- آفتابی ز علم روشنتر نیست بی علم روزگار مبر
۵۳۰- آفتابی که بر جهان گردد بهر خفاش کی نهان گردد؟ (سنائی)
۵۳۱- آفتهاست در تاخیر و طالب را زیان دارد (بفتراک ار همی بندی خدا را زود صیدم کنم که...) (حافظ)
۵۳۲- بهشت به سرونش اش نیارزد.
۵۳۳- بده و منت منه.
۵۳۴- آفت رسیده را غم باج و خراج نیست. (نظیری)
۵۳۵- بر ده ویران خراج و عشر نیست. (مولوی)
۵۳۶- از ده ویران که ستاند خراج. (نظامی)
۵۳۷- آفت مردمی پشیمانی است (تا نگردی تو چون پشیمانی؟) (مسعود سعد)
۵۳۸- آنچه بخشند چه بسیار و چه کم نیست برگشتن از آن طور کرم (جامی)
۵۳۹- آفتی نبود بتر از ناشناخت (...تو بر یار و ندانی عشق باخت) (جلال الدین رومی)
۵۴۰- دیده می باید که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس
۵۴۱- سالها دل طلب جام جم از ما میکرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد (حافظ)
۵۴۲- یار در خانه و ما گرد جهان میگردیم (آب در کوزه و ما تشنه لبان میگردیم)
۵۴۳- آفرین باد بر این همت مردانه تو!
۵۴۴- آفرین بر شیرت! آفرین به شیری که خورده ای!
۵۴۵- آفرین بر شیری که ترا خورد!
۵۴۶- آقا بالاسر.
۵۴۷- آقا بله چی.
۵۴۸- بله قربان بله قربان
۵۴۹- بادمجان دور قابچین.
۵۵۰- آقا دیگر توبره گم نمیکند.
۵۵۱- آقا شکسته نفسی میکند، غلط میکند.
۵۵۲- پیر نمی پرد، مریدان می پرانند.
۵۵۳- پیر میسازد، مریدان دسته می نهند.
۵۵۴- یک مرید خر به از یک ده شیش دانگ است.
۵۵۵- آقا گفته هفت انداز بپزید.
۵۵۶- آلوچه بالو نگردد رنگ برآرد.
۵۵۷- با بدان کم نشین که در مانی خو پزیر است نفس انسانی (سنائی)
۵۵۸- صحبت ابلهان چو دیگ تهی است از درون خالی از برون سیهی است (سنائی)
۵۵۹- مکن با بدآموز هرگز درنگ که انگور گیرد ز انگوز رنگ (از نفایس)
۵۶۰- همنشین تو از تو به باید تا ترا عقل و دین بیافزاید
۵۶۱- هست تنهائی به از یاران بد نیک چون با بد نشیند بد شود (مولوی)

۵۶۲- سگ اصحاب کهف روزی چند		پی نیکان گرفت و مردم شد
پسر نوح با بدان بنشست		خاندان نبوتش گم شد (سعدی)
۵۶۳- یار بد بدتر بود از مار بد		تا توانی می گریز از یار بد
مار بد تنها همی بر جان زند		یار بد بر جان و بر ایمان زند
۵۶۴- با بدان کم نشین که همسر بد		گرچه پاکی ترا پلید کند
آفتابی بدان بلندی را		ذرۂ ابر ناپدید کند (سعدی)
۵۶۵- ندیدستی که گاوی در علفزار		بیالاید همه گاوان ده را؟ (سعدی)
۵۶۶- دوستی با مردم دانا نکوست		دشمن دانا به از نادان دوست
دشمن دانا بلندت میکند		بر زمینت میزند نادان دوست (سعدی)
۵۶۷- دشمن دانا که غم جان بود		بهتر از آن دوست که نادان بود (نظامی)
۵۶۸- گلی خوشبو در حمام روزی		رسید از دست محبوبی بدستم
بدو گفتم که مشکی یا عبیری		که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتا من گل ناچیز بودم		ولیکن مدتی با گل نشستم
کمال همنشین در من اثر کرد		وگرنه من همان خاکم که هستم (سعدی)
۵۶۹- هر که با رسوا نشیند عاقبت رسوا شود		(هر که با دانا نیشیند عاقبت دانا شود)
۵۷۰- تنهائی به ز همجالس بد. (قابوسنامه)
۵۷۱- همنشین و همره دانا گزین.
۵۷۲- اسب و خر را که پهلوی هم بندند		اگر همبو نشوند همخو میشوند.
۵۷۳- همنشینم به بود تا من از او بهتر شوم.
۵۷۴- از بدان نیکویی نیآموزی. (سعدی)
۵۷۵- نیکنامی خواهی ایدل با بدان صحبت مدار.
۵۷۶- با بدان سر مکن که بد گردی.
۵۷۷- با دیگ منشین که سیه برخیزی. (فرخی)
۵۷۸- یک بز گر گله را گر میکند (گرگین کند).
۵۷۹- دوستی جاهل بدوستی خرس ماند.
۵۸۰- آلوده منت کسان کم شو		تا یکشبه در وثاق توفان است (انوری)
۵۸۱- آماس را از فربهی بشناس.
۵۸۲- ورم را از فربهی مشمار.
۵۸۳- باد را از فربهی بدان = ورم را از فربهی بدان.
۵۸۴- آمد بسرم از آنچه میترسیدم.
۵۸۵- فغان از هرچه ترسیدم رسیدم.
۵۸۶- از هرچه بدم آمد سرم آمد.
۵۸۷- آمدم ثواب کنم کباب شدم.
۵۸۸- آمدن بارادت رفتن باجازت.
۵۸۹- آمدی لب بام قالیچه تکاندی		قالیچه گرد نداشت خودت را نماندی
۵۹۰- پریرو تاب مستوری ندارد		درار بندی سر از روزن برآرد (جامی)
۵۹۱- کبوتر حرم.

۵۹۲- آنان که به صد زبان سخن میگفتند (آیا چه شنیدند که خاموش شدند؟...)
افسوس که اهل خرد و هوش شدند وز خاطر یکدگر فراموش شدند...) (مقیمی)
۵۹۳- آنان که غنی ترند محتاج ترند (از تنگی چشم فیل معلومم شد که...)
۵۹۴- درویش و گدا بنده این خاک و درند آنان که غنی ترند محتاج ترند (سعدی)
۵۹۵- مرغ هرچه فربه تر تخمدانش تنگ تر.
۵۹۶- آنانکه محیط فضل و آداب شدند در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون گفتند فسانه ای و در خواب شدند (خیام)
۵۹۷- جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند (حافظ)
۵۹۸- برو ای زاهد خودبین که ز چشم من و تو راز این پرده نهان است و نهان خواهد بود (حافظ)
۵۹۹- سودائیان عالم پندار را بگوی سرمایه گم کنید که سود و زیان یکیست (حافظ)
۶۰۰- آنانکه مرد حقند خریدار بازار بیرونقند (ببخشای ک...) (سعدی)
۶۰۱- آنانکه منکرند بگو روبرو کنند!
۶۰۲- قسم بر منکر است!
۶۰۳- قسم مخور، باور کردم!
۶۰۴- بی قسم قبول دارم!
۶۰۵- آن الاچیغ بلند ترکمان پست باشد پیش پای پیلبان
۶۰۶- آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد (پیرند چرخ و اختر بخت تو نوجوان...) (ظهیر فاریابی)
۶۰۷- آن به که خود آدمی نزاید (...چون زاد همان زمان بمیرد)
۶۰۸- آن پارسا که ده خرد و باغ، رهزن است (وآن پادشاه که مال رعیت خورد گداست) (پروین)
۶۰۹- آنجا رفت که عرب نی انداخت.
۶۱۰- آنجا رود که بخوانند نه آنجا که برانند.
۶۱۱- ناخوانده بخانه خدا نتوان رفت.
۶۱۲- تات نپرسند همی باش گنگ تات نخوانند همی باش لنگ (مسعود سعد)
۶۱۳- تا نپرسندت مگو از هیچ باب تا نخوانندت مرو در هیچ در
۶۱۴- آنجا که بت ساده بط – باده بکار است (می ده که بنوشیم و بجوشیم و بکوشیم...) (قاآنی)
۶۱۵- آنجا که بحر نامتناهیست موج زن شاید که شبنمی نکند قصد آشنا (عطار)
۶۱۶- آنجا که بزرگ بایدت بود فرزندی کس ندارت سود (نظامی)
۶۱۷- چون شیر بخود سپه شکن باش فرزند خصال خویشتن باش (نظامی)
۶۱۸- گیرم پدر تو بود فاضل از فضل پدر تو را چه حاصل (سعدی)
۶۱۹- پارسا باش و نسبت از خود کن پارسازادگی ادب نبود
۶۲۰- گرد نام پدر چه میگردی پدر خویش باش اگر مردی
۶۲۱- هنر بنمای اگر داری نه گوهر گل از خار است و ابراهیم از آذر
۶۲۲- چو کنعانرا طبیعت به هنر بود پیمبرزادگی قدرش نیفزود

۶۲۳- گهر به هنر خوار و زار است و سست   بفرهنگ باشد روان تندرست (فردوسی)
۶۲۴- هنر بهتر از گوهر نامدار (فردوسی)
۶۲۵- گهر بی هنر ناپسند است و خوار   بدین داستان زد یکی هوشیار
۶۲۶- که گر گل نبوید ز رنگش مگوی   کز آتش نجوید کسی آبجوی (فردوسی)
۶۲۷- آنجا که بصر نیست چه خوبی و چه زشتی   (جهل من و علم تو فلک را چه تفاوت...) (حافظ)
۶۲۸- جائیکه پشک و مشک بیک نرخ است عطار گو ببندد دکانرا (قاآنی)
۶۲۹- آنجا که بود شکستگیها   صبر است کلید بستگیها (امیر خسرو)
۶۳۰- آنجا که تشریف و هنر نبود جفت یکدگر   ویران شود آن بوم و بر دشمن بر آن کشور زند (ادیب صابر)
۶۳۱- آنجا که دوستی است تکلف چه حاجت است.
۶۳۲- آنجا که رشک نیست محبت چه میکند؟
۶۳۳- دوستی بیغیرت دشمنی است.
۶۳۴- آنجا که رنگ و بوی بود گفتگو بود   (بیچاره آنکه صاحب روی نکو بود)
هرجا که بگذرد همه چشمی بدو بود   ای گل تو نیز خاطر بلبل دار... (حافظ)
۶۳۵- بیچاره هر که صاحب روی نکو بود   هرجا که بگذرد همه چشمی بر او بود (حافظ)
۶۳۶- که هر جا شکرشان بود مگس باشد.
۶۳۷- مگس جائی نخواهد رفت جز دکان حلوائی   (تو خواهی آستین افشان و خواهی روی درهم کش...) (سعدی)
۶۳۸- آنجا که عبادت باید عبارت سود ندارد (کشف المحجوب)
۶۳۹- آنجا که عقاب پر بریزد   از پشه لاغر چه خیزد؟
۶۴۰- آنچا که عقاب کند پر گردد   مرغابی تیز پر نخواهد شد
۶۴۱- آنجا که عیانست، چه جای خبر است؟   (خبر از دوست بر آن بر که ندارد خبری ورنه...) (مغربی)
۶۴۲- آنجا که عیانست چه حاجت به بیانست؟
۶۴۳- چه حاجتست عیانرا به استماع بیان؟
۶۴۴- آنجا که نقش بند ازل صورتی کشید   باطل شود هرآینه اشکال آزری (ظهیر)
۶۴۵- آنجا که یوسف است که گوید ز پیرهن؟
۶۴۶- تیمم باطل است آنجا که آبست.
۶۴۷- آنجایگه که ابر بود ز آهن   بیشک ز خون صرف بود باران (فرخی)
۶۴۸- آنچت بکار نیست چرا جوئی   ز آنچت گریز هست چرا گوئی (ناصر خسرو)
۶۴۹- آنچت نخارد مخار.
۶۵۰- آنچنان را آنچنان تر میکند   (باده نی در هر سری شر میکند...) (مولوی)
۶۵۱- آنچنان زی که بمیری برهی   نه چنان زی که بمیری برهند (سنائی)
۶۵۲- آنچه از زمانه بدل آن نتوان یافت علقهٔ برادریست (مرزبان نامه)
۶۵۳- آنچه در آینه بیند جوان   پیر اندر خشت بیند بیش از آن (مولوی)
۶۵۴- آنچه در آینه جوان بیند   پیر در خشت خام آن بیند

۶۵۵- بی پیر مرو تو در خرابات هر چند سکندر زمانی
۶۵۶- دود از کنده برمیخیزد.
۶۵۷- پیری نداری پیری بخر.
۶۵۸- آنچه بحیلت توان کرد بقوت مکن.
۶۵۹- آنچه بخود نپسندی بدیگران مپسند.
۶۶۰- آن روا دار که گر بر تو رود بپسندی (چیست دانی سر دلداری و دانشمندی...) (سعدی)
۶۶۱- یک سوزن بخود بزن یک جوالدوز بدیگران.
۶۶۲- همان خواه بیگانه و خویش را که خواهی روان و تن خویش را (اسدی)
۶۶۳- آنچه نخواهی که من پیش تو آرم پیش من از قول و فعل خویش چنان مآر (ناصر خسرو)
۶۶۴- آن چه بر تن قبول بر جان رد و آنچه بر پای نیک بر سر بد (سنائی)
۶۶۵- هرچیزی بجای خویش نیکوست (جهان چون چشم و خال و خط و ابروست...) (شبستری)
۶۶۶- آنچه بر ما میرسد آنهم زماست (گفت، شاه ما همه صدق صفاست...) (مولوی)
۶۶۷- از ماست که بر ماست.
۶۶۸- بر من است که بر من است.
۶۶۹- کرم درخت از درخت است.
۶۷۰- شکایت از که کنم خانگیست غمازم
۶۷۱- من از بیگانگان هرگز نناالم که با من هرچه کرد آن آشنا کرد
۶۷۲- از ماست بر ما بد آسمان (ک) (فردوسی)
۶۷۳- آنچه بر ما میکنی امروز بر ما بگذرد صاحبا رحمی بکن ما را غم فردای تست
۶۷۴- آنچه بشکست کم درست شود (بجفا دل منه که چست شود...) (اوحدی)
۶۷۵- آنچه به شمشیر نتوان برید عقدۀ خویشی است (مرزبان نامه)
۶۷۶- آنچه جاوید بماند نام است (نامۀ جاه فنا فرجام است) (جامی)
۶۷۷- آنچه خر نخورد خلج خورد.
۶۷۸- آنچه خواهد رسیدن بمردم بر آن دل دهد هر زمانی گواهی بلی... (فرخی)
۶۷۹- گلیمی که خواهد ربودنش باد ز گردن بشخشد هم از بامداد (ابوشکور بلخی)
۶۸۰- آنچه خواهی که ندرویش مکار آنچه خواهی که نشنویش مگوی (ناصر خسرو)
۶۸۱- از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو (مولوی)
۶۸۲- این جهان کو هست و فعل ما ندا باز گردد این نداها را صدا (مولوی)
۶۸۳- رازها را میکند حق آشکار چون بخواهد رست تخم بد مکار (مولوی)
۶۸۴- من نیک تو خواهم و تو خواهی بد من تو نیک نبینی و بمن بد نرسد (خیام)
۶۸۵- لحن خوش دار چون بکوه آیی کوه را لحن بد چه فرمایی؟ (سنائی)
۶۸۶- هر که تیغ ستم کشد بیرون فلکش هم بدان بریزد خون (سنائی)
۶۸۷- دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجز از کشته ندروی (سعدی)
۶۸۸- جهان را نباید سپردن ببد که بر بد کنش بیگمان بد رسد (فردوسی)
۶۸۹- عزیزم بد مکن تا بد نبینی درخت بد مشان تا بد نچینی

۶۹۰- مکن بد که بد بینی بفرجام بد ز بد گردد اندر جهان نام بد (فردوسی)
۶۹۱- انگشت مکن رنجه بدر کوفتن کس تا کس نکند رنجه بدر کوفتنت مشت (ناصر خسرو)
۶۹۲- من در خانه ی کسی دیگر زدم او در خانه مرا زد لاجرم (مولوی)
۶۹۳- نگر تا چه کاری همان بدروی سخن هرچه گویی همان بشنوی (فردوسی)
۶۹۴- چو جویی بدانی که از کار بد بفرجام بر بدکنش بد رسد (فردوسی)
۶۹۵- مگر دشمن خاندان خودی که با خاندانها پسندی بدی (سعدی)
۶۹۶- چو آتش کنی زیر دامن درون رسد زود دود از گریبان برون (اسدی)
۶۹۷- اگر بد کنی چشم نیکی مدار که گر خار کاری سمن ندروی (ابن یمین)
۶۹۸- کسی کو خریدار نیکی بود (شود) نگوید بدی تا بدی نشنود (فردوسی)
۶۹۹- اگر با خویش نیکی نیک می باش چو خواهی کشت تخم نیک می پاش (پوریای ولی)
۷۰۰- چو نیکی کنی نیکی آید برت بدی را بدی باشد اندر خورت (فردوسی)
۷۰۱- آنچه دی کاشته ای می کنی امروز درو طمع خوشه ی گندم مکن از دانه ی جو (ظهیر)
۷۰۲- اگر بد کنی هم تو کین کشی نه چشم زمانه بخواب اندر است
بر ایوانها نقش بیژن هنوز بزندان افراسیاب اندر است
۷۰۳- بجز کشته ی خویشتن ندروی چو دشنام گویی ثنا نشنوی (سعدی)
۷۰۴- ای کشته که را کشتی تا کشته شدی زار تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت (ناصر خسرو)
۷۰۵- هر کس آن درود عاقبت کار که کشت (حافظ)
۷۰۶- مردم بدو نیک با تن خویش کنند.
۷۰۷- مکافات بد را ز یزدان بدیست (فردوسی)
۷۰۸- مکافات بد را بد آید پدید (فردوسی)
۷۰۹- مکافات بد جز بدی نیست بس (فردوسی)
۷۱۰- این خاک توده، خانه ی پاداش و کیفر است (کافی بخاری)
۷۱۱- هر عمل اجری، هر کرده سزایی دارد (حافظ)
۷۱۲- که کرد که نیافت و که خواهد کرد که نخواهد یافت.
۷۱۳- نیکی را نیکی آید.
۷۱۴- چه مکن که خود افتی بد مکن که بد افتی
۷۱۵- هرچه کاری بدروی و هرچه گوئی بشنوی (ترةالعین)
۷۱۶- انگشت بدر کسی مزن تا در تو بمشت نکوبند
۷۱۷- دست به دست سپرده است.
۷۱۸- انگشت انگشت مبر تا خیک خیک نریزی
۷۱۹- آبش درمیرود.
۷۲۰- هرچه عوض دارد گله ندارد.
۷۲۱- دست دست را میشوید دست هم بر میگردد رو را میشوید
۷۲۲- کاسه جایی رود که باز آرد قدح.
۷۲۳- کاسه داریم آرک و ارک، تو پرکنی من پرپر ترک

۷۲۴- کاسه ی همسایه دو پا دارد.
۷۲۵- هرچه بکاری میدروی.
۷۲۶- هرچه کنی بخود کنی ور همه نیک و بد کنی (نیک و یا که بد کنی)
۷۲۷- چاهکن ته چاه است کس نکند به جای تو آنچه بجای خود کنی
۷۲۸- با هر دست دادی پس میگیری.
۷۲۹- آنقدر بریز که بتوانی بخوری.
۷۳۰- چه مکن بهر کسی اول خودت دویم کسی.
۷۳۱- دنیا دار مکافات است.
۷۳۲- مکافات به آن دنیا نمیماند.
۷۳۳- دنیا مکافات خانه است.
۷۳۴- تقاص به قیامت نمیماند.
۷۳۵- مکوب در کس را که مکوبند درت را.
۷۳۶- نگر تا چه گفته است مرد خرد که هر کس بدی کرد کیفر برد (فردوسی)
۷۳۷- هرکه بدی کرد و به بد یار شد هم به بد خویش گرفتار شد
۷۳۸- جز از بد نباشد مکافات بد چنین از ره داد دادن سزد (فردوسی)
۷۳۹- بدین گیتیش روز خرم بود گه رفتن آیدش بی غم بود (فردوسی)
۷۴۰- آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری (کف موسی، دم عیسی، ید بیضا داری)
۷۴۱- آنچه در دل است بر زبان می آید.
۷۴۲- آنچه در دیگ است به چمچه آید.
۷۴۳- آنچه بز به برگ بنه میکند برگ بنه بپوست بز میکند
۷۴۴- آنچه در علم بیش می باید دانش ذات خویش می باید (اوحدی)
۷۴۵- آنچه دلم خواست نه آن شد آنچه خدا خواست همان شد
۷۴۶- خدا کشتی آنجا که خواهد برد اگر ناخدا جامه بر تن درد (سعدی)
۷۴۷- پدر خواست و خدا نخواست. (ابوالفضل بیهقی)
۷۴۸- آنچه دیدی بر قرار خود نماند وآنچه بینی هم نماند بر قرار (سعدی)
۷۴۹- جهان همیشه چنین است و گرد گردانست همیشه تا بود آیینش گرد گردان بود
کهن کند بزمانی همان کجا نو بود و نو کند بزمانی همانکه خلقان بود
همانکه درمان باشد بجای درد شود و باز درد همان کز نخست درمان بود
بسا شکسته بیابان که باغ خرم بود و باغ خرم گشت آن کجا بیابان بود (رودکی)
۷۵۰- چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند (رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند...) (حافظ)
۷۵۱- جهان هرگز به حالی برنیاید پس هر روز روز دیگر آید
چنان اندر پس گرماست سرما دگر ره در پس سرماست گرما (ویس و رامین)
۷۵۲- آنچه را دیده ببیند نتوان کرد انکار.
۷۵۳- آنچه زخم زبان کند با من زخم شمشیر جان ستان نکند
۷۵۴- زخم زبان از شمشیر بدتر است.
۷۵۵- ز زخم سنان بیش زخم زبان که این تن کند خسته و آن روان (اسدی)
۷۵۶- پیکان ز درون برون شود بی مشکل بیرون نشود حدیث ناخوب از دل (-)

۷۵۷- آنچه شیرانرا کند روبه مزاج احتیاج است احتیاج است احتیاج (مولوی)
۷۵۸- آنچه گفتن به همه کس نتوان گفت مگو (مغربی آنچه توان گفت بهر کس بمپوش و...) (مغربی)
۷۵۹- آنچه گویند شاعران مکنند (شاعری تو مدار روی گران – شاعران روی را گران نکنند نکنی آنچه گویی و نه شگفت ک...) (مسعود سعد سلمان)
۷۶۰- آنچه میگویم بقدر فهم تست (مردم اندر حسرت فهم درست) (مولوی)
۷۶۱- آنچه نپاید دلبستگی را نشاید.
۷۶۲- آنچه نخوردی یخنی باشد.
۷۶۳- که یخنی بود هرچه ناخورده ای (نظامی)
۷۶۴- آنچه نصیب است نه کم میدهند ور نستانی بستم میدهند (خواجه عبدالله انصاری)
۷۶۵- آنچه ننهاده ای باز مگیر.
۷۶۶- آنچه یک پیرزن کند بسحر نکند صد هزار تیر و تبر (سنائی)
۷۶۷- آه مظلوم در سحر بیقین بتر از تیر و ناوک و زوبین (سنائی)
۷۶۸- آنچه در نیم شب کند زالی نکند چون تو خسروی سالی (سنائی)
۷۶۹- آن خشت بود که پر توان زد (لاف از سخن چو در توان زد) (نظامی)
۷۷۰- در سخن در بیایدت سفتن ورنه گنگی به از سخن گفتن (سنائی)
۷۷۱- کم گوی و گزیده گوی چون در تا زاندک تو جهان شود پر (نظامی)
۷۷۲- یک دسته گل دماغ پرور از خرمن صد گیاه بهتر (نظامی)
۷۷۳- کسی را که مغزش بود پرشتاب فراوان سخن باشد و دیریاب (فردوسی)
۷۷۴- حزر کن ز نادان و ده مرده گوی چو دانا یکی گوی و پرورده گوی (سعدی)
۷۷۵- اگر گفتن سیم باشد خاموشی زر است.
۷۷۶- نیاید ز گفتار بسیار سود (فردوسی)
۷۷۷- اگر طوطی زبان میبست در کام نه خود را در قفس میدید و نه دام
(خموشی پرده پوش راز آمد نه مانند سخن غماز آمد) (وحشی)
۷۷۸- خاموشی دویم سلامت است (قابوس نامه)
۷۷۹- خاموش نشین و فارغ از عالم باش.
۷۸۰- پشیمان ز گفتار دیدم بسی پشیمان نشد از خموشی کسی
۷۸۱- زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد.
۷۸۲- سخن بسیار دانی اندکی گوی.
۷۸۳- ای زبان تو بس زیانی مر مرا چون توئی گویا چه گویم مر ترا
ای زبان هم آتشی هم خرمنی چند از این آتش در این خرمن زنی (مولوی)
۷۸۴- زبان بریده بکنجی نشسته صم بکم به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم (سعدی)
۷۸۵- زبان بسته بهتر ز گویا به شر (سعدی)
۷۸۶- زبان کشیده نگهدار تا زیان نکنی.
۷۸۷- اگر اندیشه کردم که چگویم به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم (سعدی)
۷۸۸- نیست در عالم ایجاد بجز تیغ زبان بی گناهی که سزاوار به حبس ابد است (صائب)
۷۸۹- در فتنه بستن دهان بستن است که گیتی به نیک و بد آبستن است

۷۹۰- گر زبان تو راز دارستی تیغ را با سرت چکارستی؟
۷۹۱- گشاده شد آنکس که او لب ببست زبان بسته باید گشاده دو دست (فردوسی)
۷۹۲- ز دانش چو جان ترا مایه نیست به از خامشی هیچ پیرایه نیست (فردوسی)
۷۹۳- بگفتار اگر خیره شد رای مرد نگردد کسی خیره در کار کرد (فردوسی)
۷۹۴- زبانی که اندر سرش مغز نیست اگر در ببارد دهان نغز نیست (فردوسی)
۷۹۵- نگفته ندارد کسی با تو کار ولیکن چو گفتی دلیلش بیار
۷۹۶- زبانرا نگهدار باید بدن نباید زبانرا بزهر آژدن (فردوسی)
۷۹۷- که بر انجمن مرد بسیار گوی بکاهد بگفتار خویش آبروی (فردوسی)
۷۹۸- سخن همچو مرغیست کآید ز کام نشیند بهر جا چو بجهد ز دام (اسدی)
۷۹۹- بنا گفته بر چون کسی غم خورد از آن به که بر گفته کیفر برد (اسدی)
۸۰۰- بدان کز زبان است مردم برنج چو رنجش نخواهی زبانرا بسنج (فردوسی)
۸۰۱- چه نیکو داستانی زد یکی دوست که خاموشی ز نادان سخت نیکو است (ویس و رامین)
۸۰۲- هر آنکس که راند سخن بر گزاف بود بر سر انجمن مرد لاف
بگاهی که تنها شود در نهفت پشیمان شود زآن سخنها که گفت (فردوسی)
۸۰۳- ز اندازه برمگزرانی سخن که تو نو نگاری و گیتی کهن (فردوسی)
۸۰۴- کسی را که آید زبانش بسر ز مردی بگفتار جوید هنر (فردوسی)
۸۰۵- بگفتار بی سود و دیوانگی نجوید جهانجوی مردانگی (فردوسی)
۸۰۶- چنین گفت دانا که با خشم و جوش زبانم یکی بسته شیر است زوش
ببند خرد بر همی پایمش که بگشدم ترسم چو بگشایمش (اسدی)
۸۰۷- چه گردد زبان بر بدی کامکار چه در آستین داشتن گر ز مار (اسدی)
۸۰۸- تو بر انجمن خاموشی برگزین چه خواهی که یکسر بود آفرین (فردوسی)
۸۰۹- چو در انجمن مرد خاموش بود از آن خاموشی دل برامش بود (فردوسی)
۸۱۰- زبان در سخن گفتن آژیر کن خرد را کمان و زبان تیر کن (فردوسی)
۸۱۱- مگوی آنسخن کاندر آن سود نیست کز آن آتشت بهره جز دود نیست (فردوسی)
۸۱۲- زبان را بپای از بداندیش و دوست که نزدیکتر دشمن سرت اوست (اسدی)
۸۱۳- سخن را سخنگوی دانا به است سخنهای نادان ستوهی ده است (ادیب)
۸۱۴- چو گفتار بیهوده بسیار گشت سخنگوی در مردمی خوار گشت (فردوسی)
۸۱۵- سخن هرچه برگفتنش روی نیست درختی بود کش برو بوی نیست (فردوسی)
۸۱۶- از آهو سخن پاک و پردخته گو ترازو سخن ساز و بر سخته گو (اسدی)
۸۱۷- سخن کان گذشت از زبان دو تن پراکنده شد بر سر انجمن (اسدی)
۸۱۸- مگوی و منه تا توانی قدم ز اندازه بیرون و ز اندازه کم (سعدی)
۸۱۹- چو مهتر سرآید سخن پخته به ز گفتار بد کام پردخته به (فردوسی)
۸۲۰- مگوی آنچه هرگز نگفته است کس بمردی مکن باد را در قفس (فردوسی)
۸۲۱- سخن را بسنج و باندازه گوی (فردوسی)
۸۲۲- که بیچاره باشد خداوند لاف (فردوسی)
۸۲۳- اندیشه کن کز اندیشه با مغز گردد سخن (فردوسی)
۸۲۴- زبان در دهان پاسبان سر است.

۸۲۵- زبان بسیار سر بر باد داده است زبان سر را عدوی خانه زاد است (وحشی)
۸۲۶- چنان دان که بیشرم بسیار گوی نبیند بنزد کسی آبروی (فردوسی)
۸۲۷- که هر کو زبان، ز بد بسته دار نرنجد روان (فردوسی)
۸۲۸- در قفس از چیست بلبل از زبان خویشتن (من زطبع همچو آب نوش اندر آتشم) (ابن یمین)
۸۲۹- طوطی ز زبان خویش در دام افتاد.
۸۳۰- بهوش باش که سر در سر زبان نکنی (زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد...)
۸۳۱- سخنگوی چون برگشاید سخن بمان تا بگوید تو تندی مکن (فردوسی)
۸۳۲- چو گویی همان گو که آموختی بآموختن در جگر سوختی (فردوسی)
۸۳۳- سخن سنج، دینار و درهم مسنج که بر دانشی مرد خوار است گنج (فردوسی)
۸۳۴- هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد (حافظ)
۸۳۵- سخندان پرورده پیر کهن بیاندیشد آنگه بگوید سخن (سعدی)
۸۳۶- سخن تا نگویند پنهان بود چو گفتند هرجا فراوان بود (فردوسی)
۸۳۷- سخن تا نگویی بر آن دست هست چو گفته شود یابد او بر تو دست (سعدی)
۸۳۸- سخن تا نگویی بود زیر پای چو گفتی ورا بر سر تست جای (فردوسی)
۸۳۹- سخن تا نگویی توانیش گفت ولی گفته را باز نتوان نهفت (سعدی)
۸۴۰- سخن کم گویی نیکو گوی در کار که از بسیار گفتن مرد شد خوار (ناصر خسرو)
۸۴۱- سخن گفته و قضای رفته و تیر انداخته باز نگردد.
۸۴۲- سخن گواه حال گوینده است.
۸۴۳- سخن هرچه کوته بود خوشتر است (ادیب)
۸۴۴- سخنی در نهان نباید گفت که بهر انجمن نشاید گفت (سعدی)
۸۴۵- آن خور و آن پوش چو شیر و پلنگ کآوری آنرا همه ساله بچنگ (مسعود سعد)
۸۴۶- آن در که خدای بست نگشاید کس.
۸۴۷- آن دست و آن زبان که در او نیست نفع خلق جز چون زبان سوسن و دست چنار نیست (سنائی)
۸۴۸- آن دفترها را گاو خورد (و گاو را قصاب برد)
۸۴۹- آنکه فیل میخرید رفت.
۸۵۰- آن ممه را لولو برد.
۸۵۱- آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت.
۸۵۲- آن آتش فرونشست.
۸۵۳- از آن سرای برخاسته ایم.
۸۵۴- آن ورق برگشت.
۸۵۵- آن کاروان کوچ کرد.
۸۵۶- آن دکان برچیده شد.
۸۵۷- آم مصر مملکت (عافیت) که تو دیدی خراب شد (و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد) (خاقانی)
۸۵۸- دیگ منه آتش ما سرد شد (سعدی)
۸۵۹- آنچه دیدی در میان نیست.

۸۶۰- آن دل مردی که از زن کم بود آن دلی باشد که کم ز اشکم بود (مولوی)
۸۶۱- چه مردی بود کز زنی کم بود (عنصری)
۸۶۲- آن دو خصم از واقعه خود واقفند قاضی مسگین چه داند زیندو وبند (مولوی)
۸۶۳- آن دو شاخ گاو اگر خر داشتنی یک شکم در آدمی نگذاشتی (سعدی)
۸۶۴- گربه مسکین اگر پر داشتی تخم گنجشک از زمین برداشتی (سعدی)
۸۶۵- خدا خر را شناخت شاخش نداد.
۸۶۶- آن ده و آن کوی ما را کت پسند آید بدل گر بیاید زآنت خورد و گر بیاید زآن شنید (ناصر خسرو)
۸۶۷- آنچه به خود نپسندی به دیگران مپسند.
۸۶۸- آن روا دار که گر بر تو رود بپسندی (چیست دانی سر دلداری و دانشمندی) (سعدی)
۸۶۹- آن دیگ پخته بر جایست.
۸۷۰- همان خرک سیاه بر در است.
۸۷۱- گر تو بهتر میزنی بستان بزن.
۸۷۲- این گوی و این میدان.
۸۷۳- این چاه و این ریسمان.
۸۷۴- این تخم این هم زمین.
۸۷۵- این گز و این میدان
۸۷۶- این مرده و این گورستان.
۸۷۷- این سنگ و این پاسنگ.
۸۷۸- این آش و این نقاره.
۸۷۹- همدان دور است گردوش نزدیک است.
۸۸۰- یزد دور است گز نزدیک است.
۸۸۱- آن دیو بود نه آدمی زاد کز انده دیگران شود شاد (دهلوی)
۸۸۲- آن زره که در حساب ناید ماییم.
۸۸۳- آن را چه زنی که روزگارش زده است.
۸۸۴- مردی نبود فتاده را پای زدن.
۸۸۵- اگر مردی سر یانه (سر دسته هاون) را بشکن.
۸۸۶- آنش نعمت اینش نعمت خوارگان (نعمت دنیا و نعمت خواره بین...) (ناصر خسرو)
۸۸۷- آنرا که براندازند با ماش دراندازند. (زلفین دلاویزت با ابن یمین گفتند)
۸۸۸- با درد کشان هرکه درافتاد برافتاد. (حافظ)
۸۸۹- با آل علی هرکه درافتاد برافتاد.
۸۹۰- آنرا که بر مراد جهان نیست دسترس در زاد و بوم خویش غریب است و ناشناخت (سعدی)
۸۹۱- منعم بکوه و دشت و بیابان غریب نیست هرجا که رفت خیمه زد و بارگاه ساخت (سعدی)
۸۹۲- آنرا که تو از سفر بیابی حاجت نبود بارمغانی (سعدی)

۸۹۳- تو چه ارمغانی آری که بدوستان فرستی   چه از آن به ارمغانی که تو خویشتن بیابی (سعدی)
۸۹۴- سود سفر سلامتی است.
۸۹۵- آنرا که جای نیست همه جای (شهر) جای اوست.   (درویش هرکجا که شب آید سرای اوست) (سعدی)
۸۹۶- درویش هرکجا که شب آید سرای اوست   (آنرا که جا نیست همه جای (شهر) جای اوست) (سعدی)
۸۹۷- آنرا که چاربالش عزت میسر است   گو پنج نوبه زن که شه هفت کشور است (اخسیکتی)
۸۹۸- دارندگی برازندگی   (دارندگیست و برازندگی)
۸۹۹- آنرا که چنان کند چنین آید پیش.
۹۰۰- آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه باک است. (سعدی)
۹۰۱- هرکه خیانت ورزد   دستش از حساب بلرزد (سعدی)
۹۰۲- مدزد و مترس.
۹۰۳- چوب را که برداشتی گربه ی دزد میگریزد.
۹۰۴- تو پاک باش و مدار ای برادر از کس باک   زنند جامه ناپاک گازران بر سنگ (سعدی)
۹۰۵- آنرا که خبر شد خبری باز نیآمد.
۹۰۶- دانایان خاموش و کمنامند.
۹۰۷- کسی را در این بزم ساغر دهند   که داروی بیهوشیش دردهند (سعدی)
۹۰۸- هرکه را اسرار حق آموختند   مهر کردند و دهانش دوختند (مولوی)
۹۰۹- نالیدن بلبل ز نوآموزی عشق است   هرگز نشنیدیم ز پروانه صدایی (حزین لاهیجی)
۹۱۰- از میان تهی بانگ میکند خشخاش.
۹۱۱- آنرا که داده اند همین جاش (همه جاش) داده اند.
۹۱۲- آنرا که دوست نیست رامش نیست. (مرزبان نامه)
۹۱۳- آنرا که دهان بود چو حنظل تلخ   شیرین نشود بگفتن شکر (کمالی)
۹۱۴- از حلوا گفتن دهان شیرین نمی شود.
۹۱۵- آنرا که دیبه ی هنر و علم دربر است   فرش سرای او چه غم ارزان که بوریاست (پروین)
۹۱۶- آنرا که روزگار مساعد شده است   با ناوکی نبرد کند سوزنش (ناصر خسرو)
۹۱۷- آنرا که زیر دامی توفیق پرورند   از سرد و گرم چرخ بدو کی رسد الم (فاریابی)
۹۱۸- آنرا که سخاوت است چه حاجت به شجاعت است؟
۹۱۹- آنرا که عقل دادی پس چه ندادی   و آنرا که عقل ندادی پس چه دادی؟ (انصاری)
۹۲۰- تا زر داری بزور محتاج نئی
۹۲۱- آنرا که عقل و همت و تدبیر و رای نیست   خوش گفت پرده دار که کس در سرای نیست (سعدی)
۹۲۲- آنرا که کردار نیست مکافات نیست.
۹۲۳- آنرا که نبینی ای صنم چه زنی؟
۹۲۴- آنرا که ندانی نسب و نسبت حالش   او را نبود هیچ گواهی چه فعالش (ناصر خسرو)

۹۲۵- آنرا که نه همسر نه خور و خواب، فرشته است (قاآنی)
۹۲۶- آدمی از چهار چیز ناگزیر بود اول نانی دویم خلقانی سیم ویرانی چهارم جانانی
(ابوسعید ابولاخیر)
۹۲۷- آنرا که هست خواب گران شب دراز نیست (...بدبخت نیست چشم دل هر که باز نیست)
(وحید قزوینی)
۹۲۸- آنروز که بگذشت کجا آید باز؟
۹۲۹- آنروی ورق را نخوانده است.
۹۳۰- کیر را دیده است و کدو را ندیده است.
۹۳۱- آن زبانیکه نباشد سخنش همره دل نشمرد جان خردمند بجز محتضرش (سنائی)
۹۳۲- آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت.
۹۳۳- آن ستاند مهندس دانا بیکی دم که پنج مه بنا (سنائی)
۹۳۴- آن سرش صحراست (آن سرم صحراست)
۹۳۵- آنسر که بزیر کله آز برنج است در مرتبه دور است از آن سر که بدار است (ناصر خسرو)
۹۳۶- آن سیه رو که نام اوست زکام اولش فصد و آخرش حمام
۹۳۷- آن شغل تلب ز روی حالت کز کرده نباشدت خجالت (نظامی)
۹۳۸- آن شنیدی که حیدر کرار کافران کشت و قلعه ها بگشاد
تا نداد آن سر قرص نان جوین هفده آیت خداش نفرستاد (انصاری)
۹۳۹- آن شنیدی که گفت دمسازی با رفیقی از آن خود رازی
گفت این راز را نگویی باز گفت من کن شنیده ام ز تو راز؟
شرری بود و در هوا افسرد در تو زاد آن زمان که در من مرد (سنایی)
۹۴۰- از تن دوست در سرای مجاز جان برون آید و نیاید راز (سنایی)
۹۴۱- مرد سر دهد سر نمی دهد.
۹۴۲- راز دوست از دشمن نهان به (سعدی)
۹۴۳- آن شنیدی که وقت زادن تو همه خندان بدند و تو گریان
تو چنان زی که بعد مردن تو همه گریان بودند و تو خندان
۹۴۴- آن شیخ که شکست ز خامی خم می زو عیش و نشاط می کشان شد همه طی
گر بهر خدا شکست پس وای بمن وز بهر ریا شکست پس وای بوی (مهدیخان شحنه)
۹۴۵- آب در کشتی هلاک کشتی است.
۹۴۶- آبرو را آب جو نباید کرد.
۹۴۷- آب رویش را نجور.
۹۴۸- آب سربالا نمیرود.
۹۴۹- آب شور نخورده ای تا قدر شیرین را بدانی.
۹۵۰- آبمان بیک جو نمی رود
۹۵۱- آب و آتش بهم نمی سازند.
۹۵۲- آب و آتش بهم نیاید راست.
۹۵۳- (نباشم زین سپس من با تو همراز) نباشد آب و آتش را بهم ساز (ویس و رامین)

۹۵۴- آب و روغن بهم نیامیزد.
۹۵۵- آن عمر که مرگ باشد اندر پی آن آن به که بخواب یا بمستی گذرد مجد همگر)
۹۵۶- آن عیب که از یک دروغ گفتن بنشیند، بهزار راست بر نخیزد. (مرزبان نامه)
۹۵۷- آن غضب ناپسند باشد و زشت که چو کردی مجال عذر نهشت (اوحدی)
۹۵۸- آن قدح بشکست و آن ساقی نماند (از جمالش ذره ای باقی نماند...) (عطار)
۹۵۹- آن قدر بار کن که بکشد نه آنقدر که بکشد
۹۶۰- آنقدر بایست که علف زیر پایت سبز شود
۹۶۱- باش تا قائم مقام از باغ درآید.
۹۶۲- اگر پشت گوشت را دیدی فلان کس یا فلان چیز را خواهی دید.
۹۶۳- آنقدر صبر کن تا جان از کونت درآید.
۹۶۴- آنقدر بپز که بتوانی بخوری.
۹۶۵- از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو زجو.
۹۶۶- آنقدر چریدی کو دنبه ت؟
۹۶۷- دیشب همه شب کمچه زدی کو حلوا؟
۹۶۸- آن قدر خدا خدا کردم تا ابره را قبا کردم.
۹۶۹- آنقدر خر هست پس چرا ما پیاده میرویم.
۹۷۰- آنقدر سمن هست که یاسمن گم است.
۹۷۱- آنقدر شور بود که خان هم فهمید.
۹۷۲- آنقدر که روی زمین است دو آنقدر زیر زمین است.
۹۷۳- آنقدر مار خورده تا افعی شده.
۹۷۴- آنقدر نبود (آنقدر نداد) که کور بگوید شفا.
۹۷۵- آنقدر هم نر نبود.
۹۷۶- آن کاروان کوچ کرد.
۹۷۷- آن کریم است کو چو ابر بهار چون بریزد بخندد آخر کار
نه چو ابری که در زمستانها رو کند ترش وقت بارانها (مکتبی)
۹۷۸- آن کسانیکه آهنین مشتند دشمنان را بدوستی کشتند.
۹۷۹- آنکس از دزد بترسد که متاعی دارد (...عارفان جمع نکردند و پریشانی نیست) (سعدی)
۹۸۰- آنکس است اهل بشارت که اشارت داند (حافظ)
نکته ها هست در این محرم اسرار کجاست)
۹۸۱- اگر عاقلی یک اشارت بسست. (سعدی)
۹۸۲- در خانه اگر کس است یک حرف بس است.
۹۸۳- تلقین درس اهل نظر یک اشارت است (...کردم اشارتی و مکرر نمیکنم) (حافظ)
۹۸۴- در ده اگر کس است دو بانگ بس است.
۹۸۵- اسب نجیب را یک تازیانه بس است.
۹۸۶- اگر است تازی است یک تازیانه (ناصر خسرو)
۹۸۷- آدمیان را سخنی بس بود گاو بود کش خله در پس بود (دهلوی)
۹۸۸- آنکس که از او نیک و بد نیاید ابری بود آن کش مطر نباشد (ناصر خسرو)

۹۸۹- در دل دوست بهر حیله رهی باید کرد   طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد (هاتف)
۹۹۰- آنکس که بداند و بداند که بداند   اسب شرف از گنبد گردون بجهاند
(فی الجمله خر خویش بمقصد برساند)
۹۹۱- آنکس که بعیب خلق پرداخته است   زآن است که عیب خویش نشناخته است
۹۹۲- آنکس که بود سایه نشین سایه ندارد.
۹۹۳- آنکس که بیک حال بماند خداست.
۹۹۴- آنکس که چو ما نیست در این شهر کدام است؟   (میخواره و سرگشته و رندیم و نظر باز...) (حافظ)
۹۹۵- یاران همه بدینند و منهم بدین یاران (سعدی)
۹۹۶- بر هر که بنگری بهمین درد مبتلاست   (تنها نه من بخال لبت مبتلا شدم)
۹۹۷- آنکس که ز شهر آشنائیست   داند که متاع ما کجاییست (نظامی)
۹۹۸- آشنا داند زبان آشنا.
۹۹۹- آنکس که کرد در حق دارا بدی هنوز   نقاش نقش او همه بردار میکند (سلمان ساوجی)
۱۰۰۰- ناجوانمردیست چون جان و سیار و ماهیار   یار دارا بودن و دل با سکندر داشتن (قاآنی)
۱۰۰۱- آنکس که نداند و بداند که نداند   آخر خرک لنگ بمنزل برساند
۱۰۰۲- آنکس که نداند و نداند که نداند   در جهل مرکب ابدالدهر بماند
۱۰۰۳- آنکس که نکو کرد و بدی دید کدامست   (نیکی کند آنکو بجهان طالب نام است)
۱۰۰۴- که کرد که نیافت و که خواهد کرد که نخواهد یافت.
۱۰۰۵- آنکس که نیافت درد نایافت بس است   (یک موی ترا هزار صاحب هوس است
تا خود بتو زین جمله کرا دسترس است   آنکس که بیافت دولتی یافت عظیم
و آنکس...) (بغدادی)
۱۰۰۶- آن کند هرکس که از اصلش سزا باشد.
(ترا چون من فراوانند   مرا چون تو کجا باشد   ولیکن...) (سنائی)
۱۰۰۷- آنکوست نگاهبان گنجی   سلطانش مخوان که پاسبان است (کمال الدین زیاد)
۱۰۰۸- آنکوتلبد نام نکو باید کردن   با دیو بروز اندر سی سد ره پیکار (فرخی)
۱۰۰۹- آنکو نکند طاعت علمش نبود علم   زرگر نبود مرد چو بر زر نکند کار (ناصر خسرو)
۱۰۱۰- آنکه آن کند که خواهد   آنجاش برند که نخواهد
۱۰۱۱- آنکه از جفت مبراست خداست   (زآدمی فرد نشستن نسزاست) (جامی)
۱۰۱۲- آنکه از خود مگس نداند راند   به بهشت کجا تواند خواند (اوحدی)
۱۰۱۳- آنکه از دشمنان نسازد دوست   فلک از دوستان دشمن اوست (اوحدی)
۱۰۱۴- آنکه از گربه ای رمان باشد   کی خدای همه جهان باشد (سنائی)
۱۰۱۵- آنکه او غرق شود کس غم کالا دارد   (بیم جان دید مخالف که ولایت بگذاشت) (ظهیر فاریابی)
۱۰۱۶- آنکه با خود برآید   دشمن با او برنیاید
۱۰۱۷- آنکه باشد ماهی اندر روستا   روزگاری باشدش جهل و عمی (مولانا)
۱۰۱۸- ده مرو ده مرد را احمق کند   (...عقل را بی نور و بی رونق کند) (مولوی)
۱۰۱۹- آنکه بجنگ خدا بشد بجهالت   تیرش در خون زنند از پی خزلان (اسکافی)

۱۰۲۰- آنکه بدروغگوئی منسوب گشت اگر راست گوید ازو باور ندارند. (مرزبان نامه)
۱۰۲۱- خانه دروغگو آتش گرفت کسی باور نکرد.
۱۰۲۲- آنکه بدریا رسیدگی تلبد پارگین (مرد که فردوس دید کی تلبد خاکدان)
۱۰۲۳- آنکه بر صید شاه دام نهد بوسه بر دست هر غلام نهد (اوحدی)
۱۰۲۴- بهر یک گل منت صد خار میباید کشید.
۱۰۲۵- آنکه بزندان جهالت گم است هست گدا ورچه زرش صد خم است (دهلوی)
۱۰۲۶- کرده پشیمان ناکرده آرمان.
۱۰۲۷- آنکه بسیار یافت ناخشنود وآنکه اندک ربود ناخرسند (مسعود سعد)
۱۰۲۸- آنکه بود بر سخن سوار، سوار اوست آن نه سوار است کو بر اسب سوار است (ناصر خسرو)
۱۰۲۹- آنکه بود شرم و حیا رهبرش خلق ربایند کله از سرش. (ایرج میرزا)
۱۰۳۰- حیا مانع روزیست.
۱۰۳۱- آنکه بی چشم است بفروشد بیک جو جوهری (چشم از این جوهر همی برداشت نتوان ار بهاک...) (سنایی)
۱۰۳۲- خر چه داند قیمت نقل و نبات.
۱۰۳۳- شبه فروش چه داند بهای در ثمین را (تو قدر فضل شناسی که اهل فضلی و دانش...) (سعدی)
۱۰۳۴- قیمت زعفران چه داند خر.
۱۰۳۵- گاو لوزینه چه داند؟
۱۰۳۶- لوزینه به گاو دادن از کون خریست.
۱۰۳۷- لایق هر خر نباشد زعفران.
۱۰۳۸- آنکه جنگ آرد بخون خویش بازی میکند. روز میدان و آنکه بگریزد بخون لشگری. (سعدی)
۱۰۳۹- سواری که در جنگ بنمود پشت نه خود را که نام آوران را بکشت (سعدی)
۱۰۴۰- بجنگ آنکه سست آید از آزمون ورا نام بفکن ز دیوان برون (سعدی)
۱۰۴۱- سپاهی که جانش گرامی بود از او ننگ خیزد نه نامی بود (سعدی)
۱۰۴۲- آنکه خرسند است اگر نیز گرسنه و برهنه است توانگر است،
و آنکس که زیادت جوست اگر عالم همه از آن اوست درویش است. (؟ هوشنگ)
۱۰۴۳- در این بازار اگر سودیست با درویش خرسند است خدایا منعمم گردان بدرویشی و خرسندی (حافظ)
۱۰۴۴- آنکه خوابش بهتر از بیداری است آنچنان بد زندگانی مرده به (سعدی)
۱۰۴۵- فتنه آن به به همه روی که پنهان باشد. (سلمان ساوجی)
۱۰۴۶- فتنه در خواب است بیدارش مکن.
۱۰۴۷- فتنه ی خفته را مکن بیدار.
۱۰۴۸- آنکه خود را شناخت نتواند آفریننده را کجا داند. (دهلوی)
۱۰۴۹- آنکه خورده، خورده دانش درد میکند.
۱۰۵۰- از نخورده بگیر بده بخورده.
۱۰۵۱- از نخورده بگیر بده بخورده که خورده دانش پاره است.
۱۰۵۲- گدا در جهنم نشسته است.

۱۰۵۳- آنکه داند دوخت او داند درید (...هرچه او بفروخت بتواند خرید).
۱۰۵۴- کسی که خری را ببام برد بزیر هم تواند آورد.
۱۰۵۵- من آن صید را کرده ام سربلند منش باز در گردن آرم کمند (نظامی)
۱۰۵۶- آنکه رویانید تا ند سوختن وآنکه او بدرید داند دوختن (مولوی)
۱۰۵۷- اگر علی ساربونه، میدونه شتر را کجا بخوابونه.
۱۰۵۸- آنکه در بحر قلزم است غریق چه تفاوت کند زبارانش (سعدی)
۱۰۵۹- آنکه را کردار کرد عزیز نتواند زمانه خوار کند (قاآنی)
۱۰۶۰- آنکه سحر حامی شرع است و دین اشک یتیمانش گه شب غذاست. (پروین)
۱۰۶۱- آنکه سقمو نیاش باید داد گرش افیون دهی بقای تو باد (اوحدی)
۱۰۶۲- هر چیزی بجای خویش نیکو است (جهان چون چشم و خال و خط ابروست که...) (شبستری)
۱۰۶۳- آنکه شاه آن کند که او گوید حیف باشد که جز نکو گوید (سعدی)
۱۰۶۴- آنکه شد یک بار زهرآلود از سوراخ مار بار دیگر گرد آن سوراخ کی آرد گزر (معزی)
۱۰۶۵- آدم پایش یک بار به چاله میرود.
۱۰۶۶- هرکسی انگشت خود یک ره کند در زورفین. (منوچهری)
۱۰۶۷- آنکه شیران را کند روبه مزاج احتیاج است احتیاج است احتیاج (مولوی)
۱۰۶۸- آنکه عیب تو گفت یار تو او است و آنکه پوشیده داشت مار تو اوست (اوحدی)
۱۰۶۹- آنکه فیل میخرید رفت.
۱۰۷۰- دیگ منه کآتش ما سرد شد. (سعدی)
۱۰۷۱- آنکه کردار بد روا بیند خود ز کردار خود جزا بیند. (امیر خسرو)
۱۰۷۲- آنکه مرد دها و تبلیس است او نخال و نه عم که ابلیس است. (سنایی)
۱۰۷۳- آنکه نداند رقمی بهر نام به ز فقیهی که بود ناتمام (امیر خسرو)
۱۰۷۴- آنکه کند شکایت زشتی شکر نعمت بدان که هم نکند. (ابوبکر ترمذی)
۱۰۷۵- آنکه نه یار تست بارش دان (آنکه زو چاره نیست یارش دان و...) (سنائی)
۱۰۷۶- آنکه نیفتاد نیارست خاست (هیچ نیفزود قمر تا نکاست) (خواجو)
۱۰۷۷- آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد هرکسیرا هرچه لایق بود داد (سعدی)
۱۰۷۸- آنکیست که بگشاد قفل یزدان (آن قفل که داند گشادن از خلق و...) (ناصر خسرو)
۱۰۷۹- آن گربه ی مصاحب بابا از آن تو و آن قاطر چموش لگدزن از آن من (وحشی)
۱۰۸۰- آن گوی مرا که دوست داری گر خلق ترا همان بگویند (ناصر خسرو)
۱۰۸۱- آن گوی مرمرا که توانی ز من شنود (...این پند مرا ترا بره راست چون عصاست) (ناصر خسرو)
۱۰۸۲- آنگه که تو دیدی غم نانی داشتم و امروز تشویش جهانی (سعدی)
۱۰۸۳- آن مرحوم دیگر بار چه گفت؟
۱۰۸۴- آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد (خاقانی)
۱۰۸۵- آن میوه که از صبر برآمد شکری بود (منبعد حکایت نکنم تلخی هجران ک...) (سعدی)

۱۰۸۶- آن نکوتر باشد از دعوی که با برهان بود (پادشاهیها همه دعویست برهان تیغ او) (عنصری)
۱۰۸۷- آن وقت که دست داشتم نیامدی.
۱۰۸۸- آنها دو نفر بودند همراه ما صد نفر بودیم تنها.
۱۰۸۹- آنها که تو دیدی همه رفتند حالا کو کو.
۱۰۹۰- آنها که رفته اند خراب همین دمند.
۱۰۹۱- آنهایی را که تو خوانده ای ما از بر کرده ایم. (اوراق کردیم)
۱۰۹۲- آن یار که دوست داشت یارم دشمن بوم ار نه دوست دارم (امیر خسرو)
۱۰۹۳- آن یکی پرسید اشتر را که هی از کجا میآیی ای اقبال (فرخنده) پی
گفت از حمام گرم کوی تو گفت خود پیدا است از زانوی تو (مولوی)
۱۰۹۴- آن یکی خر داشت پالانش نبود یافت پالان گرگ خر را درربود
کوزه بودش آب مینآمد بدست آب را چون یافت خود کوزه شکست (مولوی)
۱۰۹۵- آن یکی میخورد نان فخفره گفت سائل چون بدینستت شره
گفت جوع از صبر چون دوتا شود نان جو در پیش من حلوا شود (مولوی)
۱۰۹۶- آواز خوش از کام و دهان و لب شیرین گر نغمه کند ور نکند دل بفریبد
ور پرده ی عشاق و صفاهان و حجاز است از حنجره ی مطرب مکروه نزیبد (مولوی)
۱۰۹۷- آواز دهل (شنیدن) از دور خوش است.
۱۰۹۸- آواز دهل از دور هول باشد.
۱۰۹۹- آواز سگان کم نکند رزق گدا را.
۱۱۰۰- آواز سگ دلیل آبادانی باشد.
۱۱۰۱- آوازه خوان ماهی غورباغه است.
۱۱۰۲- آه از دست صرافان گوهر ناشناس (...هر زمان خر مهره را با در برابر میکنند) (حافظ)
۱۱۰۳- آه از این واعظان منبر کوب شرمشان نیست خود ز منبر و چوب (اوحدی)
۱۱۰۴- آه از نهاد کسی برآمدن
۱۱۰۵- آه اگر از پس امروز بود فردایی (این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت
بر در میکده ای با دف و نی ترسائی گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد...)
۱۱۰۶- آه در بساط نداشتن.
۱۱۰۷- آه در جگر نداشتن.
۱۱۰۸- آه دل درویش بر دهان ماند گر خود نبرد برنده را تیز کند (ابوسعید ابوالخیر)
۱۱۰۹- آهسته برو آهسته بیا که گربه شاخت نزند (کشمشک...)
۱۱۱۰- آهسته برو همیشه برو.
۱۱۱۱- آهسته دل کی پشیمان شود (که...هم آشفته را هوش و درمان شود) (فردوسی)
۱۱۱۲- آه سرد از دل (پردرد) کشیدن.
۱۱۱۳- آه سعدی اثر کند در سنگ نکند در تو سنگدل اثری
۱۱۱۴- آه صاحب درد را باشد اثر (گر بود در ماتمی صد نوحه گر...) (عطار)
۱۱۱۵- آه کز چاه برون آمد و در دام فتاد (در خم زلف تو آویخت دل از چاه زنخ...) (حافظ)
۱۱۱۶- آهن آهن را از کوره کشد.

۱۱۱۷- آهن از آسیب پتک و کوره گردد تیغ تیز زر سرخ از تف نارو بوته گردد خوش عیار (قاآنی)
۱۱۱۸- آهن افسرده کوفتن – آهن سرد کوفتن.
۱۱۱۹- آهن بآهن توان کوفت.
۱۱۲۰- آهن بآهن شکند.
۱۱۲۱- آهن با آهن نرم شود.
۱۱۲۲- آهن را با آهن نرم کنند.
۱۱۲۳- آه ندارد با ناله سودا کند.
۱۱۲۴- آهنگری کاری نیست. آهن را پهن کردی بیل میشود درازش کردی میل.
۱۱۲۵- آهن را که موریانه بخورد نتوان برد ازو بصیقل زنگ (سعدی)
۱۱۲۶- آهو بچه کی باشد چون بچه ضیغم (کس را بجهان چون پسر تو پسری نیست...) (فرخی)
۱۱۲۷- آهو را ماند که در کشوری چرد و در کشور دیگری نافه نهد.
۱۱۲۸- آهو گردانی کردن.
۱۱۲۹- آهوی تاتاری نشدی شهره بگیتی گر نافه ز هر ناف و ز هر خون شدنی بود (ادیب)
۱۱۳۰- آهوی صحرای گردون را چه بیم است از گلاب یوسف مصر سعادت را چه باکست از ذئاب (سلمان ساوجی)
۱۱۳۱- آهوی ناگرفته میبخشد.
۱۱۳۲- آید پس هر نشیبی فرازی (که...که باشد پس هر فراقی وصالی) (رونی)
۱۱۳۳- آی دریغا که خردمند را باشد فرزند خردمندنی
۱۱۳۴- آی صاحب بزغاله.
۱۱۳۵- آینده را همی زیبد که حال خود را از رفته اعتبار کند (قاآنی)
۱۱۳۶- آیین تقوا ما نیز دانیم اما چه چاره با بخت گمراه (حافظ)
۱۱۳۷- آینه اش را گم کرده است.
۱۱۳۸- آینه اش صاف نیست.
۱۱۳۹- آینه بدست زنگی.
۱۱۴۰- آینه داری در مجلس کوران.
۱۱۴۱- آیینه دل است سطرلاب را ز چرخ (...هان از درون خویش بدست آور آینه) (ادیب)
۱۱۴۲- آینه ی روشن داشتن.
۱۱۴۳- آینه ی کج جمال ننماید راست (آن روی نمایدش که در طینت اوست...) (سعدی)
۱۱۴۴- آینه گو مباش چو اسکندری نماند (صاحبدلی چو نیست چه سودا ز وجود دل...) (بهار)
۱۱۴۵- آینه هرچه دید فراموش میکند (صورت نبست سینه ی ما کینه ی کسی...)
۱۱۴۶- اا نه که که
۱۱۴۷- ابراهیم را چه زیان که آذر پدر اوست و آذر را چه سود که ابراهیم پسر او است (انصاری)
۱۱۴۸- ابر اگر آب زندگی بارد هرگز از شاخ بید بر نخوری
(...با فرومایه روزگار مبر کز نی بوریا شکر نخوری) (سعدی)

۱۱۴۹- ابر با آن تیره رخساری که پوشد روی روز   مردم چشم است دهقان را ز باران داشتن (قاآنی)
۱۱۵۰- ابر باید که بصحرا بارد   زآن چه حاصل که بدریا بارد (جامی)
۱۱۵۱- ابر را بانگ سگ زیان نکند.
۱۱۵۲- ابر زمانه را جز غدر و جفا مطر نیست   (تا بگذرد زمانه کش کار جز گذر نیست...) (ناصر خسرو)
۱۱۵۳- ابر شو تا که چو باران ریزی   بز گل و خس همه یکسان ریزی (جامی)
۱۱۵۴- ابر کن و مبار.
۱۱۵۵- ابرو گشاده باش چو دستت گشاده نیست   (چون وانمیکنی گره ای خود گره مشو) (صائب)
۱۱۵۶- ابله آنکس کو بخواری جنگ با خارا کند   (بر بزرگان بزرگان جهان پهلو زدی) (منوچهری)
۱۱۵۷- ابله آن گرگی که او نخجیر با شیر افکند   (احمق آن صعوه که او پرواز با عنقا کند) (منوچهری)
۱۱۵۸- ابله بابله خوش است.
۱۱۵۹- ابله گفت و کاهل باور کرد.
۱۱۶۰- ابله مادرزاد را دارو مدهید. (انوشیروان)
۱۱۶۱- ابلهی دید اشتری به چرا   گفت نقشت همه کژ است چرا؟
گفت اشتر که اندرین پیکار   عیب نقاش میکنی زنهار
در کژیم مکن به عیب نگاه   تو ز من راه راست رفتن خواه (سنائی)
۱۱۶۲- ابلهی را که بخت برگردد   اسبش اندر طویله خر گردد
۱۱۶۳- ابلهی صددبیغی و دیبا   گر بپوشد خریست عنابی (سعدی)
۱۱۶۴- ابلهی گفت و احمقی (ابلهی) باور کرد.
۱۱۶۵- ابلهی کو روز روشن شمع کافوری نهد   زود باشد کش (شب) دگر روغن نماند در چراغ (سعدی)
۱۱۶۶- ابلیس پیر بود بیندیش تا چه کرد   بگزید بر بهشت خدا آتش سعیر (فرخی)
۱۱۶۷- ابلیس چون شد ده کیا   آتش زند در روستا
(شد روستا یاجوج را   هم سدش اسکندر زند) (ادیب)
۱۱۶۸- ابلیس رفت و جنایتش برجا ماند.
۱۱۶۹- ابلیس فقیه است گر اینها فقهایند   (این رشوت خواران فقهائند شما را...) (ناصر خسرو)
۱۱۷۰- اتفاق آسمانی – کند تدبیرهای مرد باطل   (ولیکن...) (منوچهری)
۱۱۷۱- اثبات شیىء نفی ماعدا نمیکند.
۱۱۷۲- اثر ناله ی نی نیست مگر از نایی   (جنبش خلق جهان از نفس رحمت تست) (قاآنی)
۱۱۷۳- اجاره نشین خوش نشین است.
۱۱۷۴- اجتهاد مقابل نص غلط است.
۱۱۷۵- اجرام چرخ را رسم است که کارهای عظیم آورد به پیش رجال   (تو از رجالی...) (معزی)
۱۱۷۶- اجل آفتاب است و ما شبنمیم   چو او بردمد ما گسسته دمیم (ادیب)

۱۱۷۷- اجل سگ چون برسد به مسجد خرابی کند.
۱۱۷۸- اجل سگ چون برسد نان چوپان خورد.
۱۱۷۹- اجل گشته میرد، نه بیمار سخت.
۱۱۸۰- اجل نیامده قوی زره است (مرد را آهنین زره گره است...) (سنائی)
۱۱۸۱- احتما باید آنگهی دارو (قلعه ای را مساز بی باور...) (اوحدی)
۱۱۸۲- احتیاج مادر اختراع است.
۱۱۸۳- احتیاط باید کرد نویسندگان را در هرچه نویسند، که از گفتار باز توان ایستاد و از نوشتن باز نتوان (بیهقی)
۱۱۸۴- احسان همه خلق را نوازد آزادان را چو بنده سازد (نظامی)
۱۱۸۵- احمدک استا نرفت روزی که رفت آدینه بود.
۱۱۸۶- احمدک (ملا) (به هیمه) نمیرفت بردندش.
۱۱۸۷- احمدک خوش رو بود، آبله هم درآورد.
۱۱۸۸- احمدک را که رخ نمونه بود آبله بردمد چگونه بود. (نظامی)
۱۱۸۹- احمق را ستایش خوش آید.
۱۱۹۰- احمقی گفت و احمقی باور کرد.
۱۱۹۱- احول یکی را دو بیند.
۱۱۹۲- اخ و تفش را پیش مرغ نمی اندازد.
۱۱۹۳- اختیار فسخ نگذاشته ایم.
۱۱۹۴- اختلاف دشمنان پیروزی دیگر است.
۱۱۹۵- ادب از که آموختی از بی ادبان.
۱۱۹۶- ادب مرد بهتر از زر اوست.
۱۱۹۷- اراده ی خدا بر محال تعلق نگیرد.
۱۱۹۸- ار چه از چوبند هر دو به بود منبر زدار (گرچه از طبعند هردو به بود شادی زغم) (عطار)
۱۱۹۹- ار خسی افتدت بدیده منال (سوی آنکس نگر که نابیناست) (مسعود سعد)
۱۲۰۰- ار دانی خواست کام در کام رسی (ای دل خواهی که در دل آرام رسی)
بی تیماری بدان مه تام رسی با او بمراد دل بزی ایدل از آنک) (قابوس نامه)
۱۲۰۱- ارزان به علت گران به حکمت.
۱۲۰۲- ارزان خری انبان خری.
۱۲۰۳- ارزان یافته خوار باشد.
۱۲۰۴- ارزان پهن کرده ام.
۱۲۰۵- ارزان نما و ریگ پیما.
۱۲۰۶- ارسطو بمیرد چو بیچاره کرد.
۱۲۰۷- از مرگ خود چاره نیست. (چنین گفت ک...مرا بر دل اندیشه زین باره نیست) (فردوسی)
۱۲۰۸- ارمغان مور پای ملخ است.
۱۲۰۹- از آب دیده ی کسی آسیا گردانیدن.

۱۲۱۰- از آب زنده بود خلق وزآب نیست گریز.   (خدای مایده ی مهرش اندر آب نهاد) (عنصری)
۱۲۱۱- از آب و گل درآمدن – از آب و گل درآوردن.
۱۲۱۲- از آتش بهره ی دود داشتن. – (از آتش (هنوز) دود دیدن).
۱۲۱۳- از آتش ترا بیم چندان بود   که دریا بآرام جنبان بود (فردوسی)
۱۲۱۴- از آتش کجا بردمد باد سرد   (که دشمن همی دوست بایدت کرد) (فردوسی)
۱۲۱۵- از آتش نبینی جز افروختن   جهانی چو پیش آیدش سوختن (فردوسی)
۱۲۱۶- از آسمان افتاده ام = از آسمان چرا توی خانه خودت نیفتادی؟
۱۲۱۷- از آسمان کلاه میبارد   اما بر سر آنکه سر فرود آرد (انصاری)
۱۲۱۸- از آسمان هرچه ببارد زمین برداشت کند.
۱۲۱۹- از آسیا بانگ است.
۱۲۲۰- از آسیا که بیرون میروی تو را با سنگ و پا سنگ چکار؟
۱۲۲۱- از آسیا من میآیم تو گویی پستا نیست.
۱۲۲۲- از آن بخش کایزد بکر دست پیش   نه کم گردد از رنج روزی نه پیش (اسدی)
۱۲۲۳- از آن پروریدم من این تار را   که تا دستگیری کند یار را (فردوسی)
۱۲۲۴- از آن پرهنر بی هنر چون بود   (...که آموزگارش فریدون بود) (فردوسی)
۱۲۲۵- از آن پیش بس کن که گویند بس   (بیندیش و آنگه برآور نفس و...) (سعدی)
۱۲۲۶- از آن ترس کاو از تو ترسان بود   (...دگر آنکه هزمان دگرسان بود) (سعدی)
۱۲۲۷- از آن تهی تردستی مدان که پر نشود   مگر بدانکه کند دستیار خویش تهی (ناصر خسرو)
۱۲۲۸- از آنجا مانده از اینجا رانده.
۱۲۲۹- از آن چندان نعیم این جهانی   که ماند از آل ساسان و آل سامان
ثنای رودکی ماندست و مدحت   نوای باربد ماند است و دستان (مجلدی جرجانی)
۱۲۳۰- از آنچه ایزد خواهد گریختن نتوان.
۱۲۳۱- از آن روزی که از تو شد چه نالی   وزان روزی که نآمد چون سگالی (ویس و رامین)
۱۲۳۲- از آن روزیکه عالم را نهادند   بهر کس هرچه لایق بود دادند.
۱۲۳۳- از آن زمان که فکندند چرخ را بنیاد   دری نبست زمانه که دیگری نگشاد
۱۲۳۴- از آن صبح نخستین بی فروغ است   که لاف روشنی از وی دروغ است (جامی)
۱۲۳۵- از آن غازی بی هنر خون بریز   که در حمله کند است و در لقمه تیز (امیر خسرو)
۱۲۳۶- از آن غمی که گزشته است بر تو باد مکن   وزآن غمی که نیآمد بسوی تو مسگال (قطران)
۱۲۳۷- از آن گناه که نفعی رسد بغیر چه باک   (اگر شراب خوری جرعه ای فشان بر خاک) (حافظ)
۱۲۳۸- از آن کز تو ترسد بترس ای حکیم   وگر با چو او صد برآیی بجنگ (سعدی)
۱۲۳۹- از آن نترس که های و هو دارد   از آن بترس که سر بتو دارد
۱۲۴۰- از آهو سخن پاک و پردخته گو   ترازو خرد ساز و بر سخته گو (اسدی)
۱۲۴۱- از اژدهای هفت سر مترس   از مردم نمای بترس (قابوس نامه)
۱۲۴۲- از اسب افتاده ایم اما از اصل نیفتاده ایم.

۱۲۴۳- از اسب دو و از صاحبش جو.
۱۲۴۴- از اسب فرو آمد و بر خر نشست.
۱۲۴۵- از اشهد فصیح به است اسهد بلال.
۱۲۴۶- از اصل نیک هیچ عجب نیست فرع نیک (از شمس دین چه آید جز انتحار دین) (سوزان)
۱۲۴۷- از افراز چون بد بگردد سپهر نه تندی بکار آید از بن نه مهر (فردوسی)
۱۲۴۸- از امروز کاری بفردا ممان چه دانی که فردا چه گردد زمان (فردوسی)
۱۲۴۹- از اندیشه با مغز گردد سخن (بدو گفت موبد که اندیشه کن ک...) (فردوسی)
۱۲۵۰- از او کام دل در جوانی بجو که جوید ز تو کام در پیری او (اسدی)
۱۲۵۱- از ایران جز آزاده هرگز نخاست (...خرید از شما بنده هرکس که خواست) (اسدی)
۱۲۵۲- از ایرانیان جز وفا کس ندید.
۱۲۵۳- از این امامزاده کسی چنین معجزه ای ندیده بود.
۱۲۵۴- از این چرخ گردان که پهناور است دل رادمردان گشاده تر است (ادیب)
۱۲۵۵- از این خواب اگر کوته است ار دراز گه مرگ بیدار گردیم باز
۱۲۵۶- از این رباط دو در چون ضرور تست رحیل رواق طاق معیشت چه سربلند چه پست (حافظ)
۱۲۵۷- از این ستون بآن ستون فرج است.
۱۲۵۸- از این طرف که منم راه کاروان باز است (تو قاصد ار نفرستی و نامه نفرستی...) (قاسمی)
۱۲۵۹- از این گوش میگیرد از آن گوش در میکند.
۱۲۶۰- از باد آتش بجنبد زجای (تو لشگر بیآرای و چندین مپای ک...) (فردوسی)
۱۲۶۱- از باد آمده بدم شود.
۱۲۶۲- از باده دوشین قدحی بیش نماند از عمر ندانم که چه باقی مانده است
(از من رمقی بسعی ساقی مانده است وز صحبت خلق بیوفایی مانده است...) (خیام)
۱۲۶۳- از باران به ناودان گریختن.
۱۲۶۴- از بارک اله قبای کسی رنگین نگردد.
۱۲۶۵- از بام خانه تا ثریا از آن تو.
۱۲۶۶- از بام خواندن و از در راندن.
۱۲۶۷- از بخش گریز نیست.
۱۲۶۸- از بدان بد شوی ز نیکان نیک (...داند این نکته آنکه هشیار است) (ناصر خسرو)
۱۲۶۹- از بدان نیکویی نیآموزی (...نکند گرگ پوستین دوزی) (سعدی)
۱۲۷۰- از بدخواه بدتر یار نادان (تو نادانی و نشنیدی مگر آن ک...) (ویس و رامین)
۱۲۷۱- از بد قمار هرچه ستانی شتل بود.
۱۲۷۲- از بد و نیک کس کسی را چه (بد و نیک تو بر تو باشد مه...گر تو)
نیکی مرا چه فایده زان ور بدم من ترا از آن چه زیان) (سنائی)
۱۲۷۳- از بدی دور بودن سر همه نیکویهاست.
۱۲۷۴- از بدیهای زن مشو ایمن گرچه از آسمان نزول کند.
۱۲۷۵- از برای دام دارد مرد دنیا علم دین وز برای نام دارد ناک ده مشک تتار (سنائی)

۱۲۷۶- از برای مصلحت مرد حکیم دم خر را بوسه زد خواندش کریم (مولوی)
۱۲۷۷- از برای یک شکم منت دو کس نکشند.
۱۲۷۸- از برهنه پوستین چون برکنی.
۱۲۷۹- از برهنه کی توان بردن گرو.
۱۲۸۰- از بریدن تیغ را نبود حیا (پیش این الماس بی اسپر میا ک...) (مولوی)
۱۲۸۱- از بز برند و بپای بز بربندند.
۱۲۸۲- از بزرگان عفو بوده است از فرودستان گناه.
۱۲۸۳- از بس دروغ گفته کله کلاهش سوراخ شده.
۱۲۸۴- از بسیار اندکی و از هزاران یکی.
۱۲۸۵- از بغداد من میآیم تو تازی میگویی؟
۱۲۸۶- از بلا دوری طمع داری ز مردم دور باش (مرد صحبت نیستی از دیده ها مستور باش...) (صائب)
۱۲۸۷- که از بند گیرد بداندیش پند (هم اندر زمان کرد پایش ببند ک...) (فردوسی)
۱۲۸۸- از بوزینه درودگری نیاید.
۱۲۸۹- کی داد بگو با کس گردون چک پایندان از بهر درنک کش جاوید درین گیتی) (ادیب)
۱۲۹۰- از بهر دل کسی بدست آوردن مطبوع نباشد دگری آزردن
۱۲۹۱- از بهشت آدم بیک تقصیر بیرون میرود (دانه ای در کشتگاه عشق بیرخصت مچین ک...) (صائب)
۱۲۹۲- از بیدولتان بگریز چون تیر
(مرا روشن روان پیر خردمند ز روی عقل و دانش داد این پند ک...) (سعدی)
۱۲۹۳- از بی کفنی زنده است.
۱۲۹۴- از بیم مار در دهان اژدها رفتن.
۱۲۹۵- از شاه زی فقیه چنان بود رفتنم کز بیم مار در دهن اژدها شدم (ناصر خسرو)
۱۲۹۶- از بیم مشت خنجز و سنان ساختن.
۱۲۹۷- از پا پس میزند با دست پیش میکشد.
۱۲۹۸- از پادشاه اگر چه دور باشی ایمن نباش (مرزبان نامه)
۱۲۹۹- از پا راه بروی کفش پاره میشود از سر کلاه.
۱۳۰۰- از پای شکسته چه سیر آید و از دست بسته چه خیر (سعدی)
۱۳۰۱- از پدرش چه خیر دیدم که از فرزندش ببینم.
۱۳۰۲- از پس دویدن پوزار (پای افزار) پاره میشود.
۱۳۰۳- از پریدن های رنگ و از تپیدن های دل عاشق بیچاره هرجا هست رسوا میشود.
۱۳۰۴- از پس ظلمت بی خورشیدهاست.
۱۳۰۵- از پس گرد بناچار سواری برسد (نیست غم گر بدل از عشق غباری برسد ک...) (کمالی)
۱۳۰۶- از پس مرده بد نباید گفت.
۱۳۰۷- از پس مریم نیامد همچو تاک آبستنی (بعد عیسی هیچ کس چون دخت رز جان بخش نیست) (کمالی)
۱۳۰۸- از پس میشاشد.

۱۳۰۹- از پس هر بوسه کناری است (سه بوسه مرا از تو وظیفه است ولیکن آگاه ک...) (فرخی)
۱۳۱۰- پشیمانی چه سود اکنون که کار از دست رفت.
۱۳۱۱- از پهلوی خود خوردن = از پهلوی خود کباب خوردن.
۱۳۱۲- از پی دشمن گریخته نباید رفت.
۱۳۱۳- از پی رد و قبول عامه خود را خر مساز زانکه نبود کار عامه جز خری یا خرخری
(...گاو را دارند باور در خدائی عامیان نوح را باور ندارند از پی پیغمبری) (سنائی)
۱۳۱۴- از پیش قاضی دو خصم راضی نیایند.
۱۳۱۵- از پی عیب کل کله جوید (از پی عیب مرده ره جوید...) (سنائی)
۱۳۱۶- از پی کاروان تهیدستان شاد و ایمن روند چون مستان (اوحدی)
۱۳۱۷- از پی هر شبی بود روزی.
۱۳۱۸- از پس هر غمی است خرمئی (بایدش شاد زیست هر غمئمی ک...) (مکتبی)
۱۳۱۹- از پی هر گریه آخر خنده ایست (...مرد آخر بین مبارک بنده ایست) (مولوی)
۱۳۲۰- از تخم گلین چوزه (یعنی جوجه) نزاید.
۱۳۲۱- از ترس تیغ مسلمان است.
۱۳۲۲- از تشاور سهو و کژ کمتر شود (امر شاور هم برای آن بود ک...) (مولوی)
۱۳۲۳- از تفنگ خالی دو تن ترسند.
۱۳۲۴- از تقی دین تلب ز رعنا لاف از صدف در تلب ز آهو ناف
(...آستین گر ز هیچ خواهی پر از صدف مشگ جو ز آهو در) (سنائی)
۱۳۲۵- از تمامی و آن که پنج انگشت باشد مرد را باز چون شش گردد آن افزونی از نقصان بود)
(بیش از این نصرت نشاید بود کورا داده اند چون ز نصرت بگذری زآن سو همه خزلان بود...) (عنصری)
۱۳۲۶- از تن دوست در سرای مجاز جان برون آید و نیاید راز (سنائی)
۱۳۲۷- از تنگدلی – آن برآید که دل مرد نخواهد بزبان
(این من از تنگدلی گفتم و...) (فرخی)
۱۳۲۸- از تنگی چشم فیل معلوم شد کانانکه غنی ترند محتاج ترند (سعدی)
۱۳۲۹- از تنور سرد نان برنیاید.
۱۳۳۰- از تواضع بزرگوار شوی وز تکبر ذلیل و خوار شوی (سنائی)
۱۳۳۱- از تواضع گرامیت سازند وز تکبر به خاکت اندازند (مکتبی)
۱۳۳۲- از توانگران چیزی بخواه و بدرویشان وامی بده تا دیگر گرد تو نگردند (سعدی)
۱۳۳۳- از تو حرکت از خدا برکت.
۱۳۳۴- از تو نازی از ما نیازی.
۱۳۳۵- از تو نپرسند درازی شب آنکس داند که نخفته است دوش (سعدی)
۱۳۳۶- از تهمت زده دور شو.
۱۳۳۷- از تیغ بیقرار گشاید قرار ملک (...جز در دل حسود مبادا قرار تیغ) (مسعود سعد)
۱۳۳۸- از جان گذشته را بمدد احتیاج نیست.
۱۳۳۹- از جان و تنت ناید الا که همه خیر چون علم شود بر تن و بر جان تو سالار (ناصر خسرو)

۱۳۴۰- از جنگ آوران زشت است کندی (بگفت آزادگانش را بتندی ک...) (ویس و رامین)
۱۳۴۱- از جوانی تا پیری از پیری تا بکی؟ (یا از پیری تا بمیری)
۱۳۴۲- از جو جو زاید و ز پلپل پلپل (بار چو فرزند و تخم او پدر اوست...) (ناصر خسرو)
۱۳۴۳- از چاله درآمد به چاه افتاد.
۱۳۴۴- از چاشت تا بشام تو را نیست ایمنی گر مر تراست مملکت چاچ تا بشام (ناصر خسرو)
۱۳۴۵- از چاه درآمدن و در دام افتادن.
۱۳۴۶- از چاه نهفته بتر نباشد (چاهست جهان ژرف و سر نهفته و...) (ناصر خسرو)
۱۳۴۷- از چراغی بسیار چراغها توان افروخت. (قابوس نامه)
۱۳۴۸- از چرخ گردون که یابد گذر (چنین داد پاسخ ستاره شمر ک...) (فردوسی)
۱۳۴۹- از چشم خود بدی دیده از فلان کس چیز ندیده.
۱۳۵۰- که از چنگال گرگم در ربودی چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی. (سعدی)
۱۳۵۱- از چنین خرمن این چنین خوشه (آدم از جهل تو است در گوشه...) (اوحدی)
۱۳۵۲- از چوب بجز موسی عمران نکند مار (از خاک بجز دولت سنجر نکند زر...) (معزی)
۱۳۵۳- از چه سعید اوفتاد وز چه شقی شد عابد محرابی و کشیش کنشتی (ناصر خسرو)
۱۳۵۴- از حدیث حدیث شکافد.
۱۳۵۵- از حریصی گدای ره باشی باش قانع که پادشه باشی (مکتبی)
۱۳۵۶- از حق تا ناحق چهار انگشت است.
۱۳۵۷- از حقیقت بدست گوری چند مصحفی ماند و کهنه گوری چند
(...گور با کس سخن نمیگوید کور سر قرآن نمی جوید) (اوحدی)
۱۳۵۸- از حقیقت بر تو نگشاید دری زین مجازی مردمان تا نگذری (بهائی)
۱۳۵۹- از حلب تا کاشغر میدان سلطان سنجر است (گرچه فرسنگی بود بالای میدان ملوک...) (معزی)
۱۳۶۰- از حلق چون گذشت شود یکسان با نان خشگ قلیه ی هارونی (ناصر خسرو)
۱۳۶۱- از حمام میآیی برو خانه شوهر از جامه شویی خانه ی مادر.
۱۳۶۲- از حنظل شکر نتوان ساخت.
۱۳۶۳- از حیات تو هر نفس گامی است (در گذار تو هر هوس دامی است...) (اوحدی)
۱۳۶۴- از خاربن کسی چه ثمر چیده غیر خار (با بد بجز بدی نکند چرخ نیلگون...) (پروین)
۱۳۶۵- از خاطر پرعلم سخن ناید جز خوب از پاک سبو پاک برون آید آغار (ناصر خسرو)
۱۳۶۶- از خانه ی سوخته هرچه برآید سود است.
۱۳۶۷- از خبر بر عیان قیاس کنند (...که عیان را بود دلیل خبر) (عنصری)
۱۳۶۸- از خبر یاد نیارند کجا هست عیان (چند گویند ز شهنامه سخنهای دروغ
چند خوانند هنرهای فلان و بهمان سیرت شاه عیان است و اگر جمله خبر...) (عنصری)
۱۳۶۹- از خدا جوییم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف رب.
(...بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد) (مولوی)
۱۳۷۰- از خر افتاده خرما پیدا کرده.

۱۳۷۱- از خر بگو.
۱۳۷۲- از خردان خطا از بزرگان عطا.
۱۳۷۳- از خردان لخشیدن، از بزرگان بخشیدن.
۱۳۷۴- از خرد خواجه شو که سنگ سپید   لعل شد زیر دامن خورشید (سنائی)
۱۳۷۵- از خردمنش (کم بین) محتشمان را حدثانست   (هرگز ندهد خردمنش را بر خود راه ک...)
از پشه عنا و الم پیل بزرگست   وز مور فساد بچه ی شیر ژیانست) (منوچهری)
۱۳۷۶- از خرس مویی.
۱۳۷۷- از خر شیطان پیاده شو = از خر شیطان فرود آی.
۱۳۷۸- از خر میپرسند چهارشنبه کی است   (از خری پرسند چهارشنبه سوری کی است).
۱۳۷۹- از خسان همت کسان مطلب   (...که رخ و پیل کار شه نکنند) (خاقانی)
۱۳۸۰- از خطا نادم نگردیدن خطای دیگر است   (چون خطایی از تو سر زد در پشیمانی گریز ک...) (صائب)
۱۳۸۱- از خطر خیزد خطر زیرا که سود ده چهل   برنبندد گر بترسد از خطر بازارگان
۱۳۸۲- از خلاف آمد عادت بطلب کام که من   کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم (حافظ)
۱۳۸۳- از خم سرکه سرکه پالاید   (فعل آلوده گوهر آلاید...) (عنصری)
۱۳۸۴- از خمی صد رنگ برآوردن (از یک خم ده یا هفت یا صد رنگ برآوردن).
۱۳۸۵- از خنجر گوشتین کس نمرد   (چو تیغت ندارد زبان در مصاف
مکن رنجه تیغ زبان را بلاف   بشمشیر پولاد به دست بر ک...) (امیر خسرو)
۱۳۸۶- از خنده ی یار خویش بندیش   آنگاه بیار خویش برخند (ناصر خسرو)
۱۳۸۷- از خواب قیاس مرگ باید کرد   (هرچیز که هست ترک میباید کرد
وز ترک اساس برگ میباید کرد   در قطع تعلق از بدن راحتهاست...) (انصاری)
۱۳۸۸- از خواندن چیزی که بخوانی و ندانی   هرگزنشود حاصل چیزیت جز افغان
(ای خوانده بصد حیلت و تقلید قرآنرا   مانند ه ی مرغی که بیاموزد دستان...) (ناصر خسرو)
۱۳۸۹- از خود بهرچه کنی راضی مشو تا مردمت دشمن نگیرند. (مرزبان نامه)
۱۳۹۰- از خودت که گذشته خدا عقلی به بچه هات بدهد.
۱۳۹۱- از خودت میترسم.
۱۳۹۲- از خوردن بسیار شود مردم بیمار   (بسیار بخوردند و نبردند گمانی کز...) (فرخی)
۱۳۹۳- از خوردن سیر نشدی از لیسیدن سیر نمیشوی.
۱۳۹۴- از خورشید جز گرما نبیند مرد نابینا   (عجب نبود گر از فرمان نصیبت نیست جز نقشی ک...) (سنائی)
۱۳۹۵- از خوی بد بد شود آدمی   (نه از روی بد بد بود آدمی ک...) (ادیب)
۱۳۹۶- از خوی بد مرد کیفر برد   (یکی داستان زد بر این برخرد ک...) (فردوسی)
۱۳۹۷- از خیار آتش نجهد.
۱۳۹۸- از خیالی صلحشان و جنگشان   از خیالی نامشان و ننگشان (مولوی)
۱۳۹۹- از دادن و از ندادنت داد فلک   (دادی به حسن آب ندادی به حسین...)

۱۴۰۰- از دام چو آزاد شد اندر قفس افتاد.
۱۴۰۱- از دام زبونگیران بعزلت رسته شد عنقا (گر از زحمت همی ترسی زنا اهلان ببر صحبت ک...) (سنائی)
۱۴۰۲- از دانش افزون شود آبروی (تو زین گر دگر گونه داری بگوی ک...) (فردوسی)
۱۴۰۳- از دانه طمع ببر که رستی از دام (خواهی که رسی بکام بردار دو گام...
یک گام ز دنیا و دگر گام از کام بشنو سخنی نکو ز پیر بسطام...) (بایزید بسطامی)
۱۴۰۴- از دبه کسی بدی ندیده (فرزند عزیز و نور دیده...)
۱۴۰۵- از درازی وعده و امید فرسوده شود شیر را چنگال و دندان پیل را خرطوم ویشگ (سوزنی)
۱۴۰۶- از درختان دیگران برچین وز پی دیگران درخت نشان (مسعود سعد)
۱۴۰۷- از درختی که مام بالا رفت دخت بر شاخ نیز غیژد تفت (دهخدا)
۱۴۰۸- از درد چگونه شود به آنکس کز سر که نهاد و شخار مرهم (ناسر خسرو)
۱۴۰۹- از درد لاعلاجی بخر میگویند خان باجی.
۱۴۱۰- از در عفو بود هر که بتقصیر و بجرم کرد در پیش ولی نعمت زیبا اقرار (رشیدی سمرقندی)
۱۴۱۱- از درویشان برگ سبزی از رندان قاب گرگی.
۱۴۱۲- از دست دوست هرچه ستانی شکر بود (...وز دست غیر دوست تبرزد تبر بود) (سعدی)
۱۴۱۳- از دست گدایان نتوان کرد ثوابی (بر من منگر تا دگران چشم ندارند...) (سعدی)
۱۴۱۴- از دشمنان برند شکایت بنزد دوست چون دوست بر جفاست شکایت کجا برم (اظهری)
۱۴۱۵- از دشمن خانه چون توان رست (زد نعره که این چه دوست داریست
آزردن دوستان نه یاریست چون دیده به دشمنی دلم خست...) (امیر خسرو)
۱۴۱۶- از دشمن روی دوست حذر کن. (انصاری)
۱۴۱۷- از دل به دل راه است.
۱۴۱۸- از دل برود هرآنکه از دیده برفت.
۱۴۱۹- از دل شکسته تدبیر درست نیاید.
۱۴۲۰- از دل همسایه گرمی کند خواهی کین خویش از دل خویش ای نفایه کین همسایه بکن
همچنان باشم ترا من که تو باشی مر مرا گر همی دیبات باید جز گه ابریشم متن (ناصر خسرو)
۱۴۲۱- از دماغ شیر افتاده.
۱۴۲۲- از دماغ فیل افتاده.
۱۴۲۳- از دنبه چون بماند نومید و بی نصیب خرسند میشود سگ بیچاره بستخوان (ناصر خسرو)
۱۴۲۴- از دو بال سریش کرده نشد – هیچ طرار جعفر طیار (سنائی)
۱۴۲۵- از دو برد قبائی نداند کرد.
۱۴۲۶- از دور شیون سور نماید.
۱۴۲۷- از دور میبرد دل و از نزدیک زهره را.

۱۴۲۸- از دور نمایدت سور ماتم (گوئی که بسور اندرم ولیکن...) (ناصر خسرو)
۱۴۲۹- از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است.
(ای سیر ترا نان جوین خوش ننماید معشوق منست آنکه بنزدیک تو زشت است
حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف...) (سعدی)
۱۴۳۰- از دوست چه دشنام و چه نفرین چه دعا (با آنکه خوش از تو ای یار جفا
لیکن نبود جفات هرگز چو وفا با اینهمه راضیم بدشنام از تو که...) (ظهیر)
۱۴۳۱- از دوست یک اشارت از ما بسر دویدن
۱۴۳۲- از دو پنج (یا) دو شش چهاری نیآمدن.
۱۴۳۳- از دهان گاو بیرون آمده.
۱۴۳۴- از دیدن عیب دیگران اعمی شو در دیدن عیب خویشتن احول باش (واعظ قزوینی)
۱۴۳۵- اگر دیگر گفتی گل گفتی.
۱۴۳۶- از دیده و دندان دادن.
۱۴۳۷- از دیده و دندان کسی کشیدن.
۱۴۳۸- از دیگ چوبین کسی حلوا نخورده.
۱۴۳۹- از دیوار راست بالا برو.
۱۴۴۰- از دیو مهربانی نیاید.
۱۴۴۱- از دیو دو سر نمیترسد.
۱۴۴۲- از راست نرنجد.
۱۴۴۳- از راستی بگذری نیست راه (بفرزند پاسخ چنین داد شاه ک...) (فردوسی)
۱۴۴۴- از راستی جان بدگوهران گریزد چو گردن ز بار گران
بگویم یکی پیش تو داستان کنون بشنو از گفتهٔ باستان ک... (فردوسی)
۱۴۴۵- از ران خود کباب خوردن.
۱۴۴۶- از راهب طماع تر است.
۱۴۴۷- از رعیت شهی که مایه ربود بن دیوار کند و بام اندود (سعدی)
۱۴۴۸- از رمه خیری نماند چون بماند بی شبان (از هنر نیکی نیاید بی دل و یاری تو...)
(عنصری)
۱۴۴۹- از رنج یابد سرافراز گنج (بدارید کار جهان را برنج ک...) (فردوسی)
۱۴۵۰- از رود خشگ ماهی میگیرد.
۱۴۵۱- از روی عزیزیست بسته باز وز خواری شد گشاده خاد (مسعود سعد سلمان)
۱۴۵۲- از ریش پیوند سبیل کردن.
۱۴۵۳- از ریش گسست بر بروت پیوست.
۱۴۵۴- از ریگ خمیر نیاید.
۱۴۵۵- از ریگ روغن کشیدن.
۱۴۵۶- از زرد و سرخ مرد بنفریبد (...ناراست صرهٔ وی و دینارش) (ناصر خسرو)
۱۴۵۷- از زره گر زره تلب نه جوال (مرد را ره ز حال برخیزد
حال باید که قال برخیزد از سخن گوی حال پرس نه قال...) (سنائی)
۱۴۵۸- از زمین بآسمان بارد.؟

۱۴۵۹- از زنان جهان خوش آینده   دوست دارنده است و زاینده (مکتبی)
۱۴۶۰- از سایه خود میترسد = از سایه خود رم میکند.
۱۴۶۱- از سبب سازیش من سودائیم   وز سبب سوزیش سوفسطائیم
۱۴۶۲- از ستارگان ننگ داشتن.
۱۴۶۳- از ستمکاران بگیر و با نکوکاران بخور   (...با جهان خوران بغلت و بر جهان داران بتاز) (منوچهری)
۱۴۶۴- از سخن راست زیان کس نکرد   (راستی خویش نهان کس نکرد...) (نظامی)
۱۴۶۵- از سخن سخن میشکافد.
۱۴۶۶- از سر تا پایش یکمن ارزن ریزند یک دانه بزمین نیاید.
۱۴۶۷- از سر راه بروی کلاه پاره میشود از پا کفش.
۱۴۶۸- از سر سیری بود اگر قومی   بتره باز فروشند من و سلوی را (ولیکن...) (ظهیر)
۱۴۶۹- از سرکه نگشت کام شیرین   (با هر که نه دولتی است منشین ک...) (امیر خسرو)
۱۴۷۰- از سرگین ترنج نتوان ساخت.
۱۴۷۱- از سر ما هم زیاد است.
۱۴۷۲- از سر نو دام دام.
۱۴۷۳- از سر و ته ی یک کرباسند – از سر و ته یک کرباسیم.
۱۴۷۴- از سفیدی گچ تا سیاهی زغال
۱۴۷۵- از سقف خانه تا بثریا از آن تو   (از صحن خانه تا بلب بام از آن من...) (وحشی؟)
۱۴۷۶- از سودای نقد بوی مشگ آید.
۱۴۷۷- از سوزن گر آهن نتوان خرید.
۱۴۷۸- از سه چیز باید حذر کرد: دیوار شکسته، زن سلیطه، سگ گیرنده.
۱۴۷۹- از سیر تا پیاز.
۱۴۸۰- از سیر تا پیاز برای کسی گفتن = از سیر تا پیاز از چیزی خبر داشتن.
۱۴۸۱- از سیرم و میرم باید ترسید.
۱۴۸۲- از سیل کجا ترسد آنکسی کو   مأوا همه بر کوهسار دارد (مسعود سعد)
۱۴۸۳- از سیه سر همه کاری آید (یا همه کاری برمیآید).
۱۴۸۴- از شب مرکب ساختن.
۱۴۸۵- از شکر خوشتر بکسی گفتن - از شکر تلختر بکسی نگفتن – از گل شکر تلختر نگفتن.
۱۴۸۶- از شکسته ی خود مومیائی دریغ نمیباید داشت. (مرزبان نامه)
۱۴۸۷- از شل یکی در میآید از سفت دوتا.
۱۴۸۸- از شما عباسی از ما رقاصی.
۱۴۸۹- از شوره زمین سمن نروید.
۱۴۹۰- از شهریاران سزاوار نیست   بریدن سری کو گنه کار نیست (ک...) (فردوسی)
۱۴۹۱- از شیخعلی خان بترسیم از سگش هم بترسیم؟
۱۴۹۲- از شیر حمله خوش بود و از غزال رم.
۱۴۹۳- از شیر مادر حلال تر.
۱۴۹۴- از صبر نردبانت بباید کرد   گر زیر خویش خواهی جوزا را (ناصر خسرو)

۱۴۹۵- از صحبت پادشه بپرهیز چون پنبه نرم زآتش تیز (نظامی)
۱۴۹۶- از صحبت پیرزن بپرهیز چون پنبه نرم زآتش تیز
۱۴۹۷- از صحبت دوستی برنجم کاخلاق بدم حسن نماید
[...کو دشمن شوخ چشم بی باک تا عیب مرا بمن نماید) (سعدی)
۱۴۹۸- از صد دینار دویم محروم است.
۱۴۹۹- از صد زبان زبان خموش رساتر است.
۱۵۰۰- از صدف یادگیر نکته ی حلم آنکه برد سرت گهر بخشش.
۱۵۰۱- از صد گل یک گلشن نشکفته.
۱۵۰۲- از صد هزار دوست یکی دوست نی وز صد هزار مرد یکی مرد مردنی
(سرد است روزگار و دل از مهر سرد نی می سالخورد باید و ما سالخوردنی...) شاکر بخاری)
۱۵۰۳- از صدهزار طفل که مویش چو زر بود سیمرغ زال را بسوی آشیان برد (عمادی شهریار)
۱۵۰۴- از صعوه ی محال بود صید کرگدن (دل را بهجر یار صبوری صواب نیست...) (ادیب صابری)
۱۵۰۵- از صفا آینه منظور نظرها میشود (دل چو صافی شد حقیقت را شناسا میشود...) (ظهیر)
۱۵۰۶- از ضرر هرچه برگردد نفع است.
۱۵۰۷- از ضعف بهرجا که نشستیم وطن شد (از گریه به هرسو که گذشتیم چمن شد...) (سراج حکاک)
۱۵۰۸- از عدو آنکه حذر بکن که شود دوست وز مغ ترس آنزمان که گشت مسلمان (ابوحنیفه اسکافی)
۱۵۰۹- از عرعر خر کس نرنجد از فریاد خر کسی نرنجد.
۱۵۱۰- از عطای پند برتر نیست در عالم عطا (ای شده مدهوش و بیهش پند حجت را بدار ک...) (ناصر خسرو)
۱۵۱۱- از علف باشند این انعام خوش (ادیب)
۱۵۱۲- از علم سپر کن بر حوادث از علم قویتر سپر نباشد
(هر کو سپر علم پیش گیرد از زخم جهانش ضرر نباشد) (ناصر خسرو)
۱۵۱۳- از عمر چه حاصل است آنرا کش عشق نسوخته است خرمن (نظام وفا)
۱۵۱۴- از عنصری بماند و ز امثال عنصری تا روز حشر سیرت محمود مشتهر
(...گر شعر بوالمعالی حاصل نداشتی کی دادی از معالی او در جهان خبر) (خواجه رشید الدین)
۱۵۱۵- از عنوان کتاب پدید آید.
۱۵۱۶- از عنوان مضمون خواندن – از عنوان نامه مضمون نامه برخواندن.
۱۵۱۷- از عهده عهد اگر برون آید مرد از هرچه گمان بری فزو آید مرد.
۱۵۱۸- از غم بی آلتی افسرده است (یا از غم بی آلتی افسرده ایم).
۱۵۱۹- از غم شود جان خرم دژم (شما دل مدارید چندین بغم ک...) (فردوسی)

۱۵۲۰- از غم فردا هم امروز ای پسر بی غم شود هرکه در امروز روز اندیشه فردا کند (ناصر خسرو)
۱۵۲۱- از غور گی مویز شده است.
۱۵۲۲- از فتح ضرر باشد.
۱۵۲۳- از فتنه پیرزن بپرهیز چون پنبه نرم ز آتش تیز.
۱۵۲۴- از فروغ ماه و خور باید هزاران سالها تا یکی گوهر بکان اندر پدید آید مگر (معزی)
۱۵۲۵- از فریاد خر کسی نرنجد.
۱۵۲۶- از فریب نقش نتوان خامه ی نقاش دید ور نه در این سقظ زنگاری یکی در کار هست
۱۵۲۷- از فضل پدر ترا چه حاصل (گیرم پدر تو بود فاضل...)
۱۵۲۸- از فلک ماه جو نه از نخشب (روزی از وی تلب نه از مکسب...) (سنائی)
۱۵۲۹- از قایم کاری کار عیب نمیکند.
۱۵۳۰- از قضا حلوا شود رنج دهان (چون قضا آید شود تنگ این جهان...) (مولوی)
۱۵۳۱- از قضا سرکنگبین صفرا فزود (...روغن بادام خشگی مینمود) (مولوی)
۱۵۳۲- از قضاها گریختن نتوان (این سخن با قضا برابر گشت...) (فرخی)
۱۵۳۳- از قضا هم در قضا باید گریخت (حاصل آن کز وسوسه هر کو گسیخت...) (مولوی)
۱۵۳۴- از قفس مرغ بهر جا که رود بستانست (نیست پروای عدم دل زده هستی را...) (صائب)
۱۵۳۵- از قلندر هویی از خرس مویی.
۱۵۳۶- از قیامت خبری میشنویم (...دستی از دور بر آتش داریم).
۱۵۳۷- از کدام دست برخاسته ای.
۱۵۳۸- از کدو هاونی نیاید.
۱۵۳۹- از کرامات شیخ ما این است شیره را خورد و گفت شیرین است.
۱۵۴۰- از کرد ولی نیاید از چوب تنور.
۱۵۴۱- از کژی راستی کمان آمد (نقشم از مصلحت چنان آمد...) (سنائی)
۱۵۴۲- از کس دیت مخواه که خون ریز خود تویی کالا برون مجوی که در اندرون تست.
۱۵۴۳- از کسی پرسیدند: "سرکه هفت ساله داری کمی بما بده". گفت: "دارم و ندهم". پرسیدند: "چرا؟" گفت: "اگر بهر خواهنده میدادم هفت ساله نمیشد".
۱۵۴۴- آخر از پوست درمیآید.
۱۵۴۵- از کشته پشته ساختن.
۱۵۴۶- از کشیدن سخت تر گردد کمند (عاشقی خواهی که تا پایان بری)
بس که بپسندید باید ناپسند – زشت باید دید و انگارید خوب – زهر باید خورد و انگارید قند – تو سنی کردم ندانستم همی ک...) (رابعهٔ بنت کعب قزداری)
۱۵۴۷- از کفچهٔ مار حلوا نتوان خورد.
۱۵۴۸- از کفر ابلیس مشهورتر است.
۱۵۴۹- اسم عزراییل بد دررفته است.
۱۵۵۰- از کمان و چرخ و تیر حادثات می نخواهد جست نه آهو نه شیر (ابن یمین)
۱۵۵۱- از کمان شکسته دو تن ترسند.

۱۵۵۲- از کور دیده بانی نیاید.
۱۵۵۳- از کوزه چو آب خوش نوشی نبود باک گر چون خزاد کن نبود نرم سفالش (ناصر خسرو)
۱۵۵۴- از کوزه همان برون تراود که در اوست.
۱۵۵۵- از کیسه ی خلیفه میبخشد.
۱۵۵۶- از گدا چه یک نان بگیرند و چه بدهند یکسان است.
۱۵۵۷- از گدایان ظریفتر ایثار (هرچه داری براه حق بگذار ک...) (سنائی)
۱۵۵۸- از گرانان بود گران همه چیز.
۱۵۵۹- از گران سنگی گنجور سپهر آمده کوه وز سبکساری بازیچه باد آمده. (سنائی)
۱۵۶۰- از گرسنگی چاشت از خواب میخیزد.
۱۵۶۱- از گرسنگی مردن به که بنان فرومایگان سیر شدن. (قابوس نامه)
۱۵۶۲- از گرگ شبانی نیاید.
۱۵۶۳- از گفتار باز توان ایستاد و از نبشته باز نتوان ایستاد. (بیهقی)
۱۵۶۴- از گفتن لاحول گریزند شیاطین (امروز در این دولت و این ملک مهیا
هر قوم که آیند بکین آخته سکین از هیبت نام تو همی زود گریزند ک...) (معزی)
۱۵۶۵- از گل بویی و از خرس مویی.
۱۵۶۶- از گل خار بهره داشتن.
۱۵۶۷- از گل نازکتر بکسی نگفتن.
۱۵۶۸- از گلوبند خواجگی دور است (بود بسیار خوار بی نور است...) (سنائی)
۱۵۶۹- از گلیم خویش پا بیرون نمیباید نهاد (ای کلیم دل ز طور خویش پا بیرون منه ک...) (مغربی)
۱۵۷۰- از گلیم نباید ستبر قی (ناید ز حاسدان تو هرگز خصال نیک نشگفت ک...) عثمان مختاری)
۱۵۷۱- از گوشه بامی که پریدند پریدند.
۱۵۷۲- از گیر دزد درآمد بگیر رمال افتاد.
۱۵۷۳- از لاحول آنطرف افتاده است.
۱۵۷۴- از لحن و از آوای خوش بماند در تنگ قفسها هزار دستان (...وز بهر هنر جوز را بخواری بیرون فکند از میان اغصان) (ناصر خسرو)
۱۵۷۵- از ما اصرار از او انکار.
۱۵۷۶- از ما بد گر گنده بروتی پرداز (چرخ از دم کون برنمیگردد باز گاهیم بناز دارد و گه به نیاز – کس نیست که از منش بگوید در راز ک...) (مسعود سعد سلمان)
۱۵۷۷- از ما پر گفتن از او کم شنیدن.
۱۵۷۸- از مارگیر مار برآرد همی دمار (غره مشو بدانکه جهانت عزیز کرد
ای بس عزیز کرده ی خود را که کرد خوار مار است این جهان و جهانجوی مارگیر...) (عمار مروزی)
۱۵۷۹- از مار نزاید بجز مار بچه.
۱۵۸۰- از ماست بر ما بد آسمان.
۱۵۸۱- از ما گفتن است (یا) ز ما گفتن بود.
۱۵۸۲- از مال پس است و از جان عاصی.

۱۵۸۳- از ماه تا بماهی.
۱۵۸۴- از ماه تمام تر.
۱۵۸۵- از مایه ی بیچارگی قطمیر مردم میشود ماخولیای مهتری سگ میکند بلعام را (سعدی)
۱۵۸۶- از محبت نار نوری میشود وز محبت دیو حوری میشود (مولوی)
۱۵۸۷- از مدرسه برنخاست یک اهل دلی (نازم بخرابات که اهلش اهل است)
گر نیک نظر کنی بدش هم سهل است... ویران شود این خرابه دارالجهل است) (خیام)
۱۵۸۸- از مدیح محمد بزرگ شد حسان (شگفت نیست گر از مدح او بزرگ شوم...) (فرخی)
۱۵۸۹- از مرد سست نیاید مگر کار ناتندرست (بدو گفت یک روز ک...) (فردوسی)
۱۵۹۰- از مردم بداصل نخیزد هنر نیک – کافور نخیزد ز درختان سپیدار (منوچهری)
۱۵۹۱- از مرد مست خردمند چیزی نگیرد بدست (چنین داد پاسخ ک...) (فردوسی)
۱۵۹۲- از مردم سرفراز نزیبد که با زن نشیند براز (بدو گفت ک...) (فردوسی)
۱۵۹۳- از مردمک دیده بباید آموخت دیدن همه کس را و ندیدن خود را.
۱۵۹۴- از مرده حدیث نیاید.
۱۵۹۵- از مردی تا نامردی یک قدم است.
۱۵۹۶- از مرگ بتر صحبت نااهل بود (صد سال در آتشم اگر مهل بود آن آتش
سوزنده مرا سهل بود با مردم نااهل مبادا صحبت ک...) (خواجه عبدالله انصاری)
۱۵۹۷- از مرگ بگیر تا به تب راضی شود – یا از مرگ میگیرد تا به تب راضی شود.
۱۵۹۸- از مرگ حذر چه سود چون وقت رسید.
۱۵۹۹- از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست
(...روزی که قضا باشد کوشش نکند سود روزی که قضا نیست در آن مرگ روا نیست)
(رازی)
۱۶۰۰- از مست سخن مگیر بر دست.
۱۶۰۱- از مشک بوی آید از کاه دود (از او آنسزید از تو ایدر که بود ک...) (اسدی)
۱۶۰۲- از معده خالی چه قوت آید و از دست تهی چه مروت (سعدی)
۱۶۰۳- از من بدر بجوال کاه.
۱۶۰۴- از من خسیس تر که بود در جهان گر تن بنان چو گربه گروگان کنم (ناصر خسرو)
۱۶۰۵- از من سنی تر سگ.
۱۶۰۶- ازمنیه (مرگ) سود ندهد مرد را رویین حصار (خصم کز سهمش برویین دژ گریزد
غافل است)
۱۶۰۷- از موی سیه مترس و از ابر سپید از موی سپید ترس و از ابر سیاه
۱۶۰۸- از می غفلت چو شود شاه دنگ مال رعیت ببرد هر مشنگ (سراج الدین)
۱۶۰۹- از ناچاری بوسه بدم خر زنند – از ناچاری بوسه بکون خر زنند.
۱۶۱۰- از نادان مغرور اجتناب نما. (انصاری)
۱۶۱۱- از ناز شکر نخوردن.
۱۶۱۲- از نامه نخوانند بجز آنچه نوشته است (نیکی و بدی در گهر مرد سرشته است...)
(سعدی)
۱۶۱۳- از نان خشک کمر بستن.

۱۶۱۴- از نان و گوشت بگو.
۱۶۱۵- از نخورده بگیر بده به خورده (...آنکه خورده خورده دانش درد میکند) (بهار)
۱۶۱۶- از ندار بگیر بده به دارا.
۱۶۱۷- از نسیم گل بمیرد در زمان چون بگلبرگ اندرون افتد جعل (انوری)
۱۶۱۸- از نصف ضرر برگشتن نفع است.
۱۶۱۹- از نظر آفتاب سنگ شود زر (نشگفت ار به شوند از نظر تو ک...) (بهار)
۱۶۲۰- از نفس بدان چشم نگوئی نتوان داشت (...هرگز ندهد نفع عسل زهر هلاهل) (ساوجی)
۱۶۲۱- از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صنا دید عجم را (عرفی)
۱۶۲۲- از نقیر تا قطمیر.
۱۶۲۳- از نور مهر و ماه چه میکاهد گر کسوتی ببخشد عریانرا (قاآنی)
۱۶۲۴- از نوکیسه قرض مکن قرض که کردی خرج نکن
۱۶۲۵- از نوکیسه وام مخواهید.
۱۶۲۶- از نی بوریا شکر نخوری. (ابر اگر آب زندگی بارد – هرگز از شاخ بید برنخوری – با فرومایه روزگار مبر ک...) (سعدی)
۱۶۲۷- از نی خشک کمر نتوان کرد (یا) کمر نتوان بست.
۱۶۲۸- از نیکوکاری کسی خجالت نبرد.
۱۶۲۹- از هرجا که میبری خون برمیآید.
۱۶۳۰- از هرچه بدت میآید سرت میآید.
۱۶۳۱- از هرچه بدم آمد سرم آمد.
۱۶۳۲- از هرچه بگذری سخن دوست خوشتر است.
۱۶۳۳- از هرچه سبو پر کنی از سر وز پهلوش (زان چیز برون آید و بیرون دهد آغار) (ناصر خسرو)
۱۶۳۴- از هرچه نه بر مراد تو خواهد بود گر رنجه شوی دراز رنجی داری (جامع الکایات عوفی)
۱۶۳۵- از هر دست بدهی پس میگیری، یا از هر دست دادی پس میگیری.
۱۶۳۶- از هر دیگی نواله ای خوش باشد.
۱۶۳۷- از هر طرف که رنجه شوی کشتنی منم. (خنجر بغیر میکشی و میکشی مرا...)
۱۶۳۸- از هرکسی کاری ساخته است.
۱۶۳۹- از هرکه دهد پند شنودن باید. (...با هرکه بود رفق نمودن باید
بد کاشتن و نیک درودن ناید زیرا که ز هر کشته درودن باید.) (ابوالفرج رونی)
۱۶۴۰- از هزاران هزار نعمت و جاه نه بآخر بجز کفن بردند
(مهتران جهان همه مردند – مرگ را سر همه فروکردند
زیر خاک اندرون شدند آنان – که همه کوشکها برآوردند...
بود از نعمت آنچه پوشیدند – وآنچه دادند و آنچه را خوردند.) (رودکی)
۱۶۴۱- از هم پشتی دشمنان اندیش نه از بسیاری ایشان. (مرزبان نامه)
۱۶۴۲- از هضم رابع گذشتن.
۱۶۴۳- از همسایه خوب، زن خانه دار نمیشود، (یا) زند کدبانو نمیشود.
۱۶۴۴- از هم نفسی که رنج دل خواهی برد حقا که هزار بار تنهائی به.

(دوری ز کسی کز او نیاسائی به   در صحبت او عمر نفرسائی به...)
۱۶۴۵- از همه آجیل بشکن.
۱۶۴۶- از همه چیزهای بگزیده   هست جودالمقل پسندیده (سنائی)
۱۶۴۷- از همه مردمان بر آن بخشای   که بدست هوا اسیر شود. (مسعود سعد)
۱۶۴۸- از هنر خویش گشا سینه را   مایه مکن نسبت دیرینه را. (دهلوی)
۱۶۴۹- از هنرهای دستم هرجا که پاره میشد جوزی گره می بستم.
۱۶۵۰- از هنر هرچه بیش دشمن بیش.   (نغز گفت آن حکیم دوراندیش ک...) (دهلوی)
۱۶۵۱- از هوا زندهٔ بمیری زود.   (در هوس عالمی نبینی سود...) (سنائی)
۱۶۵۲- از حول حلیم درون دیگ میافتد.
۱۶۵۳- از هیچ دلی نیست که راهی بخدا نیست.   (زنهار میازار ز خود هیچ دلی را ک...)
۱۶۵۴- از هیچ سنگ آینه نتوان کرد. (کشف المحجوب)
۱۶۵۵- از یار بهر زخمی افکار نباید شد.   (از دوست بهر جوری بیزار نباید شد...) (سنائی)
۱۶۵۶- از یک پرستو تابستان نشود. (نظیر)
۱۶۵۷- از یک پیاله مست است.
۱۶۵۸- از یک گل بهار نمیشود.
۱۶۵۹- از یک گوش میگیرد از یک گوش بیرون میکند.
۱۶۶۰- از یکی چوب همی منبر و دار آید.   (سازگاری کن با دهر جفا پیشه که بدو نیک زمانه بقطار آید   گر بد آمدت گهی اکنون نیک آید ک...) (ناصر خسرو)
۱۶۶۱- اژدها را جنگ ننگ آید که با حربا کند   (با چنین کم دشمنان کی خواجه آغازد بجنگ...) (مولوی)
۱۶۶۲- اژدها را زهر کشنده نگزاید.   (تو اژدهائی در جنگ و این بدانستی که...) (سنائی)
۱۶۶۳- اژدها شود ار روزگار یابد مار.   (مخالفان را یک روز روزگار مده ک...) (فرخی)
۱۶۶۴- اسباب حلوا ناتمام است.
۱۶۶۵- اسباب خانه بصاحبخانه میرود، یا بصاحبخانه میکشد.
۱۶۶۶- اسب پیشکشی به دندانش نگاه نکنند.
۱۶۶۷- اسب تازی اگر ضعیف بود   همچنان از طویله ای خر به (سعدی)
۱۶۶۸- اسب تازی در طویله گر ببندی پیش خر   رنگشان همگون نگردد طبعشان همگون شود.
۱۶۶۹- اسب تازی دو تک رود بشتاب   شتر آهسته میرود شب و روز. (سعدی)
۱۶۷۰- اسب تازی شده مجروح بزیر پالان   طوق زرین همه در گردن خر میبینم. (حافظ)
۱۶۷۱- اسب ترکمنی است، هم از توبره میخورد هم از آخر.
۱۶۷۲- اسب تازی ز اسب ساکن رک   گشت همخو اگر نشد هم تک. (سنائی)
۱۶۷۳- اسب جهان را تو نگیری بتک   خیره مرو از پی او خام خام. (ناصر خسرو)
۱۶۷۴- اسب چوبین راه نرود.
۱۶۷۵- اسب خوشرو نیز هنگامی خورد اسکندری.
۱۶۷۶- اسب دونده جو خود را زیاده کند.
۱۶۷۷- اسب را گم کرده پی نعلش میگردد.
۱۶۷۸- اسب ران را میشناسد.

۱۶۷۹- اسب راه آنست کو نه فربه و نه لاغر است. (راه رو را فاقه و نعمت کند منع از سلوک...) (امیرعلی شیر)
۱۶۸۰- اسب فربه شود شود سرکش (جسم را در مدد بجاه و یسار
سگ دیوانه بر درد هشدار – جسم فربه مکن بلقمهٔ خوش...)
۱۶۸۱- اسب لاغرمیان بکار آید روز میدان نه گاو پرواری. (سعدی)
۱۶۸۲- اسب نقاره چیست.
۱۶۸۳- اسب و استر بهم لگد نزنند.
۱۶۸۴- اسب و جامه را نیکو دار تا جامه و اسب تو را نیکو دارد (در مثل گویند...) (قابوس نامه)
۱۶۸۵- اسب و خر را که یک جا بندند اگر همبو نشوند همخو شوند.
۱۶۸۶- اسب و زن و شمشیر وفادار که دید.
۱۶۸۷- اسبی را که در چهل سالگی سوغان گیرند میدان قیامت را شاید.
۱۶۸۸- اسبی که صفیرش نزنی می نخورد آب نه مرد کم از اسب و نه می کمتر از آبست. (منوچهری)
۱۶۸۹- استاد بر سان کردن.
۱۶۹۰- استاد علم! این رنگ علم نبود!
۱۶۹۱- استاد و معلم چو بود کم آزار خرسک بازند کودکان در بازار (سعدی)
۱۶۹۲- استخاره دل آدمیست.
۱۶۹۳- استخوان خرده ی مجنون مفکن پیش همای که تعلق بجناب سگ لیلی دارد.
۱۶۹۴- استخوان در زخم، یا استخوان لای زخم گذاشتن.
۱۶۹۵- استخوان سگ را شایسته است و سگ استخوان را.
۱۶۹۶- استر را گفتند پدرت کیست گفت خاله ام مادیانست.
۱۶۹۷- استن این عالم ای جان غفلت است. (...هوشیاری این جهان را آفت است.) (مولوی)
۱۶۹۸- اسرار نهان داشتن آیین کرام است. (ابن یمین)
۱۶۹۹- اسراف حرام است.
۱۷۰۰- اسراف در خیر نیست.
۱۷۰۱- اسکندر رومی را گفتند: "دیار مشرق و مغرب به چه گرفتی؟" گفت: "هرمملکت را گرفتم رعیتش را نیازردم و نام پادشاهان جز به نیکوئی نبردم". (سعدی)
۱۷۰۲- اسکندر شاخ دارد، شاخ دارد، شاخ دارد.
۱۷۰۳- اسلام بذات خود ندارد عیبی عیبی که در اوست از مسلمانی ماست.
(آبادی میخانه ز ویرانی ماست جمعیت کفر از پریشانی ماست...) (؟خیام)
۱۷۰۴- اسمش را بگذار تا من صدا کنم.
۱۷۰۵- اسمش را نبر خودش را بیار.
۱۷۰۶- اشتباه برمیگردد.
۱۷۰۷- اشتر بشعر عرب در حالت است و طرب گر ذوق نیست تو را کج طبع جانوری. (سعدی)
۱۷۰۸- اشتر چو هلاک گشت خواهد آید بسر چه و لب جر. (ناصر خسرو)
۱۷۰۹- اشتر را بکارد چوبین نکشند.

۱۷۱۰- اشتر که چهار دندان شود از آواز جرس نترسد (تذکرةالاولیاء عطار)
۱۷۱۱- اشتر که کاه میخواهد گردن دراز میکند.
۱۷۱۲- اشتر نادان بنادانی فروخسبد براه بی حذر باشد از آن شیری که هست اشتر فکن. (منوچهری)
۱۷۱۳- اشتر نترسد ز بانگ درای (نترسم من از کبک یافه سرای ک...) (اسدی)
۱۷۱۴- اشتر و استر فزون کردن سزاوار است اگر بار عصیان ترا بر اشتر و استر برند. (سنائی)
۱۷۱۵- اشتها زیر دندان است.
۱۷۱۶- اشتها نیست بلکه این مرض است. (بشنو این نکته را که بی غرض است...) (بهائی)
۱۷۱۷- اشکش در آستین است. اشکش در مشت است.
۱۷۱۸- اشک کباب باعث طغیان آتش است. (اظهار عجز پیش ستمگر روا مدار...) (صائب)
۱۷۱۹- اصفهان جنتی است پر نعمت اصفهانی در او نمی باید. (شاه طهماسب صفوی)
۱۷۲۰- اصفهان نیم جهان یا، اصفهان نصف جهان.
۱۷۲۱- اصفهانیست، آخر کفر خودش را میگوید.
۱۷۲۲- اصل بد در خطا خطا نکند. (...بدگهر با کسی وفا نکند.) (نظامی)
۱۷۲۳- اصل بد نیکو نگردد زانکه بنیادش بد است. (...تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است) (سعدی)
۱۷۲۴- اصل بزرگ از بنه هرگز خطا نکرد کس را گزافه چرخ فلک پادشا نکرد. (منوچهری)
۱۷۲۵- اول پند آنگه بند.
۱۷۲۶- اصل حقیقت است.
۱۷۲۷- اصل در زن سداد و مستوریست و گرش این دو نیست دستوریست. (اوحدی)
۱۷۲۸- اصل کار بر رو است کچلی زیر موست.
۱۷۲۹- اصل گوهر چیست سنگی رنگ رنگ تو چنین آهن دل از سودای سنگ. (عطار)
۱۷۳۰- اصل مردمی کم آزاریست.
۱۷۳۱- اطاق پر برداشته میرقصد.
۱۷۳۲- اطلس کهنه شود اما پاتابه نشود.
۱۷۳۳- اطلس کی باشد همتای برد. (در سفر افتند بهم یکریگر مروزی و رازی و رومی و کرد خانهٔ خود باز رود هریکی...) (رودکی)
۱۷۳۴- اطلس واکسون لیلی پوست است پوست خواهد هر که لیلی دوست است. (عطار)
۱۷۳۵- اظهار عجز پیش ستمگر روا مدار اشک کباب مایهٔ طغیان آتش است
۱۷۳۶- اعتبار سخن عام چه خواهد بودن. (باده خور غم مخور و پند مقلد منیوش...) (حافظ)
۱۷۳۷- اعتراف به نادانی دانائی و اقرار به ناتوانی توانائیست.
۱۷۳۸- اعتماد تو بر چماق امیر بیش بینم که بر خدای کبیر. (اوحدی)
۱۷۳۹- اعجاز موسوی نبود هر کجا کسی چوبی شعیب وار بدست شبان دهد. (ظهیر)
۱۷۴۰- اعجمی ام می ندانم من بن و بنگاه را. (طاقت پنجاه روزم نیست تا بینم ترا
شاه من بر من از این پنجاه بفکن آه را پنج و پنجاهم چه باید هم کنون خواهم ترا...) (ظهیر)

۱۷۴۱- اغراق اصل را هم از میان برد.
۱۷۴۲- افاده اش بنواب میماند گدائیش بعباس دبس.
۱۷۴۳- افتادگی آموز اگر طالب فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند است. (پوریای ولی)
۱۷۴۴- افتادن نافتاده سخت است. (مستی به نخست باده سخت است...) (نظامی)
۱۷۴۵- افتاده که سیل در ربودش زافسوس نظارگی چه سودش.
(چون شعله بخرمنی دهد نور بیگانه نظاره بیندش سور...) (امیر خسرو)
۱۷۴۶- افتاده و خیز نده بود دولت ایام. (چون راست رود دولت ایام نپاید...
باید که بود مرد گهی شاه و گهی زار نیکی به بدی در شده و کام بناکام
زود از پی آرام پدید آید آشوب زود از پی آشوب پدید آید آرام) (قطران)
۱۷۴۷- افراد بشر یکسر در اصل برابر دان نه زر خلاصی تو نه اوست نفایه کان (ادیب)
۱۷۴۸- افروختن توان ز یکی شمع صد چراغ (آموختن توان ز یکی خویش صد ادب...) (قطران)
۱۷۴۹- افزونئی که خاک شود فردا آن بیگمان کمی است نه افزونی. (ناصر خسرو)
۱۷۵۰- افزون ز هزار کعبه آمد یکدل. (در راه خدا دو کعبه آمد منزل
یک کعبه صورتست و یک کعبه ی دل تا بتوانی زیارت دلها کن ک...) (خواجه عبدالله انصاری)
۱۷۵۱- افسانهٔ که کس نتواند شنیدنش. (...یا رب بر اهل بیت چه آمد ز دیدنش).
۱۷۵۲- افسرده دل افسرده کند انجمنی را. (در محفل خود راه مده همچو منی را ک...)
۱۷۵۳- افسری کان نه دین نهد بر سر خواهش افسر شمار و خواه افسار. (سنائی)
۱۷۵۴- افسوس کرد نتوان بر شیر مرغزاری. (این جایگاه نتوان تزویر شعر کردن...) (منوچهری)
۱۷۵۵- افعی کشتن و بچه نگاه داشتن کار خردمندان نیست. (سعدی)
۱۷۵۶- افعی گزیده میرمد از شکل ریسمان. (سنبل اسیر زلف تو را دام وحشت است...) (سلیم)
۱۷۵۷- افکنده بود شاخ که بیش آرد بار. (آلت حشمت چندان و تواضع چندان آری...) (عثمان مختاری)
۱۷۵۸- افکندهٔ خود را بر باید داشت. (از شکسته ی خود مومیائی دریغ نمیباید داشت و...) (مرزبان نامه)
۱۷۵۹- افکنده همچو سفره مباش از برای نان همچون تنور گرم مشو از پی شکم.
(...تو مست خواب غفلتی و از برای تو ایزد فکنده خوان کرم در سپیده دم.)
۱۷۶۰- اکبر ندهد خدای اکبر بدهد.
۱۷۶۱- اکل از قفا کردن.
۱۷۶۲- اگر آتش شود خود را سوزد.
۱۷۶۳- اگر آدمی بچشم است و دهان و گوش و ابرو چه میان نقش دیوار و میان آدمیت. (سعدی)
۱۷۶۴- اگر آزمون را کسی خورد زهر از آن خوردنش درد و مرگ است بهر. (فردوسی)
۱۷۶۵- اگر آلوده شد گوهر بیک ننگ نشوید آب صد دریا از او زنگ. (ویس و رامین)
۱۷۶۶- اگر ابلهی مشک را گنده گفت تو مجموع باش او پراکنده گفت (سعدی)
۱۷۶۷- اگر از خرقه کس درویش بودی رییس خرقه پوشان میش بودی

(اگر مرد خدا آن عام چرخی است بلاشک آسیا معروف کرخی است)
۱۷۶۸- اگر از خویش برون آمده ای چو مردان باش آسوده که دیگر سفری نیست تو را
(...بگسل از خویش بهر خار که خواهی پیوند که در این ره ز تو ناسازتری نیست تو را.) (صائب)
۱۷۶۹- اگر از فرق تا قدم هنری چون بخیلی ز خاک ره بتری.
(بخل عیبی است در نهاد بشر که از آن عیب نیست هیچ بتر...)
۱۷۷۰- اگر از هر دو جانب جاهلانند اگر زنجیر باشد بگسلانند
(دو صاحب دل نگهدارند موئی همیدون سرکشی و آزرم جوئی و...) (سعدی)
۱۷۷۱- اگر اشتر و اسب و استر نباشد کجا قهرمانی بود قهرمانرا (ناصر خسرو)
۱۷۷۲- اگر اطلس کنی کمخا بپوشی همان سفدو سرو سبزی فروشی
۱۷۷۳- اگر امید رنجوری نماید ز نومیدی بسی نومیدی آید (ویس و رامین)
۱۷۷۴- اگر اهلی مده دیوانه رامی (بقدر عقل هرکس گوی باوی...) (ناصر خسرو)
۱۷۷۵- اگر ایمانت هست و تقوی نیست خاتم ملک بی سلیمانیست (ادیب صابر)
۱۷۷۶- اگر این خر بیفتد هیچ دارم. (مگر میرفت استاد مهینه خری میبرد بارش آبگینه
یکی گفتش که بس آهسته کاری بدین آهستگی بر خر چه داری بگفتا هیچ، دل پر پیچ دارم...) (عطار)
۱۷۷۷- اگر بابا بیل زنی، باغچه خودت را بیل بزن.
۱۷۷۸- اگر با تو گردون نشیند براز نیابی هم از گردش او جواز
(...هم او تاج و تخت و بلندی دهد هم او تیرگی و نژندی دهد
بدشمن همی ماند و هم بدوست گهی مغز یابی از او گاه پوست
سرت گر بساید بر ابر سیاه سرانجام خاک است از او جایگاه...) (فردوسی)
۱۷۷۹- اگر با دیده ای نادیده مشنو تو برهان خواه و بر تقلید مگرو
(مکن باور سخنهای شنیده شنیده کی بود هرگز چو دیده...) (ناصر خسرو)
۱۷۸۰- اگر باران بکوهستان نبارد بسالی دجله گردد خشک رودی
(چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن که میگویند ملاحان سرودی...) (سعدی)
۱۷۸۱- اگر بار خار است و خود کشته ای وگر پرنیان است خود رشته ای
(درختی که پروردی آمد ببار هم اکنون بدیدی برش در کنار...) (میر ظهیرالدین مرعشی)
۱۷۸۲- اگر بارهٔ آهنینی بپای سپهرت بساید نمانی بجای (فردوسی)
۱۷۸۳- اگر باری ز دوشم برنداری چرا باری بسربارم گذاری
۱۷۸۴- اگر با زور پیل و طبع شیری مکن با آتش سوزان دلیری (ویس و رامین)
۱۷۸۵- اگر بپوشی رختی نشینی تختی می بینمت بچشم آنوقتی.
۱۷۸۶- اگر بجنس ستوری یکی بود خر و اسب باسب تازی هرگز چگونه ماند خر (عنصری)
۱۷۸۷- اگر بچهٔ شیر ناخورده شیر بپوشد کسی در میان حریر...
(دهد نوش او را ز شیر و شکر همیشه ورا پروراند ببر
بگوهر شود باز چون شد بزرگ نترسد ز آهنگ پیل سترگ) (فردوسی)
۱۷۸۸- اگر بخردی در جهان دل مبند که ناید بفرجام از او جز گزند

(...بگاه بسودن چو مار است نرم ولیکن گه زهر دادنش گرم) (فردوسی)

۱۷۸۹- اگر بدریا برود خشک میشود.

۱۷۹۰- اگر بد کاشتی هم بد بروید. (اگر با خویش نیکی نیک میباش

چو خواهی گفت تخم نیک میپاش که تا از هر یکی هفتصد بروید و...) (پوریای ولی)

۱۷۹۱- اگر بد کنی چشم نیکی مدار که گر خار کاری سمن ندروی (ابن یمین)

۱۷۹۲- اگر بد کنی کیفرش بد بری نه چشم زمانه بخواب اندر است

(...بر ایوانها نقش بیژن هنوز بزندان افراسیاب اندر است.) (فردوسی)

۱۷۹۳- اگر بر آب روی خسی باشی و اگر بر هوا پری مگسی باشی دل بدست آر تا کسی باشی. (خواجه عبدالله انصاری)

۱۷۹۴- اگر بر خرد چیره گردد هوا نخواهد بدیوانگی بر گوا. (و...) (فردوسی)

۱۷۹۵- اگر بر خرد چیره گردد هوا نیابد ز چنگ هوا کس رها (فردوسی)

۱۷۹۶- اگر برداری بردارند.

۱۷۹۷- اگر بردباری سر مردمیست بنابرد باران بباید گریست (فردوسی)

۱۷۹۸- اگر بردباری ز حد بگذرد دلاور گمانی بسستی برد (فردوسی)

۱۷۹۹- اگر بر دیدۀ مجنون نشینی بغیر از خوبی لیلی نبینی

(به مجنون گفت روزی عیبجوئی که پیدا کن به از لیلی نکویی

که لیلی گرچه در چشم تو حوریست بهر عضوی ز اعضایش قصوریست

ز گفت عیبجو مجنون برآشفت در آن آشفتگی خندان شد و گفت

که گر...) (وحشی)

۱۸۰۰- اگر برکه ای پر کنند از گلاب سگی در وی افتد شود منجلاب (سعدی)

۱۸۰۱- اگر بریان کند بهرام گوری نه چون پای ملخ باشد ز موری (سعدی)

۱۸۰۲- اگر بس بدی دیدن آشکار ازین نامدی دیدن دل بکار

(...همی دیدن دل تلب هر زمان که از دیدن دل فزاید روان) (اسدی)

۱۸۰۳- اگر بسوزد کتان چه غم خورد مهتاب. (اگر چراغ بمیرد صبا چه غم دارد وگر...) (سعدی

۱۸۰۴- اگر بگروی تو بروز حساب مفرمای درویش را شایگان (ابوالحسن شهید)

۱۸۰۵- اگر بنا بمردن بود من جگرش را هم درمیآوردم.

۱۸۰۶- اگر بوئی رسد مخمور را مستی ز سر گیرد (اگر بادی وزد مشتاق را شور و سماع آرد...) (نظیری)

۱۸۰۷- اگر بودن این است شادی چراست (شد از مرگ درویش با شاه راست...) (فردوسی)

۱۸۰۸- اگر بهر سر مویت هنر دوسد باشد هنر بکار نیاید چو بخت بد باشد (سعدی)

۱۸۰۹- اگر بهر گناهی بگیرند در روی زمین جنبنده ای نماند (قرةالعیون)

۱۸۱۰- اگر بی انصاف نداند که انصاف چیست انصاف داند که بی انصاف کیست (عبدالله انصاری)

۱۸۱۱- اگر بینی که نابینا و چاهست اگر خاموش بنشینی گناه است (سعدی)

۱۸۱۲- اگر پادشا آز گنج آورد تن زیر دستان برنج آورد

کجا گنج دهقان بود گنج اوست وگر چند بر کوشش و رنج اوست) (فردوسی)

۱۸۱۳- اگر پادشاه همه کشور است وگر پاک شایسته پیغمبر است
سرانجامشان رفت باید بگور که نگریزد از گور نزدیک و دور (فردوسی)
۱۸۱۴- اگر پارسا باشد و رای زن یکی گنج باشد برآگنده زن
(...بویژه که باشد ببالا بلند فروهشته تا پای مشکین کمند
خردمند و با دانش و رای و شرم سخن گفتن خوب و آرای نرم) (فردوسی)
۱۸۱۵- اگر پا در حنا داری مشو.
۱۸۱۶- اگر پدرش را ندیده بود ادعای پادشاهی میکرد.
۱۸۱۷- اگر پدرش را ندیده بود ادعای جل و افسار ترکمنی میکرد.
۱۸۱۸- اگر پرنیان خود رشته ای وگر بار خار است خود کشته ای
۱۸۱۹- اگر پشتی کند گردون چه باید پشتی لشگر چه باید یاری مردم کرا یاور بود دولت (قطران)
۱۸۲۰- اگر پشه از شاه یابد ستم روانش بدوزخ بماند دژم (فردوسی)
۱۸۲۱- اگر پشه بگریزد از تند باد نباید زبان ملامت گشاد
(...چو صرصر وزد بر حدیقه و گیاه بناچار پشه گریزد ز راه) (ادیب)
۱۸۲۲- اگر پشیمان باشی از نگفتن به که پشیمان باشی از گفتن (جامع التمثیل)
۱۸۲۳- اگر پشیمانی شاخ بود فلان شاخش بآسمان میرسید.
۱۸۲۴- اگر پور زالی و گر پیر زال بدستان نمانی شوی پایمال (حافظ)
۱۸۲۵- اگر پوزش نکو باشد ز کهتر نکوتر باشد آمرزش ز مهتر (ویس و رامین)
۱۸۲۶- اگر پیر خر بار نکشد راه برد. (تاریخ سیستان)
۱۸۲۷- اگر پیری بماندی جاودانه چه انده بودی از هجر جوانی
(ز بیم لشگر پیری بزندان منغض گشته بر من زندگانی) (مسعود سعد)
۱۸۲۸- اگر پیش همه شرمنده ام پیش دزد رو سفیدم.
۱۸۲۹- اگر پیل با پشه کین آورد همی رخنه در داد و دین آورد (العراضه)
۱۸۳۰- اگر تاج داری و گر درد و رنج همان بگذری زین سرای سپنج (فردوسی)
۱۸۳۱- اگر تاج ساییم و گر خود و ترگ رهائی نیابیم از چنگ مرگ (فردوسی)
۱۸۳۲- اگر تخت جوئی هنر بایدت (...چو سبزی دهد شاخ بربایدت) (فردوسی)
۱۸۳۳- اگر تخت سورت بباید همی غم و رنج گورت بباید همی (فردوسی)
۱۸۳۴- اگر تخت یابی و گر تاج و گنج و گر چند پوینده باشی برنج
سرانجام جای تو خاک است و خشت جز از تخم نیکی نبایدت کشت (فردوسی)
۱۸۳۵- اگر ترسی و گر نترسی یکیست بباید شد نمان و زان چاره نیست (فردوسی)
۱۸۳۶- اگر تنگدستی مرو پیش یار و گر سیم داری بیا و بیار (سعدی)
۱۸۳۷- اگر تو دولی من بند دولم.
۱۸۳۸- اگر تو را زر باشد عالمیت برادر باشد.
۱۸۳۹- اگر تو ز آموختن سر نتابی بجوید سر تو همی سروری را (ناصر خسرو)
۱۸۴۰- اگر تو عمه ای من مادرستم.
۱۸۴۱- اگر تو مادری من عمه هستم.
۱۸۴۲- اگر تو مرا عاق کنی من هم تو را عوق کنم.

۱۸۴۳- اگر تو یک فریسی من صد تا فریسم.
۱۸۴۴- اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای
۱۸۴۵- اگر جانت مرکب ندارد ز دانش مکن خیره رنجه براه حجازش (ناصر خسرو)
۱۸۴۶- اگر جاودانه نمانی بجای همان نام به زین سپنجی سرای (فردوسی)
۱۸۴۷- اگر جراحی روده ی خودت را بجا بگذار = اگر جراحی بلد است کون پاره ی خودش را علاج کند.
۱۸۴۸- اگر جز بکام من آید جواب من و گرز و میدان افراسیاب (فردوسی)
۱۸۴۹- اگر جز تو داند که رای تو چیست برآن رای و دانش بباید گریست (سعدی)
۱۸۵۰- گر جستم از دست این تیر زن من و موش ویرانه ی پیرزن (سعدی)
۱۸۵۱- اگر جفت گردد زبان با دروغ نگیرد ز بخت سپهری فروغ
(...سخن گفتن کژ ز بیچارگیست به بیچاره گان برباید گریست (فردوسی)
۱۸۵۲- اگر جوش مگس خواهی بصحرا آر حلوا را (تو حلوا کردهٔ پنهان مگسها جمله سرگردان...) (مغربی)
۱۸۵۳- اگر چراغ بمیرد صبا چه غم دارد وگر بسوزد کتان چه غم خورد مهتاب (سعدی)
۱۸۵۴- اگر چرخ گردون کشد زین تو سرانجام خشت است بالین تو (فردوسی)
۱۸۵۵- اگر چشمان نکردی دیده بونی چه دونه دل که خوبان در کجایی (باباطاهر)
۱۸۵۶- اگر چند از آهو بود پشک و مشک ولی پشک چون مشک نارد بها (ابن یمین)
۱۸۵۷- اگر چند از عنصر پاک زاد بود چغز تن پیسه ناپاکزاد (ادیب)
۱۸۵۸- اگر چند از مار گیرند زهر هم از وی توان یافت تریاک بهر (اسدی)
۱۸۵۹- اگر چند باشد سرافراز شاه بدستور گردد دلارای گاه (فردوسی)
۱۸۶۰- اگر چند باشد شب دیرباز بر او تیرگی هم نماند دراز
(...شود روز چون چشمه رخشان شود جهان چون نگین بدخشان شود) (فردوسی)
۱۸۶۱- اگر چند بدخواه کشتن نکوست از آن کشتن آن به که گرددت دوست (اسدی)
۱۸۶۲- اگر چند بر گوهر افسون کنی بکوشی کش از رنگ بیرون کنی
چو پروردگارش چنان آفرید نیابی تو بر بند یزدان کلید
۱۸۶۳- اگر چند بسیار مانی بجای هم آخر سرآید سپنجی سرای (اسدی)
۱۸۶۴- اگر چند بفزاید از رنج گنج همه گنج گیتی نیرزد برنج (فردوسی)
۱۸۶۵- اگر چند پنهان کند مرد راز پدید آردش روزگار دراز (اسدی)
۱۸۶۶- اگر چند پویی و جویی بسی ز گیتی بی انده نیابی کسی (اسدی)
۱۸۶۷- اگر چند خواری کند روزگار شهان و بزرگان نباشند خوار (اسدی)
۱۸۶۸- اگر چند در کین مدارا بهست که گفتت باژدر محابا بهست
(...کدیور بدانسان که با دستره ببرد همی اسپناغ و تره
سر بدکنش باید ایدون برید که دیگر نیارد بگیتی چرید) (ادیب)
۱۸۶۹- اگر چند فرزند چون دیو زشت بود نزد مادر چو حور بهشت (اسدی)
۱۸۷۰- اگر چند مانی بباید شدن پس آن شدن نیست باز آمدن (فردوسی)
۱۸۷۱- اگر چوب حاکم نباشد ز پی کند زنگی مست در کعبه قی

۱۸۷۲- اگر چه آب زلال است زندگانی خلق   بسی چو ماند چون زهر گردد آب زلال (قطران)
۱۸۷۳- اگر چه آب گل پاک است و خوشبوی   نباشد تشنه را چون آب در جوی (ویس و رامین)
۱۸۷۴- اگر چه آفت عمر انتظار است   چو سر با وصل دارد سهل کار است
۱۸۷۵- اگرچه برادر بود دوست به   (...چو دشمن شود بی رگ و پوست به) (فردوسی)
۱۸۷۶- اگرچه پادشاه و کامرانیم   ز دشمن دوست کردن کی توانیم (ویس و رامین)
۱۸۷۷- اگرچه پیش خردمند خامشی ادب است   بوقت مصلحت آن به که در سخن کوشی
(...دو چیز طیرهٔ عقل است دم فروبستن   بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی) (سعدی)
۱۸۷۸- اگرچه تلخ باشد فرقت یار   در او شیرین بود امید دیدار (ویس و رامین)
۱۸۷۹- اگرچه حسودی زهر در بود   برادر هم آخر برادر بود (فردوسی)
۱۸۸۰- اگرچه خاص بوی خویشتن ز بهر صلاح   میان عام چو ایشانت عام باید کرد (ناصر خسرو)
۱۸۸۱- اگرچه راه ناپدرام باشد   بپدرامد چو خوش فرجام باشد (ویس و رامین)
۱۸۸۲- اگرچه ساعد شاهان بود نشیمن باز   ولی بکام دل باز آشیان باشد
(غریب اگرچه وزیر شه جهان باشد   همیشه میل دلش سوی خانمان باشد...) (ابی یمین)
۱۸۸۳- اگرچه مار خوار و ناستوده است   عزیز است و ستوده مرهٔ مار...)
(نشد بیقدر و قیمت سوی مردم   ز بیقدری صدف لولوی شهوار
گل خوشبوی پاکیزه است اگر چند   نروید جز که در سرکین و شدیار) (ناصر خسرو)
۱۸۸۴- اگرچه نداری گنه نزد شاه   چنان باش پیشش که مرد گناه (اسدی)
۱۸۸۵- اگرچه گوشوارت نغز و زیباست   از آن زیباتر است و نغزتر گوش (ظهیر)
۱۸۸۶- اگرچه هربو چون ضمیران بود در شکل   کجا توان شبه ضمیران به هربو کرد (اخسیکتی)
۱۸۸۷- اگر چیره گردد هوا بر خرد   خردمندت از مردمان نشمرد (فردوسی)
۱۸۸۸- اگر حاتم سخی بوده چه سودت دارد ای خواجه   تو حاتم گرد یکچندی بنه حاتم ستایی را (سنائی)
۱۸۸۹- اگر حسود نباشد جهان گلستان است.
۱۸۹۰- اگر حضرت عباس بگذارد. (خدا خواسته است...)
۱۸۹۱- اگر حکم خدا دیگر نگردد   بانده خوردن از ما برنگردد (ویس و رامین)
۱۸۹۲- اگر حنظل خوری از دست خوشخوی   به از شیرینی از دست ترش روی (سعدی)
۱۸۹۳- اگر خاک بر سر میکنی پای تل بلند.
۱۸۹۴- اگر خاک یابد مراغه داند کرد.
۱۸۹۵- اگر خاله ام ریش داشت آقادابیم بود.
۱۸۹۶- اگر خدا بخواهد از نرهم میدهد.
۱۸۹۷- اگر خدا نباشد زبنده ای خشنود   شفاعت همه پیغمبران ندارد سود (سعدی)
۱۸۹۸- اگر خر نمیبود قاضی نمیشد   (ز گلپایگان رفت شخصی باردو
که قاضی شود صدر راضی نمیشد   برشوت خری داد و بستد قضا را

اگر...) (میرعبدالحق)
۱۸۹۹- اگر خر نیاید بنزدیک بار   تو بار گران را بنزد خر آر
(که گر...) (فردوسی)
۱۹۰۰- اگر خروس بداند شب تا سحر میخواند...
۱۹۰۱- اگر خسی بهوا رفت از کشاکش باد   بیک دمی دوسه ناچار بر زمین افتد
۱۹۰۲- اگر خصم جان تو عاقل بود   به از دوستداری که جاهل بود.
۱۹۰۳- اگر خفته ای زود بر جه بپای   وگر خود بپائی زمانی مپای (دقیقی)
۱۹۰۴- اگر خلق را بفریبی خالق را نتوانی فریفت. (نظیر)
۱۹۰۵- گر خواهی از پشیمانی دراز ایمن گردی بهوای دل کار مکن. (انوشیروان در قابوسنامه)
۱۹۰۶- اگر خواهی از رنجیدگی دور باشی آنچه نرود مران. (قابوسنامه)
۱۹۰۷- اگر خواهی از زیرکان باشی در آیینه کسان مبین. (قابوسنامه)
۱۹۰۸- اگر خواهی از شمار آزادمردان باشی طمع را در دل خویش جای مده. (قابوسنامه)
۱۹۰۹- اگر خواهی از شمار دادگران باشی زیردستان را بطاقت خویش نیکو دار. (قابوسنامه)
۱۹۱۰- اگر خواهی از نکوهش عامه دور باشی اثرهای ایشان را ستاینده باش. (قابوسنامه)
۱۹۱۱- اگر خواهی از هر دوسر آبرو   همه راستی کن همه راست گوی (فردوسی)
۱۹۱۲- اگر خواهی اندوهگین نباشی حسود مباش. (قابوسنامه)
۱۹۱۳- اگر خواهی با آبرو باشی آزرم را پیشه کن. (قابوسنامه)
۱۹۱۴- اگر خواهی برتر از مردمان باشی فراخ نان و نمک باش. (قابوسنامه)
۱۹۱۵- اگر خواهی بر دلت جراحتی نرسد که بمرهم به نشود با هیچ نادان مناظره مکن. (قابوسنامه)
۱۹۱۶- اگر خواهی بر قول تو کار کنند بر قول خویش کار کن. (قابوسنامه)
۱۹۱۷- اگر خواهی بهترین خلق باشی چیزی از خلق دریغ مدار. (قابوسنامه)
۱۹۱۸- اگر خواهی بیرنج و توانگر باشی بسنده کار باش. (قابوسنامه)
۱۹۱۹- اگر خواهی بی هم باشی بی آزار باش. (قابوسنامه)
۱۹۲۰- اگر خواهی پرده ی تو دریده نشود پرده ی کس مدر. (قابوسنامه)
۱۹۲۱- اگر خواهی تمام مرد باشی آنچه بخود نپسندی بدیگران مپسند. (قابوسنامه)
۱۹۲۲- اگر خواهی تو را دیوانه سار نشمرند آنچه نایافتنی است مجوی. (قابوسنامه)
۱۹۲۳- اگر خواهی دراز زبان باشی کوتاه دست باش. (قابوسنامه)
۱۹۲۴- اگر خواهی در قفای تو نخندند زیردستان را گرامی دار. (قابوسنامه)
۱۹۲۵- اگر خواهی در هر دلی محبوب باشی و مردمان از تو نفور نباشند بر مراد مردمان گوی. (قابوسنامه)
۱۹۲۶- اگر خواهی راز تو دشمن نداند با دوست مگوی. (قابوسنامه)
۱۹۲۷- اگر خواهی رنج تو بجای مردمان ضایع نشود بجای خویش ضایع مکن. (قابوسنامه)
۱۹۲۸- اگر خواهی ستوده تر مردمان باشی با آنکه خرد از او نهان باشد نهان خویش آشکار مکن. (قابوسنامه)
۱۹۲۹- اگر خواهی شوی تغل انداز هی پر کن و هی بینداز.
۱۹۳۰- اگر خواهی شوی خوش نویس بنویس و بنویس.
۱۹۳۱- اگر خواهی فریفته نباشی آنچه ننهاده ای برمدار. (قابوسنامه)

۱۹۳۲- اگر خواهی که کم دوست و کم بار نباشی کینه دار مباش. (قابوسنامه)
۱۹۳۳- اگر خواهی که با مقدار باشی مکن با کودک و با بنده بازی
۱۹۳۴- اگر خواهی که قدر تو بجای باشد قدر مردمان مردمان نیکو بشناس. (قابوسنامه)
۱۹۳۵- اگر خواهی که مردمان تو را نیکوگوی باشند نیکوگوی مردمان باش. (قابوسنامه)
۱۹۳۶- اگر خواهی هنر را سخت بازو زر بی سنگ باید در ترازو (وحشی)
۱۹۳۷- اگر خود هفت سبع از بر بخوانی چو آشفتی الف با تا ندانی (سعدی)
۱۹۳۸- اگر خون ناحق بخوابد فلان نمیخوابد.
۱۹۳۹- اگر خویشتن را ملامت کنی ملامت نباید شنیدن ز کس (سعدی)
۱۹۴۰- اگر خیر داشت نامش را میگذاشتند خیرالله.
۱۹۴۱- اگر دادگر باشی ای شهریار نمانی و نامت بود یادگار (فردوسی)
۱۹۴۲- اگر دادگر چند بی کس بود ورا راستی پاسبان بس بود (فردوسی)
۱۹۴۳- اگر داری از سنگ و آهن روان بفرسائی از گردش آسمان
(...اگر سنگی آن آهن سنگ خاست وگر آهن آن سنگ آهن رباست) (فتحعلیخان ملک الشعراء)
۱۹۴۴- اگر داری طرب کن و اگر نداری طلب کن. (خواجه عبدالله انصاری)
۱۹۴۵- اگر دانا بود خصم تو بهتر که با نادان شوی یار و برادر (ناصر خسرو)
۱۹۴۶- اگر دانش بروزی برفزودی ز نادان تنگ روزی تر نبودی (سعدی)
۱۹۴۷- اگر دانی که نان دادن ثواب است تو خود میخور که بغدادت خراب است
۱۹۴۸- اگر در خواب بینی مرغ و ماهی بدولت میرسی یا پادشاهی
۱۹۴۹- اگر دردم یکی بودی چه بودی (...وگر غم اندکی بودی چه بودی
ببالینم حبیبی یا طبیبی از این دو گر یکی بودی چه بودی) (باباطاهر)
۱۹۵۰- اگر درمان بیمار از طبیب است مرا خود رنج و تیمار از طبیب است (ویس و رامین)
۱۹۵۱- اگر دستم رسد بر چرخ گردون از او پرسم که آن چون است و این چون
یکی را میدهی صد گونه نعمت یکی را نان جو آلوده در خون (باباطاهر)
۱۹۵۲- اگر دشمن بکامت باشد امروز بکام دشمنان باشی یکی روز (ویس و رامین)
۱۹۵۳- اگر دشمن نسازد با تو ایدوست تو میباید که با دشمن بسازی
وگرنه چند روزی صبر میکن نه او ماند نه تو نه فخر رازی (فخر رازی)
۱۹۵۴- اگر دعای طفلان را اثر بودی یک معلم زنده نماندی.
۱۹۵۵- اگر دل توان داشتن شادمان جز از شادمانی نکن یکزمان (فردوسی)
۱۹۵۶- اگر دنیا را آب برد او را خواب برده است.
۱۹۵۷- اگر دنیا نباشد دردمندیم وگر باشد بمهرش پایبندیم.
(...بلائی زین جهان آشوب تر نیست که بار خاطر است ار هست و ور نیست) (سعدی)
۱۹۵۸- اگر دو برادر دهد پشت پشت تن کوه را باد ماند بمشت
(ز دانا تو نشنیدی این داستان که برگوید از گفته ی باستان...) (فردوسی)
۱۹۵۹- اگر دو بز داشته باشد یکیش را یدک میکشد.
۱۹۶۰- اگر دو بز داشته باشم جلوش نمی اندازم.
۱۹۶۱- اگر دوست با دوست گیرد شمار نباید که باشد میانجی بکار (فردوسی)

۱۹۶۲- اگر دوست داریم نام نکو چرا پس نه نام نکو گستریم (ناصر خسرو)
۱۹۶۳- اگر دوش از تو بغفلت بجست بکوش و از امشب یکی دوش کن (ناصر خسرو)
۱۹۶۴- اگر دو یار موافق دو دل یکی سازند فلک بیک تن تنها چه میتواند کرد
۱۹۶۵- اگر دیدند شوخی اگر ندیدند جدی.
۱۹۶۶- اگر دیده نبیند دل نخواهد (همه مهری ز نادیدن بکاهد...) (ویس و رامین)
۱۹۶۷- اگر دیر آمدم شیر آمدم.
۱۹۶۸- اگر را با مگر تزویج کردند از آنان بچه ای شد کاشکی نام
۱۹۶۹- اگر راستی کارت آراستی.
۱۹۷۰- اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش (...حریف حجره و گرمابه و گلستان باش) (حافظ)
۱۹۷۱- اگر رنگ دستت خوب آمد پایت را نیز رنگین کن. اگر رنگ یک دستت خوبست دست دیگر را نیز برنگ زن.
۱۹۷۲- اگر روی سخن در نکته دانیست زبان رمز و ایما خوش زبانیست (وحشی)
۱۹۷۳- اگر ریگ بیابان در شود چشم گدایان پر نشود (سعدی)
۱۹۷۴- اگر ریگی بکفش نداری...
۱۹۷۵- اگر زاقی کنی، زیقی کنی، میخورمت.
۱۹۷۶- بشیشه ی تهی در خواب کردن.
۱۹۷۷- بتپانچه روی سرخ کردن.
۱۹۷۸- اگر ز آهنی چرخ بگدازدت چو گشتی کهن باز ننوازدت (فردوسی)
۱۹۷۹- اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی برآورند غلامان او درخت از بیخ
۱۹۸۰- بگیر و ببند و بده دست پهلوان.
۱۹۸۱- اگر زری بپوشی اگر اطلس پوشی همان کنگر فروشی.
۱۹۸۲- اگر زلت نبودی کهتران را عفو کردن نبودی مهتران را (ویس و رامین)
۱۹۸۳- اگر زمانه بگرگی دهد زمامش را بر او ز بهر سلامت سلام باید کرد (ناصر خسرو)
۱۹۸۴- اگر زمین و زمان را بهم بدوزی خداوند ندهد زیاده روزی (نظیر)
۱۹۸۵- اگر زنده ام هم بیرزم بنان (ز من دوستان روی برتافتند
نه کس دستیار و نه کس مهربان اگر مرده ام هم بباید کفن...) (مسعود سعد)
۱۹۸۶- اگر زیردستی بیفتد رواست زبر دست افتاده مرد خداست.
۱۹۸۷- اگر ژاله هر قطره ای در شدی چو خر مهره بازار از او پر شدی (سعدی)
۱۹۸۸- اگر سال گردد هزار و دویست بجز خاک تیره تو را جای نیست (فردوسی)
۱۹۸۹- اگر سپهر بگردد ز حال خود تو مگرد وگر زمانه نسازد تو با زمانه بساز (مسعود)
۱۹۹۰- اگر از سرش یکمن ارزن بریزند دانه ای بزمین نیاید.
۱۹۹۱- اگر سر بایدت سر را نگاه دار (نگهبان سرت گشته است اسرار...) (ناصر خسرو)
۱۹۹۲- اگر سگ بمحراب اندر شود مرآن را بزرگی سگ نشمریم (ناصر خسرو)
۱۹۹۳- اگر سلطان دور است خدا نزدیک است.
۱۹۹۴- اگر سنگ از آسمان ببارد فلان کار را خواهم کرد یا فلان جا خواهم رفت.
۱۹۹۵- اگر سنگی آن آهن سنگ خاست وگر آهنی سنگ آهن رباست (فتح علیخان)
۱۹۹۶- اگر سنگی ز گردون اندر آید همانا عاشقانرا بر سر آید (ویس و رامین)

۱۹۹۷- اگر سوزن خیاط گم نمیشد، روزی یک قبا میدوخت.
۱۹۹۸- اگر سوسن همی خواهی نشاندن   نخست از جای سوسن سیر برکن
۱۹۹۹- اگر شاه با داد و بخشایش است   جهان پر ز خوبی و آسایش است (فردوسی)
۲۰۰۰- اگر شاه با شاه جوید نبرد   چرا باید این لشگر و دار و برد (فردوسی)
۲۰۰۱- اگر شاه هر هفت کشور بود   چو آمیزه مو شد مکدر بود (اسدی)
۲۰۰۲- اگر شاهی برد هزل آبرویت   وگر ماهی کند چون خاک کویت (ناصر خسرو)
۲۰۰۳- اگر شب است روز را (روشنی را) مپای.
۲۰۰۴- اگر شراب خوری جرعه ای فشان بر خاک   از آن گناه که نفعی رسد بغیر چه باک (حافظ)
۲۰۰۵- اگر شراب ندانی خورد زهر است و اگر بدانی خوردن پادزهر است. (قابوس نامه)
۲۰۰۶- اگر شهریاری وگر زیردست   جز از خاک تیره نیابی نشست (فردوسی)
۲۰۰۷- اگر صد آب حیوان خورده باشی   چو عشقی در تو نبود مرده باشی
۲۰۰۸- اگر صد بمانی وگر بیست و پنج   ببایدت رفتن ز جای سپنج (فردوسی)
۲۰۰۹- اگر صد تا پسر بزائی یکیش آقارضا نمیشه.
۲۰۱۰- اگر صد سال باشی شاد و پیروز   همیشه عمر تو باشد یکی روز
(از آن روزی که از تو شد چه نانی   وزآن روزیکه نامد چون سگالی
چه باید رفته را اندوه خوردن   همانا بوده را تیمار بردن
نه از اندوه تو سودی فزاید   نه از تیمار تو فردا به آید
...
اگر سختی بری ور کام جوئی   ترا آنروز باشد کاندر اویی) (ویس و رامین)
۲۰۱۱- اگر صد سال بر آتش نهی قیر   نگیرد قیر هرگز گونهٔ شیر (ویس و رامین)
۲۰۱۲- اگر صد سال تخم کام کاری   بآخر جز پشیمانی نداری (ویس و رامین)
۲۰۱۳- اگر صد سال در مشکی زنی دوغ   همان دوغ است و آن دوغ است و آن دوغ
۲۰۱۴- اگر صد سال گبر آتش فروزد   سرانجامش همان آتش بسوزد (ویس و رامین)
۲۰۱۵- بگفت غماز بگیرند اما رها نکنند.
۲۰۱۶- اگر عاشق شود شیر دژآگاه   بعشق اندر شود همطبع روباه
(...ز مهر دل شود تیزیش کندی   نیارد کرد با معشوق تندی) (ویس و رامین)
۲۰۱۷- اگر عاقل بود خصم تو بهتر   که با نادان شوی یار و برادر
۲۰۱۸- اگر عبداللطیف بگذارد.
۲۰۱۹- اگر عذر است این نیز بس است.
۲۰۲۰- اگر علی ساربان است میداند شتر را کجا بخواباند.
۲۰۲۱- اگر عمر باشد هزار و دویست   بجز خاک تیره تو را جای نیست. (فردوسی)
۲۰۲۲- اگر عمری نوازی سفله ای را   بکمتر چیز آید با تو در جنگ.
(...سگی را لقمه ای هرگز فراموش نگردد ور زنی صد نوبتش سنگ.) (سعدی)
۲۰۲۳- اگر عنقا ز بی برگی بمیرد   شکار از دست گنجشگان نگیرد. (سعدی)
۲۰۲۴- اگر عیب داشت می لنگید.
۲۰۲۵- اگر غافل چری غافل خوری تیر.   (جره بازی بدم رفتم به نخجیر/ سیه دستی بزد بر بال من تیر. برو غافل مچز در چشمه ساران...) (باباطاهر)

۲۰۲۶- اگر غم را چو آتش دود بودی   جهان تاریک بودی جاودانه.
در این گیتی سراسر گر بگردی   خردمندی نیابی شادمانه (شهید بلخی)
۲۰۲۷- اگر فضول نباشد جهان گلستان است.
۲۰۲۸- اگر فضول نباشد شاه چه داند پس قلعه کجاست (یا) شاه چه داند گج و هاردنک کجاست یا علی آباد کجاست.
۲۰۲۹- اگر فلان کار واقع شد (یا) اگر فلان کار اتفاق نیفتاد من اسمم را برمیگردانم.
۲۰۳۰- اگر کاری کنی مزدی ستانی   چو بی کاری یقین بیمزد مانی. (ناصر خسرو)
۲۰۳۱- اگر کاسنی تلخ است از بوستان است. (الهی...، و اگر عبدالله مجرم است از دوستان است) (خواجه عبدالله انصاری)
۲۰۳۲- اگر کاسه دهی کوزه خوری تو.   (اگر جنگ آوری کیفر بری تو...) (ویس و رامین)
۲۰۳۳- اگر کاه از تو نیست کاهدان از تست (یا) کاهزن از تست.
۲۰۳۴- اگر کژ اگر راست پوینده اند   همه کس ره راست جوینده اند. (اسدی)
۲۰۳۵- اگر کسی خود را از ظلم باز نتواند داشت چه ضرورت که دیگران را نیز باز ندارد. (اندرزنامه خواجه نظام الملک)
۲۰۳۶- اگر کشور آباد داری بداد   بمانی تو آباد و از داد شاد. (فردوسی)
۲۰۳۷- اگر کناس نبود در ممالک   همه خلق او فتند اندر مهالک. (شبستری)
۲۰۳۸- اگر کنی ز برای مجوس کناسی   وگر کنی ز برای جهود گلکاری
در این دو کار کریه اینقدر کراهت نیست   در این دو شغل خسیس این مثابه دشواری
که در سلام فرومایگان صدر نشین   بروی سینه نهی دست و سر فرود آری (امید رازی)
۲۰۳۹- اگر کوه بدخشان لعل گردد   بدیدار بدخشانی نیرزد
۲۰۴۰- اگر گرد بالا رود براثیر   همان گرد دانش نه مشک و عبیر. (ادیب)
۲۰۴۱- اگر گفتار بیکردار داری   چو زر اندود دیناری بدیدار. (ناصر خسرو)
۲۰۴۲- اگر گفتن سیم است خاموشی زر است.
۲۰۴۳- اگر گل بر سر داری مشو.
۲۰۴۴- اگر گل در دست داری مبوی.
۲۰۴۵- اگر گناه از خدا است بنده را عذاب چراست. (خواجه عبدالله انصاری)
۲۰۴۶- اگر گناه ببخشند شرمساری هست.
۲۰۴۷- اگر گنج داری تو کشور مدار   که دینار خار است بر شهریار. (فردوسی)
۲۰۴۸- اگر گنج یابی وگر درد و رنج   نمانی همی در سرای سپنج (فردوسی)
۲۰۴۹- اگر گنجی کنی بر عامیان بخش   رسد هر کدخدائی را برنجی
(...چرا نستانی از هر یک جوی سیم   که گرد آید ترا هر روز گنجی). (سعدی)
۲۰۵۰- اگر گویی که بتوانم قدم در نه که بتوانی   وگر گوئی که نتوانم برو بنشین که نتوانی (جامع التمثیل)
۲۰۵۱- اگر گویی نکو گو ای برادر   که نیکو گوی با نفعست و بی ضر (ناصر خسرو)
۲۰۵۲- اگر گیتی بیک شاخ آرمیدی   ز کیخسرو بخسرو کی رسیدی. (نظامی)
۲۰۵۳- اگر لالایی میدانی چرا خوابت نمیبرد.
۲۰۵۴- اگر لر ببازار نرود بازار میگندد.

۲۰۵۵- اگر لوطی نگوید دنیا به گندم دلش میگندد.
۲۰۵۶- اگر مار را مهره تاج سر است ولی مهره ی آدمی گوهر است.
۲۰۵۷- اگر گوهرت نیست سر گو مباش چو گوهر بود تاج زر گو مباش. (امیر خسرو)
۲۰۵۸- اگر مار زاید زن باردار به از آدمیزاده ی دیو سار. (سعدی)
۲۰۵۹- اگر مجنون دل شوریده ای داشت دل لیلی از آن شوریده تر بی.
(چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی که یک سر مهربانی دردسر بی...) (باباطاهر)
۲۰۶۰- اگر محمود زاولی در خوابست مجمود بی زوال بیدار است.
۲۰۶۱- اگر محول حال جهانیان نه قضاست چرا مجاری احوال برخلاف رضاست.
۲۰۶۲- اگر مرد گنجی وگر مرد رنج نه رنجت بود جاودانه نه گنج. (فردوسی)
۲۰۶۳- اگر مردن نبود آدم آدم را میخورد.
۲۰۶۴- اگر مرده ام هم بباید کفن وگر زنده ام هم ببرزم بنان.
(ز من دوستان روی برتافتند نه کس دستیار و نه کس مهربان
ز نامم دهنشان بسوزد مگر که هرگز نگفتند چونشد فلان...) (مسعود سلمان)
۲۰۶۵- انجام هر راه بدهی است.
۲۰۶۶- اگر مردی بده دل را به مردی. (چو پیر ما شو اندر کفر فردی...) (شبستری)
۲۰۶۷- اگر مرگ بر ما نکردی کمین ز بس جانور تنگ بودی زمین.
۲۰۶۸- اگر مرگ خود هیچ لذت ندارد نه کسرا خلاصی دهد جاودانی.
اگر غلتبان نیست از غلتبانان وگر غلتبانست از غلتبانی (سنایی)
۲۰۶۹- اگر مسجد خراب است محرابش بجاست.
۲۰۷۰- اگر من بگویم ماست سفید است او میگوید سیاه است.
۲۰۷۱- اگر میهمان یکی باشد میزبان گاو میکشد (یا) صاحبخانه گاو میکشد.
۲۰۷۲- اگر نادان بود یکتای فرزند از او ببرید باید مهر و پیوند (ویس و رامین)
۲۰۷۳- اگر نان گندمت نیست زبان مردمی تو را چه شد؟
۲۰۷۴- اگر نخورده ایم نان گندم دیده ایم در دستهای مردم.
۲۰۷۵- اگر نخوری همیشه داری.
۲۰۷۶- اگر نر طاووس باشد بباغ که را میکشد دل بدیدار زاغ. (اسدی)
۲۰۷۷- اگر نرم گوید زبان کسی بگوشش درشتی نیاید بسی. (فردوسی)
۲۰۷۸- اگر نوش تو زهر کرد این فلک بدانش تو زهر فلک نوش کن.
(...وگر دوش از تو بغفلت ربود بکوش و از امشب یکی دوش کن). (ناصر خسرو)
۲۰۷۹- اگر نیستت چیز لختی بورز که بی چیز کس را ندارند ارز
(...مروت نپاید اگر چیز نیست همان جاه نزد کست نیز نیست) (فردوسی)
۲۰۸۰- اگر نیک باشی بماندت نام بتخت کیی بر بوی شاد کام
(...وگر بد کنی جز بدی ندروی شبی در جهان شادمان نغنوی) (فردوسی)
۲۰۸۱- اگر هفت دختر کور داشته باشد، بساعتی شوهر میدهد.
۲۰۸۲- اگر همه شب قدر بودی شب قدر بی قدر بودی. (سعدی)
۲۰۸۳- اگر همه عالم را باد گیرد چراغ مقبل نشسته نشود و اگر همه جهان را آب گیرد داغ مدبر شسته نشود. (خواجه عبدالله انصاری)

۲۰۸۴- اگر همه گفتند نان و پنیر تو سرت را بگذار و بمیر.
۲۰۸۵- اگر هوس است همین هم بس است.
۲۰۸۶- اگر هیچ دشمن ترا نیست کس جهان دشمن آشکار است و بس.
۲۰۸۷- اگر یار اهل است کار سهل است.
۲۰۸۸- اگر یار باشد روان با خرد به نیک و به بد روز را نشمرد. (فردوسی)
۲۰۸۹- اگر یار شاطر نیستی بار خاطر مباش.
۲۰۹۰- اگر یک سر مو برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم. (سعدی)
۲۰۹۱- الهی راست گویم فتنه از تست (...ولی از ترس نتوانم چغیدن) (منسوب به ناصر خسرو)
۲۰۹۲- الهی طفل بی بابا نباشد. (...یتیم و خوار در دنیا نباشد).
۲۰۹۳- الهی فال زینب راست باشد.
۲۰۹۴- الهی مرگ مصیبت نباشد.
۲۰۹۵- الهی هیچ سفره یک نانه نباشد.
۲۰۹۶- الف هیچ ندارد.
۲۰۹۷- المامور معذور.
۲۰۹۸- اما چند کلمه از مادر عروس بشنو.
۲۰۹۹- امام حسینی نیست وگرنه شمر بسیار است.
۲۱۰۰- امامزاده ایست که باهم ساختیم.
۲۱۰۱- امامزاده ی بی زینت است.
۲۱۰۲- امامزاده جل بندی.
۲۱۰۳- امان از خانه داری یکی میخری دو تا نداری.
۲۱۰۴- امان از دوغ لیلی، ماستش کم بود آبش خیلی.
۲۱۰۵- امان از هم کت بد.
۲۱۰۶- امتحان را گربه نخورده است.
۲۱۰۷- امتی را یک نبی بس ملتی را یک کتاب عالمی را یک ملک بس لشکری را یک امیر. (معزی)
۲۱۰۸- امر سلطان چو حکم یزدانست سایه ی ایزد از پی آنست (سنائی)
۲۱۰۹- امروز بدان مصلحت خویش که فردا دانی و پشیمان شوی و سود ندارد.
۲۱۱۰- امروز بکش چه میتوان کشت کآتش چو بلند شد جهان سوخت. (العراضه)
۲۱۱۱- امروز تخم کار که فردا مجال نیست (ای بی خبر دل از دو جهان بر خدای بند...) (سعدی)
۲۱۱۲- امروز توانی و ندانی فردا که بدانی نتوانی.
۲۱۱۳- امروز در قلمرو دل دست دست تست خواهی عمارتش کن و خواهی خراب کن.
۲۱۱۴- امروز نقد فردا نسیه.
۲۱۱۵- امساک از کدخدائی مدان (...و عدالت میان هر دو صفت نگاهدار.) (مرزبان نامه)
۲۱۱۶- امسال برای یکیمان زن بگیر سال دیگر برای داداشم.
۲۱۱۷- امشب همه شب کمچه زدی کو حلوا.
۲۱۱۸- امور نسبی است.

۲۱۱۹- امید به از پیش خورد.
۲۱۲۰- امید را بزر نقد نتوان خرید.
۲۱۲۱- امید نیست که عمر گذشته باز آید. (در این امید بسر شد دریغ عمر عزیز که آنچه در دلم است از درم فراز آید
امید بسته برآمد ولی چه فایده زانک...) (سعدی)
۲۱۲۲- امیدوار بود آدمی بخیر کسان مرا بخیر تو امید نیست شرمرسان (سعدی)
۲۱۲۳- امیدها در ناامیدیست.
۲۱۲۴- امیر ضعیف بکار نیاید. (ابوالفضل بیهقی)
۲۱۲۵- انائی که پر شد دیگر کی پرد (نه خود را گمان کرده ای پر خرد...) (سعدی)
۲۱۲۶- انار سمنان و شعر سلمان در هیچ جای نیست (علاءالدولهٔ سمنانی)
۲۱۲۷- انجم گردون شمردن کی طریق اعور است (عاجز از تعداد اوصاف کمال اوست بحر...) (امیر علی شیرازی)
۲۱۲۸- انجیره فروش را چه بهتر (هرچند شود ز ننگ تضمین
رخسارهٔ طبع من مزعفر پرسم ز عدوت نیم بیتی...) (عمادی شهریاری)
۲۱۲۹- اندازه نگهدار، اندازه نگهدار، که اندازه نکوست.
۲۱۳۰- اندر آینه چه بیند مرد عام که نبیند پیر اندر خشت خام (مولوی)
۲۱۳۱- اندر این ایام از نادره ها نارده است پسری با پدر خویش موافق به سیر (فرخی)
۲۱۳۲- اندر این خاک دان فرسوده هیچ کس را نبینی آسوده (سنائی)
۲۱۳۳- اندر این دیر کهن کار سبکباران خوش است (از زبان سوسن آزاده ام آمد بگوش ک...) (خاقانی)
۲۱۳۴- اندر این رسته راستکاری کن تا بدان رسته رستگار بوی
بخدا ار گل ار بهار بوی بی خدا خوارتر ز خار بوی
راستان رسته اند روز شمار جهد کن تا تو زان شمار بودی...) (سنائی)
۲۱۳۵- اندر این روزگار پر تلبیس نان ز لاحول میخورد ابلیس
(نیست اندر جهان نکو نفسی ناکسی مانده چرخ را نه کسی
اندر این کارگاه با مره تو به لاحولشان مشو غره ک...) (سنایی)
۲۱۳۶- اندر این ره صد هزار ابلیس آدم روی هست (تا هر آدم روی را زنهار با دم نشمری) (سنائی)
۲۱۳۷- اندر این ملک چو طاوس بکار است مگس (گرچه خوبی بسوی زشت بخواری منگر ک...) (سنایی)
۲۱۳۸- اندر این منزلی که یک هفته است بوده نابوده آمده رفته است (سنائی)
۲۱۳۹- اندر بلای سخت پدید آید فضل و بزرگ مردی و سالاری (رودکی)
۲۱۴۰- اندر بنه صد شتر بدیدیم اکنون غم یک مهار داریم. (سنائی)
۲۱۴۱- اندر پس هر خنده دوصد گریه مهیاست (در قهقهه ی کبک دوصد چنگل باز است...)
۲۱۴۲- اندر جهان به از خرد آموزگار نیست (در شاهی و هنر خرد آموزگار توست...) (معزی)
۲۱۴۳- اندر جهانت بر دو گروه ایمنی مباد بر دوستان دشمن و بر دشمنان دوست.

۲۱۴۴- اندر جهان تهی تر از آن نیست خانه ای کز وام کرد مرد ورا فرش و اوستام (ناصر خسرو)

۲۱۴۵- اندر جهان چو بی هنری عیب و عار نیست با فخر و با هنر زی و بی عیب و عار باش
(فخر از هنر نمای و باهل هنر گرای وز عیب و عار بی هنری بر کنار باش)
(سوزنی)

۲۱۴۶- امروز که در دست توام مرحمتی کن فردا که شوم خاک چه سود اشک ندامت (حافظ)

۲۱۴۷- اندر جهان سود بیرنج نیست (تن آسائی و کاهلی دور کن
بکوش و ز رنج تنت سور کن که...کسی را که کاهل بود گنج نیست) (فردوسی)

۲۱۴۸- اندر جهان نیست جاوید کس. (نداری تن خویش را رنجه بس ک...) (فردوسی)

۲۱۴۹- اندر حضر نباشد آزاده را خطر کاندر حجر نباشد یاقوت را بها (عبدالواسع جبلی)

۲۱۵۰- اندر خور افسر شود از علم بتعلیم آن سر که ز بس جهل سزاوار فسار است. (ناصر خسرو)

۲۱۵۱- اندر دم است کژدم بد را هلاک سر (...از فعل بد تو نیز سر خویش را دمی) (ناصر خسرو)

۲۱۵۲- اندر ره عشق کفر و دین یکرنگ است (زین روی که راه عشق راهی تنگ است
نه بر خودمان صلح و نه با کس جنگ است می باید می چه جای نام و ننگ است...)

۲۱۵۳- اندر سر آن روی که در سر داری. (العراضه)

۲۱۵۴- اندر کف خطیب چه هندی چه گندنا. (چون قدر دین ندانی پیشت چه کفر و دین...) (سراج الدین قمی)

۲۱۵۵- اندر کمر گاه رنگ چو گیرد گذر گاه خشمین پلنگ

۲۱۵۶- اندر مه دی بباغ و کهسار بلبل لال است و نحل بیکار
(دی ماه فناست پند بپذیر چون بلبل و نحل گوشه ای گیر ک...) (خاقانی)

۲۱۵۷- اندرون از طعام خالی دار تا در او نور معرفت بینی (سعدی)

۲۱۵۸- اندر همه ده جوی نه ما را ما لاف زنان که دهخداییم (سنائی)

۲۱۵۹- اندک اندک بهم شود بسیار (...دانه دانه است غله در انبار) (سعدی)

۲۱۶۰- اندک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی (سعدی)

۲۱۶۱- اندک بر بسیار دلیل باشد.

۲۱۶۲- اندک خود را به از بسیار دیگران دان. (خواجه عبدالله انصاری)

۲۱۶۳- اندک خور و گهگاه خور و پنهان خور (گر باده خوری تو با خردمندان خور
یا با صنمی لاله رخ و خندان خور بسیار مخور و رد مکن فاش مساز...) (خیام)

۲۱۶۴- اندک دان بسیار گوست.

۲۱۶۵- اندک دلیل بسیار است.

۲۱۶۶- اندک شمر ار دوست ترا هست هزار ور دشمن تو یکیست بسیار شمار. (یوسفی)

۲۱۶۷- اندکی جمال به از بسیاری مال.

۲۱۶۸- اندوه از درهای بزرگ بیشتر درآید.

۲۱۶۹- اندوه چو روزی است میباید خورد (با انده جفت گشتم از شادی فرد
ایام وفا نیست ولی چتوان کرد اندیشه چو دانش است میباید داشت...) (ابوالفرج رونی)

۲۱۷۰- اندوه دل سوخته، دلسوخته داند. (سوز دل یعقوب ستمدیده ز من پرس...) (سعدی)
۲۱۷۱- انده چاشت، در دلم حب و بغض کس نگذاشت (باجحی گفت روزکی حیزی کز علی و عمر بگو چیزی گفت با وی جحی ک...)
۲۱۷۲- اندیشه ی صحیح نباشد سقیم را (در قتل ما ز نرگس خود مصلحت مکن ک...) (صائب)
۲۱۷۳- اندیشه کردن که چه گویم به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم. (سعدی)
۲۱۷۴- اندیشه مرد ناکرده کار کند آرزوی گل از تخم خار.
بهار دل آرام جوید ز دی شکر خواهد از بوریایینه نی (که...) (ادیب)
۲۱۷۵- اندیشه مکن بکارها در بسیار کاندیشه ی بسیار بپیچاند کار
(...کاری که برویت آید آسان بگذار ور نتوانی بکاردانان بسپار) (مسعود سعد)
۲۱۷۶- انسان به آرزو زنده است.
۲۱۷۷- انسان بامید زنده است.
۲۱۷۸- انسان بخوراک زنده است.
۲۱۷۹- انسان جایز الخطاست.
۲۱۸۰- انسان فاعل مختار است.
۲۱۸۱- انشاالله گربه است.
۲۱۸۲- انصاف بالای طاعت است.
۲۱۸۳- انصاف شیوه ایست که بالای طاعت است.
۲۱۸۴- انصاف نصف ایمان است.
۲۱۸۵- انقوزه در قند خورانیدن.
۲۱۸۶- انکار پس از اقرار مسموع نباشد.
۲۱۸۷- انگار میکنم که ورنجستم.
۲۱۸۸- انگشت ببینی نمیتوان کرد.
۲۱۸۹- انگشتری پاست.
۲۱۹۰- انگشت کوچک فلان نتواند شد.
۲۱۹۱- انگشت مکن رنجه بدر کوفتن کس تا کس نکند رنجه بدر کوفتنت مشت. (ناصر خسرو)
۲۱۹۲- انگشت نمک است خروار هم نمک است.
۲۱۹۳- انگشت هنرور کلید روزیست و دست بیهنر کفچه ی دریوزه.
۲۱۹۴- انگور از انگور رنگ گیرد.
۲۱۹۵- انگور خوب نصیب شغال میشود (یا) نصیب کفتار میشود.
۲۱۹۶- انگور را در چفته میخورد (فلان...)
۲۱۹۷- انگور ز انگور برد رنگ و به از به (نام خرد و فهم نکو ما ز تو بردیم...) (منوچهری)
۲۱۹۸- انگور زانگور همی گیرد رنگ (یاری بودی سخت بآیین و بسنگ/ همسایه ی تو بهانه جوی و دلتنگ این خود تو از او گرفته ای ای سرهنگ...) (فرخی)
۲۱۹۹- انگور گیرد زانگور رنگ. (یکی داستان زد در این مرد سنگ ک...)
۲۲۰۰- انگور نوآورده ترش طعم بود روزی دوسه صبر کن که شیرین گردد. (سعدی)
۲۲۰۱- انوار آفتاب چو پیدا شود ز شرق پیدا بود که چند بود رونق سها. (سلمان ساوجی)

۲۲۰۲- انوشه کسی کو بود بردبار (گشاده دلان را بود بخت یار...) (فردوسی)
۲۲۰۳- انوشه کسی کو خرد پرورد (فروغ از تو گیرد روان و خرد...) (فردوسی)
۲۲۰۴- انوشه کسی کو نکونام مرد چو ایدر تنش ماند نیکی ببرد (اسدی)
۲۲۰۵- او چیزی گفت ما را خوش آمد ما نیز چیزی نوشتیم تا او را خوش آید.
۲۲۰۶- او خوان نهاد و دیگری دعوت خورد.
۲۲۰۷- او را تو بده درم خریدی آخر نه بقدرت آفریدی.
(بر بنده مگیر خشم بسیار جورش مکن و دلش میازار...) (سعدی)
۲۲۰۸- او را چه زنی که روزگارش زده است. (آزار دل عاشق مسکین چه کنی...)
۲۲۰۹- او را چه غمی بود که بتواند گفت (نالنده کبوتری چو من طاق از جفت
کز ناله ی او دوش نخفتیم و نخفت او ناله همی کرد و منش میگفتم...)
۲۲۱۰- او سواره است و ما پیاده.
۲۲۱۱- اوفتد بر گردن او کاندیشه ی تنها کند (دشمنش اندیشه تنها کرد و بر گردن فتاد...) (منوچهری)
۲۲۱۲- او قرشی من حبشی.
۲۲۱۳- اولاد بادام است اولاد اولاد مغز بادام.
۲۲۱۴- اولاد پیدا میشود پدر و مادر پیدا نمیشود.
۲۲۱۵- اول استشاره پس استخاره.
۲۲۱۶- اول اندیشه وانگهی گفتار (پاییست آمده است و پس دیوار) (سعدی)
۲۲۱۷- اول بچش بعد بگو بی نمک است.
۲۲۱۸- اول برادریت را ثابت کن سپس ادعای میراث کن.
۲۲۱۹- اول برو بخانه سپس میهمان طلب.
۲۲۲۰- اول بسم الله و غلط.
۲۲۲۱- اول بنا نبود که عاشق کشد کسی آتش بجان شمع فتد کاین بنا نهاد.
۲۲۲۲- اول پاداران را خورم بی پایان سر جاش است.
۲۲۲۳- اول پدر پیر خورد رطل دمادم تا مدعیان خورده نگیرند جوان را (اسدی)
۲۲۲۴- اول پیاله بدمستی!
۲۲۲۵- اول پیاله و درد!
۲۲۲۶- اول جنگ است بسم الله رحمن الرحیم (...بس دلم تنگ است بسم الله رحمن الرحیم)
۲۲۲۷- اول چاه را بکن سپس منار بدزد.
۲۲۲۸- اول خم و دردی!
۲۲۲۹- اول خنب و دردی.
۲۲۳۰- اول خویش سپس درویش
۲۲۳۱- اول روز اگر نکردی کار آخر روز جبر رفته بیار. (مکتبی)
۲۲۳۲- اول شب میکشد مفلس چراغ خویش را.
۲۲۳۳- اولش مهد آخرش تابوت در میان جستجوی خرقه و قوت (اوحدی)
۲۲۳۴- اول طعام آخر کلام.
۲۲۳۵- اول فکر آنگه عمل.
۲۲۳۶- اول کاسه واشکنه

۲۲۳۷- اول نظر تراست و دیگر بر تست. (کیمیای سعادت)
۲۲۳۸- اول نماز سپس نیاز.
۲۲۳۹- اولین بند در ره آدم بود نای گلو و طبل شکم
(...مهترین بند هست نای گلو کندت طبل بطن شش پهلو
طبل و نایست اصل فتنه و شر هر دو بگذار خوار و خود بگذر) (سنائی)
۲۲۴۰- اولین نقطه گرچه چست بود آخرین بهتر از نخست بود
(...مردم آن پیشه ای که بیش کنند زآن نکوتر بود که بیش کنند
حرف طفلان زیرک از که و مه پنجشنبه به آید از شنبه
کرسی ای کش درودگر سازد هرچه پستر لطیف تر سازد) (امیر خسرو دهلوی)
۲۲۴۱- او مرد و رفت بدنیای حق/ ما مانده ایم در این دنیای ناحق.
۲۲۴۲- اهل ادب را ادیب داند مقدار (قدر گهر جز گهر فروش نداند...) (فرخی)
۲۲۴۳- اهل بخیه است (فلان...)
۲۲۴۴- اهل عالم همه کشاورزند هرچه کارند همچنان دروند (ابن یمین)
۲۲۴۵- اهل معنی همه یکجا جمعند.
۲۲۴۶- اهل نگردد بعمامه سفید خر نشود از جل دیبا فقیه. (امیر خسرو)
۲۲۴۷- اهل دنیا اهل دین نبود ازیراراست نیست هم سکندر بودن و هم آب حیوان داشتن. (سنائی)
۲۲۴۸- اهل همت را ز ناهمواری گردون چه باک سیر انجم را چه غم کاندر زمین جوی و جر است. (امیر علیشیر)
۲۲۴۹- ای آقای کمر باریک کوچه روشن کن و خانه تاریک.
۲۲۵۰- ای ایاز آن پوستین را یادآر. (از منی بودی منی را واگذار...) (مولوی)
۲۲۵۱- ای برادر خود را میفکن از ره راست ز چرخ و اختر هرگز نه خیر دان و نه شر (تو...) (مسعود سعد)
۲۲۵۲- ای برادر کار طفلان است فرفر داشتن (چرخ اگر گردد بفرمانت بر آنهم دل مبند...) (قاآنی)
۲۲۵۳- ای برادر ما بگرداب اندریم وانکه صنعت میکند بر ساحل است. (سعدی)
۲۲۵۴- ای بسا آرزو که خاک شده (گر بماندیم زنده بر دوزیم جامه ای کز فراق چاک شده ور بمردیم عذر ما بپذیر...) (سعدی)
۲۲۵۵- ای بسا ابلیس آدم رو که هست (...پس بهر دستی نشاید داد دست)
۲۲۵۶- ای بسا اسب تیزرو که بمرد خرک لنگان جان بمنزل برد (سعدی)
۲۲۵۷- ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد (نقد صوفی نه همه صافی و بیغش باشد) (حافظ)
۲۲۵۸- ای بسا خندان که چرخش باز گریانید چشم آسمان با کس کجا پیوند خال و عم گرفت. (ادیب)
۲۲۵۹- ای بسا درد که باشد بحقیقت درمان (رنج بیماری تو گنج زر آورد ثمر...) (قاضی شریف)
۲۲۶۰- ای بسا شیر کان ترا آهوست وی بسا درد کان ترا دارو است (سنائی)
۲۲۶۱- ای بسا عدل که دارای جهان کرده در صورت ظلم است نهان. (سنائی)
۲۲۶۲- ای بسا قفل در این کاخ دو در که کلیدش نتوان یافت ز در. (جامی)

۲۲۶۳- ای بس آلوده که پاکیزه ردائی دارد (زهد با نیت پاک است نه با جامهٔ پاک...) (پروین)
۲۲۶۴- ای بسا ناورده استثنا بگفت جان او با جان استثناست جفت. (مولوی)
۲۲۶۵- ای بسا نخل جسارت کو خسارت داد بار (خیره گستاخانه هرجا دم نمی شاید زدن...) (قاآنی)
۲۲۶۶- ای بسوی خویش کرده صورت من زشت من نه چنانم که میبری تو گمانم. (ناصر خسرو)
۲۲۶۷- آینه ام من اگر تو زشتی زشتم ور تو نکویی نکوست سیرت و سانم (ناصر خسرو)
۲۲۶۸- ای پخته نگشته بآتش عقل امید تو بس خام مینماید. (مسعود سعد)
۲۲۶۹- ای پسر چون حاجتی افتد ترا همت از صاحب دلی کن التماس
پس بصاحب دولتی کن التجا (یک حدیثم یادگار است از پدر...) (سلمان ساوجی)
۲۲۷۰- ای پسر گر ملازم شاهی نتوان بود غافل و ساهی. (اوحدی)
۲۲۷۱- ای تهی دست رفته در بازار ترسمت پر نیاوری دستار. (سعدی)
۲۲۷۲- ای جوان حاضر تو پیرانند با دب رو که خرده گیرانند (اوحدی)
۲۲۷۳- ای خواجه برو بهرچه داری یاری بخر و بهیچ مفروش (سعدی)
۲۲۷۴- ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست (عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد...) (حافظ)
۲۲۷۵- ای خواجه ریاضد پارسایی است آنرا که ریا هست پارسا نیست. (ناصر خسرو)
۲۲۷۶- ای خوشا خرقه و خوشا کشکول (دلم از قیل و قال گشته ملول...)
۲۲۷۷- ای دریغا گر بدی پیه و پیاز به پیازی کردمی گر نان بدی.
۲۲۷۸- ایدوست بر جنازه دشمن چو بگذری شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود (سعدی)
۲۲۷۹- ای دوست گل شکفته را بادی بس.
۲۲۸۰- ایراد بنی اسراییلی گرفتن.
۲۲۸۱- ای روشنی طبع تو بر من بلا شدی.
۲۲۸۲- ای زبردست زیر دست آزار گرم تا کن بماند این بازار (سعدی)
۲۲۸۳- ایزد دعای سوختگان را بود مجیب (...پس چون دعای دشمن تو نیست مستجاب) (معزی)
۲۲۸۴- ایزد کند رحمت بر آن کس که او رحمت کند بر مردم ممتحن. (فرخی)
۲۲۸۵- ایزد نپسندد ستم از هیچ ستمکار (آنکس که ستم کرد بر این شهر ستم دید...) (مسعود سعد)
۲۲۸۶- ایزد ندهد ملک جهان جز بسزاوار (هستی تو سزاوار همه ملک جهان را...) (معزی)
۲۲۸۷- ایزد هرگز دری نبندد بر تو تا صد دیگر ببهتری نگشاید. (اسرارالتوحید)
۲۲۸۸- ایزد همه را آنچه کنند آرد پیش (صد بار زمن شنیده بودی کم و بیش ک...)
در کرده ی خویش مانده ای درویش چه چون کندی فزون ز اندازه ی خویش) (فرخی)
۲۲۸۹- ای زر تو خدا نه ی ولیکن بخدا ستار عیوب و قاضی حاجاتی.
۲۲۹۰- ای سلیم آب ز سر چشمه ببند که چو پر شد نتوان بستن جوی. (سعدی)
۲۲۹۱- ای سلیمان در میان زاغ و باز حلم حق شو با همه مرغان بساز (مولوی)
۲۲۹۲- ای سیر ترا نان جوین خوش ننماید معشوق من است آنکه بنزدیک تو زشت است
(...حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است (سعدی)

۲۲۹۳- ای شاه نصیب خویش بیرون کن زین جاه بلند و نعمت شاهی
(...بنگر بضعیف حال درویشان بگذار سپاس آنکه بر گاهی) (ناصر خسرو)
۲۲۹۴- ای شکم خیره بنانی بساز تا نکنی پشت بخدمت دو تا. (سعدی)
۲۲۹۵- ای عزیز من گنه آن به که پنهانی بود (دی عزیزی گفت حافظ میخورد پنهان شراب...) (حافظ)
۲۲۹۶- باد بزخم کسی خوردن.
۲۲۹۷- ای فقیه اول نصیحت گوی نفس خویش را (راستی کردند و فرمودند مردان خدای...) (سعدی)
۲۲۹۸- ای فلک! بهمه منقل دادی بما کلک.
۲۲۹۹- ای قطره ی منی سر بیچارگی بنه کابلیس را غرور منی خاکسار کرد. (سعدی)
۲۳۰۰- ای قوم سر خار بیابان که کند تیز وان بعره ی بز را که کند گرد بمبعر
(وان گرز گران را که سپرده است به خشخاش وآن قامت موزون کجا یافت صنوبر) (قاآنی)
۲۳۰۱- ای کاش شود خشک بن تاک و خداوند زین مایه ی شر حفظ کند نوع بشر را. (ایرج میرزا)
۲۳۰۲- ای کاش که هر حرام مستی دادی تا من بجهان ندیدمی هشیاری
(افتاده مرا با می و مستی کاری خلقم ز چه میکند ملامت باری...) (خیام)
۲۳۰۳- ایکام دلت دام کرده دین را هشدار که این راه انبیا نیست.
۲۳۰۴- ای که دانش بخلق آموزی آنچه گویی بخلق، خود بنیوش
(خویشتن را علاج مینکنی باری از عیب دیگران خاموش)
۲۳۰۵- ای که رویت بقربت شاهست چه روی کابگینه در راهست
(میروی نرمتر بنه گامت تا مبادا که بشکنی جامت) (اوحدی)
۲۳۰۶- ای گرفتار و پای بند عیال دگر آسودگی مبند خیال. (سعدی)
۲۳۰۷- ایلچی را زوالی نیست.
۲۳۰۸- ای مرد خرد بر فنای عالم از گشتن او راست تر گوا نیست. (ناصر خسرو)
۲۳۰۹- ای مگس عرصه ی سیمرغ نه جولانگه تست. (...عرض خود میبری و زحمت ما میداری) (حافظ)
۲۳۱۰- ای مکه وه که بس دوری (راه جسم تو سوی دل بمثل هست چون حیز و منزل اول که همی هردمی زرنجوری گفتی...) (سنائی)
۲۳۱۱- ایمن است از موج دریا هرکه در بوزی نشست (هرکه بر درگاه او کرد التجا رست از محن...) (خواجه عمید لوبکی)
۲۳۱۲- ایمن بود فرشته از کید اهرمن. (زیرا که او بسیرت و خلق فریشته است) (معزی)
۲۳۱۳- ای من فدای آنکه دلش با زبان یکیست (خلقی زبان بدعوی عشقش گشاده اند...) (حافظ)
۲۳۱۴- ایمن مشو ز فتنه چو خود فتنه میکنی گر چیره ای تو چیره تر است از تو روزگار. (پروین)

۲۳۱۵- ایمنی جستم ز ویرانی ندانستم که چرخ   گنج میخواهد بجای باج از ملک خراب (صائب)
۲۳۱۶- این آبهای مرده بدریا نمیرسد. (صائب)
۲۳۱۷- ای ناتوان شده بتن و برگزیده زهد   زاهد شدی کنون که شدی سست و ناتوان
(...از دنبه چون بماند نومید و بی نصیب/ خرسند میشود سگ بیچاره بستخوان.) (ناصر خسرو)
۲۳۱۸- این آش و این نقاره.
۲۳۱۹- این استر چموش لگد زن از آن من. (وحشی)
۲۳۲۰- این امامزاده ایست که با هم ساختیم.
۲۳۲۱- این پات را بردار حمال آن پات را بردار حمال.
۲۳۲۲- این بادیه از کاهلی تست پر از خار   از خار شود ساده اگر گرم برانی (صائب)
۲۳۲۳- این به آن در.
۲۳۲۴- این ببر بیان را که بکشته   این شیر ر ژیان را که بکشته.
۲۳۲۵- این تجربت است آنکه نه زر دارد خوار است   (زان غنچه عزیز است که زر دارد در جیب...) (قاآنی)
۲۳۲۶- این تخم و این زمین.
۲۳۲۷- این تعلیمت دیو داده.
۲۳۲۸- این تو بمیری از آن تو بمیریها نیست.
۲۳۲۹- اینجا آهو سم میاندازد
۲۳۳۰- اینجا اردستان نیست که باج بشغال بدهند.
۲۳۳۱- اینجا پشه را در هوا نعل میبندند.
۲۳۳۲- اینجا تن ضعیف و دل خسته میخرند   (...بازار خودفروشی از آنسوی دیگر است)
۲۳۳۳- اینجا شتر را با نمد داغ میکنند.
۲۳۳۴- اینجا کاشان نیست که کپه با فعله باشد.
۲۳۳۵- اینجا کلاغ پر میافکند.
۲۳۳۶- اینجا گره بباد میزنند.
۲۳۳۷- اینجا مگس را در هوا نعل میزنند (یا) میبندند.
۲۳۳۸- اینجا موش با عصا راه میرود.
۲۳۳۹- اینجا نشد جای دیگر، این خر نشد خر دگر.
۲۳۴۰- این جهان بی محابا دغاست   نبازید با کس یکی مهره راست (ادیب)
۲۳۴۱- این جهان پاک خواب کردار است   آن شناسد که دلش بیدار است. (رودکی)
۲۳۴۲- این جهان در جنب فکرتهای ما   همچو اندر جنب دریا ساغر است (ناصر خسرو)
۲۳۴۳- این جهان سربسر آهوست در او یک هنر است که نپاید غم و تیمارش چون جلال. (قطران)
۲۳۴۴- این جهان کوهست و فعل ما ندا   بازگردد این نداها را صدا (مولوی)
۲۳۴۵- این جهانی است خوب و زشت بهم   وان جهان دوزخ و بهشت بهم. (سنائی)
۲۳۴۶- این چهاه و این ریسمان.
۲۳۴۷- این حرفها برای فاطی تنبان نمیشود (از...)
۲۳۴۸- این خر نشد خر دگر.

۲۳۴۹- این خریست که باهم امامزاده ساختیم.
۲۳۵۰- این خط و این نشان.
۲۳۵۱- این خمارش به از خمار شکن. (اوحدی)
۲۳۵۲- این دست را مباد بر آن دست احتیاج.
۲۳۵۳- این دغل دوستان که میبینی مگسانند گرد شیرینی (سعدی)
۲۳۵۴- این خاک توده خانه ی پاداش و کیفر است. (کافی بخاری)
۲۳۵۵- این دعایی است که مستجاب نمیشود.
۲۳۵۶- این دم را باش.
۲۳۵۷- این دم شیر است ببازی مگیر. (عشق حقیقی است مجازی مگیر...) (سحابی)
۲۳۵۸- این دهن را خوب نخواندی.
۲۳۵۹- این دیده شوخ میکشد دل بکمند خواهی که بکس دل ندهی دیده ببند. (سعدی)
۲۳۶۰- این را بکسی گو که ترا نشناسد.
۲۳۶۱- این را که زاییده ای بزرگ کن.
۲۳۶۲- این رشته سر دراز دارد.
۲۳۶۳- این ره که تو میروی به ترکستان است. (ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی ک...) (سعدی)
۲۳۶۴- این ره که تو میروی سراب است. (سعدی)
۲۳۶۵- این زال شوی کش چو تو بس دیده است از وی بشوی دست زناشویی (ناصر خسرو)
۲۳۶۶- این زمان پنج پنج میگیرد تا شده عابد و مسلمانا. (عبید زاکانی)
۲۳۶۷- این زن و زور وزر گذاشتنیست مهرش اندر درون نکاشتنیست (اوحدی)
۲۳۶۸- این سبزه که امروز تماشاگه ماست تا سبزه ی خاک ما تماشاگه کیست
(ابر آمد و باز برسر سبزه گریست بی باده ی ارغوان نمیشاید زیست...) (خیام)
۲۳۶۹- این سبو گر نشکند امروز و فردا بشکند.
۲۳۷۰- این سخن را در بکوی دیگر است.
۲۳۷۱- این سر او باغ تو زندان تست ملک و مال تو بلای جان تست (مولوی)
۲۳۷۲- این سرای سپنج نیایند جویندگان جز برنج (چنین گفت پس که...) (فردوسی)
۲۳۷۳- این سطرهای چین که ز پیری بروی ماست هریک جدا جدا خط معزولی قواست. (صائب)
۲۳۷۴- این سنگ و این پاسنگ.
۲۳۷۵- این سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را (برو از خانه ی گردون بدر و نان مطلب ک...) (حافظ)
۲۳۷۶- این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح خوان و من خاموش (دوش مرغی بصبح مینالید
مرغ تسبیح خوان و من خاموش (دوش مرغی بصبح مینالید عقل و صبرم ببرد و طاقت
و هوش گفتم...) (سعدی)
۲۳۷۷- این شکم بی هنر پیچ پیچ صبر ندارد که بسازد بهیچ. (سعدی)
۲۳۷۸- اینش نعمت اینش نعمت خوارگان. (ناصر خسرو براهی میگذشت
مست و لایعقل نه چون میخوارگان دید قبرستان و مبرز روبرو
بانگ برزد گفت کی نظارگان نعمت دنیا و نعمت خواره بین) (ناصر خسرو)
۲۳۷۹- این طفل یکشبه ره صد ساله میرود. (طی مکان ببین و زمان در سلوک شعر که...) (حافظ)

۲۳۸۰- این عجوزه عروس هزار داماد است (مجو درستی عهد از جهان سست نهاد ک...) (حافظ)
۲۳۸۱- این عشق نیست جانا جنگست و کارزار (تا کی بود بهانه و تا کی بود عتاب...) (فرخی)
۲۳۸۲- ای نفس برشته ی قناعت شو کانجا همه چیز نیک ارزان است. (انوری)
۲۳۸۳- این قاصد مرگ من است.
۲۳۸۴- این قافله تا بحشر لنگ است.
۲۳۸۵- این قبایش تا قندش را مهیا کنم (یا) این قدکش تا قندش را فراهم آرم.
۲۳۸۶- آنقدر چریدی کو دمبه ات؟
۲۳۸۷- آنقدر خر هست و ما پیاده میرویم.
۲۳۸۸- این قدکش تا قندش را بیاورم.
۲۳۸۹- این کار دولت است کنون تا کرا رسد.
۲۳۹۰- این کار کار عشق است دخلی بدین ندارد.
۲۳۹۱- این کاسه نیم کاسه در زیر دارد.
۲۳۹۲- اینک سرت و اینک سندان.
۲۳۹۳- اینکه تو بینی بزیر خرقه خزیده کهنه حریفیست چشم چرخ ندیده.
۲۳۹۴- اینکه گویی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم. (مولوی)
۲۳۹۵- اینکه میبینم به بیداریست یا رب یا بخواب.
۲۳۹۶- این گربه ی میو کن بابا از آن تو. (وحشی)
۲۳۹۷- این گو و این میدان.
۲۳۹۸- این مال من این مال منبر اینهم مال ننه ی قنبر.
۲۳۹۹- این مثل خانه راست خود گفته بدو کدبانو است نارفته. (سنائی)
۲۴۰۰- این مرده باین شیون نیرزد
۲۴۰۱- این مرده و این گورستان.
۲۴۰۲- این مروزی و آن رازی
۲۴۰۳- این ملعون چه کرده بود.
۲۴۰۴- این منم؟ تی تیش مامانی ب تنم؟
۲۴۰۵- این منم طاوس علیین شده؟
۲۴۰۶- این ناکسان که فخر بر اجداد میکنند چون سگ باستخوان دل خود شاد میکنند. (صائب)
۲۴۰۷- این وقت شب قرت برای چیست؟
۲۴۰۸- این نیابد همی برنج پلاس و آن نپوشد همی ز ناز پرند. (مسعود سعد سلمان)
۲۴۰۹- ای نور چشم من بجز از کشته ندروی (دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر ک...) (حافظ)
۲۴۱۰- آخوند خدا بد ندهد. (بهائی)
۲۴۱۱- این هفتصد دینار غیر از آن چهارده شاهی است.
۲۴۱۲- این هلو و این گلو.
۲۴۱۳- این همان چشمه خورشید جهان افروز است که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود. (سعدی)
۲۴۱۴- این هم اندر عاشقی بالای غمهای دگر.
۲۴۱۵- این هم از پیری است (یا) این هم علت پیری است.

۲۴۱۶- این همه آوازه ها از شه بود.
۲۴۱۷- این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار. (سعدی)
۲۴۱۸- اینهمه لشگر برای کشتن یک تن! (...تاری روزم شب سیاه ندارد.)
۲۴۱۹- این هنوز اول نوروز جهان افروز است باش تا خیمه زند دولت نیسان و ایار. (سعدی)
۲۴۲۰- این یک تکه نان پرپری من بخورم یا اکبری.
۲۴۲۱- این یک دم عاریت چه ادبار و چه بخت (چون میگذرد کار چه آسان و چو سخت...
چون جای دگر نهاد میباید رخت نزدیک خردمند چه تابوت و چه تخت)
(عنصری)
۲۴۲۲- این یک دم نقد را غنیمت میدان (از حادثه ی زمان ز آینده مترس
وز هرچه رسد چو نیست یابنده مترس از رفته میندیش وز آینده مترس) (خیام)
۲۴۲۳- این یک دهان را بد خواندی
۲۴۲۴- این یکی را که زاییده ای بزرگ کن.
۲۴۲۵- این ییلاق و قشلاق را از کجا آورده اید.
۲۴۲۶- با آن زبان خوشت یا پول فراوانت یا راه نزدیکت.
۲۴۲۷- با آنکه خصومت نتوان کرد بساز (دستی که بدندان نتوان برد ببوس) (سعدی)
۲۴۲۸- با آنهمه راستی که میزان دارد میل از طرفی کند که آن بیشتر است.
(گر در همه شهر یک سر نیشتر است در پای کسی رود که درویش تر است).
(سعدی)
۲۴۲۹- با آنهمه هوش و بوشت پاشنه ندارد کوشت.
۲۴۳۰- با ادب را ادب سپاه بس است بی ادب با هزار کس تنهاست.
(دانشا چون دریغم آیی از آنک بی بهائی ولیکن از تو بهاست)
بی تو از خواسته مبادم گنج همچنین زارو اربا تو رواست) (شهید بلخی)
۲۴۳۱- با اهل زمانه صحبت از دور نکو است (آن به که در این زمانه کم گیری دوست...
آنکس که ترا بجملگی تکیه بدوست (چون چشم خرد باز کنی دشمن اوست)
۲۴۳۲- با اهل هنر جهان بکین است (...مرد هنری از آن غمین است
آن کوببر خرد مهین است زین ازرق بی خرد کهین است
بر هر که نشانی از هنر هست با محنت و رنج همنشین است) (ابوالفرج رونی)
۲۴۳۳- با ایزد تیغ و نیزه بر نتوان داشت. (ظهیر فاریابی)
۲۴۳۴- با این چیزها قبر آقا درست نمیشود.
۲۴۳۵- با این ریش میروی تجریش؟
۲۴۳۶- با اینهمه که کبر نکوهیده عادتیست آزاده را همی ز تواضع رسد بلا.
۲۴۳۷- با براق چگونه عنان زند خر لنگ (حسود در تو چگونه رسد نمیدانم ک...) (رفیع لبنانی)
۲۴۳۸- با باد جنوبی شوی جنوبی با باد شمالی شوی شمالی.
(بر مذهب و بر رای میزبانی بر خویشتن از ناکسی وبالی...) (ناصر خسرو)
۲۴۳۹- با باد نیز مگوی.
۲۴۴۰- با باز کجا تاب برد بچه ی فرخور (من بچه ی فرخورم و او باز سپید است...) (ابوشکور بلخی)

۲۴۴۱- با بام سیرش را کوبیده.
۲۴۴۲- بابای تو چارده شتر داشت　　نی میزد و اسفناج میکاشت.
۲۴۴۳- بابت سر پل بودن (یا) بابت گلخن بودن.
۲۴۴۴- با بدان بد باش با نیکان نیکو　　جای گل گل باش جای خار خار.
۲۴۴۵- با بدان یار گشت همسر لوط　　خاندان نبوتش گم شد
(...سگ اصحاب کهف روزی چند　　پی نیکان گرفت و مردم شد). (سعدی)
۲۴۴۶- با بداندیش هم نکویی کن　　دهن سگ بلقمه دوخته به (سعدی)
۲۴۴۷- با بد بجز بدی نکند چرخ نیلگون　　(...از خار کشته کس ثمر چیده غیر خار) (پروین)
۲۴۴۸- با بددلی پادشاهی مکن　　(چه گفت آن سپهدار نیکو سخن ک...) (فردوسی)
۲۴۴۹- با بد و نیک وقت داد و ستد　　نکند هیچ نیک هرگز بد. (سنائی)
۲۴۵۰- با بزرگان پیوند کرده است.
۲۴۵۱- با بزرگ و کوچک مزاح نباید کرد　　که بزرگ کینه ور گردد و کوچک دلیر شود. (ارسطو)
۲۴۵۲- با بسته دشمن بپیش　　سخن گفتن آسان بود که و بیش
(بهو گفت...توان گفت بد با زبان دلیر　　زبان چیره گردد چو شد دست چیر) (اسدی)
۲۴۵۳- با بند مچخ که سخت گردد　　چون باز بتابی از رسن سر. (ناصر خسرو)
۲۴۵۴- با بهان رای زن ز بهر بهی　　کز دو عقل از عقیله ای برهی. (سنائی)
۲۴۵۵- با پا راه بروی کفش پاره میشود با سر کلاه.
۲۴۵۶- با پای خود بمرگ رفتن.
۲۴۵۷- با پسر قول زشت و فحش مگوی　　تا نگردد لئیم و فاحشه جوی.
(...تو بدارش بگفته ها آزرم　　تا بدارد ز کرده های تو شرم) (اوحدی)
۲۴۵۸- با پشه عقاب را چه ناور داشت.　　(با سنیه ی من چه کینه گردون را...) (خاقانی)
۲۴۵۹- با پنبه سر بریدن
۲۴۶۰- با پول سر سبیل شاه نقاره میزنند.
۲۴۶۱- با تعلیمات لفظی نمیتوان بجنگ طبیعت رفت و پیروز بازگشت. (دشتی)
۲۴۶۲- با تاج خود کس ز مادر نزاد.　　(مده از پی تاج سر را بباد ک...) (فردوسی)
۲۴۶۳- با تقاضای عقل و نفس و حواس　　کی توان بود کردگار شناس. (سنائی)
۲۴۶۴- با تنگ ظرفان نشستن عمر ضایع کردن است.
۲۴۶۵- با توانایی و با جود کم آمیزد حلم　　(...خواجه بوسهل توانای وجود است و حلیم) (فرخی)
۲۴۶۶- با توانگران تکبر کردن بهتر از تواضع (شیخ ابومحمدابن عبدالله ابن مبارک)
۲۴۶۷- با توکل از سبب غافل مشو　　(...رمز الکاسب حبیب الله شنو) (مولوی)
۲۴۶۸- با توکل زانوی اشتر ببند.　　(گفت پیغمبر بآواز بلند...) (مولوی)
۲۴۶۹- با تیغ و کرباس (یا) با تیغ و کفن نزد کسی رفتن.
۲۴۷۰- با جان مگر از جسد برآید　　خوئی که فروشده است با شیر. (سعدی)
۲۴۷۱- با جاه نیز فضل بباید بهر شعار.　　(جاه بزرگ یافت ولیکن بفضل یافت...) (فرخی)
۲۴۷۲- باج بشغال ندادن.
۲۴۷۳- با حجی گفت روزکی خیری　　کز علی و عمر بگو چیزی.
گفت با وی حجی که انده چاشت　　در دلم حب و بغض کس نگذاشت. (سنائی)

۲۴۷۴- با بدان کم نشین که آخر کار میشوی بد خصال و بدکردار
۲۴۷۵- باجی خیرم ده.
۲۴۷۶- با چرخ ستیزه چون توان کرد. (چرخم زد و دیده خون روان کرد...) (امیر خسرو دهلوی)
۲۴۷۷- با چنین خوردن و چنان آروق کی بری رخت خویش بر عیوق. (اوحدی)
۲۴۷۸- با چنین آهن دل آتش سجاف حق نشاید گفت جز زیر لحاف. (مولوی)
۲۴۷۹- با چنین چارپای لنگ بود سوی هفت آسمان شدن دشوار. (سنائی)
۲۴۸۰- با چون خودی درافکن اگر پنجه میکنی (...ما خود شکسته ایم چه باشد شکست ما)
۲۴۸۱- با حمله ی شمال چه تاب آورد چراغ با دولت همای چه پهلو زند زغن. (سلمان ساوجی)
۲۴۸۲- با خدا باش و پادشاهی کن بی خدا باش هرچه خواهی کن. (سنایی)
۲۴۸۳- با خداباش خدا با تست.
۲۴۸۴- با خدا دادگان ستیزه مکن که خدا داده را خدا داده است (امیر خسرو)
۲۴۸۵- با خرد راز شه صبوری به بیخرد راز شاه دوری به (سنائی)
۲۴۸۶- با خردمند ساز داد و ستد که قویتر شود خرد ز خرد (سنائی)
۲۴۸۷- با خر میل سوی مل چه کنی سپر خار برگ گل چه کنی
...آنکه خواهد خرد نخواهد مل وانکه باشد حزین نبوید گل.) (سنائی)
۲۴۸۸- با خرد و مردش کفواً احد.
۲۴۸۹- با خرس بجوال رفتن (یا) با خرس در جوال شدن.
۲۴۹۰- با خلق کرم کن که خدا با تو کرم کرد (هرکس که بدینار و درم خیر نیندوخت
سر عاقبت اندر سر دینار و درم کرد خواهی متمتع شوی از نعمت دنیا...) (سعدی)
۲۴۹۱- با خواب دیدن آبستن نشوند.
۲۴۹۲- با خوردن سیر نشدی با لیسیدن سیر نمیشوی.
۲۴۹۳- با دام به از بید و سپیدار ببار است. هرچند فزون کرد سپیدار درازا (ناصر خسرو)
۲۴۹۴- باد آورده را باد میبرد.
۲۴۹۵- باد آورده را بادش برد باز. (ک...) (مولوی)
۲۴۹۶- بادا گرچه خوش آمد و دلکش از حدث بگذرد نیاید خوش. (سنائی)
۲۴۹۷- باد باران آورد بازیچه جنگ. (مرد مهمان آورد نامرد ننگ)
۲۴۹۸- باد بدست داشتن (یا) باد در دست داشتن (یا) باد بدست ماندن.
۲۴۹۹- باد بیرون کن ز سر تا جمع گردی بهر آنک خاکرا باد نتواند پریشان داشتن (سنایی)
۲۵۰۰- باد پیمود آنکس که آسمان پیمود (مرا منجم هشتاد سال عمر نهاد
ز عمر دوستی امید من بر آن افزود خدای داند من دل بر او نمیبندم ک...) (مسعود سعد)
۲۵۰۱- باد در چنبر نبندد هیچ کس.
۲۵۰۲- باد دستی از سخا مشمار.
۲۵۰۳- با در آجری پیوند کردن.
۲۵۰۴- با درد بساز تا بدرمان برسی.
۲۵۰۵- با درد کسی رسد که دردی دارد.

۲۵۰۶- با درفش پنجه زدن احمق باشد. (قابوس نامه)
۲۵۰۷- با درم خریدگان مزاح مکنید. (منسوب به انوشیروان)
۲۵۰۸- باد رنگین است شعر و خاک رنگین است زر. (...تو ز عشق این و آن چو آب و آتش بیقرار
زین چنین بادی و خاکی چون سنائی برتر آی تا چنو در شهرها بی تاج باشی شهریار
ورنه چون دیگر خسیسان زین خران عشوه مخر خاک رنگین می ستان و باد رنگین می سپار.)
۲۵۰۹- با دست پس میزند با پا پیش میکشد.
۲۵۱۰- باد سر خاکسار خواهد بود. (...باد خور خاکوار خواهد بود) (اوحدی)
۲۵۱۱- باد شمال است پیوند جان. (چو خورشید ره برد و پیکر کشید
شب از ناف تا پای دامن درید بنالید روز و درازی گرفت
شب تیره گون زود یازی گرفت قوی یال شد روز فرسوده زان ک...) (ادیب)
۲۵۱۲- با دشمن من چو دوست بسیار نشست با دوست نشایدم دگر بار نشست.
پرهیزم از آن عسل که با زهر آمیخت بگریزم از آن مگس که با مار نشست. (تاریخ گیلان مرعشی)
۲۵۱۳- با در آجری معامله کردن حرام است.
۲۵۱۴- باد صرصر کو درختان میکند با گیاه پست احسان میکند (مولوی)
۲۵۱۵- با دکانی که معامله نداری ناخنک مزن.
۲۵۱۶- باد کز دکلان جهد تخت سلیمان برنتابد. (زلف کان از رعشه جنبد پای بند دل نگردد.) (سیف اسفرنگ)
۲۵۱۷- باد گرچه خوش آمد و دلکش بر حدث بگذرد نباشد خوش. (سنائی)
۲۵۱۸- با دم گردو شکستن.
۲۵۱۹- با دنبه سبیل چرب کردن. (محمد بلخی)
۲۵۲۰- بادنجان باد دارد بلی ندارد بلی.
۲۵۲۱- بادنجان بم آفت ندارد.
۲۵۲۲- باد نوروزی پیدا بود از باد خزان (سخن راست توان دانست از لفظ دروغ...) (فرخی)
۲۵۲۳- با دوستان بساز بر دشمنان بتاز.
۲۵۲۴- با دوستان خور آنچه هست پیش از آنک بعد از تو دشمنان تو با دوستان خورند. (ادیب صبا)
۲۵۲۵- با دوست بخیلی نتوان کرد بجانی. (جانیست مرا جان پدر جز دل و جز تن
وان نیز بر من نکند صبر زمانی گر گویی بفرست نگویم نفرستم...)
۲۵۲۶- با دوستان مروت با دشمنان مدارا (آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است...) (حافظ)
۲۵۲۷- با دوست چو بد کنی شود دشمن تو با دشمن اگر نیک کنی گردد دوست. (شاه سنجان)
۲۵۲۸- با دو عقل هوا نیامیزد یک هوا از دو عقل بگریزد.
(صحبت عامه آتش و پنبه است زشت نام و سیه واستنبه است...) (سنائی)
۲۵۲۹- با دو عقل از عقیله ای برهی. (با بهان رای زن ز بهر بهی...) (سنائی)
۲۵۳۰- با دولتیان نشین که خاری در صحبت گل شود بهاری. (امیر خسرو دهلوی)
۲۵۳۱- باده از دست دلارام چه شیرین و چه تلخ.

۲۵۳۲- باده با فرعون خوری از جام عشق موسوی. با علی در بیعت آیی زهر پاشی بر حسن! (سنائی)
۲۵۳۳- باده ی تحقیق ندارد خمار. (قلزم توحید ندارد کنار...) (خواجو)
۲۵۳۴- باده ی درد آلودتان مجنون کند صاف اگر باشد ندانم چون کند.
۲۵۳۵- باده خوردن سنگ بجام انداختن.
۲۵۳۶- باده نی در هر سری شر میکند آنچنان را آنچنانتر میکند. (مولوی)
۲۵۳۷- باده و شادی و رادی هر سه یکجا زاده اند این مر آنرا پشتوان و آن مر اینرا دستیار
رای رادی خیزدت بر دست جام باده نه بار شادی بایدت در طبع تخم باده کار) (مسعوی سعد)
۲۵۳۸- با دیده اعتبار نباشد شنفته را (توفان بچشم من نگر از این و آن مپرس...) (قاآنی)
۲۵۳۹- بادی که از خانه آید برون ندانند درمان آنرا ببند
اگر بد نخواهی تو مینوش پند (بر این داستان زد یکی رهنمون ک...) (فردوسی)
۲۵۴۰- با دیو فرشته نیست همبر (ناسر خسرو)
۲۵۴۱- باران آمد ترکها بهم رفت.
۲۵۴۲- باران از سنگ دریغ نیست و صحبت از ناپذیر دریغ است. (خواجه عبدالله انصاری)
۲۵۴۳- باران بصبر پست کند گرچه نرم است روی آن که خارا را (ناصر خسرو)
۲۵۴۴- باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس. (سعدی)
۲۵۴۵- بار افزونتر کشد چون مست باشد اشتری (جز بدین مستی کجا یارم کشیدن بار غم...) (ادیب)
۲۵۴۶- بار ببار خانه گرانتر است.
۲۵۴۷- بار بد باشد چو بد باشد نهال. (جز کز اصل نیک ناید کار نیک...) (ناصر خسرو)
۲۵۴۸- بار بر گاو و ناله بر گردون.
۲۵۴۹- بارت چون آرد شد بآسیا چه مانی.
۲۵۵۰- بار ثنا بایدت نهال رادی نشان (رای شرف خیزدت بر سر همت نشین...) (مسعود سعد)
۲۵۵۱- بار چون بیش شود شاخ فرود آرد سر. (...سر بپا طره ات آورده زبسیاری دل.) (کمالی)
۲۵۵۲- بار را مرغ و خایه را اشتر. (چون شتر مرغ نه چو مردم حر...) (سنائی)
۲۵۵۳- بار رفتن بر اشتر است ولیک ناله بیهده درای کند. (سنائی)
۲۵۵۴- بار سبک زود بمنزل میرسد.
۲۵۵۵- با رستم دستان بزند هرکه درافتاد (سعدی نه حریف غم او بود ولیکن...) (سعدی)
۲۵۵۶- با رسن بآسمان نتوان شد.
۲۵۵۷- با رسن فلان چیز را باو نتوان بست.
۲۵۵۸- با رعیت صلح کن از جنگ خصم ایمن نشین (...زانکه شاهنشاه عادل را رعیت بشگر است) (سعدی)
۲۵۵۹- با رفیقان سفر مقر باشد بیرفیقان سفر سقر باشد. (سنائی)
۲۵۶۰- بارک الله قبای را رنگین نکند.

۲۵۶۱- با بدان صحبت مدار و بصحبت نیکان نیز قناعت مکن. (ابوسعید ابوالخیر)
۲۵۶۲- بار کج بمنزل نمیرسد.
۲۵۶۳- با خدا دادگان ستیز خطاست (لیک چون داده ی خدای راست...) (امیر خسرو)
۲۵۶۴- با رمال شاعر است با شاعر رمال با هردو هیچکدام با هیچکدام هردو.
۲۵۶۵- بادنجان از بغداد میخواهد.
۲۵۶۶- بار محنت خود به که بار منت خلق (بنان خشک قناعت کنیم و جامه ی دلق ک...) (سعدی)
۲۵۶۷- باران سفید از ابر سیاه میبارد.
۲۵۶۸- باری چو عسل نمیدهی نیش مزن. (زنبور درشت بیمروت را گو...) (سعدی)
۲۵۶۹- باری چو کشته گردی ره بر هزار گیر. (با یک سوار غزو کنی نیست جای نام...) (سنائی)
۲۵۷۰- باری چو گنه کنی کبیره. (العراضه)
۲۵۷۱- بازار چندان که آگنده تر تهیدست را دل پراکنده تر. (ک...) (سعدی)
۲۵۷۲- بازار چه گاهگاهی بر سر نهد کلاهی مرغان قاف دانند آیین پادشاهی. (حافظ)
۲۵۷۳- بازآمدنت نیست چو رفتی، رفتی (آی آنکه نتیجه ی چهار و هفتی
وز هفت و چهار دائماً در تفتی می خور که هزار بار بیشت گفتم...) (منسوب به خیام)
۲۵۷۴- باز این چه گلیم و این چه رنگست. (بویی نبرم همی ز شادی...) (انوری)
۲۵۷۵- باز دارد تو را ز شعر و شعیر (که نباید چنانکه گفتستند...) (ناصر خسرو)
۲۵۷۶- باز را در قفس چه کار بود جای او دست شهریار بود. (سنائی)
۲۵۷۷- با زشت روی دیبه و خز گرچه خوب است خوب ننماید (زانکه...) (ناصر خسرو)
۲۵۷۸- بازدانید فربهی ز آماس. (متبنی نکو همی گوید...) (مسعود سعد)
۲۵۷۹- باز را دست ملوک از همت عالیست جای جغد را بوم خراب از طبع دون شد مستکن. (سنائی)
۲۵۸۰- باز کز آشیان برون نپرد بر شکاری ظفر کجا یابد. (ابن یمین)
۲۵۸۱- بازگردد باصل خود هرچیز.
۲۵۸۲- بازگو از نجد و از یاران نجد (...تا در و دیوار را آری بوجد.) (بهائی)
۲۵۸۳- باز ملک که بر دیوار سرای پیرزنی نشیند پر و بالش ببرند. (کشف المحجوب)
۲۵۸۴- بازناید تیر هرگز کز کمان بیرون شود آخر ای عاشق ز جوریار آهی برمکش...) (رستم خوریانی)
۲۵۸۵- با زن در راز هرگز مزن. (که موبد چنین داستان زد ز زن
که...که زن را دو دل باشد و ده زبان وفا را عوض هم جفا از زنان.) (اسدی)
۲۵۸۶- با زن راز نیست (یا) با زن دل راز نیست.
۲۵۸۷- باز نیاید بتو از پور پار. (ناصر خسرو)
۲۵۸۸- بازوی بخت به که بازوی سخت. (چه کند زورمند وارون بخت.) (سعدی)
۲۵۸۹- باز هم باز بود ورچه که او بسته بود (...صولت بازی از بازفکندن نتوان) (فرخی)
۲۵۹۰- باز هم خطش. (میرزا محمدخان سپهسالار)
۲۵۹۱- بازی اشکنک دارد سر شکستنک دارد.

۲۵۹۲- بازی بازی آخرش جدی میشود.
۲۵۹۳- بازی بازی با ریش بابا هم بازی.
۲۵۹۴- بازی بکنار عرصه بهتر پیداست (احوال زمانه گوشه گیران دانند...) (واعظ قزوینی)
۲۵۹۵- بازی خود دیدی ای شترنج باز بازی خصمت ببین پهن و دراز. (مولوی)
۲۵۹۶- بازی رشگی و ماستی درآوردن.
۲۵۹۷- بازی شتر ناساز باشد.
۲۵۹۸- بازی نیست با شیر شکاری. (نگر تا این سخن بازی نداری ک...) (ویس و رامین)
۲۵۹۹- با ژنده پیل پشه چو پهلو همیزند گر جان بباد بردهد الحق سزای اوست. (ابن یمین)
۲۶۰۰- با ساز باربد چه کنی نیچه ی شبان. (خاقانی)
۲۶۰۱- با سگ بجوال رفتن، با سگ بجوال شدن، با سگ در جوال بودن.
۲۶۰۲- با سگی در جوال نتوان خفت. (در صفات تو ظلم نتوان گفت). (سنائی)
۲۶۰۳- با سلیق از برای سر نزنند. (راه دین از برای شر نزنند) (سنائی)
۲۶۰۴- با سوختگان حدیث پرهیز روغن بود اندر آتش نیز. (امیر خسرو)
۲۶۰۵- با سوزن چاه کندن.
۲۶۰۶- بازآمد و بازآمد اردک بود و غاز آمد.
۲۶۰۷- با شاخ گاو سر را بجنگ انداختن.
۲۶۰۸- با شاه خویشی ندارد کسی (خطرهاست در کار شاهان بسی ک...) (نظامی)
۲۶۰۹- باش تا صبح دولتت بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است.
۲۶۱۰- باشد از عشق قوت مردان آب و نان چیست قوت بی دردان. (اوحدی)
۲۶۱۱- باشد از مادران ما بر ما هم حجامت نکو و هم خرما. (سنائی)
۲۶۱۲- باشد بر نظاره جنگ آسان. (مگر نشنیدی از گیتی شناسان ک...) (ویس و رامین)
۲۶۱۳- باشد بی امیر آشفته لشگر. (جهانم بی تو آشفته است یکسر ک...) (تاریخ سلاجقه ی کرمان)
۲۶۱۴- باشد چو چنان پدر چندین است کری. (شه بحر و تو شهزاده در آن بحر دری
نی نی که صدف سار تو از در پری گویم مثلی گرچه بظاهر خوش نیست...)
۲۶۱۵- باشد دوستی برجای تا باشد عتاب. (شادتر گردم چو دلبر میکند با من عتیب زانکه...) (ابن یمین)
۲۶۱۶- باشد سخن گفتن راست تلخ. (نگر تا چه گوید سخنگوی بلخ که...) (فردوسی)
۲۶۱۷- باشد مرد ستمرسیده ستمکار. (کردم با او چنان که با من کردند). (سوزنی)
۲۶۱۸- باشد هنرور هنرورپسند. (ستودی هنرهای شاه بلند که...) (ادیب)
۲۶۱۹- باش که وقت مشیب صید غزالان شوی ای که زنی در شباب پنجه بشیر عرین. (قاآنی)
۲۶۲۰- با شمشیر چوبین جنگ نتوان کرد.
۲۶۲۱- با شمشیر و قرآن پیش کسی رفتن.
۲۶۲۲- با شمشیر و کرباس پیش کسی رفتن.
۲۶۲۳- باشه چون پشه را شکار کند؟ (پیش والی ولی چکار کند...) (اوحدی)
۲۶۲۴- با شیر اندرون شد و با جان بدر شود (عشق تو در درونم و مهر تو در دلم) (سعیدا)

۲۶۲۵- با شیر خود چه پنجه تواند زدن شغال (بدخواه را چه زهره که گردد معارضت) (سلمان ساوجی)
۲۶۲۶- با شیر درنده کینه مساز (چنین داد پاسخ فرامرز باز که...) (فردوسی)
۲۶۲۷- با شیطان تخم کاشتن.
۲۶۲۸- باطل نشود هرگز تایید سمائی (این مملکت خسرو تأیید سمائی است...) (منوچهری)
۲۶۲۹- با طناب پوسیدی کسی بچاه افتادن.
۲۶۳۰- با طناب پوسیده در چاه چهل ذرعی بعشق عمر مار گرفتن.
۲۶۳۱- با طناب باو نتوان بست.
۲۶۳۲- باطنی همچو بنگه ی لولی ظاهری همچو کلبه ی عطار. (سنائی)
۲۶۳۳- با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری. (بار درخت علم نباشد مگر عمل...) (سعدی)
۲۶۳۴- باغبان را وقت میوه گوشها کر میشود. (جامع التمثیل)
۲۶۳۵- باغ بلبل را قفس باشد چو بندد بار گل. (بر سر کوی تو بی بال و پرم تا رفته ای...) (کاتبی ترشیزی)
۲۶۳۶- باغ بین را چه غم که شاخ شکست باغبان راست غصه ای گر هست. (اوحدی)
۲۶۳۷- باغ تفرج است و بس میوه نمیدهد بکس.
۲۶۳۸- باغ دیدن غذای روح بود (بند و غل توبه ی نصوح بود...) (سنائی)
۲۶۳۹- باغم است و کلیدش را دارم.
۲۶۴۰- با قرب نهان قرب عیان را نبود سنگ. (گر قرب عیان نیست ولی قرب نهان هست...) (قاآنی)
۲۶۴۱- با قضا سود کی کند حذرت خون مگر دان به بیهده جگرت. (سنائی)
۲۶۴۲- با قضا کارزار نتوان کرد.
۲۶۴۳- با قضا مغالبت نرود. (ابوالفضل بیهقی)
۲۶۴۴- با قضای آمده بر نتوان آمد. (ابوالفضل بیهقی)
۲۶۴۵- باقی عمر ایستاده ام بغرامت (عمر نبود آنچه فارغ از تو نشستم...) (سعدی)
۲۶۴۶- با قلم چونکه تیغ یار کنی در نمانی ز ملک هفت اقلیم. (اسکافی)
۲۶۴۷- با قوی گو اگر بگوئی راز زانکه باشد قوی ضعیف آواز. (سنائی)
۲۶۴۸- با کدخدا بساز ده را بتاز.
۲۶۴۹- با کردگار جهان جنگ نیست (مرا چرخ گردان اگر بی گناه
بدست بدان کرد خواهد تباه بمردی مرا روز آهنگ نیست...که) (فردوسی)
۲۶۵۰- با کسان آن کن که با خود میکنی. (او نکویی کرد و تو بد میکنی...) (عطار)
۲۶۵۱- با کسی آشنا نمیگردم چون شدم آشنا، نمیگردم.
۲۶۵۲- با کسی کش نمیتوان زد مشت ور بکوشی نمیتوانی کشت.
اندکی خلق خوشترک باید ور فتوحی است مشترک باید (اوحدی)
۲۶۵۳- با که گویم در همه ده زنده کو (مولوی)
۲۶۵۴- با کسی که علی گفت عمر نمیگوید.
۲۶۵۵- با کفش و کلاه!
۲۶۵۶- با کل چه برابری کند اجزا (اجزای وی است هرچه در گیتی...) (قاآنی)

۲۶۵۷- باکم از ترکان تیرانداز نیست طعنه ی تیرآورانم میکشد.
۲۶۵۸- باغ شاه رفتی زیاد نیاوردی کم برای چه.
۲۶۵۹- با که گویم که در جهان کس نیست. (با خدا هیچ نیک و بد بس نیست...) (سنائی)
۲۶۶۰- با گرانان به از گرانی نیست (حیف بردن ز کاردانی نیست...) (سعدی)
۲۶۶۱- با گرد برابر نبود ابر مطیر. (دل او را بد گر دلها مانند مکن زانکه...) (فرخی)
۲۶۶۲- با گرسنگی قوت پرهیز نماند افلاس عنان از کف تقوی بستاند. (سعدی)
۲۶۶۳- با گرگ دنبه میخورد با چوپان گریه میکند.
۲۶۶۴- با گروهی که بخندند و بخندانند چون کنم چون نه بخندم نه بخندانم. (ناصر خسرو)
۲۶۶۵- بالا بالاها جا نیست پایین پایین ها هم نمی نشیند.
۲۶۶۶- بالا بالاها می نشیند، بزرگ بزرگ حرف میزند.
۲۶۶۷- بالات را دیدم زیرت را هم دیدیم.
۲۶۶۸- بالای سیاهی رنگ نیست.
۲۶۶۹- بالا نشین کم خرج است.
۲۶۷۰- بالای دراز را خرد کم باشد. (هر سرو که در بسیط عالم باشد
شاید که به پیش قامتت خم باشد از سرو بلند هرگز این چشم مدار...) (سعدی)
۲۶۷۱- بالای سرش عدیله میخواند.
۲۶۷۲- بال عقاب شد سبب آفت عقاب. (چشم من است واسطه ی چشم زخم من...) (سلمان ساوجی)
۲۶۷۳- بالش کودکان ز خفتن دان بالش مرد سایه خفتان. (سنائی)
۲۶۷۴- بال کرکس کی رسد در ذروه دو پیکری. (ای طمع کرده در ایران هم در ایران مرگ تست...) (ادیب)
۲۶۷۵- با ما به از این باش.
۲۶۷۶- با ما کج و با خود کج و با خلق خدا کج آخر قدمی راست بنه ای همه جا کج.
۲۶۷۷- بام برین کژ شود ز کژی بنلاد. (دوستی دشمنان دینت زیان داشت...) (ناصر خسرو)
۲۶۷۸- با مردم اصل پاک و عاقل آمیز وز نااهلان هزار فرسنگ گریز.
(...گر زهر دهد ترا خردمند بنوش ور نوش رسد ز دست نااهل بریز). (خیام)
۲۶۷۹- با مردم بیهنر دوستی مکن که مردم بیهنر نه دوستی را شاید نه دشمنی را. (قابوسنامه)
۲۶۸۰- با مردم زمانه سلامی و والسلام. (...تا گفته ی غلام توام میفروشنت).
۲۶۸۱- با مردم سهل گوی دشوار مگوی با آنکه در صلح زند جنگ مجوی. (سعدی)
۲۶۸۲- با مرغ هوا مرغ سرا گر بپرد بیش از سر دیوار نخواهد بودن. (واعظ قزوینی)
۲۶۸۳- با مرگ خواهش نیاید بکار (چنین داد پاسخ بدو شهریار که...
چه پرهیزی از تیز چنگ اژدها که گر زاهنی زو نیابی رها) (فردوسی)
۲۶۸۴- با مرگ کجا سود کند قلعه ی محکم. (بدخواه تو بر قلعه ی محکم چه گریزد...) (معزی)
۲۶۸۵- بام کسان را چه عمارت کنی چونکه نبندی خود دیوار خویش. (ناصر خسرو)
۲۶۸۶- با من نیز!
۲۶۸۷- با من هم پلاس!
۲۶۸۸- بامی از بام ما کوتاه تر ندیده.

۲۶۸۹- با نادان تواضع کردن آب بحنظل دادن است. (منسوب به سقراط)
۲۶۹۰- با نادان نه شیون باد نه سور. (چه نیکو گفت با جمشید دستور که...) (ویس و رامین)
۲۶۹۱- با ناشناخته همسفر میاش. (خواجه عبدالله انصاری)
۲۶۹۲- با نردبان بآسمان نتوان رفت.
۲۶۹۳- با نغزان نغزی با گوزان گوزی.
۲۶۹۴- با نفس اگر برایی دانم که شاطری. (مردی گمان مبر که بسر پنجه است و زور
با شیر مردیت سگ ابلیس صید کرد ای بیهنر بمیر که از گربه کمتری) (سعدی)
۲۶۹۵- بانگ با بر اندرون و خوانت تهی تو بمثل مردمی نه ی دهلی (ناصر خسرو)
۲۶۹۶- با ماه نشینی ماه شوی با دیگ نشینی سیاه شوی.
۲۶۹۷- بانگ دهل و کوس کجا داشت توان راز (گویند که راز وی از خلق نگهدار...) (سوزنی)
۲۶۹۸- بانگ سگ ندهد نور ماه را تشویر. (زمکر طاعن طاعون گرفته ایمن باش که...) (بدر جاجرمی)
۲۶۹۹- بانگ کوس از ضربت است و بوی عود از آذر است (نفس را کامل نماید درد فقر و سوز عشق) (قاآنی)
۲۷۰۰- بانگ نماز بیشک باشد به از حراره (از خواجگان تو پیشی وز شاعران عمادی...) (عمادی)
۲۷۰۱- با نمک خودتان بخورید.
۲۷۰۲- با نیک بنیکی بکوش ازایرا بد جز که سزاوار شر نباشد (ناصر خسرو)
۲۷۰۳- با نیک نشینی نیک شوی با دیگ نشینی سیاه.
۲۷۰۴- با نیکوان نیکویی کن که بدکردار را کرد ار بدوی کفایت کند. (کیمیای سعادت)
۲۷۰۵- با وجودت ز من آواز نیاید که منم (تا خبر دارم از او بی خبر از خویشتنم با وجود...) (سعدی)
۲۷۰۶- با وحش کسی که انس گیرد هم عادت وحشیان پذیرد.
۲۷۰۷- با وقت بود بسته همه کار و همه چیز بی وقت بود کار بسر بردن دشوار. (سعدی)
۲۷۰۸- با هر خمری خماریست.
۲۷۰۹- با هر دست که دادی پس میگیری.
۲۷۱۰- با هرکس منشین و مبر از همگان نیز بر راه خرد رو نه مگس باش نه عنقا. (ناصر خسرو)
۲۷۱۱- با هر که دوستی خود اظهار میکنم خوابیده دشمنی است که بیدار میکنم. (نافع)
۲۷۱۲- با هرکه راست آید از چپ و راست آید.
۲۷۱۳- با هر گلی خاریست.
۲۷۱۴- با همت باز باش و با کبر پلنگ (...زیبا بگه شکار و پیروز بجنگ
کم کن بر عندلیب و طاووس درنگ کانجا همه بانگ آمد و اینجا همه رنگ)
۲۷۱۵- با همه بازی است با جان هم! (بر دل و جان بنده حکم تراست
اس شهنشاه حسن و فرمان هم چند گویی که از تو برگردم...) (سنائی)
۲۷۱۶- با همه بلی و با من هم بلی؟
۲۷۱۷- با همه پلاس با من هم پلاس.
۲۷۱۸- با همه خلق جهان گرچه از آن بیشتر گمره و کمتر برهند.

آنچنان زی که بمیری برهی نه چنان زی که بیمری برهند. (سنائی)
۲۷۱۹- با همه سالوس و با ما نیز هم. (...داد او و صد چو او این دم دهم) (مولوی)
۲۷۲۰- با همه کج کلاه با ما هم.
۲۷۲۱- با همه کس پلاس با ما هم.
۲۷۲۲- با هیچ دلاور سپر تیر قضا نیست. (عاشق چه کند گر نخورد تیر ملامت...) (حافظ)
۲۷۲۳- باید برایت دعا گرفت.
۲۷۲۴- باید برون کشید از این ورطه رخت خویش. (ما آزموده ایم در این شهر بخت خویش...) (حافظ)
۲۷۲۵- باید حرف گفته نشود.
۲۷۲۶- باید ز جان گذشت و پنا باد خرده کرد.
۲۷۲۷- باید گذاشت در کوزه آبش را خورد.
۲۷۲۸- با یک دست دو هندوانه ر نتوان داشت.
۲۷۲۹- با یک روز مجتهد نمیشوی.
۲۷۳۰- با یک سوار غزو کنی نیست جای نام باری چو کشته گردی ره بر هزار گیر. (سنائی)
۲۷۳۱- با یک گل بهار نشود.
۲۷۳۲- با یک نقطه ز بان زیان است. (بس سر که فتاده ی زبان است...) (ایرج میرزا)
۲۷۳۳- به آب اندر شدن غرقه چو ماهی از آن به کز وزغ زنهار خواهی. (نظامی)
۲۷۳۴- به آب باشد ویران جهان و آبادان. (شگفت نیست که آبست تیغ او بی شک...) (مسعود سعد)
۲۷۳۵- بآب خود بازآمدن.
۲۷۳۶- بآب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه.
۲۷۳۷- بآب نرسیده موزه بر مکن.
۲۷۳۸- با آتش محال است آویختن. (دگر خواست از هول بگریختن که...) (ادیب)
۲۷۳۹- بآسانی نیابی شادکامی به بیرنجی نیابی نیکنامی. (ویس و رامین)
۲۷۴۰- بآسیا چو شدی پاس دار نوبت را. مگیر از دهن خلق حرف را زنهار...) (صائب)
۲۷۴۱- بآغاز اگر کار خود ننگری بفرجام ناچار کیفر بری. (فردوسی)
۲۷۴۲- بآغاز گنج است و فرجام رنج پس از رنج رفتن ز جای سپنج. (فردوسی)
۲۷۴۳- بآموختن چون فروتن شوی سخنهای دانندگان بشنوی. (فردوسی)
۲۷۴۴- بآنکس که جانش ز حکمت تهیست ستیهیدنت مایه ی ابلهیست. (شاکر بخاری)
۲۷۴۵- بآهو میگوید بدو بتازی میگوید بگیر.
۲۷۴۶- باختیار کس از یار خویش دور شود؟ (...بروز وصل کسی آرزو کند هجران؟) (فرخی)
۲۷۴۷- باسب تازی هرگز چگونه ماند خر. (اگر بجنس ستوری یکی بود خر و اسب...) (عنصری)
۲۷۴۸- باستقبال انده رفته باشی چو در دل رنج فردا داری امروز...
(میفکن نوبت عشرت بفردا چو اسباب مهیا داری امروز...) (فقیهی مروزی)
۲۷۴۹- باشتهای مردم نمیتوان نان خورد.
۲۷۵۰- باصرار آدمی را بهر کار توان واداشت.
۲۷۵۱- بالضروره از پی هر شدتی باشد فرج نیست نادر گر زایران باز خیزد نادری (ادیب)

۲۷۵۲- بالله از خاک مرده باز کنند نشناسی توانگر از درویش. (سعدی)
۲۷۵۳- بامید سوزن کلند گم کردن.
۲۷۵۴- بامید کباب داغ چشیدن.
۲۷۵۵- بامید محسن منشین محسن آب آور نیست.
۲۷۵۶- بامید هزار دوست یک دشمن مکن. (زیرا که آن هزار دوست از نگاهداشتن تو غافل شوند و آن دشمن از بدسگالیدن تو غافل نشود.) (قابوس وشمگیر)
۲۷۵۷- بانبوه جستن نه نیک است جنگ شکستی بود باد ماند بچنگ. (فردوسی)
۲۷۵۸- باندازه به هر که او میخورد که چون خوردی افزون بکاهد خرد. (اسدی)
۲۷۵۹- بایران شود باژ یکسر شهان نشد باژ او هیچ جای از جهان. (اسدی)
۲۷۶۰- بایران هر آنگه که آسوده شاه بهر کشوری برندارد سپاه.
بباید ز هر جای دشمن بکین پرآشوب گردد سراسر زمین (فردوسی)
۲۷۶۱- به زر میتوان لشگر آراستن.
۲۷۶۲- بایرانی چگونه شاد خواهد بود تورانی پس از چنین بلا کامد زایرانشهر بر تورانی. (فرخی)
۲۷۶۳- بایست تا قائم مقام از باغ درآید.
۲۷۶۴- بایست تا علف زیر پایت سبز شود.
۲۷۶۵- باین شکستگی ارزد بصدهزار درست.
۲۷۶۶- باین لباس بمحشر نمود خواهی کرد؟
۲۷۶۷- بباد آتش تیز برتر شود. (پلنگ از زدن کینه ورتر شود.) (سعدی)
۲۷۶۸- بباده دست میالای کان همه خونیست که قطره قطره چکیده است از دل انگور. (فاریابی)
۲۷۶۹- ببازو کند شیر همواره کار هرآنجا که او شد بیابد شکار (فردوسی)
۲۷۷۰- ببازیگری ماند این چرخ مست که بازی برآرد بهفتاد دست
(...زمانی بباد و زمانی بمیغ زمانی بخنجر زمانی بتیغ
زمانی دهد تخت و گنج و کلاه زمانی غم و خواری و بند و چاه) (فردوسی)
۲۷۷۱- بباشد همه بودنی بیگمان. (...نتابیم با گردش آسمان. و در جای دیگر نجسته است از او مرد دانا زمان.) (فردوسی)
۲۷۷۲- بباغ ار گل بکشتی فرخت باد زمرزش برمکن آزاده شمشاد. (ویس و رامین)
۲۷۷۳- ببال دیگران پرواز نتوان کرد.
۲۷۷۴- ببال دیگری پرواز کردن.
۲۷۷۵- ببانگ خوش گرامی شد سوی مردم هزار آوا وزان خوار است زاغ ایدون که خوش و خوب نسراید (ناصر خسرو)
۲۷۷۶- بزک نمیر بهار میاد.
۲۷۷۷- بباید بدن چون بدارد سپهر (...گهی کین و پرخاش و گه داد و مهر
از او کالبد راست سود و زیان چو دانا بود زو نترسد روان.) (فردوسی)
۲۷۷۸- بباید چمید ار بخواهی خرید.
۲۷۷۹- بباید نهان جنگ را ساختن که دشمن نهان آورد تاختن. (سعدی)
۲۷۸۰- ببخشای بر زیردستان بمهر برایشان بهر خشم مفروز چهر

که ایشان بتو پاکماننده اند 	خداوند را همچو که بنده اند (اسدی)
۲۷۸۱- ببخش و بخور تا توانی درم 	که جز این دگر جمله در دست و غم. (فردوسی)
۲۷۸۲- ببخش و بخور هرچه آید فراز 	بدین تاج و تخت سپنجی مناز.
که گاهی سکندر بود گاه فور 	گهی درد و خشم است و گه جشن و سور (فردوسی)
۲۷۸۳- ببخش و بخور هرچه داری مایست 	که چون ندهی و بنهی آن تو نیست.
(...همه ساله ایدر توانا نه ای 	که امروز اینجا و فردانه ای) (اسدی)
۲۷۸۴- ببخش و بیارای و فردا مگوی 	چه دانی که فردا چه آید بروی. (فردوسی)
۲۷۸۵- ببخشید کتک شما را حلاج خورد.
۲۷۸۶- ببد بس دراز است دست سپهر 	به بیدادگر برنگردد بمهر. (فردوسی)
۲۷۸۷- ببد تا توانی بگیتی مکوش 	(دلت زنده بادا بفرهنگ و هوش...) (فردوسی)
۲۷۸۸- ببد روز نیکی نجسته است کس 	(بنیکی بود شاه را دسترس...) (فردوسی)
۲۷۸۹- ببد گوهران بر بس ایمن مشو 	که اینرا یکی داستانیست نو.
اگر چند بر گو هر افسون کنی 	بکوشی کش اورنگ بیرون کنی
چو پروردگارش چنان آفرید 	نیابی تو بر پند یزدان کلید (فردوسی)
۲۷۹۰- ببد تیز مشتاب و بر بد مکوش. 	(ز گیتی همی پند مادر نیوش...) (فردوسی)
۲۷۹۱- به بدهکاری که هیچ نگویند تلبکار شود.
۲۷۹۲- ببر بر پادشاه شود گستاخ. (سنائی)
۲۷۹۳- بز و شمشیر هردو در کمرند.
۲۷۹۴- ببر قاب رحمت مکن بر خسیس 	چو کردی مکافات بر یخ نویس. (سعدی)
۲۷۹۵- به برف بشاشد آب نمیشود.
۲۷۹۶- ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند 	بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست. (سعدی)
۲۷۹۷- ببلخ اندر بسنگی بر نوشته است 	که دوزخ عاشقان را چون بهشت است
چو باشد مرد عاشق در بر دوست 	همه زشتی بچشمش سخت نیکوست
کجا عاشق بمرد مست ماند 	که در مستی غم و شادی نداند (ویس و رامین)
۲۷۹۸- بسا فالاکه از بازیچه برخاست.
۲۷۹۹- ببندد همی بر خرد دیو راه. 	(چو در کارتان ژرف کردم نگاه...) (فردوسی)
۲۸۰۰- ببویی مست است.
۲۸۰۱- ببهلولی گفتند ریش تو بهتر یا دم سگ گفت اگر از پل جستم ریش من وگرنه دم سگ.
۲۸۰۲- ببیدادگر بر بباید گریست. 	(که بیداد و کژی ز بیچارگیست...)
۲۸۰۳- ببیدیده ی ابلهی گفت کوری 	بدو گفت بیدیده کوری که کورم. (سنائی)
۲۸۰۴- ببیدیده نتوان نمودن چراغ. (نظامی)
۲۸۰۵- ببیشه درون شیر و نر اژدها 	ز دست زمانه نیابد رها.
۲۸۰۶- ببین تا چه بازی کند روزگار. 	(همی باش پیشش پرستار وار...) (فردوسی)
۲۸۰۷- ببین تا ز کردار شاهان پیش 	چه به بد همان کن تو آئین خویش.
۲۸۰۸- ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا. 	(صلاح کار کجا و من خراب کجا...) (حافظ)
۲۸۰۹- ببینندگان آفریننده را 	نبینی مرنجان دو بیننده را. (فردوسی)
۲۸۱۰- ببینیم تا اسب اسفندیار 	سوی آخر آید همی بی سوار

و یا باره ی رستم جنگجوی بایوان نهد بی خداوند روی. (فردوسی)
۲۸۱۱- ببینیم تا این سپهر بلند کرا خوار دارد کرا ارجمند. (فردوسی)
۲۸۱۲- ببینیم تا دست گردان سپهر در این جنگ سوی که یازد بمهر. (فردوسی)
۲۸۱۳- ببینم تا کردگار جهان در این آشکارا چه دارد نهان. (فردوسی)
۲۸۱۴- ببینیم تا گردش روزگار چه بندد بدین بند نا استوار (فردوسی)
۲۸۱۵- ببینیم و تعریف کنیم.
۲۸۱۶- بپایان تا رسد یک شمع صد پروانه میسوزد. (شعار حسن تمکین شیوه ی عشق است بیباکی...) (صائب)
۲۸۱۷- بپالیز گل نیست بیرنج خار. (بدو گفت گوینده کای شهریار...) (فردوسی)
۲۸۱۸- بپادشاهی عالم فرو نیارد سر اگر ز سر قناعت خبر شود درویش.
۲۸۱۹- بپاداش نیکی چرا بد کنم اگر بد کنم بر تن خود کنم. (فردوسی)
۲۸۲۰- بپای چون تویی نبافته اند.
۲۸۲۱- بپای خود بسلاخ خانه رفتن.
۲۸۲۲- بپای خود بگور رفتن.
۲۸۲۳- بپای خویش کرا یافتی که شد سوی دام بدست خویش کرا دیده ای که خود را کشت. (رفیع الدین)
۲۸۲۴- بپایه ای نرسد شخص بی رکوب خطوب بمایه ای نرسد مرد بیخیال خطر. (قاآنی)
۲۸۲۵- بپذیرفتن چیز و گفتار خوش مباش ایمن از دشمن کینه کش.
(نیاید ز دشمن بدل دوستی وگر چند با او ز یک پوستی) (اسدی)
۲۸۲۶- بپرس آنچه ندانی که ذل پرسیدن دلیل راه تو باشد بعز دانایی. (سعدی)
۲۸۲۷- بپرهیز از نادانی که خود را دانا شمرد. (منسوب به نوشیروان قابوسنامه)
۲۸۲۸- بپرهیز از هرچه ناکردنیست نیازار آنرا که نازردنیست. (فردوسی)
۲۸۲۹- بپرهیز تا بد نگرددت نام که بدنام گیتی نبیند بکام. (فردوسی)
۲۸۳۰- بپشت نهنگان گذشتن در آب به آمد که در کار کردن شتاب. (فردوسی)
۲۸۳۱- بپفی مشتعلند و بتفی خاموشند.
۲۸۳۲- بپنج بیضه که سلطان ستم روا دارد زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ.
(اگر زباغ رعیت ملک خورد سیبی برآورند غلامان او درخت از بیخ...) (سعدی)
۲۸۳۳- بپوش و بپاش و بنوش و بخور (...ترا بهره این است از این رهگذر) (فردوسی)
۲۸۳۴- ببخش و بخور هرچه داری مایست که چون ندهی و بنهی آن تو نیست. (اسدی)
۲۸۳۵- بپی اسب جبرییل برو تا نگیردت دیو زیر رکاب (ناصر خسرو)
۲۸۳۶- بپیرانه سر بد بود نیستی (مخور جمله ترسم که دیر ایستی...) (نظامی)
۲۸۳۷- بپیر و جوان از میآید گناه (بمی نیز گستاخ گشتم بشاه...) (فردوسی)
۲۸۳۸- بپیری و بخواری بازگردد بآخر هر جوان شاد خواری. (ناصر خسرو)
۲۸۳۹- پیش برادر برادر بجنگ نباید اگر باشدش نام ننگ. (فردوسی)
۲۸۴۰- پیش شیری صد خر همی ندارد پای دو من سرب بخورد ده ستیر تیزه بهی (ناصر خسرو)
۲۸۴۱- پوستین کسی افتادن.
۲۸۴۲- پیش معجز چه جای نیرنگست (بساعتی شکند رمح او طلسم عدو...) (ظهیر)

۲۸۴۳- بتاریکی درون آب حیاتست (سیاهی گر بدانی عین ذاتست...) (شبستری)
۲۸۴۴- بتازی میگوید بگیر بآهو میگوید بدو.
۲۸۴۵- بت پرستیدن به از مردم پرست. (خون خود را گر بریزی بر زمین)
به که آبروی ریزی بر کنار ...پند گیر و کار بند و گوش دار) (ابوسلیک گرگانی)
۲۸۴۶- بت پرستی گرفته ایم همه این جهان چون بت است و ما شمنیم. (رودکی)
۲۸۴۷- بت چیست گر بدو نبود رغبت شمن. (عالم چه باشد ار نبود چون توئی در او...) (ادیب صابر)
۲۸۴۸- بتخم درخت ار فتی در گمان نگه کن برش تخم باشد همان. (اسدی)
۲۸۴۹- بتدبیر رستم درآید ببند که اسفندیاری نجست از کمند. (سعدی)
۲۸۵۰- بترس از سگی کاو کند روبهی. (ادیب)
۲۸۵۱- بترس از کسی که از خدا نترسد. (خواجه عبدالله انصاری)
۲۸۵۲- بترس از نهان رشگ و از کینه ور بگفتار هرکس دل از ره مبر. (اسدی)
۲۸۵۳- بترسد دل سنگ و آهن ز مرگ (...هم ایدر ترا ساختن نیست برگ.) (فردوسی)
۲۸۵۴- بترس سخت ز سختی چو کار آسان شد که چرخ زود کند سخت کار آسان را (ناصر خسرو)
۲۸۵۵- بترک فرع گو گر اصل خواهی. (هوس بازی مکن گر وصل خواهی...) (ناصر خسرو)
۲۸۵۶- بتر هر زمان مردم بدگهر که گوساله هرچند مه گاوتر. (اسدی)
۲۸۵۷- بتریج قبای کسی بر خوردن.
۲۸۵۸- بت شکن باش تا که چست شوی تب رها کن که تندرست شوی. (اوحدی)
۲۸۵۹- بت که بتگر کندش دلبر نیست. (دلبری دستبرد بتگر نیست...) (عنصری)
۲۸۶۰- بتکی به توس نتوان شد.
۲۸۶۱- بتلخی چو زهر است خشم از گزند ولیکن چو خوردیش نوش است و قند. (اسدی)
۲۸۶۲- بتمنای گوشت مردن به که تقاضای زشت قصابان.
(ترک احسان خواجه اولیتر کاحتمال جفای بوابان...) (سعدی)
۲۸۶۳- بتندی سبک دست برده ره تیغ بدندان گزد پشت دست دریغ. (سعدی)
۲۸۶۴- بتن ژنده پیل و بجان جبرییل بدست ابر بهمن بدل رود نیل. (فردوسی)
۲۸۶۵- بتوان دانست حشو نامه ز عنوان. (نامه ی نعمت ز شکر عنوان دارد...) (ابوحنیفه اسکاتی)
۲۸۶۶- بتوان راز بوصل اندر پوشید بخلق بفراق اندر پوشیده کجا ماند راز. (قطران)
۲۸۶۷- بتوان ز جگر برید پیوند دیدن نتوان خراش فرزند. (امیر خسرو دهلوی)
۲۸۶۸- بتو بیش از تو گر زری دادند دانکه از بهر دیگری دادند. (اوحدی)
۲۸۶۹- بتوکل روند مردان راه (پی منه باتفاق در درگاه...) (سنائی)
۲۸۷۰- بتو معمور داده اند این ملک ز خرابی مهل که گیرد کلک
(...تاریخ این زمین نخاری تو بجز از خار و خس چه کاری تو.) (اوحدی)
۲۸۷۱- بتیزی مدار آتش اندر کنار (وزان پس چنین گفت کای شهریار...) (فردوسی)
۲۸۷۲- بجان از بدی ایمن آنست و بس که نیکی کند به نخواهد بکس. (اسدی)
۲۸۷۳- بجان عمو رجب نمی جنبم یک وجب.
۲۸۷۴- بجان کندن آید برون زر ز سنگ (نه آسان بود با صدف یاخت چنگ...) (ادیب)
۲۸۷۵- بجاهلی نتوان کرد مهتری. (هر علم را تمام کتابیست در دلش آری...) (فرخی)

۲۸۷۶- بجای بلند ار زمه برتریم		چو مرگ آید از زیر خاک اندریم. (اسدی)
۲۸۷۷- بجای خویش دهد هرچه کردگار دهد.		(سریر ملک عطا داد کردگار ترا) (ظهیر)
۲۸۷۸- بجای شمع کافوری چراغ نفت میسوزد.
۲۸۷۹- بجای کسی گر تو نیکی کنی		مزن بر سرش تا دلش نشکنی (فردوسی)
۲۸۸۰- بجایی که پرخاش جوید پلنگ		سگ کارزاری چه سنجد بجنگ. (فردوسی)
۲۸۸۱- بجایی که رستم گریزد ز جنگ		مراوتورا نیست پای درنگ.
۲۸۸۲- بجایی که زر ناید اندر شمار		زراندوده ای را چه باشد عیار. (امیر خسرو دهلوی)
۲۸۸۳- بجایی که زهر آگند روزگار		از او نوش خیره مکن خواستار
(...تو با آفرینش بسنده نه ای		مشو تیز چون پرورنده نه ای) (فردوسی)
۲۸۸۴- بجدل در حدیث شه ماویز		تیغ تو کند به که خسرو تیز. (سنایی)
۲۸۸۵- بجرم عیسی موسی را مگیر. (قرةالعیون)
۲۸۸۶- بجز مرگ امید پیران چه چیز.		(کسی را کجا زندگانی بود
ز خردی امید جوانی بود		امید جوان تا بود پیر نیز...) (اسدی)
۲۸۸۷- بجز نیک نامی در این کشتمند		ندیدم یکی دانه ای سودمند.
(ز گیتی بجز نام نیکی مخواه		برافراز بر مه ز نیکی کلاه
...نباید کند جز که نام نکو		خردمند زین زیستن آرزو) (ادیب)
۲۸۸۸- بجز از کشته ندروی.		(دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کای نور چشم من...) (سعدی)
۲۸۸۹- بجز این خورد و خواب و خیز و نشست		مرد را منهج و طریقی هست. (اوحدی)
۲۸۹۰- بجز پیر سالار لشگر مباد. (قابوسنامه)
۲۸۹۱- بجز رای و دانش چه اندر خورد		پسر را که چونان پدر پرورد. (فردوسی)
۲۸۹۲- بجز شادمانی و جز نام نیک		از این زندگانی نیابی تو ریگ. (فردوسی)
۲۸۹۳- بجز شکر دهنی نکته هاست خوبی را		بخاتمی نتوان زد دم از سلیمانی. (حافظ)
۲۸۹۴- بجنگ آنگهی شو که دشمن ز جنگ		بپرهیزد و سست گرددش چنگ. (فردوسی)
۲۸۹۵- بجنگ اندر خردمند نکو رای		بماند آتشی را لختکی جای. (ویس و رامین)
۲۸۹۶- بجنگ خدا نمیتوان رفت.
۲۸۹۷- بجویبار از آنست سرفرازی سرو		که فیض ابر زمان تا زمانش آب دهد. (رفیع لبنانی)
۲۸۹۸- بجوی خویشتن این آب بر نمیگردد		بهوش باش که از چهرت آبرو نرود. (صائب)
۲۸۹۹- بجوید بنه مردم بد بنه		(سوی فارس فرمود تا برکشید
براه بیابان سر اندر کشید		کز آنسو بد ایرانیان را بنه...) (فردوسی)
۲۹۰۰- بجوییکه یکبار بگذشت آب		نسازد خردمند از او جای خواب. (فردوسی)
۲۹۰۱- بجهان فرومایه تر از آن کس نبود که دیگری را بدو حاجتی بود و تواند اجابت کردن و نکند.
(منسوب به نوشیروان قابوسنامه)
۲۹۰۲- بچابک تر از خود میناداز تیر		چو افتاد دامن بدندان بگیر (سعدی)
۲۹۰۳- بچاره نگردد دگر نیست هست		(در فتنه خواهم ز بن کند من...) (ادیب)
۲۹۰۴- بچاه زمزم شاشیدن.
۲۹۰۵- بچراغی چه شوی روی براه		که کند دود ویت جامه سیاه. (جامی)

۲۹۰۶- بچشم برادری، بچشم خواهری.
۲۹۰۷- بچشمش فتیله گذاشته است.
۲۹۰۸- بچشم عجب و تکبر نظر بخلق مکن که دوستان خدا ممکنند در او باش. (سعدی)
۲۹۰۹- بچشم نهان بین عیان جهانرا که چشم عیان بین نبیند نهانرا
(...جهانست بآهن نشایدش بستن بزنجیر حکمت به بند این جهان را.) (ناصر خسرو)
۲۹۱۰- بچشم و گوش و دهان آدمی نباشد مرد که هست صورت دیوار را همین تمثال.
(سعدی)
۲۹۱۱- بچنان دیک لایق این کمچه. (از درختی که مام بالا رفت
دخت بر شاخه نیز غیژد تفت گفت و خوش گفت پیر برزیگر
این چنین دختر آن چنان مادر سری آنسان سزای این پنجه...) (دهخدا)
۲۹۱۲- بچند گاه دهد بوی عنبر آن جامه که چند روز بماند نهاده با عنبر. (عنصری)
۲۹۱۳- بچوگان همت توان برد گوی.
۲۹۱۴- بچه بزرگتر میخواهد.
۲۹۱۵- بچه ی بط اگرچه باشد خرد آب دریاش کی تواند برد (العراضه)
۲۹۱۶- بچه بط اگرچه دینه بود آب دریاش تا بسینه بود. (سنائی)
۲۹۱۷- بچه حکم طوطی را دارد.
۲۹۱۸- بچه ی خود را میزند تا چشم همسایه بترسد.
۲۹۱۹- بچه ی خویش را بناز مدار نظرش هم ز کار باز مدار.
چون برآید بخواری و سختی نشود او زبون بدبختی (اوحدی)
۲۹۲۰- بچه داری بداری بچه داری سرداری.
۲۹۲۱- بچه در شکم و نامش مظفر؟
۲۹۲۲- بچه روده اش درمیآید با روده اش بازی میکند.
۲۹۲۳- بچهره شدن چون پری کی توانی بافعال مانند شو مر پری را. (ناصر خسرو)
۲۹۲۴- بچه ی ریشدار.
۲۹۲۵- بچه سر پیری زنگوله ی پای تابوت است.
۲۹۲۶- بچه سر راهی برداشتم پسرم بشود شوهرم شد.
۲۹۲۷- بچه سنجاب زاید از سنجاب. (تخم ار جو بود جو آرد بار...) (ناصر خسرو)
۲۹۲۸- بچه عزیز است تربیت او عزیزتر است.
۲۹۲۹- بچه کار آید و چه نرخ آرد صدفی کندرونش گوهر نیست. (عنصری)
۲۹۳۰- بچه که براه افتاد سر کو را هم باید گل میخ کرد.
۲۹۳۱- بچه که دامن شناخت بزمین ننشیند.
۲۹۳۲- بچه مان زبان باز کرده است.
۲۹۳۳- بچه مربی میخواهد.
۲۹۳۴- بچه نازادن به از شش ماهه افکندن جنین. (شعر ناگفتن به از شعری که باشد نادرست)
(منوچهری)
۲۹۳۵- بچه های ما بدور ما.
۲۹۳۶- بچه ی هرکس پیش او عزیر است.

۲۹۳۷- بچیز کسان کش مباشید و زفت (سزاوار در خور گزینید جفت...) (اسدی)
۲۹۳۸- بچین ناخن آنکه رویت شخود (شنیدستم این نکته از رأی زن که آهن بآهن توان کوفتن دگر آنکه گوشم ز دانا شنود...) (ادیب)
۲۹۳۹- بحد خویش هر نقصی کمالی است (سخن سربسته گویم تا بدانی...) (قاآنی)
۲۹۴۰- بحر با پایه پر از حوصله ی رطل و من است. (فضل من بر هنر خویش چرا عرضه کنند...) (قاآنی)
۲۹۴۱- بحر معنی چو شود موج سگال چشمه ی حرف بود تنگ مجال. (جامی)
۲۹۴۲- بحر مکان را کسی نگفت بخیل (آسمان را کسی نگفت حقیر) (ظهیر)
۲۹۴۳- بحر هرچند که کان گهر است صدف او ز گهر بیشتر است. (جامی)
۲۹۴۴- بحسنت مناز بیک تب بند است بمالت مناز بیک شب بند است.
۲۹۴۵- بحسن خلق توان کرد صید اهل نظر بدام و دانه نگیرند مرغ دانا را. (حافظ)
۲۹۴۶- بحق گویا شو از باطل خمش باش چو عیسی نبی دجال کش باش. (پوریای ولی)
۲۹۴۷- بحقیقت آدمی باش وگرنه مرغ دانی که همین سخن بگوید بزبان آدمیت (سعدی)
۲۹۴۸- بحکیم بروی دواست بملا بروی دعا.
۲۹۴۹- بخاتمی نتوان زد دم از سلیمانی (بجز شکر دهنی نکته هاست خوبی را...) (حافظ)
۲۹۵۰- بخاطری که تویی دیگران فراموشند (مقیدان تو از ذکر غیر خاموشند...) (بابا فغانی)
۲۹۵۱- بخاک مرده چه گویی حدیث آب بقا بشوره زار نهال از چه روی بنشانی. (کمالی)
۲۹۵۲- بخانه درون خواب و در گور خواب به بیداریت پس کی آید شتاب (اسدی)
۲۹۵۳- بخانه نشستن بود کار زن برون کار مردان شمشیر زن. (اسدی)
۲۹۵۴- بخت آخوند آنگاه برگردد که در یک شب بدو جا دعوت شد.
۲۹۵۵- بخت اگر یار است با سلطان مپیچ بخت چون برگشت صد سلطان بهیچ.
۲۹۵۶- بخت بد است اژدهای دژم. (یکی داستان زد پس از مرگ اوی
بخون دو دیده بیالوده روی ک...بدام آورد شیر شرزه بدم
بمردی نیابد کسی زورها چنین آمد این تیز چنگ اژدها) (فردوسی)
۲۹۵۷- بخت بد با کسی که یار بود سگ گزدش ار شتر سوار بود.
۲۹۵۸- بختت را عوض کن.
۲۹۵۹- بخت چون با گله ی رنگ برآشوید سرنگون پیش پلنگ افتد رنگ از شخ (ناصر خسرو)
۲۹۶۰- بخت چون برگشت پالوده دندان بشکند.
۲۹۶۱- بخت چون عالی بود بنماید از آغاز کار روز روشن روشنی پیدا کند وقت سحر (معزی)
۲۹۶۲- بخت در بازار نفروشند.
۲۹۶۳- بخت گور وی کن و روی زمین لشگر گیر. (دوست گو یار شو و هر دو جهان دشمن باش...) (حافظ)
۲۹۶۴- بخت و دولت بکار دانی نیست (...جز بتایید آسمانی نیست
کیمیاگر بغصه مرده و رنج ابله اندر خرابه یافته گنج) (سعدی)
۲۹۶۵- بختی لوک گردد چون گذر باشد به پلوانش (عجب نبود گرانبار ار فرولغزد بآب و گل ک...) (امیر خسرو)

۲۹۶۶- بخدا بحقیقت نگری مه شعبان و صفر یکسان است.
(کس دگرباره باین دم نرسد — می بخور گرچه مه شعبان است
همه بگذار کدامین گنهست — که فزون از کرم یزدان است) (انوری)
۲۹۶۷- بخدا گر ز خلق هیچ آید — (کار تو جز خدای نگشاید...) (انوری)
۲۹۶۸- بخداوند مصیبت عزیزان آن درد نرسد که بدانکس که بیفایده گوش دارد (قابوسنامه)
۲۹۶۹- بخرچنگ گفتند چرا از دو سوی روی، گفت پیشرفتم در این است.
۲۹۷۰- بخر خود سوار بودن.
۲۹۷۱- بخردان درشتی فراوان مگوی — برایشان بگفتار پیشی مجوی.
که گر بشکنیشان نباشدت نام — وگر بشکنی باشدش کار خام (اسدی)
۲۹۷۲- بخردان مفرمای کار درشت — (...که سندان نشاید شکستن بمشت.) (سعدی)
۲۹۷۳- بخر دستش نمیرسد پالانشرا میزند.
۲۹۷۴- بخردگی منگر دانه ی سپندان را — (نگاه کن که بقا را چگونه میکوشد...) (ناصر خسرو)
۲۹۷۵- بخرده توان آتش افروختن — پس آنگه درخت کهن سوختن. (سعدی)
۲۹۷۶- بخر گفتند "کی بده میرسی؟" گفت: "از سیخکی بپرس."
۲۹۷۷- بخرما چه یازی چو ترسی ز خار — (بکن کار و کرده بیزدان سپار...) (فردوسی)
۲۹۷۸- بخشتک شلوار نشستن.
۲۹۷۹- بخشش از بزرگتر است و گناه از کوچکتر.
۲۹۸۰- بخشش کند کند دندان تیز. — (عدو را بجای خسک زر بریز که...) (سعدی)
۲۹۸۱- بخشش نیکو آنکه ترا درویش نگرداند. (مرزبان نامه)
۲۹۸۲- بخشیدم اگرچه مصلحت ندیدم. (سعدی)
۲۹۸۳- بخصم دوست شدی گفتم این ز خلق نکوست — بدوست خصم شدن را بگو چه نام کنم؟
۲۹۸۴- بخفتی و چشم زمانه نخفت — (...صماخش نوای سماعت شنفت) (ادیب)
۲۹۸۵- بخل و دوستی باهم نباشد — (بیا تا جان شیرین بر تو ریزم که...) (سعدی)
۲۹۸۶- بخواب اندر است آنکه بیکار گشت — پشیمان شود چونکه بیدار گشت. (فردوسی)
۲۹۸۷- بخواب که جات است.
۲۹۸۸- بخوان کسان اندری پست بنشین — مدان خانه ی خویش خانه ی کسان را. (ناصر خسرو)
۲۹۸۹- بخوان کسان کدخدایی مکن — (...ز بهر گلو پارسائی مکن.) (اسدی)
۲۹۹۰- بخواهد بدن بیگمان بودنی — نکاهد بپرهیز افزودنی. (فردوسی)
۲۹۹۱- بخواهش باد را نتوان گرفتن. — (فروغ خور بگل نتوان نهفتن...) (ویس و رامین)
۲۹۹۲- بخور آش بشکن جاش!
۲۹۹۳- بخور آنچه داری و بیشی مجوی — که از آز کاهد همی آبروی. (فردوسی)
۲۹۹۴- بخورد و بمرد به از آرمان بگور.
۲۹۹۵- بخورد زنگ همی آهن را — هرچند که زنگ هم از آهن خیزد.
(چونست که عشق از دل و از تن خیزد — زو بر دل و تن هزار شیون خیزد آری...)
(ابوالفرج رونی)
۲۹۹۶- بخور نان خود بر سر خوان خویش — (بخوان کسان بر مخور نان خویش...) (نظامی)
۲۹۹۷- بخور و بخواب کار من است خدا نگهدار من است.

۲۹۹۸- بخور هرچه داری بفردا مپای   که فردا مگر دیگر آیدش رای.
ستاند ز تو دیگری را دهد   جهان خوانیش بیگمان برجهد (فردوسی)
۲۹۹۹- بخور هرچه داری فزونی بده   تو رنجیده ای بهر دشمن منه (فردوسی)
۳۰۰۰- بخور هرچه داری منه باز پس   تو رنجی چرا بازماند بکس. (فردوسی)
۳۰۰۱- بخور هرچه داری و بر بد مکوش   ز گیتی بمرد خرد دار گوش. (فردوسی)
۳۰۰۲- بخون ای برادر میالای دست   که بالای دست تو هم دست هست. (تاریخ گزیده)
۳۰۰۳- بخویشاوندان کم از خویش محتاج بودن مصیبتی عظیم دان. (...که در آب مردن به که از غول زنهار خواستن.) (قابوسنامه)
۳۰۰۴- بخیلی مکن هیچ اگر مردمی   همانا که کم باشی از آدمی. (فردوسی)
۳۰۰۵- بخیه بآبدوغ زدن.
۳۰۰۶- بخیه بر روی کار افتادن.
۳۰۰۷- بخیه بروی کار افکندن.
۳۰۰۸- بدادار کن پشت و انده مدار   (گذر نیست از حکم پروردگار) (فردوسی)
۳۰۰۹- بداد خویشتن شد نزد پدر معروف نوشروان. (ز فعل نیک باید نام نیکو مرد را زیرا.) (ناصر خسرو)
۳۰۱۰- بداد کوش و بشب خسب ایمن از همه بد   که مرد بیداد از بیم بود بیدار. (ابوحنیفه اسکافی)
۳۰۱۱- ندارید کار جهان را برنج   که از رنج یابد سرافراز گنج. (فردوسی)
۳۰۱۲- بدام و دانه نگیرند مرغ دانا را   (بحسن خلق توان کرد صید اهل نظر...) (حافظ)
۳۰۱۳- بدان اکنون که کردن میتوانی   چو نتوانی چه سود آنگه که دانی. (شبستری)
۳۰۱۴- بدان ای برادر که تن مرگراست   (...سر و یال من سودن تر گراست
ز گاه خجسته منوچهر باز   از امروز بودم دل اندر گداز
کسی زنده بر آسمان نگذرد   شکار است او مرگش همی بشکرد) (فردوسی)
۳۰۱۵- بدان تا تو با بزم باشی و سور   مگرد از پرستیدن شاه دور. (اسدی)
۳۰۱۶- بدان را بدی سهل باشد جزا   (اگر مردی احسن الی من اسا.) (سعدی)
۳۰۱۷- بدان را دوست دارید ای عزیزان   که خوبان هر کجا باشند عزیزند.
۳۰۱۸- بد آنست که نباشد.
۳۰۱۹- بدانش بود بیگمان زنده مرد   (..خنک رنج بردار پاینده مرد) (فردوسی)
۳۰۲۰- بدانش بود شهریار ارجمند   نه از گنج مردان و تخت بلند (فردوسی)
۳۰۲۱- بدانش بود مرد را ایمنی   به بندد ز بددست اهریمنی (فردوسی)
۳۰۲۲- بدانش بود نیک فرجام تو   بمینو دهد چرخ آرام تو. (فردوسی)
۳۰۲۳- بدانش حق جانت بگزار پورا   چنان چون حق تن بخور میگزاری (ناصر خسرو)
۳۰۲۴- بدانش دل پیر برنا بود.   (توانا بود هر که دانا بود...) (فردوسی)
۳۰۲۵- بدانش زنان کی نمایند راه   (چه آموزم اندر شبستان شاه...) (فردوسی)
۳۰۲۶- بدان کارده کو نجوید ستم   نه آنرا که افزون بریزد درم. (اسدی)
۳۰۲۷- بدان کاین چنین است گردنده دهر   گهن نوش بار آورد گاه زهر. (فردوسی)
۳۰۲۸- بدان کت داد ایزد باش خرسند   (خداوندی و خوبی و جوانی

تن آسائی و ناز و کامرانی	چو چیزی زانچه داری بیش خواهی
ز بیشی خواستن یابی تباهی	مکن ماها ببخت خویش مپسند...) (ویس و رامین)
۳۰۲۹- بدان کز همه چیزها آشکار	بگردد سبکتر دل شهریار. (اسدی)
۳۰۳۰- بدان کسیکه بود نیکخواه او ایزد	اگر کسی بد خواهد بدو رسد خذلان (عنصری)
۳۰۳۱- بدانگ جوی نیرزیدن.
۳۰۳۲- بدان گنج شو شاد کز رنج تست	(اگر زیردستی شود گنج دار
تو او را از آن گنج بیرنج دار	که چیز کسان دشمن گنج تست...) (فردوسی)
۳۰۳۳- بدانگه شود تاج خسرو بلند	که دانا بود نزد او ارجمند. (فردوسی)
۳۰۳۴- بدانگه که خم گیردت یال و پشت	بجز باد چیزی نداری بمشت (فردوسی)
۳۰۳۵- بدانگه که یابی تنت زورمند	زبیماری اندیش و درد و گزند. (فردوسی)
۳۰۳۶- بدان مرد کند است دندان یوز	که مالد زبان بر پنیرش دو روز (سعدی)
۳۰۳۷- بدآید بپیش بد از کار بد.	(بدآمد برایشان ز گفتار بد...) (فردوسی)
۳۰۳۸- بدآید بد اندیش را کار پیش	(هرآنکس که او گم کند راه خویش...) (فردوسی)
۳۰۳۹- بدآید بمرد از بد کار بد	(بدآمد برویش ز گفتار بد...) (فردوسی)
۳۰۴۰- بدآید بمردم ز کردار بد	(کس این گنج نتواند از من ستد...) (فردوسی)
۳۰۴۱- بد از پیش خدا نیاید.
۳۰۴۲- بد از نیک نادر شناسد غریب	(که سالوک این منزلم عنقریب...) (سعدی)
۳۰۴۳- بداندیش تو بدرود هرچه کشت	(روان تو شد با سمان در بهشت...) (فردوسی)
۳۰۴۴- بداندیش را بد بود روزگار	(بدل اندر اندیشه ی بد مدار...) (فردوسی)
۳۰۴۵- بداندیش شاه جهان کشته به	(...سر بخت بدخواه برگشته به) (فردوسی)
۳۰۴۶- بداندیش را خار نتوان شمرد	(وگرنه فراز است این مرد گرد...) (فردوسی)
۳۰۴۷- بد باشد نیکئی کان نه جای خود باشد (زین سبب گفته اند...) (مکتبی)
۳۰۴۸- بد بتن خویش چو خود کرده ای	(باید خوردنت ز کشتار خویش.) (ناصر خسرو)
۳۰۴۹- بدبختان را از دنبه خشکی گیرد. (قرةالعیون)
۳۰۵۰- بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد	یا طاق فرود آید و یا قبله کج آید. (سعدی)
۳۰۵۱- بدبختی که بازآید گوز گاه نماز آید.
۳۰۵۲- بد بد است.
۳۰۵۳- بد بد است ارچه نیکدان باشد	سگ سگ است ارچه پاسبان باشد. (سنائی)
۳۰۵۴- بد به نسبت باشد اینرا هم بدان	(پس بد مطلق نباشد در جهان...) (مولوی)
۳۰۵۵- بد بودن به که با بدان نشستن و کوه بریدن آسانتر از ابله دیدن. (نفایس الفنون)
۳۰۵۶- بدبین همه جا در خور نفرین باشد. (برکنده به آن چشم که بدبین باشد...) (جامع التمثیل)
۳۰۵۷- بد پسند از بدی نبهره تراست (اختیار مطعوم بر مضعوم نتیجهٔ حرص جاهلان باشد و همه ناز و نعمت تلبیدن کار کاهلان... این مثل ز آفتاب شهره تر است...) (مرزبان نامه)
۳۰۵۸- بدتر از هجر از غم هجران نمردن است (از هجر گرچه نیست بلایی بتر ولی...)
۳۰۵۹- بدخواه کسان هیچ بمقصد نرسد	(یک بد نکند تا بخودش صد نرسد
من نیک تو خواهم و تو خواهی بد من	تو نیک نبینی و بمن بد نرسد) (خیام)
۳۰۶۰- بدخوی در دست خوی بد خود گرفتار است.

۳۰۶۱- بدخوی عاقبت کوته عمر آمد کر کس دراز عمر ز خوشخویی. (ناصر خسرو)
۳۰۶۲- بد دانا ز نیک نادان به (گر بدی صورتت بود هسته...) (سنائی)
۳۰۶۳- بد دل نباشد سزاوار گاه. (هنر خود دلیریست بر جایگاه که...) (فردوسی)
۳۰۶۴- بد دل نگردد بگیتی بلند. (نباید که پیچد ز راه کزند که...) (فردوسی)
۳۰۶۵- بد دلیرا بردباری نام منه. (مرزبان)
۳۰۶۶- بد دهنی خواندی.
۳۰۶۷- بد را باید بد گفت خوب را خوب.
۳۰۶۸- بد را حاجت نفرین نباشد. (نکویان را دعای خیر میکن که...) (محیط قمی)
۳۰۶۹- بذر بی نقصان و زر بی باور و گل بی خار نیست. (گر دلم در عشق تو دیوانه شد عیبش مکن...) (سعدی)
۳۰۷۰- بدرختی که پر گره شد و زشت در زنند آتش و کنند انگشت. (اوحدی)
۳۰۷۱- بدرد خدا پرده ی پرده در. (تو تا زنده ای پرده ی کس مدر...) (ادیب)
۳۰۷۲- بدرد دل و گوش غرم سترگ اگر بشنود نام چنگال گرگ. (فردوسی)
۳۰۷۳- بدرد کسان دل مدارید شاد که گردون همیشه نگردد بداد. (اسدی)
۳۰۷۴- بدرد نار چون پر گرددش پوست. (دلم از غم همیشه ابر دارد
ازیرا زین دو چشمم سیل بارد بدرد ترسم از بس غم که در اوست) (ویس و رامین)
۳۰۷۵- بدرد نهار سرتیپ نمیخورد.
۳۰۷۶- بدر گردد مه چو با خورشید گردد ملتقا. (این همه تابش ز روی و رای او نشگفت از آنک...) (سنائی)
۳۰۷۷- بدر میگویم دیوار تو گوش کن.
۳۰۷۸- بدرو راحت ندهند منگالت را که نمیگیرند.
۳۰۷۹- بدرویش گفتند بساط برچین دست بر دهان گذاشت.
۳۰۸۰- بدرها بر نگهبانان هشیار بسی بهتر ز قفل و بند بسیار (ویس و رامین)
۳۰۸۱- بدریا برود خشک میشود. (قرةالعیون)
۳۰۸۲- بدریا بس ایمن مشو از نهنگ (زمانه ندادش برآن بر درنگ...) (فردوسی)
۳۰۸۳- بدریا درشدن در بطن ماهی به است از جل وزغ زنهار خواهی.
۳۰۸۴- بدریا در گهر جفت نهنگ است (...چو نوش اندر دهان جفت شرنگ است) ویس و رامین)
۳۰۸۵- بدریا در منافع بیشمار است وگر خواهی سلامت برکنار است (سعدی)
۳۰۸۶- بدریا نهنگ و بهامون پلنگ هم آن شیر جنگاور تیز چنگ
ابا پشه و پیل در چنگ مرگ یکی باشد ایدر بدن نیست برگ (فردوسی)
۳۰۸۷- بدریا ژرف آنکه جوید صدف ببایدش جان بر نهادن بکف. (اسدی)
۳۰۸۸- بد ز بد گوهران پدید آید هرکسی آن کند کز او زاید.
(فعل آلوده گوهر آلاید خم سرکه سرکه پالاید
هرکجا گوهری بد است بدیست بدگهر نیک چون تواند زیست...) (عنصری)
۳۰۸۹- بدزدی ز نعمت بد زدم ز خدمت چه برکت بود در میان دو سارق. (رشید وطواط)
۳۰۹۰- بدست آوریده خردمند سنگ بنا یافته در ندهد ز چنگ (اسدی)

۳۰۹۱- بدست آهن تفته کردن خمیر به از دست بر سینه پیش امیر. (سعدی)
۳۰۹۲- بدست بنده چه باشد جز آفرین و دعا (بآفرین و دعای نکو بسنده کنم.) (عنصری)
۳۰۹۳- بدست تهی برنیاید امید بزر برکنی چشم دیو سپید. (سعدی)
۳۰۹۴- بدست خود کفن دوختن.
۳۰۹۵- بدست خود گلوی خود بریدن به از بیغاره ی ناکس کشیدن (ویس و رامین)
۳۰۹۶- بدست راست خفتن.
۳۰۹۷- بدستتش شاشیده است.
۳۰۹۸- بدست شهان بر چو خو کرد باز شود زآشیان ساختن بی نیاز. (اسدی)
۳۰۹۹- بدست کسان چون توان کشت شیر نباید ترا پیش او شد دلیر. (اسدی)
۳۱۰۰- بدست کسان مار باید گرفت. (قابوسنامه)
۳۱۰۱- بدست ما چو از این حل و عقد چیزی نیست بعیش ناخوش و خوش گر رضا دهیم رواست (انوری)
۳۱۰۲- بدست من و تو است نیک اختری اگر بد نجوییم نیک اختریم. (ناصر خسرو)
۳۱۰۳- بدسته سیر در خوش نیست سوسن (دل از بیهوده خالی کن خرد را...) (ناصر خسرو)
۳۱۰۴- بدسگال دیگر خواهد و کردگار دیگر.
۳۱۰۵- بدشت آهوی ناگرفته مبخش. (فرستاده گفت ای خداوند رخش...) (فردوسی)
۳۱۰۶- بدشتی که گمراه گردی مپوی. (دگر تا بوی یافه زینسان مگوی...) (اسدی)
۳۱۰۷- بدشمن برت مهربانی مباد که دشمن درختیست تلخ از نهاد. (ابوشکور بلخی)
۳۱۰۸- بدشمن رسد هرچه باشد بگنج بده تا روانت نباشد برنج. (فردوسی)
۳۱۰۹- بدشمن هرآنکس که بنمود پشت شود زان سپس روزگارش درشت. (فردوسی)
۳۱۱۰- بدعای کسی نیامده ایم که بنفرین کسی برویم.
۳۱۱۱- بدعای گربه سیاه باران نمیآید.
۳۱۱۲- بد فعل عوان گرچه شود دوست بآخر (هم بر تو بکار آرد یک روز عوانیش.) (ناصر خسرو)
۳۱۱۳- بد کاشتن و نیک درودن ناید زیرا که همه کشته درودن باید
(از هرکه دهد پند شنودن باید با هرکه بود رفیق نموده باید...) (ابوالفرج رونی)
۳۱۱۴- بدکردار بداندیش بود. (قرةالعیون)
۳۱۱۵- بد کرده بدی کشد بپایان (دانا نکشد سر از مکافات...) (ناصر خسرو)
۳۱۱۶- بد کسی دان که دوست کم دارد زان بتر چون گرفت بگزارد. (سنائی)
۳۱۱۷- بدگمان باشد همیشه زشت کار نامه ی خود خواند اندر حق یار. (مولوی)
۳۱۱۸- بدگو ندارد آنکه بود رهنمای خلق هرگز کسی سخن ز زبان درا نساخت (وحید قزوینی)
۳۱۱۹- بدگهر با کسی وفا نکند. (...اصل بد در خطا خطا نکند.)
۳۱۲۰- بدگوهر نیک چون نتواند زیست (هرکجا گوهری بد است بدیست...) (عنصری)
۳۱۲۱- بدل خصم بگیرند ضمانرا (در باغ و چمن ضامن گل گشت ز بلبل
آنروز که آوازه فکندند خزان را اکنون چمن و باغ گرفتار تقاضاست
آری...) (انوری)
۳۱۲۲- بد مکن که بد افتی چه مکن که خود افتی.

۳۱۲۳- بد مکن و بد میندیش تا ترا بد نیاید پیش.
۳۱۲۴- بدم مار خفته پا مگذار. (با حریفی که بی سبب دارد
سر آزار من بگو زنهار هان و هان راه خویش گیر و برو...) (هاتف)
۳۱۲۵- بد میکنی و نیک طمع میداری (...خود بد باشد جزای بدکرداری
با آنکه خداوند کریمست و رحیم گندم ندهد بار چو جو میکاری.) (جلال الدین رومی)
۳۱۲۶- بد نام کننده ی نکونامی چند (نابرده بصبح در طلب شامی چند
ننهاده برون ز خویشتن گامی چند در کسوت خاص آمده عامی چند...) (مغربی)
۳۱۲۷- بدندان اسب پیش کشی نگاه نمیکنند.
۳۱۲۸- بد نفس مباش بدگمان باش وز فتنه ی خلق در امان باش.
۳۱۲۹- بدود آتش ما خولیا دماغ بسوخت هنوز جهل مصور که کیمیایی هست. (سعدی)
۳۱۳۰- بدوران دو کسرا اگر دیدمی بگرد سر هر دو گردیدمی
یکی آنکه گوید بد من بمن دگر آنکه گوید بد خویشتن (اسیری)
۳۱۳۱- بدوزخ چمیدن بپای بزرگان پیشین ندادند رای
(چنین گفت رستم بفرخ پدر که من بسته دارم بفرمان کمر
ولیکن...) (فردوسی)
۳۱۳۲- بدوزخ درافتادم از نردبان (رباخواری از نردبانی فتاد)
شنیدم هم اندر زمان جان بداد پسر چند روزی گریستن گرفت...) (سعدی)
۳۱۳۳- بدو جو.
۳۱۳۴- بدوزد شره دیده ی هوشمند درآرد طمع مرغ ماهی ببند. (سعدی)
۳۱۳۵- بدوست گرچه عزیز است راز دل مگشای که دوست نیز بگوید بدوستان عزیز. (سعدی)
۳۱۳۶- بد و نیک از ستاره چون آید که خود از نیک و بد زبون آید.
(...گر ستاره سعادتی دادی کیقباد از منجمی زادی.)
۳۱۳۷- بد و نیک بر ما همی بگذرد (چنین داند آنکس که دارد خرد- و در جای دیگر-
نباشد دژم هرکه دارد خرد.) (فردوسی)
۳۱۳۸- بد و نیک جهان گذران میگذرد (نه ز هجران تو غمگین نه ز وصلت شادم که...) (هاتف)
۳۱۳۹- بد و نیک را بذل کن سیم و زر (...که این کسب خیر است و آن دفع شر) (سعدی)
۳۱۴۰- بد و نیک را هر دو پاداش است خنک آنکه جانش از خرد روشن است. (اسدی)
۳۱۴۱- بد و نیک هر دو ز یزدان بود لب مرد باید که خندان بود
چنین گفت آنکس که پیروز گشت سر بخت او گیتی افروز گشت...) (فردوسی)
۳۱۴۲- بد و نیک هرگز نماند نهان (نشانش پراکنده شد در جهان...) (فردوسی)
۳۱۴۳- بد و نیکی بجای دشمن و دوست هریکی در محل خود نیکوست.
(...نیکئی کان نه در محل خود است تو نکویی گمان مبر که بد است) (مکتبی)
۳۱۴۴- بدهکار را که بحال خود گذاشتی تلبکار میشود.
۳۱۴۵- بد همه را بد داند.
۳۱۴۶- بدهن شیر میرود.
۳۱۴۷- بدی با جهل یارانند و جاهل بدکنش باشد نپرهیزد ز بد گرچه مقر آید بفرقانها. (ناصر خسرو)

۳۱۴۸- بدی به بدخواه رسد.
۳۱۴۹- بدیدار مردم شدن عیب نیست ولیکن نه چندان که گویند بس. (سعدی)
۳۱۵۰- بدی در جهان بدتر از آز نیست (کسی را کجا بخت انباز نیست...) (فردوسی)
۳۱۵۱- بدی در قفا عیب من کرد و گفت بترزان قرینی که آورد و گفت. (سعدی)
۳۱۵۲- بدی را بدی سهل باشد جزا (سعدی)
۳۱۵۳- بدیزی گفته امی هرکاره.
۳۱۵۴- بدی سازد کرا نیکی نسازد (دل دانا بهوش خویش نازد...) (ویس و رامین)
۳۱۵۵- بدیع نبود از مشک و عشق غمازی (چو مشک عشق تو غماز من شد ای دل و جان...) (سوزنی)
۳۱۵۶- بدی گرچه کردن توان با کسی چو نیکی کنی بهتر آید بسی.
۳۱۵۷- بدی مکن که در این کشتزار روز جزا بداس دهر همان بدروی که میکاری. (تاریخ گزیده)
۳۱۵۸- بدینار هر چیز و تیمار سخت توان یافت جز زندگانی و بخت. (اسدی)
۳۱۵۹- بدین داستان زد یکی شهره پیر که گر شادی از مرگ من تو ممیر. (فردوسی)
۳۱۶۰- بدین زادم و هم بدین بگذرم (...چنان دان که خاک پی حیدرم) (فردوسی)
۳۱۶۱- بدین گیتی اندر مگرد از خدای چو مینوت باید بدیگر سرای. (فردوسی)
۳۱۶۲- بدین مایه روز اندر این کالبد بجز تخم نیکی نکاری سزد. (فردوسی)
۳۱۶۳- بدین مژده گر جان فشانم رواست (...که این مژده آسایش جان ماست) (فردوسی)
۳۱۶۴- بدین هرسه فریبد مرد هوشیار بگفتار و بکردار و بدیدار. (ویس و رامین)
۳۱۶۵- بدیوار میگویم.
۳۱۶۶- بدیوار ویران که گیرد پناه (که جوید بنیکی ز بدخواه راه...) (اسدی)
۳۱۶۷- بدیها بصبر از مهان بگذرد سر مرد باید که دارد خرد (فردوسی)
۳۱۶۸- بدی؟ یا بدگوداری.
۳۱۶۹- بدی یک روز پیش آید بدان را (چه خوبست این مثل مر بخردان را...) (ویس و رامین)
۳۱۷۰- بذل جاه و مال و ترک نام و ننگ در طریق عشق اول منزل است.
۳۱۷۱- برابر خر جو پاک میکند.
۳۱۷۲- بر آب نوشتن.
۳۱۷۳- برات بر یخ نوشتن.
۳۱۷۴- برات عاشقان بر شاخ آهوست.
۳۱۷۵- براحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید. (مکن ز غصه شکایت که در طریق ادب...) (حافظ)
۳۱۷۶- برادر آن بود کو روز سختی ترا یاری کند در نیک بختی. (ناصر خسرو)
۳۱۷۷- برادران جنگ کنند ابلهان باور کنند.
۳۱۷۸- برادر پشت برادر زاده هم پشت خواهر زاده را با زر بخر با سنگ بکش.
۳۱۷۹- برادرت چندان برادر بود کجا مر ترا بر سر افسر بود. (فردوسی)
۳۱۸۰- برادر حاتم است.
۳۱۸۱- برادر که در بند خویش است نه برادر است و نه خویش است. (سعدی)
۳۱۸۲- برادر هم آخر برادر بود. (اگرچه حسودی ز هر در بود...) (فردوسی)

۳۱۸۳- برادری بجا بزغاله یکی هفتصد دینار.
۳۱۸۴- برادری برابری
۳۱۸۵- برادری را ثابت کن بعد ادعای ارث کن.
۳۱۸۶- برآرد جهان سرکشان را ز کار کند نرمشان گردش روزگار (اسدی)
۳۱۸۷- برآستانه ی میخانه گر سری بینی مزی بپای که معلوم نیست نیت او. (حافظ)
۳۱۸۸- برآسمان چگونه توان شد بنردبان (بر معجزی چنان نتوان زد بساحری...) (عثمان مختاری)
۳۱۸۹- برآسمان شدن آسان بود بپای براق (ببازوی تو ندارد خطر گرفتن ملک...) (ظهیر)
۳۱۹۰- برآفریده سهو رواست (نکند هرچه آن نباید کرد لیک...) (مختاری)
۳۱۹۱- برامش بود هرکه دارد خرد سپهرش همی در خرد پرورد. (فردوسی)
۳۱۹۲- برآن انجمن زار باید گریست که فریاد رس را ندانند کیست.
۳۱۹۳- برآن تشنه بباید زار بگریست که بر کف آب و باید تشنه اش زیست. (جامی)
۳۱۹۴- برآن تنگ روزی بباید گریست که از بیم تنگی بود تنگ زیست. (امیر خسرو دهلوی)
۳۱۹۵- برآنچه میگذرد دل منه که دجله بسی پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد
۳۱۹۶- برآن دل که از آز شد دردمند نیایدش پند خرد سودمند. (فردوسی)
۳۱۹۷- برآن شاه نفرین کند تاج و گاه که پیمان شکن باشد و کینه خواه (فردوسی)
۳۱۹۸- برآن کدخدا زار باید گریست که دخلش بود نوزده خرج بیست.
۳۱۹۹- برآن گروه بخندد خرد که بر بدنی که روح دامن از او درکشیده میگریند.
همه مسافر و این بس عجب که قافله ای برآنکه زود بمنزل رسیده میگریند (عتیقی سمرقندی)
۳۲۰۰- برآنکس بود زندگانی حرام که او را نماند پس از مرگ نام
(نمرد آنکسی کز جهان نام برد که مرد نکونام هرگز نمرد.) (امیر خسرو)
۳۲۰۱- برآن کوش کت سال تا بیشتر بری پایگاه هنر بیشتر. (اسدی)
۳۲۰۲- برآن منگر که دریا رام باشد برآن بنگر که بی آرام باشد. (ویس و رامین)
۳۲۰۳- براه ارچه تنها، نترسد دلیر که تنها خرامد به نخجیر شیر. (اسدی)
۳۲۰۴- براه و بخواب و ببزم و شکار نباید که تنها بود شهریار.
(بزودی کشد بخت زان خفته کین چو بیداری او را بود در کمین) (اسدی)
۳۲۰۵- برای بدبخت (یا) برای مرد بدبخت از در دیوار میبارد.
۳۲۰۶- برای بیماری که تیمارش دارند پزشک ناخوانده آید.
۳۲۰۷- برای خر لنگ کاروان بار نیفکند.
۳۲۰۸- برآید کام دل چون دل بود راست. (ندانم راست تر زین دل که با ماست...) (ویس و رامین)
۳۲۰۹- برای شلخته ها فاطمه ی زهرا دو رکت نماز کرده.
۳۲۱۰- برای شیطان پاپوش میدوزد
۳۲۱۱- برای صحت عالم درشتیها بکار آید ز تن کی خون فاسد بی گزند نیشتر جوشد.
۳۲۱۲- برای عید بود گوسفند قربانی.
۳۲۱۳- برای فاطی تنبان نمیشود.- از این چیزها قبر آقا درست نمیشود.
۳۲۱۴- برای کسی بمیر که برای تو تب کند.

۳۲۱۵- برای گل سزد ار زحمت ز کام کشند (ز تیغ دست مکش نامجوی از آن بجهان
که پادشاهان تیغ از برای نام کشند برنج نفس جهان را فکن بآلایش
که رنج نفس بملک اندرون کرام کشند برای ملک روا باشد ار جهاد کنی...) (ابی رجاد غزنوی)
۳۲۱۶- برای ماست گر ایمان و کفر بخشد سود خدای را چه که ما مومنیم یا کافر. (قاآنی)
۳۲۱۷- برای مصلحت بدم خر زنند.
۳۲۱۸- برای من آب ندارد، برای تو هم نان ندارد؟!
۳۲۱۹- برای نعمت دنیا که خاک بر سر آن منه ز منت هر سفله بار بر گردن.
(...به یک دو روزه رود نعمتش زدست ولی بماندت ابدالدهر عار بر گردن.)
۳۲۲۰- برای نهادن چه سنگ و چه زر. (زر از بهر خوردن بود ای پسر...) (سعدی)
۳۲۲۱- برأی و باندیشه ی نابکار کجا بازگردد بد روزگار. (فردوسی)
۳۲۲۲- برای هر خری آخر نمیبندند.
۳۲۲۳- برای هر نخور یک بخور پیدا میشود.
۳۲۲۴- برای همه مادر است برای ما زن بابا.
۳۲۲۵- برای یک نی نماز در مسجد را نمی بندند.
۳۲۲۶- برای یک دستمال قیصریه را آتش میزند.
۳۲۲۷- برای یکدمه شهوت که خاک بر سر آن زبون زن شدن آیین شیر مردان نیست. (غلامحسین کاشفی)
۳۲۲۸- برای یک شکم دو منت نکند.
۳۲۲۹- برایی لشگری را بشکنی پشت بشمشیری یکی تا ده توان کشت.
۳۲۳۰- بر انجمن مرد بسیار گوی بکاهد بگفتار خویش آبرو
(زبان را نگهدار باید بدن نباید زبان را بزهر آزدن ک...) (فردوسی)
۳۲۳۱- یهودی طلسمش را آورده است.
۳۲۳۲- براندازه باید بهر در سخن (ببخش و بیارای و زفتی مکن...) (فردوسی)
۳۲۳۳- بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست. (ادیم زمین سفره عام اوست...) (سعدی)
۳۲۳۴- براینسان گذر کرد خواهد سپهر گهی پر ز خشم و گهی پر ز مهر. (فردوسی)
۳۲۳۵- براینگونه خواهد گذشتن سپهر نخواهد شدن رام با کس بمهر. (فردوسی)
۳۲۳۶- براینگونه گردد همی چرخ پیر گهی چون کمان است و گاهی چو تیر. (فردوسی)
۳۲۳۷- بر ایوانها نقش بیژن هنوز بزندان افراسیاب اندر است.
(اگر بد کنی هم تو کیفر بری نه چشم زمانه بخواب اندر است...)
۳۲۳۸- بر باد رود هرآنچه از باد آید.
۳۲۳۹- بر بام خرابات چه جغدی چه همایی (اندر صفتت نیست چه نامی و چه ننگی...) (سنایی)
۳۲۴۰- بر بالین مست خفته پنگان نزنند.
۳۲۴۱- بر بخردان مرگ والاسران به از زندگانی ببد گوهران. (اسدی)
۳۲۴۲- بر بد کنش بیگمان بد رسد (چه آمد براین تخمه از چشم بد ک...) (فردوسی)
۳۲۴۳- بربسته دگر باشد وربسته دگر.
۳۲۴۴- بربط را همی گوشمالی شرط باشد تا در آید در نوا... (مالشی بایست مارا زانکه...) (سنائی)

۳۲۴۵- بر بهیمه چه سنبل چه سنبله (شاها بسان ابن یمین از سخنوران
در مدایحت نکشد کس بمرسله اما فلک نمیکندش فرق از شبه
آری...) (ابن یمین)
۳۲۴۶- بر بی بدل چگونه گزیند کس بدل (ای بی بدل چو جان بدلی نیست بر توام...) (انوری)
۳۲۴۷- بر بیگناهان نیابد گزند (چنین است سوگند چرخ بلند که...) (فردوسی)
۳۲۴۸- بر پای باز بند نه بهر مذلت است تاج از پی شرف نبود بر سر خروس. (ابن یمین)
۳۲۴۹- بر پخته چون بر درختان بجاست تو گر خام جویی جنایت که راست. (امیر خسرو)
۳۲۵۰- بر پیل شیران نگرند راه (فرستادن پیلان بر پیلشاه که...) (فردوسی)
۳۲۵۱- برتر ز خویها خرد است و هنر مردم بی این دو چیز نیاید بکار. (فرخی)
۳۲۵۲- برتر شو از بر خورشید.
۳۲۵۳- برتر مشو از حد و نه فروتر هشدار مقصر مباش و غالی
(...بر پایگه خویش اگر نباشی جز رنج نبینی و جز نکالی) (ناصر خسرو)
۳۲۵۴- برترین همه فضلها سخاست (از فضلهای صاحب سید سخا یکیست هرچند...)
(فرخی)
۳۲۵۵- یهودی را وارد بغداد کردن.
۳۲۵۶- برتن خویش ترا فوطه ی کرباسی به که بر خالت دیبای سپاهانی (ناصر خسرو)
۳۲۵۷- بر تواضعهای دشمن تکیه دادن ابلهیست پای بوس سیل از پا افکند دیوار را. (صائب)
۳۲۵۸- بر جانور بجمله سخنگوی جانور زانست پادشا که بر او عقل پادشاست. (ناصر خسرو)
۳۲۵۹- بر جاهل اعتماد مکن.
۳۲۶۰- بر جای رطل و جام می گوران نهادستند پی بر جای چنگ و نای و نی آواز زاغ است و زغن. (معزی)
۳۲۶۱- برجها دیدم که از مشرق برآوردند سر جمله در تسبیح و در تحلیل حی لایموت.
چون حمل چون ثور و چون جوزا سرطان و اسد سنبله میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و وحوت (ابونصر فراهی)
۳۲۶۲- یهودی دعایش را آورده است.
۳۲۶۳- بر چاره گر کار گردد دراز (ز ما ایمنی خواه و چاره مساز که...) (فردوسی)
۳۲۶۴- بر چشم کور سرمه کشیدن چه فایده.
۳۲۶۵- بر خداوند از رهی چون و چرا باشد محال. (او خداوند است و خلق عالمنداورا رهی...)
(معزی)
۳۲۶۶- بر خدایمان هیچ وام نماند.
۳۲۶۷- برخ دوزخی وار خوارند و زشت به آباد کشور چو خرم بهشت
(همی گفت هر چیز گیتی فزای بدین هندوان دادگویی خدای...) (اسدی)
۳۲۶۸- بر خر خود نشاندن (یا) بر خر نشاندن.
۳۲۶۹- بر خرمگس معرکه لعنت.
۳۲۷۰- بر خفته قلم نیست.
۳۲۷۱- بر خلق خدا حکم چنان کن که اگر آن تو برکند کسی تو راضی باشی
(خواهی که میان خلق قاضی باشی باقی مانی گهی که ماضی باشی...) (مجدالدین نسفی)

۳۲۷۲- بر خوان نهاده آفرین واجب نشود. (قرةالعیون)
۳۲۷۳- بر خود آنرا که پادشاهی نیست بر گیاهیش پادشا مشمار. (سنائی)
۳۲۷۴- بر خویشتن آنکه او نبخشود بخشیدن او خرد نفرمود (امیر خسرو)
۳۲۷۵- بر خیالی صلحشان و جنگشان وز خیالی نامشان و ننگشان
(نیست وش باشد خیال اندر جهان تو جهانی بر خیالی بین روان...) (مولوی)
۳۲۷۶- بردارد کام هر که با کار بساخت (بختش یار است هرکه با یار بساخت
مه نور از آن گرفت کز شب نرمید گل بوی بدان یافت که با خار بساخت)
۳۲۷۷- بردبار شو تا ایمن شوی.
۳۲۷۸- برد بیمن بردن.
۳۲۷۹- برد خواسته هرکسی راز راه کند دوست را دشمن کینه خواه (اسدی)
۳۲۸۰- بر در ارباب بی مروت دنیا چند نشینی که خواجه کی بدر آید (حافظ)
۳۲۸۱- بر در بسته چو بنشینی بسی عاقبت بگشاید آن در را کسی. (عطار)
۳۲۸۲- بر در توفیق چه دربان چه میر (...در ره تحقیق چه کودک چه پیر) (خواجو)
۳۲۸۳- بر در خانه هر سگی شیر است (گرچه بر بیخرد هوا چیر است...) (سنائی)
۳۲۸۴- بر درم قلب خط خوش چه سود (لفظ مزور که عبارت نمود...) (امیر خسرو)
۳۲۸۵- بر درند سگان هر که را نگردد سگ لگد زنند خران هر که را نباشد خر.
(که...) (مسعود سعد)
۳۲۸۶- بر دست مگیر چون سبکساران کاریکه بسر برد نتوانی
(امروز بکار در نکو بنگر بنگر که چه گفت مرد یونانی
گفتا که بزیر نردبان منشین بندیش ز کارهای سارانی) (ناصر خسرو)
۳۲۸۷- بر دشمن ضعیف مدار ایمنی (...بخرد نباشد ایمنی از دشمنش
وانگه که دست خویش بیابی بدو غافل مباش و بیخ زبن بر کنش) (ناصر خسرو)
۳۲۸۸- برد قمار باخت است.
۳۲۸۹- برد کشتی آنجا که خواهد خدای اگر جامه بر تن درد ناخدای
۳۲۹۰- بر دل گشاده مرد نگیرد زمانه تنگ (...نهمار این سخن زبزرگان شنوده ایم) (قاآنی)
۳۲۹۱- برد نو بهتر از کهن دیباست (خویشتن را خلق مکن بر خلق...) (مسعود سعد)
۳۲۹۲- بر دوستان رفته چه افسوس میخوریم ما خود مگر قرار اقامت نهاده ایم. (صائب)
۳۲۹۳- بر دوستی پادشاهان اعتماد نشاید کرد و بر آواز خوش کودکان غره نباید شد که آن بخیالی مبدل شود و این بخوابی. (سعدی)
۳۲۹۴- بر دولت متزلزل اعتماد نباشد. (تاریخ گزیده)
۳۲۹۵- بر راست گم زود گردد گمان (نه هرچه آن بگویند باشد همان...) (اسدی)
۳۲۹۶- بررس بکارها بشکیبایی زیرا که نصرت است شکیبا را. (ناصر خسرو)
۳۲۹۷- بر رسته دگر باشد و بر بسته دگر.
۳۲۹۸- بر رسولان پیام باشد و بس (ور نیاید بگوش همت کس...) (سعدی)
۳۲۹۹- بر روی پزشک زن میندیش چون بود درست بیسیارت. (رودکی)
۳۳۰۰- بر روی محیط پل توان بست نتوان لب خلق را زبان بست (امیر خسرو)
۳۳۰۱- بر زبان تسبیح و در دل گاو و خر این چنین تسبیح کی دارد اثر (خاقانی)

۳۳۰۲- برزم اندرون کشته بهتر بود که بر ما یکی بنده مهتر بود. (فردوسی)
۳۳۰۳- بر زمین فراخ ده ناورد بر هوای بلند کن پرواز. (مسعود سعد)
۳۳۰۴- بر سبکسر نشاید ایمن بود که سبکسر بسر درآید زود. (اوحدی)
۳۳۰۵- بر ستاره ی سعد و نحس اندر فلک مسمار نیست (نیک را بد دارد و بد را نکو از بهر آنک) (ناصر خسرو)
۳۳۰۶- بر سر اولاد آدم هرچه آید بگذرد (گوش کن پند ای پسر از بهر دنیا غم مخور...) (سعدی)
۳۳۰۷- بر سر بازار تیز کور بود مشتری (هجر تو مانند وصل هست روا بهر آنک...) (سنایی)
۳۳۰۸- بر سر قبر شهیدان گنبد گردون بس است (بعد مردن تربت مارا عمارت گو مباش...) (مراد بافقی)
۳۳۰۹- بر سر غربال بودن.
۳۳۱۰- بر سر کوی عاشقی شاه و گدا یکی بود (...پادشهی کند کسی کوست گدای چون تویی) (سلمان ساوجی)
۳۳۱۱- بر سر هر لقمه بنوشته عیان کز فلان ابن فلان ابن فلان. (مولوی)
۳۳۱۲- بر سفره حسرت برد روزه دار (ز من پرس فرسوده ی روزگار که...) (سعدی)
۳۳۱۳- بر سفره نشان آنکه تو را دشمن جانست زنجیر سگ هرزه مرس لقمه ی نانست.
۳۳۱۴- بر سفلگان تا توانی مگرد (در آز باشد دل سفله مرد...) (فردوسی)
۳۳۱۵- بر سیه دل چه سود خواندن وعظ نرود میخ آهنین بر سنگ
(آهنی را که موریانه بخورد نتوان برد از او بصیقل زنگ...) (سعدی)
۳۳۱۶- بر شوی زن به که نزد پدر (زنانرا بود شوی کردن هنر...
بود سیب خوشبو بر شاخ خویش ولیکن بجامه دهد بوی بیش) (اسدی)
۳۳۱۷- بر شیر از آن شدند بزرگان دین سوار کاهسته تر ز مور گذشتند بر زمین. (خواجه عماد نقیح)
۳۳۱۸- بر ضعیفان روا نباشد زور چه ملخ باشد آن ضعیف چه مور. (اوحدی)
۳۳۱۹- بر طاق نهادن. بر طاق نسیان نهادن.
۳۳۲۰- بر ظاهرش عیب نمیبینم و در باطنش غیب نمیدانم.
۳۳۲۱- بر عکس نهند نام زنگی کافور.
۳۳۲۲- بر عهد و وفای ترک اعتماد نشاید.
۳۳۲۳- برف پیری بهر سری که بخفت نتواند خلق عالم رفت. (مکتبی)
۳۳۲۴- برفتد مرکبی که تند رود (...زود در سر رود هرآنکه دود) (مکتبی)
۳۳۲۵- برفتن مرجان چنان بارگی که آرد گه کار بیچارگی
(ز یک روزه دو روزه ره ساختن به از اسب کشتن ز بس تاختن) (اسدی)
۳۳۲۶- بر فضل تیغ پاکی گوهر بود نشان بر قدر مرد نیکی گوهر بود اثر. (قاآنی)
۳۳۲۷- بر فلک برد و شخص پیشه ورند این یکی درزی آن دگر جولاه.
این ندوزد مگر کلاه ملوک وآن نبافد مگر پلاس سیاه (شهید بلخی)
۳۳۲۸- بر فلک چون بدر گردد کاستن گیرد قمر (بر زمین چون حکمران گشتی گرفتی کاستن...) (معزی)
۳۳۲۹- بر فلک زان مسیح سر بفراشت که بر این خاک توده خانه نداشت. (سنایی)

۳۳۳۰- بر قاتلان لعنت را گفتند.
۳۳۳۱- بر کار یزدان کیهان خدیو چه دارد بها کار جادو و دیو (اسدی)
۳۳۳۲- برکت در حرکت است.
۳۳۳۳- بر کس مپسند آنچه تورا نیست پسند.
۳۳۳۴- برکسی مپسند کز تو آن رسد کت نیاید خویشتن را آن پسند. (ناصر خسرو)
۳۳۳۵- بر کس نیست از آموختن عار (بیاموز آنچه نشناسی تو زنهار که...) (ناصر خسرو)
۳۳۳۶- آبرو را پیش هر ناکس نریز.
۳۳۳۷- بر کنده به آن چشم که بدبین باشد. (بدبین هم جا در خور نفرین باشد...)
۳۳۳۸- بر کنده به آن ریش که در دست زنان است.
۳۳۳۹- بر کهن کردن همه نوها ای برادر موکل است دهور. (ناصر خسرو)
۳۳۴۰- بر کیسه ی طرار منه چشم که ناگاه تا درنگری جیب تو بشکافته باشد.
(به در نگرای دل مرو آنجا بخیره کان ره نه بپای چو تویی بافته باشد...)
۳۳۴۱- بر گاه نبینی مگر آنرا که سزا هست کز گاه برانگیزی و در چاه نشانیش (ناصر خسرو)
۳۳۴۲- برگ بی برگی نداری لاف درویشی مزن (پای این مردان نداری جامه ی ایشان مپوش...)
(سنائی)
۳۳۴۳- برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت کردگار
۳۳۴۴- بر گذشته افسوس نخورند.
۳۳۴۵- بر گذشته تیمار مخورید.
۳۳۴۶- بر گذشته حسرت آوردن خطا است (...باز ناید رفته یاد آن هباست) (مولوی)
۳۳۴۷- بر گذشته ها صلوات.
۳۳۴۸- برگ سبزیست تحفه ی درویش چه کند بینوا همین دارد.
۳۳۴۹- برگ عیشی بگور خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست. (سعدی)
۳۳۵۰- به رگ مرده نیشتر نزنند.
۳۳۵۱- بر گوینده بیش از گفتار نباشد. (قابوس نامه)
۳۳۵۲- بر گه چو نشینی چو اهل کاهی (با خوی ستوران مشو بگه بر...) (ناصر خسرو)
۳۳۵۳- بر لب جیحون کس تشنه نباشد.
۳۳۵۴- بر لشگر گیاهان گل راست سلطنت کوری کو کنار که حمال افسر است. (اثیر اخسیکتی)
۳۳۵۵- بر ما چه برگشتن از شاه خویش چه برگشتن از راه یزدان و کیش. (اسدی)
۳۳۵۶- بر مال و جمال خویش مغرور مشو کانرا بشبی برند و اینرا بتبی
۳۳۵۷- بر مخنث سلاح جنگ چه سود. (در کژاغند مرد باید بود...) (سعدی)
۳۳۵۸- بر مرد سلاح حرب زیباست گلگونه و غالیه زنانراست. (تحفةالعراقین)
۳۳۵۹- بر مرده قلم نیست.
۳۳۶۰- بر مرده مزن ز بهر خون نشتر (بر بند از این سخن کمالی لب...) (کمالی)
۳۳۶۱- بر مست قلم نیست.
۳۳۶۲- بر مشاطه عروس آراستن بود. (قرةالعیون)
۳۳۶۳- بر مگسی خوب نیست ضربت فرهاد (نیز نبینم روا اگر نه بکوبمت...) (ناصر خسرو)
۳۳۶۴- بر ملک نباشد بجز از سیف نگهبان (تو سیفی و از تست نگهداشته دولت...) (مسعود سعد)

۳۳۶۵- بر من این رنج کوه فولاد است   چون تو زان فارغی ترا باد است.
آن شنیدم که رفت نادانی   بعیادت بدرد دندانی
گفت باد است ز آن مباش غمین   گفت آری ولی بنزد تو این...) (سعدی)
۳۳۶۶- بر منکرش لعنت.
۳۳۶۷- بر نادر حکم نتوان کرد. (سعدی)
۳۳۶۸- بر نارسیدن از چه و چند و چون   عار است نورسیده ی برنا را. (ناصر خسرو)
۳۳۶۹- بر ناورد هرگز از شاخ بید   (شما را بدو نیست هرگز امید که...) (فردوسی)
۳۳۷۰- برنایان را آموزگار و مودب گوشمال زمانه و حوادث است. (بیهقی)
۳۳۷۱- بر ناید از خانه ی باز جغد   (بموبد چنین گفت دهقان سغد   که...) (فردوسی)
۳۳۷۲- بر ناید از هیچ ویرانه دود   (مثل زد در این آنکه فرزانه بود   که...) (نظامی)
۳۳۷۳- برنج از کجا باز ماند سپاه   که هستند پرورده ی پادشاه. (فردوسی)
۳۳۷۴- برنج اندر آری تنت را رواست   که خود رنج بردن بدانش سزاست. (فردوسی)
۳۳۷۵- برنج اندر است ای خردمند گنج   نیابد کسی گنج نابرده رنج. (فردوسی)
۳۳۷۶- برنج اندر بود راحت بخار اندر بود خرما.   اگر خسرو فزونی جست ور بخش آمد از جستن...) (قطران)
۳۳۷۷- برنج در رنج توان افزود   در روزی نتوان افزود (این به بخشش است نه بکوشش...) (ابوسعید ابوالخیر)
۳۳۷۸- برندان می ناب و معشوق مست   خدا میرساند ز هرجا که هست.
۳۳۷۹- بر نکوکاری هرگز نکند خلق زیان   (دل مردم بنکوکار توان برد ز راه...) (فرخی)
۳۳۸۰- بر نمد چوبی اگر آن مرد زد   بر نمد کی چوب زد بر گرد زد. (مولوی)
۳۳۸۱- برنیاید ز کشتگان آواز   (عاشقان کشتگان معشوقند...) (سعدی)
۳۳۸۲- برنیاید کس با مکر زنان هرگز   (راست گوی که در تو شده ام عاجز...)
بکدامین ره بیرون شده ای زین در   راست گویند زنان را نگوارد عز...) (منوچهری)
۳۳۸۳- بر نی شدن سوار بمعنی پیادگیست. (وحید قزوینی)
۳۳۸۴- برواره کج آید چو بود کژ مبانیش   (پند و سخن خوب بر آن سفله دریغست
زنهار که از بار خوی بد نرهانیش   پند تو تبه گردد در فعل بد او...) (ناصر خسرو)
۳۳۸۵- بر آستین هم ز پیراهن است   (بنزدیک من جایتان روشن است...) (فردوسی)
۳۳۸۶- بروای گدای مسکین در دیگری طلب کن   که هزار بار گفتی و نیامدت جوابی. (سعدی)
۳۳۸۷- برو این دام بر مرغ دگر نه   که عنقا را بلند است آشیانه. (حافظ)
۳۳۸۸- بروباه گفتند شاهدت کیست گفت دنبم.
۳۳۸۹- برود نیل رسیدی مخر غرور سراب   (ترا ز گردش ایام نیز اگر گله ایست...) (ابولفرج رونی)
۳۳۹۰- بروز تجربه ی روزگار بهره بگیر   که بهر دفع حوادث ترا بکار آید. (؟رودکی)
۳۳۹۱- بروز رفته ماند یار رفته   چرا داری بدل تیمار رفته. (ویس و رامین)
۳۳۹۲- بروزگار توان کرد کارها چو نگار   (چو روزگار بود کار چون نگار کند...) (فرخی)
۳۳۹۳- بروزگار شود مرد رسمدان   (نادیده روزگارم از آن رسمدان نیم آری...) (ابوالمعالی)
۳۳۹۴- بروز معرکه ایمن مشو ز خصم ضعیف   که مغز شیر برآرد چو دل زجان برداشت (سعدی)

۳۳۹۵- بر وزن کن ای خواجه هر نوبهار که تقویم پاری نیاید بکار. (سعدی)
۳۳۹۶- بروزی بزادیم و روزی مریم (اگر سر همه سوی خنجر بریم...) (فردوسی)
۳۳۹۷- بروزی چند با دوران دویدن چه شاید دیدن و چتوان شنیدن. (نظامی)
۳۳۹۸- بروشنگر چه از آیینه جز زنگار میماند. (صائب)
۳۳۹۹- برو شیر درنده باش ای دغل مینداز خود را چو روباه شل. (سعدی)
۳۴۰۰- برو که رونق این کارخانه کم نشود ز زهد همچو تویی یا ز فسق همچو منی (حافظ)
۳۴۰۱- برند شیر علم را به پیش صف لکن طمع ندارد از او هیچکس شجاعت شیر (سوزنی)
۳۴۰۲- بروی نان کنند سگ نخورد.
۳۴۰۳- بروی هرکس طمع آورد همی خواری. (اسیر عشق تو گشتم بطمع یاری تو...) (قطران)
۳۴۰۴- بره ی دومادری.
۳۴۰۵- بره را میبرد گرگ واشتلم میکرد کرد. (در مصیبت ناله کم کن زانکه این ماند بدانک...) (ابن یمین)
۳۴۰۶- بر هر که نپرورده ی اعتماد مکن (او مرا سپاهسالار نباید کرد و نه امیر که من دشمن اویم و چاکر امیر خراسان او را بگوی که... خاصه بر دشمن.) (تاریخ سیستان)
۳۴۰۷- بر همکار بد لعنت.
۳۴۰۸- برهنه آمده ایم و برهنه نیز خواهیم رفت. (بیهقی)
۳۴۰۹- برهنه باک ندارد ز راه زن. (گر گویدم ملک که بود راهزن براه گویم...) (قاآنی)
۳۴۱۰- برهنه بدی کامدی در جهان نبد با تو چیز آشکار و نهان
(...چنان کامدی همچنان بگذری خور و پوشش افزون تو را برسری.) (اسدی)
۳۴۱۱- برهنه چو زاید ز مادر کسی نباید که یازد بپوشش بسی. (فردوسی)
۳۴۱۲- برهنه سپهبد برهنه سپاه (بنزد که جویی همی دستگاه...) (فردوسی)
۳۴۱۳- بره نیارد دیوانه را مگر زنجیر. (پیام دادم نزدیک آن بت کشمیر
که دل بحلقه ی زلفت چرا شده است اسیر جواب داد که دیوانه شد دل تو ز عشق...) (معزی)
۳۴۱۴- برهنه فارغ است از دزد و طرار.
۳۴۱۵- بره و مرغ را بدان ره کش که بانسان رسند در مقدار.
جز بدین ظلم باشد ار بکشد بی نمازی مسجی را زار. (سنائی)
۳۴۱۶- بر هیچ چشمه دل ننهد آنکو چون خضر دیده چشمه ی حیوان را (قاآنی)
۳۴۱۷- بر هیچ مپیچ.
۳۴۱۸- بر یخ حوالت کردن = بر یخ نوشتن.
۳۴۱۹- بریدن سر دشمن آیین بود. (گر از ما بدلش اندرون کین بود...) (فردوسی)
۳۴۲۰- برید و درید و شکست و ببست (بروز نبرد آن یل ارجمند
بشمشیر و خنجر بگرز و کمند... یلان را سر و سینه و پا و دست.) (فردوسی)
۳۴۲۱- بریده به سر آن کز بدی نتابد سر (برهمنان را چندانکه دید سر ببرید...) (فرخی)
۳۴۲۲- بریده سر دگر باره نروید ازیرا هیچ دانا خون نجوید. (ویس و رامین)
۳۴۲۳- بریده سر نروید بار دیگر (چو مهرم را بریدی بر جفاسر...) (ویس و رامین)

۳۴۲۴- بریزی بخاک ار همه آهنی اگر دین پرستی گر اهریمنی.
۳۴۲۵- بریزید و شمر ملعون چون همی لعنت کنی چون حسین خویش را شمر و یزید دیگری.
(سنایی)
۳۴۲۶- بریسمان پوسیده ی کسی در چاه شدن.
۳۴۲۷- بزاهد فربه و پزشگ نزار مگروید.
۳۴۲۸- بزاخفش.
۳۴۲۹- بز بپچ پچ بر هرگز نشود فربه. (زه دانا را گویند که داند گفت
هیچ نادان را داننده نگوید زه سخن شیرین از زفت نیارد بر...) (رودکی)
۳۴۳۰- بز بتک و پویه فربه نگردد. (جامع التمثیل)
۳۴۳۱- بز بسته ی ملانصرالدین است.
۳۴۳۲- بزخم مار بود هم زبان مار افسای (زبان کینه ورش هم بزخم کینه اوست...) (عنصری)
۳۴۳۳- بز را بپای خود آویزند. (قرةالعیون)
۳۴۳۴- بز را چراغ پا میکند.
۳۴۳۵- بز را غم جان است، قصاب را غم پیه.
۳۴۳۶- بزر برکنی چشم دیو سپید (بدست تهی بر نیاید امید...) (سعدی)
۳۴۳۷- بزرگان پس رفته نشتافتند (...که بسیار جستند و کم یافتند
نه بعد از شدن بازگردد زمان نه تیری که بیرون جهید از کمان) (امیر خسرو)
۳۴۳۸- بزرگان خرده بر خردان نگیرند (مگر عذرم بزرگان درپزیرند...)
۳۴۳۹- بزرگان شناسند قدر بزرگان.
۳۴۴۰- بزرگان سیه مهره بازی کنند.
۳۴۴۱- بزرگان کسرا ببزرگی نرسانند بیکبار (من تنگدلی پیشه نگیرم که...) (فرخی)
۳۴۴۲- بزرگ آنکسی کو بگفتار راست زبانرا بیاراست و کژی نخواست. (فردوسی)
۳۴۴۳- بزرگ آنکه او را بسی دشمن است (مرا دشمن و دوست بر دامن است...) (فردوسی)
۳۴۴۴- بزرگ آنکه با نامداران بساخت (مرا ارج ایران بباید شناخت...) (فردوسی)
۳۴۴۵- بزرگ آن نباشد که شاه و سترگ بزرگ آنکه نزدیک یزدان بزرگ. (اسدی)
۳۴۴۶- بزرگ باش و مشو تنگدل ز خردی کار (...که سال تا سال آرد گلی زمانه ز خار)
(ابوحنیفه اسکافی)
۳۴۴۷- بزرگزاده ی نادان بشهر واماند که در دیار غریبش بهیچ نستانند. (سعدی)
۳۴۴۸- بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان بزشتی برد.
۳۴۴۹- بزرگی بایدت بخشندگی کن (...که تا دانه نیفشانی نروید.) (سعدی)
۳۴۵۰- بزرگی بایدت دل در سخا بند سر کیسه ببند گند نا بند.
۳۴۵۱- بزرگی بخدا میبرازد و بس.
۳۴۵۲- بزرگی بعقل است نه بسال. (سعدی)
۳۴۵۳- بزرگی خرج دارد.
۳۴۵۴- بزرگی دست خود آدم است.
۳۴۵۵- بزرگی سراسر بگفتار نیست. دو صد گفته چون نیم کردار نیست. (فردوسی)
۳۴۵۶- بزرگ یک دمش آبست یک دمش آتش.

۳۴۵۷- بزرگی که فرجام او تیرگیست بر آن مهتری برببابد گریست. (فردوسی)
۳۴۵۸- بزرگی مال و خرجی ندارد.
۳۴۵۹- بزرگی و افزونی و راستی همه گیرد از خوی بد کاستی. (فردوسی)
۳۴۶۰- بزرگی و نیکی نباید هگرز کسی کوببد بود همداستان (فرخی)
۳۴۶۱- بزرگی یکی گوهر پربهاست ورا جای در کام نر اژدهاست. (اسدی)
۳۴۶۲- بزر میتوان لشگر آراستن.
۳۴۶۳- بزک نمیر بهار میآد کنبزه و خبار میآد.
۳۴۶۴- بز که گرگین شد از گله برون باید کرد.
۳۴۶۵- بز گر از سرچشمه آب میخورد.
۳۴۶۶- بز گرفتن.
۳۴۶۷- بزلف یار برخوردن.
۳۴۶۸- بزم دو جمشید مقامی که دید جای دو شمشیر نیامی که دید. (العراضه)
۳۴۶۹- بزمین سخت نشاشیده است.
۳۴۷۰- بزن پادشا را نکاهد هنر (چه کهتر چه مهتر چو شد جفت جوی
سوی دین و آیین نهاده است روی... که بوده است از این کمتر و بیشتر) (فردوسی)
۳۴۷۱- بزن بر طبل بیعاری که آنهم عالمی دارد.
۳۴۷۲- بزن گیرد آرام مرد جوان اگر تاجدار است اگر پهلوان
(...هم از وی بود دین یزدان بپای جوان را به نیکی بود رهنمای)
۳۴۷۳- بزنهاریان رنج منمای هیچ بهر کار در داد و خوبی بسیچ. (اسدی)
۳۴۷۴- بزنیدش که نیست خیبر گیر.
۳۴۷۵- بزودی کشد بخت از آن خفته کین چو بیداری او را بود در کمین. (اسدی)
۳۴۷۶- بزور آنکه بیش از تو با وی مشور (مجو از دو سو رزم کاید گزند
ز یک روی بگشای دیگر ببند... که چاره بسی جای بهتر ز زور) (اسدی)
۳۴۷۷- بزور آنکه بیش از تو با او مکوش (بگفتار با مهتران برمجوش...) (اسدی)
۳۴۷۸- بزور و هنر پادشاهی و تخت نیابد کسی جز بفرخنده بخت. (اسدی)
۳۴۷۹- بز و شمشیر هردو در کمرند.
۳۴۸۰- بزیر خاک غنی را بمردم درویش اگر زیادتئی هست حسرتی چند است. (صائب)
۳۴۸۱- بزیر زمین در چه گوهر چه سنگ کزو خورد و پوشش نیاید بچنگ. (فردوسی)
۳۴۸۲- بزی که صاحبش بر سر نباشد نر زاید.
۳۴۸۳- بسا روزگارا که بر کوه و دشت گذشته است بسیار خواهد گذشت.
۳۴۸۴- بسا روزگارا که سختی برد پسر چون پدر نازکش پرورد. (سعدی)
۳۴۸۵- بسازید با خوی هرکس بمهر ز نیکان به تندی متابید چهر. (اسدی)
۳۴۸۶- بسا ژاژا که ته آن روچ خایی (بشهر ری بمنبر بر یکی روچ
همی گت واعظک زین هرزه لایی که هفت اعضای مردم روچ محشر
دهد بر کرده های خود گواهی زنی بر عانه میزد دست و می گت
بسا ژاژا که تن آن روچ خایی) (پندار رازی)
۳۴۸۷- بسا سار و نومید و بیمار و سست که مردش پزشک و ببود او درست. (اسدی)

۳۴۸۸- بسا سالیان بسته در بند و چاه که شد روز دیگر خداوند جاه. (اسدی)
۳۴۸۹- بسا سپاه گرانا که در زمانه شدند ز جنبش قلمی تار مار و زیر و زبر. (فرخی)
۳۴۹۰- بسا شکسته بیابان که باغ خرم گشت و باغ خرم گشت آن کجا بیابان بود. (رودکی)
۳۴۹۱- بسا طبیب که مایه نداشت درد فزود (...وزیر باید ملک هزارساله چه سود
وزیر نوستدی کو زرای بی معنی بگوش ملک تو اندر فکند کری زود
چو ملک کر شود و نشنود ندای ملک دوچیز خواهد دینار سرخ و تیغ کبود) (منجیک)
۳۴۹۲- بسا عشقا که نادیدن زدوده است چنان کز اصل گویی خود نبوده است. (ویس و رامین)
۳۴۹۳- بسا کاخا که محمودش بنا کرد که از رفعت همی با مه مرا کرد
نبینی زانهمه یک خشت بر پای مدیح عنصری مانده است برجای. (نظامی عروضی)
۳۴۹۴- بسا کارا کز آغازش بود خوش سرانجامش بود سوزنده آتش. (ویس و رامین)
۳۴۹۵- بسا کار کش رو بدشواری است چو بینی ز دولت در یاری است.
(...کجا باز داند چو شد پای بست که خواهد ز بردست سلطان نشست) (امیر خسرو)
۳۴۹۶- بسا کسا که بامید آنکه به یابد شکر ز دست بیفکند و برگرفت شرنگ. (فرخی)
۳۴۹۷- بسا کسا که بره هست و تره برخوانش بسا کسا که جوین نان همی نیابد سیر. (رودکی)
۳۴۹۸- بسا حلوای صابونی که زهرش در میان باشد.
۳۴۹۹- بسا کسا که نه چون منظر است مخبر او (...تراست منظر زیبا موافق مخبر) (فرخی)
۳۵۰۰- بسا کس کو خورد سر که بخوان بر نهاده پیش او حلوای شکر.
(دلت با یار دیگر زان بپیوست کجا غرقه بهر چیزی زند دست
چه باشد گر تو یار نو گرفتی نیاید مر مرا زین پس شگفتی...) (ویس و رامین)
۳۵۰۱- بسا کس که برخورد و هرگز نکاشت بسا کس که کارید و بر برنداشت. (اسدی)
۳۵۰۲- بسا کس که داد از طمع جان بباد (چنین است کار طمع را نهاد...) (اسدی)
۳۵۰۳- بسا کس که روز آیت صلح خواند چو شب شد سپر بر سر خفته راند. (سعدی)
۳۵۰۴- بسا کس که صد ساله را کار پیش همی کرد و روزی نبد زنده بیش. (اسدی)
۳۵۰۵- بسا کس که یک دانگ ندهد بتیغ چو خوش گوییش جان ندارد دریغ. (اسدی)
۳۵۰۶- بسا مراد که در ضمن نامرادیهاست.
۳۵۰۷- بسا مرد بخیلا که می بخورد کریمی بجهان در پراگیند. (رودکی)
۳۵۰۸- بسا نام نیکوی پنجاه سال که یک کار زشتش کند پایمال. (سعدی)
۳۵۰۹- بسا نحیف نهالا که گر بپیراییش فضای باغ فراگیرد از فروغ و فنن. (قاآنی)
۳۵۱۰- بسان درختی است گردنده دهر گهی زهر بارش گهی پادزهر. (اسدی)
۳۵۱۱- بسان موج سرابست مردم نادان بسان کوه بلند است مرد دانشمند.
که هرچه پیش شوی بیش در نظرت آید یکی عظیم حقیر و یکی عظیم بلند. (رشید یاسمی)
۳۵۱۲- بسا بیمار برگشت از لب گور.
۳۵۱۳- بس اندک سپاها که روز نبرد ز بسیار لشگر برآورد گرد
(...چو لشگر بود اندک و یار بخت به از بیکران لشگر و کار سخت).
۳۵۱۴- بسا سگبا که سگبان پخت و سگ خورد.

۳۵۱۵- آبستن فتنه است ایام.
۳۵۱۶- آب کم جو تشنگی آور بدست. (مولوی)
۳۵۱۷- آب که از سر گذشت چه یک گز چه صد گز (چه یک نی چه صد نی)
۳۵۱۸- آب که سربالا میرود قورباغه شعر میگوید.
۳۵۱۹- آب که یکجا ماند میگندد.
۳۵۲۰- بالهان را همه شربت ز گلاب و قند است.
۳۵۲۱- ابلهی دیدم که عقلش گم شده کدخدای خانه ی مردم شده.
۳۵۲۲- آب میگردد گودال را پیدا میکند.
۳۵۲۳- آب نتلبیده مراد است.
۳۵۲۴- آبها را آسیا افتاد.
۳۵۲۵- آب همیشه بیک جو نمیرود.
۳۵۲۶- آبی که بزندگی ندادند به حسین چون گشت شهید بر مزارش بستند.
۳۵۲۷- آبی نمی بیند وگرنه شناگر قابلی است.
۳۵۲۸- اتحاد یار با یاران خوش است.
۳۵۲۹- آتش از باد تیزتر است.
۳۵۳۰- آتش خودش را میخورد.
۳۵۳۱- آتش خودش را نمیسوزد
۳۵۳۲- آتش درمان و عشق بزرگان.
۳۵۳۳- آتش را دور دیدن خوش است.
۳۵۳۴- آتش که در پنبه افتاد تر و خشک نمیپرسد.
۳۵۳۵- آتش که را بسوزد گر بولهب نباشد.
۳۵۳۶- آتش گفتم زبانم سوخت.
۳۵۳۷- احسان دندان تیز را کند میکند.
۳۵۳۸- احمد ار بگشاید آن پر جلیل تا ابد مدهوش ماند جبرییل.
۳۵۳۹- احمد بوده همان است که بوده.
۳۵۴۰- احمدک کاری نداشت درفشی زد بخایه هاش.
۳۵۴۱- احمدک نه دردی داشت و نه بیماری سوزنی بخودش میزد و میزارید.
۳۵۴۲- احمق ار حلوا نهد اندر لبم من از آن حلوای او اندر تبم.
۳۵۴۳- احول از چشم دوبین در طمع خام افتاد.
۳۵۴۴- اختلاط سنگ و آهن آتش آرد در وجود.
۳۵۴۵- آخر آبی بجوی ما خواهد رفت.
۳۵۴۶- آخر این خانه را خدایی هست.
۳۵۴۷- آخر ز که نالیم که از ماست که بر ماست.
۳۵۴۸- آخر هر گریه صد خنده است.
۳۵۴۹- اخلاص من از مرحمت تو گله دارد.
۳۵۵۰- ادای طفل بد را دایه میداند.
۳۵۵۱- آدم از دزری فلانی میشود رفته رفته ایلخانی میشود.

۳۵۵۲- آدم باید آدم باشد هم یورغه هم قدم باشد.
۳۵۵۳- آدم بی هیچ نیارزد به هیچ.
۳۵۵۴- آدم پیشانی بلند خوش اقبال میشود.
۳۵۵۵- آدم تخم مرگ است.
۳۵۵۶- آدم ترسو همیشه سالم است.
۳۵۵۷- آدم تنبل یا منجم میشود یا طبیب.
۳۵۵۸- آدم دروغگو ته کلاهش سوراخ دارد.
۳۵۵۹- آدم را توی چاه بیاندازند از راه نیاندازند.
۳۵۶۰- آدم سگ بشود کوچک خانه نشود.
۳۵۶۱- آدم طماع هفت کیسه دارد هر هفت هم خالی.
۳۵۶۲- آدم عاشق پشگل الاغ را خیال میکند کوه است.
۳۵۶۳- آدم فضول را بردند بجهنم گفت هیزمها ترند.
۳۵۶۴- آدم قدبلند عقلش در قوزک پاش است.
۳۵۶۵- آدم کچل از زلف بدش میآید.
۳۵۶۶- آدم گرسنه با شیر میجنگد.
۳۵۶۷- آدم مفلس در امان خداست.
۳۵۶۸- آدمی را تکبر از خری است.
۳۵۶۹- آدمی را که تربیت نکنند تا بسد سالگی خری باشد.
۳۵۷۰- آدمیزاد از سنگ سخت تر و از گل نازکتر است.
۳۵۷۱- آدمی یک مو به کچل بدهند کچل مودار میشود.
۳۵۷۲- ارادتی بنما تا سعادتی ببری.
۳۵۷۳- اراده مقدم است.
۳۵۷۴- ارث پدرت را میخواهی یا مهر ننه ات را.
۳۵۷۵- اردبیلتون را هم دیدیم.
۳۵۷۶- ارزان شود نانت است گران شود جانت است.
۳۵۷۷- آرزو میخواه لیک اندازه خواه.
۳۵۷۸- آری بچه راحت بکدام آسایش.
۳۵۷۹- آری شود و لیک بخون جگر شود.
۳۵۸۰- از آتشت گرم نشدیم، از دودت کور شدیم.
۳۵۸۱- از آتش خاکستر بعمل آید.
۳۵۸۲- از آسیا که بیرون رفتی با سنگ آسیا چه کار داری؟
۳۵۸۳- از انبان خالی پنیر میخواهد.
۳۵۸۴- از آن سبز خیمه دلم چاک نیست.
۳۵۸۵- از ایشان نیستی میگو از ایشان.
۳۵۸۶- از این دم بریده هرچه بگویند برمیآید.
۳۵۸۷- از باد لحاف بهم رسیده است.
۳۵۸۸- از باران خلاص نشده گیر چکه افتادیم.

۳۵۸۹- از بخت شکر دارم و از روزگار هم.
۳۵۹۰- از برای خال رویت میخورم سد نیشتر من که حمالی کنم اینجا نشد جای دگر.
۳۵۹۱- از بز کوهی حرامزاده تر است.
۳۵۹۲- از بس که مار خورده افعی شده.
۳۵۹۳- آز بگذار و پادشاهی کن.
۳۵۹۴- از بیخ عرب شده.
۳۵۹۵- از بیخ گوش دررفت (جست).
۳۵۹۶- از بی عرضگی تازی است که روباه پشت تاپو بچه میکند.
۳۵۹۷- از بی عرضگی سگ خانه است که شغال مرغ ها را میبرد.
۳۵۹۸- از بیکاری سر هم را میتراشند.
۳۵۹۹- از پی هر آفتابی سایه ایست.
۳۶۰۰- از تاجری جرش باقی مانده.
۳۶۰۱- از تاب ناعلاجی بگربه گفتم خانم باجی.
۳۶۰۲- از جهنم با خنک برنمیخیزد.
۳۶۰۳- از چه ترسیدی از همان که دیدم.
۳۶۰۴- از چه میترسی که بالای سیاهی رنگ نیست.
۳۶۰۵- از حلوا گفتن دهن شیرین نمیشود.
۳۶۰۶- از خارجی هزار بیک جو نمیخرند.
۳۶۰۷- از خاک بلندم کردی بخاکستر نشاندی.
۳۶۰۸- از خر برهنه پالان میخواهند.
۳۶۰۹- از خر خرتر کسی است که وقت آب خوردن خر سوت میزند.
۳۶۱۰- از خرس مویی غنیمت است.
۳۶۱۱- از خر مرده نعل میکند.
۳۶۱۲- از در خانه ما تو نمیآید.
۳۶۱۳- از در درآمد نرپلنگ عصای دستش همه رنگ.
۳۶۱۴- از در و دیوار میبارد.
۳۶۱۵- از درویشان برگ سبزی.
۳۶۱۶- از دست که نالیم گه از ماست که بر ماست.
۳۶۱۷- از دو بقدم هم میافتی.
۳۶۱۸- از دولت سر یک خوشه گندم هزار بته ی خور آب میخورد. (خور دانه ی سیاه و تلخی است که در کشتزار گندم میروید و از خوردن آن سرگیجه و منش گشتن میآید. Ergot)
۳۶۱۹- از دیگ خالی کاسه پر نمیشود.
۳۶۲۰- از دیوانه میپرسد شب چهارشنبه کی است.
۳۶۲۱- از ریسمان دیگران پنبه میسازد.
۳۶۲۲- از ریش میکند و به سبیل پیوند میکند.
۳۶۲۳- از روزنه یی دشتی پیداست.
۳۶۲۴- از روزی که قدم بشئی اللهی گذاشتم محتاج مرد و نامرد نشده ام.

۳۶۲۵- از زن سلیطه و دیوار شکسته و سگ دیوانه باید ترسید.
۳۶۲۶- از سر بطویله نمیرود، از کون میبرندش.
۳۶۲۷- از سستی آدمیزاد گرگ آدمخوار پیدا میشود.
۳۶۲۸- از سلیمان تا سلیمان قرنهاست (خلق گفتند این سلیمان بی صفاست...) (مولوی)
۳۶۲۹- از سوزن کوتاه قد کاری برمیآید که از نیزه ی بلند برنمیآید.
۳۶۳۰- از شتر پرسیدند چرا شاشت از پس است؟ گفت چه کارم برسم هرکس است.
۳۶۳۱- از شتر پرسیدند چه کسب داری؟ گفت رکابداری.
۳۶۳۲- از شله زرد گوشت میخواهند.
۳۶۳۳- از شل یکی درمیآید از سفت دوتا.
۳۶۳۴- از صحبت دیگدان سیاهی خیزد. (از هرکسی سلوک بنوعی است محترم...)
۳۶۳۵- از عاریه های مردم خودم را چو ماه کردم عاریه ها را پس دادم خودم را سیاه کردم.
۳۶۳۶- از عاقبت کار، کسی را خبری نیست.
۳۶۳۷- از عشق لیلی، بکون مجنون میگذارد.
۳۶۳۸- از فرنگی مآبی ایستاده شاشیدن را یاد گرفته.
۳۶۳۹- از فیل بزرگتر کرگدن.
۳۶۴۰- از قاطر پرسیدند پدرت کیست؟ گفت مادرم مادیان است.
۳۶۴۱- از قاطرچی گری کفر گفتنش را یاد گرفته.
۳۶۴۲- از قند شیرینتر تریاک مفت.
۳۶۴۳- از قیامت خبری میشنوی.
۳۶۴۴- از کار کرم خیزد و دیزی پر گوشت از بیکاری ورم خیزد و سیلی بن گوش.
۳۶۴۵- از کبابش نخورده از دودش کور شدیم.
۳۶۴۶- از کرامات شیخ ما چه عجب، پنجه را باز کرد و گفت وجب...
۳۶۴۷- از کلاه دوزی پفاب زدنش را بلد است.
۳۶۴۸- از کوچک تقصیر، از بزرگ بخشش.
۳۶۴۹- از کوزه همان برون تراود که در اوست.
۳۶۵۰- از کیسه ی خلیفه میبخشد.
۳۶۵۱- از گرد آسیا ریشش را سفید کرده است.
۳۶۵۲- از گرسنگی آسیابانی میکند از بزرگی مزد برنمیدارد.
۳۶۵۳- از گلاب آید جعل را بیهشی.
۳۶۵۴- از ما بدر بجوال کاه.
۳۶۵۵- از مال پس است و از جان سیر.
۳۶۵۶- از ما نخورده باشی.
۳۶۵۷- از محبت خارها گل میشود.
۳۶۵۸- از محقق تا مقلد فرق هاست.
۳۶۵۹- از من خبرت که بینوا خواهی شد.
۳۶۶۰- آزمند همیشه نیازمند.
۳۶۶۱- آزموده را آزمودن خطاست.

۳۶۶۲- از نقش خبیث هرچه گویی آید.
۳۶۶۳- از هرجای ضرر برگردی نفع است.
۳۶۶۴- از هر طرف باد میآید بادش میدهی. (چار شاخ میزند)
۳۶۶۵- از هلیم قم و شوربای کاشان واماندیم.
۳۶۶۶- از همان دست که میپروردم میرویم.
۳۶۶۷- از همه تنگ از تو فراخ.
۳۶۶۸- از همه محرومتر خفاش بود.
۳۶۶۹- از یار، وفا که دیده تا من ببینم.
۳۶۷۰- از یک گل بهار نمیشود.
۳۶۷۱- از یک گوش میگیرد، از یک گوش در میکند.
۳۶۷۲- اسباب تجمل همه بر باد فنا رفت.
۳۶۷۳- اسباب جمع داری و کار نمیکنی.
۳۶۷۴- اسب خوشرو هم گاهی سکندری میخورد.
۳۶۷۵- اسب عاریه کم خوراک و تندرو است.
۳۶۷۶- اسب نداشته آخور میبندد.
۳۶۷۷- اسب و استر از لگد هم نمیمیرند.
۳۶۷۸- اسب و استر که بهم افتادند خر در میانه پایمال میشود.
۳۶۷۹- اسبهای شاهی را بردند نعل ببندند سوسک هم پایش را بلند کرد.
۳۶۸۰- اسبی که به پیری سوغانش را بگیرند برای میدان قیامت خوب است.
۳۶۸۱- استاد تو عشق است چون آنجا برسی   از خود بزبان حال گوید چون کن.
۳۶۸۲- استاد و معلم چو شود کم آزار   خرسک بازند کودکان در بازار. (سعدی)
۳۶۸۳- آستانه ی در بلند است.
۳۶۸۴- اسراف نکو نیست مگر در عمل خیر.
۳۶۸۵- اسلام دین لیلی و باقی ضلالت است.
۳۶۸۶- اسلحه ی مرد هرچه در دست مرد.
۳۶۸۷- اسم اعظم برای این است که کسی نمیداند.
۳۶۸۸- آسمان دور و زمین سخت.
۳۶۸۹- آسوده بدم، زمانه نگذاشت.
۳۶۹۰- آسیابی برایت بسازم که هیچوقت از گردش نیافتد.
۳۶۹۱- آسیابی کلکل (با زبر د و کاف) نمیشود.
۳۶۹۲- آسیا کار خودش را میکند و چغچغه سر خودش را بدرد میآورد.
۳۶۹۳- آسیا گرد دارد، دل تو هم درد دارد.
۳۶۹۴- آش با جاش.
۳۶۹۵- آشپز که دو تا شد آش یا شور است یا بیمزه.
۳۶۹۶- اشتر بقطار و ما بدنبال.
۳۶۹۷- اشترم من تا توانم میکشم   چونکه گشتم زار با مردن خوشم.
۳۶۹۸- اشتری در مرغزاری رفت رفت.

۳۶۹۹- اشتها در بیخ دندان است.
۳۷۰۰- اشتها نیست مرش است.
۳۷۰۱- آش دهن سوزی نیست.
۳۷۰۲- اشکش تو آستینش است.
۳۷۰۳- آشنایی با فیلبان خانه به خورد لازم دارد.
۳۷۰۴- آشنایی خلق دردسر است.
۳۷۰۵- اصل بد در خطا خطا نکند.
۳۷۰۶- اصل خطا نمیکند.
۳۷۰۷- اصل سرمایه ی تاجر بجهان امساک است.
۳۷۰۸- اطلسی هرچه کهنه بشود پا تابه ی لره نمیشود.
۳۷۰۹- افاده ها طبق طبق سگها بدورش وغ و وغ.
۳۷۱۰- آفتاب بدان بلندی را لکه ی ابر ناپدید کند.
۳۷۱۱- آفتاب که آمد بالا همه او را میبینند.
۳۷۱۲- آفت جان من است عقل من و هوش من.
۳۷۱۳- آفت سرها بزبانها در است.
۳۷۱۴- آفرین بر دست و بر بازوت باد.
۳۷۱۵- آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد (پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت...) (حافظ)
۳۷۱۶- آفرین خدای بر پدری که تو پرورد و مادری که تو زاد.
۳۷۱۷- آفرین باد بر دیوان بلخ.
۳۷۱۸- افغان خوبست به قندهار.
۳۷۱۹- آقا رضاقلی نه جوال آرد.
۳۷۲۰- آقا مصطفی حالا دیگر نوبت شماست.
۳۷۲۱- آقای مامورها چس خوردی؟ نخود او! بخور و بدو!
۳۷۲۲- اگر آب برای من ندارد نان که برای تو دارد.
۳۷۲۳- اگر آتش باشد بیش از جای خودش را نمیسوزاند.
۳۷۲۴- اگر از آتشت گرمی نبینم چرا از دود محنت کور گردم.
۳۷۲۵- اگر آشت ندهند ظرفت را نمیشکنند.
۳۷۲۶- اگر امروز نبرده فردا ببرد.
۳۷۲۷- اگر باغیرتی با درد باش و اگر بیغیرتی نامرد باش.
۳۷۲۸- اگر باور نداری در میان است.
۳۷۲۹- اگر بد خواندم گریه مکن.
۳۷۳۰- اگر بد نیستی با بد مشو یار.
۳۷۳۱- اگر بدیده ی مجنون نشینی بغیر از خوبی لیلی نبینی (وحشی کرمانی)
۳۷۳۲- اگر بریزد کتان چه غم خورد مهتاب.
۳۷۳۳- اگر بلال اذان نگوید صبح نمیشود.
۳۷۳۴- اگر به نگاه کردن چیزی میشد یاد گرفت سگ قصاب میشد.
۳۷۳۵- اگر تو دست نداری من دارم.

۳۷۳۶- اگر تو عمه ای من مادرستم.
۳۷۳۷- اگر توی دیگ بجوشانندشان روغنشان بهم مخلوط نمیشود.
۳۷۳۸- اگر جوالدوز بسازد مغزش چوب است.
۳۷۳۹- اگر جلوش ول شود از همه پیش است.
۳۷۴۰- اگر چار انگشت قدش بلندتر بود ادعای خدایی میکرد.
۳۷۴۱- اگر چوپان رایش باشد بز نر را هم میدوشد.
۳۷۴۲- اگر چه رفت و خلق از وی بیاسود خدا رحمت کند خوب آدمی بود.
۳۷۴۳- اگر حرامزاده نباشد راه بید خون را کسی یاد نمیگیرد.
۳۷۴۴- اگر حرف از نقره است خاموشی از طلا است.
۳۷۴۵- اگر حکیمی سر کچل خودت را چاق کن (معالجه کن).
۳۷۴۶- اگر خروس نخواند صبح نمیشود.
۳۷۴۷- اگر خواهی بریشت نخندند بفرما تا خرت محکم ببندند.
۳۷۴۸- اگر خواهی که عقلت را نبازی مکن با کودک و با بنده بازی.
۳۷۴۹- اگر خواهی وگرنه زآن مایی.
۳۷۵۰- اگر داری زبان چاپلوسی همت جا در عزاست هم در عروسی.
۳۷۵۱- اگر دانی ثواب کاسه لیسی بهر جا کاسه ای بینی بلیسی.
۳۷۵۲- اگر در خواب بینی باغ داری الهی سر ز بالین برنداری.
۳۷۵۳- اگر دیدی سلام ما را هم برسان.
۳۷۵۴- اگر دیوانه نبودی چوب بکونت نمیکردند.
۳۷۵۵- اگر راه میدانی فرسنگ چه میپرسی.
۳۷۵۶- اگر رویت نمیشود غربال جلوی صورتت بگیر.
۳۷۵۷- اگر زن حسود نبود یک مرد عالمی را بس بود.
۳۷۵۸- اگر سگ سزاوار نبود کلوش سفال نبود.
۳۷۵۹- اگر سلام نکرده بودی لقمه ی اولم تو بودی.
۳۷۶۰- اگر سنگ به شیشه بخورد وای بشیشه اگر شیشه به سنگ بخورد باز هم وای به شیشه.
۳۷۶۱- اگر شاهی بمیرد از وطن دور بخواری میبرندش جانب گور.
۳۷۶۲- اگر شبها همه قدر بود شب قدر بی قدر بود.
۳۷۶۳- اگر شریک خوب بود خدا شریک میگرفت.
۳۷۶۴- اگر شل بزنی، سفت میخوری.
۳۷۶۵- اگر عرق بو نداشت آخوندها تخمش را بر می انداختند.
۳۷۶۶- اگر فلانی خر دیر میر است فلانی هم سگ انتظار کش است.
۳۷۶۷- اگر قاروره پاک است، حکیم چه باک است.
۳۷۶۸- اگر قاری کنی و اگر قوری، پول داده ام و میخورمت.
۳۷۶۹- اگر کور بودی چرا توی چاه خرم آباد نیافتادی و روی گندمها افتادی.
۳۷۷۰- اگر گاوی بیفتد در علفزار بیالاید همه گاوان ده را.
۳۷۷۱- اگر گل نیستی خار هم مباش.
۳۷۷۲- اگر گوش عزیز است، گوشواره هم عزیز است.

۳۷۷۳- اگر لر نرود ببازار بازار میگندد.
۳۷۷۴- اگر مرد میتوانست بچه داری کند میزایید.
۳۷۷۵- اگر مردی دهنه آق در بند را ببند.
۳۷۷۶- اگر مردی فحش بده و فحش بشنو.
۳۷۷۷- اگر مگس روی آش بنشیند تا هند عقبش میدود که پاچه اش را بلیسد.
۳۷۷۸- اگر من منم پس کو کدوی گردنم.
۳۷۷۹- اگر من نبرم، دیگری خواهد برد.
۳۷۸۰- اگر موافق تدبیر من شود تقدیر (برآن سرم که ننوشم می و گنه نکنم) (حافظ)
۳۷۸۱- اگر میخواهی داغ آن سه تا را نبینی اسم این یکی را مبر.
۳۷۸۲- اگر هر مردی مرد بود، کار زنها بهتر از این بود.
۳۷۸۳- اگر همه بمیل تو باشد، کون بچه ی مردم پاره میشود.
۳۷۸۴- اگر همه دنیا را گندم بگیرد، خوراک کبک ریگ است.
۳۷۸۵- اگر هوس است همین یک دفعه بس است.
۳۷۸۶- اگر یار نیستی اغیار مباش.
۳۷۸۷- الرحمن سر بسر.
۳۷۸۸- الله الله اشتری و ناودان (عاشق و مستی و بگشاده زبان) (مولوی)
۳۷۸۹- الله الله تو فراموش مکن عهد قدیم (ما دگر کس نگرفتیم بجای تو ندیم) (سعدی)
۳۷۹۰- الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود. (دل بسی خون بکف آورد ولی دیده بریخت) (حافظ)
۳۷۹۱- اللهم بیر بیر.
۳۷۹۲- آلو از آلو رنگ میگیرد و همسایه از همسایه پند.
۳۷۹۳- آلوبالو را بباغت راه نده طالقانی را بخانه ات.
۳۷۹۴- آلو به از پلو (یا بهتر از پلو)
۳۷۹۵- آمدن بارادت رفتن باجازت.
۳۷۹۶- امروز اینجا فردا بازار قیامت.
۳۷۹۷- امروز توانی و ندانی فردا که بدانی نتوانی.
۳۷۹۸- امروز در قلمرو دل حکم حکم تو است.
۳۷۹۹- امروز نقد فردا نسیه.
۳۸۰۰- امروز یک فردا دو.
۳۸۰۱- امشب که ما دزد شدیم مهتاب شد.
۳۸۰۲- امید به از خوردن است.
۳۸۰۳- امیدها در ناامیدی است.
۳۸۰۴- امین کز تو ترسد امینش مدار (خدا ترس باید امانت گذار...) (سعدی)
۳۸۰۵- انار که پردانه شد میترکاند پوست را آدم که پرافاده شد میرنجاند دوست را.
۳۸۰۶- آن بز که گر است از گله در است.
۳۸۰۷- آن بشد از دست و این بدست نیامد.
۳۸۰۸- انبیا را تکبری نیست.
۳۸۰۹- انتظار بدتر از مرگ است.

۳۸۱۰- انتظار بلا سخت تر از نزول بلاست.
۳۸۱۱- آنجا که ارادت بود انکار نباشد.
۳۸۱۲- آنجا که شتر بود بیک غاز، خر قیمت واقعی ندارد.
۳۸۱۳- آنچنان جای گرفته است که مشکل برود.
۳۸۱۴- آنچه از دست آید بپای ریزد.
۳۸۱۵- آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم (در پس آینه طوطی صفتم داشته اند...) (حافظ)
۳۸۱۶- آنچه البته بجایی نرسد فریاد است.
۳۸۱۷- آنچه آید ز غیب بی عیب است.
۳۸۱۸- آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد (سالها دل طلب جام جم از ما میکرد...) (حافظ)
۳۸۱۹- آنچه در نظر خوار آید روزی بکار آید.
۳۸۲۰- آنچه دل اندر تلبش میشتافت در پس این پرده نهان بود یافت.
۳۸۲۱- آنچه عوض دارد گله ندارد.
۳۸۲۲- آنچه گفتندم بگو آن گفته ام (من که این در معانی سفته ام...)
۳۸۲۳- اندازه نگهدار که اندازه نکوست.
۳۸۲۴- اندرین صندوق جز لعنت نبود. (تا بداند مؤمن و گبر و یهود کاندر...) (مولوی)
۳۸۲۵- اندر پس هر خنده دوصد گریه مهیاست.
۳۸۲۶- آن درد که درمان نپذیرد حسد است.
۳۸۲۷- اندک اندک مرغ وحشی رام شد (ترک بد خود سرکشی از سر نهاد...) (نشاط)
۳۸۲۸- اندکی بازگویم از بسیار.
۳۸۲۹- آن دو شاخ گاو اگر خر داشتی آدمی را نزد خود نگذاشتی.
۳۸۳۰- آن سر رشته از دست رفت.
۳۸۳۱- انصاف نصف دین است.
۳۸۳۲- آن قافله بار کرد.
۳۸۳۳- انکار بعد از اقرار مسموع نیست.
۳۸۳۴- آنکس که چنین نیست یقین دان که چنان است.
۳۸۳۵- آنکه بار میکشید کجا رفته است؟
۳۸۳۶- آنکه بار مرا میبرد کو؟
۳۸۳۷- آنکه در بحر قلزم است غریق چه تفاوت کند ز طوفانش؟
۳۸۳۸- آنکه دردیش نباشد چه کند درمان را؟
۳۸۳۹- آنکه زنگ را بگردن گربه ببندد کیست؟
۳۸۴۰- آنکه سهو میکند آسیابان است.
۳۸۴۱- انگشت انگشت مبر تا خیک خیک نریزی.
۳۸۴۲- انگشت بدر کسی مزن تا درت را با مشت نکوبند.
۳۸۴۳- انگشت بریده را نمک نمیزنند.
۳۸۴۴- اگر خدا را این کرمها باشد ما را آن طالعها نیست.
۳۸۴۵- اگر گوشت نخوردیم چغندر هم نخوردیم؟
۳۸۴۶- اگر مسلمان بود پیشنماز نمیشد.

۳۸۴۷- با کریمان کارها دشوار نیست.
۳۸۴۸- با کسی که دفترش یک ورقی است معامله نکن.
۳۸۴۹- انگشت چهلم هنوز نرسیده است.
۳۸۵۰- انگشت نمای خلق عالم شده است.
۳۸۵۱- انگشت نمک، خروار نمک.
۳۸۵۲- انگور از انگور سیاه میشود.
۳۸۵۳- آنها که دویدند و آنها که خزیدند، آخر کار بهم رسیدند.
۳۸۵۴- آنها که میزنند به سینه میخورد، ما میزنیم بسندان میخورد.
۳۸۵۵- آوازه ی مرگ زود میرسد.
۳۸۵۶- اولاد دوتا زیاد است و یکی کم.
۳۸۵۷- اول الاولینت که این باشد، آخرالاخرینت چه خواهد بود؟
۳۸۵۸- اول پند، آنگاه بند.
۳۸۵۹- اول دشت است بسم الله الرحمن الرحیم.
۳۸۶۰- اول رفیق آنگه طریق.
۳۸۶۱- اول سخن دویم کار.
۳۸۶۲- اولش را بد برداشتی وسطش را خوب نخواندی آخرش را پاک ضایع کردی.
۳۸۶۳- اول کارها بنام خدا.
۳۸۶۴- اول گز کن بعد پاره.
۳۸۶۵- اول منزل و گدایی؟
۳۸۶۶- اول هر کاری حرف است.
۳۸۶۷- اومظلمه برد و دیگری زر.
۳۸۶۸- آه آه از صبح کوفه　　　　وای وای از شام شام.
۳۸۶۹- آه صاحب درد را باشد اثر.
۳۸۷۰- اهل تمیز خانه نگیرند بر پلی.　　　　(دنیا پلی است رهگذر دار آخرت...) (سعدی)
۳۸۷۱- اهل دنیا همگی چون مگسان عسلند.
۳۸۷۲- آه ندارد با ناله سودا کند.
۳۸۷۳- آهن را با آهن میبرند. (یا نرم میکنند.)
۳۸۷۴- آهنگر تابستان، سقای زمستانم.
۳۸۷۵- آیا تو کجا و ما کجاییم؟
۳۸۷۶- آیا چه شنیدند که خاموش شدند　　　　(آنان که بصد زبان سخن میگفتند...) (مولوی)
۳۸۷۷- ای برادر موضع ناکشته باش　　　　کاغذ اسپید نابنوشته باش (مولوی)
۳۸۷۸- ای بسا اهل از حسد نااهل شد.　　　　(بوالحکم نامش بود و بوجهل شد) (مولوی)
۳۸۷۹- ای بسا ریش سفید و دل چو قیر.　　　　(ای بسا ریش سیاه و دل منیر) (مولوی)
۳۸۸۰- ای خاک بر آن سر که در او مغز وفا نیست.
۳۸۸۱- ای خری کاین از تو خر باور کند　　　　(خویش را بهر تو کور و کر کند) (مولوی)
۳۸۸۲- ای داد ز دست فلک شعبده باز　　　　شهزاده بذلت و گدازاده بناز.
۳۸۸۳- ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش　　　　(پیوسته در حمایت لطف الله باش) (حافظ)

۳۸۸۴- ایز به گربه کم میکند.
۳۸۸۵- ای که بر مرکب تازنده سواری هشدار که خر خارکش خسته دل اندر وهل است. (گل و لای)
۳۸۸۶- ای گرگ نگفتمت که روزی بیچاره شوی بدست یوزی.
۳۸۸۷- این بار هرزه، هرزه خر آسیا کشد.
۳۸۸۸- این تو بمیری از آن تو بمیری ها نیست.
۳۸۸۹- اینجا راه بدهی میبرد.
۳۸۹۰- اینجا شکری هست که چندین مسگانند.
۳۸۹۱- اینجا گرز رستم گرو است.
۳۸۹۲- اینجا مه بقد من رسا نیست.
۳۸۹۳- این چاه و این ریسمان.
۳۸۹۴- این حسن بی آواز نمیشود.
۳۸۹۵- این حوض خالی قورباغه دمدار نمیخواهد.
۳۸۹۶- این زمان بگذار تا وقت دگر.
۳۸۹۷- این سرخر را که راه داد به بستان؟
۳۸۹۸- این سزای آنکه از یاران برید.
۳۸۹۹- این غم اندر عاشقی بالای غمهای دگر.
۳۹۰۰- این فتیله را از گوشت بکش بیرون.
۳۹۰۱- این قبری که سرش گریه میکنی مرده توش نیست.
۳۹۰۲- این قدر دارم غم توشه که عاشقیم فراموشه.
۳۹۰۳- این قدر سمن هست که یاسمن توش گم است.
۳۹۰۴- این قدر شور بود که خان هم فهمید.
۳۹۰۵- این قدر ناز کن که پا شود نه آن قدر که بخوابد.
۳۹۰۶- این قوم اگرچه دین ندارد ولی قوتی هم باین ندارد.
۳۹۰۷- این کلاه برای من سر من گشاد است.
۳۹۰۸- این کیسه که تو دوخته ای تا قیامت پر نمیشود.
۳۹۰۹- این متاعی است که در سر هر بازاری هست.
۳۹۱۰- این مرده چه میکند کفن را؟
۳۹۱۱- این مرده و این گورستان.
۳۹۱۲- این مشت گل آخر چقدر حوصله دارد.
۳۹۱۳- این همه تیر آوری تا کی کنی؟
۳۹۱۴- این همه چمچه زدی کو حلوا؟
۳۹۱۵- این یکی دیگر تویش نبود.
۳۹۱۶- این یکیش را نخوانده بودم.
۳۹۱۷- با این هم مستی ز تو هشیارتریم.
۳۹۱۸- با آل علی هر که درافتاد ورافتاد.
۳۹۱۹- با این هوش چرا خرگوش نشدی.

۳۹۲۰- بابریق رفته، از لوله اش نگاه میکند.
۳۹۲۱- با تن ها باش و تنها باش.
۳۹۲۲- با تو میآیم اگر از سفت سوزن میروی.
۳۹۲۳- با جوز خود باید بازی کرد.
۳۹۲۴- باجی بهم نمیدهند.
۳۹۲۵- باحسان شود کند دندان تیز.
۳۹۲۶- با خبر باش که سر میشکند دیوارش.
۳۹۲۷- با خرس کشتی گرفتن کار کفتار است.
۳۹۲۸- باد باران آورد بازیچه جنگ.
۳۹۲۹- با ددان کم نشین که دد نشوی.
۳۹۳۰- باد که از در خانه ی تو میآید ضرر جاروب است.
۳۹۳۱- با دوستان مضایقه در عمر و مال نیست.
۳۹۳۲- با دو من عسل خورده نمیشود.
۳۹۳۳- باده نی در هر سری شر میکند آنچنان را آن آنچنانتر میکند. (مولوی)
۳۹۳۴- بارالها بحق هشت و چهار گیوه پا را مکن باسب سوار.
۳۹۳۵- باران بهار سر خر ببارد، دم خر خبر ندارد.
۳۹۳۶- بار خود بر کس منه بر خویش نه.
۳۹۳۷- بار طبیعت مکش ار خر نه آیی (بارکش زهد شو ار تر نه آیی) (نظامی)
۳۹۳۸- باری از دوشم برنمیداری سربار چرا؟
۳۹۳۹- بآزار موری نیارزد جهان (بنزد کهان و بنزد مهان...) (فردوسی)
۳۹۴۰- بازگو از نجد و از یاران نجد. (تا در و دیوار را آری بوجد) (مولوی)
۳۹۴۱- بآزموده برو نه به طبیب.
۳۹۴۲- باز و شاهین شکر کرکس نیست.
۳۹۴۳- بازی چرخ از این یک دو سه کاری بکند. (یا وفا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب) (حافظ)
۳۹۴۴- بازی و ظرافت بجوانان بگذار. (تو بر سر قدر خویشتن باش و وقار...) (سعدی)
۳۹۴۵- باشد که زین میانه یکی کارگر شود. (از هر کنار تیر دعا کرده ام دوان...) (حافظ)
۳۹۴۶- باصرار کون آدم میتوان گذاشت.
۳۹۴۷- باغ بالا آسیای پایین.
۳۹۴۸- با فرومایه روزگار مبر. (کز نی بوریا شکر نخوری) (سعدی)
۳۹۴۹- با فرومایه هرکه یار شود گر عزیز جهان که خوار شود.
۳۹۵۰- باقلوا به بوزینه دادن خریت است.
۳۹۵۱- با کولی بجوال رفتن کار سگ است.
۳۹۵۲- بالا راهش نمیدهند پایین هم نمینشیند.
۳۹۵۳- بالای سبیلش نقاره خانه میزنند.
۳۹۵۴- بالای (بالاتر از) سیاهی رنگی نیست (اگر نباشد).
۳۹۵۵- بآلو سیاه میماند که هرچه بزرگتر میشود گه تر میشود.
۳۹۵۶- بالین سر غریب خشتی باشد.

۳۹۵۷- بآهو میماند که در یک زمین (کشور) میچرد و در زمین دیگر نافه مینهد.
۳۹۵۸- با مدعی مگویید اسرار عشق و مستی. (بگذار تا بمیرد در عین خودپرستی) (حافظ)
۳۹۵۹- با من آن کن که اگر با تو رود بپسندی.
۳۹۶۰- بامید مال همسایه نمیتوان نشست.
۳۹۶۱- بانتظار علی نباشید که علی آب آور نیست.
۳۹۶۲- بانجیر خیسانده که آقا قهر بهم رسانده.
۳۹۶۳- باندازه ی دهنت لقمه بردار.
۳۹۶۴- بآن نشانی که خودم آمدم دوغم ندادی نوکرم میآید ماستش بده.
۳۹۶۵- باور کردن از مسلمانی است.
۳۹۶۶- با هرکس سلوک بنوعی است محترم.
۳۹۶۷- با هزار اگر، از یوسف خوشگلتر است.
۳۹۶۸- باهم مثل عسل و خربزه اند.
۳۹۶۹- باهم مثل کارد و خیارند (پنیرند).
۳۹۷۰- با همه چیز بازی با ریش بابا هم بازی؟
۳۹۷۱- باید ز جان گذشت و پناباد خرده کرد. (پناباد سکه ی سیم است.)
۳۹۷۲- باید مطاع نیکو از هر دکان خریدن.
۳۹۷۳- با یک من سریش نمیچسبد.
۳۹۷۴- ببارک الله شکم آدم سیر نمیشود.
۳۹۷۵- ببرد گنج هر که رنج برد. (سعدی)
۳۹۷۶- ببرند پستان دایی ایی را که پیش از مادر بشیر بیاید.
۳۹۷۷- ببوجار لنجان میماند. (لنجان نام دهکده ای نزدیک سپاهان است.)
۳۹۷۸- ببوس و بگذار زمین.
۳۹۷۹- به بوی کباب رفت دید خر داغ میکنند.
۳۹۸۰- به بوی هریسه در تنور افتاد.
۳۹۸۱- به بیچارگان بر بباید گریست.
۳۹۸۲- ببین چه عزایی است که مرده شوی هم گریه میکند.
۳۹۸۳- ببین و مپرس.
۳۹۸۴- به بیهوده گفتن مبر قدر خویش (مجال سخن تا نیابی ز پیش...) (سعدی)
۳۹۸۵- بپا کسی نباشه خانم میخاد سوار شه!
۳۹۸۶- به پسر خان بی احترامی نباید کرد.
۳۹۸۷- (به کیک) بپشه بند است (بنده) که رقاص خداست (خدایه).
۳۹۸۸- به پلو پلو گفتن شکم سیر نمیشود.
۳۹۸۹- به تاریکی نشسته روشنایی را میپاید.
۳۹۹۰- به تجربه رسید.
۳۹۹۱- بتراش سر و بگیر ناخن روزی که از آن بتر نباشد.
۳۹۹۲- بترس از بد مردم بدنهان (که بر بدنهان تنگ باشد جهان) (فردوسی)
۳۹۹۳- بترسید از زبردستی روزگار.

۳۹۹۴- بترس از کسی کو نشد ترسکار.   (سر از عالم ترسکاری برآر) (نظامی)
۳۹۹۵- بترس از تون تابی که حمامی شده باشد.
۳۹۹۶- بترسید از حمامی که تون تاب استادش باشد.
۳۹۹۷- به تو چه که خانه ی قلی صابون میپزند.
۳۹۹۸- به تو میرسد سیر، به من نمیرسد پیاز.
۳۹۹۹- بجای گل نشیند خار آورد.
۴۰۰۰- بجای مه نشیند عقرب کور.
۴۰۰۱- به جنگش بگیر تا بصلح راضی شود (تن دردهد).
۴۰۰۲- به جنگش گرفتی بصلحش بمان.
۴۰۰۳- به چشم ببین به دل باور کن.
۴۰۰۴- بچه ی اول مال کلاغ است.
۴۰۰۵- بچه بمادر خود بازمیگردد.
۴۰۰۶- بچه ی پیش از قباله بدنیا آمده.
۴۰۰۷- بچه تا گریه نکند شیر نمیخورد.
۴۰۰۸- بچه ی عزیزدردانه یا هیز میشود یا دیوانه.
۴۰۰۹- بچه ی مردنی از انش پیداست.
۴۰۱۰- بچه نازادن به از شش ماهه افکندن (جنین).
۴۰۱۱- بچه ی یتیم، بهتر بزرگ میشود.
۴۰۱۲- بحد (باندازه ی) گلیمت بکن پا دراز.
۴۰۱۳- بحرف ما نه خری وا میکنند نه خری میبندند.
۴۰۱۴- به حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمیشود.
۴۰۱۵- بخانه ات آمدم دوغم ندادی برو از عقبت ماست میفرستم.
۴۰۱۶- بخانه نشستن مریم از بی چادری است.
۴۰۱۷- بخت بد بین کز اجل هم ناز میباید کشید.
۴۰۱۸- بخت بد تا بکجا میبرد آبشخور   (ما برفتیم و تو دانی و دل غم خور ما) (حافظ)
۴۰۱۹- بخت که برگردد اسب در طویله خر گردد.
۴۰۲۰- بخت ما اگر بخت بود دست خر برایمان درخت بود.
۴۰۲۱- بخت من نامرد زعفران کاشتم تپاله درآورد.
۴۰۲۲- به خرچنگ گفتند چرا کج راه میروی؟ گفت جوانی است و هزار چم و خم.
۴۰۲۳- بخشش بخروار حساب بدینار.
۴۰۲۴- بخل بخیل و طینت شیطان برابر است.
۴۰۲۵- بخیالش پشت تپه خیارستانی است.
۴۰۲۶- بخیالش علی آباد شهری است.
۴۰۲۷- بخیل سیمی را خدا بکشد.
۴۰۲۸- بد آید بمرد بد از کار بد   (بد آمد برویش ز گفتار بد...) (فردوسی)
۴۰۲۹- بد آید فال چون باشی بداندیش.
۴۰۳۰- بدخواه و بدآموز و بد اندیش مباش.

۴۰۳۱- بد خودت را کجا شنیدی؟ آنجا که بد مردم را شنیدم.
۴۰۳۲- بد را به بد سپار و عدو را بذوالفقار.
۴۰۳۳- بد را که گفت؟ آنکه توی رو گفت.
۴۰۳۴- بد روز هم روزی میخواهد.
۴۰۳۵- به دروغ گو دروغ بگو نصفی هم بالاتر.
۴۰۳۶- به درویش گفتند چرا نماز خوانی؟ گفت نادعلی میخوانم که پدر نماز است.
۴۰۳۷- بدزدی شدن پیش دزدان خطاست. (تو دزدی و من دزد نیز این رواست) (نظامی)
۴۰۳۸- بدگمانی از عاقبت اندیشی است.
۴۰۳۹- بدنیا توان آخرت یافتن (بزر پنجه ی دیو برتافتن) (سعدی)
۴۰۴۰- بده راهش نمیدادند میپرسید خانه ی کدخدا کجاست.
۴۰۴۱- بدی بدتر از عمر کوتاه نیست (بگفتنی بهی بهتر از گاه نیست) (فردوسی)
۴۰۴۲- بدیدارت چنانم آرزومند که بسطامی بآش زنگلاچو (چغاله)
۴۰۴۳- بدیدارت چنانم آرزومند که مشگل کور مشتاق جگر بند.
۴۰۴۴- بدیوار کسی بالا مرو تا بدیوارت بالا نروند.
۴۰۴۵- بر آتش شب مرو و بر دود روز بر کوکو سگ برو و برنگ خروس.
۴۰۴۶- بر احوال آن شخص باید گریست که دخلش بود نوزده خرج بیست.
۴۰۴۷- برادر را بگناه برادر نمیگیرند.
۴۰۴۸- برادری برابری.
۴۰۴۹- برانداز بیخی که خار آورد. (درختی بپرور که بار آورد) (سعدی)
۴۰۵۰- براه نزدیکت یا بزبان خوشت یا بپول زیادت.
۴۰۵۱- برای آدم گرسنه نان خالی پلو است.
۴۰۵۲- برای زرق مقدر چه سعی در کار است.
۴۰۵۳- برای عشق بازی پر بدک نیست.
۴۰۵۴- برای کار بد بسیار خوب است.
۴۰۵۵- براب کور شب و روز یکی است.
۴۰۵۶- برای نهادن چه سنگ و چه زر. (زر از بهر خوردن بود ای پدر) (سعدی)
۴۰۵۷- برای یک پول تا در خانه ی خدا میرود.
۴۰۵۸- برای یک دستمال قیصریه را آتش میزنند.
۴۰۵۹- برای یک شاهی هفتاد معلق میزند.
۴۰۶۰- برای یک شکم خرما خوردن کسی بجهرم نمیرود.
۴۰۶۱- بر باد رود هر آن چه از باد آید.
۴۰۶۲- بر باد گره نمیتوان زد.
۴۰۶۳- بر بی بدل چکونه گزیند کسی بدل.
۴۰۶۴- بر چشم کور سرمه کشیدن چه فایده.
۴۰۶۵- بر خیالی صلحشان و جنگشان (بر خیالی نامشان و ننگشان) (مولوی)
۴۰۶۶- برداشته پشیمان، برنداشته پشیمان.
۴۰۶۷- بردباری نشانه ی مرد است. هرکه را صبر نیست نامرد است.

۴۰۶۸- بر در ارباب بی مروت دنیا چند نشینی که خواجه کی بدر آید؟ (حافظ)
۴۰۶۹- برده ویران خراج و عشر نباشد.
۴۰۷۰- برزگر باران و گازر آفتاب.
۴۰۷۱- برف را دید و گفت میبارد.
۴۰۷۲- برف که در خانه افتاده است قرب ندارد.
۴۰۷۳- برقصیدن مجبور بودی، خوش رقصیت برای چه بود؟
۴۰۷۴- بر کهنه بزن که نو گران است.
۴۰۷۵- بر گردن او بماند و از ما بگذشت.
۴۰۷۶- برگ گل با آن لطافت آب از گل میخورد. (غصه ی دیوانه ها را مرد عاقل میخورد)
۴۰۷۷- برنده پشیمان، گذارنده پشیمان.
۴۰۷۸- بر هر که بنگری بهمین درد مبتلاست (تنها نه من بدرد غمت مبتلا شدم.)
۴۰۷۹- بر همکار بد لعنت.
۴۰۸۰- بز اگر بخورد پیشواز گرگ میرود.
۴۰۸۱- بز بعیش میگوید دیدم دیدم.
۴۰۸۲- بزرگواری در حاجت روایی است.
۴۰۸۳- بزرگ هر غلطی میکند به کوچک مربوط نیست.
۴۰۸۴- بزر نخریده ای جان را از آن قدرش نمیدانی.
۴۰۸۵- به زمین سفت نشاشیده.
۴۰۸۶- بزمین ناز دارد.
۴۰۸۷- بزش بکوه بالا رفت.
۴۰۸۸- بز که علف میخوره از دو طرف میخوره.
۴۰۸۹- بزن بکش بگو مرد.
۴۰۹۰- بزندگی آبم ندادی بمردگی زر زر نهادی.
۴۰۹۱- بزن شیپورچی شیپور جنگ خویش را ولی آهسته زن ترسم که آزادخان خبر گردد.
۴۰۹۲- بزن میانه ی مرغها جل خروس را بکن.
۴۰۹۳- بزور و زر میسر نیست این کار.
۴۰۹۴- بستان سر خر یافت هلا بار بخر نه.
۴۰۹۵- بسته خرک، هسته (هست) خرک، واز خرک، وای خرک.
۴۰۹۶- بسر مناره اشتر بشد و فغان برآورد که نهان شدم من اینجا مکنید آشکارم. (مولوی)
۴۰۹۷- بس که خوش بوست دم باد هم مینشیند (بس که خوش چس است...)
۴۰۹۸- بس که خوش دست و پنجه است بدیوار سفید کاری هم بالا میرود.
۴۰۹۹- بس که زخم برداشته جراح شده.
۴۱۰۰- بس که گفتم زبان من فرسود (چه کنم پند من ندارد سود) بس که گفتم زبانم مو درآورد.
۴۱۰۱- بسگ ایلیاتی میماند، دلش را بآب پنیر خوش کرده است.
۴۱۰۲- بسگ دادند وفا، بزن ندادند.
۴۱۰۳- بسگ گفتند چرا پیر شدی؟ گفت بس که هرزه دویدم.
۴۱۰۴- بسگ گفتند چطور شد که فدای شدی؟ گفت از دوندگی های بیجا که کردم.

۴۱۰۵- بسیار سفر باید تا پخته شود خامی.   (صوفی نشود صافی تا درنکشد جامی...) (سعدی)
۴۱۰۶- بسیار فرق باشد از اندیشه تا وصول   (یک دم نمیرود که تو در خاطری و لیک...) (سعدی)
۴۱۰۷- بسیلی روی خود را سرخ دارد.
۴۱۰۸- بشترمرغ گفتند بپر، گفت شترم، گفتند بار ببر، گفت مرغم.
۴۱۰۹- بشتر گفتند گردنت کج است گفت کجایم راست است؟ (کجایم مانند همه کس است).
۴۱۱۰- بشوی اوراق اگر همدرس مایی   (که علم عشق را دفتر نباشد) (حافظ)
۴۱۱۱- بشهر خود است آدمی شهریار = بشهر خویش شهریار است. (بشهر خود روم و شهریار خود باشم) (حافظ)
۴۱۱۲- بشیرین زبانی و لطف و خوشی   توانی که پیلی بمویی کشی. (سعدی)
۴۱۱۳- بصبر از غوره حلوا میتوان پخت.
۴۱۱۴- به عالم چاق و طبیب لاغر اعتقاد نداشته باش.
۴۱۱۵- بعد از تنه خبردار!
۴۱۱۶- بعد از چندین سال خدایی دو گره را از هم فرق نمیدهد.
۴۱۱۷- بعد از چهل سال مهتری دیگر توبره نمیکنم.
۴۱۱۸- بعد از خرابی بصره.
۴۱۱۹- بعد از سیری لقمه پنج سیری   بعد از سیری چهل لقمه.
۴۱۲۰- بعد از سی سال چارواداری هنوز الاغ خودش را نمیشناسد.
۴۱۲۱- بعد از کوری درد چشم نشوی.
۴۱۲۲- بعد از مرگ سهراب نوشدارو.
۴۱۲۳- بعد صدسال زمژگان تو خوردم تیری   آنهم از طالع برگشته ی ما کاری نیست. (حافظ)
۴۱۲۴- بعد نومیدی بسی امیدهاست.   (از پس ظلمت بسی خورشیدهاست) (مولوی)
۴۱۲۵- بعروس گفتند که چرا کج میرقصی؟ گفت اتاق کج است.
۴۱۲۶- همان چون بیک شهر دو کدخدای   بود بوم ایشان نماند بجای. (فردوسی)
۴۱۲۷- سخن بهتر از گوهر نامدار   چو بر جایگه بر برندش بکار
خرد شاه باید زبان پهلوان   چو خواهی که بیرنج ماند روان (فردوسی)
۴۱۲۸- بعشق شیطان توی چاه رفته افعی میگیرد.
بعشق عمر یا معاویه از چاه چهل گزی مار گرفتن.
۴۱۲۹- بعشق کی؟ بیاد کی؟
۴۱۳۰- بغدادش خراب است – بغداد خراب است.
۴۱۳۱- بغربت (= بکولی) گفتند خوشآمد   توبره اش را برداشت پیش آمد.
۴۱۳۲- بفردا ممان کار امروز را   (بر تخت منشان بدآموز را) (فردوسی)
۴۱۳۳- بقدر دوغش بزن مسکه.
۴۱۳۴- بقدر شغل خود باید زدن لاف   (که زردوزی نداند بوریاباف)
۴۱۳۵- بقدری که تو از حریف گریخته ای من بحرف لو داده ام.
۴۱۳۶- بقدس بچه و یورغه ی کره خر اعتمادی نیست.
۴۱۳۷- بقربان سرت یارم تو باشی   که خرجم با خودم و آقام تو باشی.

۴۱۳۸- بقندیل یخ آتش درنگیرد.
۴۱۳۹- بکارخانه ی خدا دست نمیتوان زد.
۴۱۴۰- بکاشتند و بخوردیم و کاشتیم و خوردند.
۴۱۴۱- بکاهل کارفرما پند بشنو.
۴۱۴۲- بکجا رود کبوتر که اسیر بازباشد. (عجب است گر توانم که سفر کنم زدستت...) (سعدی)
۴۱۴۳- بکدام دنده بخوابانمت که بادت درنرود؟
۴۱۴۴- بکدام سازت برقصم؟ بکدام سازت برقصند؟
۴۱۴۵- بکسب کوش که کاسب بود حبیب الله.
۴۱۴۶- به کشی میآیند و به فشی میروند.
۴۱۴۷- بکم خوردن کسی را تب نگیرد. (ببر خوردن بروزی صد بمیرد) (نظامی)
۴۱۴۸- بکوب بکوب که همان است که دیده ای.
۴۱۴۹- بکونش میگوید همراه من نیا بو میدهی.
۴۱۵۰- بگدای سامره میماند.
۴۱۵۱- بگذار تا بمیرد در عین خودپرستی (با مدعی مگویید اسرار عشق و مستی) (حافظ)
۴۱۵۲- بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش (چندین چراغ دارد و بیراهه میرود...) (سعدی)
۴۱۵۳- بگذار خودم را جا کنم آنوقت ببین چه ها کنم.
۴۱۵۴- بگذار من بگوزم، آنوقت بگو بکیرم.
۴۱۵۵- بگذرد این روزگار تلختر از زهر (بار دگر روزگار چون شکر آید) (حافظ)
۴۱۵۶- بگربه گفتند گهت درمونه (برای دارو خوبه) خاک رویش پاشید. (بخاک کرد)
۴۱۵۷- بگرد بلا تا توانی مگرد (بگفتند کای شاه آزادمرد...) (فردوسی)
۴۱۵۸- بگرد تا بگردیم.
۴۱۵۹- بگرگ گفتند چوپان شده ای، بنا کرد گریه کردن. (بگریست گفتند چرا گریی؟ گفت ترسم دروغ باشد)
۴۱۶۰- بگنجشک گفتند منار بکونت، گفت یک چیزی بگو که بگنجد.
۴۱۶۱- بگنجشگی عقابی کی شود سیر؟ (به مهمان غزالی کی شود شیر) (نظامی)
۴۱۶۲- بگو رفیقم هم سوخت.
۴۱۶۳- بگیر و ببند و امانش مده، بدست من پهلوانش بده. (بگیر و ببند و بده دست پهلوان)
۴۱۶۴- بلای خر بیابو خورد.
۴۱۶۵- کسی کو خرد دارد و باهشی، نباید گزیدن جز از خامشی. (فردوسی)
۴۱۶۶- بلا ندیده دعا را شروع باید کرد.
۴۱۶۷- بلای سفر به که در خانه جنگ (تهی پای رفتن به از کفش تنگ...) (سعدی)
۴۱۶۸- بلای محکم آمد خودپرستی، (بخرسندی بر آور سر که رستی...) (نظامی)
۴۱۶۹- بلبلان خاموش و خر عرعر کند.
۴۱۷۰- بلبل باغی، با خان و مانش.
۴۱۷۱- بلبل بباغ و جغد بویرانه ساخته. (هرکس بقدر همت خود خانه ساخته) (هلالی)
۴۱۷۲- بلبل هفت بچه میآورد شش تای آن سسک میشود یکی بلبل.
۴۱۷۳- بلقمان حکمت آموزی چه (حاجت) (یا چه باشد). (جامع التمثیل)

۴۱۷۴- بلندیت باید بلندی مجوی (بگردن فتد سرکش تندخوی) (سعدی)
۴۱۷۵- بلندی غداره فایده ندارد یک قدم جلو!
۴۱۷۶- به مارماهی ماند، نه ماهی است نه مار.
۴۱۷۷- بمال مفت که رسیدی هلاک کن خود را که گاه گاه چنین اتفاق میافتد.
۴۱۷۸- به ماه میگوید که تو درنیا که من درآمدم.
۴۱۷۹- بمرده لگد میزند.
۴۱۸۰- بمرگ خر بود سگ را عروسی.
۴۱۸۱- بمرگش بگیر که به تب راضی شود = بمرگ میگیرد تا بتب راضی شود.
۴۱۸۲- بمرگ عدو شادمانی خطاست.
۴۱۸۳- بمگا ممکش (اینجور بخوانید Be-emgá ma-am kow)
۴۱۸۴- بمیرد هرکه در ماتم نشیند (شکنج کار چون درهم نشیند...) (نظامی)
۴۱۸۵- بمیر و بدم.
۴۱۸۶- بناآزموده مفرمای کار (نخواهی که ضایع شود روزگار...) (سعدی)
۴۱۸۷- به ناپاکزاده مدارید امید (که زنگی بشستن نگردد شپید) (فردوسی)
۴۱۸۸- بنادانان چنان روزی رساند که صد دانا در آن حیران بماند. (سعدی)
۴۱۸۹- بنادانی گرفتم کوره راهی ندانستم که میافتم بچاهی.
۴۱۹۰- بناهای آباد گردد خراب (...ز باران و از تابش آفتاب) (فردوسی)
۴۱۹۱- بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست (گر بکشی حاکمی ور بنوازی رواست) (سعدی)
۴۱۹۲- بنده ی حلقه بگوش ار ننوازی برود (جهد کن جهد که بیگانه شود حلقه بگوش) (سعدی)
۴۱۹۳- بنده ی خدا بامان خدا.
۴۱۹۴- بنردبان پله پله باید رفت.
۴۱۹۵- بنرمی ز دشمن توان کند پوست. (...چو با دوست سختی کنی دشمن اوست) (سعدی)
۴۱۹۶- دل پارسی با وفا کی بود (چو آری کند رای او نی بود. (فردوسی)
۴۱۹۷- بنزد خدای جهان روشن است که همکار همکار را دشمن است.
۴۱۹۸- بنزدیک من صلح بهتر که جنگ (اگر پیل زوری و گر شیر جنگ...) (سعدی)
۴۱۹۹- بنشینم و صبر پیش گیرم. (...دنباله ی کا رخویش گیرم) (سعدی)
۴۲۰۰- بنشین و بفرما و بتمرگ هر سه بیک معنی است.
۴۲۰۱- بنشین و تکیه بر کرم کارساز کن.
۴۲۰۲- بنواز که جنگ درگرفت.
۴۲۰۳- بنی آدم اعضای یکدیگرند. (...که در آفرینش ز یک گوهرند) (سعدی)
۴۲۰۴- بنیاد ملک بی سر تیغ استوار نیست.
۴۲۰۵- بواسیر و حماقت هرکسی دارد.
۴۲۰۶- بود حرمت هرکسی از خویشتن. (چه نیکو زده است این مثل برهمن...) (سعدی)
۴۲۰۷- بوریاباف اگرچه بافنده است نبرندش بکارگاه حریر. (سعدی)
۴۲۰۸- بوستان بی سرخر نمیشود.

۴۲۰۹- بوستانی است که هرگز نزند باد خزانش. (عهد ما با تو نه عهدیست که تغییر پذیرد...) (سعدی)
۴۲۱۰- بوسه به پیغام نمیشود.
۴۲۱۱- بولهب کی پا گذارد در مقام مصطفی. (ماکیان چون برگشاید در مطار جبرییل) (صبای کاشانی)
۴۲۱۲- بوی گل را از که جویم از گلاب (چون که گل رفت و گلستان شد خراب...) (مولوی)
۴۲۱۳- بوی مشک پنهان نمیماند.
۴۲۱۴- بوی وفا از گل (gele) آدم مجوی.
۴۲۱۵- بهانه ی کون گوزو نان جو است.
۴۲۱۶- به به از این آرد و از این بار، ترب و تروب پنج و فطیر چار.
۴۲۱۷- بهر بلا که تصور کنی سزاوارم.
۴۲۱۸- (بدو گفت کوتاه شد داوری) که گیتی سه روز است چون بنگری.
چو دی رفت و فردا نیامد هنوز نباشیم ز اندیشه امروز کوز (فردوسی)
۴۲۱۹- بهر چمن که رسیدی گلی بچین و برو (...بپای گل منشین آنقدر که خار شوی)
۴۲۲۰- بهرچه حکم کنی نافذ است فرمانت.
۴۲۲۱- بهرزه تالب سیمرغ و کیمیا نشوی.
۴۲۲۲- بهر طرف که نگه میکنم بیابان است.
۴۲۲۳- بهر کاری که همت بسته گردد اگر خاری بود گل دسته گردد.
۴۲۲۴- بهرکجا که روی آسمان همین رنگ است (فدای خانه ی دربسته ات شوم مجنون). (مرو بهند و برو با خدای خویش بساز...)
۴۲۲۵- بهرکس هرچه لایق (قسمت) بود دادند.
۴۲۲۶- بهریک گل منت صد خار میباید کشید.
۴۲۲۷- بهشت آنجاست کآزاری نباشد. کسی را با کسی کاری نباشد.
۴۲۲۸- بهشتی بسرزنشتی نمیارزد.
۴۲۲۹- بهشتی را بهشتی اگر دنیا را نهشتی.
۴۲۳۰- به هفتاد آب شسته نمیشود.
۴۲۳۱- بهنر کوش زانکه در عالم قیمت آنراست کاو هنر دارد.
۴۲۳۲- بهوش باش که سر در سر زبان نکنی. (زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد...)
۴۲۳۳- بهیچ آبی نمی خیسد.
۴۲۳۴- بیا از نو فریدونی بسازیم. (فریدون مهین چون رفت از دست...)
۴۲۳۵- بیابان که گرگ ندارد میش آقا عبدوالکریم است.
۴۲۳۶- بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد. (مولوی)
۴۲۳۷- بی ادب محروم ماند از لطف رب.
۴۲۳۸- بیا سوته دلان باهم بنالیم.
۴۲۳۹- بی بی از بی چادری مستور است.
۴۲۴۰- بی پولی است و حلقه بگوشی قلک.
۴۲۴۱- بی پیر مرو پی خرابات. (هرچند سکندر زمانی)

۴۲۴۲- بیچاره خر ار چه بی تمیز است.   چون بار برد همی عزیز است.
۴۲۴۳- بیچاره خر آرزوی دم کرد   نایافته دم دو گوش گم کرد.
۴۲۴۴- بیچاره گدا طبع بزرگان دارد.
۴۲۴۵- بی چیز را نباشد اندیشه از حرامی.
۴۲۴۶- بی خار و حسد نیست گل فضل و هنر.
۴۲۴۷- بیدار علی باش که چرتت نبرد.
۴۲۴۸- که بیکار مردم ز بی دانشیست   به بیدانشان برببابد گریست. (فردوسی)
۴۲۴۹- بزیر زمین در چه گوهر چه سنگ   کزو خورد و پوشش نیابد بچنگ. (فردوسی)
۴۲۵۰- بیدرد مباش تا توانی یکدم.
۴۲۵۱- بی دست شناور نتوان رفت بپایاب.
۴۲۵۲- بیدی نیست که از این بادها بلرزد.
۴۲۵۳- بی رقم قوشچی باشی است.
۴۲۵۴- بیرونمان مردم را میسوزاند درونمان خودمان را.
۴۲۵۵- بیست پا را بس است یک موزه   (گفت در کیش اهل دریوزه...) (سعدی)
۴۲۵۶- بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد.
۴۲۵۷- بن عیب قمی.
۴۲۵۸- بی غیرتی است بی زبانی   (لیکن بحساب کاردانی) (نظامی)
۴۲۵۹- بی فکر نباش تا توانی یک دم.
۴۲۶۰- بیکاری کاهلی بارآورد.
۴۲۶۱- به یک پیاله مست است.
۴۲۶۲- بیک تیر برگشتی از کارزار   (بخفت براین باره ی نامدار) (فردوسی)
۴۲۶۳- بیک دست دو هندوانه نمیشود برداشت = بیک دست نتوان گرفتن دو به.
۴۲۶۴- بیک دستم شمشیر بیک دستم غلاف شمشیر.
۴۲۶۵- بیک دست نتوان گرفتن دو به.
۴۲۶۶- بیک دویدن خرگوش نمی توان گرفت.
۴۲۶۷- بیک ناتراشیده در مجلسی   برنجد دل هوشمندان بسی. (سعدی)
۴۲۶۸- بیگار کسی به که بیکار باشی.
۴۲۶۹- بیگاری به از بیکاری.
۴۲۷۰- بیگانه اگر وفا کند خویش من است. (خیام)
۴۲۷۱- بیگناهان دلیر میباشند.
۴۲۷۲- بیل من انگشت من.
۴۲۷۳- بیمار باشی به که بیکار باشی.
۴۲۷۴- بیمار عشق را بطبیب احتیاج نیست.
۴۲۷۵- بیماری آسانتر از بیمارداری است.
۴۲۷۶- بیماری به از بیکاری.
۴۲۷۷- بیماری و پیری چاره اینست که بمیری.
۴۲۷۸- بی مایه صد من خمیر ترش است.

۴۲۷۹- بی مایه فطیر است.
۴۲۸۰- بی فکر خراسانی.
۴۲۸۱- بی مگس هرگز نماند عنکبوت (رزق را روزی رسان پر میدهد...) (صائب)
۴۲۸۲- بین دو پلاس بر زمین است.
۴۲۸۳- بیندیش و آنگه برآور نفس.
۴۲۸۴- بر همرهی این راه بسر نتوان برد.
۴۲۸۵- بیهوده سخن باین درازی نبود.
۴۲۸۶- پا از گلیم خویش چرا بیشتر کشیم. (حافظ نه حد ماست چنین لافها زدن...) (حافظ)
۴۲۸۷- پایین نمی نشیند بالا هم جا نیست.
۴۲۸۸- پادشاهان از پی یک مصلحت صد خون کنند. (انوری)
۴۲۸۹- پادشاهان بغلط یاد گدا نیز کنند. (نام من گر برود بر دهنت باکی نیست...) (سعدی)
۴۲۹۰- پادشاهی بنده ی درویشی است (حکم چون بر عاقبت اندیشی است...) (مولوی)
۴۲۹۱- پادشاهی کرده پاسبانی چون کنم؟ (هر زمان گویند دل در مهر دیگر یار بند...) (سنائی)
۴۲۹۲- پا را باندازه گلیم باید دراز کرد.
۴۲۹۳- پار بودی قطبک امسال گشتی قطب دین سال دیگر گر بمانی قطب دین حیدر شوی.
۴۲۹۴- پارچه ی کهنه بآهار نو نمیشود.
۴۲۹۵- پاردمش دراز باد این حیوان خوش علف. (صوفی شهر بین که چون لقمه ی شبهه میخورد...) (حافظ)
۴۲۹۶- پارسال دوست، امسال آشنا.
۴۲۹۷- پارسال گاز میگرفت. امسال لگد میزند.
۴۲۹۸- پارسی گو گرچه تازی خوشتر است. (...عشق را خود صد زبان دیگر است) (مولوی)
۴۲۹۹- پا روی دم سگ نگذار تا گاز نگیرد.
۴۳۰۰- پا فشردی بردی.
۴۳۰۱- پاک بین از نظر پاک بمقصود رسید (...احوال از چشم دوبین در طمع خام افتاد) (حافظ)
۴۳۰۲- پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز (غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند...) (حافظ)
۴۳۰۳- پالاندوز هم اهل بخیه است.
۴۳۰۴- پالاندوزی است و دریای علم، ملایی نیست و ورور.
۴۳۰۵- پالانش کج است.
۴۳۰۶- پالانگری خوب بهتر از قلابدوزی بد است. (پالانگری بغایت خود بهتر ز کلاهدوزی بد) (مولوی)
۴۳۰۷- پای استدلالیان چوبین بود (...پای چوبین سخت بی تمکین بود) (مولوی)
۴۳۰۸- پایان شب سیه سفید است. (در نومیدی بسی امید است...)
۴۳۰۹- پای چراغ تاریک است.
۴۳۱۰- پای در زنجیر پیش دوستان به که با بیگانگان در بوستان. (سعدی)

۴۳۱۱- پایش بقطب بند است.
۴۳۱۲- پایش روی پوست خربزه است.
۴۳۱۳- پایش روی گنج است.
۴۳۱۴- پای شتر و علاقه بندی.
۴۳۱۵- پایش توی سوراخ موش رفته.
۴۳۱۶- پای فقیر لنگ نیست ملک خدا تنگ نیست.
۴۳۱۷- پای مور و چشم مور و نان ملا کس ندید.
۴۳۱۸- پای ملا لنگ است و منزل بس درازم (...دست ما کوتاه و خرما بر نخیل)
۴۳۱۹- پای ملخی نزد سلیمان بردن عیب است ولیکن هنری است از مور. (حافظ)
۴۳۲۰- پای هر خفته ای بیداری است.
۴۳۲۱- پدر خویش باش اگر مردی (گرد نان پدر چه میگردی؟...)
۴۳۲۲- پدر را بفرزند باشد توان. (چنین است آیین و رسم جهان...) (فردوسی)
۴۳۲۳- پدر را عسل بسیار است، اما پسر گرمی دار است.
۴۳۲۴- پدرش را نمیشناسد، ادعای شاهزادگی میکند.
۴۳۲۵- پدرش نجدی است مادرش عربی.
۴۳۲۶- پدر کشته را کی بود آشتی. (پدر کشتی و تخم کین کاشتی...) (فردوسی)
۴۳۲۷- پراکنده روزی پراکنده دل (خداوند نعمت بحق مشتغل...) (سعدی)
۴۳۲۸- پر حرفی بقرآن خوش است.
۴۳۲۹- پرخام مباش میپزندت پرپخته مباش میخورندت.
۴۳۳۰- پرده مردم مدر تا پرده ات ماند بجای.
۴۳۳۱- پرسان پرسان بکعبه بتوان رفت.
۴۳۳۲- پرسید- مادرزن زن میشود؟ گفت ما کردیم و شد.
۴۳۳۳- پرش رفته و کمش مانده.
۴۳۳۴- پرگویی دشمن کار است.
۴۳۳۵- پر مپر که پر و بالت میسوزد.
۴۳۳۶- پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان.
۴۳۳۷- پریشان کرده ای زلف دو تا را. مگر کوری نمیبینی خلا را؟
۴۳۳۸- پریشان نیستی میگو پریشان. (از ایشان نیستی میگو از ایشان...)
۴۳۳۹- پز عالی جیب خالی.
۴۳۴۰- پس از ما گو جهان را آب گیرد.
۴۳۴۱- پس از مرگ جوانان گل ماناد. (...پس از گل در چمن بلبل مماناد) (سعدی)
۴۳۴۲- پس از مرگ عدو خوش میتوان زیست.
۴۳۴۳- پس بد مطلق نباشد در جهان (...بد به نسبت باشد این را هم بدان) (مولوی)
۴۳۴۴- پستان مادرش را گاز گرفته.
۴۳۴۵- پسته بی مغز چون لب واکند رسوا شود.
۴۳۴۶- پسر نعمت دختر رحمت.
۴۳۴۷- پسر نوح با بدان بنشست (خاندان نبوتش گم شد). (سعدی)

۴۳۴۸- پسر کاو ندارد نشان از پدر تو بیگانه خوانش مخوانش پسر. (سعدی)
۴۳۴۹- پس زانو منشین و غم بیهوده مخور (...که ز غم خوردن تو رزق نگردد کم و بیش) (حافظ)
۴۳۵۰- پس فتد آن بز که پیشاهنگ بود. (چون گله باز گردد و رود...)
۴۳۵۱- پسندیده ی تو پسندیده باشد.
۴۳۵۲- پشت بندش آس است.
۴۳۵۳- پشت سر شاه فلان (کس) زن شاه.
۴۳۵۴- پشت سر مرده بد نگو.
۴۳۵۵- پشتش بخاک نمیرسد.
۴۳۵۶- پشت کفتر سبز است.
۴۳۵۷- پشت گوشش فراخ است.
۴۳۵۸- پشکل داخل مویز شده است.
۴۳۵۹- پشکلی میخواهد زیر کلاهش دود کند.
۴۳۶۰- پشمی از خایه قلندر کم.
۴۳۶۱- پشمی توی کلاهش نیست.
۴۳۶۲- پشه را در هوا نعل میکند.
۴۳۶۳- پشه چو پر شد بزند پیل را. (سعدی)
۴۳۶۴- پشه کی داند که این باغ از کی است. (...که بهاران زاد و مرگش دردی است) (مولوی)
۴۳۶۵- پشیمانی چه سود آخر چو در اول خطا کردی.
۴۳۶۶- پشیمانی سودی ندارد.
۴۳۶۷- پف کنی بادش میبرد.
۴۳۶۸- پفی و صبری.
۴۳۶۹- پلاس سیاه بشستن سفید نمیشود.
۴۳۷۰- پل آن طرف آب است.
۴۳۷۱- پلنگ از زدن کینه ورتر شود. (بباد آتش تیز برتر شود...) (سعدی)
۴۳۷۲- پلنگ از گرسنگی بکوه بالا نمیرفت. گفتند پدرسوخته زیاد خورده.
۴۳۷۳- پلنگ و شیر را خانه نباشد (چنار و بید را دانه نباشد...) (نظامی)
۴۳۷۴- پنبه دانه بشب در میماند.
۴۳۷۵- پنبه دزد دست بریشش میکشد.
۴۳۷۶- پنبه و آتش است.
۴۳۷۷- پنج انگشت برابر نیستند.
۴۳۷۸- پنج انگشت برادرند اما برابر نیستند.
۴۳۷۹- پندارد این بهایم، پندارد این بهویم، غافل که در میانه سر گرم شاپ و شویم.
۴۳۸۰- پند بهزار دینار ارزان است.
۴۳۸۱- پنهان خورید باده که تکفیر میکنند (دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند...) (حافظ)
۴۳۸۲- پنهان کاری دلیل عیب است.
۴۳۸۳- پوست پلنگ اگر میمنت داشت بتن صاحبش دوام میکرد.

۴۳۸۴- پوست خرس را پیش میفروشد.
۴۳۸۵- پوست سگ بریش کشیده.
۴۳۸۶- پوست سگ لایق دندان سگ.
۴۳۸۷- پوستین بهر دی آمد نی بهار.
۴۳۸۸- پول آخوند بشراب شور میرود و جنده ی کور.
۴۳۸۹- پول است نه جان که آسان بتوان داد.
۴۳۹۰- پول بده دردسر بخر.
۴۳۹۱- پول بی زبان را دادند دست آدم زبان دار.
۴۳۹۲- پولدار کباب، بی پول دود کباب.
۴۳۹۳- پول سفید برای روز سیاه.
۴۳۹۴- پول عاشقی بکیسه برنمیگردد.
۴۳۹۵- پول غول است و ما بسم الله.
۴۳۹۶- پول قلب هرجا برود برمیگردد.
۴۳۹۷- پول کم سلیقه زیاد.
۴۳۹۸- پول کون دادن خرج آزار بواسیر میشود.
۴۳۹۹- پول که از خودت نیست حاتم طایی بشو.
۴۴۰۰- پول که دادی بالای سبیلت نقاره میزنند.
۴۴۰۱- پول گرد و بازار دراز.
۴۴۰۲- پهلوان از پرفندی بزمین میخورد.
۴۴۰۳- پهلوان بزور خودش بزمین میخورد.
۴۴۰۴- پهلوان زنده را عشق است.
۴۴۰۵- پهلوان سر دیگ آش است.
۴۴۰۶- پهنش کردی بیل میشود درازش کردی میل.
۴۴۰۷- پیاده شو با هم راه برویم.
۴۴۰۸- پیاده ندیدی که جنگ آورد (...سر سر کشان زیر سنگ آورد) (فردوسی)
۴۴۰۹- پیازش بیخ کرده است.
۴۴۱۰- پیاز هم خودش را داخل میوه کرده است.
۴۴۱۱- پیداست که زین جرعه چه مستی خیزد (در ساغر عمر کار با جرعه فتاد...)
۴۴۱۲- پیر آستین کهنه بسوزد.
۴۴۱۳- پیراهن یوسف آورده.
۴۴۱۴- پیر شدی گریزی نزدی.
۴۴۱۵- پیرزن نمرد تا روز بارانی.
۴۴۱۶- پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت (...آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد) (حافظ)
۴۴۱۷- پیر من خدای من.
۴۴۱۸- پیرها بهوس جوانها بقفس.
۴۴۱۹- پیری نداری پیری بخر.
۴۴۲۰- پیری و هزار عیب شرعی = پیری و سد عیب چنین گفته اند.

۴۴۲۱- پیش از آب پا تاوه وامکن.
۴۴۲۲- پیش از اجل بگور نمیشود رفت.
۴۴۲۳- پیش از استاد دکان گرم کردن.
۴۴۲۴- پیش از روضه خوان گریه میکند.
۴۴۲۵- پیش از ملا بمنبر میرود.
۴۴۲۶- پیش از مرگ واویلا.
۴۴۲۷- پیش بیدردان گریبان پاره کردن مشکل است.
۴۴۲۸- پیش جانانه ی من قند و قروت هردو یکی است.
۴۴۲۹- پیش خودش دیگی ببار دارد.
۴۴۳۰- پیش سگ بینداز لب نمیزند.
۴۴۳۱- پیش صاحب گوز رویمان سفید است.
۴۴۳۲- پیش کسی رو که خریدار تست.
۴۴۳۳- پیش کولی معلق میزند.
۴۴۳۴- پیشنماز که بگوزد پسنماز میرینd.
۴۴۳۵- پیمان شکن هرآینه گردد شکسته دل.
۴۴۳۶- پیمانه چو پر شود چه شیرین و چه تلخ (چون عمر بسر رود چه بغداد و چه بلخ...) (خیام)
۴۴۳۷- پیمانه که لبریز شود میریزد.
۴۴۳۸- تا آب گل آلود است باید ماهی گرفت.
۴۴۳۹- تا آبله در جهان است مفلس درنمیماند.
۴۴۴۰- تا با بیگانه دوست بشوی دوست از دست میرود.
۴۴۴۱- تا باز چه اندیشه کند رای صوابت (تیری که زدی بر دلم از غمزه خطا رفت) (حافظ)
۴۴۴۲- تا باغ میوه داشت منش باغبان بدم حالا که شد خزان بشغالان گذاشتم.
۴۴۴۳- تا بوده چنین بوده و تا هست چنین باد.
۴۴۴۴- تا بین نداشته میگوید سه صف بایستید.
۴۴۴۵- تا پا روی دم سگ نگذاری گاز نمیگیرد.
۴۴۴۶- تا پریشان نشود کار بسامان نرسد.
۴۴۴۷- تا پول داری رفیقتم قربون بند کیفتم.
۴۴۴۸- تا تو را دارم صد تا خر دارم.
۴۴۴۹- تا تریاق از عراق بیاورند مار گزیده مرده است.
۴۴۵۰- تا تنور گرم است نان باید پخت = تا تنور گرم است نان دربند = تا تنور گرم است نان توان بست = یا باید نان بست.
۴۴۵۱- تا توانستم ندانستم و چون دانستم نتوانستم.
۴۴۵۲- تا توانی درون کس مخراش.
۴۴۵۳- تا توانی دلی بدست آور دل شکستن هنر نمیباشد. (سعدی)
۴۴۵۴- تا توانی سعی کن از بهر آش کاسه گر چینی نباشد گو مباش.
۴۴۵۵- تا توانی میگریز از یار بد (یار بد بدتر بود از مار بد)

۴۴۵۶- تا توانی هیز باش و زنده باش.
۴۴۵۷- تا تو باشی که دگر آروغ بیجا نزنی.
۴۴۵۸- تا تو را من دیده ام شل دیده ام.
۴۴۵۹- تا فکر رخت میکنی نه نه من و سیابخت میکنی نه نه.
۴۴۶۰- تا جای ندانی پای منه.
۴۴۶۱- تاجر ترسنده ی لرزنده جان در جهان نه سود بیند نه زیان =
تاجر ترسنده طبع شیشه جان در تلب نه سود بیند نه زیان. (مولوی)
۴۴۶۲- تا جوانی دم را غنیمت دان.
۴۴۶۳- تا جوجه خروس نخواند صبح نمیشود؟
۴۴۶۴- تا چراغ روشن است بچه بدنیا میاید = تا چراغ روشن است گاو میزاید.
۴۴۶۵- تا چشم بهم زدی رفت.
۴۴۶۶- تا چند خورند سگان خران را ناگه ز قضا سگی خری خورد.
۴۴۶۷- تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند. (...عرصه ی شطرنج رندان را مجال شاه نیست) (حافظ)
۴۴۶۸- تا حرف میزنی گله بنیاد میکنند.
۴۴۶۹- تا خدا یار است بر سلطان مپیچ (...چون خدا برگشت صد سلطان بهیچ).
۴۴۷۰- تا خر شده بود همچه سواری ندیده بود.
۴۴۷۱- تا خر نر را خر نری نگاید نمیداند کیری بالای کیرش هست.
۴۴۷۲- تا خود بکجا رسد سرانجام تو را.
۴۴۷۳- تا خود چه شود عاقبت کار آخر.
۴۴۷۴- تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون.
۴۴۷۵- تا دانه نیفکنی نروید (هرچند موثر است باران...) (سعدی)
۴۴۷۶- تا در نظری درونشان جا داری.
۴۴۷۷- تا دل مرد خدا نآمد بدرد هیچ قومی را خدا رسوا نکرد. (مولوی)
۴۴۷۸- تا دولم (دلو) تر است شکمم پر است.
۴۴۷۹- تادیب معلم بکسی ننگ ندارد. (...سیبی که سهیلش نزند رنگ ندارد)
۴۴۸۰- تا رنج نبری گنج نیابی.
۴۴۸۱- تا روباه شده بود بچنین راه آبی گیر نکرده بود.
۴۴۸۲- تا ریشه در آب است امید ثمری هست (گر نخل وفا برندهد چشم تری هست...) (محمد عرفی)
۴۴۸۳- تاریکی روز از فغان است.
۴۴۸۴- تا زر داری بزور محتاج نه یی.
۴۴۸۵- تازه بدنیا نو بنو.
۴۴۸۶- تازه بدولت رسیده زنش زشت میشود و خانه اش تنگ.
۴۴۸۷- تازه بهارا ورقت زرد شد (دیگ منه کآتش ما سرد شد) (سعدی)
۴۴۸۸- تازه میپرسد لیلی نر بود یا ماده. (زن بود یا مرد)
۴۴۸۹- تازی بزور شکار نمیکند.

۴۴۹۰- تازی را که بزور بکار میبرند وقت شکار ریدنش میگیرد.
۴۴۹۱- تازی که پیر شد از آهو حساب میبرد.
۴۴۹۲- تازی وقت شکار ریدنش میگیرد.
۴۴۹۳- تا ساغرت پر است بنوشان و نوش کن. (ای نور چشم من سخنی هست گوش کن...) (حافظ)
۴۴۹۴- تا سر نرود خیالش از سر نرود.
۴۴۹۵- تا سیه روی شود هر که در او غش باشد. (خوش بود گر محک تجربه آید بیمان...) (حافظ)
۴۴۹۶- تا شب نروی روز بجایی (بمنزل) نرسی. (...تا غم نخوری به غمگساری نرسی)
۴۴۹۷- تا صدف قانع نشد پر درنشد. (کاسه چشم گدایان پر نشد...) (مولوی)
۴۴۹۸- تا صلح توان کرد در جنگ مکوب.
۴۴۹۹- تا عاقل فکر میکند دیوانه از آب میگذرد (گذشته است).
۴۵۰۰- تا غم نخوری به غمگساری نرسی.
۴۵۰۱- تا که از خود نگذری از دیگران نتوان گذشت.
۴۵۰۲- تا که دستت میرسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار. (سعدی)
۴۵۰۳- تا که قبول افتد و چه در نظر آید (صالح و طالع متاع خویش نمودند...) (حافظ)
۴۵۰۴- تا کور شود هر آن که نتواند دید.
۴۵۰۵- تا کی ز انتظار پلو ترک خو کنیم. (خو = خواب)
۴۵۰۶- تا گفتی غلامتم میگوید قیمت چند.
۴۵۰۷- تا گوساله گاو شود دل مادرش (صاحبش) آب شود.
۴۵۰۸- تا لب گور آدم چیز یاد میگیرد.
۴۵۰۹- تا مار راست نشود بسوراخ نمیرود.
۴۵۱۰- تا مرا دم ترا پسر یاد است دوستی من و تو بر باد است. (سنایی- عطار؟)
۴۵۱۱- تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد. (سعدی)
۴۵۱۲- تا میروی بگویی خر نیستم از گوش تا دم بارت کرده اند.
۴۵۱۳- تا نباشد چوب تر فرمان نبرد گاو و خر.
۴۵۱۴- تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها.
۴۵۱۵- تا نپرسندت مگو از هیچ باب...
۴۵۱۶- نه مردی نه دانش نه کشور نه شهر ز شاهی شما را زبان است بهر. (فردوسی)
۴۵۱۷- تا نخوانند(ت) مرو (در هیچ جای)
۴۵۱۸- تا ندیده ای پاک است.
۴۵۱۹- تا نزنی نمیخوری.
۴۵۲۰- تا نشوی پیر ندانی که چیست.
۴۵۲۱- تا نفسی باقی است امید باقی است = تا نفس هست امید هست.
۴۵۲۲- تا نقش است بخش است.
۴۵۲۳- تا نکاری ندروی.
۴۵۲۴- تا نگیرد ابر کی خندد چمن. (تا نگرید طفل کی نوشد لبن...) (مولوی)

۴۵۲۵- تا نگرید طفل کی نوشد لبن (...تا نگرید ابر کی خندد چمن) (مولوی)
۴۵۲۶- تا نگرید کودک حلوا فروش دیگ بخشایش نمیآید بجوش.
۴۵۲۷- بقبرستان مخواب تا خواب پریشان نبینی.
۴۵۲۸- تا نمیرد یکی بناکامی دیگری شادکام ننشیند. (سعدی)
۴۵۲۹- تا هیزم برجاست آتش نمیمیرد.
۴۵۳۰- تا یار که را خواهد و میلش به که باشد.
۴۵۳۱- تب تند زود عرق میآورد.
۴۵۳۲- تب خیلی گرم عرقش زود درمیآید.
۴۵۳۳- تجارت بی نفع و ضرر نمیشود.
۴۵۳۴- تجربه کار حکیم است.
۴۵۳۵- تحت الحنک افسار و قلمدانش قشو شد.
۴۵۳۶- تحفه مور پای ملخ است.
۴۵۳۷- تخم بی آب حاصلش آه است.
۴۵۳۸- تخم زن در جهان پراکنده. (...ریشه اش از جهان بود کنده) (سعدی)
۴۵۳۹- تخمش را جای دیگر گذاشته وقت قتاسش مال ماست.
۴۵۴۰- تخم محنت هر که کارد رنج دل بار آورد.
۴۵۴۱- تخم مرغ دزد آخرش شتر دزد میشود.
۴۵۴۲- تخم نکاشته درو میکند.
۴۵۴۳- تخم نکردیم، حالا هم که کردیم، توی کاهدان کردیم.
تخم نکرد روزی هم که کرد در کاهدان کرد.
۴۵۴۴- تدبیر تو چیست؟ ترک تدبیر.
۴۵۴۵- ترب هم از مرکبات شده (است).
۴۵۴۶- تربیت از بچه عزیزتر است.
۴۵۴۷- تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است. (سعدی)
۴۵۴۸- ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان. (سعدی)
۴۵۴۹- ترس از بهشت آمده است.
۴۵۵۰- ترس از عقل است.
۴۵۵۱- ترس برادر مرگ است.
۴۵۵۲- ترس برای بچه ی آدم نعمتی است.
۴۵۵۳- ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود تسبیح شیخ و خرقه ی رند شرابخوار. (حافظ)
۴۵۵۴- ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی کاین ره که تو میروی بترکستان است. (سعدی)
۴۵۵۵- ترسو هرگز بمراد دل نمیرسد.
۴۵۵۶- ترشی پالا بآفتابه میگوید دو سوراخه.
۴۵۵۷- ترشی نخورده زکام شدیم.
۴۵۵۸- ترقی بیجا باعث جوانمرگی است.
۴۵۵۹- ترک از ده میرفت آخور برای اسبش میساخت.
۴۵۶۰- ترک را بده راه نمیدادند میگفت اسب و اسباب مرا ببرید خانه ی رییس (کدخدا)

۴۵۶۱- ترک عادت موجب مرض است.
۴۵۶۲- ترک واجب کرده سنت بجا میآورد.
۴۵۶۳- ترک و حدیث دوستی، قصه ی آب و آتش است.
۴۵۶۴- ترکی تو و هرگز نبود ترک وفادار.
۴۵۶۵- ترکی تمام شد.
۴۵۶۶- تر و خشک با هم میسوزند.
۴۵۶۷- تره خریدم قاتق نانم بشود نه این که قاتل جانم بشود.
۴۵۶۸- تسبیح هزار دانه در دست مپیچ.
۴۵۶۹- تشنه میگوید که یا رب آب کو آب گوید تشنه ی بیتاب کو
تشنه مینالد که کو آب گوار آب میگوید که کو آن آب خوار (مولوی)
۴۵۷۰- تعارف آب حمامی خرجی ندارد.
۴۵۷۱- تعارف آمد و نیامد دارد.
۴۵۷۲- تعارف شاه عبدالعظیمی: ...تعارف شاه عبدالعظیمی راه ضررش بسته است.
۴۵۷۳- تعارف کم کن و بر مبلغ افزای.
۴۵۷۴- تعجیل بد است اما در کار خیر نیکوست. تعجیل نکو نیست مگر در عمل خیر.
۴۵۷۵- تعجیل کننده پیر و شیطان است.
۴۵۷۶- تعریف آن است که دشمن بکند.
۴۵۷۷- تعریف خود کردن گه خوردن است. (پنبه خاییدن است)
۴۵۷۸- تغاری بشکند ماستی بریزد جهان گردد بکام کاسه لیسان.
۴۵۷۹- تفاوت از زمین تا آسمان است (میان ماه من تا ماه گردون...)
۴۵۸۰- تف بکاری که خیر و برکت ندارد.
۴۵۸۱- تف توی یخه ی خود مینداز.
۴۵۸۲- تف سربالا بریش میافتد. تف سربالا یا بریش میافتد یا بسیبیل.
۴۵۸۳- تفنگش از راه گوش در رفت.
۴۵۸۴- تف هرکسی بدهن خودش شیرین است.
۴۵۸۵- تقدیر چو سابق است تدبیر چه شود.
۴۵۸۶- تقصیر تو نیست بختم این است.
۴۵۸۷- تک روزگار دراز است. (تک = ته، قعر)
۴۵۸۸- تکبر عزراییل را خوار کرد بزندان لعنت گرفتار کرد. (سعدی)
۴۵۸۹- تقویم پارینه بکار نمیآید.
۴۵۹۰- تکش (گونه ای زردآلو) نوری درآمد.
۴۵۹۱- تکلف گر نباشد خوش توان زیست.
۴۵۹۲- تکه شکم پر نمیکند، محبت زیاد میکند.
۴۵۹۳- تکیه بجبار کن تا برسی بر مرام.
۴۵۹۴- تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف. (مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی) (حافظ)
۴۵۹۵- تکیه بر دیوار کردم خاک بر فرقم نشست

۴۵۹۶- تلخ و شور همه عالم بر ما شیرین است (آنچه کفر است بر خلق بر ما دین است...) (مغربی)
۴۵۹۷- تلخه (گونه ای علف است) جا بگندم تنگ کرده.
۴۵۹۸- تلی نمانده که نریده باشد = تلی پاک نگذاشته است.
۴۵۹۹- تمام دعواها سر لحاف ملانصرالدین است.
۴۶۰۰- تمام سوخته دودی نداشت بر سر آتش. (تو کز جفا بخروشی خموش باش که خامی) (نشاط)
۴۶۰۱- تمام شبها اگر قدر بودی شب قدر بی قدر بودی.
۴۶۰۲- تمام غرق گناهیم و یک حسین داریم.
۴۶۰۳- تن آدمی شریف است بجان آدمیت (نه همین لباس زیباست نشان آدمیت) (سعدی)
۴۶۰۴- تنبل مرو بسایه – سایه خودش میآیه
۴۶۰۵- تند از بر ما میگذری شرط وفا نیست.
۴۶۰۶- تند بر خاک شهیدان مدوان مرکب را (...با حذر باش که خون از سر زین میگذرد)
۴۶۰۷- تندرستان را نباشد درد ریش (...جز بهم دردی نگویم درد خویش) (سعدی)
۴۶۰۸- تند میروی فلانی ترسم بگل بمانی.
۴۶۰۹- تن رها کن تا نخواهی پیرهن (چند خواهی پیرهن از بهر تن...) (قاآنی)
۴۶۱۰- تنگت نگرفته که عاشقی یادت بره.
۴۶۱۱- تنگ عرب چوب بیاری زنهار بخانه ات نیاری. (تنگه = تنگ = دره)
۴۶۱۲- تنگه اش را نمیتوان خرد کرد.
۴۶۱۳- تن لخت و آتش بازی؟
۴۶۱۴- تنور شکم دم بدم تافتن مصیبت بود روز نایافتن. (سعدی)
۴۶۱۵- تنوری چنین گرم نانی نبست.
۴۶۱۶- تنها بقاضی رفته خوشحال برمیگردد.
۴۶۱۷- تنها خور تنها میر است.
۴۶۱۸- تنها خور دیده ایم روبرو خور ندیده ایم.
۴۶۱۹- تنها خور شریک (برادر) شیطان است.
۴۶۲۰- تنها مانی چو یار بسیار کسی.
۴۶۲۱- تن هرچه پوشیده، لب هرچه نوشیده.
۴۶۲۲- تواضع ز گردن فرازان نکوست. (...گدا گر توضع کند خوی اوست) (سعدی)
۴۶۲۳- تواضع سر رفعت افرازدت (...تکبر بگردن دراندازدت) (سعدی)
۴۶۲۴- توانا بود هر که دانا بود (...ز دانش دل پیر برنا بود) (فردوسی)
۴۶۲۵- تواناست بر دانش خویش دانا. (...نه داناست آنکو تواناست بزر
هزاران توان یافت خنجر بدانش یکی علم نتوان گرفتن بخنجر) (ناصر خسرو)
۴۶۲۶- توان دانست ریحان از دو برگی. (دو برگ کوچک که در آغاز از دانه درآید)
۴۶۲۷- توانگرتر آن کسی که درویش تر. (چو از زر تمنا بود بیشتر...) (نظامی)
۴۶۲۸- توانگر شدی گردبیشی مگرد. (ببهرام گفت ای دلارای مرد...) (فردوسی)
۴۶۲۹- توانگری همیشه بدست نمیآید.

۴۶۳۰- تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس. (فلک بمردم نادان دهد زمام مراد...) (حافظ)
۴۶۳۱- تو بتاریکی علی را دیده ای. (زین سبب غیری بر او بگزیده ای) (مولوی)
۴۶۳۲- تو بر اوج فلک چه دانی چیست؟ چون ندانی که در سرای تو کیست. (سعدی)
۴۶۳۳- تو برزیگری بیلت آید بکار تو را با نبرد دلیران چکار؟
۴۶۳۴- توبره اش سنگین است سر خودش است.
۴۶۳۵- توبره ی خر کولی را دزدیده است.
۴۶۳۶- تو بزرگی و در آیینه ی کوچک ننمایی. (پرده بردار که بیگانه خود آن روی نبیند...) (سعدی)
۴۶۳۷- تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن. (...که خواجه خود روش بنده پروری داند) (حافظ)
۴۶۳۸- تو بهتر میدانی یا (آقای) طبیب؟
۴۶۳۹- توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند؟ (مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بازپرس...) (حافظ)
۴۶۴۰- توبه ی قمارباز در بی پولی است.
۴۶۴۱- توبه گرگ مرگ است.
۴۶۴۲- توپش پر است تا کی خالی شود.
۴۶۴۳- تو پهلوان تر از آنی که در کمند من افتی. (هزار چاره بکردم که هم عنان تو گردم...) (سعدی)
۴۶۴۴- تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال (من آن چه شرط بلاغ است با تو میگویم...) (حافظ)
۴۶۴۵- تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز. (...خوشا کسی که در این راه بی حجاب رود) (حافظ)
۴۶۴۶- تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.
۴۶۴۷- تو داد و دهش کن فریدون تویی. (فردوسی)
۴۶۴۸- تو در خواب ماندی خرت رفت.
۴۶۴۹- تو را تیشه دادم که هیزم کنی ندادم که دیوار مردم کنی. (سعدی)
۴۶۵۰- تو را چه کار که این دست کیست در کار است.
۴۶۵۱- تو راضی و من راضی فلا زن قاضی.
۴۶۵۲- تو شکر کن که من پرهیز را شکسته ام – تو شکر نمیکنی که من پرهیز را شکسته ام؟
۴۶۵۳- توشه بردار که وقت سفر است.
۴۶۵۴- توشه ی فردای خود اکنون فرست. (پیشتر از خود بنه بیرون فرست...) (نظامی)
۴۶۵۵- تو فکر قرت باش چه کار داری که حاج میرزا آقاسی معزول است.
۴۶۵۶- توفیق اجباری شد.
۴۶۵۷- توفیق رفیقی است بهر کس ندهند.
۴۶۵۸- تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی. (سعدی)
تو قدر آب چه دانی که بر لب جویی درازنای شب از چشم دردمندان پرس...
۴۶۵۹- تو کار خود مده از دست و می بساغر کن.

۴۶۶۰- تو کار زمین را نکو ساختی؟ که بر آسمانها بپرداختی؟
۴۶۶۱- تو کز جفا بخروشی خموش باش که خامی. (تمام سوخته دودی نداشت بر سر آتش...) (نشاط)
۴۶۶۲- توکلت سرش را گرفته، علی الله دمش را.
۴۶۶۳- توکل کن که یابی رستگاری.
۴۶۶۴- تو که از آسیا میروی چه کار بسنگ یک من داری؟
۴۶۶۵- تو که باری ز دوشم برنداری چرا سربار بر بارم گذاری؟
۴۶۶۶- تو که بر بام خود (در بار خود) آبگینه داری چرا بر بام (بر بار) مردم میزنی سنگ؟
۴۶۶۷- تو که جو نمیتوانی بخوری چرا ادعای خریت میکنی؟
تو که جو نتوانی خورد. خری چه دعوی کنی؟
۴۶۶۸- تو که داری سر گل، لاله چرا میسوزی؟
۴۶۶۹- تو که دست آب نداری بالای درخت گردو میروی چه کار؟
۴۶۷۰- تو کی خواستی بمیری که ما تابوت حاضر نکردیم؟
۴۶۷۱- تو مادرمرده را شیون میآموز. (نظامی)
۴۶۷۲- تو میگویی "ف" او میرود "فرح زاد".
۴۶۷۳- تو نتاب که حمامی شود بمنصب رسیده است.
۴۶۷۴- تونور چشم منی از کلات پیدایه.
۴۶۷۵- تو نیکوروش باش تا بدسگال نیابد بنقص تو گفتن مجال.
۴۶۷۶- تو نیکی میکن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز. (سعدی)
۴۶۷۷- تو هم بمقصد خود میرسی شتاب مکن.
۴۶۷۸- توی مبال افتاده ام از بزرگی که نیافتاده ام.
۴۶۷۹- تویم خودم را کشته است بیرونم مردم را.
۴۶۸۰- ته خیار تلخ است.
۴۶۸۱- تهی پای رفتن به از کفش تنگ (...بلای سفر به که در خانه جنگ) (سعدی)
۴۶۸۲- تهی دست ایمن است از دزد وطرار (بود سرمایه داران را غم بار...) (نظامی)
۴۶۸۳- تیر به نشانه نخورد، نشانه به تیر خورد.
۴۶۸۴- تیر توی بسته (بوته) خورد. (بوته = نشانه ی تیر)
۴۶۸۵- تیر میاندازد و کمان را پنهان میکند.
۴۶۸۶- تیری که از شست رها شد (از کمان رفت) برنمیگردد.
۴۶۸۷- تیری که از کمان دررفت خواه بدل دوست خورد خواه بدل دشمن.
۴۶۸۸- تیزی درفش بسر درفش است.
۴۶۸۹- تیشه است و رو بخود میتراشد.
۴۶۹۰- تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر (...بل ز صد لشگر ظفر انگیزتر) (مولوی)
۴۶۹۱- تیغ دادن در کف زنگی مست به که آید علم را ناکس بدست. (سعدی)
۴۶۹۲- تیغش بالای تیغ عبدالله قطب شاه است.
۴۶۹۳- تیغ کهنه جوهر دارد.
۴۶۹۴- تیمار غریبان سبب ذکر جمیل است (...جانا مگر این قاعده در شهر شما نیست؟) (حافظ)

۴۶۹۵- تیمم باطل است آنجا که آب است.
۴۶۹۶- ثابت قدم باش و غم روزی مخور.
۴۶۹۷- ثابت قدم بصحبت بد، بد نمیشود.
۴۶۹۸- ثمر از بوته ی خودرو تو مپندار که هست.
۴۶۹۹- ثمر از درخت بید نباید جست.
۴۷۰۰- ثمر از زندگانی در وصال است.
۴۷۰۱- ثمره ی دنیا سرور است.
۴۷۰۲- ثمره ی زندگانی فرزند است.
۴۷۰۳- ثواب از ثواب خیزد.
۴۷۰۴- ثواب است خود را نگهداشتن.
۴۷۰۵- ثوابت باشد ای دارای خرمن اگر رحمی کنی بر خوشه چینی.
۴۷۰۶- ثواب را بخانه ی خود میبرند.
۴۷۰۷- ثواب راه بخانه ی صاحبش میبرد.
۴۷۰۸- ثواب کن فلان بچه ی یتیم بگذار
۴۷۰۹- ثواب کننده (ثوابکار) گناهکار است.
۴۷۱۰- ثوابی کرده و بشرش درمانده.
۴۷۱۱- جایی رفت که عرب نی انداخت.
۴۷۱۲- جایی بنشین که برنخیزانندت.
۴۷۱۳- جاییست که خر را نمد داغ میکنند.
۴۷۱۴- جاییست که موش با عصا راه میرود.
۴۷۱۵- جایی قنپز درکن که نشناسندت.
۴۷۱۶- جایی که آب نیست شناگر خوبی است.
۴۷۱۷- جایی که آفتاب نتابد طبیب میآید.
۴۷۱۸- جایی که عقاب پر بریزد از پشه ی لاغری چه خیزد.
۴۷۱۹- جایی که گوشت نیست چغندر سالار است.
۴۷۲۰- جایی که نمک خوری نمکدان مشکن.
۴۷۲۱- جابجاک نعبد جابجاک نستعین.
۴۷۲۲- جا تر است و بچه نیست.
۴۷۲۳- جارو بپارو خورده.
۴۷۲۴- جام می و خون دل هریک بکسی دادند. (...در دایره ی قسمت اوضاع چنین باشد) (حافظ)
۴۷۲۵- جامه ی بخت من است این که دریدی نخ نخ.
۴۷۲۶- جامه ی نیمی اتلس و نیمی پلاس. (...عیب باشد نزد ارباب شناس) (مولوی)
۴۷۲۷- جامی که بدست تو است کج دار مریز.
۴۷۲۸- جانا سخن از زبان ما میگویی.
۴۷۲۹- جانا گناه طالع و جرم ستاره نیست. (از چشم خود بپرس که ما را که میکشد...) (حافظ)
۴۷۳۰- جان به عزراییل نمیدهد.

۴۷۳۱- جان پدر تو سفره ی بی نان ندیده ای.
۴۷۳۲- جان که باید در رود چه از گلو چه از پهلو.
۴۷۳۳- جان گرگان و سگان از هم جداست. (...متحد جانهای شیران خداست) (مولوی)
۴۷۳۴- جان من خود کرده ای خود کرده را تدبیرنیست.
۴۷۳۵- جای گل گل باش و جای خار خار. (با بدان بد باش و با نیکان نکو...) (سعدی)
۴۷۳۶- جرم از تو نباشد گنه از بخت من است. (ای با همه کس بصلح و با ما بخلاف...) (سعدی)
۴۷۳۷- جرم بر خود نه که تو خود کاشتی (...با جز او عدل حق کن آشتی) (مولوی)
۴۷۳۸- جرم ناکرده را عفو لازم نیست.
۴۷۳۹- جریده رو که گذرگاه عافیت تنگ است. (...پیاله گیر که عمر عزیز بی بدل است) (سعدی). (جریده- مردم تنها و وارسته را گویند)
۴۷۴۰- جزای نیک و بدخلق با خدا انداز. (...که مکر هم بخداوند مکر گردد باز) (سعدی)
۴۷۴۱- جزء خریداران یوسف است.
۴۷۴۲- جگرها خون شود تا یک پسر مثل پدر گردد.
جگرها خون شود تا کره ی خر مثل خر گردد.
۴۷۴۳- جلوی چشمش را پیه گرفته.
۴۷۴۴- جمال جمال مهتر است هرچه نبینی بهتر است.
۴۷۴۵- جمع بین ضدین محال است.
۴۷۴۶- جن پینه دوز تسخیر کرده است.
۴۷۴۷- جنس شناس جنس خوب را بهر قیمتی باشد میخرد.
۴۷۴۸- جنس که جلب باشد از هند برمیگردد.
۴۷۴۹- جنگ اول به از صلح آخر است.
۴۷۵۰- جنگ را شمشیر میکند و معامله را پول.
۴۷۵۱- جواب ابلهان خاموشی است (باشد خموشی)
۴۷۵۲- جواب این جفنگت آن جفنگ است. (کلوخ انداز را پاداش سنگ است)
۴۷۵۳- جواب ناخدا با ناخدا توپ است در دریا.
۴۷۵۴- جوالدوزش چوب دارد (چوبی است).
۴۷۵۵- جوال سیاه هرگز سفید نمیشود.
۴۷۵۶- جوان است و جویای نام آمده است. (نبینی که با گرز سام آمده است...) (فردوسی)
۴۷۵۷- جوانا سر متاب از پند پیران (...که رای پیر از بخت جوان به) (حافظ)
۴۷۵۸- جوانمرد را تنگدستی مباد. (که سفله خداوند هستی مباد...) (فردوسی)
۴۷۵۹- جوانمردی از مردان مانده است.
۴۷۶۰- جوانمردی در نمک خوردن ظاهر میشود.
۴۷۶۱- جوانی کجایی که یادت بخیر.
۴۷۶۲- جوانی است و هزار چم و خم.
۴۷۶۳- جواهر و خاک در نظر مردمان پاک یکی است.
۴۷۶۴- چو پای کتل بیفایده است. (Kotal- تپه تل بلند)

۴۷۶۵- جوجه را آخر پاییز میشمرند.
۴۷۶۶- جوجه را در عروسی و عزا هردو سر میبرند.
۴۷۶۷- جوجه همیشه زیر سبد نمیماند.
۴۷۶۸- جوحی کار نداشت کاردی بخودش زد. (جوحی یکی از کسانی است مانند ملانصرالدین)
۴۷۶۹- جو و خر را از هم نمیتواند سوا کند.
۴۷۷۰- جور استاد به ز مهر پدر.
۴۷۷۱- جور بازار بهتر از عدل خانه است.
۴۷۷۲- جوز بشکن طالع ببین.
۴۷۷۳- جو فروش و گندم نماست.
۴۷۷۴- جو همان جوی است آب آن آب نیست.
۴۷۷۵- جوی طالع ز خرواری هنر به.
۴۷۷۶- جوینده یابنده است.
۴۷۷۷- جهان دیده بسیار گوید دروغ.
۴۷۷۸- جهان را بامید خورده اند.
۴۷۷۹- جهان را بچشم جوانی مبین. (جز این است آیین و پیوند کین...) (فردوسی)
۴۷۸۰- جهان را نیست کاری جز دورنگی (...گهی رومی نماید گاه زنگی) (نظامی)
۴۷۸۱- جهان گردد بکام کاسه لیسان.
۴۷۸۲- جهان گشتن به از جهان خوردن است.
۴۷۸۳- جهان گو ممان چون جوانی نماند. (جوانی شد و زندگانی نماند...) (نظامی)
۴۷۸۴- جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است. (هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق) (حافظ)
۴۷۸۵- جهد بی توفیق جان کندن بود. (...زار زنی کم گرچه صد خرمن بود) (مولوی)
۴۷۸۶- جهل باشد با جوانان پنجه کردن پیر را. (با جوانی سرخوشی است این پیر بی تدبیر را...) (سعدی)
۴۷۸۷- جهل من و علم تو فلک را چه تفاوت (...آنجا که بصر نیست چه خوبی و چه زشتی) (حافظ)
۴۷۸۸- جهود خون دیده است.
۴۷۸۹- جهود یراق بند نمیخواهد. (یراق بند کنایه از پشتیبان است)
۴۷۹۰- جیبش از کون ملا پاکتر است.
۴۷۹۱- جیره ی ما را به یخ نوشته اند.
۴۷۹۲- چار چیزند قاتل فقرا ایت و بیت و یساول و ملا.
(ایت ترکی است = سگ بیت ترکی است = شپش یساول = دربان)
۴۷۹۳- چاره ی بیچارگان مرگ است و بس.
۴۷۹۴- چاره جز پیرهن دریدن نیست. (دست بیچاره چون بجان نرسد...) (سعدی)
۴۷۹۵- چاره یی نیست در این واقعه الا تسلیم.
۴۷۹۶- چاشت یک بنگی است.
۴۷۹۷- چاک حمق و جهل نپذیرد رفو. (...تخم حکمت کم دهش ای نیکخو) (مولوی)
۴۷۹۸- چاه تاریک و راه باریک.
۴۷۹۹- چاه را چه میشود پدر دول درمیاید.

۴۸۰۰- چاهش را کنار دریا کنده است.
۴۸۰۱- چاه مکن که خود افتی بد مکن که بدافتی.
۴۸۰۲- چاه مینماید و راه نمی نماید.
۴۸۰۳- چاه کنی بهر کسی اول خودت دوم کسی.
۴۸۰۴- چپ آواز افکند و از راست شد. (چو بهمن ز زابلستان خواست شد...) (سعدی)
۴۸۰۵- چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی؟
۴۸۰۶- چراغ از بهر تاریکی نگهدار. (چو به گشتی طبیب از خود میازار...) (سعدی)
۴۸۰۷- چراغ (پیش) پای خودش را روشن نمیکند.
۴۸۰۸- چراغ پشت و رو ندارد.
۴۸۰۹- چراغ پیش آفتاب نمودی ندارد.
۴۸۱۰- چراغ چراغ با تو میگویم. دختر عموجان تو گوش کن!
۴۸۱۱- چراغ خاموش و آسیا میگردد.
۴۸۱۲- چراغ خدا همیشه روشن است.
۴۸۱۳- چراغ داند که روغنش از کجاست.
۴۸۱۴- چراغ دروغ بی فروغ است.
۴۸۱۵- چراغ دزد، خواب پاسبان است.
۴۸۱۶- چراغ را نتوان دید بنور چراغ.
۴۸۱۷- چراغ ظالم تا صبح نمیسوزد.
۴۸۱۸- چراغ عمر نهاده است بر دریچه ی باد.
۴۸۱۹- چراغ کذب را نبود فروغی.
۴۸۲۰- چراغ گوشه نشینان مدام میسوزد.
۴۸۲۱- چراغم میخوری از بهر مردن؟ که هم غم میخوری هم خواهی مردن.
۴۸۲۲- چراغ و دم باد؟ (در خانه ی باد؟)
۴۸۲۳- چراغ هیچ کس تا صبح نمیسوزد.
۴۸۲۴- چراغی را که ایزد برفروزد هرآن کس پف کند ریشش بسوزد.
۴۸۲۵- چراغی کان شبم را برفروزد به از شمعی که رختم را بسوزد.
۴۸۲۶- چراغی که بخانه رواست به مسجد حرام است.
۴۸۲۷- چرا نشود عالم خراب شپشک خورده شراب.
۴۸۲۸- چرت میزند بهتر از مرشد.
۴۸۲۹- چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد. (روزگار است این که گه عزت دهد گه خوار دارد...) (قائم مقام)
۴۸۳۰- چرک از درز (لای) ناخنش بیرون نمیاید.
۴۸۳۱- چس بدود قلیان میگوید بو میدهی.
۴۸۳۲- چسی بده، بدست خر کسی بده.
۴۸۳۳- چشته خوار بدتر از میراث خوار است.
۴۸۳۴- چشم انعام مدارید ز انعامی چند. (ای گدایان خرابات خدا یار شماست...) (حافظ)
۴۸۳۵- چشم بداندیش که بر کنده باد عیب نماید هنرش در نظر. (سعدی)

۴۸۳۶- چشم بینا بهتر از سی سد عصا. (...چشم بشناسد گهر را از حصا) (مولوی)
۴۸۳۷- چشم پر بهتر از دست پر است.
۴۸۳۸- چشم دریده ادب نگاه ندارد.
۴۸۳۹- چشمداشت بچشم نداشته باش.
۴۸۴۰- چشم راست بچشم چپ محتاج نشود.
۴۸۴۱- چشم سیر بهتر از شکم سیر است.
۴۸۴۲- چشم شور شتر را بدیگ میکند آدم را بگور.
۴۸۴۳- چشم فلک در میان سر است.
۴۸۴۴- چشم فلک کور است.
۴۸۴۵- چشم مبین و دل مخواه.
۴۸۴۶- چشم و دل گرسنه را جز خاک گور پر نمیکند.
۴۸۴۷- چشمهایش آلبالو گیلاس میچیند.
۴۸۴۸- چشم هنربین بود از عیب پاک. (بی هنر از عیب نماند چه باک...) (نظامی)
۴۸۴۹- چغندر بزرگ ته دیگ (توبره) است.
۴۸۵۰- چغندر داخل میوه شده است.
۴۸۵۱- چغندر سر و کون ندارد.
۴۸۵۲- چغندر گوشت نمیشود دشمن هم دوست نمیشود.
۴۸۵۳- چک چک مستانت که بود فکر زمستانت نبود؟ (چک چک آواز مرغان است).
۴۸۵۴- چماغش هفده من جو میخورد.
۴۸۵۵- چمی، خمی خدا نکرده آدمی. (چم و خم در اینجا یعنی حرکت و جنبش.)
۴۸۵۶- چنار از خودش آتش میگیرد.
۴۸۵۷- چنان قحط سالی شد اندر دمشق که یاران فراموش کردند عشق. (سعدی)
۴۸۵۸- چندان سمن هست که یاسمن نیست.
۴۸۵۹- چند مرده حلاج است.
۴۸۶۰- چنه مهربان است. (چنه هم سنگ "تنه" کوتاه شده ی "چانه" است و آنرا با پیش "چ" میخوانند).
۴۸۶۱- چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار. (چنین نماید شمشیر خسروان آثار...) (عنصری)
۴۸۶۲- همه رفته ایم و گیتی سپنج چرا باید این درد و اندوه و رنج؟ (فردوسی)
۴۸۶۳- چوب از بهشت آمده است.
۴۸۶۴- چوب تر را کرم میخورد.
۴۸۶۵- چوب حاکم صدا ندارد.
۴۸۶۶- چوب خدا صدا ندارد وقتی که زد دوا ندارد.
۴۸۶۷- چو بد باشد اختر بمردی مکوش. (چه گفت آن خردمند با رای هوش که با اختر بد بمردی مکوش) (فردوسی)
۴۸۶۸- چو بد کردی مباش ایمن ز آفات (...که واجب شد طبیعت را مکافات) (نظامی)
۴۸۶۹- چوب دو سر طلا – چوب دو سر نجس – چوب دو سر گهی.
۴۸۷۰- چوب را آب فرونمیبرد.

۴۸۷۱- چوب کج را تا به آتش نبرند راست نمیشود.
۴۸۷۲- چوب را مظلوم میخورد.
۴۸۷۳- چوب بگذشت آب را سر ناخدا نهد بچه ی خویش را زیر پا.
۴۸۷۴- چوب معلم گل است.
۴۸۷۵- چوب نرم را موریانه میخورد.
۴۸۷۶- چوب و گوشت باهم آشنایی ندارند.
۴۸۷۷- چو به گشتی طبیب از خود میازار (...چراغ از بهر تاریکی نگهدار) (سعدی)
۴۸۷۸- چو بیشه شود خالی از نره شیر شغالان درآیند چست و دلیر.
۴۸۷۹- چوپان خائن گرگ است.
۴۸۸۰- چو تیر از کمان جست ناید بدست.
۴۸۸۱- چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار. (فردوسی)
۴۸۸۲- چو خر خود نیاید بنزدیک بار تو بار گران را بنزد خر آر.
۴۸۸۳- چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن (...که میگویند ملاحان سرودی
اگر باران بکوهستان نبارد بسالی دجله گردد خشک رودی) (سعدی)
۴۸۸۴- چو در بسته باشد چه داند کسی که گوهر فروش است یا پیله ور. (سعدی)
۴۸۸۵- چو در طاس لغزنده افتاده مور رهاننده را چاره باید نه زور. (نظامی)
۴۸۸۶- چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا.
۴۸۸۷- چو روزی نباشد دویدن چه سود. (دویدم پی آن چه روزی نبود...) (نظامی)
۴۸۸۸- چو فردا شود فکر فردا کنیم. (...چرا فکر بیهوده حالا کنیم؟)
۴۸۸۹- چو گل بسیار شد پیلان بلغزند.
۴۸۹۰- چو نام سگ بری چوبی بدست آر (یا بکف گیر).
۴۸۹۱- چون بالش زر نیست بسازیم بخشتی (در مصطبه ی عشق تنعم نتوان کرد...) (حافظ)
۴۸۹۲- چو بگردش نمیرسی واگرد. (ای که هستی نسیم صحرا گرد...)
۴۸۹۳- چون خدا خواهد که پردهٔ کس درد میلش اندر طعنه ی پاکان برد. (مولوی)
۴۸۹۴- چون خشم زند شعله تر و خشک بسوزد.
۴۸۹۵- چون شه و فرزین نباشد خاک بر سر پیل را. (چون وصال یار نبود گو دل و جانم مباش...) (سنایی)
۴۸۹۶- چون طفل دوان در پی گنجشگ پریده (بس در تلبت کوشش بیفایده کردم...) (سعدی)
۴۸۹۷- چون غرض آمد هنر پوشیده شد. (...صد حجاب از دل بسوی دیده شد) (مولوی)
۴۸۹۸- چون قافیه تنگ آید شاعر به جفنگ آید.
۴۸۹۹- چون قصد حرم باشد سهل است بیابانها. (گر در تلبت ما را رنجی برسد شاید) (یا چون عشق حرم...) (سعدی)
۴۹۰۰- چون قضا آید طبیب ابله شود. (...و آن دوا در نفع هم گمره شود) (مولوی)
۴۹۰۱- چون کافر درویش نه دنیا و نه دین.
۴۹۰۲- چون که با طفلان سر و کارت فتاد هم زبان کودکان باید گشاد. (مولوی)
۴۹۰۳- چون که بد کردی بر او ایمن مباش زانکه تخم است و برویاند خداش (مولوی)
۴۹۰۴- چون که جد آمد رود هزل و مزاح

۴۹۰۵- چون که زورت نمیرسد سر خر – گرد پالان چرا همی گردی؟
۴۹۰۶- چون که صد آمد نود هم پیش ماست. (نام احمد نام جمله انبیاست...) (مولوی)
۴۹۰۷- چون که گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از که جوییم از گلاب (مولوی)
۴۹۰۸- چون که گله باز گردد از ورود (ورود = رسیدن بآب و سرچشمه)
پس فتد آن بز که پیشاهنگ بود. (مولوی)
۴۹۰۹- چهار شاهش به چهار آس خورد.
۴۹۱۰- چه بر تخت مردن چه بر روی خاک (چو آهنگ رفتن کند جان پاک...) (سعدی)
۴۹۱۱- چه خوش است دست بسیار هم در خوردن و هم در کار.
۴۹۱۲- چه خوش باشد که بعد از انتظاری بامیدی رسد امیدواری. (نظامی)
۴۹۱۳- چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار. (زیارت شه عبدالعظیم و دیدن یار)
۴۹۱۴- چه خوش بی مهربانی از دو سر بی، (...که یکسر مهربانی دردسر بی) (باباطاهر)
۴۹۱۵- چه دلاور است دزدی که بشب چراغ دارد. (...بفروغ چهره ی زلفت همه شب زند ره دل...) (حافظ)
۴۹۱۶- چه بمن بگو، چه بدر بگو، چه بخر بگو.
۴۹۱۷- چه سر بکلاه، چه کلاه بسر.
۴۹۱۸- چه طور جوال خوری باشد که صد من ارزن نگیرد = (جوال خور = جوال بزرگ را گویند).
۴۹۱۹- چه علی خواجه چه خواجه علی.
۴۹۲۰- چه غم دارم که غیر از غم ندارم. (غم از شادی بزاید شادی از غم...) (نشاط)
۴۹۲۱- چه غم ز بی کلهی کآسمان کلاه من است. (زمین بساط و در و دشت بارگاه من است...) (قاآنی)
۴۹۲۲- چه غم ز حیله ی دشمن چو دوست جانب ماست.
۴۹۲۳- چه کار داری بجو درو نانی بخور راهی برو.
۴۹۲۴- چه کار داری بابایم گدایه دو چشمان سیام کار خدایه.
۴۹۲۵- چه کند بنده که گردن ننهد فرمان را (...چه کند گوی که عاجز نشود چوگان را) (سعدی)
۴۹۲۶- چه کهری است کم از کبود باشد.
۴۹۲۷- چهل سال است گدایی میکند هنوز شب جمعه را نمیداند.
۴۹۲۸- چهل گنجشگ با زاق و زوقش نیم من است گاو بکش که تای رانش یک من است.
۴۹۲۹- چه مادری است که از دایه مهربانتر نباشد.
۴۹۳۰- چه مردی بود کز زنی کم بود.
۴۹۳۱- چه نسبت خاک را با عالم پاک.
۴۹۳۲- چه نقصان کعبه را از بت پرستی. (...مشو در خون چون من زیر دستی). (نظامی)
۴۹۳۳- چیزی بارش نیست.
۴۹۳۴- چیزی بخور چیزی بده چیزی بنه.
۴۹۳۵- چیزی که بجایی نرسد چند توان گفت. (تا چند مرا در غم او پند توان گفت؟) (نظامی)
۴۹۳۶- چیزی که بجا مانده همان کون دریده است.
۴۹۳۷- چیزی که نپرسند تو از پیش مگو.
۴۹۳۸- چیزی ندارد بخانه کونش ترکی میخواند. (ترکی خواندن = لاف زدن است).

۴۹۳۹- چیزی نمیشود اگر هم بشود چیز هجوی میشود.
۴۹۴۰- چینه اش را اینجا میخورد تخمش را جای دیگر میگذارد.
۴۹۴۱- حاتم طایی از در خانه اش گذشته است.
۴۹۴۲- حاجت گاو چهل ساله بگوساله افتاد.
۴۹۴۳- حاجت مشاطه نیست روی دلارام را. (وصف ترا گر کند ور نکند اهل فضل...) (سعدی)
۴۹۴۴- حاجی بره کعبه و طالب دیدار. (...او خانه همی جوید و ما صاحب خانه).
۴۹۴۵- به پیری به آید برفتن بسیج. (گنه کار یزدان مباشید هیچ...) (فردوسی)
۴۹۴۶- حاجی حاجی را بمکه میبیند کرد، کرد را بآسیاب.
۴۹۴۷- حاجی حاجی مکه.
۴۹۴۸- حاجی شتر است که بار میکشد و خار میخورد.
۴۹۴۹- حاجی که ز مکه و منی برگشته این خانه خراب از خدا برگشته.
۴۹۵۰- حاجی مرد و شتر خلاص.
۴۹۵۱- حاشیه نشین پر مدعا میشود.
۴۹۵۲- حاشیه نشین (واسطه) دست و دلش باز است.
۴۹۵۳- حاضر بجنگ باش اگر صلحت آرزوست.
۴۹۵۴- حاکم بحرف روستایی میگیرد بحرف روستایی ول نمیکند.
۴۹۵۵- حاکم تمام گوش است.
۴۹۵۶- حالا خوب شد که بیگم رید بهونگ ملا کاظم.
۴۹۵۷- حالا که تاخت و تالانه (تاراج = تالان) صد تومان هم لای پالانه
۴۹۵۸- حالا که حاجیش نیست کربلاییش نباشد.
۴۹۵۹- حالا که نشد شیره بده.
۴۹۶۰- حال دیوانه نداند که ندیده است پری.
۴۹۶۱- حال فاتی (فاطی) حال سگ.
۴۹۶۲- حال هر کس موافق فال است.
۴۹۶۳- حبه بین دبه باز میشود.
۴۹۶۴- حبه ندارد که بدبه بزند.
۴۹۶۵- حج بسفارش قبول نمیشود.
۴۹۶۶- حدیث دوست با دشمن نگویند.
۴۹۶۷- حذر از گردش چشم سیهی باید کرد. (روشنان فلکی را اثری در ما نیست...) (حافظ)
۴۹۶۸- حرام از همان راه که میآید میرود.
۴۹۶۹- حرام بخور شلغم غربت بخواب کنگور. (Kangvar)
۴۹۷۰- حرام برکت ندارد.
۴۹۷۱- حرام خوردن آن هم شلغم؟
۴۹۷۲- حرام روزی را بتنگی سال چه کار؟
۴۹۷۳- حرامزاده نه رحم دارد نه انصاف.
۴۹۷۴- حرام میخوری مرغ خودت را بخور.
۴۹۷۵- حرص کور و احمق و نادان کند.

۴۹۷۶- حرف از حرف برمیخیزد.
۴۹۷۷- حرف که از سی و سه دندان بیرون رفت همه جا پر است.
۴۹۷۸- حرف بد از زبان بد باشد.
۴۹۷۹- حرف مرد زینت مرد است.
۴۹۸۰- حرف حرف میآورد.
۴۹۸۱- حرف حساب جواب ندارد.
۴۹۸۲- حرف حساب یک کلمه است.
۴۹۸۳- حرف حق تلخ است.
۴۹۸۴- حرف حق مزن سر ته (سر ترا) میبرند.
۴۹۸۵- حرف خودترا کجا شنیدی؟ آنجا که حرف مردم را شنیدی.
۴۹۸۶- حرف را باید با کارد و چنگال از حلقش بیرون کشید.
۴۹۸۷- حرف راست را از بچه بشنو.
۴۹۸۸- حرف راست را از دیوانه باید شنید.
۴۹۸۹- حرف زیاد به قرآن خوش است.
۴۹۹۰- حرف سرد مهمر را از دل کم کند.
۴۹۹۱- حرف شب و روز ندارد.
۴۹۹۲- حرف گرو وقت است.
۴۹۹۳- حرف مرد یکی است.
۴۹۹۴- حرف نزده را همیشه میتوان زد.
۴۹۹۵- حرفهای شاه طهماسبی میزند.
۴۹۹۶- حرفهایش مثل تف سربالاست.
۴۹۹۷- حرفی بزن بهر صواب نه سیخ بسوزد نه کباب.
۴۹۹۸- حرفی که از دهان درآید گرد جهان برآید.
۴۹۹۹- حرفی که بجایی نرسد چند توان گفت؟
۵۰۰۰- حرفی را که نمیتوانی بشنوی مگو.
۵۰۰۱- حرکت برکت است.
۵۰۰۲- حرمت امامزاده با متولی است.
۵۰۰۳- حریض دایم در غم است   هرقدر دارد پندارد کم است.
۵۰۰۴- حریف همیشه محروم است.
۵۰۰۵- حریف باخته از بخت خویش نالان است.
۵۰۰۶- حریف حریف خود را میشناسد.
۵۰۰۷- حریف مجلس ما خود همیشه دل میبرد   علی الخصوص که پیرایه ایی بر او بستند.
(سعدی)
۵۰۰۸- حساب بمثقال بخشش بخروار. (حساب بدینار...)
۵۰۰۹- حساب حساب کاکا برادر.
۵۰۱۰- حساب بازار با حساب خانه دوتاست.
۵۰۱۱- حساب خانه با حساب بازار درست درنمیآید.

۵۰۱۲- حسابش با کرام الکاتبین است.
۵۰۱۳- حساب که پاک است از محاسبه چه باک است.
۵۰۱۴- حساب کهنه را هم شاه بخشیده است.
۵۰۱۵- حساب ماست بندان یزد را میکند.
۵۰۱۶- حساب مال مردم کردن از بیکاری است.
۵۰۱۷- حسابی است که کوره با کیرش میکرد.
۵۰۱۸- حسابی است که لره با کلاهش میکرد.
۵۰۱۹- حسد دردی است کانرا نیست درمان.
۵۰۲۰- حسد مرد را دل بدرد آورد. (...میان دو آزاده گرد آورد) (نظامی)
۵۰۲۱- حسنک به هیمه نمیرفت بردندش.
۵۰۲۲- حسود نرسید بمقصود. یا حسود به مقصود نمیرسد.
۵۰۲۳- حشر غلامان علی با علی حشر غلامان عمر با عمر.
۵۰۲۴- حضرت خضر را دیدیم و بیلمان را پارو کردیم.
۵۰۲۵- حق از بهر باطل نشاید نهفت. (از آن جمله دامن بیفشاند و گفت...) (سعدی)
۵۰۲۶- حق است و دین است و باید داد. ندارم و نمیدهم و نخواهم داد.
۵۰۲۷- حق بحق دار میرسد آخر.
۵۰۲۸- حق بطرف زور است.
۵۰۲۹- حق تلخ است.
۵۰۳۰- حق شمشیر بران است.
۵۰۳۱- حق گوی اگر چه تلخ است.
۵۰۳۲- حق گوی را زبان ملامت بود دراز. (حق نیست آنچه گفته ام ار هست گو بلی...) (سعدی)
۵۰۳۳- حقه ی مهر بدان مهر و نشان است که بود. (گوهر مخزن اسرار همان است که بود...) (حافظ)
۵۰۳۴- حقی بده حقی بستان.
۵۰۳۵- حکمت به لقمان آموختن بی ادبی است. (یا غلط است).
۵۰۳۶- حکم حاکم و مرگ مفاجا
۵۰۳۷- حکیم آن است که بسرش آمده.
۵۰۳۸- حکیم باشی را دراز کنید.
۵۰۳۹- حکیم روی دوا ملا روی دعا.
۵۰۴۰- حلال بر عقلا و حرام بر جهال.
۵۰۴۱- حلال چه وفایی دارد که حرام داشته باشد.
۵۰۴۲- فریاد حلال حلالش بآسمان رسید.
۵۰۴۳- حلال را حساب، حرام را عذاب.
۵۰۴۴- حلم حق با تو مداراها کند چون که از حد بگذرد رسوا کند. (مولوی)
۵۰۴۵- حلوا بکسی ده که محبت نچشیده. (ما از تو بغیر از تو نداریم تمنا...) (سعدی)
۵۰۴۶- حلوای تن تنانی تا نخوری ندانی. (تن تنانی یعنی تن بتن و آن کنایه از لذت نزدیکی تو تن است).

۵۰۴۷- حلوا یکباره مزه میدهد.
۵۰۴۸- حمام بی عرق نمیشود و آسیا بی کلت کلت. (کلت کلت = آواز آسیاست).
۵۰۴۹- حمام جای خر بستن نیست.
۵۰۵۰- حمام روستایی را خوش آمد.
۵۰۵۱- حمام زنانه شد.
۵۰۵۲- حمام که بما رسید زنانه شد.
۵۰۵۳- حمام گرم زود عرق میآورد.
۵۰۵۴- حمام مالیدن، مسجد نالیدن.
۵۰۵۵- حمام میرود از گرمخانه پرهیز میکند.
۵۰۵۶- حمامی حمامی را نمیتواند ببیند.
۵۰۵۷- حوض بی آب ماهی لازم ندارد.
۵۰۵۸- حیا حصار ایمان است.
۵۰۵۹- حیا مانع روزی است.
۵۰۶۰- حیف از این جوان که سر ندارد.
۵۰۶۱- حیف از طلا که خرج مطلا کند کسی.
۵۰۶۲- حیف است ز خوبی که شود عاشق زشتی. (تا کی غم دنیای دنی ای دل نادان...) (حافظ)
۵۰۶۳- حیف است که ارباب وفا را نشناسی. (...ما یار تو باشیم و تو ما را نشناسی).
۵۰۶۴- حیف اوقات که یکسر ببطالت برود. (گرو آخر عمر از می و معشوق بگیر...) (حافظ)
۵۰۶۵- حیف باشد چو تو شهباز اسیر قفسی.
۵۰۶۶- حیف باشد دل دانا که مشوش باشد. (غم دنیای دنی چند خوری باده بخور...) (حافظ)
۵۰۶۷- حیف دانا مردن و افسوس نادان زیستن.
۵۰۶۸- حیف که در ایران قدردان نیست.
۵۰۶۹- حیله کم کن کار اقبال است و بخت. (لعب معکوس است و فرزین بند سخت...) (مولوی)
۵۰۷۰- حیوانک سایید تا تمام شد.
۵۰۷۱- خاکبازی پاکبازی میخواهد.
۵۰۷۲- خار که از زمین بیرون میآید سرش تیز است.
۵۰۷۳- خاک بر سر کن که آب رفته باز آید بجو. (دشمن آتش پرست باده پیما را بگو...)
۵۰۷۴- خاک خور و نان بخیلان مخور. (خار نه ای زخم ذلیلان مخور) (نظامی)
۵۰۷۵- خاک شد آن کس که در این خاک زیست. (...خاک چه داند که در این خاک کیست؟) (نظامی)
۵۰۷۶- خاک شو پیش از آن که خاک شوی. (ای برادر چو عاقبت خاک است...) (سعدی)
۵۰۷۷- خاک شو تا گل بروید رنگ رنگ.
۵۰۷۸- خاک هم بسر میکنی پای تل بلند.
۵۰۷۹- خاگینه را خاتون میخورد مشت را یتیم.
۵۰۸۰- خاک محرم، سرمه محرم، من چرا نامحرم؟
۵۰۸۱- خاک مهرویان سیاه و دانه ی فلفل سیاه هردو جانسوزند اما این کجا و آن کجا.

۵۰۸۲- خاله خاله، کس دادن هم بطالع.
۵۰۸۳- خاله را خایه بدی خالو بدی. (...این بتقدیر آمده است ار او بدی) (مولوی)
۵۰۸۴- خام از عذاب سوختگان بی خبر بود. (با نیم پختگان نتوان گفت سوز عشق...) (سعدی)
۵۰۸۵- خاموش نشین و فارغ از عالم باش. (خواهی که میان خلق آسوده شوی...)
۵۰۸۶- خاموشی ادب است.
۵۰۸۷- خاموشی به که جواب سخت.
۵۰۸۸- خاموشی را شعار خود کن.
۵۰۸۹- خاموشی عین جواب است.
۵۰۹۰- خان مرو شده چنار جلوی منزلش را نمیبیند.
۵۰۹۱- خانه از همسایه ی بد در خطر است.
۵۰۹۲- خانه اش به پشتش است کلیدش هم توی مشتش است.
۵۰۹۳- خانه ی پرشیشه را سنگی بس است.
۵۰۹۴- خانه ی خرس و انگور آونگ؟
۵۰۹۵- خانه ی خرس و بادیه ی مس؟
۵۰۹۶- خانه ی داماد خبری نیست خانه عروس دنبل و دینبور راه انداخته اند.
۵۰۹۷- خانه ی درویش را شمعی به از مهتاب نیست.
۵۰۹۸- خانه ی دوستان بروب در دشمنان مکوب.
۵۰۹۹- خانه را بخانه خدا بگذار.
۵۱۰۰- خانه را بخروس بار کرده است.
۵۱۰۱- خانه عروس ساز و نقاره خانه ی داماد خبر نداره.
۵۱۰۲- خانه ی ظالم بآه مظلوم خراب است.
۵۱۰۳- خانه ی قاضی گردو زیاد است اما شماره هم دارد.
یا خانه ی قاضی گردو بسیار است اما شماره هم دارد.
۵۱۰۴- خانه که با دو کدبانوست خاک تا زانوست.
۵۱۰۵- خانه ای که دو کدبانو دارد ناروب میماند.
۵۱۰۶- خانه ای که بظلم بسازی سگ در آن کند بازی.
۵۱۰۷- خانه ی گرگ بی استخوان ریزه نمیشود.
۵۱۰۸- خانه ی گرگ خراب است.
۵۱۰۹- خانه ی همسایه کماچه بماچه؟
۵۱۱۰- خجسته زنی کو زمادر نزاد. (سیاوش زکردار زن شد بباد...) (فردوسی)
۵۱۱۱- خدا آدم را از چشم کور و کاسه ی خشک حفظ کند.
۵۱۱۲- خدا ز رگ گردن نزدیکتر است.
۵۱۱۳- خدا از عمر انسان بردارد روی عقلش بگذارد.
۵۱۱۴- خدا اگر میخواست بدهد ریش میداد سال پیش.
۵۱۱۵- خدایی جدا، کدخدایی جداست. (تولد بود هرچه از ما بجاست...) (نظامی)
۵۱۱۶- خدا بی عیب است.
۵۱۱۷- خدا بینی از خویشتن بین مخواه. (بزرگان نکردند در خود نگاه...) (سعدی)

۵۱۱۸- خدا پدر کفن دزد اولی را بیامرزد.
۵۱۱۹- خداپرست شکم پرست نمیشود.
۵۱۲۰- خدا تخته تراش نیست بهم انداز است.
۵۱۲۱- خدا خر را دیده و شاخش نداده. خدا خر را دید و شاخش نداد.
۵۱۲۲- خدا درد را باندازه ی طاقت میدهد.
۵۱۲۳- خدا درد را بدوستان میدهد.
۵۱۲۴- خدا در و تخته را بهم جفت میکند.
۵۱۲۵- خدا دیر گیر و سخت گیر است.
۵۱۲۶- خدا را کسی ندیده بدلیل عقل شناخته.
۵۱۲۷- خدا را میخواهد خرما را هم میخواهد.
۵۱۲۸- خدا ساخته اگر حضرت عباس بگذارد.
۵۱۲۹- خدا سرما را بگنج (Gonj) لباس میدهد.
۵۱۳۰- خدا فقیر کرده، کی کثیف کرده؟
۵۱۳۱- خدا کوه را میبیند، برفش را میفرستد.
۵۱۳۲- خدا گر ز حکمت ببندد دری، برحمت گشاید در دیگری.
۵۱۳۳- خدا گلچین است.
۵۱۳۴- خدا گو بسوی خدا تاختند. (...خداوند کشتند و نشناختند).
۵۱۳۵- خدا میبیند و میپوشد همسایه نمیبیند و میخروشد.
۵۱۳۶- خدا میداند و میتواند.
۵۱۳۷- خدا نجار نیست اما در و تخته را (خوب) بهم جفت میکند.
۵۱۳۸- خدا نکند این دست محتاج آن دست بشود.
۵۱۳۹- خدا نکند بگویند پالان خر را درست کن.
۵۱۴۰- خداوندا سه درد آمد بیکبار زن زشت و خر لنگ و تلبکار.
خداوندا زن زشت را تو بردار خودم دانم خر لنگ و تلبکار
۵۱۴۱- خداوندا مرآن ده که آن به. (وصال او ز عمر جاودان به...) (حافظ)
۵۱۴۲- خدایا این بلا و فتنه از تست. (...ولی از ترس نتوانم جهیدن) (ناصر خسرو)
۵۱۴۳- خدایا بهر که عقل ندادی چه دادی؟
۵۱۴۴- خدای جهان را جهان تنگ نیست. (سفر کن چو جائیت ناخوش بود
که زین جای رفتن بدان ننگ نیست وگر تنگ باشد ترا جایگاه...)
۵۱۴۵- خدا یکی خانه یکی بار یکی.
۵۱۴۶- خدمت خر کردن گوز است و لگد.
۵۱۴۷- خدنگ مار کش با مار شد جفت (قضا هم خنده زد هم آفرین گفت).
۵۱۴۸- خراب شود باغی که کلیدش چوب مو باشد.
۵۱۴۹- خرابی ایران آبادی وزیران. خرابی ایران آبادی تهران یا آبادی اعیان.
۵۱۵۰- خرابی بصره آبادی بغداد.
۵۱۵۱- خرابی همه عالم ز خوردن می ناب است.
۵۱۵۲- خر ادعای شناگری میکند بآب که رسید فراموش میکند.

۵۱۵۳- خر آدم به از آدم خر است.
۵۱۵۴- خر ار جل اتلس بپوشد خر است. (نه منعم بمال از کسی بهتر است...) (سعدی)
۵۱۵۵- خر از خواجه خرمن از خواجه.
۵۱۵۶- خر از زیر پالان درآید درست. (ستیزنده را دارم آزرم سست...) (نظامی)
۵۱۵۷- خراسانیم و خراسانی بچه نه از شیر میترسم نه از شیر بچه از همان میترسم که توی آب کرکر منه. (کرکر Korkor = آواز وزغ، منه mene = میکند).
۵۱۵۸- خر است و همان یک کیله جو.
۵۱۵۹- خراشیده را هست قصد خراش. (چو آزرده شد خصم ایمن مباش...) (فردوسی)
۵۱۶۰- خر باربر به از شیر مردم در.
۵۱۶۱- خر برفت و خر برفت و خر برفت. (عمر من با عمر خر یکسر برفت) (مولوی)
۵۱۶۲- خربزه شیرین نصیب کفتار است.
۵۱۶۳- خربزه که شیرین باشد البته ترک دارد.
۵۱۶۴- خر بنده بخانه ی شتربان آمد (آید).
۵۱۶۵- خر بیار و باقلا (معرکه) بار کن.
۵۱۶۶- خر پایش یکبار توی چاله میرود.
۵۱۶۷- خر پیشین راهنمای خر پسین است. (یا خر پیشین خر پسین را پل بود).
۵۱۶۸- خر تنبل (وامانده) منتظر یک چش است.
۵۱۶۹- خر جایی کشته میشود که فریز خورده است. (فریز = Fariz علف تازه و سبز)
۵۱۷۰- خرج از کیسه خلیفه میکند.
۵۱۷۱- خرج الواط محله با کاسب محله است.
۵۱۷۲- خرج با دخل برابر، صفت مرد است.
۵۱۷۳- خرج باندازه ی دخل باید کرد.
۵۱۷۴- خرج که از کیسه ی مهمان برود حاتم طایی شدن آسان بود.
۵۱۷۵- خر چه داند قیمت نقل و نبات.
۵۱۷۶- خر خالو را شناخت. (خالو = برادر مادر است. نیز پنداری به مردم روستایی و کم خرد گفته میشود).
۵۱۷۷- خر خالی یورغه میرود.
۵۱۷۸- خر خرابی میکند گوش گاو را میبرند.
۵۱۷۹- خر خر است تا چشمش کور شود.
۵۱۸۰- خر خسته و نارضا خداوند (صاحبش ناراضی).
۵۱۸۱- خر خفته جو نمیخورد.
۵۱۸۲- خر داشگر روز جمعه سنگ کشی میکند. (داش = کوره ی آهک و آجر پزی است. داشگر = کوره پز).
۵۱۸۳- خرد بین درشت زیان است.
۵۱۸۴- خرد شوی گر نشوی خرده بین.
۵۱۸۵- خرده ی بزرگت گوشت خواهد بود.
۵۱۸۶- خرده بینانند در عالم بسی واقفند از کار و بار هرکسی.

۵۱۸۷- خر را با خور میخورد مرده را با گور. (خور = xur گونه ای جوال است).
۵۱۸۸- خر را باید جایی بست که صاحبش راضی باشد. خر را جایی بند که صاحبش راضی باشد.
۵۱۸۹- خر را بخر انداز و دوال را به در انداز. (دوال = چاردوال چند حلقه زنجیر یا چهار تسمه است که به چوبی بند است و الاغ را بدان رانند).
۵۱۹۰- خر را به عروسی میبرند که بارش کنند.
۵۱۹۱- خر را چه به شبچره؟
۵۱۹۲- خر را نتوانست بگاید از علف خوردن هم انداختش.
۵۱۹۳- خرس خالو را شناخت.
۵۱۹۴- خرس را برقص آوردند دمش را بدست آوردند.
۵۱۹۵- خرس را چه به آهنگری؟
۵۱۹۶- خر سر براه بهتر از آدم بیراه.
۵۱۹۷- خر سیاه و سر سه راه.
۵۱۹۸- خر سی شاهی پالان دو هزار.
۵۱۹۹- خرش را بالا (دراز) بسته است.
۵۲۰۰- خرش را توی خر علافها میراند.
۵۲۰۱- خرش کن و بارش کن.
۵۲۰۲- خرش که از پل گذشت دیگر کسی را نمیشناسد.
۵۲۰۳- خر صاحبش را میشناسد.
۵۲۰۴- خر عاریه را یکوری (یک لنگی) سوار میشوند.
۵۲۰۵- خر عیسی گرش بمکه برند چون پس آید هنوز خر باشد.
۵۲۰۶- خر قربانی نمیشود، اما پولش میشود.
۵۲۰۷- خر کجا گرگ میکشد؟ جایی که فریز خورده.
۵۲۰۸- خر کجا ناموس و تقوی از کجا. (...خر چه داند خشیت و خوف و رجا) (مولوی)
۵۲۰۹- خر کریم را باید نعل کرد.
۵۲۱۰- خر کسی را سوار مشو.
۵۲۱۱- خر که خاک میخورد کوریش بچشم خودش است.
۵۲۱۲- خر که خوابیده میخواند سر گوشش را میبرند.
۵۲۱۳- خر گایم، نر گایم و آنگاه چنین زشت.
۵۲۱۴- خر گریزد از خداوند از خری.
۵۲۱۵- خر ما از کرگی دم نداشت.
۵۲۱۶- خرما نتوان خورد از این خار که کشتیم. (...دیبا نتوان بافت از این پشم که رشتیم) (سعدی)
۵۲۱۷- خر من سوخته خرمن خواهد.
۵۲۱۸- خرمن کوفتن کار بز نیست.
۵۲۱۹- خر نر را به خایه اش میشناسند.
۵۲۲۰- خروس سفید در محله ی یهودیها گیر کرده.
۵۲۲۱- خروس عابدین بهیزم کشی رفته است. خروس عابدین رفته بهیزم.

۵۲۲۲- خروس که اجلش میرسد بیوقت میخواند.
۵۲۲۳- خر و گاو را با یک چوب میرانند.
۵۲۲۴- خر همان خر است پالانش عوض شده. خر همان خر است پالانش دیگر است.
۵۲۲۵- خر همان خر سیاه   راه همان راه آسیا.
۵۲۲۶- خر یا کره میدهد یا راه زنجان را میرود.
۵۲۲۷- خر بکارد رسیده است!
۵۲۲۸- خریتش بس نیست حکمت هم میکند.
۵۲۲۹- خریدار گوهر بود گوهری.   (میان بست هر یک بگوهر خری...) (نظامی)
۵۲۳۰- خری زاد و خری زید و خری مرد. (زید = زیست)
۵۲۳۱- خری را که از این نردبان بالا بردیم پایین هم میآوریم.
۵۲۳۲- خری که از خری وابماند گوش و دمش را باید برید.
۵۲۳۳- خری که بالای بام میبری فکر پایین آوردنش را هم بکن.
۵۲۳۴- خری که بخیاری بخری مرگش آبست.
۵۲۳۵- خری که سوار است حساب نمیکند.
۵۲۳۶- خری که شصت من بار میبرد از شصت و پنج من باکش نیست.
خری که شست من برگیرد آسان   ز شست و پنج من نبود هراسان
۵۲۳۷- خزان پیری بهار ندارد.
۵۲۳۸- خسنت را درست کنم یا خسینت را؟
۵۲۳۹- خسن و خسین هر سه دختران معاویه بودند.
۵۲۴۰- خشت اول چون نهد معمار کج   میرود تا گنبد دوار کج. (تا ثریا میرود دیوار کج).
۵۲۴۱- خشت بر دریا زدن بی حاصل است. (نیک خواهانم نصیحت میکند...) (سعدی)
۵۲۴۲- خشتش از خره بیرون رفته است. (خره = Xare پهلوی هم چسبیده را گویند)
خشتش از خرند بیرون رفته است. (خرند = Xarand = خشت کاری کنار ایوان باغچه و مانندگان است)
۵۲۴۳- خصمی کژدم بدتر از اژدهاست.   (...کان ز تو پنهان شده وین برملاست)
۵۲۴۴- خطا بر بزرگان خطاست.   (نه در هر سخن بحث کردن رواست...) (سعدی)
۵۲۴۵- خطا بود ز خطازاده گر خطا نکند.
۵۲۴۶- خفته را خفته کی کند بیدار   (عالمت غافل است و تو غافل...) (سنایی)
۵۲۴۷- خفته و مرده در حساب یکیست.
۵۲۴۸- خلا را هرچه بهم بزنند بویش بیشتر درمیآید.
۵۲۴۹- خلق را با تو بد و بدخو کند   تا تو را ناچار روآنسو کند. (مولوی)
۵۲۵۰- خلق را تقلیدشان بر باد داد   (...که دو صد لعنت بر این تقلید باد) (مولوی)
۵۲۵۱- خلوت بی مدعی سفره ی بی انتظار. (دولت جان پرور است صحبت آموزگار...) (سعدی)
۵۲۵۲- خمیرمایه ی دکان شیشه گر سنگ است.
۵۲۵۳- خنده را سازی لازم است و گریه را سوزی.
۵۲۵۴- خنک آنکه جز تخم نیکی نکشت.   (نهالی همه خاک دارند و خشت...) (فردوسی)
۵۲۵۵- خواب برادر مرگ است.

۵۲۵۶- خواب بیدار صحتی ندارد.
۵۲۵۷- خواب خواب میآورد.
۵۲۵۸- خواب زن چپ میزند.
۵۲۵۹- خواب ماندی خرت رفت.
۵۲۶۰- خواب ندیده تعبیر ندارد.
۵۲۶۱- خواجه آن است که باشد غم خدمتکارش. (دلربایی همه آن نیست که عاشق بکشند...) (حافظ)
۵۲۶۲- خواجه با بیخردی میخردم.
۵۲۶۳- خواجه پندارد که روزی ده دهد این نمیداند که روزیده دهد. (مولوی)
۵۲۶۴- خواجه در بند نقش ایوان است. (خانه از پای بست ویران است...) (سعدی)
۵۲۶۵- خواری ز طمع خیزد و عزت ز قناعت.
۵۲۶۶- خواستم گوزکی آهسته کنم بانگی داد. (...جست از کون من و در دهن خلق افتاد)
۵۲۶۷- خواستن بقدر توانستن.
۵۲۶۸- خواستن دل. دادن دل است.
۵۲۶۹- خواستن دل. سخاوت دست.
۵۲۷۰- خواندن برای کر، رقصیدن برای کور.
۵۲۷۱- خواهان کسی باش که خواهان تو باشد.
۵۲۷۲- خواهی بکسی دل ندهی دیده ببند. (آن دیده ی شوخ میبرد دل بکمند...) (سعدی)
۵۲۷۳- خواهی که رستگار شوی راستکار باش. (...تا عیب جوی را نرسد بر تو مدخلی) (سعدی)
۵۲۷۴- خواهی که سر بجای بود سر نگاهدار.
۵۲۷۵- خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو.
۵۲۷۶- خوب پر میکند و بد خالی.
۵۲۷۷- خوبرویان گشاده رو باشند. (...تو که رو بسته ای مگر زشتی؟)
۵۲۷۸- خوب کاریست کار حلوایی.
۵۲۷۹- خوب گوزیدی قدم خیر. (قدم خیر = نام زن است که به کنیزان و خدمتکاران میدادند).
۵۲۸۰- خوبی گم نمیشود.
۵۲۸۱- خو پذیر است نفس انسانی. (با بدان کم نشین که درمانی...) (سنایی)
۵۲۸۲- خود بین خدا بین نبود.
۵۲۸۳- خود را فضیحت دیگران را نصیحت.
۵۲۸۴- خودپسند خداپسند نشود (نبود)>
۵۲۸۵- خودپسندی جان من برهان نادانی بود.
۵۲۸۶- خودت را خسته دیدی رفیقت را مرده ببین.
۵۲۸۷- خودش بی افسار میآید.
۵۲۸۸- خودش را بکوچه ی علی چپ زده است.
۵۲۸۹- خودش میبرد و خودش میدوزد.
۵۲۹۰- خود کرده را تدبیر نیست.

۵۲۹۱- خود گوزی و خود خندی و خود مرد هنرمندی.
۵۲۹۲- خودم آمدم دوغم ندادی، نوکرم را میفرستم ماستش بده.
۵۲۹۳- خودم بخانه، هیبتم برودخانه.
۵۲۹۴- خودم کردم این بد که لعنت بمن.
۵۲۹۵- خودم کردم چرسی، خودم کردم بنگی، حالا چرت به از خودم میزند.
۵۲۹۶- خود میرسی بقیمت خود، این شتاب چیست؟ (وصال)
۵۲۹۷- خود میکشی عاشق را خود تعزیه میداری.
۵۲۹۸- خوراک بمیل خودت لباس بمیل مردم.
۵۲۹۹- خوردن بهمراهی، جواب دادن بتنهایی.
۵۳۰۰- خوردن و جستن کار بی ادبان است. خوردنک و جستنک.
۵۳۰۱- خوشا یاران که بر بشنم (bawn = بالا، اندام) ببارد. نه بارانی که بر قبرم ببارد.
۵۳۰۲- خوشا بخوبی که یک شب ار میانش بگذرد.
۵۳۰۳- خوشا چاهی که آب از خود برآرد. (خوش آن چاهی...)
۵۳۰۴- خوش دزدی که از دزد بز بدزدد.
۵۳۰۵- خوش استقبال غالبا بد بدرقه میشود.
۵۳۰۶- خوش اصل خطا نکند و بد اصل وفا نکند.
۵۳۰۷- خوشآمد هرکه را بر خود مده راه.
۵۳۰۸- خوشآمد هرکه را گویی خوش آید.
۵۳۰۹- خوش باش تا در امان باشی.
۵۳۱۰- خوش باش که عاقبت نکو خواهد شد.
۵۳۱۱- خوش بود گر محک تجربه آید بمیان. (...تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد) (حافظ)
۵۳۱۲- خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران. (مولوی)
۵۳۱۳- خوشتر بود عروس نکوروی بی جهیز.
۵۳۱۴- خوشخوی همیشه خوش معاش است.
۵۳۱۵- خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود. (راستی خاتم فیروزه ی بواسحاقی...) (حافظ)
۵۳۱۶- خوش زبانی دلیل خوشدانی است.
۵۳۱۷- خوش عالمی است نیستی هرجا که ایستی کس نگوید کیستی.
۵۳۱۸- خوش فرش بوریا و گدایی و خواب امن. (...کاین عیش نیست در خور او رنگ خسروی) (حافظ)
۵۳۱۹- خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند.
۵۳۲۰- خوشه از خرمن دور نمیافتد.
۵۳۲۱- خوشه یک سر دارد.
۵۳۲۲- خوگیری بدتر از عاشقی.
۵۳۲۳- خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی. (بشنو این نکته که خود را زغم آزاده کنی...) (سعدی)
۵۳۲۴- که این روز بر ما همی بگذرد زمانه دم هرکسی بشمرد. (فردوسی)

۵۳۲۵- خون دل و جام می هریک بکسی دادند.
۵۳۲۶- خون را با خون نمیتوان شست.
۵۳۲۷- خون را خون میشوید.
۵۳۲۸- خوی بد بر طبیعتی که نشست نرود تا بوقت مرگ از دست. (سعدی)
۵۳۲۹- خوی تو گرفته بود – بوی تو گرفت.
۵۳۳۰- خویشش را نیک دیدستی بچشم خویشتن. (با سریر فضله گویی فضل خود حتم من است) (سنایی)
۵۳۳۱- خویشی به خویشی سودا برضا.
۵۳۳۲- خوی نکو مایه ی نیکویی است. (نیکی مردم به نکو رویی است...) (سنایی)
۵۳۳۳- خیار خوب از دو بر گه اش پیداست.
۵۳۳۴- خیال میکند از جنگ مددو (Madadu) آمده. (مددو = کوتاه شده "مدد" است که روستاییان "او" را نیز به ته "آن" افزایند.)
۵۳۳۵- خیال و خواب برادرند.
۵۳۳۶- خر در خانه ی صاحبش فرود میآید.
۵۳۳۷- خیر و شر بردارند اما برابر نیستند.
۵۳۳۸- خیز گربه تا در کاهدان است.
۵۳۳۹- خیلی زرنگی کلاه خودت را سخت نگهدار.
۵۳۴۰- خیلی گوله توی شاخش خورده است. (گوله = گلوله)
۵۳۴۱- خیمه ی سلطنت آنگاه فضای درویش. (باور از بخت ندارم که تو مهمان منی...) (سعدی)
۵۳۴۲- داد حق را قابلیت شرط نیست.
۵۳۴۳- دادگری شرط مهمانداری است.
۵۳۴۴- دادن بدیوانگی گرفتن به عاقلی.
۵۳۴۵- دادن جریمه به حکومت از نماز واجب تر است.
۵۳۴۶- دارد هزار در صدف و دم نمیزند. (...یک بیضه مرغ دارد و فریاد میکند)
۵۳۴۷- دارنده که نادار شود دستش گیر نادار که دارنده شود پشتش گیر.
۵۳۴۸- داستانی است که در هر سر بازاری هست. (عشق سعدی نه حدیثی است که پنهان ماند...) (سعدی)
۵۳۴۹- داشتم بدرد نمیخورد دارم دارم بدرد میخورد.
۵۳۵۰- داغ بر دست نهادن اثر بی پولی است.
۵۳۵۱- داغ شکم بدتر از داغ عزیز است.
۵۳۵۲- داماد عباس دوس است.
۵۳۵۳- دامن چنان بزن که نسوزی کباب را.
۵۳۵۴- دانا هم داند هم پرسد، نادان نداند و نپرسد.
۵۳۵۵- دانستن توانستن است.
۵۳۵۶- دانه دادن شرط باشد مرغ نوآموز را.
۵۳۵۷- دانه دانه است غله در انبار.

۵۳۵۸- دانه درشت برچیده است.
۵۳۵۹- دانه ز من پرورش از کردگار.
۵۳۶۰- دایه از مادر مهربانتر است.
۵۳۶۱- دایه ی از مادر مهربانتر را باید پستان برید.
۵۳۶۲- دایه ی از مادر مهربانتر را باید کسش را داغ کرد.
۵۳۶۳- دبه ی روغن نمیشود
۵۳۶۴- دختر بعد از سه روز خودش را عزیز میکند.
۵۳۶۵- دختر، جوی ترش است.
۵۳۶۶- دختر که آتش روشن میکند عروس وار است.
۵۳۶۷- دختر گفته است تا سه روز مرا از خانه بیرون نکنید ببینید چطور جای خود را وا میکنم.
۵۳۶۸- دختر همسایه هرچه خل تر بهتر.
۵۳۶۹- دختری که کسو میشود اول مادرش میفهمد.
۵۳۷۰- دختری که مادرش تعریفش را بکند برای دایيش خوب است.
۵۳۷۱- دختری که نکوست از برارش پیداست.
۵۳۷۲- دخل آب روان است و خرج آسیای گردان.
۵۳۷۳- درازی شاه خانم به پهنای ماه خانم.
۵۳۷۴- درآمد مرد را بخشنده دارد. (...زمین تا در نبارد برنیارد) (نظامی)
۵۳۷۵- در آنجا باید گذاشت که صاحبش راضی باشد.
۵۳۷۶- در این عالم کسی بی غم نباشد وگر باشد بنی آدم نباشد.
۵۳۷۷- در به پاشنه ی خود میگردد.
۵۳۷۸- از درب خلا حاجت مطلب.
۵۳۷۹- در بیابان قاضی خداست.
۵۳۸۰- در بیابان کفش کهنه نعمت خداست.
۵۳۸۱- در پس پرده بسی حادثه ها پنهان است.
۵۳۸۲- در پس پرده چه دانند که خوب است و که زشت؟
۵۳۸۳- در تنگنای قافیه "خورشید" "خر" شود.
۵۳۸۴- در جانبازی چه جای بازی است.
۵۳۸۵- در جبین این کشتی نور رستگاری نیست.
۵۳۸۶- در جنگ و دعوا حلوا قسمت نمیکنند. (پخش نمیکنند)
۵۳۸۷- در جنون دیوانه را دنگی بس است.
۵۳۸۸- در جهان فیل مست بسیار است. دست بالای دست بسیار است.
۵۳۸۹- در چاره بر چاره گر بسته نیست. (...همه کار با تیغ پیوسته نیست) (نظامی)
۵۳۹۰- در چشم خود تیر را نمیبیند اما در چشم دیگران مو را میبینند.
۵۳۹۱- در حق ما بدرد کشی ظن بد مبر. (...کالوده گشت خرقه ولی پاک دامنم) (حافظ)
۵۳۹۲- در خانه اگر کس است یک حرف بس است.
۵۳۹۳- در خانه ی بزرگ حرف یک کلمه است.
۵۳۹۴- در خانه ای که دو کدبانو باشد خاک تا زانو باشد.

۵۳۹۵- در خانه ی مور شبنمی توفان است.
۵۳۹۶- در خانه هرچه. مهمان هر که.
۵۳۹۷- درخت از خودش کرم پیدا میکند.
۵۳۹۸- درخت از ریشه آب میخورد، خوشه از سر.
۵۳۹۹- درخت از ریشه آب میخورد مرد از نیت.
۵۴۰۰- درخت از میوه اش شناخته میشود.
۵۴۰۱- درخت افکن بود کم زندگانی. (...بدرویشی کشد نخجیربانی) (نظامی)
۵۴۰۲- درخت کاهلی فقر بار آورد.
۵۴۰۳- درخت که پیر میشود پایش اره میگذارند.
۵۴۰۴- درخت گردکان با این بزرگی. درخت خربزه الله اکبر.
۵۴۰۵- درخت لر سایه ندارد.
۵۴۰۶- درخت مقل نه خرما دهد نه شفتالو.
۵۴۰۷- درخت هرچه بر دارد سر فرود آورد.
۵۴۰۸- درخت هرچه بارش بیشتر است سرش پایین تر است. درخت هرچه بارش بیشتر سرش خمیده تر.
۵۴۰۹- درختی که از کوچکی کج بار بیاید دیگر راست نمیشود.
۵۴۱۰- در خراسان خروس مرغ نر است.
۵۴۱۱- در خرمی بر سرایی ببند که بانک زن از وی برآید بلند. (سعدی)
۵۴۱۲- در دروازه را میشود بست دهن مردم را نمیتوان بست.
۵۴۱۳- درد کوه کوه میآید مومو میرود.
۵۴۱۴- در دل دوست بهر حیله رهی باید کرد. (...طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد) (نشاط)
۵۴۱۵- درد عاشق نشود به بمداوای حکیم.
۵۴۱۶- در دعوا دستی برای آشتی نگاهدار.
۵۴۱۷- دردمندان راه میپرسند و از پی میروند.
۵۴۱۸- در دیزی باز است حیای گربه کجاست؟
۵۴۱۹- در راه عشق مرحله ی قرب و بعد نیست. (...می بینمت عیان و دعا میفرستمت) (حافظ)
۵۴۲۰- در زیر تیغ عمر ابد آرزو کنی؟
۵۴۲۱- در سایه ی گریز که وی را زوال نیست.
۵۴۲۲- درسی نبود هرآن چه در سینه بود.
۵۴۲۳- درشتی و نرمی بهم در به است. (...چور گزن که فصاد و مرهم نه است)
۵۴۲۴- در شوره زمین سمن نروید.
۵۴۲۵- در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست. (...در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست) (حافظ)
۵۴۲۶- در طریق دوستی ثابت قدم چون خاک باش.
۵۴۲۷- در طلب روزی قورباغه پر میگیرد.
۵۴۲۸- در عفو لذتی است که در انتقام نیست.
۵۴۲۹- در عقب رنج بسی راحت است.

۵۴۳۰- در عهد و وفا کم از زنی نتوان بود.
۵۴۳۱- در عیب نظر مکن که بی عیب خداست.
۵۴۳۲- در غورگی مویز شده است.
۵۴۳۳- در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست. (آن دم که دل بعشق دهی خوش بود دمی...) (حافظ)
۵۴۳۴- در کشتی نشسته با ناخدا دعوا میکند.
۵۴۳۵- در گدایی گریه هم در کار هست.
۵۴۳۶- در مثل مناقشه نیست.
۵۴۳۷- در مسجد نه کندنی است و نه سوختنی.
۵۴۳۸- در مشورت خیانت نیست.
۵۴۳۹- در میان دریا گرد میخواهد.
۵۴۴۰- در نقش خودت چه خوش پسندی در نقش حقیر من قطینا.
۵۴۴۱- در نومیدی بسی امید است. (...پایان شب سیه سفید است) (نظامی)
۵۴۴۲- درنیابد حال پخته هیچ خام. (...پس سخن کوتاه باید والسلام) (مولوی)
۵۴۴۳- در و تخته بهم جفت شد.
۵۴۴۴- درودگری کار بوزینه نیست.
۵۴۴۵- دروغ از همان دور که میآید یک پایش میلنگد.
۵۴۴۶- دروغ آسمانی را نمیتوان پرداخت.
۵۴۴۷- دروغش از دروازه تو نمیآمد.
۵۴۴۸- دروغ بوی پیازداغ میدهد.
۵۴۴۹- دروغگو پر طمع را بازی میدهد.
۵۴۵۰- دروغگو حافظه ندارد (بی حافظه است).
۵۴۵۱- دروغگو دروغ پرداز هم لازم دارد.
۵۴۵۲- دروغگو دشمن خداست.
۵۴۵۳- دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است. (سعدی)
۵۴۵۴- دروغی را چه آید جز دروغی.
۵۴۵۵- دروغی که حالی دلت خوش کند به از راستی کت مشوش کند.
۵۴۵۶- درویش باش.
۵۴۵۷- درویش در قافله ایمن است. (درویش در کاروان ایمن است)
۵۴۵۸- درویش را گفتند دکانت را ببند دهانش را بست.
۵۴۵۹- درویش قناعت دوست در گوشه ای فراغت است.
۵۴۶۰- درویشی از درویشان است.
۵۴۶۱- درویشی با لباس نیست.
۵۴۶۲- درویشی راه باریکی است.
۵۴۶۳- درویشی زوال ندارد.
۵۴۶۴- درویشی و قناعت در گوشه ی فراغت.
۵۴۶۵- در هفت آسمان یک ستاره ندارد.

۵۴۶۶- در هم شکند صولت شهری پیری.
۵۴۶۷- در همه کار مشورت باید. (...مشورت رهبر صواب آید)
۵۴۶۸- در همیشه بیک پاشنه نمیگردد.
۵۴۶۹- در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست. (گر پیر مغان مرشد ما شد چه تفاوت...) (حافظ)
۵۴۷۰- دریغ از راه دور و رنج بسیار.
۵۴۷۱- دریغ این سایه ی دولت که بر نااهل افکندی. (همایی چون تو عالیقدر مهر استخوان تاکی...) (دهقان سامانی)
۵۴۷۲- دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست.
۵۴۷۳- دری که نداری دربان چه میکنی؟
۵۴۷۴- دزد از خانه ی مفلس خجل آید برون.
۵۴۷۵- دزد از محتسب میترسد.
۵۴۷۶- دزد با سلیقه میشود.
۵۴۷۷- دزد باش و مرد باش.
۵۴۷۸- دزد به دزد حرامی به هر دو.
۵۴۷۹- دزد بیک راه میرود صاحب کالا (مال) به هزار راه.
۵۴۸۰- دزد پابرهنه را ببین احوال دلش را مپرس.
۵۴۸۱- دزد دزد است اگر جامه ی قاضی دارد. (ناکس است آن که به دراعه و دستار کس است...) (سعدی)
۵۴۸۲- دزد دزد را زد خدا را خنده.
۵۴۸۳- دزد را بدزدی نمیگیرند به حرف حساب میگیرند.
۵۴۸۴- دزد کنگاور شیخ صحنه است. ("کنگاور" و "صحنه" نام دو دهکده است).
۵۴۸۵- دزد که بدزد میرسد چماقش را میزند پشت کمرش (میاندازد زمین).
۵۴۸۶- دزد مال گران میخورد.
۵۴۸۷- دزد مشتاق تر از صاحب کالا (مال) است بمال.
۵۴۸۸- دزد میگوید یا علی صاحب مال میگوید یا علی.
۵۴۸۹- دزد نادان میزند بکاهدان.
۵۴۹۰- دزد نگرفته پادشاه (سالار) است.
۵۴۹۱- دزد همیشه گرسنه است.
۵۴۹۲- دزدی به انصاف.
۵۴۹۳- دزدیده بود آن چه نماند به خداوند.
۵۴۹۴- دزدی که نسیم را بدزدد دزد است.
۵۴۹۵- دست آخوند ار به قاب رسد میکند نقب تا به آب رسد ("قاب" بترکی و فارسی "ظرف" است).
۵۴۹۶- دست آرزو کوتاه است.
۵۴۹۷- دست از دامنت رها نکنم تا ترا مثل خود گدا نکنم.
۵۴۹۸- دست بالای دست بسیار است.

۵۴۹۹- دست بچه ی یتیم دراز است.
۵۵۰۰- دست به دنبکش بزن ببین صداش تا کجا میرود.
۵۵۰۱- دست بده، میستاند.
۵۵۰۲- دست بر دامن هرکس که زدم رسوا بود. (...کوه با آن عظمت آن طرفش صحرا بود)
۵۵۰۳- دست بزانوی خودت بگیر و برخیز.
۵۵۰۴- دست بقد همین بگیر و بر بالا.
۵۵۰۵- دست به کارخانه ی خدا نمیتوان زد.
۵۵۰۶- دست به کماج ابول دیوانه زده است. (کماج جوری نان است)
۵۵۰۷- دست پیش زوال ندارد.
۵۵۰۸- دستتان را بگذارید روی دلتان که احمدک خیار کاشته است.
۵۵۰۹- دستت را درویش کن.
۵۵۱۰- دستت که نمیرسد به بی بی، دریاب کنیز مطبخی را.
۵۵۱۱- دست تنگی سخت تر از دلتنگی است.
۵۵۱۲- دست توی خمیر، شکم گرسنه.
۵۵۱۳- دست تهی گر بر سر شیخی بری دور بمانی و نیابی نظر.
۵۵۱۴- دست چپ و ریش؟
۵۵۱۵- دست چربت را به سر کچل ما (کچل) نمال.
۵۵۱۶- دست چربی بر سر درویش مال.
۵۵۱۷- دست خر کوتاه به.
۵۵۱۸- دست در خزانه ی خدا دارد.
۵۵۱۹- دست در کاسه و مشت بر پیشانی.
۵۵۲۰- دست در کیسه ی خلیفه دارد = دستش در کیسه ی خلیفه است.
۵۵۲۱- دست در کیسه کن و داغ کن افلاطون را.
۵۵۲۲- دست دست را میشناسد.
۵۵۲۳- دست دست را میشوید، دست برگشته رو را.
۵۵۲۴- دست راستش زیر پاست.
۵۵۲۵- دست راست محتاج دست چپ نشود.
۵۵۲۶- دستش بانگور (به آلو) نمیرسد میگوید انگور (آلو) ترش است.
۵۵۲۷- دستش به دهنش میرسد.
۵۵۲۸- دستش به دهنش نمیرسد.
۵۵۲۹- دستش را توی رنگ گذاشتند.
۵۵۳۰- دستش زیر سنگ است.
۵۵۳۱- دستش شیره ای است (چسبناک است).
۵۵۳۲- دست شکسته کار میکند، دل شکسته کار نمیکند.
۵۵۳۳- دست شکسته وبال گردن است.
۵۵۳۴- دستش مزن غژمه (غجمه) مره. (غجمه = غژمه = له شده بهم خورده – مره = میرود میشود).

۵۵۳۵- دستش نمک ندارد (بی نمک است).
۵۵۳۶- دستم تهی است ورنه خریدار هر ششم. (شهری است پر کرشمه و خوبان ز شش جهت...) (حافظ)
۵۵۳۷- دست غیب آمد و بر سینه ی نامحرم زد. (مدعی خواست که آید بتماشا گه راز...) (حافظ)
۵۵۳۸- دستک بزنید که هرچه بردند بردند. (دستک زدن دست زدن و ساز زدن و خواندن)
۵۵۳۹- دست گربه به دنبه نمیرسد میگوید خیر اموات.
دست گربه بگوشت نمیرسد میگوید بوی گند میده.
۵۵۴۰- دست ما کوتاه و خرما بر نخیل.
۵۵۴۱- دست نشسته توی سفره ی آقا دراز مکن.
۵۵۴۲- دست و پایش را ببند بده دست پهلوان.
۵۵۴۳- دستی از دور بر آتش داری.
۵۵۴۴- دستی از غیب برون آید و کاری بکند. (شهر خالیست ز عشاق مگر از طرفی...) (حافظ)
۵۵۴۵- دستی را که نتوان برید باید بوسید.
۵۵۴۶- دستی براه و پایی براه حرکت میکند.
۵۵۴۷- دستی که بدندان نتوان برد ببوس.
۵۵۴۸- دستی که حاکم ببرد خون ندارد. (دستی که حکیم ببرد...)
۵۵۴۹- دست یکه صدا ندارد.
۵۵۵۰- دشمن آتش پرست باده پیما را بگو خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد بجوی.
۵۵۵۱- دشمنان در زندان دوست میشوند.
۵۵۵۲- دشمنان را پوست برکن دوستان را پوستین.
۵۵۵۳- دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست.
۵۵۵۴- دشمن خانگی را علاج کن تا از دست دشمن خارجی در امان باشی.
۵۵۵۵- دشمن دانا به از نادان دوست.
۵۵۵۶- دشمن در خانه است.
۵۵۵۷- دشمن طاووس آمد پر او.
۵۵۵۸- دشمن هرگز دوست نشود.
۵۵۵۹- دعا کن پدرت بمیرد.
۵۵۶۰- دفتر کهنه را گاو خورد.
۵۵۶۱- دفتری بود گاو خوردش.
۵۵۶۲- دلا خو کن به تنهایی که از تنها (چند تن = تن ها) بلا خیزد.
۵۵۶۳- دل آدم سفره نیست که پیش هرکس پهن کند.
۵۵۶۴- دل آزرده را سخن سخت است.
۵۵۶۵- دلاکی را بسر کچل ما میخواهد یاد بگیرد.
۵۵۶۶- دلا منال ز شامی که صبح در پی اوست.
۵۵۶۷- دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای فرشته ات بدو دست دعا نگهدارد. (حافظ)

۵۵۶۸- دل بدست آور که حج اکبر است.
۵۵۶۹- دل بدل راه دارد.
۵۵۷۰- دل بمیرد بوقت بی پولی.
۵۵۷۱- دل بیگانه هم بیگانه باشد. (دل آن محرم بود کز خانه باشد...) (نظامی)
۵۵۷۲- دل را درویش کن.
۵۵۷۳- دل بر کسی مبند که دل بسته ی تو نیست. (همراه اگر شتاب کند در سفر بایست...) (سعدی)
۵۵۷۴- دلش میخواهد و شرمش میآید.
۵۵۷۵- دلکی دارد زیبا هرچه بیند (دید) میخواهد. (دلک = دل کوچک زیبا = نازک و زود پسند)
۵۵۷۶- دلگشا بی یار زندان بلاست. (...هرکجا یار است آنجا دلگشاست) (نشاط)
۵۵۷۷- دلم خواهد ولی بختم نخواهد.
۵۵۷۸- دلم خوش است زنم بیگم، شکم گرسنه و حال سگم. (یا...بیگم، اگرچه کمتر از سگم).
۵۵۷۹- دلم خوش است که ناممم کبوتر حرم است.
۵۵۸۰- دل میانجی فراخ است.
۵۵۸۱- دل میسوزد و اشک میریزد.
۵۵۸۲- دل نرنجانی که دل گنج (عرش) خداست.
۵۵۸۳- دل نگهدارید ای بیحاصلان در حضور حضرت صاحبدلان
۵۵۸۴- دل همه دل، دل ما خاک و گل.
هرکه را خوابگه آخر زد و مشتی خاک است گرچه حاجت که بر افلاک کشی ایوان را (حافظ)
۵۵۸۵- دل داده و قلبه ای گرفته است.
۵۵۸۶- دلیران نترسید ز آواز کوس.
۵۵۸۷- دلیری مکن با دلیر افکنان. (بترس ار چه شیری ز شیر افکنان...) (نظامی)
۵۵۸۸- دلی که به وفا رود بجفا نرود.
۵۵۸۹- دم دهن داروغه را ببند.
۵۵۹۰- دمش را گره کرده سر بصحرا داده است.
۵۵۹۱- دمش را به دم شتر (بزرگان) بسته است.
۵۵۹۲- دم غنیمت است.
۵۵۹۳- دم گاوی (خری) بدستش داده اند (هست).
۵۵۹۴- دم گربه نیم زرع است.
۵۵۹۵- دم لانه ی زنبور نشسته است.
۵۵۹۶- دم مار را گرفته است.
۵۵۹۷- دم می جنباند و تیز میدهد.
۵۵۹۸- دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال.
۵۵۹۹- دمی با غم بسر بردن بصد عالم نمیارزد.
۵۶۰۰- دمی پیش دانا به از عالمی است.
۵۶۰۱- دنبال ریش رفت سبیل را هم بباد داد.

۵۶۰۲- دنبه ی بی رگ است.
۵۶۰۳- دنبه را بگربه سپردن ابلهی است.
۵۶۰۴- دندان طمع کندنی است.
۵۶۰۵- دندان که در دهن نبود خنده بی نماست.
۵۶۰۶- دندان ندارد و ته دیگ میخورد.
۵۶۰۷- دنیا بازار آخرت است.
۵۶۰۸- دنیا بحرف برپاست.
۵۶۰۹- دنیا بچشم تنگدلان چشم سوزن است. (دور از تو در جهان فراخم مجال نیست...) (سعدی)
۵۶۱۰- دنیا بظلم آباد است.
۵۶۱۱- دنیا پس از مرگ ما چه دریا چه سراب.
۵۶۱۲- دنیا پشم است.
۵۶۱۳- دنیا خوش است اما با رفیق خوشتر است.
۵۶۱۴- دنیا دایم به یک قرار نیست. دنیا همیشه بیک قرار نمیماند.
۵۶۱۵- دنیا دو روز است، باقیش روز بروز است.
۵۶۱۶- دنیا دون پرور است.
۵۶۱۷- دنیا دیدن (گشتن) بهتر از دنیا خوردن است.
۵۶۱۸- دنیا را (عالم را) آب ببرد غافل را خواب.
۵۶۱۹- دنیا را خورده بگیر.
۵۶۲۰- دنیاش (زندگیش) به آخرت یزید میماند.
۵۶۲۱- دنیا تلبیدیم و بجایی نرسیدیم آیا چه شود آخرت ناتلبیده؟
۵۶۲۲- دنیا عزیز و مال عزیز است و جان عزیز. لیکن رفیق بر همه چیزی مقدم است. (سعدی)
۵۶۲۳- دنیا قحبه ایست که هرروز بکام دیگریست.
۵۶۲۴- دنیا نیارزد آنکه پریشان کنی دلی. (...زنهار بد مکن که نکرده است عاقلی) (سعدی)
۵۶۲۵- دنیای خراب و شهر ویران خر خورده شراب تخم ریحان.
۵۶۲۶- دنیی آنقدر ندارد که بر او رشک برند. (...ای برادر که نه محسود بماند نه حسود) (سعدی)
۵۶۲۷- دواب از توبه گر نگویی صواب. (به نطق آدمی بهتر است از دواب...) (سعدی)
۵۶۲۸- دو آب بخور یک نان حساب کن.
۵۶۲۹- دو بلبل بر گلی خوشتر سرایند. (...دو هم میدان بهم بهتر گرایند) (نظامی)
۵۶۳۰- دو پادشاه در اقلیمی (یک اقلیم) نگنجند. (سعدی)
۵۶۳۱- دوتا بشنو یکی بگو.
۵۶۳۲- دو جا مهمانم اما اشتها نیست. (...خدایا مرگ روزی کن تو امشب) (حکیم سوری)
۵۶۳۳- دو چیز سوخت نمیشود سرمای زمان و مالیات دیوان.
۵۶۳۴- دو چیز هیچوقت فراموش نمیشود نیکی و بدی.
۵۶۳۵- دو خر سر یک آخور نمیسازند.
۵۶۳۶- دو خر هم بو میشوند، هم خو نمیشوند.
۵۶۳۷- دو خلا توی هم سوراخ شده است.

۵۶۳۸- دود از کنده برمیخیزد.
ترسم این قوم که بر دردکشان میخندد   در سر کار خرابات کنند ایمان را (حافظ)
۵۶۳۹- دو دست از دو پا درازتر است.
۵۶۴۰- دو دست داری دو دست دیگر هم قرض کن کلاهت را محکم نگاهدار.
۵۶۴۱- دو دل یکدل نمیشود.
۵۶۴۲- دو ده ساله اسب و سه ده ساله مرد   هنرها نمایند اندر نبرد.
۵۶۴۳- دو ده نیم بهتر از یک ده یک است.
۵۶۴۴- دو راز کشتی بافندی. (ترکی = آقا "پهلوان").
۵۶۴۵- دور دوران علی تر که و حاجی لره شد.
۵۶۴۶- دور مجنون گذشت و نوبت ماست. (...هرکسی پنج روزه نوبت اوست)
۵۶۴۷- دور نرو گرگ میخوردت، نزدیک نیا نمیتوانم ببینمت.
۵۶۴۸- دوری و دوستی.
۵۶۴۹- دوست باوفا بهتر از خویش است.
۵۶۵۰- دوست بدنیا و آخرت نتوان داد. (...صحبت یوسف به از دراهم معدود) (سعدی)
۵۶۵۱- دوست بود مرهم راحت رسان. (...ورنه رها کن سخن ناکسان) (نظامی)
۵۶۵۲- دوست را چیست به زدیدن دوست؟
۵۶۵۳- دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را. (گر مخیر بکنندم بقیامت که چه خواهی...) (سعدی)
۵۶۵۴- دوست ما را یاد کند بیک هل پوچ.
۵۶۵۵- دوست میگوید: "گفتمت"، دشمن میگوید: خواهمت گفت.
۵۶۵۶- دوست نباید ز دوست در گله باشد.
۵۶۵۷- دوستی با مردم دانا نکوست. (دشمن دانا به از نادان دوست) (سعدی)
۵۶۵۸- دوستی با هرکه کردم خصم مادرزاد شد.
۵۶۵۹- دوستی بدوستی، جو بیار و زردآلو ببر.
۵۶۶۰- دوستی بزور و مهمانی به تکلف نمیشود.
۵۶۶۱- دوستی بی جهت میشود، دشمنی بی جهت نمیشود.
۵۶۶۲- دوستی دل سخاوت دست (کیسه) است.
۵۶۶۳- دوستی دوستی از سرت میکنند پوستی.
۵۶۶۴- دوستی را قسمی لازم نیست.
۵۶۶۵- دوستی را هزار شخص (دوست) کم است دشمنی را یکی بود بسیار.
۵۶۶۶- دوستیش بدوستی خاله خرسک میماند.
۵۶۶۷- دوشاب گلوسوزی نیست.
۵۶۶۸- دوصد گفته چون نیم کردار نیست. (...بزرگی سراسر بگفتار نیست)
۵۶۶۹- دوصد من استخوان باید که صد من بار بردارد.
۵۶۷۰- دوغ خوردی، دوغ خوردی، دوغ دوغ. (باده ی حق راست باشد نی دروغ...) (مولوی)
۵۶۷۱- دوغ و دوشاب پیش خلق یکیست.
۵۶۷۲- دوغی ای نااهل، دوغی، دوغ دوغ. (تا یکی گویی دروغ ای بی فروغ...) (مولوی)

۵۶۷۳- دو گوله ی گلی درش را یافت. (دو گوله = دیگ را در همدان گویند.)
۵۶۷۴- دولت اگر سلسله جنبان شود   مور تواند که سلیمان شود.
۵۶۷۵- دولت آن است که بی خون دل آید بکنار.   (...ور نه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست) (حافظ)
۵۶۷۶- دولت آن است که محمود بود پایانش   (دولتت باد گر از روی حقیقت پرسی...) (سعدی)
۵۶۷۷- دوت باقی ز کم آزاری است.   (خانه بر ملک ستم کاری است...) (نظامی)
۵۶۷۸- دولت (عزت) بخران دادی و نعمت به سگان   پس ما بتماشای جهان آمده ایم؟
۵۶۷۹- دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست.   (...کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را) (سعدی)
۵۶۸۰- دولت دنیا که تمنا کند   با که وفا کرد که با ما کند؟
۵۶۸۱- دولت کس را نه ببازی دهند.   (ملک به دولت نه مجازی دهند...) (نظامی)
۵۶۸۲- دولت نه بکوشیدن است   چاره کم کم جوشیدن است. (سعدی)
۵۶۸۳- دولت یکبار در خانه ی هرکس را میزند.
۵۶۸۴- دولت حاج میرزا آقاسی است.
۵۶۸۵- دولنگه یک خروار است.
۵۶۸۶- دو مویز بهتر از یک خرماست.
۵۶۸۷- دو هیزم را بهم بهتر بود سوز.   (دو عاشق را بهم بهتر بود روز...) (سعدی)
۵۶۸۸- ده درویش در گلیمی بخسبند.
۵۶۸۹- ده را فروخته مباشریش را برداشته است.
۵۶۹۰- در که را خوش است؟ رییسش و برادرش را.
۵۶۹۱- ده مرده حلاج است.
۵۶۹۲- دهن باز بی روزی نمیماند.
۵۶۹۳- دهن سگ به لقمه دوخته به.   (با بداندیش هم نکویی کن...) (سعدی)
۵۶۹۴- دهن سگ همیشه باز است.
۵۶۹۵- دهن گاییده (دهن گاده) بدبخت تر از گاییده است.
۵۶۹۶- دهن مردم بست و بند ندارد.
۵۶۹۷- دهن مردم را نمیتوان دوخت (بست).
۵۶۹۸- دیدار دوست راحت حیات، دوری دوست زهر حیات.
۵۶۹۹- دیدار دوست مزه ی عمر است.
۵۷۰۰- دیدار مینماید و پرهیز میکند.
۵۷۰۱- دیدار یار غایب لذت مخصوص دارد.
۵۷۰۲- دیدار یار نامتناسب جهنم است.   (ما را بهشت صحبت یاران همدم است...) (سعدی)
۵۷۰۳- دیدن چشم، خواستن دل.
۵۷۰۴- دیدن دوستان بی گله، خوش است.
۵۷۰۵- دیدن میوه چون چشیدن نیست.   (گفتم ای بوستان روحانی...) (سعدی)
۵۷۰۶- دیده ای باید سبب سوراخ کن.   (...تا سبب را برکند از بیخ و بن) (مولوی)

۵۷۰۷- دیده ای خواهم که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس.
۵۷۰۸- دیده ی دوست عیب بین نبود.
۵۷۰۹- دیده را ندیده بگیر.
۵۷۱۰- دیدی که چه کرد اشرف خر او مظلمه برد و دیگری زر.
۵۷۱۱- دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند. (حکیم شفایی)
۵۷۱۲- دیر آمدی جایش را دیدی.
۵۷۱۳- دیر آی و دوست آی.
۵۷۱۴- دیر رسیده را زود نمیشود از دست داد.
۵۷۱۵- دیر زاییده میخواهد زود بزرگ کند.
۵۷۱۶- دیر و زود دارد سوخت و سوز ندارد.
۵۷۱۷- دیگ به دیگ میگه رویت سیاه سه پایه میگه صل علی.
دیگ به دیگ میگه کونت سیاه.
۵۷۱۸- دیگ را آتش بجوش میآورد، آدم را حرف.
۵۷۱۹- دیگ شراکت (میان دوی) بجوش نمیاید.
۵۷۲۰- دیگ طمع زود جوش میآید.
۵۷۲۱- دیگ لیس حسرت کاسه لیس را میخورد.
۵۷۲۲- دیگ منه کآتش ما سرد شد.
۵۷۲۳- دیگی که برای ما نجوشد سر سگ تویش بجوشد.
۵۷۲۴- دیگی که برای ما ندارد بهره میخواهد سر خر تویش بجوشد میخواهد کله ی بره.
۵۷۲۵- دیگی که بزاید یک روز هم میمیرد.
۵۷۲۶- دینش را بدنیا سودا کرده است.
۵۷۲۷- دیوار حاشا بلند است.
۵۷۲۸- دیوار را چنان میاندازد که گرد نکند.
۵۷۲۹- دیوار زور برنمیدارد.
۵۷۳۰- دیوار گوش دارد.
۵۷۳۱- دیوار مرد بلند است.
۵۷۳۲- دیوار موش دارد موش هم گوش دارد.
۵۷۳۳- دیواری از دیوار ما کوتاهتر ندیده است.
۵۷۳۴- دیواری بغلتد (خراب شود) گودالی پر شود.
۵۷۳۵- دیوار یک رویه کاهگل میکند.
۵۷۳۶- دیو آزموده به از مردم ناآزموده.
۵۷۳۷- دیوان بلخ است.
۵۷۳۸- دیوانگی شاخ و دمی ندارد.
۵۷۳۹- دیوانه باش تا غم تو دیگران خورند.
۵۷۴۰- دیوانه ببند به که در پند.
۵۷۴۱- دیوانه بکار خویشتن هشیار است.
۵۷۴۲- دیوانه، بگریز که مست آمد.

۵۷۴۳- دیوانه چو دیوانه ببیند خوشش آید.
۵۷۴۴- دیوانه گفت و ابله باور کرد.
۵۷۴۵- دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند.
۵۷۴۶- دیو چو بیرون رود فرشته درآید. (منظر دل نیست جای صحبت اغیار...) (حافظ)
۵۷۴۷- دید بر عاقله است.
۵۷۴۸- ذات نایافته از هستی بخش، کی تواند که شود هستی بخش. (جامی)
(بخش نخستین = نصیب، بخش دومی یعنی بخشیده).
۵۷۴۹- ذره یی خود را شمرده آفتاب. (از خودی سرمست گشته بی شراب...) (مولوی)
۵۷۵۰- ذره ذره بهم شود بسیار. (...دانه دانه است غله در انبار).
۵۷۵۱- ذره ذره پشم قالی میشود.
۵۷۵۲- ذره ذره کاندرین ارض و سماست جنس خود را هم چو کاه و کهرباست. (مولوی)
۵۷۵۳- ذره را میبیند خورشید را نمیبیند.
۵۷۵۴- ذکر حق دل را منور میکند.
۵۷۵۵- ذکر حق کن تا دلت روشن (زنده) شود.
۵۷۵۶- ذکر حق کن که قوت روح است.
۵۷۵۷- ذکر خدا کنی بلا را از خود جدا کنی.
۵۷۵۸- ذکر خیر از مال و دولت بهتر است.
۵۷۵۹- ذکر دنیا خوار و ابتر میکند. (ابتر = دم بریده – آکمند).
۵۷۶۰- ذکر ذاکر حفظ جان ذاکر است.
۵۷۶۱- ذکر عیش نیمه ی عیش است.
۵۷۶۲- ذکر کدورت کدورت آورد.
۵۷۶۳- ذکر هر چیزی دهد خاصیتی. (زانکه دارد هر عرض ماهیتی) (مولوی)
۵۷۶۴- ذلت ز طمع خیزد و عزت ز قناعت.
۵۷۶۵- ذلت مرد در ناداری است.
۵۷۶۶- ذم خورشید جهان ذم خود است. (...که دو چشمم کور و تاریک و بد است). (مولوی)
۵۷۶۷- ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام.
۵۷۶۸- ذوالفقار علی دو دم دارد.
۵۷۶۹- ذوق گل چیدن اگر داری سوی گلزار رو. (...ذوق وصل یار اگر داری بر دلدار رو).
۵۷۷۰- راحت پس اندوه است و شادی پس غم.
۵۷۷۱- راحت در قناعت است و بزرگی در درویشی.
۵۷۷۲- راز درون پرده ز رندان مست پرس. (...کاین حال نیست زاهد عالی مقام را) (حافظ)
۵۷۷۳- راز دوست را بدشمن نباید گفت.
۵۷۷۴- راست بیا، راست برو، ماست بخور، سرنا بزن.
۵۷۷۵- راسته برو، جسته پیشکشت. (یا جستن پیشکشت).
۵۷۷۶- راستی از تو، ظفر از کردگار. (یا مدد از کردگار)
۵۷۷۷- راستی آور که شوی رستگار.
۵۷۷۸- راستی زوال ندارد.

۵۷۷۹- راستی که بدروغ ماند مگوی.
۵۷۸۰- راستی موجب رضای خداست. (...کس ندیدم که گم شد از ره راست) (سعدی)
۵۷۸۱- راستی و رستگاری
۵۷۸۲- راندنت کدام است و خواندنت کدام؟
۵۷۸۳- ران ملخی نزد سلیمان بردن عیب است ولیکن هنر است از موری.
۵۷۸۴- راه بآخور خودش نمیبرد.
۵۷۸۵- راه باریک است و شب تاریک و منزل بس دراز.
۵۷۸۶- راه باین نزدیکی کرایه باین گرانی.
۵۷۸۷- راه بزن راه خدا را هم ببین.
۵۷۸۸- راه خود را پاک باید کرد.
۵۷۸۹- راه دزد زده تا چهل روز امن است.
۵۷۹۰- راه دل را کسی نمیبیند.
۵۷۹۱- راه را بدزد بسپار و آسوده بخواب.
۵۷۹۲- راه رفتن (رفتار) را از گاو یاد بگیر، آب خوردن را از خر.
۵۷۹۳- راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش. (...تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافریست). (حافظ)
۵۷۹۴- رب دارم اما نه باین غلیظی.
۵۷۹۵- رب و رب سرش نمیشود.
۵۷۹۶- رجاله ز پیش و شه ز دنبال آید.
۵۷۹۷- رحمت به کفن دزد اولی.
۵۷۹۸- رحم خوب است اگر در دل کافر باشد.
۵۷۹۹- رخت مسیحا نکشد هر خری. (...محرم دولت نشود هر سری) (نظامی)
۵۸۰۰- رخش میباید تن رستم کشد.
۵۸۰۱- رخ مرد را تیره دارد دروغ. (...بلند بلندیش هرگز نگیرد فروغ). (فردوسی)
۵۸۰۲- رخنه گر ملک سرافکنده به. (...لشگر بدعهد پراکنده به) (نظامی)
(سرافکنده در این جا "سر بدیده" است نه "افسرده و شرمسار").
۵۸۰۳- رد احسان کار خران است.
۵۸۰۴- رد پاها تا لب دریا بود.
۵۸۰۵- رد پای سگ را خیال نان سنگک میکند.
۵۸۰۶- رد دشمن قبول دوست است.
۵۸۰۷- رزاق خداست.
۵۸۰۸- رزاق تو بر تو ز تو عاشق تر است. (رو توکل کن مشو بی پا و دست...) (مولوی)
۵۸۰۹- رزق را روزی رسان پر میدهد.
۵۸۱۰- رستم است و یک دست اسلحه.
۵۸۱۱- رستم در حمام است.
۵۸۱۲- رستم صولت است و افندی پیزی.
۵۸۱۳- رسیدن خر لنگ بار کردن قافله.

۵۸۱۴- رسیده رسیده میخورد.
۵۸۱۵- رسیده نصیب خود خورد.
۵۸۱۶- رشته ای برگردنم افکنده دوست میکشد هرجا که خاطر خواه اوست.
۵۸۱۷- رشته ها پنبه شد.
۵۸۱۸- رشکیماسی، آنکه میخواستی آمده.
۵۸۱۹- رضا بداده بده وز جبین گره بگشای. (...که بر من و تو در اختیار نگشاد است) (حافظ)
۵۸۲۰- رضای دوست بدست آر و دیگران بگذار.
۵۸۲۱- رعیت تابع ظلم است.
۵۸۲۲- رفت ابرویش را درست کند چشمش را هم کور کرد.
۵۸۲۳- رفت ریش بیارد سبیلش را هم باخت.
۵۸۲۴- رفتم خانه ی خاله دلم واشه خاله چوسید دلم پوسید.
۵۸۲۵- رفتن و نشستن به از دویدن و گسستن. (سعدی)
۵۸۲۶- رفته رفته قشو قلمدان شد.
۵۸۲۷- رفته ها پشیمانند.
۵۸۲۸- رفیق خویشتن هم خویشتن باش. (تو عزلت جوی و دور از انجمن باش...) (مولوی)
۵۸۲۹- رقص اندر خون خود مردان کنند. (رقص و جولان بر سر میدان کنند...) (مولوی)
۵۸۳۰- رقصت اجباری بود خوش رقصیدنت چه بود؟
۵۸۳۱- رگ رگ است این آب شیرین آب شور (در خلایق میرود تا نفخ صور) (مولوی)
۵۸۳۲- رنج بکش تا به گنج برسی.
۵۸۳۳- رنج خر از راحت پالانگر است (ناله ی عود از نفس مجمر است) (نظامی)
۵۸۳۴- رنج خود و راحت یاران تلب (سایه ی خورشید سواران تلب) (نظامی)
۵۸۳۵- رنج راحت دان چو مطلب شد بزرگ گرد گله توتیای چشم گرگ. (شیخ بهایی)
۵۸۳۶- رنج سخت کلید راحت است.
۵۸۳۷- رنج مشو راحت رنجور باش. (ساعتی از محتشمی دور باش) (نظامی)
۵۸۳۸- رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار (کار ملک است آن که تدبیر و تامل بایدش) (حافظ)
۵۸۳۹- رنگ رخساره خبر میدهد از سر ضمیر (گر بگویم که مرا بی تو پریشانی نیست) (سعدی)
۵۸۴۰- رنگرز که از نیل خوشش میاید ریش خودش را هم رنگ میکند.
۵۸۴۱- رنگ زردم را ببین برگ خزان را یاد کن.
۵۸۴۲- رنگم را ببین حالم را مپرس.
۵۸۴۳- رنگهایی از خودش بیرون میاورد که در قوطی هیچ عطاری نیست.
۵۸۴۴- رنگی از سیاهی بالاتر نیست.
۵۸۴۵- روباه به باغ کاه گلی داخل نمیشود.
۵۸۴۶- روباه به دو دست به تله میافتد.
۵۸۴۷- روباه سیاه از کمر به تله میافتد.

۵۸۴۸- روح را صحبت ناجنس عذابیست الیم (چاک خواهم زدن این دلق ریایی چه کنم...) (حافظ)
۵۸۴۹- روده ی تنگ به یک نان جوین پر گردد (نعمت روی زمین پر نکند دیده ی تنگ) (سعدی)
۵۸۵۰- روز از نو روزی از نو.
۵۸۵۱- روز اول که دیدمش گفتم آن که روزم سیه کند این است.
۵۸۵۲- روز به باد و شب به چراغ.
۵۸۵۳- روزگار آیینه را محتاج خاکستر کند (رو به هند آوردن ایرانیان بی وجه نیست...)
۵۸۵۴- روی نمیبیند شب بخیه میکند.
۵۸۵۵- روز و فانوس کشی.
۵۸۵۶- روزه هم دارم خادم مسجد هم هستم.
۵۸۵۷- روزی اگر غمی رسدت تنگدل مباش رو شکر کن مباد که از بد بتر شود.
۵۸۵۸- روزی بشود که مور ماری گردد.
۵۸۵۹- روزی بقدر همت هرکس مقدر است.
۵۸۶۰- روزی کس کس نخورد. (نمیخورد)
۵۸۶۱- روزی که ریش میپسندیدند ما بی ریش بودیم حالا که ریش میپسندند ما ریش نداریم.
۵۸۶۲- روستایی اگر ولی بودی خرس در کوه بوعلی بودی.
۵۸۶۳- روستایی را به حرف خودش میگیرند اما به حرف خودش ول نمیکنند.
۵۸۶۴- روستایی را بگزار تا خودش حرف بزند (تا خود بگوید).
۵۸۶۵- روستایی را حمام خوش آمد.
۵۸۶۶- روستایی را که رو دادی کفشش را بالا میکند.
۵۸۶۷- روستایی عقلش از پشت سر میرسد.
۵۸۶۸- روشن شده چراغ – درآمدن رتیل.
۵۸۶۹- روشن شود هزار چراغ از فتیله ای.
۵۸۷۰- روغن خود را بریگ میریزد.
۵۸۷۱- روغن را چه به پشت نان بمالی چه بروی نان.
۵۸۷۲- روغن (چراغ) ریخته نذر امام رضا (امامزاده).
۵۸۷۳- روغن زرد و روده ی سگ.
۵۸۷۴- روغن غاز بتن حریفش میمالد.
۵۸۷۵- رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز – تا داد خود از کهتر و مهتر بستانی. (عبید زاکانی)
۵۸۷۶- رو که همان احمد پارینه ای (گفتمت امسال شدی به ز پار...) (سنایی)
۵۸۷۷- رو نیست سنگ پای قزوین است.
۵۸۷۸- روی ریسمانش ارزن پهن کرده.
۵۸۷۹- روی دروغگو مثل ته دیگ سیاه است.
۵۸۸۰- روی یخ بنویس بگزار جلوی آفتاب.
۵۸۸۱- روی یک آجر هزار چرخ میزند.
۵۸۸۲- ره چنان رو که رهروان رفتند.

۵۸۸۳- ریاست بدست کسانی خطاست – که از دستشان دستها بر خداست.
۵۸۸۴- ریسمان از هرجا قایم تر است پاره میشود.
۵۸۸۵- ریسمان بر پا چه حاجت مرغ دست آموز را. دیگران را در کمند آور که ما خود بنده ایم. (سعدی)
۵۸۸۶- ریش خام طمع به فلان مفلس است.
۵۸۸۷- ریش دراز و سر کوچک نشان احمقی است.
۵۸۸۸- ریش دوشاخه هرچه بلندتر بود نیکوست. – نیمی به کون دشمن و نیمی بکون دوست.
۵۸۸۹- ریش را بالای بروت گذاست.
۵۸۹۰- ریش را توی آسیاب سفید کرده است (به گرد آسیاب سفید کرده است).
۵۸۹۱- ریش قاضی حرمت دیگری دارد.
۵۸۹۲- ریش و قیچی دست خودش است. ریش و قیچی هردو در دست شماست.
۵۸۹۳- زآب خرد ماهی خرد خیزد نهنگ است آن که با دریا ستیزد. (نظامی)
۵۸۹۴- ز ابتدای کار آخر را ببین تا نباشی تو پشیمان یوم دین. (مولوی)
۵۸۹۵- ز احمقان بگریز چون عیسا گریخت صحبت احمق بسی خونها بریخت. (مولوی)
۵۸۹۶- زاغ سیاه چوب میزند.
۵۸۹۷- زاهد از کوچه ی رندان به سلامت بگزر تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند. (حافظ)
۵۸۹۸- زاهدی در لباس پوشی نیست زاهد پاک باش و اتلس پوش (سعدی)
۵۸۹۹- زبان ببند و بازو بگشا.
۵۹۰۰- زبان خوش مار را از سوراخ بیرون میاورد.
۵۹۰۱- زبان در دهان ترجمان دل است.
۵۹۰۲- زبان سر را عدوی خانه زاد است زبان بسیار سر بر باد داده است. (وحشی کرمانی)
۵۹۰۳- زبانش بکرایه است.
۵۹۰۴- زبانش قفل و بند ندارد.
۵۹۰۵- زبان قلم خداست.
۵۹۰۶- زبان گنگان گنگان دانند.
۵۹۰۷- زبان گوشتی به همه چیز میگردد. – زبان گوشت است بهر طرف بگردانی میگردد.
۵۹۰۸- زبان گوشتین است و تیغ آهنین (چه خوش گفت فرزانه ی پیش بین...) (نظامی)
۵۹۰۹- ز بد اصل چشم بهی داشتن بود خاک در دیده انباشتن. (فردوسی)
۵۹۱۰- ز پیشه بخور همیشه بخور.
۵۹۱۱- ز ترکان چنان بخت برگشته بود که گرگین از ایشان دو تن کشته بود. (فردوسی)
۵۹۱۲- زحمت بود درویش را ناگه چو مهمان در رسد.
۵۹۱۳- ز خاکیم و هم خاک را زاده ایم (به بیچارگی تن بدو داده ایم). (فردوسی)
۵۹۱۴- زحمت دنیا که کشید آن که نان خورد و قلیان نکشید.
۵۹۱۵- زحمت نکشیده عزیز است.
۵۹۱۶- زخم پول مرهمش پول است.
۵۹۱۷- زخم دل (پول) را مرهمی از پول باید نهاد.
۵۹۱۸- زخم سر سگ سگ کند علاج.

۵۹۱۹- ز دشمن نیاید بجز دشمنی بفرجام هرچند نیکی کنی. (فردوسی)
۵۹۲۰- ز دوشم بر نداری بار سنگین چرا سر بار دوشم میگزاری.
۵۹۲۱- زده را میتوان زد.
۵۹۲۲- زده ام فالی و فریاد رسی میاید (از غم و درد مکن ناله و فریاد که دوش...) (حافظ)
۵۹۲۳- زر بر سر پولاد نهی نرم شود.
۵۹۲۴- زر محک مردم بدگوهر است.
۵۹۲۵- زری که پاک شد از امتحان چه غم دارد.
۵۹۲۶- ز روبه رمد شیر نادیده جنگ سگ کاردیده بدرد پلنگ. (فردوسی)
۵۹۲۷- زدی ضربتی ضربتی نوش کن.
۵۹۲۸- زدیم بر صف رندان هرآن چه باداباد (شراب و عیش نهان چیست کار بی بنیاد) (حافظ)
۵۹۲۹- زر از معدن به کان کندن برآید.
۵۹۳۰- زر خرد را واله و شیدا کند (خاصه مفلس را که خوش رسوا کند) (مولوی)
۵۹۳۱- زر دادم دردسر خریدم.
۵۹۳۲- زر دادن و گه خوردن و دیوانه شدن.
۵۹۳۳- زردآلو را برای هسته اش میخورد.
۵۹۳۴- زر را دوست بسیار است و زردار را دشمن.
۵۹۳۵- زر سفید برای روز سیاه.
۵۹۳۶- زر عزیز آفریده است خدا هرکه خوارش کند بگردد خوار
۵۹۳۷- زرنگی مایه ی جوانمرگی است.
۵۹۳۸- زر و زور و زاری هریک جایی دارد.
۵۹۳۹- ز سوداگریها گری مانده است ز اسباب حجره دری مانده است.
۵۹۴۰- زشت باشد دبیقی و دیبا که بود بر عروس نازیبا. (سعدی)
۵۹۴۱- زشت باشد روی نازیبا و ناز (صعب باشد چشم نابینا و درد) (سنایی)
۵۹۴۲- ز توس تا به مدینه هزار فرسنگ است.
۵۹۴۳- ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است (دلی که عاشق و صابر بود مگر سنگ است...) (سعدی)
۵۹۴۴- ز کار بسته میاندیش و دل شکسته مدار (که آب چشمه ی حیوان درون تاریکی است.) (حافظ)
۵۹۴۵- ز کشتن گر بترسی کشته گردی.
۵۹۴۶- زکات تخم مرغ یک پنبه دانه است.
۵۹۴۷- زکات مال بدر کن که تا بلا برود.
۵۹۴۸- زلقش را ول کرد کاکاش را گرفت.
۵۹۴۹- ز مادر مهربانتر دایه خاتون!
۵۹۵۰- ز مادر همه مرگ را زاده ایم (برآنیم و گردن ورا داده ایم) (فردوسی)
۵۹۵۱- زمانه ای است که هرکس به خود گرفتار است.
۵۹۵۲- زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز.
۵۹۵۳- زمانه به نیک و بد آبستن است. (ستاره گهی دوست گه دشمن است.) (نظامی)

۵۹۵۴- زمانه را چو نکو بنگری همه پند است. (زمانه پندی آزادوار داد مرا...
به روز نیک کسان گفت غم مخور زنهار بسا کسا که بروز تو آرزومند است) (رودکی)
۵۹۵۵- زمانه سفله نواز است و مرد گداز.
۵۹۵۶- زمرد و علف سبز هر دو یک رنگند.
زمرد و گیه کور سبز هردو هم رنگند ولیک زین به نگیندان کشند زان به جوال)
(ازرقی)
۵۹۵۷- زمستان بگزرد سرما سرآید.
۵۹۵۸- زمستان میگزرد و روسیاهی برای زغال میماند. – زمستان رفت روسیاهی به زغال ماند.
۵۹۵۹- ز معشوق وفا جستن غریب است. نگوید کس که سکباپز طبیب است. (نظامی)
۵۹۶۰- ز منجنیق فلک سنگ فتنه میبارد (...تو ابلهانه گریزی در آبگینه حصار) (عرفی)
۵۹۶۱- زمین بشکافت پیدا شد سر خر.
۵۹۶۲- زمین چون سخت گردد سنگ باشد (عتاب از حد گذشته جنگ باشد). (نظامی)
۵۹۶۳- زمین را پیش آسمان گرو میگزارد.
۵۹۶۴- زمین سفت (سخت) نشاشیده است.
۵۹۶۵- زمین شور سنبل برنیارد در او تخم امل (عمل) ضایع مگردان. (سعدی)
۵۹۶۶- زمینی نماند اندر آن پهن دشت که اسب فرامرز آن جا نگشت. (فردوسی)
۵۹۶۷- ز ناپاکزاده مدارید امید که زنگی به شستن نگردد سپید. (فردوسی)
۵۹۶۸- زناکاره به مردی ناتمام است (ز مردان برزنی کردن حرام است) (نظامی)
۵۹۶۹- زن آن مرد است کو بی درد باشد نه هر کو زن بود نامرد باشد. (نظامی)
۵۹۷۰- زن بد در سرای مرد نکو هم در این عالم است دوزخ او. (سعدی)
۵۹۷۱- زن بلاست اما هیچ خانه ای بی بلا نباشد.
۵۹۷۲- زن بیوه کفش گیوه راه شیوه (شیبه شیبدار)
۵۹۷۳- زن پارسا در جهان نادر است.
۵۹۷۴- زن پدر مادر نمیشود.
۵۹۷۵- زن پیر مایه ی جوانمرگی است.
۵۹۷۶- زن تا نزاییده (نزاید) بیگانه است.
۵۹۷۷- زن تا نزاییده دلبر است وقتی که زایید مادر است.
۵۹۷۸- زن جوان را تیری در پهلو نشیند به که پیری. (سعدی)
۵۹۷۹- زن جوان و مرد پیر سبد بیار بچه بگیر.
۵۹۸۰- زن حاجی خانه ی خودش اشکنه نمیتوانست بپزد رفت خانه ی همسایه برای پختن آش رشته.
۵۹۸۱- زن خود را بوسیدن پیه گاو (پنبه) خاییدن است.
۵۹۸۲- زن دنده ی کج است.
۵۹۸۳- زنده بلا بس نبود مرده بلا شد. – زنده بلا مرده بلا.
۵۹۸۴- زنده ی جاوید ماند هرکه نکو نام زیست. (سعدی)
۵۹۸۵- زن زن باشد اگرچه شیر است زن، گیر که، به خون دلیر است. (نظامی)
۵۹۸۶- زن سلیطه سگ بی قلاده.

۵۹۸۷- زن سلیطه شوهر مرد است.
۵۹۸۸- زنگ (زنگوله) را کی به گردن گربه میبندد؟
۵۹۸۹- زنند جامه ی ناپاک گازران بر سنگ (تو پاک باش و مدار از کس ای برادر باک...) (سعدی)
۵۹۹۰- زن نگاه داشتن را از خروس باید یاد گرفت.
۵۹۹۱- زن و اژدها هردو پیغمبرند.
۵۹۹۲- زن و اژدها هردو در خاک به. (...جهان پاک از این هردو ناپاک به) (فردوسی)
۵۹۹۳- زنهار کسی را نکنی عیب که عیب است.
۵۹۹۴- زور بر گاو ناله بر گردون.
۵۹۹۵- زور به کشتن دهد زر به جهنم برد.
۵۹۹۶- زور پدر حساب را از گور درمیآورد. – زور جای حساب را میگیرد.
۵۹۹۷- زوردار پول نمیخواهد بی زور هم پول نمیخواهد.
۵۹۹۸- زور دارد از خود خبر ندارد.
۵۹۹۹- زور دارد و کشتی میگیرد.
۶۰۰۰- زور ده مرده نداری زر یا مرده بیار (زر نداری نتوان رفت بزور از دریا...) (سعدی)
۶۰۰۱- زور را گاو میزند ناله را گرجین.
۶۰۰۲- زورش به الاغ نمیرسد پالانش را کج کرد. (یا پالانش را میزند. یا به پالان میچسبد.) زورش به خر نمیرسد به پالان میچسبد.
۶۰۰۳- زور قبض و برات نمیخواهد.
۶۰۰۴- زور ک...زن حساب را پاره میکند.
۶۰۰۵- زور که آمد حساب برود پی کارش. – زور که آمد حساب برخاست یا برمیخیزد.
۶۰۰۶- زهر از قبل تو نوشداروست.
۶۰۰۷- ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است.
۶۰۰۸- ز هستی تا عدم مویی امید است ولی آن موی خود موی سفید است. (نظامی)
۶۰۰۹- زه کردن این کمان بسی دشوار است. (ابوسعید ابولاخیر)
۶۰۱۰- زیر درخت چه کنم نشسته است.
۶۰۱۱- زیر دیگ آتش زیر آدم حرف.
۶۰۱۲- زیره به کرمان میبرد و چغندر به هرات.
۶۰۱۳- زیگم (یا زیغم) (گونه ای پرنده است) زد و زاغم زد – پس مانده کلاغم زد.
۶۰۱۴- زینب زیادی است.
۶۰۱۵- زینهار از قرین بد زنهار. (سعدی)
۶۰۱۶- ژاژخایی کردن از بیمایگی است.
۶۰۱۷- ژاله بارید و کوچه ها گل شد رفتن ما به خانه مشکل شد.
۶۰۱۸- ژاله بدور لاله میگردد می به دور پیاله میگردد.
۶۰۱۹- زیر کاسه نیم کاسه ای است.
۶۰۲۰- ژنده پوش از دلها فراموش.
۶۰۲۱- سازنده کم بود یکی هم از میلچهری آمد. (میلچهری دهی است نزدیک همدان).

۶۰۲۲- ساقی که غلط کند خودش خواهد خورد.
۶۰۲۳- سال دیگر با برف پایین میاید.
۶۰۲۴- سال زور سیزده ماه است.
۶۰۲۵- سال دیگر گر بمانی قطب دین حیدر شوی. (پار بودی قطب دو امسال گشتی قطب دین...)
۶۰۲۶- سالی که نکوست از بهارش پیداست. ماستی که ترش است از تغارش پیداست.
۶۰۲۷- سالیان برو کس پیل بشوی. (سالیان نام دهی است در گیلان)
۶۰۲۸- سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد. (سحر با معجزه پهلو نزند دل خوش دار...) (حافظ)
۶۰۲۹- سبزی مثقالی هفت سد دینار.
۶۰۳۰- سبزی نداشت والسلام.
۶۰۳۱- سبیلش را با دنبه چرب میکند.
۶۰۳۲- ستم بر ستم پیشه عدل است و داد (جفا پیشگان را بده سر بباد) (سعدی)
۶۰۳۳- ستم در مذهب دولت روا نیست.
۶۰۳۴- ستم نامه ی عزل شاهان بود. (چو درد دل بیگناهان بود...) (فردوسی)
۶۰۳۵- ستور لگدزن گرانبار به. (چه نیکو زده است این مثل پیر ده...) (سعدی)
۶۰۳۶- سحر تا چه زاید شب آبستن است (فریب جهان قصه ی روشن است...) (حافظ)
۶۰۳۷- سخت دلی از سیری برمیخیزد.
۶۰۳۸- سخت گیر سخت میر است.
۶۰۳۹- سختی گذشت و اول بدبختی است.
۶۰۴۰- سخن آیینه ی مرد سخنگوست.
۶۰۴۱- سخن اگر زر است خاموشی گوهر است.
۶۰۴۲- سخن تا نپرسند لب بسته دار (گهر نشکنی تیشه آهسته دار) (نظامی)
۶۰۴۳- سخن را روی با صاحبدلان است (نگویند از حرم الا به محرم) (سعدی)
۶۰۴۴- سخن تلخ نخواهی دهنش شیرین کن (سخن آخر بدهان میگزرد موذی را) (سعدی)
۶۰۴۵- سخن شنیده ادب است.
۶۰۴۶- سخن شنیدی، نشنیدی.
۶۰۴۷- سخن کز دل آید بود دلپذیر (پذیرا سخن بود، شد جایگیر) (نظامی)
۶۰۴۸- سخن هرچه گویی همان بشنوی (نگر تا چه کاری همان بدروی) (فردوسی)
۶۰۴۹- سر از خدا کون از تلبکار.
۶۰۵۰- سر از قایم (محکم) بستن درد نمیگیرد.
۶۰۵۱- سر از من کلاه از تو.
۶۰۵۲- سر باشد کلاه بسیار است. سر باشد سامان کم نیاید.
۶۰۵۳- سر باش دم نباش. سر باش نه دم.
۶۰۵۴- سر بده سر (serr) مدهم سر بده و سر مسپار.
۶۰۵۵- سر به سر، بی درد سر.
۶۰۵۶- سر بنه آن جا که باده خورده ای (بشنو الفاظ حکیم پرده ای...) (مولوی)
۶۰۵۷- سر بی آب میتراشد.

۶۰۵۸- سر بی درد خود را درد میآورد.
۶۰۵۹- سر بی صاحب تراشیده نمیشود.
۶۰۶۰- سر بی گناه پای دار میرود، سر دار نمیرود.
۶۰۶۱- سر پل سرات (صراط) و خر گاییدن.
۶۰۶۲- سر تا سر بازار همه اش دود کبابه – لب تشنه، شکم گشنه و بغداد خرابه.
۶۰۶۳- سر توی توبره ی چوپان کرده است.
۶۰۶۴- سر تو سو همیشه سالم است.
۶۰۶۵- سر چشمه شاید گرفتن به بیل　　　چو پر شد نشاید گذشتن به پیل (سعدی)
۶۰۶۶- سر خود با زن مگوی.
۶۰۶۷- سر خود را نمیتواند ببندد، بردندش عروسی که سر عروس را قجری (قاجاری) ببندد.
۶۰۶۸- سر خیک بستن را پیش خودش یاد گرفته است!
۶۰۶۹- سر خیک شیره به دستش داده اند.
۶۰۷۰- سر زده داخل مشو – میکده گرمابه (حمام) نیست.
۶۰۷۱- سر سفره خالو (خاله) خواهرزاده را نمیشناسد.
۶۰۷۲- سر شب به دل قصد تاراج داشت – سحرگه نه تن نه سر نه تاج داشت.
۶۰۷۳- سر شب تب کرد و صبح مرد.
۶۰۷۴- سرش به تنش سنگینی (زیادی) میکند.
۶۰۷۵- سرش به سنگ زمانه نخورده است.
۶۰۷۶- سر شب مرغ پلو صبح هلیم.
۶۰۷۷- سر شب مست سحر بنگی و تا چاشت جنب.
۶۰۷۸- سرش بوی قرمه سبزی میدهد.
۶۰۷۹- سرش را بشکن دامنش را پر از گوز (جوز) کن.
۶۰۸۰- سر شکند توی کلاه – دست شکند توی آستین.
۶۰۸۱- سرطان گرم و اسد بدنام است.
۶۰۸۲- سر کچل شانه نمیخواهد.
۶۰۸۳- سر کچل شکستن کاری ندارد.
۶۰۸۴- سر کچل و عرقچین – کون کج و کمرچین.
۶۰۸۵- سر کچل و ناداری عیب نیست.
۶۰۸۶- سرکه جایی ترش است که عسل نباشد.
۶۰۸۷- سرکه ی مفت از عسل شیرین تر است.
۶۰۸۸- سر که نه در راه عزیزان بود　　　بار گرانی است کشیدن بدوش. (سعدی)
۶۰۸۹- سرکیسه را به برگ گندنا بند　　　(بزرگی بایدت دل در سخا بند...)
۶۰۹۰- سر گاو توی خمره گیر کرده است　　(...دخو را خبر کنید).
۶۰۹۱- سرگردانی سوداگر از بالای سرمایه است.
۶۰۹۲- سر گردانه است و چماق ارژن.
۶۰۹۳- سرمایه ی سفلگان آرزوست.
۶۰۹۴- سر مرد جنگی خرد نسپرد　　　(که هرگز نیامیخت کین با خرد) (فردوسی)

۶۰۹۵- سر مردم آزار بر سنگ به   سر سفله را روی بالش منه. (سعدی)
۶۰۹۶- سر مکش از صحبت صاحبدلان   دست مدار از کمر مقبلان. (نظامی)
۶۰۹۷- سر من از گردو بزرگتر نمیشود.
۶۰۹۸- سر میتراشم گریه میکنند روضه میخوانم خنده میکنند.
۶۰۹۹- سرنا را که دست آدم ناشی بدهی از سر گشادش باد میکند.
۶۱۰۰- سر نشکسته را پیش قاضی میبرد.
۶۱۰۱- سر و جان فدای شکم.
۶۱۰۲- سری که درد نمیکند دستمال مبند.
۶۱۰۳- سری که کچل نیست زفت میانداز.
۶۱۰۴- سری که شور ندارد کدوی بی بار است.
۶۱۰۵- سری توی سرها بیار   توبره ای میان خرها بیار.
۶۱۰۶- سزای کون کافر کیر ملحد. سزای حلق ملحد تیغ کافر.
۶۱۰۷- سزای گرانفروش نخریدن است.
۶۱۰۸- سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز   مرده آن است که نامش به نکویی نبرند.
۶۱۰۹- سعدی بروزگاران مهری نشسته بر دل   بیرون نمیتوان کرد الا بروزگاران.
۶۱۱۰- سعدی طالع است.
۶۱۱۱- سفر برون کند از طبع مرد خامی را   کباب پخته نگردد مگر به گردیدن.
۶۱۱۲- سفر مربی مرد است و اوستاد هنر.
سفر مربی مرد است و آستانه ی جاه   سفر خزانه ی مال است و اوستاد هنر.
(انوری)
۶۱۱۳- سفره ی نیانداخته بوی مشک میدهد.
سفره ی نیانداخته یک عیب دارد، سفره ی انداخته هزار عیب.
۶۱۱۴- سفید گر از کون جنباندن عارش نمیاید از مزد گرفتن عارش میاید.
۶۱۱۵- سکاکی را به جنابت گیر آورده است. (سکاکی از دانشمندان خراسان بوده).
۶۱۱۶- سکندر که با شرقیان حرب (جنگ) داشت   در خیمه گویند در غرب داشت. (سعدی)
۶۱۱۷- سکوت علامت (نشانه ی) رضاست.
۶۱۱۸- سگ از کلوچه ی گرم برنمیگردد.
۶۱۱۹- سگ از مردم مردم آزار به. (سعدی)
۶۱۲۰- (سگ استخوان سوخته را بو نمیکند.) کاری که چشم میکند ابرو نمیکند.
۶۱۲۱- سگان از ناتوانی مهربانند.
۶۱۲۲- سگ بدریای هفتگانه مشوی، چون که تر شد پلیدتر باشد. (یا: چو شستی پلیدتر گردد.) (سعدی)
۶۱۲۳- سگ بر آن آدمی شرف دارد   که دل مردمان بیازارد. (سعدی)
۶۱۲۴- سگ به قلاده ی زرین (رنگین) شکار نمیکند.
۶۱۲۵- سگ به از جفت زشت روی بود   خاصه آن زن که زشتخوی بود. (سعدی)
۶۱۲۶- سگ پدر نداشت، حاج عمو را صدا میکرد.
۶۱۲۷- سگ پهلوی تازی امام جمعه است.
۶۱۲۸- سگ حسن دله (است).

۶۱۲۹- سگ حقشناس به از آدم حق نشناس.
۶۱۳۰- سگ باش کوچک خانه مباش. سگ باش برادر خرد مباش.
۶۱۳۱- سگ داد و سگ توله گرفت.
۶۱۳۲- سگ داند و کفشگر که در انبان (همیان) چیست.
۶۱۳۳- سگ در خانه ی صاحبش شیر (گیرنده) است. – سگ در خانه ی خود شیری است.
۶۱۳۴- سگ را اگر خدمت کنی بهتر که بی بنیاد را.
۶۱۳۵- سگ را چون در تنگی بگیرند بگزد.
۶۱۳۶- سگ را شناسند بروی خداوند.
۶۱۳۷- سگ زرد برادر شغال است.
۶۱۳۸- سگ زنده بهتر از شیر مرده است.
۶۱۳۹- سگ در سایه ی دیوار میخوابد میگوید سایه ی خودم است.
سگ در سایه ی دیوار راه میرود گمان میکند سایه ی خود اوست.
دریا بهوای خویش موجی دارد خس پندارد که این کشاکش با اوست
۶۱۴۰- سگ سر صاحبش را میخورد.
۶۱۴۱- سگ سیر و قلیه ی ترش
۶۱۴۲- سگ شهر استخوان شکار کند. (شهر بند هوای نفس مباش). (سعدی)
۶۱۴۳- سگ صاحبش را نمیشناسد.
۶۱۴۴- سگ صاحبش را نمیگیرد.
۶۱۴۵- سگ کار دیده بگیرد پلنگ ز روبه رمد شیر نادیده جنگ (فردوسی)
۶۱۴۶- سگ کاشی به از اکابر قم (با وجودی که سگ به از کاشی است...)
۶۱۴۷- سگ که به سگ میرسد، دمش را تکان میدهد.
۶۱۴۸- سگ که اجلش میرسد در مسجد خرابی میکند.
۶۱۴۹- سگ که اجلش میرسد نان چوپان را میخورد.
۶۱۵۰- سگ که سرش میخارد سر توی توبره ی چوپان میکند.
۶۱۵۱- سگ که صاحبش را میبیند دم می جنباند.
۶۱۵۲- سگ که میخواهد استخوان را بخورد اول زیر دمش را نگاه میکند (که ببیند) بیرون میرود یا نه.
۶۱۵۳- سگ کیست روباه نازورمند که شیر ژیان را رساند گزند. (نظامی)
۶۱۵۴- سگ گرسنه و زاغ کور و بز لاغر به.
۶۱۵۵- سگ نالد (لاید) و کاروان گزرد.
۶۱۵۶- سگ نشیند به جای گیپایی (گیپا گونه ای خوراک است و گیپایی پزنده ی آن است).
۶۱۵۷- سگ نمک شناس بهتر از آدم نمک نشناس.
۶۱۵۸- سگ به قلاده ی زرین همان سگ است (قارون گرفتمی که شدی در توانگری) (سعدی)
۶۱۵۹- سگ هرچه چاق تر بشود گوشتش خوردنی نیست.
۶۱۶۰- سگی به بامی جسته، گردش به ما نشسته.
۶۱۶۱- سگ یا باید بدود یا صدا بدهد.
۶۱۶۲- سگی که پارس میکند گاز نمیگیرد.

۶۱۶۳- سلامت بایدت کس را میآزار (...کادب را در عوض تیز است بازار) (نظامی)
۶۱۶۴- سلامت در اقلیم آسودگی است کزین بگزری جمله بیهودگی است. (نظامی)
۶۱۶۵- سلام روستایی بی طمع نیست.
۶۱۶۶- سم همه گرد است.
۶۱۶۷- سنبه اش پرزور است.
۶۱۶۸- سنگ به پایش خورده است.
۶۱۶۹- سنگ به جای خودش سنگین است.
۶۱۷۰- سنگ به در بسته میبارد.
۶۱۷۱- سنگ بزرگ (برداشتن) علامت نزدن است.
۶۱۷۲- سنگ پا گم شده است.
۶۱۷۳- سنگ چرخ خاله قورباغه را گرو کشیده است.
۶۱۷۴- سنگ روی سنگ بند نمیشود.
۶۱۷۵- سنگزن کاشان است.
۶۱۷۶- سنگ زیر آسیا که حرکت نمیکند بار میکشد.
۶۱۷۷- سنگ سبک همیشه دم تک پاست.
۶۱۷۸- سنگ – سنگ اشکن (سنگ شکن) میخواهد.
۶۱۷۹- سنگ سنگ را میتراشد، (یا میشکند.)
۶۱۸۰- سنگ سنگین سر جایش (سنگ سنگین همیشه سر جایش است.)
۶۱۸۱- سنگ قیمتی به زمین نمیماند.
۶۱۸۲- سنگ کوچک سر بزرگ را میشکند.
۶۱۸۳- سنگ مفت چغوک (کلاغ – میوه یا گنجشک) مفت.
۶۱۸۴- سواره به غم پیاده نیست و سیر به غم گرسنه.- سواره از پیاده خبر ندارد.
۶۱۸۵- سودا چنان خوش است که یک جا کند کسی.
۶۱۸۶- سوداگر پنیر را در شیشه میخورد.
۶۱۸۷- سوداگر دزد مال خودش است.
۶۱۸۸- سوداگر نان به پشت شیشه میمالد.
۶۱۸۹- سودای اول محمود است.
۶۱۹۰- سود ناخورده سفر قندهار.
۶۱۹۱- سود ناکرده در جهان بسیار است.
۶۱۹۲- سوراخ دعا را گم کرده.
۶۱۹۳- سورچران خوش سلیقه میشود.
۶۱۹۴- سوزنش بزنند خونش درنمیاید.
۶۱۹۵- سوزنی به خودت بزن جوالدوزی به دیگران.
۶۱۹۶- سوسک از دیوار بالا میرفت مادرش میگفت – قربان دست و پای نازکت (یا بلورینت).
۶۱۹۷- سوقات لیلی برگ چغندر.
۶۱۹۸- سه چیز خانه را دارد معمور، گندم گوسفند و درخت انگور.
۶۱۹۹- سهل باشد زیان مختصری (گر نهم در ره وفات سری...) (سعدی)

۶۲۰۰- سیا گر سرخ پوشد خر بخندد – سیاهی با سفیدی نقش بندد.
۶۲۰۱- سیاهی از رخ زنگی به آب میشوید (گر نصیحت دل میکنم که عشق مباز...) (سعدی)
۶۲۰۲- سیاهی لشگر نیاید به کار – یکی مرد جنگی به از سد هزار.
۶۲۰۳- سیب را به هوا بیاندازی تا برگردد هزار چرخ میخورد.
۶۲۰۴- سیب سرخ برای دست بچه ی یتیم (یا دست چلاغ) حیف است؟ (این دستان را گاه با نشان شگفت خوانند)
۶۲۰۵- سیبی که سهیلش نزند رنگ ندارد (تادیب معلم به کسی ننگ ندارد).
۶۲۰۶- سی تخم مرغ بفروشد یکیش زرده ندارد.
۶۲۰۷- سیخ تنور به سه پایه میگه رویت سیاه.
۶۲۰۸- سیدعلی را بپا.
۶۲۰۹- سیر آن شد که مرد.
۶۲۱۰- سیزده بدر برای همه کس نحس نیست.
۶۲۱۱- سیستان دور نیست میدانش نزدیک است.
۶۲۱۲- سی سد ستاره ماه نمیشه ظل السلطان شاه نمیشه.- ستاره کوره ماه نمیشه شازده کچل شاه نمیشه.
۶۲۱۳- سیلی بابا به از حلوای او. (مولوی)
۶۲۱۴- سینه ی فرهاد باید تا غم شیرین کشد.
۶۲۱۵- سیلی نقد به از حلوای نسیه است.
۶۲۱۶- شاخ گل هرجا که میروید گل است.
۶۲۱۷- شاخه ی طوبی کجا و شاخه ی هیزم (کجا).
۶۲۱۸- شادمانی مکن که دشمن مرد – تو هم از مرگ جان نخواهی برد.
۶۲۱۹- شاش سختت نگرفته که عاشقی و گرسنگی هر دو را فراموش منی.
۶۲۲۰- شاه از جاجرود میاید کارها درست میشود.
۶۲۲۱- شاه با للهٔ اش بازی میکند (حرف میزند).
۶۲۲۲- شاه بخشید شیخعلی خان نمیبخشد.
۶۲۲۳- شاه به لفظ مبارک فرموده: "ای قرمساق."
۶۲۲۴- شاه بی رعیت نمیشود، اما رعیت بی شاه میشود.
۶۲۲۵- شاه ترکان سخن مدعیان میشنود. (شرمی از مظلمه ی خون سیاووشش باد) (حافظ)
۶۲۲۶- شاهد از غیب میرسد.
۶۲۲۷- شاهد روباه دم اوست.
۶۲۲۸- شاهد قبا آبی شهادتش رد نمیشود.
۶۲۲۹- شاهدی میآورم که خرم از اصل دم نداشته است.
۶۲۳۰- شاهنامه آخرش خوش است.
۶۲۳۱- شاه و گدا در نظر ما یکی است.
۶۲۳۲- شبان خفته و گرگ در گوسفند (نباید نزدیک دانا پسند...) (سعدی)
۶۲۳۳- شبان بوادی ایمن گهی رسد به مراد که چند سال بخان خدمت شعیب کند. (حافظ)
۶۲۳۴- شبانی گرگ بی تماشا نیست.
۶۲۳۵- شب اول عروس نر گردد.

۶۲۳۶- شب پره بازیگر میدان شود.
۶۲۳۷- شب پره گر وصل آفتاب نخواهد   رونق بازار آفتاب نکاهد. (سعدی)
۶۲۳۸- شب تاریک و راه باریک و دل تنگ.
۶۲۳۹- شب دراز است و قلندر بیکار.
۶۲۴۰- شب زفاف کم از تخت پادشاهی نیست.
۶۲۴۱- شب سمور گذشت و لب تنور گذشت.
۶۲۴۲- شبش میآید – شامش نمیآید.
۶۲۴۳- شب عید است و یار از من چغندر پخته میخواهد.
گمانش میرسد من گنج قارون زیر سر دارم.
۶۲۴۴- شب عید گدا غنی است.
۶۲۴۵- شب غریبان دراز است.
۶۲۴۶- شب گربه سمور مینماید، زنگی بچه حور مینماید.
۶۲۴۷- شپش توی جیبش چارقاب میزند.
۶۲۴۸- شپشش منیژه خانم است.
۶۲۴۹- شتاب و بدی کار اهریمن است.
۶۲۵۰- شتر اگر مرده باشد پوستش بار خر است.
۶۲۵۱- شتر امام رضا را تا چاشت نمیچراند.
۶۲۵۲- شتر بار میبرد خار میخورد.
۶۲۵۳- شتر بار میکشد و فریاد میزند.
۶۲۵۴- شتربان درود آن چه خربنده کشت   (به آب زر این نکته باید نوشت...) (نظامی)
۶۲۵۵- شتر خالی هم راه میرود.
۶۲۵۶- شتر در خانه ی صاحبش زانو میزند.
۶۲۵۷- شتر در قطار به نظر مردم خوش میآید.
۶۲۵۸- شتر دورش را میپاید و جلوی پایش را نمیبیند.
۶۲۵۹- شتر دیدی ندیدی.
۶۲۶۰- شتر را (با بار) گم کرده پی افسارش میگردد.
۶۲۶۱- شتر را با بارش میبلعد.
۶۲۶۲- شتر را با ملاغه (چمچه) آب میدهد.
۶۲۶۳- شتر را چو شور و طرب در سر است   اگر آدمی را نباشد خر است. (سعدی)
۶۲۶۴- شتر را چه به علاقبندی.
۶۲۶۵- شتر سواری دولادولا (خم خم) نمیشود.
۶۲۶۶- شتر که علف میخواهد گردنش را دراز میکند.
۶۲۶۷- شتر مرغ است که نه میپرد و نه بار میبرد.
۶۲۶۸- شتر نقاره خانه از صدای تشتک و تبلک رم نمیکند.
شتر نقاره خانه است – شتر زنبورک خانه است.
۶۲۶۹- شتر هرچه از خار بدش میآید از گوشه ی لبش سبز میشود.
۶۲۷۰- شتری است که در خانه ی همه کس میخوابد (زانو میزند).

۶۲۷۱- شحنه گر خفته دزد بیدار است (شاه اگر مست خصم هشیار است.) (سعدی)
۶۲۷۲- شخصی همه شب بر سر بیمار گریست چون صبح شد او بمرد و بیمار بزیست. (سعدی)
۶۲۷۳- شد آن که اهل نظر بر کناره میرفتند هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش (حافظ)
۶۲۷۴- شراب شور و معشوق کور.
۶۲۷۵- شراب مفت را قاضی هم میخورد.
۶۲۷۶- شر خنده (warre xande) در خانه ی سلیمان یهود. یا در خانه ی...
۶۲۷۷- شرط است که شرط را بپایان میبرند.
۶۲۷۸- شرط عقل است بلا دیدن و پا افشردن بند بر پای توقف چه کند گر نکند. (سعدی)
۶۲۷۹- شرطه همه وقتی نبود لایق کشتی با طبع ملولت چه کند دل که نسازد؟ (سعدی)
۶۲۸۰- شرف خواهی بگرد مقبلان گرد که زود از مقبلان مقبل شود مرد. (نظامی)
۶۲۸۱- شرف مرد به جود است و کرامت به سجود هرکه این دو ندارد عدمش به ز وجود (سعدی)
۶۲۸۲- شری شد – شوری شد – کچل به نوایی رسید.
۶۲۸۳- شریک اگر خوب بود خدا (شریک) (هم) میگرفت.
۶۲۸۴- شریک دزد است و رفیق قافله.
۶۲۸۵- شعرش چه ضرور؟ - شعر نگو تا به قافیه اش درنمانی.
۶۲۸۶- شعر نگو تا به قافیه اش درنمانی
۶۲۸۷- شغال بیشه ی مازندران را نگیرد جز سگ مازندرانی.
۶۲۸۸- شغال ترسو انگور خوب نمیخورد.
۶۲۸۹- شغال دستش به انگور نمیرسید گفت ترش است.
۶۲۹۰- شفا بایدت داروی تلخ نوش چه خوش گفت آن مرد داروفروش. (سعدی)
۶۲۹۱- شفا در ته پیاله است.
۶۲۹۲- شکر از هند است و تنزو (tanzu) از خطاست. ("تنزو" گونه ای پادزهر است و "خطا" جایی است نزدیک سمرقند.)
۶۲۹۳- شکر مازندران و شکر هندوستان هردو شیرینند اما این کجا و آن کجا.
۶۲۹۴- شکر نعمت کن که نعمت درپی است.
۶۲۹۵- شکر نعمت نعمتت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند. (مولوی)
۶۲۹۶- شکسته استخوان داند بهای مومیابی را. (سعدی)
۶۲۹۷- شکسته بسته نیز آید به کاری درستی گرچه دارد کار و باری (نظامی)
۶۲۹۸- شکم خالی صفای دل است.
۶۲۹۹- شکم خود را میخورد.
۶۳۰۰- شکم درویشان تغار خداست.
۶۳۰۱- شکم گرسنه زبان نمیفهمد
۶۳۰۲- شکم گرسنه و گوز فندقی.
۶۳۰۳- شکم گرسنه و معشوقه بازی.
۶۳۰۴- شکیبایی از جهد بیهوده به (چو بر رشته ی کاری افتد گره) (نظامی)
۶۳۰۵- شکیبنده را گر پشیمان ندید شکیب آورد بندها را کلید. (نظامی)

۶۳۰۶- شل مزن که سفت میخوری.
۶۳۰۷- شما آن طرف جو، ما این طرف جو.
۶۳۰۸- شمشیرش با ابر میجنگد. نیز نگاه ۶۳۰۹
۶۳۰۹- شمشیرش به ابر میرسد.
۶۳۱۰- شمشیر غلاف خودش را نمیبرد.
۶۳۱۱- شمشیر قوی نیاید از بازوی سست. (سعدی)
۶۳۱۲- شمشیر نیک ز آهن چون کند کسی ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس. (سعدی)
۶۳۱۳- شمع در هنگام رفتن خانه را روشن میکند.
۶۳۱۴- شمع را پشت در گزاشته است.
۶۳۱۵- شمع را پشت و رو نمیباشد.
۶۳۱۶- شمع و گل و پروانه و بلبل همه جمع اند.
۶۳۱۷- شنونده باید عاقل باشد.
۶۳۱۸- شنیدن کی بود مانند دیدن؟
۶۳۱۹- شنیده است که زن آبستن گل میخورد اما نمیداند چه گلی.
۶۳۲۰- شوخی از بهشت آمده.
۶۳۲۱- شوخی را زیر لحاف میکنند.
۶۳۲۲- شوخی شوخی آخرش جدی میشود. یا به جدی میکشد.
۶۳۲۳- شورباپز را از طبیب فرق نمیگزارد.
۶۳۲۴- شوی زن زشتروی نابینا به. (سعدی)
۶۳۲۵- شه اگر لطف بی عدد راند بنده باید که حد خود داند.
۶۳۲۶- شهید کیر (فلان) خر شدن چه ضرور؟
۶۳۲۷- شیخ چغندر در این میانه چه میخواهد؟
۶۳۲۸- شیر از مورچه میگریزد.
۶۳۲۹- شیر اگر مفلوج گردد همچنان از سگ به است. (گرچه درویشم بحمدالله مخنث نیستم...) (سعدی)
۶۳۳۰- شیر امیری سگ دربان مباش پیل دلی پیر و شیطان مباش (نظامی)
۶۳۳۱- شیر بی دم و سر و اشکم که دید؟ این چنین شیری خدا هم نافرید. (مولوی)
۶۳۳۲- شیر خر خورده مغز خر دارد.
۶۳۳۳- شیر خشتی مزاج است.
۶۳۳۴- شیر را بچه همی ماند بدو (توبه پیغمبری چه میمانی بگو) (مولوی)
۶۳۳۵- شیر شیر است اگر ماده اگر نر باشد. – شیر ماده و نر ندارد.
۶۳۳۶- شیر طعمه ی خود را گنده میخورد.
۶۳۳۷- شیر که پیر شد بازیگر (بازیچه ی) شغال میشود.
۶۳۳۸- شیر مرغ و جان آدمیزاد میتلبد.
۶۳۳۹- شیر نیم خورده ی سگ را نمیخورد.
۶۳۴۰- شیره را خورده گفت شیرین است.
۶۳۴۱- شیرین بشی (بشوی) خربزه نه بو داره نه مزه.

۶۳۴۲- شیرین تر از عسل چیست؟ تریاک مفت.
۶۳۴۳- شیرینی با چربی سازگار است.
۶۳۴۴- شیری یا روباه؟
۶۳۴۵- شیشه را به پشت هم میگزارند.
۶۳۴۶- شیشه را در بغل سنگ نگهمیدارد (گر نگهدار من آن است که من میدانم...)
۶۳۴۷- شیشه نزدیکتر از سنگ ندارد خویشی.
۶۳۴۸- شیشه و سنگ باهم نمیسازند.
۶۳۴۹- شیطان با مخلصان برنمیاید و سلطان با مفلسان.
۶۳۵۰- صابونش به رخت ما خورده است.
۶۳۵۱- صاحب خر خودش را عقب تر خر نمیتواند ببیند.
۶۳۵۲- صاحب درد باش تا بدرمان برسی.
۶۳۵۳- صاحب راه کنار راه.
۶۳۵۴- صاحب مرده پارسال دندان میگرفت امسال لگد هم میزند.
۶۳۵۵- صاحب منصب یک فوج – تابین هیچ.
۶۳۵۶- صاحب نظرانرا غم بیگانه و خویش کوته نظرانرا نبود جز غم خویش. (سعدی)
۶۳۵۷- صاحب هنر نگیرد بر بیهنر بهانه صوفی و کنج خلوت سعدی و طرف صحرا. (سعدی)
۶۳۵۸- صالح و طالع متاع خویش نمودند تا چه قبول افتد و چه در نظر آید. (حافظ)
۶۳۵۹- صبر است کلید بستگیها.
۶۳۶۰- صبر اگر هست و اگر نیست بباید کردن.
۶۳۶۱- صبر ایوب و عمر نوح لازم دارد.
۶۳۶۲- صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد.
صبر تلخ آمد بر او شکر است (صبر سوی کشف هر سر رهبر است...) (مولوی)
صبر تلخ آمد ولیکن عاقبت میوه ی شیرین دهد پر منفعت.
۶۳۶۳- صبر کردن جان تسبیحات تو است صبر کن کان است تسبیح درست. (مولوی)
۶۳۶۴- صبر کن تا کار دیر آید درست.
۶۳۶۵- صبر کن کاین دوسه روزی بسر آید معدود. (ای که در شدت مالی و پریشانی و فقر...) (سعدی)
۶۳۶۶- صبر کوچک خدا سی سال است.
۶۳۶۷- صبر نکنم چه کنم؟
۶۳۶۸- صبر و ظفر هردو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید. (حافظ)
۶۳۶۹- صبوری کنم تا برآید مراد از این ره چو برداشتم برگ و زاد (نظامی)
۶۳۷۰- صحبت از زنبور بی حاصل بود با کسی در عمر خو ناخورده نیش. (سعدی)
۶۳۷۱- صحبت چو چنین است جدایی خوشتر.
۶۳۷۲- صحبت صالح ترا صالح کند. صحبت طالح ترا طالح کند. (مولوی)
۶۳۷۳- صحبت کس بوی وفایی نداد سایه ی کس فر همایی نداد.
۶۳۷۴- صحبت گیتی که تمنا کند با که وفا کرد که با ما کند.
۶۳۷۵- صحبت نیکانت از نیکان کند.

۶۳۷۶- صحرا و باغ زنده دلان کوی دلبر است ابنای روزگار به صحرا روند و باغ. (سعدی)
۶۳۷۷- صحرایش را فروخته و خوشه چین شده است.
۶۳۷۸- صدا از یک دست برنیاید یک دست صدا ندارد.
۶۳۷۹- صدایش از ته (یا تک) چاه بالا میاید.
۶۳۸۰- صدایش از جای گرم بیرون میاید.
۶۳۸۱- صدایش بگوش خودش خوش میاید.
۶۳۸۲- صدای میوی گربه را نشنیده است.
۶۳۸۳- سد بار گز کن یک بار پاره کن.
۶۳۸۴- سد پیک دوانید و یکی باز نیامد.
۶۳۸۵- سد نامه فرستادم و آن شاه سواران پیکی ندوانید و پیامی نفرستاد. (حافظ)
۶۳۸۶- سد جان فدای آن که دلش با زبان یکی است.
۶۳۸۷- سد چغوک (caquk) (یا گنجشک) با پروبالش نیم من است.
۶۳۸۸- سنار جگرک سفره قلمکار نمیخواهد. (سنار = سد دینار)
۶۳۸۹- سد دینار دادی سرخکون (نام دهی است در کرمان) ما را خوردی.
۶۳۹۰- سد دینار میگیرد سگ اخته میکند یک عباسی میدهد گرمابه میرود.
۶۳۹۱- سد رحمت به کفن دزد اولی.
۶۳۹۲- سد سال آباد کرد بهمن – یک ساعت خراب کرد باران.
۶۳۹۳- سد سر را کلاه است و سد کور را عصا.
۶۳۹۴- صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست (طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی...) (سعدی)
۶۳۹۵- صدقه پیش از بلا رد بلاست.
۶۳۹۶- صدقه راه به خانه ی صاحبش میبرد.
۶۳۹۷- سد کلاغ را یک کلوغ بس است.
۶۳۹۸- سد کوچه باغ را سیر کرده است.
۶۳۹۹- سد کوزه بسازد یکیش دسته ندارد.
۶۴۰۰- سد کوزه پای خم میشکند.
۶۴۰۱- سد گوز و نود ریش که از آب گزشتیم.
۶۴۰۲- صد من گوشت آهو به یک چس تازی نمیارزد.
۶۴۰۳- سد (هزار) نفر امثال خود را لب جو میبرد و تشنه برمیگرداند.
۶۴۰۴- سد هزاران طفل سر ببریده شد. تا گلیم الله صاحب دیده شد. (مولوی)
۶۴۰۵- صراف سخن باش و سخن بیش مگو چیزی که نپرسند تو از پیش مگو. (سعدی)
۶۴۰۶- صعب باشد چشم نابینا و درد (زشت باشد روی نازیبا و ناز) (سعدی)
۶۴۰۷- صفرا زده را شکر نسازد سودازده را جگر نسازد. (نظامی)
۶۴۰۸- صفرایش به لیمویی شکسته (یا بشکنند).
۶۴۰۹- صلاح مملکت خویش خسروان دانند.
۶۴۱۰- صلحی که هست باعث رنجیدن دگر.
۶۴۱۱- صل علا ستاره نرگس و گل میباره.

۶۴۱۲- صندوقچه ی سر کس مشو.
۶۴۱۳- صورتش را با آب مرده شویخانه شسته است.
۶۴۱۴- صورتی در زیر دارد هرچه در بالاستی (چرخ با این اختران نغز و خوش زیباستی...) (فندرسکی)
۶۴۱۵- صوف کهنه میشود اما پاتابه نمیشود.
۶۴۱۶- صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق. (مولوی)
۶۴۱۷- صوفی ار باده باندازه خورد نوشش باد ورنه اندیشه ی این کار فراموشش باد. (حافظ)
۶۴۱۸- صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد (حافظ)
۶۴۱۹- صیاد بی روزی در دجله ماهی نگیرد و ماهی بی احل در خشکی نمیرد. (سعدی)
۶۴۲۰- صیاد نه هر بار شکاری گیرد افتد که یکی روز پلنگش بدرد (سعدی)
۶۴۲۱- صید از پی صیاد دویدن مزه دارد صیاد بی صید دویدن عجبی نیست.
۶۴۲۲- صید را چون اجل آید پی صیاد رود. (جامی)
۶۴۲۳- ضامن روزی بود روزی رسان چند هر جانب دوی هم چون خسان (مولوی)
۶۴۲۴- ضامن مشو و امانت از کس مستان.
۶۴۲۵- ضبط خود کن پیش پای خود ببین.
۶۴۲۶- ضبط نفس خود اگر کردی بدانم کاملی.
۶۴۲۷- ضد به ضد پیدا بود چون روم و زنگ (مولوی)
۶۴۲۸- ضرری به کهره (kahre) (بزغاله ی شیری) و بره کسی ندارد.
۶۴۲۹- ضیافت پای پس هم دارد.
۶۴۳۰- ضیافت خور، خوش آمد گوی باشد.
۶۴۳۱- طاس اگر خوب (نیک) (راست) نشنید همه کس نراد است.
۶۴۳۲- طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد در دل دوست بهر حیله رهی باید کرد. (حافظ)
۶۴۳۳- طاقت پیکان نداری سخت چون جوشن مباش صحبت این سینه خواهی نرم شو هم چون حریر (سنایی)
۶۴۳۴- طاقت مهمان ندارد روی پنهان میکند.
۶۴۳۵- طاقت مهمان نداشت خانه را به مهمان گزاشت.
۶۴۳۶- طالع اگر داری برو به پشت بخواب.
۶۴۳۷- طالع اگر مدد کند دامنش آورد به کف گر بکشم زهی طرب ور بکشد زهی شرف (حافظ)
۶۴۳۸- طبعش شیرخشتی است.
۶۴۳۹- طبل اسکندر است.
۶۴۴۰- طبل پنهان چه زنم تشت من از بام افتاد.
۶۴۴۱- طبل زنان دخل ولایت برند پیرزنان را به جنایت برند.
۶۴۴۲- طبلش دریده شد.
۶۴۴۳- طبیب آن است که به سرش آمده باشد.
۶۴۴۴- طبیب بی مروت خلق را رنجور میخواهد. گدا بهر طمع فرزند خود را کور میخواهد.
۶۴۴۵- طبیب روزگار افیون فروش است چو رزاقان از آن ده رنگ پوش است. (نظامی)

۶۴۴۶- طبیب مهربان از دیده ی بیمار میافتد.
۶۴۴۷- طبیب نادان و مریض پرخور.
۶۴۴۸- طرب نوجوان و پیر جوی که دگر ناید آب رفته به جوی (سعدی)
۶۴۴۹- طرف که شد قاضی، دادرس خداست.
۶۴۵۰- طعمه ی هر مرغکی انجیر نیست. (برسماع راست هر تن چیر نیست.) (مولوی)
۶۴۵۱- طعنه ی دوست از خنجر دشمن بدتر است.
۶۴۵۲- طفل اگر توده ی خاکستر است نور دو چشم پدر و مادر است.
۶۴۵۳- طفل چون صاحب احسان گردد زود از داده پشیمان گردد.
۶۴۵۴- طفلی که ندیده جز عزیزی نو یاد گرفته اشک ریزی.
۶۴۵۵- گله که سر و ته میشه خر شله (wal) میافته جلو.
۶۴۵۶- طلا که پاک است چه حاجتش به خاک است.
۶۴۵۷- طلب تنخواه نمیشود.
۶۴۵۸- طمع بگسل و هرچه داری بگوی طمع بند و دفتر ز حکمت بشوی (سعدی)
۶۴۵۹- طمع خام کردن از کون خری است.
۶۴۶۰- طمع را از اشعب طماع گزرانده است.
۶۴۶۱- طمع را سر ببر گر مرد مردی.
۶۴۶۲- طمع را نباید که چندان کنی که صاحب کرم را پشیمان کنی. (سعدی)
۶۴۶۳- طمع روستایی به حرکت آمده است.
۶۴۶۴- طمعش از سفره ی مرتضا علی بیشتر است. یا طمعش از کرم مرتضا علی بیشتر است.
۶۴۶۵- طمع کرده بودم که کرمان خورم که ناگه بخوردند کرمان سرم
۶۴۶۶- طمع مدار که گنجشک کار باز کند.
۶۴۶۷- طمع میبرد از رخ مرد آب سیه روی شد تا گرفت آفتاب. (سعدی)
۶۴۶۸- طناب ملا نصرالدین همیشه رویش ارزن پهن است.
۶۴۶۹- طوری شلق است که سگ صاحبش را نمیشناسد.
۶۴۷۰- طوطی را بگزار دهن قند.
۶۴۷۱- طوق زرین همه در گردن خر میبینم اسب تازی شده مجروح بزیر پالان (حافظ)
۶۴۷۲- توفان نوح و واقعه ی کربلا گذشت.
۶۴۷۳- طوق لعنت به گردنش افتاد (یا انداخت).
۶۴۷۴- طوقی است که در آسمان به گردنش افتاده است.
۶۴۷۵- طهر مریم چه تفاوت کند از خبث یهود ور حسود از سر بی مغز حدیثی گوید. (سعدی)
۶۴۷۶- ظالم از مظلوم باشد، شکوه چیست؟
۶۴۷۷- ظالم دست کوتاه است.
۶۴۷۸- ظالم! چرا وقتی که دست در بدن داشتم نیامدی؟
۶۴۷۹- ظاهراً عهد فرامش نکند خلق کریم (دلبر از ما به سد امید گرفت دل اول) (حافظ)
۶۴۸۰- ظاهر میش است و باطن گرگ.
۶۴۸۱- ظاهر و باطن باش – ظاهر و باطنش یکیست.
۶۴۸۲- ظرافت آتش افروز جداییست.

۶۴۸۳- ظرفی که خانم بشکند صدایش درنمیاید.
۶۴۸۴- ظلمات است بترس از خطر گمراهی قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن. (حافظ)
۶۴۸۵- ظلم امروز باعث ظلم (ظلمت) فرداست.
۶۴۸۶- ظلم بالسویه عدل است.
۶۴۸۷- ظلم بر خود میکند هرکس به کس ظلمی کند.
۶۴۸۸- ظلم حاکم مایه ی ویرانی ملکش بود.
۶۴۸۹- ظلم ظالم و برف تموز باقی نماند.
۶۴۹۰- ظلم لشکر ز جور (ضعف) شاه بود. (بد شود دل چو تن تباه شود) (سنایی)
۶۴۹۱- ظن بد بردن به مردم بد به خود کردن بود.
۶۴۹۲- ظن بد بر کس مبر تا بد نگردی پیش خلق.
۶۴۹۳- عارف دیده میگوید.
۶۴۹۴- عار نباید شیر را از سلسله ما نداریم از رضای حق گله (مولوی)
۶۴۹۵- عاشقانرا هر زمانی مردنی است مردن عشاق خود یک نوع نیست. (مولوی)
۶۴۹۶- عاشقان بر سر کویت همه واچرتیدند من بیچاره هنوز چرت زنان میایم.
۶۴۹۷- عاشقان کشتگان معشوقند برنیاید ز کشتگان آواز. (سعدی)
۶۴۹۸- عاشق بی پول برود شبدر بچیند.
۶۴۹۹- عاشقم بر قهر و لطفش بجد ای عجب من عاشق این هردو ضد (مولوی)
۶۵۰۰- عاشقم پول ندارم، کوزه ات را بده آب بیارم.
۶۵۰۱- عاشقی پیداست از زاری دل نیست بیماری چو بیماری دل (مولوی)
۶۵۰۲- عاشقی را صبر میباید نه لاف.
۶۵۰۳- عاقبت جوینده یابنده بود (گر گران و گر شتابنده بود.) (مولوی)
۶۵۰۴- عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود. (سعدی)
۶۵۰۵- عاقل آسوده بود (زید) تا به جهان خر برجاست.
۶۵۰۶- عاقلان دانند.
۶۵۰۷- عاقل آن است که اندیشه کند پایان را (تلب منصب فانی نکند صاحب عقل) (سعدی)
۶۵۰۸- عاقل آن است که پرهیز کند از جاهل (من اگر صحبت زاهد تلبم نیست عجب) (نشاط)
۶۵۰۹- عاقل بکنار آب تا پل میجست دیوانه ی پابرهنه از آب گذشت.
۶۵۱۰- عاقل مباش – سنگ به عاقل نمیدهند (یا نمیزنند.)
۶۵۱۱- عالم بیخبری طرفه بهشتی بوده است حیف و سد حیف که ما دیر خبردار شدیم.
۶۵۱۲- عالم را خدا به حرف ساخته است.
۶۵۱۳- عالم عالم اسباب است.
۶۵۱۴- عالمی بهتر از دو سد عابد.
۶۵۱۵- عالمی خواهم از این عالم بدر تا به کام دل کنم سیری دگر. (مولوی)
۶۵۱۶- عالمی را یک سخن ویران کند روبهان مرده را شیران کنند. (مولوی)
۶۵۱۷- عبادت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست. (سعدی)

۶۵۱۸- عجب از کشته نباشد بدر خیمه ی دوست   عجب از زنده که چون جان بدر آورد سلیم.
۶۵۱۹- عجب کشگی ساییدم یا عجب ماستی خریدم که همه دوغ پتی بود.
۶۵۲۰- سیزده نحس است.
۶۵۲۱- عدو در چه و دیو در شیشه به   بداندیش را جای فرصت مده. (سعدی)
۶۵۲۲- عدو را بکوچک نباید شمرد.   که کوه کلان دیدم از سنگ خرد. (سعدی)
۶۵۲۳- عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد   (...خمیر مایه ی دکان شیشه گر سنگ است)
۶۵۲۴- عذر احمق را نمیباید شنید   مرغ بیوقتی سرت باید برید. (مولوی)
۶۵۲۵- عذر بدتر از گناه.
۶۵۲۶- عرب دوغ ندیده است.
۶۵۲۷- عرصه ی شترنگ راندن را مجال شاه نیست   تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند (حافظ)
۶۵۲۸- عرض خود میبری و زحمت ما میداری   ای مگس عرصه ی سیمرغ نه جولانگه تست. (حافظ)
۶۵۲۹- عروس بی جهاز، قیمه ی بی پیاز، روزه ی بی نماز، دعای بی نیاز.
۶۵۳۰- عروس تعریفی گوزو درآمد.
۶۵۳۱- عروس که به ما رسید شب کوتاه شد.
۶۵۳۲- عروس نازش به جهازش است.
۶۵۳۳- عروسی به چشم تماشاچی آسان میآید.
۶۵۳۴- عروس بس خوشی ای دختر رز   ولی گه گه سزاوار طلاقی (حافظ)
۶۵۳۵- عسل و خربزه به هم ساخته اند.
۶۵۳۶- عشق از اول سرکش و خونی بود   تا گریزد هر که بیرونی بود. (مولوی)
۶۵۳۷- عشق بازی دگر و نفس پرستی دگر است   هر کسی را نتوان گفت که صاحب نظر است. (سعدی)
۶۵۳۸- عشق بزرگان و آتش درمان (dormán گونه ای بته است.)
۶۵۳۹- عشق به زور و مهر به چنبه (conbe چوبدست شتربانان) نمیشود.
۶۵۴۰- عشق را با پنج و با شش کار نیست   مقصد او جز که جذب یار نیست. (مولوی)
۶۵۴۱- عشق را یا مال باید یا صبوری یا سفر.
۶۵۴۲- عشقهایی کز پی رنگی بود   عشق نبود عاقبت ننگی بود. (مولوی)
۶۵۴۳- عصا را دست کور میدهی میزند پشت پای خودت.
۶۵۴۴- عطای بزرگان ایران زمین   دو بارک الله و یک آفرین.
۶۵۴۵- عطای بزرگان و ابر بهار   بجایی نبارد که آید به کار.
۶۵۴۶- عطایش را به لقایش بخشیدم (یا باید بخشید.)
۶۵۴۷- عقربم گو بزن تو دست منه   (ملک الموتم از لقای تو به) (سعدی)
۶۵۴۸- عقل روستایی از پس میرسد. – عقل آدمی از عقب سرش میاید. (یا عقل آدمیزاد...)
۶۵۴۹- عقلش به چشمش است.
۶۵۵۰- عقلش پارسنگ میبرد.
۶۵۵۱- عقلش گرد است.

۶۵۵۲- عقل طویل را نبود هیچ اعتبار   گر سرو پیش قد تو سر میکشد مرنج (حافظ)
۶۵۵۳- عقل که نیست جان در عذاب است.
۶۵۵۴- عقل و عاقل را قضا احمق کند   ای که عقلت بر عطارد دق کند. (مولوی)
۶۵۵۵- عقل و گهش قاتی هم شده است.
۶۵۵۶- عقلا را سر هم گره زده اند.
۶۵۵۷- علاج از دست نادان زهر گردد   (ز دانا تن سلامت بهر گردد.) (نظامی)
۶۵۵۸- علاج فاسد به افسد کردن از لاعلاجی است.
۶۵۵۹- علاج واقعه قبل از وقوع است (یا باید کرد.)
۶۵۶۰- علاجی کن کز دلم خون نیاید   سرشک از رخم پاک کردن چه حاصل. (والهی)
۶۵۶۱- علف در آغل تلخ است.
۶۵۶۲- علف خرس نیست.
۶۵۶۳- علف یونجه نیست که سالی هفت درو بدهد.
۶۵۶۴- علم بیاموز و عمل پیشه کن.
۶۵۶۵- علم چون حاصل کنی آن گه عمل خالص شود.
۶۵۶۶- علم نور است و جهل تاریکی.
۶۵۶۷- علی میماند و حوضش. علی ماند و حوضش.
۶۵۶۸- عمامه نهاد تا کله بردارد.
۶۵۶۹- عمر اگر هزار سال است آخرش مرگ است.
۶۵۷۰- عمر برف است و آفتاب تموز   اندکی مانده خواجه غره هنوز. (سعدی)
۶۵۷۱- عمر دوباره کسی را نمیدهند. – عمر رفته برنمیگردد.
۶۵۷۲- عمر دو بایست در این روزگار   مرد خردمند هنرپیشه را
تا به یکی تجربه اندوختن   با دگری تجربه بردن به کار.
۶۵۷۳- عمر سفر کوتاه است.
۶۵۷۴- عمرش آفتاب سر کوه است.
۶۵۷۵- عمری که بناش بر زوال است   یک دم بود ار هزار سال است. (نظامی)
۶۵۷۶- عملت چیست که مزدش دو جهان میخواهی؟   حافظ خام طمع شرمی از قصه بدار.
۶۵۷۷- عندلیب آشفته تر میخواند این افسانه را   (سرگزشت اهل دل را از نظیری بشنوید)
۶۵۷۸- عنقا را بدام نتوان گرفت.
۶۵۷۹- عنقا را میخواهد بدام بگیرد.
۶۵۸۰- عنقا شکار کس نشود دام باز چین   کانجا همیشه باد بدست است دام را. (حافظ)
۶۵۸۱- عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار؟   عقل جزیی کی تواند گشت بر قرآن محیط؟
(سنایی)
۶۵۸۲- عوض داماد به حجله نمیشود رفت.
۶۵۸۳- عوض سلس البول سلس القول گرفته.
۶۵۸۴- عوض کلاه سر میاورد.
۶۵۸۵- عهد دقیانوس.
۶۵۸۶- عیب تو را دوست چه بیند؟ هنر.   زهر تو را دوست چه بیند؟ شکر. (نظامی)

۶۵۸۷- عیب خود بین و مبین از دگران.
۶۵۸۸- عیب مبین تا هنر آری بدست در همه چیزی هنر و عیب هست. (نظامی)
۶۵۸۹- عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند. (حافظ)
۶۵۹۰- عیدت را این جا کردی نوروزت را برو جای دیگر. (یا نوروزت را جای دیگر بگیر.)
۶۵۹۱- عیسا بدین خود موسا بدین خود.
۶۵۹۲- عیسا را ول کرده سم خرش را میبوسد.
۶۵۹۳- غارتگر خانه ی گدا میهمان است (در خانه ی مور شبنمی توفان است)
۶۵۹۴- غافل مشو از هر که دلش آزردی.
۶۵۹۵- غایت جهل بود مشت زدن سندان را پنجه با ساعد سیمین نه به عقل افکندی. (سعدی)
۶۵۹۶- غربال به غلیان میگوید دو سوراخ داری.
۶۵۹۷- غرض از کعبه نشانی است که ره گم نشود.
۶۵۹۸- غرقه در بحر چه اندیشه کند توفان را (سعدی از سرزنش خلق بترسد هیهات.)
۶۵۹۹- غره مشو که گربه ی زاهد نماز کرد (ای کبک خوش خرام که خوش میروی به ناز...) (حافظ)
۶۶۰۰- غریب اگرچه به غربت میانه ی گنج است همین که شام شود آن غریب در رنج است.
۶۶۰۱- غریبان را سگان باشند دشمن اگر شیری غریبان را میفکن. (هظامی)
۶۶۰۲- غریب را دل آواره در وطن باشد هوای کوی تو از سر نمیرود مارا (حافظ)
۶۶۰۳- غریب کور است.
۶۶۰۴- غریبی خاک دامنگیر دارد.
۶۶۰۵- هرکه را در خاک غربت پای در گل ماند، ماند گو مگر در خواب خوش بیند دیار خویش را.
۶۶۰۶- غصه ی دیوانگان را مرد عاقل میخورد.
۶۶۰۷- غلام خوب، خواجه به ده رسان است.
۶۶۰۸- غم چند خوری به کار ناآمده پیش.
۶۶۰۹- غمخوار خویش باش غم روزگار چیست (پیوند عمر بسته به مویی است گوشدار...) (حافظ)
۶۶۱۰- غم خود خور که غمخواری نداری.
۶۶۱۱- غم زیردستان بخور زینهار بترس از زبردستی روزگار (سعدی)
۶۶۱۲- غم غم را میکشد و ریگ نم را.
۶۶۱۳- غم غم میاورد و دم دم.
۶۶۱۴- غم مرگ برادر را برادر مرده میداند.
۶۶۱۵- غم نداری بز بخر.
۶۶۱۶- غنچه گو تنگدل از کار فروبسته مباش (کز دم صبح مدد یابی و انفاس نسیم) (حافظ)
۶۶۱۷- غنیمت دان دمی تا یک دمت هست.
۶۶۱۸- غنی هرچند بخشنده باشد سفره سر راه نمیاندازد.
۶۶۱۹- غوره نشده میخواهد مویز بشود.
۶۶۲۰- غیبت اموات روا نیست.

۶۶۲۱- غیرت مردی نداری زن مخواه.
۶۶۲۲- فارغ گردی چو خامشی پیشه کنی.
۶۶۲۳- فارغ منشین به هیچ جایی میزن به دروغ دست و پایی... (نظامی)
۶۶۲۴- فاقه باشد منتهای سالکان.
۶۶۲۵- فاقه زنگ از دل برد هم روی نورانی کند.
۶۶۲۶- فال امام جعفر صادق است.
۶۶۲۷- فال بد بر زبان بد باشد.
۶۶۲۸- فال نیکو بزن بهر کاری.
۶۶۲۹- فال نیکو شگون مردان است.
۶۶۳۰- پالوده (فالوده) اگر نگهدار بود خودش را نگاه میداشت.
۶۶۳۱- فخر بود داغ خداوندگار (سعدی اگر زخم خوری غم مخوار.)
۶۶۳۲- فخرها اندر میان تنگهاست در تگ دریا گهر با سنگهاست. (مولوی)
۶۶۳۳- فدای خانه ی دربسته ات شوم مجنون به هر طرف که نظر میکنم بیابان است.
۶۶۳۴- فراخور بلغور سماع باید کرد.
۶۶۳۵- فراغت بایدت راه عدم گیر چو در بند وجودی راه غم گیر. (نظامی)
۶۶۳۶- فراوان هزینه فراوان غم است کم اندوه آنرا که دنیا کم است.
۶۶۳۷- فردات کند خراب که اکنون (کاکنون) مستی.
۶۶۳۸- فردا خدا کریم است.
۶۶۳۹- فردا را کسی ندیده – یا فردا را که دیده؟
۶۶۴۰- فردا صدایش بلند میشود.
۶۶۴۱- فردا فردا تو چند گویی – یا فردا فردا بچند فردا گویی؟
۶۶۴۲- فرزند، بنده ایست خدا را، غمش مخور.
۶۶۴۳- فرزند حلال زاده به خالو میرود.
۶۶۴۴- فرزند کسان (کسی) نمیکند فرزندی.
۶۶۴۵- فرستاده باید که دانا بود.
۶۶۴۶- فرشته ای که وکیل است بر خزاین باد چه غم خورد که بمیرد چراغ پیر زنی.
۶۶۴۷- فرض محال محال نیست.
۶۶۴۸- فرونبندد کار گشاده پیشانی (به حاجتی که روی تازه روی و خندان باش) (سعدی)
۶۶۴۹- فریاد بسی باشد و فریادرسی نیست.
۶۶۵۰- فریادرسی چون نیست فریاد چه سود؟
۶۶۵۱- فریاد سگان کم نکند رزق گدا را.
۶۶۵۲- فریاد شغال وبال شغال است.
۶۶۵۳- فریدون فرخ فرشته نبود ز مشگ و ز عنبر سرشته نبود.
به داد و دهش یافت آن نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی (فردوسی)
۶۶۵۴- فسانه دراز است و شب کوته است عنان باز کش که اژدها بر ره است. (نظامی)
۶۶۵۵- فضیلت حکیم صاحب (صاحب مو) معلوم است.
۶۶۵۶- فعل میخواهم ز تو نی اسم و حرف (مولوی)

۶۶۵۷- فعله ی علی کاهی شده است.
۶۶۵۸- فقیر را چه یک نان بدهی و چه یک نان بگیری.
۶۶۵۹- فکر امروز آسایش فرداست.
۶۶۶۰- فکر پیش، گوز توی ریش.
۶۶۶۱- فکر شیرین مرد را فربه کند تا خیال و فکر خوش بر وی زند. (مولوی)
۶۶۶۲- فکر نان کن که خربزه آب است.
۶۶۶۳- فکر هرکس به قدر همت اوست. تو و طوبا و ما و قامت یار (حافظ)
۶۶۶۴- فلفل مبین چه ریزه بشکن ببین چه تیزه.
۶۶۶۵- فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس. (حافظ)
۶۶۶۶- فلک تا بوده اینش کار بوده.
۶۶۶۷- فلک را عادت دیرینه این است که با آزادگان دایم به کین است. (میرزا نصر اصفهانی)
۶۶۶۸- فلک زده را از هر طرف سنگ آید.
۶۶۶۹- فلک شربت هر که از یخ نوشت بجز شربت ما که بر یخ نوشت. (نظامی)
۶۶۷۰- فلک نر کش و ماده پرور است.
۶۶۷۱- فواره چون بلند شود سرنگون شود.
۶۶۷۲- فیل خوابی میبیند و فیلبان خوابی.
۶۶۷۳- فیل را با ملاقه آب میدهد.
۶۶۷۴- فیل زنده اش هزار تومان مرده اش هم هزار تومان.
۶۶۷۵- فیل و فنجان.
۶۶۷۶- فیلش یاد هندوستان افتاده.
۶۶۷۷- فینش را هم خودت بکن. یا فینش را هم من بکنم؟
۶۶۷۸- قاشق و نان خود را بهم میرساند.
۶۶۷۹- قاچ زین را نگهدار، اسب دوانی پیشکشت.
۶۶۸۰- قاشق ندارد آش بخورد.
۶۶۸۱- قاشق نگاه بدم خودش میکند.
۶۶۸۲- قاضی شهر ابلهان شده است.
۶۶۸۳- قاضیگری را به امام جمعه دادند.
۶۶۸۴- قاضی از اهل بخیه است.
۶۶۸۵- قاطر مادرش اسب است.
۶۶۸۶- قاطر را گفتند پدرت کیست؟ گفت اسب آقا داییم است.
۶۶۸۷- قافیه تنگ است.
۶۶۸۸- قانون کور است و کر.
۶۶۸۹- قبایی است که به قامتش بریده اند.
۶۶۹۰- قبا سفید فرشته انگور میوه ی بهشته.
۶۶۹۱- قباش از من، کلاهش از تو.
۶۶۹۲- قباله ی کهنه ی شهر است.
۶۶۹۳- قبل از عروسی بچه اش به مکتب میرود.

۶۶۹۴- قبل منقل را به الاغ زده است. (قبل منقل qobol manqal)
۶۶۹۵- قبول خاطر و لطف سخن خداداد است حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ؟
۶۶۹۶- قتل این خسته به شمشیر تو تقدیر نبود. ورنه هیچ از دل بیرحم تو تقصیر نبود. (حافظ)
۶۶۹۷- قتل مارافسا نیاید جز به مار.
۶۶۹۸- قداره به نعل الاغ بسته است.
۶۶۹۹- قدر زر زرگر شناسد – قدر گوهر گوهری.
۶۷۰۰- قدر عشق گوش، عشق گوشوار (پیش مومن کی بود این قصه خوار...) (مولوی)
۶۷۰۱- قدر میراث بدان ای فرزند بعد سی سال خری میمیرد.
۶۷۰۲- قدر یخنی کجا شناسد خر. قدر لوزینه خر کجا داند؟
۶۷۰۳- قدم نامبارک محمود گر بدریا رسد برآرد دود.
۶۷۰۴- قرار در کف آزادگان نگیرد مال نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال (سعدی)
۶۷۰۵- قرآن در خانه ی جهود است.
۶۷۰۶- قربان روم خدا را یک بام دو هوا را.
۶۷۰۷- قرض دو خانه آبادان دارد.
۶۷۰۸- قرض شوهر مرد است یا شوی مرد است.
۶۷۰۹- قرض که رسید به سد تومان هر شب بخور قیمه پلو.
۶۷۱۰- قرض که نداری برو به پشت بخواب.
۶۷۱۱- قرعه ی فال بنام من دیوانه زدند (آسمان بار امانت نتوانست کشید...) (حافظ)
۶۷۱۲- قزغانش سرنگون شد. (gazgán – دیگ بزرگ – واژه ی ترکی)
۶۷۱۳- قسم تو را باور کنم یا صدای خره را؟
۶۷۱۴- قسم مخور که باوره، لنگ خروس برابره.
۶۷۱۵- قصال بفکر پیه و بز در غم جان.
۶۷۱۶- قصاص به قیامت نمیافتد (یا نمیماند)
۶۷۱۷- قصاص قبل از جنایت به هیچ شرغ روا نیست.
۶۷۱۸- قضا چون ز گردون فرو هشت پر همه زیرکان کور گردند و کر. (فردوسی)
۶۷۱۹- قضا دستی است پنج انگشت دارد چو خواهد کام دل از کس برآرد.
۶۷۲۰- قضا و قدر کار خود را میکنند.
۶۷۲۱- قضای آسمان است و این دیگر گون نخواهد شد مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد. (حافظ)
۶۷۲۲- قضای نبشته نشاید سترد که کار خدایی نه کاریست خرد. (فردوسی)
۶۷۲۳- قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود. (اندک اندک علم یابد نفس چون عالی بود...) (ناصر خسرو)
۶۷۲۴- قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی (حافظ)
۶۷۲۵- قلم این جا رسید و سر بشکست (...سخن این جا رسید و کوته شد)
۶۷۲۶- قلم در دست دشمن است.
۶۷۲۷- قلم رفته را گریزی نیست.
۶۷۲۸- قلمزن نگهدار و شمشیر زن نه مطرب که مردی نیاید ز زن (سعدی)

۶۷۲۹- قلم گفتا که من شاه جهانم   قلمزن را به دولت میرسانم.
۶۷۳۰- قلندر است و پنبه دانه هم خویش است.
۶۷۳۱- قلندر (مفلس – لوطی) اگر نکوید دنیا بکیرم دلش از غصه میترکد.
۶۷۳۲- قلندر دیده میگوید.
۶۷۳۳- قلندر را چه کوچ و چه مقام.
۶۷۳۴- قلندر را گفتند کوچ است – تخته پوستش را بدوش انداخت.
۶۷۳۵- قلیه برای خر درست میکند.
۶۷۳۶- قلیه را از مزه بدر برده است.
۶۷۳۷- قلی هم توی سرناش میگفت.
۶۷۳۸- قمار برد و باختش هردو باخت است.
۶۷۳۹- نه قم خوبه نه کاشون لعنت بهر دوتاشون.- قم بهتر است یا کاشان؟ لعنت بهر دوتاشان.
۶۷۴۰- قناعت توانگر کند مرد را   خبر کن حریص جهانگرد را (سعدی)
۶۷۴۱- قناعت کن بدان یک نان که داری   برافشان دامن از هر خوان که داری. (نظامی)
۶۷۴۲- قناعت هر که کرد آخر غنی شد.
۶۷۴۳- قند و قروت پیش این مردم یکی است.
۶۷۴۴- قوت دانا همه خون جگر است.
۶۷۴۵- قوز بالای قوز است.
۶۷۴۶- قوزی بالای قوزم آمد   چه بلا بروزم آمد.
۶۷۴۷- قول داده گرو میخواهد.
۶۷۴۸- قول مردان یکیست.
۶۷۴۹- قولی است که جملگی برآنند.
۶۷۵۰- قومی به جد و جهد گرفتند وصل دوست   قومی دگر حواله به تقدیر میکنند. (حافظ)
۶۷۵۱- قیاس مع الفارق کار شیطان است.
۶۷۵۲- قیامت گرچه دیر آید بیاید.
۶۷۵۳- قیمت زعفران چه داند خر.
۶۷۵۴- قیمت خانه به همسایه است.
۶۷۵۵- قول و بولش یکی است.
۶۷۵۶- کاچی به از هیچی (است).
۶۷۵۷- کار از حرف برمیخیزد (خیزد)
۶۷۵۸- کار از کارخانه باید آموخت.
۶۷۵۹- کار آشتیان بخیر گزشت.
۶۷۶۰- کار امروز بفردا مفکن.
۶۷۶۱- کار این دست از آن دست (بر)نمیاید.
۶۷۶۲- کار بچه پوچ است.
۶۷۶۳- کار بدست ناشی اسلحه در تن کاشی.
۶۷۶۴- کار بوزینه نیست نجاری.
۶۷۶۵- کار (نیکان) پاکان را قیاس از خود مگیر (گرچه باشد در نوشتن شیر شیر) (مولوی)

۶۷۶۶- کارت است عارت نیست.
۶۷۶۷- کارت را بده به حولا.
۶۷۶۸- کار جوانان به جوانان گزار   خویشتن از جمله ی پیران شمار (نظامی)
۶۷۶۹- کار جوانمردان به مو میرسد اما پاره نمیشود.
۶۷۷۰- کار حضرت فیل است.
۶۷۷۱- کار خود بگزار با پروردگار   وان زمان راحت کن اندر روزگار (نظامی)
۶۷۷۲- کارد لای دنبه است.
۶۷۷۳- کار دل را دست میکند.
۶۷۷۴- کار دست را دل میکند.
۶۷۷۵- کار را کی کرد؟ آن که تمام کرد.
۶۷۷۶- کار ساز ما به فکر کار ماست   فکر ما در کار ما آزار ماست. (مولوی)
۶۷۷۷- کارش به گوزی گره افتاده است.
۶۷۷۸- کار کارفرما میخواهد.
۶۷۷۹- کار کردن خر خوردن یابو.
۶۷۸۰- کار کس نکرد (káre kasnakard) هیچ کس نکرد.
۶۷۸۱- کار ناکرده چه امید میداری؟ (ای دل خام طمع شرمی از این قصه بدار) (حافظ)
۶۷۸۲- کار ناکرده مزه ندارد.
۶۷۸۳- کار نشد ندارد.
۶۷۸۴- کار نیکان به بد نیانجامد. (نظامی)
۶۷۸۵- کار نیکو کردن از پر کردن است.
۶۷۸۶- کاروانی زده شد، کار گروهی سره شد.
۶۷۸۷- کارها را کارفرما میکند.
۶۷۸۸- کارها نیکو شود اما به صبر.
۶۷۸۹- کارهایش شاه سلطان حسینی است.
۶۷۹۰- کار هر بافنده و حلاج نیست – از کمان سست سخت انداختن.
۶۷۹۱- کار هر بز نیست خرمن کوفتن.
۶۷۹۲- کار هر موری نباشد با سلیمان گفتگو   یار هر سگبان نباشد رازدار مصطفا (سنایی)
۶۷۹۳- کاری بکن بهر ثواب نه سیخ بسوزه نه کباب.
۶۷۹۴- کاری که چشم میکند ابرو نمیکند.
۶۷۹۵- کاری که قلم میکند از شمشیر ساخته نیست.
۶۷۹۶- کاسنی اگر تلخ است از بوستان است – عبدالله اگر مجرم است از دوستان است. (عبدالله انصاری)
۶۷۹۷- کاسه از آش داغتر نمیشود.
۶۷۹۸- (کون درستی مجوی در عالم...) کاسه ی آسمان ترک دارد.
۶۷۹۹- کاسه ی چشم حریصان پر نشد   تا صدف قانع نشد پر در نشد. (مولوی)
۶۸۰۰- کاسه ی چه کنم پیشش افتاده است.
۶۸۰۱- کاسه ی چینی که صدا میکند – راز دل خویش ادا میکند.

۶۸۰۲- کاسه ی سرنگونت را سر بالا مکن.
۶۸۰۳- کاسه و کوزه به سر بیگناه میشکند.
۶۸۰۴- کاش حافظ پسر احمد کلهر بودی (ارده دوشاب خور و لر بودی.
کاش هرگز نزدی سر بیکی خط کتاب – تا ز دینار و درم کیسه ی او پر بودی)
۶۸۰۵- کاش که دو غولو (غلو) بودی.
۶۸۰۶- کاش هرچه به دل میهمان میگذرد به دل صاحب خانه هم میگذشت.
۶۸۰۷- کاغذلوق (Káqazloq) را تا چرب نکنند روشنایی نمیدهد. (پنجره ی کاغذین = کاغذلوق)
۶۸۰۸- کافر به جهنم نمیرود کشان کشان میبرندش.
۶۸۰۹- کافر خوشخو بهتر از مسلمان بدخوست.
۶۸۱۰- کافر عشق ای صنم گناه ندارد – حافظ اگر سجده ی تو کرد مکن عیب.
۶۸۱۱- کافر همه را به کیش خود پندارد.
۶۸۱۲- کالای نیک را ببها میتوان خرید.
۶۸۱۳- کال به ما رسیده بهتر از رسیده بما نرسیده.
۶۸۱۴- کاه از مردم است کاهدان که از خودت است.
۶۸۱۵- کاهدان را گوساله خالی میکند و خم نان را بچه.
۶۸۱۶- کاه را جلوی سگ میریزند و استخوان را جلوی گاو.
۶۸۱۷- کاه زرد به کاهدان نمیماند و مهره ی سوراخدار به زمین.
۶۸۱۸- کاهلی شاگرد بدبختی است.
۶۸۱۹- کاهلی کافریست.
۶۸۲۰- کباب پخته نگردد مگر به گردیدن – سفر برون کند از طبع مرد خامی را.
۶۸۲۱- کباب مال شما بنده میو.
۶۸۲۲- کبوتر با کبوتر بار با باز کند هم جنس با هم جنس پرواز. (نظامی)
۶۸۲۳- کتاب گفته است مرا به کس نده – اگر دادند واپس نده.
۶۸۲۴- کت بوسیده و لنگ انداخته.
۶۸۲۵- کجا خوش است؟ آنجا که دل خوش است.
۶۸۲۶- کج بنشین و راست بگو.
۶۸۲۷- کجدار و مریز.
۶۸۲۸- کچل به موی سر همسایه فخر میکند.
۶۸۲۹- کچل که کلاه از سرش افتاد از های و هوی نمیترسد.
۶۸۳۰- کچل مشو که هر کچلی طالع ندارد.
۶۸۳۱- کچل و کدو لعنت بهر دو.
۶۸۳۲- کچلک هم خدایی دارد.
۶۸۳۳- کچلی عیب خداست کچلی زیر کلاهست.
۶۸۳۴- کدام امام بود که در راه مکه سگ پاره اش کرد؟
۶۸۳۵- کدام بهاری دیدی که خزان نشد؟
۶۸۳۶- کدام بلا از آسمان آمد که جاش نشد؟
۶۸۳۷- کدام شوخی است که نصفش جدی نباشد؟

۶۸۳۸- کدخدا را ببین ده را بچاپ.
۶۸۳۹- کداخدا رود است و کدبانو بند.
۶۸۴۰- کدخدای شهر که مرغابی باشد در آن شهر چه رسوایی باشد.
۶۸۴۱- کرایه ی پای دزد جاروب است.
۶۸۴۲- کرد افغانی ندیده است.
۶۸۴۳- کرد را که راه میدهی با چارقش میاید.
۶۸۴۴- کر مادرزاد را چه به سرنا؟
۶۸۴۵- کرم داران عالم را درم نیست – درم داران عالم را کرم نیست.
۶۸۴۶- کره خر از خریت پیش پیش مادر است.
۶۸۴۷- کره خر شوخ است.
۶۸۴۸- کره داده شتر میخواهد.
۶۸۴۹- کسانی که بد را پسندیده اند – ندانم ز خوبی چه بد دیده اند.
۶۸۵۰- کس بده کلاه بده دو غاز و نیم بالا بده.
۶۸۵۱- کس چه داند که سرانجام چه خواهد بودن – حالیا قسمت ما بیخودی و مستی بود. (نشاط)
۶۸۵۲- کس دادن کاشی بد نامی قمی
۶۸۵۳- کس را وقوف نیست که انجام کار چیست – هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار. (حافظ)
۶۸۵۴- کس عیار زر خالص نشناسد چو محک – در خلوص منت ار هست شکی تجربه کن. (حافظ)
۶۸۵۵- کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من.
۶۸۵۶- کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست – آنقدر هست که بانگ جرسی میاید. (حافظ)
۶۸۵۷- کس نگوید که دوغ من ترش است.
۶۸۵۸- کس نیاید به جنگ افتاده (سعدی افتاده ایست آزاده).
۶۸۵۹- کسی غصه میخورد زنش بمیرد که خواهر زن نداشته باشد.
کسی دعا میکند زنش نمیرد که خواهر زن نداشته باشد.
۶۸۶۰- کسی که با مادر خود زنا کند با دیگران چها کند.
۶۸۶۱- کسی که به ما نریده بود کلاغ کون دریده بود.
۶۸۶۲- کسی که پاش را به خرابات گزاشت از کلفت و باریک مساله نباید بترسد.
۶۸۶۳- کسی که تنها به قاضی رود راضی برمیگردد.
۶۸۶۴- کسی که منار میدزدد اول فکر چاهش را میکند.
۶۸۶۵- کسی که نفهمیده خواجه حافظ شیرازی است.
۶۸۶۶- کسی نگفت خالو خرت بچند!
۶۸۶۷- کشتن (kewtan) زود کشتن (kowtan) دیر
(چه خوش گفت این سخن دهقان قهرود که کشتن دیر باید کاشتن زود) (نظامی)
۶۸۶۸- کشته از بس که فزون است کفن نتوان کرد.
۶۸۶۹- کعبه ی دل را زیارت کن که فرسنگش کم است.
۶۸۷۰- کفاف کی دهد این باده ها به مستی ها خم سپهر تهی شد ز می پرستی ما.
۶۸۷۱- کفتر چاهی به چاه خود.
۶۸۷۲- کفتر دو برجه است.

۶۸۷۳- کفتر سناری (سد دیناری) یا کریم (یا هو) نمیگوید.
۶۸۷۴- کفته ای (کلفتی ای یا گوله ای) زیر خل (xol = خاکستر) دارد. (گفته = نان درشت و ستبری است).
۶۸۷۵- کفش آهن و عصای فولادی.
۶۸۷۶- کفش پینه دوز پاشنه ندارد.
۶۸۷۷- کفگیر به ته دیگ خورده.
۶۸۷۸- کفن بیاور و تابوت و جامه نیلی کن – که روزگار طبیب است و عافیت بیمار. (عرفی)
۶۸۷۹- کلاغ از بچه ی خودش خوشگلتر نمیبیند.
۶۸۸۰- کلاغ خواست راه رفتن کبک را یاد بگیرد، راه رفتن خودش هم را فراموش کرد.
۶۸۸۱- کلاغ خوش خبر مباش.
۶۸۸۲- کلاغ روده اش بیرون آمده بود میگفت من جراحم.
۶۸۸۳- کلاغ سی ساله و بچه کلاغ سی و پنج ساله.
۶۸۸۴- کلاغ سی شاهی و بچه کلاغ دو قران
۶۸۸۵- کلاغ گفت از وقتی که بچه دار شدم (یک) گه سیر نخوردم.
۶۸۸۶- کلاغ گفت حکیم ام. گفتند اگر راست میگویی اول بواسیر درآمده ی خودت را علاج کن.
۶۸۸۷- کلاغ در چاه نمیافتد.
۶۸۸۸- کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی.
۶۸۸۹- کلاه برای سرما گرما نیست.
۶۸۹۰- کلاه حاشا را بالا گزاشته است.
۶۸۹۱- کلاهی که ساخته ای به سر ما گشاد است.
۶۸۹۲- کلنگ از آسمان افتاد و نشکست.
۶۸۹۳- کلوخ انداز را پاداش سنگ است.
۶۸۹۴- کلوخی مباش که به هر آبی بخیسی.
۶۸۹۵- کله پز برخاست و سگ جایش نشست.
۶۸۹۶- کله را خورده استخوانش را در خانه ی همسایه میاندازد.
۶۸۹۷- کل هستم و از شانه معذور.
۶۸۹۸- کله که از بازار میاوری زبان دارد.
۶۸۹۹- کمال همنشین در من اثر کرد وگرنه من همان خاکم که هستم. (سعدی)
۶۹۰۰- کم بخور پدر حکیم را درآر، راه راست برو پدر حاکم را درآر.
۶۹۰۱- کم بخور نوکر بگیر، هیچ نخور دوتا بگیر.
۶۹۰۲- کم بخور همیشه بخور.
۶۹۰۳- کم سرکه ایست که از آب ترشتر نباشد.
۶۹۰۴- کندند از مدینه و بر کنگور (کربلا) زدند. (محتشم)
۶۹۰۵- کوتاه خردمند به از نادان بلند. (سعدی)
۶۹۰۶- کوته نظرانرا نبود جز غم خویش (صاحبنظران را غم بیگانه و خویش).
۶۹۰۷- کوچک بودی چه خوب بودی – بزرگ شدی چه گه شدی!
۶۹۰۸- کور از خدا چه میخواست؟ دو چشم بینا.

۶۹۰۹- کور به بازار کچل به حمام.
۶۹۱۰- کور به کور میگوید عصایم به فلان جایت.
۶۹۱۱- کور بینا بهتر از بینای کور (مختصر گویم بهر کاری که هست.) (قاآنی)
۶۹۱۲- کور خود مباش و بینای مردم.
۶۹۱۳- کور کور را میجوید آب گودال را.
۶۹۱۴- کور که مرد بادام چشم میشود.
۶۹۱۵- کوری نگر (دگر) که عصاکش کوری دگر شود (سنی که روز حشر شفیعش عمر شود...)
۶۹۱۶- کوزه از آب همیشه درست درنمیاید.
۶۹۱۷- کوزه اش سر ما شکسته، سکه اش گیر دیگری آمده.
۶۹۱۸- کوزه گر از کوزه شکسته آب میخورد.
۶۹۱۹- کوزه ی نو آب خنک دارد.
۶۹۲۰- کوس رسوایی ما بر سر بازار زدند. (طبل پنهان چه زنم تشت من از بام افتاد).
۶۹۲۱- کوسه و ریش پهن نمیشود. – کوسه ی ریش پهن!
۶۹۲۲- کوشش بیفایده است وسمه بر ابروی کور (کس نتواند گرفت دامن دولت بزور) (سعدی)
۶۹۲۳- کوفته ی همسایه لایش غاز است.
۶۹۲۴- کون برهنه و آتش بازی.
۶۹۲۵- کون ترازو به زمین میزند.
۶۹۲۶- کون دادن هم با طالع است.
۶۹۲۷- کونش را با شاخ گاو به جنگ انداخته.
۶۹۲۸- کونش را توی تاقچه گزاشته. یا کونش را گزاشته تاقچه بالا.
۶۹۲۹- کونی را تا در کونش نمالند کیرش پا نمیشود.
۶۹۳۰- کونی که پاره شد وصله برنمیداره.
۶۹۳۱- که را خرما نسازد خار سازد. (که را منبر نسازد دار سازد). (ویس و رامین)
۶۹۳۲- که زند دسته به هاون، که خورده هلیم و روغن.
۶۹۳۳- که گفت پیرزن از میوه میکند پرهیز – دروغ گفت که دستش نمیرسد بدرخت. (سعدی)
۶۹۳۴- که گفته مرده نمیگوزد؟
۶۹۳۵- کهن جامه ی خویش پیراستن به از جامه ی عاریت خواستن. (سعدی)
۶۹۳۶- کی از آن دنیا آمده که نیم سوزی به کونش باشد.
۶۹۳۷- کی به مسجد سزد آن شمع که در خانه رواست؟
۶۹۳۸- کیر خر و کس آهو؟
۶۹۳۹- کیر را دیدی کدو را ندیدی؟
۶۹۴۰- کیر کی و کون کی؟ آن وقت مظلمه اش پا گیر کی.
۶۹۴۱- کیر ملخ چه خوابیده چه بیدار.
۶۹۴۲- کیر و کلاه را هر که خورد خورد.
۶۹۴۳- کیر هرکس کون هرکس رفت رفت.
۶۹۴۴- کیست مولا؟ آن که آزادت کند.
۶۹۴۵- کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد؟ (یک نکته در این معنی گفتیم و همین باشد). (حافظ)

۶۹۴۶- کی کار شیطان است.
۶۹۴۷- کیک به شلوارش افتاده.
۶۹۴۸- کی مرده که تو عزیز شدی؟
۶۹۴۹- کیمیاگر ز غصه مرده و رنج – ابله اندر خرابه یافته گنج. (سعدی)
۶۹۵۰- کینه ی شکم تا چهل سال است. – داغ شکم بدتر از داغ عزیزان است.
۶۹۵۱- گازر نکند به مزد تعجیل، زیرا که گرو بدست دارد.
۶۹۵۲- گام زآن سان به که نابینا نهد – تا که پای از سنگ و از چه وارهد. (مولوی)
۶۹۵۳- گاوان و خران بار بردار به ز آدمیان مردم آزار. (سعدی)
۶۹۵۴- گاو به دمش رسیده است.
۶۹۵۵- گاو بکش نه گنجشک. - گاو بکش گنجشک هزارش یک من است.
۶۹۵۶- گاو چهل ساله محتاج به گوساله است.
۶۹۵۷- گاو را پوست کنده به دم رسیده است.
۶۹۵۸- گاوش (گاومان) زاییده.
۶۹۵۹- گاو نه من شیر است.
۶۹۶۰- گاه باشد که کودکی نادان به غلط بر هدف زند تیری. (سعدی)
۶۹۶۱- گدا اگر همه عالم بدو دهند گداست. (سعدی)
۶۹۶۲- گدایی اگر ننگی دارد، برکتی هم دارد.
۶۹۶۳- گدایی کار بی مایه ایست.
۶۹۶۴- گدایی کن تا محتاج خلق نشوی.
۶۹۶۵- گدا به گدا، رحمت از خدا.
۶۹۶۶- گدا را که رو دادی خویش میشود. – گدا را که رو میدهی ادعای قوم و خویشی میکند.
۶۹۶۷- گدا را رو میدهی صاحبخانه میشود.
۶۹۶۸- گدار در خانه (godár e dar e xáne) سخت است.
۶۹۶۹- گدا رویش سیاه است اما توبره اش پر است.
۶۹۷۰- گدا شب جمعه را گم نمیکند.
۶۹۷۱- گدای ارمنیها (جهودها) است، نه دنیا دارد نه آخرت.
۶۹۷۲- گدای درزن ندیدم، مول کتک زن ندیدم.
۶۹۷۳- گدای نیک سرانجام به از پادشاه بدفرجام.
۶۹۷۴- گزر عارف و عامی همه بر دار افتد (شه اگر باده کشانرا همه بر دار زند...)
۶۹۷۵- گزشت آن که عرب طعنه بر عجم میزد.
۶۹۷۶- گزشت برگشت ندارد.
۶۹۷۷- گر آب چاه نصرانی نه پاک است – یهود مرده میشویم چه باک است. (سعدی)
۶۹۷۸- گر از هر باد چون بیدی بلرزی اگر کوهی شوی کاهی نیارزی. (ویس و رامین)
۶۹۷۹- گر ببینی گاو بندی را بخور.
۶۹۸۰- گر بدست تو خدنگی است مرا هم سپری هست.
۶۹۸۱- گر بدولت برسی مست نگردی مردی (باده پر خوردن و هشیار نشستن سهل است...)
۶۹۸۲- گر بمیری و دشمنان بخورند به که محتاج دوستان باشی.

۶۹۸۳- گربه به خاک نرم رسیده.
۶۹۸۴- گربه را پای حجله میکشد. – گربه را در حجله باید کشت.
۶۹۸۵- گربه دستش به گوشت نمیرسد میگوید بو گند میده!
۶۹۸۶- گربه دست و رویش را میشوید.
۶۹۸۷- گربه دنبه دیده است.
۶۹۸۸- گربه را بر موش کی بوده است مهر مادری؟ (تو چو موش از حرص، دنیا گربه ی فرزند خوار...) (سنایی)
۶۹۸۹- گربه را سر تغار میکشد.
۶۹۹۰- گربه شیر است در گرفتن موش – لیک موش است در مصاف پلنگ. (سعدی)
۶۹۹۱- گربه ی گرسنه پیه بخواب میبیند. – گربه ی گرسنه دنبه خواب میبیند.
۶۹۹۲- گربه محضالله موش نمیگیرد.
۶۹۹۳- گربه ی مرتضاعلی شده است.
۶۹۹۴- گر پرده ز روی کارها بردارند – معلوم شود که در چه کاریم همه.
(چون باز سفید در شکاریم همه – با نفس و هوای یار و واریم همه...) (ابوسعید ابوالخیر)
۶۹۹۵- گر تو قران بدین نمط خوانی – ببری رونق مسلمانی. (سعدی)
۶۹۹۶- گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را – در کوی نیکنامی ما را گزر ندادند. (حافظ)
۶۹۹۷- گر حکم شود که مست گیرند – در شهر هرآنچه هست گیرند.
۶۹۹۸- گرد آسیا خورده است.
۶۹۹۹- گرد گله توتیای چشم گرگ.
۷۰۰۰- گرد نام (نان) پدر چه میگردی؟ پدر خویش باش اگر مردی. (سعدی)
۷۰۰۱- گردن بی طمع بلند بود – آز بگزار و پادشاهی کن. (سعدی)
۷۰۰۲- گرده ی ران و گردن روی هم است.
۷۰۰۳- گرز اندر خور پهلوان است. گرز بخورند پهلوان.
۷۰۰۴- گر زمین را بر آسمان دوزی – ندهندت زیاده از روزی.
۷۰۰۵- گر سگی بانگی کند بر بام کهدان غم مخور. (عبید زاکانی)
۷۰۰۶- گرسنگی نکشیده ای که عاشقی از یادت برود.
۷۰۰۷- گر شبی در خانه ی جانانه مهمانت کنند – گول نعمت را مخور مشغول صاحبخانه باش.
۷۰۰۸- گر صبر کنی ز غوره حلوا سازم.
۷۰۰۹- گر کنی داد و گر کنی بیداد – آن چه دز (دزد) برد پس نخواهد داد.
۷۰۱۰- گرگ اجل یکایک از این گله میبرد – وین گله را نگر که چه آسوده میچرند. (اوحدی)
۷۰۱۱- گرگ باران دیده است.
۷۰۱۲- گرگ به لباس میش درآمده.
۷۰۱۳- گرگ دیدن مبارک، ندیدن مبارکتر.
۷۰۱۴- گرگ که به گله زد وای به یکه داران. – گرگ که به گله زد وای بر آن کس که یک بز دارد.
۷۰۱۵- گرگ که پیر میشود رقاص شغال میشود.
۷۰۱۶- گرگ گرگ را خبر کرد که عبدالکریم بز کشته.
۷۰۱۷- گر گنه میکنی اندر شب آدینه بکن – تا که از صدر نشینان جهنم گردی

۷۰۱۸- گرگ و پوستین دوزی؟
۷۰۱۹- گرگ و میش با هم آب میخورند.
۷۰۲۰- گرگ همیشه گرسنه است.
۷۰۲۱- گرگی که مرا شیر دهد میش من است.
۷۰۲۲- گر مسلمانی از این است که حافظ دارد وای اگر از پس امروز بود فردایی.
۷۰۲۳- گر ملک این است و همین روزگار زین ده ویران دهمت سد هزار.
۷۰۲۴- گر نامه رد کنند رسول نیست گوینده را چه غم که نصیحت قبول نیست. (سعدی)
۷۰۲۵- گر نباشد فرق شیرین را ز تلخ – آفرین سد بار بر دیوان بلخ.
۷۰۲۶- گر نگهدار من آن است که من میدانم – شیشه را در بغل سنگ نگهمیدارد.
۷۰۲۷- گره کز دست بگشاید چرا آزار دندان را؟
۷۰۲۸- گر هیچ نباشد چو تو هستی همه هست.
۷۰۲۹- گر هیز کند توبه کونش ندهد یارا.
۷۰۳۰- گرهی که به دست وامیشود بدندان نباید واکرد.
۷۰۳۱- گریز بهنگام با سر بجای – به از پهلوانی و سر زیر پای. (فردوسی)
۷۰۳۲- گریه بر هر درد بی درمان دواست. (چشم گریان چشمه ی فیض خداست) (مولوی)
۷۰۳۳- گریه مکر زن است. یا گریه دام زن است.
۷۰۳۴- گریه کار پیرزن است.
۷۰۳۵- گریه کن تا بی دهان خندان شوی – با تضرع باش تا شادان شوی. (مولوی)
۷۰۳۶- گزی به گوزی.
۷۰۳۷- گشتی میان پیغمبران جرجیس را جستی؟
۷۰۳۸- گفت پیغمبر که چون کوبی دری – عاقبت زان در برون آید سری. (مولوی)
۷۰۳۹- گفت حاجی تاج با طوبای زشت – گر تویی طوبا گزشتم از بهشت. (مولوی)
۷۰۴۰- گفت شیخا خوب ورد آورده ای – لیک سوراخ دعا گم کرده ای. (مولوی)
۷۰۴۱- گفتم بشنوی، نگفتم بفهمی.
۷۰۴۲- گفت من مستقیم آبم کشد – گرچه میدانم که آبم میکشد. (مولوی)
۷۰۴۳- گفتی باور کردم، اصرار کردی به شک افتادم، قسم خوردی یقین کردم دروغ است.
۷۰۴۴- گلاب هرچه تلختر بهتر.
گلابم گر کنم تلخی چه باک – گلاب آن به که او خود تلخناک است. (نظامی)
۷۰۴۵- گل بود و به سبزه نیز آراسته شد.
۷۰۴۶- گل بی عیب خداست.
۷۰۴۷- گل بی کاه و مرد بی خایه مانند تاجریست بیمایه.
۷۰۴۸- گل پشت و رو ندارد.
۷۰۴۹- گل که بدیوار میزنی اگر بند نشود ردش میماند.
۷۰۵۰- گلو هفت بند دارد.
۷۰۵۱- گله از دست دیگران چه کنم – کانچه کردم بدست خود کردم.
۷۰۵۲- گلی که تربیت از دست باغبان نگرفت – اگر به چشمه ی خورشید سر زند خودروست.
۷۰۵۳- گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه – به آب کوثر و زمزم سفید نتوان کرد (حافظ)

۷۰۵۴- گناه آدمی رسمی قدیم است (و اگر دارم گناه آن دل رحیم است...) (نظامی)
۷۰۵۵- گناه از بنده عفو از خداوند.
۷۰۵۶- گناه بی بی گردن کنیز است.
۷۰۵۷- گناه کردن پنهان به از عبادت فاش – (اگر خدای پرستی هواپرست مباش) (سعدی)
۷۰۵۸- گناه کسی را به پای کس دیگر نمینویسند.
۷۰۵۹- گنجایش بحر در سبو ممکن نیست.
۷۰۶۰- گنج در آستین و کیسه ی تهی.
۷۰۶۱- گنج در ویرانه است
۷۰۶۲- گنجشک امسالی گنجشک پارسالی را درس میدهد.
۷۰۶۳- گنجشک بدست بهتر از باز (در) هواست.
۷۰۶۴- گنجشک بین که صحبت شاهینش آرزوست – بیچاره در هلاک تن خویشتن عجول (سعدی)
۷۰۶۵- گنجشک چیست که کله پاچه اش باشد.
۷۰۶۶- گندم از گندم بروید جو ز جو – (از مکافات عمل غافل مشو...) (مولوی)
۷۰۶۷- گندم نما و جو فروش است.
۷۰۶۸- گندم همه جا و نان گندم جابجا.
۷۰۶۹- گنه کرد در بلخ آهنگری – به شوشتر زدند گردن مسگری.
۷۰۷۰- گواه عاشق صادق در آستین باشد.
۷۰۷۱- گوز بجا بهتر از خنده ی بیجاست.
۷۰۷۲- گوز چه ربطی به شقیقه دارد؟
۷۰۷۳- گوز داده تغار راشکسته طلاق هم میخواهد.
۷۰۷۴- گوزش ماده ی تاریخ شده است.
۷۰۷۵- گوزی بده، بدست پینه دوزی بده.
۷۰۷۶- گوزیده که نگویند گنگ است.
۷۰۷۷- گوزیدنش بس نیست دم باد هم نشسته.
۷۰۷۸- گوزیده خودش بیدار است.
۷۰۷۹- گوزیده رو ببالا هم ایستاده.
۷۰۸۰- گوساله بزور کار گاوی گردد.
۷۰۸۱- گوساله ی بسته را میزنند. – گوساله ی بسته ی ملانصرالدین است.
۷۰۸۲- گوساله به نردبان و اشتر به قفس.
۷۰۸۳- گوساله تا گاو شود دل (جگر) مادرش آب شود.
۷۰۸۴- گوساله ی مادر حسن است.
۷۰۸۵- گوسفند پیر قربانی مکن.
۷۰۸۶- گوسفند جان میکند قصاب پیه درمیاورد.
۷۰۸۷- (گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله ی ماست) آن چه البته به جایی نرسد فریاد است. (یغمای جندقی)
۷۰۸۸- گوشت به استخوان وصل است.
۷۰۸۹- گوشت خر و دندان سگ.

۷۰۹۰- گوشت که نیست چغندر سالار است.
۷۰۹۱- (دادند دو گوش و یک زبانت ز آغاز) یا گوش تو دو دادند و زبان تو یکی یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی.
۷۰۹۲- گوشت هم را میخورند اما استخوان هم را دور نمیاندازند.
۷۰۹۳- گوش خر بفروش و دیگر گوش خر – کاین سخن را در نیابد گوش خر (مولوی)
۷۰۹۴- گوش را برای گوشواره اش میخواهد.
۷۰۹۵- گوشش از قرم قرم (قرمساق قرمساق) پر شده است.
۷۰۹۶- گوش عزیز است – گوشواره هم عزیز است.
۷۰۹۷- گوهر پاک بباید که شود قابل فیض – ورنه هر سنگ و گلی لولو و مرجان نشود. (حافظ)
۷۰۹۸- گوهر چو دست به دریا چه حاجت است؟ (آن شد که یار منت ملاح بر دمی...) (حافظ)
۷۰۹۹- گه را به نیزه ی ده زرعی دم دماغش نمیتوان برد.
۷۱۰۰- گهر نشکند تیشه آهسته دار.
۷۱۰۱- گه میخورد و دهن غاز میکند.
۷۱۰۲- گهواره ی مرد را از چوب ساخته اند.
۷۱۰۳- گهی پشت زین و گهی زین به پشت – (چنین است رسم سرای درشت...) (فردوسی)
۷۱۰۴- گیرم که خدا جامه دهد کو اندام؟
۷۱۰۵- گیرم که مارچوبه کند تن به شکل مار – کاو زهر بهر دشمن و کاو مهره بهر دوست. (خاقانی)
۷۱۰۶- گیوه اش گشاد شده است.
۷۱۰۷- گه خوردنت چیست و لقمه الصباح گفتنت کدام است؟
۷۱۰۸- لاحول بخوانید که غولک بدر آمد.
۷۱۰۹- لاف از سخن چو در توان زد – آن خشت بود که پر توان زد. (نظامی)
۷۱۱۰- لاف در غربت گوز در آسیاست.
۷۱۱۱- لاف در غریبی و گوز در بازار مسگری.
۷۱۱۲- لاف مردی مزن که مردی نیست.
۷۱۱۳- لالا (نوکر) به خانه داری نرسد – لولی نرسد به اسب سواری.
۷۱۱۴- لایق هر سر نباشد افسری.
۷۱۱۵- لب بود که دندان آمد.
۷۱۱۶- لب شیرین به کام خسرو شد – کوه بیهوده میکند فرهاد (نظامی)
۷۱۱۷- لب هرچه نوشید، تن هرچه پوشید.
۷۱۱۸- لر نره (نرود) بازار بازار میگنده.
۷۱۱۹- لشکر بد عهد پراکنده به – رخنه گر ملک سرافکنده به (نظامی)
۷۱۲۰- لعبت شیرین اگر ترش نشیند مدعیانش طمع برند به حلوا.
۷۱۲۱- لقای خلیل شفای علیل است.
۷۱۲۲- لقمه به اندازه ی دهنت بردار. لقمه بزرگتر از دهن برداشته.
۷۱۲۳- لقمه ی بزرگ گلو را میگیرد (پاره میکند)
۷۱۲۴- لگد مادیان به نریان درد نکند.
۷۱۲۵- لنگ حمام است، هرکس بسته است.

۷۱۲۶- لنگه اش را بیار جفتش را ببر.
۷۱۲۷- لنگه گیوه به سر نیزه چه کار دارد؟
۷۱۲۸- لولهنگش آب برمیدارد.
۷۱۲۹- لولهنگ کار آفتابه را میکند اما وقت گرو گزاشتن معلوم میشود.
۷۱۳۰- لولی را گفتند، خوش آمد! توبره اش را برداشت پیش آمد!
۷۱۳۱- لولیگری تخمی نیست که بکارند هرکه لولیگری کرد لولی است.
۷۱۳۲- ما از تو بغیر از تو نداریم تمنا (حلوا به کسی ده که محبت نچشیده).
۷۱۳۳- ما آزموده ایم در این شهر بخت خویش (باید برون کشید از این ورطه رخت خویش.)
۷۱۳۴- ما این ور جو، شما آن ور جو.
۷۱۳۵- ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید (هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند). (حافظ)
۷۱۳۶- ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم از بد حادثه این جا به پناه آمده ایم (حافظ)
۷۱۳۷- ما خود شکسته ایم چه باشد شکست ما (با چون خودی در افکن اگر پنجه میکنی) (سعدی)
۷۱۳۸- مادر بچه اش را به خواب شیرین نمیتواند ببیند.
۷۱۳۹- مادر به نام بچه میخورد قند و کلوچه.
۷۱۴۰- مادرت به پدرت مفت نداد.
۷۱۴۱- مادر چه خبر داره که دختر چه هنر داره.
۷۱۴۲- مادر نسوخته، مادر اندر سوخته! – مادر نسوخت، مادر اندر سوخت!
۷۱۴۳- مادر را دل سوزد و دایه را دامن.
۷۱۴۴- مادر زنت مهربان بود. مادر زنت دوستت داشت.
۷۱۴۵- مادر زنت دوستت نداشت.
۷۱۴۶- مادر زن زن نمیشود.
۷۱۴۷- مادر عاشق بیعار است.
۷۱۴۸- ما دست از خیک پنیر برداشته ایم خیک پنیر از ما دست برنمیدارد.
۷۱۴۹- ما ده تن بودیم تنها، آنها دو تن بودند همراه.
۷۱۵۰- ما دیگ پلو خواهیم، مشروطه نمیخواهیم.
۷۱۵۱- ما دین نبی خواهیم، مشروطه نمیخواهیم.
۷۱۵۲- ما را از این مدارسه (مدرسه) بیرون میرویم.
۷۱۵۳- ما را بدین گیاه ضعیف این گمان نبود.
۷۱۵۴- ما را به سخت جانی خود این گمان نبود (شبهای هجر را گزراندیم و زنده ایم...) (شکیبی)
۷۱۵۵- مار از پونه بدش میاد، دم سوراخش سبز میشه.
۷۱۵۶- ما را نخریده میفروشند.
۷۱۵۷- ماران کنند، رودان کشند.
۷۱۵۸- ما را نه از آن خمیر و نه از آن فطیر.
۷۱۵۹- ما را هم از این نمد کلاهی است.
۷۱۶۰- ما را همه از برای خود میخواهند (خود را ز برای ما نمیخواهد کس...) (فدایی لاهیجانی)

۷۱۶۱- ما را یاد و شما را فراموش.
۷۱۶۲- مار بد از یار بد. (انصاری)
۷۱۶۳- مار بد زخم ار زند بر جان زند – یار بد بر جان و بر ایمان زند (مولوی)
۷۱۶۴- مار را بدست دیگران میگیرد. مار بدست دشمن باید گرفت.
مار بدست دشمن کشتن. مار خانه را بدست همسایه گرفتن یا کشتن.
۷۱۶۵- مار پوست خود را ول میکند خوی خود را ول نمیکند. – مار پوست بگزارد، خوی نمیگزارد.
۷۱۶۶- مار تا راست نشود به سوراخ نمیرود.
۷۱۶۷- مار توی آستین است.
۷۱۶۸- مار خاک هر کجا را میخورد برنگ همان خاک میشود.
۷۱۶۹- مار دارد مهره و در اصل خود بد گوهر است.
۷۱۷۰- مار که پیر میشود غورباغه کونش میگزارد. – مار که پیر شد غورباغه سوارش میشود.
۷۱۷۱- مار که دردسر میشود کنار جاده میخوابد.
۷۱۷۲- مار گزیده از ریسمان الیجه میترسد. یا از ریسمان دو رنگ یا سیاه و سفید میترسد. یا مارگزیده از پیسه رسن میترسد.
۷۱۷۳- مار مرده نمیگزد.
۷۱۷۴- مار هرکجا کج رود به سوراخ خود راست رود.
۷۱۷۵- ما ز یاران چشم یاری داشتیم – خود غلط بود آنچه میپنداشتیم. (حافظ)
۷۱۷۶- ماست بخور.
۷۱۷۷- ماست را میمون میخورد، ته کاسه را به ریش بز میمالد.
۷۱۷۸- ماست و دروازه هردو میبندند.
۷۱۷۹- ما قلم بر سر کشیدیم اختیار خویش را (رای رای توست خواهی جنگ و خواهی آشتی.) (سعدی)
۷۱۸۰- ما که دیده ایم دل و دیده به توفان بلا (گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر) (حافظ)
۷۱۸۱- ما که رسوای جهانیم غم عالم پشم است.
۷۱۸۲- ما که کافریم، کافرتر!
۷۱۸۳- ما که نمیپزیم چربتر!
۷۱۸۴- ما که نه چلیم گو پنجاه!
۷۱۸۵- مال بد بیخ ریش صاحبش. یا مال بد بریش صاحبش.
۷۱۸۶- مال پیر اگر بار به منزل نمیبرد، راه به منزل میبرد.
۷۱۸۷- مالت را محکم بگیر، همسایه ات را دزد مگیر.
۷۱۸۸- مال خودش از گلویش پایین نمیرود.
۷۱۸۹- مال خودشان مال است. مال دیگران بیت المال.
۷۱۹۰- مال در برابر جان است.
۷۱۹۱- مال دنیا به دنیا میماند.
۷۱۹۲- مال (دنیا) وبال آخرت است.
۷۱۹۳- مالش را کرایه داده و خودش بترکش سوار شده.
۷۱۹۴- مال مردم را باید با مردم خورد.

۷۱۹۵- مال مفت و دل بیرحم.
۷۱۹۶- مالیات دیوان و سرمای زمستان بگزشت ندارد.
۷۱۹۷- مال یک جا میرود و دل هزار جا.
۷۱۹۸- ماما آورده را مرده شوی میبرد.
۷۱۹۹- ما مرده و شما زنده.
۷۲۰۰- ما میزنیم به گل میخورد، آنها میزنند به دل میخورد.
۷۲۰۱- ما نداریم از رضای حق گله (عاز ناید شیر را از سلسله)
۷۲۰۲- ماهتاب نرخ کرباس را میشکند.
۷۲۰۳- ما هم خدایی داریم، قسمت جدایی داریم.
۷۲۰۴- ما همه شیران ولی شیر علم حمله مان از باد باشد دم بدم. (مولوی)
۷۲۰۵- ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم (هفت شهر عشق را عطار گشت...)
۷۲۰۶- ماه همیشه زیر ابر نماند.
۷۲۰۷- ماهی از سر گنده گردد نی ز دم (عقل اول راند بر عقل دوم...) (مولوی)
۷۲۰۸- ماهی را هروقت از آب بگیری تازه است.
۷۲۰۹- ماهی نمیخواهد، دمش را میگیرد.
۷۲۱۰- ماهی و ماست! عزرابیل میگوید باز تقصیر ماست؟
۷۲۱۱- مبارک خوشگل بود آبله هم درآورد.
۷۲۱۲- مبارک مرده را آزاد میکند.
۷۲۱۳- مبین خود را که خودبینی گناه است (بدین خوبی که رویت رشک ماه است) (حافظ)
۷۲۱۴- مپسند به کس آن چه به خود نپسندی. – آن روا دار که گر بر تو رود بپسندی.
۷۲۱۵- متاع کفر و دین بی مشتری نیست (گروهی این گروهی آن پسندند...) (سنجر)
۷۲۱۶- مثل ابابیل باد میخورد کف میریند.
۷۲۱۷- مثل بز اخفش (ریش میجنباند.)
۷۲۱۸- مثل بلغار آب پس نمیدهد.
۷۲۱۹- مثل پالان خر دجال تمامی ندارد.
۷۲۲۰- مثل چس فیل نه بو دارد نه صدا.
۷۲۲۱- مثل خروس بی محل بیوقت میخواند.
۷۲۲۲- مثل خلای مسجد شاه هرچه چوب تویش بزنی گندش بلندتر میشود.
۷۲۲۳- مثل دختر سعدی همه جا هست مگر به خانه ی خودش.
۷۲۲۴- مثل زن ملانصرالدین هرگز به خانه نیست.
۷۲۲۵- مثل سگ نازی آباد هم غریب را میگیرد هم خودی را.
۷۲۲۶- مثل سگ هفت جان دارد.
۷۲۲۷- مثل شپش لحاف کهنه (وول میزند).
۷۲۲۸- مثل شتر مرغ وقت بار مرغ است و وقت پریدن شتر.
۷۲۲۹- مثل شتر میماند که به نعلبندش نگاه میکند.
۷۲۳۰- مثل کبک سرش را زیر برف کرده به خیالش کسی او را نمیبیند.
۷۲۳۱- مثل کرم پیله کفن بر خود میتند.

۷۲۳۲- مثل کنیز حاج (ملا) باقر همیشه غرغر میکند.
۷۲۳۳- مثل گاو ننه حسن سرزده داخل میشود.
۷۲۳۴- مثل گدای سامره ول نمیکند.
۷۲۳۵- مثل مسجد درگز، نه سنی تویش نماز میخواند نه شیعه.
۷۲۳۶- مثنوی هفتاد من کاغذ شود.
۷۲۳۷- مجنب که گنجی!
۷۲۳۸- محتسب خم شکست و من سر او (سن بالسن و الجروح قصاص) (حافظ)
۷۲۳۹- محرم بیک نقطه مجرم شود.
۷۲۴۰- محنت زده را زهر طرف سنگ آید.
۷۲۴۱- مدعی که برای آدم قرآن نمیخواند.
۷۲۴۲- مدینه باد باهل مدینه ارزانی (من از مدینه بخواهم شدن به آسانی...)
۷۲۴۳- مدینه گفتی و کردی کبابم.
۷۲۴۴- مرا با گازران ری چه کار؟
۷۲۴۵- مرا به خیر تو امید نیست شر مرسان (امیدوار بود آدمی به خیر کسان...) (سعدی)
۷۲۴۶- مرا چه کار که منع شراب خوار کنم نه قاضیم نه مدرس نه محتسب نه فقیه) (حافظ)
۷۲۴۷- مرا مرگ بهتر از این زندگی – که سالار باشم کنم بندگی. (فردوسی)
۷۲۴۸- مرا همت بلند و دست کوتاه.
۷۲۴۹- مرد آبستن و زن مردانه.
۷۲۵۰- مرد آخربین مبارک بنده ایست.
۷۲۵۱- مردان در میدان جهند، ما در کهدان جهیم. (عبید زاکانی)
۷۲۵۲- مرد آن است که لب بندد و بازو بگشاید.
۷۲۵۳- مرد باش یا در قدم مرد (qadam e mard) باش.
۷۲۵۴- مرد باید که در کشاکش دهر، سنگ زیرین آسیا باشد.
۷۲۵۵- مرد بی پوستین سفر نکند (باد در پوستین گزر نکند.)
۷۲۵۶- مرد تمام آن که نگفت و بکرد (و آن که بگوید و بکند نیمه مرد – آن که نگوید و نه کند زن بود – نیم زن است آن که بگفت و نکرد)
۷۲۵۷- مرد ثابت قدم آن است که از جا نرود (ورچه سرگشته بود گرد زمین همچو فلک)
۷۲۵۸- مرد چون میرد نامرد پای گیرد.
۷۲۵۹- مرد خداشناس که تقوا کند تلب (خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش) (حافظ)
۷۲۶۰- مرد دو زنه همیشه رویش سیاه است.
۷۲۶۱- مرد را بارک الله میکشد و خر را سرباری.
۷۲۶۲- مرد را کیر و خایه زینت و بس (روی زیبا و جامه ی دیبا – عرق و عود و رنگ و بو و هوس – این همه زینت زنان باشد...) (سعدی)
۷۲۶۳- مرد کاری و زن کاری تا بگردد روزگاری.
۷۲۶۴- مردم اندر حسرت فهم درست (آن چه میگویم بقدر فهم تست.) (مولوی)
۷۲۶۵- مردمان گو مصلحت بینند کار خویش را (ما صلاح خویش را در بینوایی دیده ایم) (سعدی)

۷۲۶۶- مردم به روی باز جایی میروند نه به در باز.
۷۲۶۷- مردم ده من میخورند سبیلشان چرب نمیشود.
۷۲۶۸- مردم مغز خر خورده اند.
۷۲۶۹- مرد مهمان آورد نامرد ننگ – (باد باران آورد بازیچه جنگ...)
۷۲۷۰- مردمی بهتر که مردم زادگی.
۷۲۷۱- مردمی کن که مردمی کردن – مرد آزاده را کند بنده.
۷۲۷۲- مرد نباید که تنگ حوصله باشد (دوست نباید ز دوست در گله باشد.) (حافظ)
۷۲۷۳- مردن به عزت به که زندگی به مذلت.
۷۲۷۴- مرده، از نیشتر مترسانش (از ملامت چه غم خورد سعدی...؟)
۷۲۷۵- مرده بهتر که زنده و مغبون (ستد و داد را مباش زبون...) (سنایی)
۷۲۷۶- مرده آن است که نامش به نکویی نبرند (سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز) (سعدی)
۷۲۷۷- مرده را به حال خود بگزاری کفن خود را خراب میکند. – مرده را رو بدهی به کفن خود میرینـد. – مرده را که به حال خود بگزاری کفن خویش را بیالاید.
۷۲۷۸- مرده را که سنگین برداری به تخته ی تابوت میرینـد.
۷۲۷۹- مرده زنده کردن پیشکش، کاری کن که زنده ها نمیرند.
۷۲۸۰- مرده شوی ضامن بهشت و دوزخ نیست.
۷۲۸۱- مرده که رفت قبرستان برنمیگردد.
۷۲۸۲- مرده ی مرا هیچ کس چون من نگرید.
۷۲۸۳- مرده نمیگوزد اما وقتی گوزید تابوت را میشکند.
۷۲۸۴- مرده ها کفن میخورند.
۷۲۸۵- مرده هرچند عزیز است نگه نتوان داشت (دل چو افسرده شد از سینه برون باید کرد...)
۷۲۸۶- مردی آن نیست که مشتی بزنی بر دهنی – گرت از دست برآید دهنی شیرین کن
۷۲۸۷- مردی باید که قدر مردی داند.
۷۲۸۸- مردیت بیازمای و آن گه زن کن (...دختر منشان به خانه و شیون کن) (سعدی)
۷۲۸۹- مردی که زن ندارد پیرهن تن ندارد.
۷۲۹۰- مردی نبود فتاده را پای زدن. (پوریای ولی)
۷۲۹۱- مردی همه شب بر سر بیمار گریست – چون صبح شد او بمرد و بیمار بزیست. (سعدی)
۷۲۹۲- مرغ آمین در گزر بود.
۷۲۹۳- مرغ بیوقت خوان را سر برند. مرغ بی وقتی سرت باید برید.
۷۲۹۴- مرغ جایی رود که چینه بود – نه به جایی رود که چی نبود.
۷۲۹۵- مرغ دانه یکان یکان چیند – شادکامی مکن که دشمن مرد. (سعدی)
۷۲۹۶- مرغ دم سوی شهر سر سوی ده – دم آن مرغ از آن سر به.
۷۲۹۷- مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال (حافظ)
۷۲۹۸- مرغش را یکی دیگر بخورد چماقش را ما بخوریم؟
۷۲۹۹- مرغ همسایه غاز است.
۷۳۰۰- مرغ یک پا دارد.
۷۳۰۱- مرگ به انبوه جشن است.

۷۳۰۲- مرغی که انجیر میخورد نوکش کج است.
۷۳۰۳- مرگ حق است برای همسایه.
۷۳۰۴- مرگ خر، عروسی سگ.
۷۳۰۵- مرگ خودش را به ضرر صاحب راضی است.
۷۳۰۶- مرگ شتری است که در خانه ی همه کس زانو میزند.
۷۳۰۷- مرگ فقرا و عیب اغنیا بیصداست.
۷۳۰۸- مرگ من هرچه زود، دیرستی – (به شتر گفتم ای که سیر استی – ای دریغا که زود میر استی – گفت خارم به کام و بار به پشت – مرگ من...)
۷۳۰۹- مرگ میخواهی برو گیلان.
۷۳۱۰- مرگ نوت (navat) مبارک.
۷۳۱۱- مرگ همسایه واعظ تو بس است (مجلس وعظ رفتنت هوس است...) (سنایی)
۷۳۱۲- مرگ یک بار شیون یک بار.
۷۳۱۳- (مرو به هند برو با خدای خویش بساز) به هرکجا که روی آسمان همین رنگ است.
۷۳۱۴- مروت نباشد بر افتاده زور برد مرغ دون دانه از پیش مور. (سعدی)
۷۳۱۵- مرید کشی فشی است به کشی میآید به فشی میرود.
۷۳۱۶- مزد اگر میتلبی خدمت استاد ببر (سعی نکرده در این راه به جایی نرسی) (حافظ)
۷۳۱۷- مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد (نابرده رنج گنج میسر نمیشود...) (سعدی)
۷۳۱۸- مزد خر چرانی خر سواری است.
۷۳۱۹- مزد گریه کوری است.
۷۳۲۰- مزن بر سپاهی ز خود بیشتر.
۷۳۲۱- مزن بی تامل به گفتار دم نکو گو اگر دیر گویی چه غم. (سعدی)
۷۳۲۲- مزن رای با مردم بی درم چه سود درم بیش خواهی نه کم. (نظامی)
۷۳۲۳- مزن زن را چو خواهی زد نکو زن (به گیلان در چه خوش گفت آن نکو زن) (نظامی)
۷۳۲۴- مزه ی لوطی خاک است.
۷۳۲۵- مست بودم اگر گهی خوردم گه فراوان خورند مستانا (عبید زاکانی)
۷۳۲۶- مستمع چون نیست خاموشی به است نکته از نااهل گر پوشی به است. (مولوی)
۷۳۲۷- مستمع صاحب سخن را بر سر کار (ذوق) آورد.
۷۳۲۸- مستوری بی بی ز بی چادری است.
۷۳۲۹- مستی و راستی.
۷۳۳۰- مسجد بوریا میکند.
۷۳۳۱- مسجد جای گوزیدن نیست.
۷۳۳۲- مسجد جای خر بستن نیست.
۷۳۳۳- مسجد گرم و گدا آسوده.
۷۳۳۴- مسجد نساخته گدا درش نشسته. – مسجد را نساخته کور عصاش را زد.
۷۳۳۵- مسکین خر اگر چه بی تمیز است چون بار همیبرد عزیز است. (سعدی)
۷۳۳۶- مسکین خرک آرزوی دم کرد نایافته دم دو گوش گم کرد.
۷۳۳۷- مسلمان پاک هم کم از گبر نیست.

۷۳۳۸- مسلمان نشنود کافر نبیند (بگو تا آتش جانم نشاند...)
۷۳۳۹- مسلم کسی را سزد روزه داشت، که درمانده یی را دهد نان و چاشت
وگرنه چه حاجت که زحمت بری ز خود بازگیری و هم خود خوری (سعدی)
۷۳۴۰- مشتری آخر شب خونش گردن خودش است.
۷۳۴۱- مشت نمونه ی خروار است.
۷۳۴۲- مشدی رفت و کربلایی شد و پس آمد عجب بلایی شد.
۷۳۴۳- مشروطه تلب شدم که جامی بزنم.
۷۳۴۴- مشک آن است که خود ببوید نه که عطار بگوید.
۷۳۴۵- مشک خالی و پرهیز آب.
۷۳۴۶- مشگلی نیست که آسان نشود مرد باید که هراسان نشود.
۷۳۴۷- مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز (ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست) (حافظ)
۷۳۴۸- مطهره به گرو رفته است.
۷۳۴۹- معامله ی مشت و درفش است.
۷۳۵۰- معشوق خوبروی چه محتاج زیور است؟ (گیسوت عنبرینه و گردن تمام عود...) (سعدی)
۷۳۵۱- معشوق بنام من و کام دگران است (چون غره ی شوال که عید رمضان است)
۷۳۵۲- معشوقه که دیر دیر بینند آخر کم از آن که سیر بینند. (سعدی)
۷۳۵۳- معما چو حل گشت آسان شود.
۷۳۵۴- مفتش میدهند (میگوید) سنگش کم است.
۷۳۵۵- مکر از زنان تلبیس از شیطان.
۷۳۵۶- مکر زن ابلیس دید و بر زمین بینی کشید.
۷۳۵۷- مکن با سر بزرگان سر بزرگی (شبانی پیشه کن بگزار گرگی...) (نظامی)
۷۳۵۸- مکن با سه کس معامله سر جدم، لاتکلم، ویر منه.
۷۳۵۹- مکن بد بفرزند مردم نگاه که فرزند خویشت برآید تباه.
۷۳۶۰- مکن شادمانی به مرگ کسی (که دهرت نماند پس از وی بسی) (سعدی)
۷۳۶۱- مکن که هرچه توانند دلبران نکنند.
۷۳۶۲- ملک الموتم از لقای تو به.
۷۳۶۳- ملک الموت! من نه مهستیم! من یکی پیر زال محنتیم (سنایی)
۷۳۶۴- مگر پول ما سکه ی یزید است؟ مگر پول ما سکه ی عمر دارد؟
۷۳۶۵- مگر شاه میری شده است؟
۷۳۶۶- مگر شتر به شیشه میکنند؟
۷۳۶۷- مگر علف خرس است؟
۷۳۶۸- مگر هرکس گوشت میخورد استخوانش را به گردنش میبندد؟
۷۳۶۹- مگسی را که پرواز دهی شاهین است (بنده ی خویشتنم، خوان که به شاهی برسم...) (سعدی)
۷۳۷۰- مگر هالو خر بود؟ دوشابت مزه نداشت.
۷۳۷۱- ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشگل.

۷۳۷۲- ملا یتیم شد بلا(ی جان مردم) شد.
۷۳۷۳- (آن) ممه را لولو برد.
۷۳۷۴- من از آسیا میآیم، او میگوید (تو میگویی) پستا نیست؟
۷۳۷۵- من از بغداد میایم تو تازی میگویی؟
۷۳۷۶- من از آن بیدها نیستم که از این بادها بلرزم.
۷۳۷۷- من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش (...هرکسی آن درود عاقبت کار که کاشت.) (حافظ)
۷۳۷۸- من آن چه شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال (سعدی)
۷۳۷۹- من آنم که رستم هنرمند بود.
۷۳۸۰- من آن مورم که در پایم بمالند نه زنبورم که از نیشم بنالند. (سعدی)
۷۳۸۱- من این جا دیر ماندم خوار گشتم عزیز از دیر ماندن میشود خوار.
۷۳۸۲- من این جا و خلیفه در بغداد.
۷۳۸۳- من بینوای مضطر چه کنم که زر ندارم (ز زرت کنند زیور به زرت کشند در بر) (حافظ)
۷۳۸۴- منبلم بی زخم نآساید تنم (عاشقم بر زخمها بر میتنم) (مولیو)
۷۳۸۵- منتظران را به لب آمد نفس (...ای ز تو فریاد به فریاد رس) (نظامی)
۷۳۸۶- منتهای کمال نقصان است (گل بریزد بوقت سیر آبی) (سعدی)
۷۳۸۷- من در چه خیالم و فلک در چه خیال؟ (من خام خیالم و فلک پخته خیال)
۷۳۸۸- من در میان جمع و دلم جای دیگر است (هرگز وجود حاضر و غایب شنیده ای؟...) (سعدی)
۷۳۸۹- من دزد و تویی بخوبریده.
۷۳۹۰- من زینت زیادیم عروس ملا هادیم.
۷۳۹۱- من سخن از آسمان میگویم او از ریسمان.
۷۳۹۲- منش آزمودم تو نیز آزمای من این گفتم اکنون ملک راست رای. (سعدی)
۷۳۹۳- من کجا و هوس لاله بدستار زدن.
۷۳۹۴- من که نمیخواهم اما برای هرکه میکشید کم است.
۷۳۹۵- منم شیر نر میش خوانی مرا که بد دین و بد کیش خوانی مرا (فردوسی)
۷۳۹۶- من منم بکش ببین که چند منم.
۷۳۹۷- من میگویم "انف" تو نگو "انف" تو بگو "انف"!
۷۳۹۸- من میگویم "تاف" تو نگو "تاف" تو بگو "تاف"!
۷۳۹۹- من میگویم نر است تو میگویی بدوش. "او میگوید بدوش".
۷۴۰۰- من و گرز و میدان و افراسایب (نجویم بر این کینه آرام و خواب...) (فردوسی)
۷۴۰۱- منه در میان راز با هرکسی که جاسوس همکاسه دیدم بسی. (سعدی)
۷۴۰۲- من هم از جمله ی ایشان یک تن که خدا خرد کند گردن من!
۷۴۰۳- مو را به چشم دیگری میبیند تیر را به چشم خود نمیبیند.
۷۴۰۴- مورچه به استخوان چرب میریزد.
۷۴۰۵- مور در خانه ی خود حکم سلیمان دارد.

۷۴۰۶- مور همان به که نباشد پرش (سعدی)
۷۴۰۷- موسا به دین خود عیسا به دین خود.
۷۴۰۸- موش از کونش بلغور میکشد.
۷۴۰۹- موش به انبان نمیکاود (نمیکوفت)، انبان به موش میکاود (میکوفت)
۷۴۱۰- موش به سوراخ نمیرفت جاروب به دمبش میبست.
۷۴۱۱- موش توی چاه آدم وسواسی میافتد.
۷۴۱۲- موش که اجلش میرسد سر گربه را میخاراند.
۷۴۱۳- موش و گربه چون بهم سازند وای به دکان بقالی.
۷۴۱۴- مویی از خرس غنیمت است.
۷۴۱۵- مویی بریسمان کمک است
۷۴۱۶- مهتاب خوش است بهر دزدیدن یار.
۷۴۱۷- مهر درخشنده چو پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود.
۷۴۱۸- مهره توان برد مار اگر بگزارد.
۷۴۱۹- مهره ی مار همراه دارد.
۷۴۲۰- مه فشاند نور و سگ عوعو کند هرکسی بر طینت خود میتند. (مولوی)
۷۴۲۱- مهلتی بایست تا خون شیر شد (مدتی این مثنوی تاخیر شد) (مولوی)
۷۴۲۲- مهمان روزی خودش را میخورد. – مهمان روزی خود را میاورد.
۷۴۲۳- مهمان سرزده خرجش با خودش است.
۷۴۲۴- مهمان عزیز است تا سه روز یا تا سه روز عزیز است.
۷۴۲۵- مهمان حبیب خداست.
۷۴۲۶- مهمان یکی باشد برایش گاو میکشند.
۷۴۲۷- مهمان منی به آب، آن هم لب جو.
۷۴۲۸- مهمان مهمان را نمیتواند ببیند، صاحبخانه هردو را.
۷۴۲۹- مهمان هدیه ی خداست.
۷۴۳۰- مهمان هرکه باشد در خانه هرچه باشد.
۷۴۳۱- مهمانی لک لک و روباه است.
۷۴۳۲- مهمان خر صاحبخانه است.
۷۴۳۳- میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است. (فردوسی)
۷۴۳۴- میان بلا باشی بهتر که در کنار بلا باشی.
۷۴۳۵- میان پیغمبرها جرجیس را جسته (یا جستن یا پیدا کردن).
۷۴۳۶- میانجی اندر میان میخورد مشت. – میانی میخورد اندر میان مشت.
۷۴۳۷- میان دعوا نان و حلوا تقسیم نمیکنند. – میان دعوا حلوا خیرات نمیکنند.
۷۴۳۸- میان دعوا نرخ تعیین میکند.
۷۴۳۹- میان دو تن جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است. (سعدی)
۷۴۴۰- میان گندم خطی کشیده اند.
۷۴۴۱- میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است.
۷۴۴۲- میانه خور و کناره گرد است.

۷۴۴۳- می بخور، منبر بسوزان، مردم آزاری مکن.
۷۴۴۴- می بخور، منبر بسوزان، آتش اندر خرقه زن   ساکن میخانه باش و مردم آزاری مکن (همای اصفهانی)
۷۴۴۵- میتوان کشت زنده را لیکن   کشته را زنده کی توان کردن.
۷۴۴۶- می حرام ولی به ز مال اوقاف است   (فقیه مدرسه ی مست بود و فتوا داد...)(حافظ)
۷۴۴۷- میخ به (بالای) دامن خود زده است.
۷۴۴۸- میخواستی از توی سد دینار آش کشک شال کشمیری درآید؟
۷۴۴۹- میخواستی از توی سد دینار نان اسب ترکمنی درآید؟
۷۴۵۰- میخواستی پسر نزایی (تا) عروس خونت نیاد.
۷۴۵۱- میخواهی عزیز شوی یا بمیر یا دور شو.
۷۴۵۲- میراث اگر مشتی است باید خورد.
۷۴۵۳- میراث پدر خواهی علم پدر آموز (یا کسب پدر...)   (کاین مال پدر خرج توان کرد به یک روز.) (سعدی)
۷۴۵۴- میراث خرس به کفتار میرسد.   میراث گرک به شغال میرسد.
میراث خرس کهنه به کفتار ن رسید   میراث گرگ مرده به کفتار میرسد.
۷۴۵۵- میراث خوار بهتر از چشته خوار است.
۷۴۵۶- میزنم چهچه بلبل که خرم بگذرد از پل.
۷۴۵۷- میش است و به پشم خود خوابیده.
۷۴۵۸- میفکن بر سر بیدرد خود زفت.
۷۴۵۹- میمون که به تنگ آید بچه اش را زیر پایش میگزارد.
میمون که کونش سوخت بچه اش را بزیر کون گرفت.
میمون در حمام بچه اش را زیر پایش میگزارد.
میمون را کون سوخت بچه اش را بزیر گرفت.
۷۴۶۰- میمون هرچه زشت تر است (زشت تره) بازیش بیشتر است (بیشتره).
۷۴۶۱- میوه پای درخت میافتد.
۷۴۶۲- ناامید شیطان است.
۷۴۶۳- ناچار خوشه چین بود آنجا که خرمن است.
۷۴۶۴- ناخدا در فکر کشتی بود آیا چون شود؟   ما توکل بر خدا کردیم و بر دریا زدیم. (؟)
۷۴۶۵- ناخنکی صاحب سلیقه میشود.
۷۴۶۶- نادر رفت و برنگشت.
۷۴۶۷- ناز بر آن کن که گرفتار تست   پیش کسی رو که خریدار تست.
۷۴۶۸- ناز پرورده تنعم نبرد راه به دوست.   عاشقی شیوه ی رندان بلاکش باشد. (حافظ)
۷۴۶۹- ناکرده گناه در جهان کیست؟ بگو. (؟خیام)
۷۴۷۰- ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس   شمشیر نیک زآهن بد چون کند کسی؟ (سعدی)
۷۴۷۱- ناله ی آب از ناهمواری زمین است.
۷۴۷۲- نام بلند به از بام بلند.
۷۴۷۳- نامش هست و نشانش نیست.

۷۴۷۴- نام نیک رفتگان ضایع مکن   تا بماند نام نیکت برقرار. (سعدی)
۷۴۷۵- نام نیکو گر بماند ز آدمی   به کاز او ماند سرای زرنگار. (سعدی)
۷۴۷۶- نان بده فرمان بده.- کفم نه، سرم نه.
۷۴۷۷- نانت را سر سفره ی مردم مخور. نان خود بخوان دیگران مخور.
۷۴۷۸- نان خودت را میخوری چرا حلیم حاج میرزا آقاسی را بهم میزنی؟
۷۴۷۹- نان را به نرخ روز باید خورد.
۷۴۸۰- نانش ندارد اشکنه گوزش ترقه میشکنه – (یا بادش درخت را میشکنه)
۷۴۸۱- نان گدایی را گاو خورد به کار نرفت.
۷۴۸۲- نان گندم خورده و گه سگ ریده.
۷۴۸۳- نخوردم (یا نخوردیم) نان گندم بدیدم (یا بدیدیم) دست مردم.
۷۴۸۴- ناید ز دل شکسته پیمان درست   (بودم ز تو دل شکسته از روز نخست...) (رونی)
۷۴۸۵- نباشد دشمن دشمن بجز دوست.
۷۴۸۶- نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود.   (چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکی است.) (حافظ)
۷۴۸۷- نتوان مرد به سختی که من این جا زادم   (سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است صحیح...) (سعدی)
۷۴۸۸- نخست انگور آن گه آب انگور   زبان آن گه سخن، چشم آنگهی نور. (نظامی)
۷۴۸۹- نخستین را نداند جز نخستین   (ز واپس ماندگان ناید درست این) (نظامی)
۷۴۹۰- نخوانده ملاست.
۷۴۹۱- نخواهد اسب تازی تازیانه   (نماند خوف اگر گردی روانه...) (شبستری)
۷۴۹۲- نخود همه آش.
۷۴۹۳- ندارد کسی با تو ناگفته کار   ولیکن چو گفتی دلیلش بیار. (سعدی)
۷۴۹۴- نداند کسی آرزوی جهان   نخواهد بما برگشادن میان (فردوسی)
۷۴۹۵- نردبان پله پله.
۷۴۹۶- نرود میخ آهنین در سنگ   (بر سیه دل چه سود خواندن پند...) (سعدی)
۷۴۹۷- نری گفت از خایه کندن نمیترسم از مشت پس خایه میترسم.
۷۴۹۸- نزاییده و نگاییده جان دل باباست.
۷۴۹۹- نزد خر، خرمهره و گوهر یکی است.   (آن ایشک را در دریا شکی است...) (مولوی)
۷۵۰۰- نسب از دو سو دارد این نیک پی   (ز افراسیاب و ز کاووس کی) (فردوسی؟)
۷۵۰۱- نسیه آخر بدعوا رسیه.
۷۵۰۲- نشاشیدی (نشاشیده ای) شب درازه (یا است.)
۷۵۰۳- نشاط جوانی ز پیری مجوی   (که ناید دگر آب رفته به جوی (یا: که آب روان باز ناید به جوی) (سعدی)
۷۵۰۴- نشاید خورد بیش از روزی خویش   (به زوروزرق و کسب اندوزی خویش) (نظامی)
۷۵۰۵- نشاید ستردن سیاهی ز شب (یا: نشاید سیاهی زدودن ز شب)   (ز بد گوهران بد نباشد عجب) (فردوسی)
۷۵۰۶- نشخوار آدمیزاد حرف است.

۷۵۰۷- نشستند و گفتند و برخاستند (بی مصلحت مجلس آراستند...) (فردوسی)
۷۵۰۸- نشسته پاک است.
۷۵۰۹- نشکیبد از شوی زن (اگر بشنوی پند و اندرز من تو دانی که...) (فردوسی)
۷۵۱۰- نشود بر به پچ پچی فربه (دل ز معنی تلب ز حرف مجوی
که نیابی ز نقش عنبر بوی نشود دل ز حرف قرآن به...) (سنایی)
۷۵۱۱- نصیب ببین چه ها کرد، کی واکرد، کی جا کرد!
۷۵۱۲- نعش تعزیه – نعش تعزیه شده است.
۷۵۱۳- نعل پیدا کرده دنبال اسبش میگرده.
۷۵۱۴- نعل وارو میزند. نعل وارو زدن.
۷۵۱۵- نعمت از دنیا خورد عاقل نه غم (...جاهلان محروم مانده در ندم) (مولوی)
۷۵۱۶- نغمه از دهان داوود خوش است.
۷۵۱۷- نفس ارباب بهتر از نواله ی جوست.
۷۵۱۸- نفس اژدرهاست او کی مرده است (...از غم بی آلتی افسرده است) (مولوی)
۷۵۱۹- نفسش از جای گرم بالا میاید.
۷۵۲۰- نقاره چی یزید است.
۷۵۲۱- نقاش نقش آخر بهتر کشد ز اول.
۷۵۲۲- نقد را از نسیه خیزد نیستی (تو مگر خود مرد صوفی نیستی؟) (مولوی)
۷۵۲۳- نقد را به نسیه نباید داد. – نقد را به نسیه نتوان داد. – نقد را نده نسیه بگیر. – نقد را باش. –
نقدی ز هزار نسیه بهتر باشد (خیام)
۷۵۲۴- نقره داغ را چوب (تر) بدتر است.
۷۵۲۵- نکشیده هفتاد من است.
۷۵۲۶- نکند باز موش مرده شکار (نکند عشق نفس زنده قبول)
۷۵۲۷- نکویی با بدان کردن چنان است (که بد کردن به جای نیک مردان) (سعدی)
۷۵۲۸- نکو گو اگر دیر گویی چه غم (مزن بی تامل به گفتار دم...) (سعدی)
۷۵۲۹- نگاه دار سر رشته تا نگهدارد (گرت هواست که معشوقه نگسلد پیوند) (حافظ)
۷۵۳۰- نگاه به دست خاله کن مثل خاله غربیله کن.
۷۵۳۱- نگهدار فرصت که عالم دمی است (دمی پیش دانا به از عالمی است.) (سعدی)
۷۵۳۲- نگهدار کاید زمانی بکار.
۷۵۳۳- نماز جعفر طیار میخواند.
۷۵۳۴- نماند بد و نیک بر هیچ کس جهان سر بسر چون فسانه است و بس (فردوسی)
۷۵۳۵- نمک خوردی و نمکدان را شکستی - نمک خوردن و نمکدان شکستن. – نمک خوردن نمکدان
ریختن چه. (نظامی)
۷۵۳۶- نمک یک انگشت است.
۷۵۳۷- نمیچسبی بدل ضایع مکن صمغ و کتیرا را.
۷۵۳۸- نمیدانم! راحت جانم! (یا راحت جان است!)
۷۵۳۹- نمیریند مبادا گرسنه شود.
۷۵۴۰- نمیشود گفت بالای چشمت ابرو.

۷۵۴۱- ننهد پای تا نبیند جای		هرکه را چشم مصلحت بین است. (سعدی)
۷۵۴۲- ننه من غریبیم درآورده.
۷۵۴۳- نو که آمد ببازار کهنه شود دل آزار.
۷۵۴۴- نوبت به اولیا چو (که) رسید آسمان تپید.
۷۵۴۵- نوبت که به ما رسید خر زایید.
۷۵۴۶- نوبت تو شد بخنبان ریش را		ای ز دلها برده سد تشویش را. (مولوی)
۷۵۴۷- نوش خواهی نیش میباید چشید.
۷۵۴۸- نوشدارو که پس از مرگ سهراب رسید. (یا: که پس از مرگ به سهراب دهند)
نوشدارو چه سود خواهد داشت		(چون شد از ملک زندگی سهراب) (ابن یمین)
۷۵۴۹- نوکر بی جیره و مواجب تاج سر آقا است.
۷۵۵۰- نوکر ما نوکر دارد، نوکرش هم چاکر دارد.
۷۵۵۱- نویسنده داند که در نامه چیست		(چه دانند مردم که در جامه چیست؟) (سعدی)
۷۵۵۲- نه آب بیار نه کوزه بشکن. – نه آبی بیار و نه بشکن سبویی.
۷۵۵۳- نه آن خمیری، نه از این فطیری.
۷۵۵۴- نه از آن زینب و کلثوم شدنت، نه از این دایره و تنبک زدنت.
۷۵۵۵- نه آفتاب از این گرمتر میشود و نه غلام (یا قنبر) از این سیاهتر.
۷۵۵۶- نه به آن شوری شور و نه به این بی نمکی		(شه به ما داده یکی حاکم فلفل نمکی...)
۷۵۵۷- نه بر اشتری سوارم نه چو خر بزیر بارم		نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم. (سعدی)
۷۵۵۸- نه بر مرده، بر زنده باید گریست		(گر این تیر از ترکش رستمی است...) (فردوسی)
۷۵۵۹- نه بیل زده نه پایه، انگور خورده به سایه.
۷۵۶۰- نه خری افتاده، نه خیکی دریده.
۷۵۶۱- نه خود خورد، نه کس دهد، گنده کند، به سگ دهد.
۷۵۶۲- نه در مسجد دهندم ره که مستی		نه در میخانه کاین خمار خام است.
۷۵۶۳- نهد شاخ پر میوه سر بر زمین		(تواضع کند هوشمند گزین...) (سعدی)
۷۵۶۴- نه زین رشته سر میتوان تافتن		نه سررشته را میتوان یافتن. (نظامی)
۷۵۶۵- نه سر پیاز باش نه ته چغندر.
۷۵۶۶- نه شیر شتر نه دیدار عرب.
۷۵۶۷- نه کاموس ماند، نه خاقان چین		نه شنگل نه گردان ایران زمین. (فردوسی)
۷۵۶۸- نه کور میکند، نه شفا میدهد.
۷۵۶۹- نه لب خزینه بوسیدنت، نه میان خزینه گوزیدنت.
۷۵۷۰- نه مال دارد که دیوان ببرد – نه ایمان دارد که شیطان ببرد.
۷۵۷۱- نه محقق بود نه دانشمند		چارپایی بر او کتابی چند. (سعدی)
۷۵۷۲- نه مشکی دریده و نه دوغی ریخته.
۷۵۷۳- نه نادر بجا ماند و نه نادری.
۷۵۷۴- نه هر پاکیزه رویی پاکزاد است		(که نسل پاک از اصل پاکزاد است) (پروین)
۷۵۷۵- نه هر کاو زن بود نامرد باشد		زن آن مرد است کاو بیدرد باشد.
۷۵۷۶- نه هر که آینه سازد سکندری داند		نه هر که سر نتراشد قلندری داند. (حافظ)

۷۵۷۷- نباید باز تیر رفته از شست (دلت از دست بیرون رفته سعدی...)
۷۵۷۸- نیاید رهبری از آدم کور (...نخواهد آفتاب از مشعله نور) (عطار)
۷۵۷۹- نیاید ز ترسندگان هیچ کار کند هر یک آیین ترس آشکار (نظامی)
۷۵۸۰- نیاید کار شیطان از فرشته (فرشته است این به سد پاکی سرشته...) (جامی)
۷۵۸۱- نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد بختم ار یار شود رختم از اینجا ببرد. (حافظ)
۷۵۸۲- نیست کوری که به کوری نبود ارزانی.
۷۵۸۳- نیش به ته خشخاش میزند.
۷۵۸۴- نیش عقرب نه از ره کین است.
۷۵۸۵- نیک باشی و بدت گوید خلق به که بد باشی و نیکت دانند. (سعدی)
۷۵۸۶- نیک چون با بد نشیند بد شود (هست تنهایی به از یاران بد...) (مولوی)
۷۵۸۷- نیم طبیب خطر جان، نیم فقیه خطر ایمان.
۷۵۸۸- نیم من خودش را آرد میکند.
۷۵۸۹- نیت خیر مگردان که مبارک فالیست (مژده دادند که بر ما گزری خواهی کرد...)
۷۵۹۰- واعظان کاین جلوه در محراب و منبر میکنند چون به خلوت میروند آن کار دیگر میکنند. (حافظ)
۷۵۹۱- واقف کشته ی خود باش که پایی نخوری.
۷۵۹۲- وامانده ی خر به گاو میباید داد.
۷۵۹۳- وام چنان کن که توان باز داد (هاتف خلوت به من آواز داد...) (نظامی)
۷۵۹۴- وامگیر تا از تو وامگیرند.
۷۵۹۵- وای اگر از پس امروز بود فردایی (گر مسلمانی از این است که حافظ دارد...) (حافظ)
۷۵۹۶- هرچه بگندد نمکش میزنند وای بروزی (به وقتی) که بگندد نمک.
۷۵۹۷- وای به وقتی که چاروادار راهدار شود. – وای بوقتی که قاچاقچی گمرکچی شود.
۷۵۹۸- ور رسد کار به جان از سر جان برخیزم.
۷۵۹۹- وسمه کس را تنگ نمیکند! وسمه قد را بلند نمیکند!
۷۶۰۰- وصف عیش نصف عیش.
۷۶۰۱- وصلت با خودی، معامله به بیگانه.
۷۶۰۲- وطن در خطر است!
۷۶۰۳- وطنش از خطر درآمده!
۷۶۰۴- وعده از حد بشد و ما نه دو دیدیم و نه یک.
۷۶۰۵- وعده ی سر خرمن.
۷۶۰۶- وعده ای است که کوره به کیرش میداد.
۷۶۰۷- وفا از زن مخواه از سگ وفا جوی.
۷۶۰۸- وفاداری از سگ باید آموخت.
۷۶۰۹- وفا را نگهدار و سر را بده.
۷۶۱۰- وقت خشم و وقت شهوت مرد کو؟ (طالب مردی دوانم کو به کو...) (مولوی)
۷۶۱۱- وقت خوردن قلچماق و وقت کار کردن چلاق.

۷۶۱۲- وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی (...حاصل از حیات ای دل یک دم است تا دانی) (حافظ)
۷۶۱۳- وقت شادی در میان و وقت جنگ اندر کنار.
۷۶۱۴- وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز. (سعدی)
۷۶۱۵- وقت مواجب سرتیپ، وقت خدمت بنه پای (کسی که بار و بنه را میپاید)
۷۶۱۶- وقت نور باران (ما) کور شدیم.
۷۶۱۷- وقتی که زنده بودم کاه و جوم ندادی – حالا که دارم میمیرم (یا کار از کار گزشته) توبره بسرم نهادی؟
۷۶۱۸- وقتی که مادر نباشد با زن پدر باید ساخت.
۷۶۱۹- وقتی که میاید بخواب! وقتی که میرود بخواب!
۷۶۲۰- وقتی که میاید، بده که میاید، وقتی که نمیاید، بده که نمیپاید.
۷۶۲۱- وقف است و تعلق به دعاگو دارد.
۷۶۲۲- ولایت ز بیداد ویران شود (شه از داد خود گر پشیمان شود...) (نظامی)
۷۶۲۳- هادی! اسمت را به ما نهادی!
۷۶۲۴- های آلوچه! های آلوچه! گوز ننه مرگ بچه!
۷۶۲۵- هایی شد و هویی شد کل به نوایی رسید.
۷۶۲۶- هدیه ی مور، راه ملخ است.
۷۶۲۷- هرآن چه حاکم عادل کند همه داد است.
۷۶۲۸- هرآن کس که دندان دهد نان دهد (مخور هول ابلیس تا جان دهد...) (سعدی)
۷۶۲۹- هرآن کس که عیبش نگویند پیش هنر داند از جاهلی عیب خویش.
۷۶۳۰- هرآن کهتر که با مهتر ستیزد چنان افتد که هرگز برنخیزد. (سعدی)
۷۶۳۱- هرآن نزدیک خور بی سوته تر بی (ز چه خال رخت دانی سیاهس...) (باباطاهر)
۷۶۳۲- هر بزی را به پای خود آویزند.
۷۶۳۳- هر بیشه گمان مبر که خالی است شاید که پلنگ خفته باشد. (سعدی)
۷۶۳۴- هر جا خر میافتد گردن آخوند میشکند.
۷۶۳۵- هرجا سنگی است بپای لنگی است.
۷۶۳۶- هرجا عروسی است پاچه اش را ورمیمالد – هرجا عزاست یخه اش را میدرد.
۷۶۳۷- هرجا آش است کچل فراش است.
۷۶۳۸- هرجا که پریرخی است دیوی با اوست.
۷۶۳۹- هرجا که دیدی پیرزن دورش بگیر سنگش بزن.
۷۶۴۰- هرجا که گلی است خار در پهلوی اوست.
۷۶۴۱- هر جامه که عیار بپوشد کفن است (سعدی سر سودای تو دارد نه سر خویش)
۷۶۴۲- هرچند خری سری بجنبان.
۷۶۴۳- هرچه از دزد بماند رمال میبرد.
۷۶۴۴- هرچه از ضرر برگردد منفعت است.
۷۶۴۵- هرچه آسان یافتی آسان دهی (درد مشگل یاب را بر جان دهی.) (مولوی)
۷۶۴۶- هرچه آن خسرو کند شیرین بود.

۷۶۴۷- هرچه آید سال نو، گوییم دریغ از پارسال.
۷۶۴۸- هرچه پول بدهی آش میخوری.
۷۶۴۹- هرچه پیش آید خوش آید.
۷۶۵۰- هرچه ته دیگ باشد روی دیگ میاید.
۷۶۵۱- هرچه جفت زدیم تاق آمد.
۷۶۵۲- هرچه دارد به بر دارد به خانه (به بغچه) پوست خر (گوز خر) دارد.
۷۶۵۳- هرچه داری به خدر (xeder) (خضر) ده که خدر مرد خداست.
۷۶۵۴- هرچه در بغداد است مال خلیفه است.
۷۶۵۵- هرچه در دل فرود آید در دیده نکو نماید.
۷۶۵۶- هرچه دیده بیند دل کند یاد (ز دست دیده و دل هردو فریاد...که) (باباطاهر)
۷۶۵۷- هرچه باد آورد بادش برد.
۷۶۵۸- هرچه زود برآید دیر نپاید.
۷۶۵۹- هرچه میخواهد دل تنگت بگو هیچ آدابی و ترتیبی مجو (مولوی)
۷۶۶۰- هرچه دیر نپاید دلبستگی را نشاید. (سعدی)
۷۶۶۱- هرچه نخوری یخنی بود. هرچه نخورده ای یخنی است.
غم مخور به صیدی که ناکرده ای که یخنی بود هرچه ناخورده ای.
۷۶۶۲- هرچه نصیب است نه کم میدهند ور نستانی به ستم میدهند.
۷۶۶۳- هرچه هست از قامت ناساز ماست (یا بی اندام ماست) ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست. (حافظ)
۷۶۶۴- هر خاتونی آشی پزد.
۷۶۶۵- هر رفتی آمدی دارد. – هر خوردنی پس دادنی دارد.
۷۶۶۶- هر دم از این باغ بری میرسد تازه تر تازه تری میرسد. (نظامی)
۷۶۶۷- هر دم آید غمی از تو به مبارکبادم تا شدم حلقه بگوش در میخانه ی عشق (حافظ)
۷۶۶۸- هر روز گاو نمیرد تا کوفته ارزان شود.
۷۶۶۹- هر شب حکیم الهی در سور و من گرسنه عقل است مات و حیران از حکمت الهی
۷۶۷۰- هر عیب که سلطان بپسندد هنر است (گر خود همه عیبها بدین بنده در است...) (سعدی)
۷۶۷۱- هر کجا دردی است درمانش مقرر کرده اند.
۷۶۷۲- هرکس خواب است قسمتش به (بر) آب است.
۷۶۷۳- هرکس به صرفه ی خویش فهمید مدعا را.
۷۶۷۴- هرکس بقدر خویش گرفتار محنت است کس را نداده اند برات مسلمی... (سگزی)
۷۶۷۵- هرکس بقدر همت خود خانه ساخته بلبل بباغ و جغد بویرانه ساخته.
۷۶۷۶- هرکس خربزه میخورد پای لرزش هم ایستاده.
۷۶۷۷- هرکس که نمک خورد نمکدان شکند. در محفل رندان جهان سگ به از اوست.
۷۶۷۸- هرکسی بر طینت خود میتند.
۷۶۷۹- هرکسی پنج روزه نوبت اوست دور مجنون گزشت و نوبت ماست. (حافظ)
۷۶۸۰- هرکسی را که بخت برگردد اسبش اندر طویله خر گردد

۷۶۸۱- هرکسی مصلحت خویش نکو میداند.
۷۶۸۲- هرکه آسان گیرد دشوار افتد.
۷۶۸۳- هرکه آمد عمارتی نو ساخت   رفت و منزل بدیگری پرداخت.
۷۶۸۴- هرکه او ارزان خرد ارزان دهد   گوهری طفلی بقرص نان دهد. (مولوی)
۷۶۸۵- هرکه بامش بیش برفش بیشتر.
۷۶۸۶- هرکه بامید همسایه نشسته گرسنه میخوابد.
۷۶۸۷- هرکه بفکر خویشه کوسه بفکر ریشه.
۷۶۸۸- هرکه به کشتی نیست فندش بسیار است.
۷۶۸۹- هرکه پالانش راست است سواری میدهد.
۷۶۹۰- هرکه ترسید مرد، هرکه نترسید برد.
۷۶۹۱- هرکه تنها بقاضی شود راضی باز آید.
۷۶۹۲- هرکه تهی کیسه تر آسوده تر.   (کیسه برانند در این رهگزر...) (نظامی)
۷۶۹۳- هرکه چرد خورد (یا چمد) و هرکه خسبد خواب بیند.
۷۶۹۴- هرکه خواب است روزیش در آب است.
۷۶۹۵- هرکه خواهد گو بیا و هرکه خواهد گو برو   (گیر و دار و حاجب و دربان در این درگاه نیست) (نظامی)
۷۶۹۶- هرکه در است ما دالانیم، هرکه خر است ما پالانیم.
۷۶۹۷- هرکه در او گوهر دانایی است   بر همه کاریش توانایی است. (نظامی)
۷۶۹۸- هرکه در این بزم مقرب تر است، جام بلا بیشترش میدهند.
۷۶۹۹- هرکه دمش را به دم لوک (گونه ای شتر) ببندد باید سفر قندهار بکند.
۷۷۰۰- هرکه را حلم نیست دیو و دد است.
۷۷۰۱- هرکه را شرم نیست ایمان نیست.
۷۷۰۲- هرکه را صبر نیست حکمت نیست   (گنج صبر اختیار لقمان است...) (سعدی)
۷۷۰۳- هرکه را طاووس باید رنج هندوستان کشد   هرکه را محبوب باید کنده و زندان کشد.
۷۷۰۴- هرکه را ریش دارد بابا(ی تو) نیست.
۷۷۰۵- هرکه زر دید سر فرود آورد   ور ترازوی آهنین دوش است. (سعدی)
۷۷۰۶- هرکه سرش سوزد کلاه دوزد.
۷۷۰۷- هرکه شد کون پرست بر خیره   تیز یابد جزا ز انجیره. (سنایی)
۷۷۰۸- هرکه شمشیر زند خطبه بنامش خوانند.
۷۷۰۹- هرکه شیرینی فروشد مشتری بر وی بجوشد   (یا مگس را پر ببندد یا عسل را سر بپوشد.) (سعدی)
۷۷۱۰- هرکه فهمید مرد، هرکه نفهمید برد.
۷۷۱۱- هرکه گریزد ز خرابات شاه – بارکش غول بیابان شود.
۷۷۱۲- هرکه نان از عمل خویش خورد – منت از حاتم طایی نبرد.
۷۷۱۳- هرکه نفس خویشتن بیند در آب   (...برزگر باران و گازر آفتاب) (سعدی)
۷۷۱۴- هر گردی گردو نیست.
۷۷۱۵- هرگز سر دیوانه نگردد اسپید.

۷۷۱۶- هرگز نرفتم خانه ی جهود، امروز که رفتم شنبه بود.
۷۷۱۷- هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق (ثبت است بر جریده ی عالم دوام ما) (حافظ)
۷۷۱۸- هر گیاهی که به نوروز نجنبد حطب است (آدمی نیست که عاشق نشود فصل بهار) (سعدی)
۷۷۱۹- هر لحظه به شکلی بت عیار درآمد.
۷۷۲۰- هر نشیبی را فرازی در پی است، هر فرازی را نشیبی در عقب.
۷۷۲۱- هزارت آفرین سد بارک الله.
۷۷۲۲- هزار چاقو بسازد یکیش دسته ندارد.
۷۷۲۳- هزار رونکی (بخشی از پالان است) از آسمان ببارد یکیش به گردن ما نمیافتد.
۷۷۲۴- هزار (یا سد) کلاغ را کلوخی بس.
۷۷۲۵- هزار کیسه بدوزد، یکی ته ندارد. – هزار قبا بدوزد یکیش آستین ندارد.
۷۷۲۶- هزار گناه پنهان بهتر از یک عبادت فاش.
۷۷۲۷- هزار نکته ی باریکتر ز مو این جاست (نه هر که سر نتراشد قلندری داند) (حافظ)
۷۷۲۸- هزار وعده ی خوبان یکی وفا نکند.
۷۷۲۹- هشت تا را به چار بزن.
۷۷۳۰- هفت شهر عشق را عطار گشت – ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم (مولوی)
۷۷۳۱- هلیکه با هلیکه قند با قند (چه نیکو داستانی زد خردمند) (نظامی)
۷۷۳۲- هم از توبره میخورد هم از آخور.
۷۷۳۳- هم آش معاویه را میخورد هم نماز علی را میخواند.
۷۷۳۴- همت اگر سلسله جنبان شود – مور تواند که سلیمان شود.
۷۷۳۵- هم چوب خورد هم پیاز و هم پول داد.
۷۷۳۶- همچو دیگی همچو چغندری میخواهد.
۷۷۳۷- همدلی از همزبانی بهتر است.
۷۷۳۸- همراه کسی باش که همراه تو باشد.
۷۷۳۹- همسایه ایم و خانه ی هم را ندیده ایم.
۷۷۴۰- همسایه را بپرس خانه را بخر.
۷۷۴۱- همسایه ها یاری کنید تا من شوهر داری کنم.
۷۷۴۲- هم شام کوفه را دیدیم و هم صبح کربلا را.
۷۷۴۳- همکار همکار را دشمن است. همکار همکار را نمیتواند دید.
۷۷۴۴- هم ناگفته میدانی و هم ننوشته میخوانی (هواخواه توام جانا و میدانم که میدانی...) (حافظ)
۷۷۴۵- همه از بهر همان است که زر میخواهند.
۷۷۴۶- همه از پایین ببالا میترقند، من از بالا به پایین میترقم.
۷۷۴۷- همه از دست غیر مینالند (سعدی از دست خویشتن کند فریاد) (سعدی)
۷۷۴۸- همه بندگانیم و خسروپرست.
۷۷۴۹- همه بود، حمزه نبود، کچله ی پرغمزه نبود.

۷۷۵۰- همه جا خانه ی عشق است چه مسجد چه کنشت (همه کس طالب یارند چه هشیار چه مست...) (حافظ)
۷۷۵۱- همه حمال عیب خویشتنیم (طعنه بر عیب دیگران چه زنیم؟) (سعدی)
۷۷۵۲- همه خوابند و کچلک بیدار.
۷۷۵۳- همه خودشان را سنگ یک من میدانند.
۷۷۵۴- همه داری اگر خرد داری (خرد است آن که زور شد یاری...)
۷۷۵۵- همه ی دعواها سر لحاف ملانصرالدین بود.
۷۷۵۶- همه قافله ی پس و پیشیم.
۷۷۵۷- همیشه خر(ه) خرما نمیرینِد.
۷۷۵۸- همیشه دول از چاه درست درنمیاید.
۷۷۵۹- همیشه سنگ بدرهای بسته میبارد.
۷۷۶۰- همیشه هشتش گروی نه(اش) است.
۷۷۶۱- همین آش و همین کاسه.
۷۷۶۲- همین دوسه روز تا عید نوروز. – همین دوسه روزه تا عید ماه روزه.
۷۷۶۳- همین را که زاییده ای بزرگ کن!
۷۷۶۴- همین مرده همین گورستان!
۷۷۶۵- هنر به چشم عداوت بزرگتر عیب است (گل است سعدی و در چشم دشمنان خار است.)
۷۷۶۶- هنر بکار نیاید چو بخت بد باشد. (اگر بهر سر مویت دو سد هنر باشد...) (سعدی)
۷۷۶۷- هنربین شو که خود دیدن هنر نیست. – مبین در خود که خود بین را بصر نیست. (نظامی)
۷۷۶۸- هنر عیب گردد چو برگشت هور (زبیژن فزون بود هومان بزور...) (فردوسی)
۷۷۶۹- هنر نمیخرد ایام و غیر اینم نیست کجا روم به تجارت بدین کساد متاع؟ (حافظ)
۷۷۷۰- هنگام تندرستی در عیش کوش و مستی. (حافظ)
۷۷۷۱- هنوز از میوه ها تیتش رسیده.
۷۷۷۲- هنوز اول عشق است اضطراب مکن.
۷۷۷۳- هنوز گاوش نلیسیده است.
۷۷۷۴- هیچ آزاد نتابد همچو بنده جور و بیداد (تویی آزاد و هرگز...) (ویس و رامین)
۷۷۷۵- هیچ بده را به هیچ بستان کاری نیست.
۷۷۷۶- هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست.
بدنیا نیست چیزی شرط چیزی – ز من بشنو اگر اهل تمیزی (ایرج میرزا)
۷۷۷۷- هیچ دویی بی سه نیست. – هیچ دویی نیست که سه نشود.
۷۷۷۸- هیچ عروس سیاه بختی نیست که تا چهل روز سفید بخت نباشد.
۷۷۷۹- هیچ قنادی نشد استادکار – تا که شاگرد شکر ریزی نشد.
۷۷۸۰- هیچ کس از پیش خود چیزی نشد – هیچ آهن خنجر تیزی نشد.
۷۷۸۱- هیچ کس بی ملا مسجد نمیرود.
۷۷۸۲- هیچ کس توی گور کسی نمیخوابد.
۷۷۸۳- هیچ کس نزند بر درخت بی بر سنگ. (سعدی)
۷۷۸۴- یا اجل میدواند یا روزی.

۷۷۸۵- یا برو همچون زنان رنگی و بویی پیش گیر   یا چو مردان اندر آی و گوی در میدان فکن. (سنایی)
۷۷۸۶- یا به تشویش و غصه راضی شو – یا جگر بند پیش زاغ بنه (سعدی)
۷۷۸۷- یابوی پیش آهنگ آخرش توبره کش میشود.
۷۷۸۸- یاد پدر نمیکنند این پسران ناخلف   (چند بناز پرورم مهر بتان سنگدل؟) (حافظ)
۷۷۸۹- یاد کان برچین و عطاری مکن – یا علاج درد و بیماری بکن.
۷۷۹۰- یاران یاران را فروشند.
۷۷۹۱- یار باقی صحبت باقی.
۷۷۹۲- یارب این نودولتان را بر خر خودشان نشان   (کاین همه ناز از غلام و اسب و استر میکنند) (حافظ)
۷۷۹۳- یارب مباد آن که گدا معتبر شود.   (گر معتبر شود ز خدا بیخبر شود)
۷۷۹۴- یارب مباد کس را مخدوم بی عنایت   (بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم...) (حافظ)
۷۷۹۵- یار را هم یار هست، از یار یار اندیشه کن   راز خود با یار خود هرچند بتوانی مگوی.
۷۷۹۶- یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن   (با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست...) (سنایی)
۷۷۹۷- یار غالب باش تا غالب شوی   (...یار مغلوبان مشو تو ای غوی) (مولوی)
۷۷۹۸- یا رفت سر یا آمد کلاه.
۷۷۹۹- یار کار افتاده را یاری هم از یاران رسد.
۷۸۰۰- یار نیک را روز بد باید شناخت.
۷۸۰۱- یا رومی روم باش یا زنگی زنگ.
۷۸۰۲- یاری که تحمل نکند یار نباشد   (جنگ از طرف دوست دل آزار نباشد) (سعدی)
۷۸۰۳- یاری یاری است و حساب حساب.
۷۸۰۴- یا ز جانان یا ز جان بایست دل برداشتن   رسم عاشق نیست با یک دل دو دلبر داشتن. (قاآنی)
۷۸۰۵- یا زر یا زور یا زاری.
۷۸۰۶- یا سخن دانسته گو ای مرد بخرد یا خموش   (در بساط نکته دانان خودفروشی شرط نیست...) (حافظ)
۷۸۰۷- یاسین بگوش خر میخواند.
۷۸۰۸- یا علی غرقش کن و ما هم بالایش. (یا من هم به جهنم).
۷۸۰۹- یا مکن با پیلبانان دوستی – یا بنا کن خانه ای در خورد پیل. (سعدی)
۷۸۱۰- یک بار جستی ملخک دوبار جستی ملخک بار سیوم توی مشتی ملخک.
یک بار جستی ملخک دوبار جستی ملخک آخر نرستی ملخک.
۷۸۱۱- یک بام و دو هوا.
قربان میروم (میرم) خدا را – یک بام و دو هوا را – این سر بام گرما – آن سر بام سرما.
۷۸۱۲- یک بیضه مرغ دارد و فریاد میکند   دارد هزار در صدف و دم نمیزند.
۷۸۱۳- یک پا چارق یک پا گیوه.
۷۸۱۴- یک پول جگرک سفره قملکار نمیخاد.

۷۸۱۵- یک پول دارم سبزی میخام مهمان دارم خیلی میخام.
۷۸۱۶- یک پول دارم هلم ده، باقیش را فلفلم ده، هرچه ماند پسم ده.
۷۸۱۷- یک تن آسوده در جهان دیدم آنهم آسوده اش تخلص بود.
۷۸۱۸- یک جامه بدر به نیکنامی.
۷۸۱۹- یک چشم گریان یکی خندان.
۷۸۲۰- یک حمام خرابه چهل جامه دار نمیخواهد. – یک حمام و چهل جامه دار.
۷۸۲۱- یک داغ دل بس است برای قبیله ای (روشن شود هزار چراغ از فتیله ای)
۷۸۲۲- یک در بسته هزار در باز.
۷۸۲۳- یک دم نشد که بی سر خر زندگی کنیم. (ابلیس کی گزاشت که ما بندگی کنیم)
۷۸۲۴- یک ده آباد به از سد شهر خراب.
۷۸۲۵- یک دهن خواهم به پهنای فلک (...تا بگویم شرح آن رشک ملک) (مولوی)
۷۸۲۶- یک دیوانه سنگی به چاه انداخته که سد عاقل نمیتواند بیرون بیاورد.
۷۸۲۷- یک روز که خندید که سالی نگریست.
۷۸۲۸- یک روزه مهمانیم سد ساله دعاگو.
۷۸۲۹- یک زمان غافل شدم سد سال را هم دور شد.
۷۸۳۰- یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور (کلبه ی احزان شود روزی گلستان غم مخور) (حافظ)
۷۸۳۱- جر بزنی، جر نزنی، برده ای – خوب رخی هرچه کنی کرده ای. (جلال الممالک)
۷۸۳۲- جز از راستی هرکه جوید ز دین – بر او باد نفرین بی آفرین. (فردوسی)
۷۸۳۳- جز سخته و پیموده مخر چیز، که نیکوست کردن ستد و داد به پیمانه و میزان. (ناصر خسرو)
۷۸۳۴- جز مرگ را کس ز مادر نزاد (بدو گفت پردخته کن سر ز باد که...) (فردوسی)
۷۸۳۵- جمال و زیب دانا کم نگردد – اگر چندش بپوشی در جوالی. (ناصر خسرو)
۷۸۳۶- جوان ار چه دانا بود با گهر – ابی آزمایش نگیرد هنر. (فردوسی)
۷۸۳۷- جوان را ره ورای گردان بود – دلش بردن از راه آسان بود. (اسدی)
۷۸۳۸- جوان را هم جوان و پیر را پیر (اگر جفتی همی گیری جز او گیر...) (ویس و رامین)
۷۸۳۹- جوانمردی و راستی پیشه کن – همه نیکویی اندر اندیشه کن. (فردوسی)
۷۸۴۰- جوی زر بهتر از پنجاه من زور (چه خوش گفت آن تهیدست سلحشور...) (سعدی)
۷۸۴۱- جهانا ندانم چرا پروری – چو پرورده ی خویش را بشکری. (فردوسی)
۷۸۴۲- جهان بر چشم دانا هست بازی – نباشد هیچ بازی را درازی. (ویس و رامین)
۷۸۴۳- جهان بگشتم دردا! به هیچ شهر و دیار – ندیده ام که فروشند بخت در بازار. (عرفی)
۷۸۴۴- جهان چندان که داری بیش باید – ولیک از بهر جان خویش باید
هرآن گاهی که نبود جان شیرین – نه دایه باد و نه شاه و نه رامین (ویس و رامین)
۷۸۴۵- جهان خواب است ما در وی خیالیم (چرا چندین در آن ماندن سگالیم؟) (ویس و رامین)
۷۸۴۶- جهان در جنب این نه سقف مینا – چو خشخاشی بود بر روی دریا
نگر تا تو از این خشخاش چندی – سزد گر بر بروت خود بخندی. (شبستری)
۷۸۴۷- جهانرا بلندی و پستی تویی – ندانم چه ای هرچه هستی تویی. (فردوسی)

۷۸۴۸- جهانرا گوهر آمد زشتکاری   چرا ز او مهربانی گوشداری؟
(...به نزدش هیچ کس را نیست آزرم   که بیقدر است و بیمهر است و بیشرم) (ویس و رامین)
۷۸۴۹- جهان روزی دهد روزی ستاند   (بهار خرمی با کس نماند...) (ویس و رامین)
۷۸۵۰- جهان ژرف چاهیست پر بیم و آز – از آن گوش تا تن کشی بر فراز
فره گنده پیریست شوریده هش – بداندیش و فرزند خور، شوی کش
بهر گونه فرزند آبستن است – تو فرزند را دوست و او دشمن است. (اسدی)
(فره fereh- بیش از اندازه = ultra)
۷۸۵۱- چرا دانا نهد پیش کسی سر – که پا و سر بود پیشش برابر؟ (جامی)
۷۸۵۲- چراغ کذب را کافروزدش زن – بجز اشک دروغش نیست روغن. (جامی)
۷۸۵۳- چرا من خویشتن را بد پسندم؟ بهانه زان بدی بر چرخ بندم؟ (ویس و رامین)
۷۸۵۴- چشم آخر بین تواند دید راست – چشم اول بین غرور است و خطاست. (مولوی)
۷۸۵۵- چشمش هزار کار میکند که ابروش نمیداند.
۷۸۵۶- چگونه دوستی یابی و پشتی – ز فرزندی که بابش را بکشتی؟ (ویس و رامین)
۷۸۵۷- چنان چون تنت را خورش دستگیر – ز دانش روان را بود ناگزیر. (فردوسی)
۷۸۵۸- چنان دان که ریزنده ی خون شاه – جز آتش نبیند به فرجامگاه. (فردوسی)
۷۸۵۹- چنین است آدمی بیرای و بیهوش – کند سختی و شادی را فراموش. (ویس و رامین)
۷۸۶۰- چنین است آغاز و انجام رزم – یکی راست ماتم یکی راست بزم. (فردوسی)
۷۸۶۱- چنین است انجام و فرجام جنگ – یکی تاج یابد یکی گور تنگ. (فردوسی)
۷۸۶۲- چنین است رسم سرای درشت – گهی پشت زین و گهی زین به پشت. (فردوسی)
۷۸۶۳- چنین است رسم سرای سپنج – یکی زو تن آسان و دیگر برنج
بر این و بر آن نیز هم بگزرد – خردمند مردم چرا غم خورد؟ (فردوسی)
۷۸۶۴- چنین است سوگند چرخ بلند – که بر بیگناهان نباید گزند. (فردوسی)
۷۸۶۵- چنین است کردار این چرخ پیر – ستاند ز فرزند پستان شیر. (فردوسی)
۷۸۶۶- چنین گفت با بچه جنگی پلنگ – که ای پر هنر بچه ی تیز چنگ
ندانسته در کار تندی مکن – بیاندیش و بنگر ز سر تا به بن
بگفتار شیرین بیگانه مرد – بویژه بهنگام ننگ و نبرد
پژوهش نمای و بترس از کمین – سخن هرچه باشد بژرفی ببین (فردوسی)
۷۸۶۷- چنین گفت دانا که دختر مباد – چو باشد بجز خاکش افسر مباد (اسدی)
۷۸۶۸- چنین گفت مر جفت را باز نر – چو بر خایه بنشست و گسترد پر
کزین خایه گر مایه (مایه – ماده، مادینه) بیرون کنم   زپشت پدر خایه بیرون کنم. (فردوسی)
۷۸۶۹- بنزد پدر دختر ار چند دوست – بر دشمنش مهترین ننگ اوست
به اختر کسی دان که دخترش نیست – چو دختر بود روشن اخترش نیست. (فردوسی)
۷۸۷۰- چه خوش گفت شاه جهان کی غباد – که نفرین بد بر زن نیک باد. (سعدی)
۷۸۷۱- چنین گفت مر جفت را ماده شیر – که فرزند ما گر نباشد دلیر
ببریم از او مهر و پیوند پاک – پدرش آب دریا و مادرش خاک. (فردوسی)

۷۸۷۲- چو آمد بنزدیک سر تیغ شست – مده می که از سال شد مرد مست. (فردوسی)
۷۸۷۳- چو اندر پس پرده ماند جوان – بماند منش پست و تیره روان (فردوسی)
۷۸۷۴- چو با زورمندان فتد داوری – گریزندگی به که زور آوری. (ناصر خسرو)
۷۸۷۵- چو باشد درم دل نباشد دژم (دگر ده شتر بار کرد از درم...)
گهر هست و دینار و گنج و درم چو باشد درم دل نباشد دژم. (فردوسی)
۷۸۷۶- چو بربندگان کار گردد دراز خداوند گیتی گشایدش باز
۷۸۷۷- چو بر دل چیره گردد مهر جانان – به از دوری نباشد هیچ درمان.
(همه مهری ز نادیدن بکاهد – اگر دیده نبیند دل نخواهد
بسا عشقا که نادیدن زدوده است – چنان کاز اصل خود گویی نبوده است) (ویس و رامین)
۷۸۷۸- چو برگیری از کوه و ننهی بجای – سرانجام کوه اندر آید ز پای (عنصری)
۷۸۷۹- چو به گشتی طبیب از خود میازار (...چراغ از بهر تاریکی نگهدار)
چو به گشتی طبیب از خود میازار (...که بیماری توان بودن دگربار) (سعدی)
۷۸۸۰- چو چیره شود بر دل مرد رشگ – یکی دردمندی بود بی پزشگ. (فردوسی)
۷۸۸۱- چو چیز خویش در دزدان سپاری – از ایشان بیش یابی استواری
(ولیکن من ترا زان برگزیدم – کجا از زیر کان ایدون شنیدم...) (ویس و رامین)
۷۸۸۲- چو خرسند باشی تن آسان شوی – چو آز آوری زان هراسان شوی. (فردوسی)
۷۸۸۳- چو خواهی کسی را همی کرده مه – بزرگیش جز پایه پایه مده
که چون از گزافش بزرگی دهی – نه ارج تو داند نه آن مهی. (اسدی)
۷۸۸۴- چو داننده مردم شود آزور – همی دانش او نیاید ببر. (فردوسی)
۷۸۸۵- چو دختر شود بد بیافتد ز راه – نداند ورا داشت مادر نگاه. (اسدی)
۷۸۸۶- چو در چیز کسان امید داری – ز نومیدی به رو آیدت خواری (ویس و رامین)
۷۸۸۷- چو در دست جدایی بیش مانی – ز وصلت بیش یابی شادمانی. (ویس و رامین)
۷۸۸۸- چو زن شاه شد کارها گشت خام (یکی دختری بود پوران بنام...) (فردوسی)
۷۸۸۹- چو شست آمد نشست آمد بر دیوار (...چو هفتاد آمد افتاد آلت از کار) (اسدی)
۷۸۹۰- چو عاجز شود مرد چاره سگال – ز بیچارگی در گریزد بفال (نظامی)
۷۸۹۱- چو مهر آید خرد در دل نماند (خرد باشد که خوب و زشت داند...) (ویس و رامین)
۷۸۹۲- چو نیمه است تنها زن ار چه نکوست – دگر نیمه اش سایه ی شوی اوست. (اسدی)
۷۸۹۳- چه برای کر بزنی چه برای کور برقصی.
۷۸۹۴- چه چیز آمد این مهر فرزند و درد – که با نیک و بد هست با جان نبرد
چو نبود دل از بس غمش خون بود – چو باشد غم آنگاه افزون بود. (اسدی)
۷۸۹۵- چه خوردی چیزی کز خوردن آن چیز ترا نی چو سرو آید اندر نظر و سرو چو نی
گر کنی بخشش گویند که می کرد نه او ور کنی عربده گویند که او کرد نه می
(نکند مستی دانا نخورد عاقل می ننهد مرد خردمند سوی پستی پی...) (سنایی)
۷۸۹۶- چه نیکو گفت موبد پیش هوشنگ – زنانرا آز بیش از شرم و فرهنگ (ویس و رامین)
(موبد نام پادشاه دلبخته ی ویس است)
۷۸۹۷- حسرت بدلم کچل خدیجه (...هرگز ندیدم نوه و نتیجه)
۷۸۹۸- حکم مستوری و مستی همه بر خاتمه است کس ندانست که آخر به چه حالت برود (حافظ)

۷۸۹۹- حکیم جوجه خروسش فرموده (است)
۷۹۰۰- خر براه جو بمیرد شهید است.
۷۹۰۱- خردمند مردم نگردد ز کیش (تو بس کن به دین نیاکان خویش...) (فردوسی)
۷۹۰۲- خر شد که خواهد ز گاوان سرو – به یک بار گم کرد گوش از دو سو. (فردوسی)
۷۹۰۳- خرکی را به عروسی خواندند – خر بخندید و شد از قهقهه سست.
گفت من رقص ندانم بسزا – مطربی نیز ندانم درست
بهر حمالی خوانند مرا – کاب نیکو کشم و هیزم چست. (خاقانی)
۷۹۰۴- خر مانده کاز ریش نالان بود – چه سود ار ز دیباش پالان بود.
(...چو کاهل بود ناقه در خاستن – چه باید به خلخالش آراستن) (امیر خسرو دهلوی)
۷۹۰۵- خر وامانده معطل یک چش (چشه) است.
۷۹۰۶- خری زاد و خری زید و خری مرد.
۷۹۰۷- خم رنگرزی برگشته است.
۷۹۰۸- خواب ناید دختری را کاندر آن باشد که باز هفته ی دیگر مر او را خانه ی شوهر برند
(...ای به همت از زنی کم چند خسبی چون ترا - هم کنون زی کردگار قادر اکبر برند) (سنایی)
۷۹۰۹- خواجه آن است که باشد غم خدمتکارش (دلبربایی همه آن نیست که عاشق بکشند...) (حافظ)
۷۹۱۰- خوار و دشوار جهان چون پی هم میگزرد گر تو دشوار نگیری همه کار آسان است.
۷۹۱۱- خواستن توانستن است.
۷۹۱۲- خواهر شوهر عقرب زیر فرش است.
۷۹۱۳- خوبرویان چو رخ نمیپوشند – عاشقان در تلب نمیکوشند (اوحدی)
۷۹۱۴- خورش را گوارش می افزون کند – ز دل درد و اندوه بیرون کند. (اسدی)
۷۹۱۵- خوشا آن کس که بارش کمترک بی (شب تار و بیابان دور منزل...) (باباطاهر)
۷۹۱۶- خوش است اندوه تنهایی کشیدن – اگر باشد امید بازدیدن... (ویس و رامین)
۷۹۱۷- خوش باش و ز دی مگو که امروز خوش است
(بر چهره ی گل نسیم نوروز خوش است – در صحن چمن روی دل افروز خوش است
از دی که گزشت هرچه گویی خوش نیست...) (خیام)
۷۹۱۸- خوش فرش بوریا و گدایی و خوب امن (کاین عیش نیست درخور اورنگ خسروی) (حافظ)
۷۹۱۹- خوشی و عاشقی با هم نباشد (به گیتی عاشقی بی غم نباشد...) (ویس و رامین)
۷۹۲۰- خون خوری گر تلب روزی ننهاده کنی (بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی...) (حافظ)
۷۹۲۱- داشته آید بکار، گرچه بود زهر مار.
۷۹۲۲- دختر چو بکف گرفت خامه – ارسال کند جواب نامه
آن نامه نشان روسیاهی است – نامش چو نوشته شد گواهی است. (نظامی)
۷۹۲۳- دختر تخم ترتیزک است
۷۹۲۴- دختر دوشیزه را شوی دوشیزه باید. (شهربانو دخت یزدگرد)
۷۹۲۵- دختر نابوده به، چون ببود یا بشوی به یا بگور. (قابوسنامه)

۷۹۲۶- در خانه کنون بستن چه سود است؟ - که دزدش هرچه در خانه ربوده است؟ (ویس و رامین)
۷۹۲۷- درخت آسان توان ز بن بریدن – ولیکن باز نتوان پیونیدن (ویس و رامین)
۷۹۲۸- درختی که تلخ است وی را سرشت – گرش در نشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب – به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر ببار آورد – همان میوه ی تلخ بار آورد. (فردوسی)
۷۹۲۹- در طبع جهان اگر وفایی بودی – نوبت بتو خود نیامدی از دگران
(برخیز و مخور غم جهان گزران – خوش باش و جهان بشادکامی گزران...) (خیام)
۷۹۳۰- در غریبی بس توان گفتن گزاف (گفت خر آخر همی زن لاف لاف...) (مولوی)
۷۹۳۱- در میان میوه های خوشمزه – شاه انگور است و سلطان خربزه.
۷۹۳۲- در نام جستن دلیری بود – زمانه ز بد دل بسیری بود. (فردوسی)
۷۹۳۳- درون خانه ی خود هر گدا شهنشاهیست. قدم برون منه از حد خویش و سلطان باش. (صائب)
۷۹۳۴- درون فروماندگان شد کن – ز روز فروماندگی یاد کن. (سعدی)
۷۹۳۵- دره ای پاک نگزاشته است.- شاخه ی نریده ای بجا نگزاشته.
۷۹۳۶- در هنر کوش که زر چیزی نیست – گنج زر پیش هنر چیزی نیست. (جامی)
۷۹۳۷- دریغ است ایران که ویران شود – کنام پلنگان و شیران شود
همه جای جنگی سواران بدی – نشستنگه شهریاران بدی. (فردوسی)
۷۹۳۸- به حسرت من بسایم دست بر دست – که چیزی نیستم جز باد در دست. (ویس و رامین)
۷۹۳۹- دست بکیسه عشق بدروازه.
۷۹۴۰- دعا کن الفبا بمیرد. (...وگرنه استاد بسیار است.)
۷۹۴۱- دل تاجداران هراسان بود (ز سختی گزر کردن آسان بود...) (فردوسی)
۷۹۴۲- دل عاشق بسان چوب تر بی – سری سوجه سری خونابه ریجه
(دلم از دست خوبان گیج و ویجه – مژه بر هم زنم خونابه ریجه...) (باباطاهر)
۷۹۴۳- دل و گرز و بازو مرا یار بس (...نخواهم جز ایزد نگهدار کس...) (فردوسی)
۷۹۴۴- دل و مغز را دور دار از شتاب – خرد با شتاب اندر آید بخواب. (فردوسی)
۷۹۴۵- دل هیچ مادر نماند بجای – که فرزند زو گشت خواهد جدای. (فردوسی)
۷۹۴۶- دلی آسان گزار از کشوری به (رفیقی نیک یار از لشکری به...) (ویس و رامین)
۷۹۴۷- دلی کز خرد گردد آراسته- چو گنجی بود پر زر و خواسته. (فردوسی)
۷۹۴۸- دلی کز مهر باشد بی شکیبا – نه از گرما بترسد نه ز سرما. (ویس و رامین)
۷۹۴۹- دلی کاو ز درد برادر شخود – دوای پزشکان بدو نیست سود. (فردوسی)
۷۹۵۰- دم خر سزای کون خر است
نفع عامه را اولی است آری دنب خر – خر مگس را نیست لیکن کون خر را درخور است. (جامی)
۷۹۵۱- دم سگ راست نشود.
۷۹۵۲- دم شتر بزمین میآید؟
۷۹۵۳- دندانی که درد میکند باید کشید.
۷۹۵۴- دنده را اشتر شکست و تاوان را خر داد.

۷۹۵۵- دو بدین چنگ و دو بدان چنگال – یک بدندان چو شیر غرانا (عبید زاکانی)
۷۹۵۶- دو برهنه به حمام خوشند.
۷۹۵۷- دو تن ترسد ز بشکسته کمانی (عجب تر زین ندیدم داستانی...) (ویس و رامین)
۷۹۵۸- دو جنگی دو مرد و دو شیر دلیر – چه دانم که پشت که آید بزیر. (فردوسی)
۷۹۵۹- دو چیز است اندر جهان نیکتر – جوانی یکی تندرستی دگر. (اسدی)
۷۹۶۰- دو چیز تیره ی عقل است دم فروبستن – بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی. (سعدی)
(واژه ی "تیره" پارسی است و نوشتن آن با "ط" درست نیست و معنی آن "disturbed" و "disturbing" است. برای گفتار گشاده تر در این باره به دفتر دوم از "امثال و حکم" دهخدا سات ۸۳۲ بازگردید.)
۷۹۶۱- دو دل یک شود بشکند کوه را – پراکندگی آرد انبوه را. (نظامی)
۷۹۶۲- دور از جان خر. دور از جناب خر.
۷۹۶۳- دور باد ای برادر از ما دور - خواهر و دختر ار چه بس مستور. (نظامی)
۷۹۶۴- دور دور میرزا جلال است – یک زن بدو شوهر حلال است.
۷۹۶۵- دوست را چیست به ز نامه ی دوست (نامه ی دوست حاکی دل اوست...) (سنایی)
۷۹۶۶- دو غورت و نیمش باقیه.
(خشم تو چون ماهی فرزند داود نبی) – چون بیاوبارد جهان گوی که هستم گرسنه (منوچهری)
۷۹۶۷- دو مار از یک سوراخ درنمیآید یکیش ترکی بخواند یکیش فارسی.
۷۹۶۸- دو نفر دزد خری دزدیدند – سر تقسیم بهم جنگیدند.
آن دو بودند چو گرم زد و خورد – دزد سوم خرشان را زد و برد. (جلال الممالک)
۷۹۶۹- دهن خویش بدشنام میالا هرگز – کاین زر قلب بهرکس که دهی بازدهد. (صائب)
۷۹۷۰- دیزی از کار درآمده است. خمره ی پیه زده است.
۷۹۷۱- دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کاز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتم که یافت مینشود جسته ایم ما گفت آن که یافت مینشود آنم آرزوست.
(زین همرهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست...
یک دست جام باده و یک دست زلف یار رقصی چنین میانه ی میدانم آرزوست)
(مولوی)
۷۹۷۲- دی شنیدم که ابلهی میگفت – پدر من وزیر خان بوده است
گرچه باور نمیشود ما را – فرض کردم که آنچنان بوده است
هیچ کس دیده ای که گه خورده است – کاین بگاه قدیم نان بوده است؟ (ابن یمین)
۷۹۷۳- دیگر بقیامت است دیدار (...ای اهل حرم خدا نگهدار.)
۷۹۷۴- دیوانگیست قصه ی تقدیر و بخت نیست از بام سرنگون شدن و گفتن از قضاست.
(پروین)
۷۹۷۵- راستی کن که راستان رستند – در جهان راستان قوی دستند. (اوحدی)
۷۹۷۶- راهرو گر سد هنر دارد توکل بایدش (تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافریست...) (حافظ)
۷۹۷۷- راه عشق است این ره حمام نیست (غیر ناکامی در این ره کام نیست...) (شیخ بهایی)
۷۹۷۸- راه نارفته کی رسی جایی – جای نادیده چون نهی پایی؟
۷۹۷۹- رد خلق چون قبول ایشان بود و قبول ایشان چون رد. (کشف المحجوب)

۷۹۸۰- رزق بر اهل خانه تنگ مکن – روزی او میدهد تو جنگ مکن. (اوحدی)
۷۹۸۱- رزق هرچند بیگمان برسد – شرط عقل است جستن از درها
(...گرچه کس بی اجل نخواهد مرد – تو مرو در دهان اژدرها.) (سعدی)
۷۹۸۲- رسم عاشق نیست با یک دل و دو دلبر داشتن (...یا ز جانان یا ز جان بایست دل برداشتن) (قاآنی)
۷۹۸۳- رنج چو عادت شود آسودگیست – (...قید بی آلایش آلودگیست.) (جلال الممالک)
۷۹۸۴- رنج غربت به که اندر خانه جنگ (پا تهی گشتن به است از کفش تنگ...) (مولوی)
۷۹۸۵- رند را بند و قحبه را پند سود نکند.
۷۹۸۶- رنگ تزویر پیش ما نبود – شیر سرخیم و افعی سیهیم. (حافظ)
۷۹۸۷- رنگ گلیم ما بگیلان کردند.
۷۹۸۸- روا باشد که از پس شیر و اژدها فراشوید و از پس زنان مشوید. (حضرت داوود از کیمیای سعادت)
۷۹۸۹- روباه بدر خانه ی خویش چندان قوت دارد که شیر بدر خانه ی کسان ندارد. (مرزبان نامه)
۷۹۹۰- روبرو بودن به از پهلو بود.
۷۹۹۱- روبهی میدوید در غم جان – روبهی دیگرش بدید چنان
گفت خیر است بازگوی خبر – گفت خر گیر میکند سلطان
گفت تو خر نه ای چه میترسی؟ - گفت آری و لیک آدمیان
میندانند و فرق مینکنند – خر و روباهشان بود یکسان
زان همی ترسم ای برادر من – که چو بر خر نهندمان پالان.
خر ز روباه میینشناسند – اینت کون خران و بیخبران. (انوری)
۷۹۹۲- خر ز روباه میینشاسند – اینت کون خران و بیخبران. (انوری)
۷۹۹۳- رو تا قیامت ایدر زاری کن – کی مرده را بزاری باز آری؟ (رودکی)
۷۹۹۴- روده بزرگه روده کوچکه را خورد.
۷۹۹۵- روز بی آبی از شاش موش آسیا میگردد.
۷۹۹۶- روزه ی بی نماز، عروس بی جهاز، قرمه ی بی پیاز.
۷۹۹۷- روزه گرفتن و با گه افطار کردن.
۷۹۹۸- روضه خوان پشمه چال است.
۷۹۹۹- رهایی خواهی از سیلاب اندوه – قدم بر جای باید بود چون کوه.
۸۰۰۰- رهزن دهر نخفته است مشو ایمن از او اگر امروز نبرده است که فردا ببرد. (حافظ)
۸۰۰۱- ریا حلال شمارند و جام باده حرام (...زهی طریقت و ملت زهی شریعت و کیش) (حافظ)
۸۰۰۲- ریش او زرد است این هم یک دلیل.
۸۰۰۳- زاده ی طبع و فرزند خیال – بس گرامی تر ز زاده ی مادر و فرزند زن (خود تو میدانی که...) (قاآنی)
۸۰۰۴- ز آسانی نیاید نیکنامی – ز بی رنجی نیاید شادکامی. (ویس و رامین)
۸۰۰۵- زال که او حامل باد و دم است – حامل رازش مکن ار محرم است. (امیر خسرو دهلوی)
۸۰۰۶- زالکی کرد سر برون ز نهفت – کشتک خویش خشک دید و بگفت
کای هم آن نو و هم آن کهن – رزق بر تست هرچه خواهی کن. (سنایی)

۸۰۰۷- ز آمده شادمان نباید بود – وز گزشته نکرد باید یاد. (رودکی)
۸۰۰۸- زاهدان کاین جلوه در محراب و منبر میکنند   چون به خلوت میروند آن کار دیگر میکنند. (حافظ)
۸۰۰۹- ز اندوه باشد رخ مرد زرد – برامش فزاید تن رادمرد. (فردوسی)
۸۰۱۰- ز اندیشه گردد همی دل تباه   (مهانرا چنین پاسخ آورد شاه – که...) (فردوسی)
۸۰۱۱- زبان را گوشمال خامشی ده – که هست از هرچه گویی خامشی به. (جامی)
۸۰۱۲- زبان شاه گوی و روان شاه جوی   (همه روی کنده همه کنده موی...) (فردوسی)
۸۰۱۳- زبانی که باشد بریده ز جای – از آن به که باشد دروغ آزمای (فردوسی)
۸۰۱۴- ز بوی زنان موی گردد سپید – سپیدی کند زین جهان ناامید
چو چوگان کند گوژ بالای راست – ز کار زنان چند گونه بلاست
بیک ماه یک بار از آویختن – فزون گر کنی خون بود ریختن
همین مایه از بهر فرزند را – بباید جوان خردمند را
چو افزون کنی کاهش افزون بود – ز سستی دل مرد پرخون بود...
کند دیده تاریک و رخسار زرد – به تن سست گردد برخ لاژورد. (فردوسی)
۸۰۱۵- ز بیدادی پادشاه جهان – همه نیکوییها شود در نهان
نزاید بهنگام در دشت گور – شود بچه ی باز را دیده کور
ببرد ز پستان نخجیر شیر – شود آب در چشمه ی خویش قیر
شود در جهان چشمه ی آب خشک – ندارد بنافه درون بوی مشک
ز کژی گریزان شود راستی – پدید آید از هر سویی کاستی (فردوسی)
۸۰۱۶- ز بی شرم زن تیره گردد روان – هم از بیخرد پیر و کاهل جوان. (اسدی)
۸۰۱۷- ز بیماری بتر بیمار داریست.
بود بیماری شب جان سپاری – ز بیماری بتر بیمار داری (نظامی)
۸۰۱۸- ز پیشه بخور همیشه بخور.
۸۰۱۹- ز پیمان نگردند ایرانیان   (...از این در کنون نیست بیم زیان) (فردوسی)
۸۰۲۰- ز تندی باد شکسته شود درخت بلند – ز هیچ باد نیابد گزند پست گیاه. (قطران)
۸۰۲۱- ز تو بی بهاتر کجا خاست کس؟ - که ببریده پیشی و بدریده پس.
کئی تو که با من بوی همزبان – که نز خیل مردانی و نی زنان. (اسدی)
۸۰۲۲- ز جنگ آشتی بیگمان بهتر است   (...نگه کن که گاوت بچرم اندر است.) (فردوسی)
۸۰۲۳- ز چاهی که خوردی از او آب پاک – نشاید فکندن در او سنگ و خاک (اسدی)
۸۰۲۴- زخم سر سگ سگ کند علاج.
عمر بتعریف عثمان بی محتاج – زخم سر سگ سگ مکنه (میکند) علاج. (ملا پریشان لر)
۸۰۲۵- ز خواب روز بود زرد رویی نرگس- بگیر عبرت و در روز زینهار مخسب. (صائب)
۸۰۲۶- ز خورد ناسزا پرهیز کردن – به است از داروی بسیار خوردن. (ویس و رامین)
۸۰۲۷- ز خورشید و از آب و از باد و خاک – نگردد تبه نام و گفتار پاک. (فردوسی)
۸۰۲۸- ز دانا سزد پرسش و جستجوی – کسی کاو نداند نپرسند از اوی (اسدی)
۸۰۲۹- ز دانش به اندر جهان چیز نیست – تن مرده و جان نادان یکیست. (اسدی)
۸۰۳۰- ز دانش در بینیازی بجوی – وگر چند از او سختی آید بروی (فردوسی)

۸۰۳۱- ز دد تیز دندانتر از شیر نیست – که اندر دلش بیم شمشیر نیست
اگر بچه ی او شود دردمند – کند مرغزاری تباه از گزند. (فردوسی)
۸۰۳۲- ز دریا کی بپرهیزد گهر جوی؟   (ز دشمن کی حذر جوید هنر جوی...) (ویس و رامین)
۸۰۳۳- ز دستان زن هرکه ناترسکار – زوان با خرد نیستش سازگار (اسدی)
۸۰۳۴- ز دستور بد گوهر و جفت بد – تباهی بدیهیم شاهی رسد. (فردوسی)
۸۰۳۵- ز دستور پاکیزه ی راهبر – درخشان شود شاه را گاه و فر. (فردوسی)
۸۰۳۶- ز دو چیز گیرند مر مملکت را – یکی پرنیانی یکی زعفرانی
یکی زر نام ملک بر نبشته – دگر آهن آبداده یمانی. (دقیقی)
۸۰۳۷- ز دهقان نژاد ایچ مردم مباد – که خیره دهد خویشتن را بباد. (فردوسی)
۸۰۳۸- ز دی مگو که امروز خوش است.   (بر چهره ی گل نسیم نوروز خوش است
در صحن چمن روی دل افروز خوش است – از دی که گذشت هرچه گویی خوش نیست –
خوش باش و...) (خیام)
۸۰۳۹- زر خرد را واله و شیدا کند. خاصه مفلس را که خوش رسوا کند. (مولوی)
۸۰۴۰- زر را دشمن گیر تا مردمان تو را دوست گیرند. (خواجه نظام الملک)
۸۰۴۱- زر و فرج استر.
ادبار بهر کسی که در تاخت – ز اقبال بخاکش اندر انداخت
با قفل زر است فرج استر – با مهره ی لعل گردن خر. (خاقانی)
۸۰۴۲- ز زن مرد بد در جهان هیش تر   (هنرها ز زن مرد را بیشتر...) (اسدی)
۸۰۴۳- زشت و زیبا هرچه بینی دست رد بر وی مزن.
۸۰۴۴- ز شمشیر دیوان خرد جوشن است – دل و جان دانا بدو روشن است. (فردوسی)
۸۰۴۵- ز شیران چه زاید مگر شرزه شیر.   (...چنان چون پدر نامدار و دلیر) (فردوسی)
۸۰۴۶- ز شیر شتر خوردن و سوسمار – عرب را بجایی رسیده است کار
که تاج کیان را کند آرزو – تفو باد بر چرخ گردان تفو. (فردوسی)
۸۰۴۷- ز فرزند باشد پدر شاد دل – ز غمها بدو دارد آزاد دل. (فردوسی)
۸۰۴۸- ز فروردین چو بگذشتی مه اردیبهشت آید   بمان خرداد و تیر آنکه که مردادت همی باید
پس از شهریور و مهر و ابان و دی دان   که بر بهمن جز اسفندارمذ ماهی نیافزاید
۸۰۴۹- ز فریادت نترسد حکم یزدان – نگردد باز پس گردون گردان. (ویس و رامین)
۸۰۵۰- ز کار زمانه میانه گزین – چو خواهی که یابی ز خلق آفرین. (فردوسی)
۸۰۵۱- هرچه پیرتر میشه هیزتر میشه.
۸۰۵۲- ز کار گردد مردم بزرگ و نام آور   (بطعنه گوید دشمن که کار چون نکنی...
چگونه کار توانیم کرد بی آلت؟   حسام بی قبضه کی نمود هنر؟) (مسعود سعد)
۸۰۵۳- ز کان شبه از که سیم و زر – ز پولاد و فیروزه و از گهر
هم از دیبه و جامه ی گونه گون – بایران همه هست از ایدر فزون (اسدی)
۸۰۵۴- ز کشتن تا به رستن تا درودن – بسا رنجا که باید آزمودن. (ویس و رامین)
۸۰۵۵- ز گلی رونق باغی که شناخت – وز تفی نور چراغی که شناخت؟ (جامی)
۸۰۵۶- ز لب دوختن غنچه را زندگیست – چو بشکفت زان پس پراکندگیست. (امیر خسرو)
۸۰۵۷- ز مازندران ناید الا دو چیز – یکی دیو مردم یکی دیو نیز. (نظامی)

۸۰۵۸- ز مال وقف نبینی بنام من درمی (بیا که خرقه ی من گرچه وقف میکده هاست.) (حافظ)
۸۰۵۹- زمانه بندها داند نهادن – که نتواند خرد آنرا گشادن. (ویس و رامین)
۸۰۶۰- زمانه نه بیداد داند نه داد (ولیکن چنین است چرخ از نهاد...) (اسدی)
۸۰۶۱- زمانی میاسای ز آموختن – اگر جان همی خواهی افروختن. (فردوسی)
میاسای از آموختن یک زمان – ز دانش میفکن دل اندر گمان (فردوسی)
۸۰۶۲- ز مرده بتر هر که نادان بود – همه زندگانیش زندان بود. (فردوسی)
۸۰۶۳- زمستان آمد لب بان گفت سلام علیکم برهنگان.
۸۰۶۴- زمستان را بود فرجام نوروز – چنان چون تیره شب را عاقبت روز (ویس و رامین)
۸۰۶۵- زمین گر گشاده کند راز خویش – نماید سرانجام و آغاز خویش
کنارش پر از تاجداران بود – برش پر ز خون سواران بود
پر از مرد دانا بود دامنش – پر از ماهرخ جیب پیراهنش. (فردوسی)
۸۰۶۶- زنان چون درختند سبز آشکار – ولیک از نهان زهر دارند بار
(...هنرشان همین است کاندر کمر – بگاه زیه مردم آرند بر) (اسدی)
۸۰۶۷- زنان چون ناقصان عقل و دینند – چرا مردان ره آنان گزینند. (ناصر خسرو)
۸۰۶۸- زنان در آفرینش ناتمامند – ازیرا خویشکام و زشت نامند
دو کیهان گم کنند از بهر یک کام – چو کام آید بجویند از خرد نام (ویس و رامین)
۸۰۶۹- زنان را از آن نام ناید بلند – که پیوسته در خوردن و خفتنند. (فردوسی)
۸۰۷۰- زنان را زبان هم نماند به بند (که گر لب بدوزی ز بهر گزند...) (فردوسی)
۸۰۷۱- زنان را ستایی سگان را ستای – که یک سگ به از سد زن پارسای. (فردوسی)
۸۰۷۲- زنان را گرچه باشد گونه گون کار – ز مردان لابه بپذیرند و گفتار
۸۰۷۳- زنان را نیست چیزی بهتر از شوی (هم اکنون باز گرد و ویس را گوی...) (ویس و رامین)
۸۰۷۴- زنان را همین بس بود یک هنر – نشینند و زایند شیران نر.
۸۰۷۵- زنان گفتار مردان راست دارند – بگفت خوش تن ایشان را سپارند. (ویس و رامین)
۸۰۷۶- زنان نازک دلند و سست رایند – بهر خو چون برآریشان برآیند. (ویس و رامین)
۸۰۷۷- زن ار چه زیرک و هشیار باشد – زبون مرد خوش گفتار باشد. (ویس و رامین)
۸۰۷۸- زن از پهلوی چپ گویند برخاست – نیاید هرگز از چپ راستی راست (نظامی)
۸۰۷۹- زن از پهلوی چپ شد آفریده – کس از چپ راستی هرگز ندیده. (جامی)
۸۰۸۰- زن از شوی و مردان بفرزند شاد (که مردان بفرزند گیرند یاد...) (اسدی)
۸۰۸۱- زن باشد از درد فریادرس (زن خوب رخ رامش افزای و بس که...) (فردوسی)
۸۰۸۲- زن بد را قلم بدست مده – دست خود را قلم کنی آن به
زآن که شوهر شود سیه جامه – تا که خاتون شود سیه نامه. (اوحدی)
۸۰۸۳- زن پرهیزکار زاینده – مرد را دولتیست پاینده. (مکتبی)
۸۰۸۴- زن چو بیرون رود بزن سختش – خودنمایی کند بکن رختش
ور کند سرکشی هلاکش کن – آب رخ میبرد بخاکش کن. (اوحدی)
۸۰۸۵- زن چو خامی کند بجوشانش – رخ نپوشد کفن بپوشانش (اوحدی)
۸۰۸۶- زن چو مار است زخم خود بزند – بر سرش نیک زن که بد بزند
نه به حجت توان براه آورد – نه باقرار در گناه آورد

نه بسوگند راستکار شود – نه به پیمان و عهد یار شود. (اوحدی)
۸۰۸۷- زن را نیست کامی خوشتر از مرد (خدای ما سرشت ما چنین کرد – که...) (ویس و رامین)
۸۰۸۸- زن فزونتر ز مردش بود خواستن (که مرد از برای زنانست و...) (فردوسی)
۸۰۸۹- زن که مستور و نیکخو باشد – نیست عیب ار نه خوبرو باشد. (مکتبی)
۸۰۹۰- زن مستور شمع خانه بود – زن شوخ آفت زمانه بود. (اوحدی)
۸۰۹۱- زیان بود چو فراوان خورند شهد و شکر - (به مدحت اندر بسیار شد مرا گفتار...) (مسعود سعد)
۸۰۹۲- زیان کسان از پی سود خویش – بجویند و دین اندر آرند پیش. (فردوسی)
۸۰۹۳- زیباتر آن چه ماند ز بابا از آن تو – بد ای برادر از من و اعلا از آن تو
این طاس خالی از من و آن کوزه ای که بود – پارینه پر ز شهد مصفی از آن تو
یابوی ریسمان گسل میخ کن ز من – مهمیز کله تیز مطلا از آن تو
آن دیگ لب شکسته ی صابون پزی ز من – آن چمچه ی هریسه و حلوا از آن تو
این قوچ شاخ کج که زند شاخ از آن من – غوغای جنگ قوچ و تماشا از آن تو
این استر چموش لگد زن از آن من – آن گربه ی مصاحب بابا از آن تو
از صحن خانه تا بلب بام از آن من – وز بام خانه تا به ثریا از آن تو.
۸۰۹۴- زیر کاسه نیم کاسه ایست. (وحشی)
۸۰۹۵- زیر پای مادران باشد جنان - (با تو او چونست من هستم چنان...) (مولوی)
۸۰۹۶- ز یک روزه دو روزه ره ساختن – به از اسب کشتن ز بس تاختن (اسدی)
۸۰۹۷- سالها باید که تا از آفتاب – لعل یابد رنگ و رخشانی و تاب. (مولوی)
۸۰۹۸- سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب – لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن (سنایی)
(هر خسی از رنگ و گفتاری بدین ره کی رسد – درد باید مرد سوز و مرد باید گامزن...
ماهها باید که تا یک پنبه دانه ز آب و خاک – شاهدی را حله گردد یا شهیدی را کفن
روزها باید که تا یک مشت پشم از پشت میش- زاهدی را خرقه گردد یا حماری را رسن
عمرها باید که تا یک کودکی از روی طبع – عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن
قرنها باید که تا از پشت آدم نطفه ای – بوالوفای کرد گردد یا اویس اندر قرن.)
۸۰۹۹- سایه جز پیروی گزیرش نیست – هرکجا کافتاب در گذر است. (قاآنی)
۸۱۰۰- سبکسار شادی نماید نخست – بفرجام کار انده آید درست. (فردوسی)
۸۱۰۱- سبک ویران شود شهری بدو میر – (کنون پیش آمدت این یاوه تدبیر...) (ویس و رامین)
۸۱۰۲- سبویی که سوراخ باشد نخست – بموم و سریشم نگردد درست. (نظامی)
۸۱۰۳- سپهبد که باشد نگهبان گنج – سپاهی از او سر بپیچد برنج. (فردوسی)
۸۱۰۴- سپهبد که جانش گرامی بود – نه پیروز گردد نه نامی بود. (فردوسی)
۸۱۰۵- مرا پیشتر قیر گون بود موی – چو سرو سهی قد و چون ماه روی
شما را خماند همان روزگار – نماند خماننده هم پایدار. (فردوسی)
۸۱۰۶- ستد و داد جز به پیشادست – داوری باشد و زیان و شکست. (لبیبی)
۸۱۰۷- از خاک مرا هند تا گشتم دور – شد دیده ام از مشت پشیمانی کور
حب الوطنم گرفت دامن ورنه – عاقل نرود بپای خود زنده بگور. (صادق هدایت)
۸۱۰۸- ستوده کسی کاو میانه گزید (...تن خویش را آفرین گسترید.) (فردوسی)

۸۱۰۹- ستوده نباشد سر بادسار – (بر این داستان زد یکی هوشیار
که گر باد خیره نجستی ز جای – مگر یافتی چهره و دست و پای) (فردوسی)
۸۱۱۰- ستون بزرگیست آهستگی (همان بخشش و داد و شایستگی) (فردوسی)
۸۱۱۱- ستیز آوری کار اهریمن است – ستیزه بپرخاش آبستن است. (اسدی)
۸۱۱۲- ستیزه بپرخاش آبستن است – ستیزه گری کار اهریمن است. (اسدی)
۸۱۱۳- ستیزه بجایی رساند سخن – که ویران کند خانهای کهن. (فردوسی)
۸۱۱۴- سخت است جدایی بهم آموختگانرا (دوری ز برت سخت بود سوختگانرا...) (؟)
۸۱۱۵- سخن آن گو چه با دشمن چه با دوست – که هر گاو بشنود گوید که نیکوست. (ویس و رامین)
۸۱۱۶- سخن خوب و نغز طوطی گفت – خلعت طوق مشگ فاخته یافت.
(از چنین کارهای بی ترتیب – دل من خون شد و جگر بشکافت...) (مسعود سعد)
۸۱۱۷- سخن در تندرستی تندرست است – که در سستی همه تدبیر سست است
نشاید کرد خود را چاره ی کار – که بیمار است رای مرد بیمار. (نظامی)
۸۱۱۸- سخن کم گوی و نیکو گوی در کار – که از بسیار گفتن مرد شد خوار (ناصر خسرو)
۸۱۱۹- سخن گرچه دارد ز اختر فروغ – پسندیده باشد چو نبود دروغ (فردوسی)
۸۱۲۰- سخن گرچه دلبند و شیرین بود – سزاوار تصدیق و تحسین بود
چو یکبار گفتی مگو بازپس – که حلوا چ یکبار خوردند بس. (سعدی)
۸۱۲۱- سخن ماند از تو همی یادگار – سخن را چنین خوار مایه مدار
سخن ماند اندر جهان یادگار – سخن بهتر از گوهر شاهوار. (فردوسی)
۸۱۲۲- سرای سپنجی چه پهن و چه تنگ (و دیگر چو گیتی ندارد درنگ...) (فردوسی)
۸۱۲۳- سراییست بر وی گشاده دو در – یکی آمدن را شدن زان بدر
نه آن کآید ایدر بماند دراز – نه آن را که شد آمدن هست باز. (اسدی)
۸۱۲۴- سر از پیری ار چه شود خنگ بید – ز یزدان نباید بریدن امید
نه هر کاو جوان زندگانیش بیش – بسا پیر ماند و جوان رفت پیش. (اسدی)
۸۱۲۵- سر اشپختر را آورده (گویی...) (ispextor به روسی بازرس را گویند.)
۸۱۲۶- سرانجام بستر جز از خاک نیست – از او بهره زهر است و تریاک نیست. (فردوسی)
۸۱۲۷- سر خصم اگر بشکند مشت تو – شود نیز آزرده انگشت تو.
(بنرمی چو کاری توان برد پیش – درشتی مجویید زاندازه بیش...) (اسدی)
۸۱۲۸- سر دشمن آن کاو برآرد بماه – فرود افکند خویشتن را بچاه. (اسدی)
۸۱۲۹- سرفرازی مکن از کیسه پری – که بود کار فلک کیسه بری. (جامی)
۸۱۳۰- سر که از دسترنج خویش و تره – بهتر از نان دهخدا و بره. (سعدی)
۸۱۳۱- سر لاد چنان بند که برتابد بنلاد.
لاد را بر بنای محکم نه – که نگهدار لاد بنلاد است. (شمس فخری)
۸۱۳۲- سرمایه ی مرد سنگ و خرد – بگیتی بی آزاری اندر خورد. (فردوسی)
۸۱۳۳- سر مرا سرسری متراش ای استاد سلمانی – که ما هم در دیار خود سری داریم و سامانی. (؟)
۸۱۳۴- سر ناسزایان برافراشتن – وز ایشان امید بهی داشتن
سر رشته ی خویش گم کردن است – به جیب اندرون مار پروردن است. (فردوسی)
۸۱۳۵- سعادت رفیق کسی کرد حق – که او را ز گیتی بیک بار برد

(الهی مرا چون سرای سپنج – سرانجام باید به غیری سپرد
از این منزلم اندک اندک مبر – که خوش مرد آن کاو بیک بار مرد
نخواهم حیاتی که هر شخص را – گر انسان بود زنده نتوان شمرد...) (ابن یمین)
۸۱۳۶- سفر عید باشد بر آن کدخدای – که بانوی زشتش بود در سرای (سعدی)
۸۱۳۷- عیسی مسیح گشت چو راه سفر گرفت – موسی کلیم گشت چو افتاد در سفر
اندر سفر بلند همی گردد آفتاب – اندر سفر کمال پذیرد همی قمر. (معزی)
۸۱۳۸- سفید سفیدش سد تومان، سرخ و سفید سی سد تومان، حالا که رسید به سبزه هرچی بگی (بدی) میارزد.
سفید سفیدش سد تومان، سرخ و سفید دویست تومان، حالا که رسید به سبزه شش سد و شست و شش تومان.
۸۱۳۹- سقای زمستان و آهنگر تابستان.
۸۱۴۰- سگ بدستش نمیتوان داد اخته کند.
۸۱۴۱- سگ سیلی میخورد گربه تپانچه.
۸۱۴۲- سگ کاشی به از اکابر قم – (با وجودی که سگ بهتر از کاشی است.)
۸۱۴۳- سگ ناز(ی) آباد است نه غریبه میشناسد نه آشنا.
۸۱۴۴- سلیمان بی ایمان، یک من آرد و نیم من نان؟
۸۱۴۵- سماع و باده ی گلگون و لعبتان چون ماه – اگر فرشته ببیند بیافتد اندر چاه.
۸۱۴۶- سمند سیه زانوی بی نشان – چو از دور بینی بر او زر فشان.
۸۱۴۷- سن بیر کیشی من بیر کیشی.
۸۱۴۸- سنگ بد گوهر اگر کاسه ی زرین شکند – قیمت سنگ نیافزاید و زر کم نشود.
(گر خردمند ز اوباش جفایی بیند – تا دل خویش نیازارد و درهم نشود...) (سعدی)
۸۱۴۹- سنگ در دست و مار بر سر سنگ – نکند مرد هوشیار درنگ. (سعدی)
۸۱۵۰- سنی که روز حشر شفیعش عمر بود – کوری دگر عصاکش کوری دگر بود.
۸۱۵۱- سودا چنان خوش است که یک جا کند کسی.
۸۱۵۲- سه چیز است اندر جهان خواسته – که روزی و دانش کند کاسته.
یکی شرم و دیگر سرافراشتن – سیم پیشه را کاهلی داشتن. (اسدی)
۸۱۵۳- سه ماه می خور و نه ماه پارسا میباش – (نگویمت که همه ساله می پرستی کن...) (حافظ)
۸۱۵۴- سی روج را کردیم سه روجه آنهم گردن خروجه. (روج = روز خروج = خروس)
۸۱۵۵- گاوش نلیسیده. – سیلی روزگار نخورده.
۸۱۵۶- سینه ی خالی ز مهر گلرخان – کهنه انبانی بود پر استخوان. (شیخ بهایی)
۸۱۵۷- شاد آنکه غمی دارد و بتواند گفت (...دی فاخته ای بر سر شاخی با جفت
میگفت غمی که در دلش بود نهفت – رشک آمدم از حالش و با خود گفتم...)
۸۱۵۸- شادی بی غم در این بازار نیست (گنج بی مار و گل بی خار نیست...) (مولوی)
۸۱۵۹- شاعر چو رنجد بگوید هجا – بماند هجا تا قیامت بجا (که...) (فردوسی)
۸۱۶۰- شاعر و رمال و مرغ خانگی – هر سه تن جان میدهند از گشنگی. (یا: هر سه تن گه میخورند از گشنگی)
۸۱۶۱- شاعری نیست پیشه ای که از آن – رسدت نان بتره تره بدوغ

(...زان بود کار شاعران بی نور – که ندارد چراغ کذب فروغ) (ابن یمین)
۸۱۶۲- شاه دارو بود شراب ولی – زو چو بر حد اعتدال خوری
لیک با زهر همسری دارد – تو بافراط اگر زلال خوری
۸۱۶۳- شاه را به بود از طاعت سد ساله و زهد قدر یک ساعت عمری که در او داد کند. (حافظ)
۸۱۶۴- شب آبستن است ای برادر بروز (دل از بیمرادی بفکرت مسوز...) (سعدی)
۸۱۶۵- شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل (کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها...) (حافظ)
۸۱۶۶- شپشش منیژه خانم است.
۸۱۶۷- شد غلامی که آب جو آرد – آب جو آمد و غلام ببرد.
(...دام هر بار ماهی آوردی – ماهی این بار رفت و دام ببرد) (سعدی)
۸۱۶۸- شکر بجا آر که مهمان تو – روزی خود میخورد از خوان تو.
۸۱۶۹- شکسته سلیح و گسسته کمر – نه بوق و نه کوس و نه پا و نه سر. (فردوسی)
۸۱۷۰- شکلش را بدر خلا بکشند آفتابه رم میکند.
۸۱۷۱- شکم آخوند تغار خدا، شکم سید پناه بر خدا.
۸۱۷۲- شکم گرسنه و گوز فندقی.
۸۱۷۳- شکوه تاج سلطانی که بیم جان در آن درج است کلاهی دلکش است اما بدرد سر نمیارزد. (حافظ)
۸۱۷۴- شکیبایی و هوش و رای و خرد – هژبر ژیان را بدام آورد (فردوسی)
۸۱۷۵- شمع باشد هنر که چون افروخت – زان یکی سد چراغ بتوان سوخت (امیر خسرو)
۸۱۷۶- شمع بیهوده دان تو در برکور – لحن داوود و مستمع چو ستور. (سنایی)
۸۱۷۷- شمع تاجر آن گه است افروخته – که بود رهزن چو هیزم سوخته. (مولوی)
۸۱۷۸- شناسنده باید خداوند تاج – که تاراج را نام ننهد خراج (امیر خسرو)
۸۱۷۹- شنیدم ز دانای فرهنگ دوست – که زی هر کس آیین شهرش نکوست. (اسدی)
۸۱۸۰- شود جهان لب پرخنده ای اگر مردم – کنند دست یکی در گره گشایی هم. (صائب)
۸۱۸۱- شود خاره ی خشک لولوی تر – که دوشیزه بنددش بر دوش و بر. (ادیب)
۸۱۸۲- شوم است مرغ وام مر او را مگیر صید بر شام خفته بهتر کاز وام خورده شام. (ناصر خسرو)
۸۱۸۳- شوی دوشیزه دوشیزه باید. (شهربانو دختر یزدگرد)
۸۱۸۴- مرگ بد با سد فضیحت ای پدر – تو شهیدی دیده ای از کیز خر؟ (مولوی)
۸۱۸۵- شیراز و آب رکنی و آن یاد خوش نسیم عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است. (حافظ)
۸۱۸۶- شیر اگر مفلوج گردد همچنان از سگ به است. (گرچه درویشم بحمدالله مخنث نیستم...) (سعدی)
۸۱۸۷- گفت ای روبه تو عدل افروختی – این چنین قسمت ز که موختی؟
از کجا آموختی این ای بزرگ؟ - گفت ای شاه جهان از حال گرگ. (مولوی)

۸۱۸۸- شیرینی و لذات مقر – هست بر اندازه ی رنج سفر – لیک...آنگه از شهر و ز خویشان برخوری – کاز غریبی رنج و محنتها بری – هرچه آسان یافتی آسان دهی – درد مشگل یا برابر جان نهی) (مولوی)
۸۱۸۹- صبح کاذب زند ز صدق نفس – نور او یک دو نفس باشد و بس. (جامی)
۸۱۹۰- صبر آرد آرزو را نی شتاب – (صبر کن والله اعلم بالصواب.) (مولوی)
۸۱۹۱- صبر در صحرای خشک و سنگلاخ – احمقی باشد جهان حق فراخ. (مولوی)
۸۱۹۲- صبر نه باریست خوار هجر نه کاریست خرد (رخت دلم هرچه سود عشق بغارت ببرد...) (عمعق)
۸۱۹۳- صبورب مایه ی فیروزی آمد – قویتر پایه ی بهروزی آمد. (جامی)
۸۱۹۴- صحبت غنیمت است بهم چون رسیده ایم – تا کی دگر بهم رسد این تخته پاره ها. (صائب)
۸۱۹۵- صد در شود گشاده چو بسته شود دری.
۸۱۹۶- سد دینار داده ام فینش را هم من بکنم؟
۸۱۹۷- سدهزاران کیمیا حق آفرید – کیمیایی همچو صبر آدم ندید. (مولوی)
۸۱۹۸- صیاد گر اندیشه کند کام نهنگ – هرگز نکند در گرانمایه بچنگ. (سعدی)
۸۱۹۹- طمع را نباید که چندان کنی – که صاحب کرم را پشیمان کنی.
۸۲۰۰- طمع کرده بودم که کرمان خورم – که کرمان بخوردند ناگه سرم.
۸۲۰۱- ظالمی را خفته دیدم نیمروز – گفتم این خفته است خوابش برده به
آن که خوابش بهتر از بیداریست – آن چنان بد زندگانی مرده به. (سعدی)
۸۲۰۲- ظاهر از شیخ و باطن از شیطان.
۸۲۰۳- عارف چو بخود رسید بیند همه را.
۸۲۰۴- عاشقان را هست بی سرمایه سود – (عاشقان را کار نبود با وجود...) (مولوی)
۸۲۰۵- عاقبت نیکوتر آید چون گشاید دیرتر (هرچه اندیشه در آن بندی گشاید بی خلاف...) (معزی)
۸۲۰۶- عاقل آسوده زید تا بجهان خر برجاست.
۸۲۰۷- عالم بیخبری طرفه بهشتی بوده است – حیف و سد حیف که ما دیر خبردار شدیم. (صائب)
۸۲۰۸- عالمی را که گفت باشد و بس – هرچه گوید نگیر اندر کس. (سعدی)
۸۲۰۹- عجم زنده کردم بدین پارسی – (بسی رنج بردم در این سال سی...) (فردوسی)
۸۲۱۰- عروس جوان گفت با پیر شاه – که موی سپید است مار سیاه.
(جوان زن چو بیند جوانی هژیر – بنیکی نیاندیشد از شوی پیر...) (بدایعی بلخی)
۸۲۱۱- عروس ما عیبی نداره کوره کله سر گیجه داره.
۸۲۱۲- عزت اندر عزلت آمد ای فلان – تو چه جویی ز اختلاط این و آن؟ (شیخ بهایی)
۸۲۱۳- عسس را چو با دزد یاری بود – به گنجینه چون استواری بود؟ (امیر خسرو)
۸۲۱۴- عشق از افلاس میگیرد نمک – (...عشق مفلس را سزد بی هیچ شک) (عطار)
۸۲۱۵- عشق است و مفلسی و جوانی و نوبهار – (عذرم پذیر و جرم بذیل کرم بپوش...) (حافظ)
۸۲۱۶- عشق که رقص فلک از نور اوست – خوان سخن را نمک از شور اوست. (جامی)
۸۲۱۷- علم چندان که بیشتر خوانی – چون عمل در تو نیست نادانی. (سعدی)
۸۲۱۸- عنان بزرگی هرآن کس که جست – نخستش بباید بخون دست شست (فردوسی)
۸۲۱۹- عیال زن خویش باشد هرآن کس – که فرمان بر زن کند خویشتن را

(...ولیکن کسی را که زن شوی باشد – کجا در گزارد بگوش این سخن را) (انوری)
۸۲۲۰- عیب باشد بخانه اندر مرد – مرد را کار و شغل باید کرد. (سنایی)
۸۲۲۱- عیسی برهی دید یکی کشته فتاده – حیران شد و بگرفت بدندان سر انگشت
گفتا که کرا کشتی تا کشته شدی زار – تا باز کجا کشته شود آن که ترا کشت؟ (ناصر خسرو)
۸۲۲۲- غیر تسلیم و رضا کو چاره ای – در کف شیر نر خونخواره ای؟ (مولوی)
۸۲۲۳- فارسی شکر است ترکی هنر است.
۸۲۲۴- فارسی گو گرچه تازی خوشتر است.
۸۲۲۵- فاطمه ی زهرا برای شلخته ها دو رکعت نماز خوانده
۸۲۲۶- فرزند بنده ایست خدا را غمش مخور – تو کیستی که به ز خدابنده پروری؟
(...گر مقبل است گنج سعادت نصیب اوست – ور مدبر است رنج زیادت چه میبری؟) (سعدی)
۸۲۲۷- فرزند خصال خویشتن باش – (چون شیر بخود سپه شکن باش...) (نظامی)
۸۲۲۸- فروغ خور بگل نتوان نهفتن – (بخواهش باد را نتوان گرفتن...) (ویس و رامین)
۸۲۲۹- فزونت رنج رسد چون به برتری کوشی که مانده تر شوی آنگه که برشوی به فراز. (مسعود سعد)
۸۲۳۰- فضل مردان بر زنان ای بو شجاع – نیست بهر قوت و کسب و ضیاع
ورنه شیر و پیل را بر آدمی – فضل بودی بهر قوت ای عمی
فضل مردان بر زن ای حالی پرست – زان بود که مرد پایان بین تر است.
مرد کاندر عاقبت بینی خم است – او ز اهل عاقبت از زن کم است. (مولوی)
۸۲۳۱- فلک کو دیر مهر و زود کین است – در این محنت سرا کار وی این است
یکی را برکند چون خور بر افلاک – یکی را افکند چون سایه بر خاک. (جامی)
۸۲۳۲- فیض روح القدس ار باز مدد فرماید – دیگران هم بکنند آن چه مسیحا میکرد. (حافظ)
۸۲۳۳- قاطر پیش آهنگ آخرش توبره کش میشود.
۸۲۳۴- قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه – به شکر یا بشکایت برآید از دهنی (سعدی)
۸۲۳۵- قضا را دست بر مردم دراز است – (همه کار جهان از خلق راز است...) (ویس و رامین)
۸۲۳۶- قطره با قلزم چو استیزه کند – ابله است او ریش خود برمیکند. (مولوی)
۸۲۳۷- قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی. (حافظ)
۸۲۳۸- قم بود و غنبید آن هم امسال نبید.
۸۲۳۹- قوادی به از قاضیگریست.
۸۲۴۰- کار آسان گر نیابی چنگ در دشوار زن (ریش آوردی برو آسان پی دشوار کار...) (سوزنی)
۸۲۴۱- کار بوسه چو آب خوردن شور – بخوری بیش تشنه تر گردی. (رودکی؟)
این شوربخت دل بنمکدان لعل تو – تشنه تر است هرچه از او بیشتر خورد (عبدالرزاق)
۸۲۴۲- کار بی استاد خواهی ساختن – جاهلانه جان بخواهی باختن. (مولوی)
۸۲۴۳- کار چو بسته شود بگشایدا – وز پس هر غم طرب افزایدا. (اسرارالتوحید)
۸۲۴۴- کار خر است خواب و خور ای نادان – با خر بخواب و خور چه شوی همسر؟ (ناصر خسرو)
۸۲۴۵- کار خود گر بخدا باز گزاری حافظ – ای بسا عیش که با بخت خداداده کنی. (حافظ)

۸۲۴۶- کار سره و نیکو بدرنگ برآید – هرگز بنکویی نرسد مرد سبکبار. (فرخی)
۸۲۴۷- کاروانی زده شد کار گروهی سره شد.
تغاری بشکنه ماستی بریزه – جهان گردد بکام کاسه لیسان.
۸۲۴۸- کاری نمیگشاید از دست مانده بر سر – کاری نمی برآید از پای رفته در گل. (امیدی)
۸۲۴۹- کام دل بایدت چو گرگ بدر – بیغمی بایدت چو خر بستیز.
(...نانت ندهند اگر نباشی سگ – بشکنندت اگر نباشی حیز.) (مسعود سعد)
۸۲۵۰- کجا تواند دیدن گوزن طلعت شیر – چگونه یارد دیدن تذرو چهره ی باز؟ (مسعود سعد)
۸۲۵۱- کجا چون دیده ریزد اشگ بسیار – گشاده گردد از دل ابر تیمار
نبینی ابر پیوسته برآید – چو باران زو ببارد برگشاید. (ویس و رامین)
۸۲۵۲- کدام ابله بود احمق تر از آنک – بر زبر استاد دو کان گیرد. (کیمیای سعادت)
۸۲۵۳- کرد از جان مرد موسیقی شناس – لحن خلقت را ز موسیقی اساس. (عطار)
۸۲۵۴- که و مه تلبکار عمرند و بس – کسی را بمردن نباید هوس (امیر خسرو)
۸۲۵۵- کس آورد با کوه خارا نکرد – (از او باز گشتند دل پر ز درد...) (فردوسی)
۸۲۵۶- کس از پیش بینی نبیند گزند – (حسابی که فرمود رای بلند...) (نظامی)
۸۲۵۷- کس بیکسان خداست.
۸۲۵۸- بدین خواری بدین زاری بدین درد – مژه بر آب گرم و روی پر گرد
همی گویم خدایا کردگارا – بزرگا کامگارا بردبارا
تویار بیدلان و بیکسانی – همیشه چاره ی بیچارگانی (ویس و رامین)
۸۲۵۹- فریاد ز بیکسی نه رایست – آخر کس بیکسان خدایست. (نظامی)
۸۲۶۰- کس در غم روزگار جاوید نماند (نومید مشو مگو که امید نماند...) (قرةالعیون)
۸۲۶۱- کس نکرده است جز بمایه خمیر (خوی نیک است و عقل مایه ی دین...) (ناصر خسرو)
۸۲۶۲- کسی از حیز سر گزشت نخواست (آن شنیدی که ابلهی برخاست
سرگزشتی ز حیزی اندر خواست که بگو سرگزشتی ای بهمان
گفت رو رو ز نخ مزن هله هان... حیز را کون گزشت آید راست) (سنایی)
۸۲۶۳- کسی دارد از علم عالم فراغ – که او چون قلم خورد دود چراغ
(بکان کندن آید زر از کان تنگ – وزین کان بجان کندن آید بچنگ...) (میر خسرو)
۸۲۶۴- کسی را جهانبان ز بن نافرید – که از پیش روزی نکردش پدید
ترا داد و آنکس که پیوند تست – دهد نیز آن را که فرزند تست. (اسدی)
۸۲۶۵- کسی را در غریبی دل شکیباست – که در خانه نباشد کار او راست. (ویس و رامین)
۸۲۶۶- کسی را کجا کور بد رهنمون – بماند براه دراز اندرون (فردوسی)
۸۲۶۷- کسی را که دختر بود چاره نیست – ز شو دادن و شوی شایان زن. (فرخی)
۸۲۶۸- کسی را که در دل بود درد و غم – گرستنش درمان بود لاجرم. (فردوسی)
۸۲۶۹- کسی را که سالش بدو سی رسید – امید از جهانش بباید برید. (فردوسی)
۸۲۷۰- کسی را که کاهل بود رنج نیست - (که اندر جهان سود بیرنج نیست. (فردوسی)
۸۲۷۱- کسی را که کوتاه باشد خرد – ز دین نیاکان خود بگزرد. (فردوسی)
۸۲۷۲- کسی را که نام است و دینار نیست – ببازارگانی کسش یار نیست. (فردوسی)
۸۲۷۳- کسی را که یزدان نگهدار شد – چه شد گر بر دیگری خوار شد. (فردوسی)

۸۲۷۴- کسی سوی دوزخ نپوید بپای – (...دگر خیره سوی دم اژدهای) (فردوسی)
۸۲۷۵- کسی کز باده ی خوش دور باشد – اگر دردی خورد معذور باشد. (ویس و رامین)
۸۲۷۶- کسی کاو با تو نیکی کرد یکبار – همیشه آن نکویی یاد میدار (ناصر خسرو)
۸۲۷۷- کسی کاو برادر فروشد بخاک – سزد گر نخوانندش از آب پاک (فردوسی)
۸۲۷۸- کسی کاو ز فرمان یزدان بتافت – سراسیمه شد خویشتن را نیافت. (فردوسی)
۸۲۷۹- کشاورز و آهنگر و پاییاف – چو بیکار باشند سرشان بکاف. (فردوسی)
۸۲۸۰- کعبه و دیر هر دو کار است – آسیا را دو سنگ میباید. (سراج قمری)
۸۲۸۱- کفش تنگ دارد پای را لنگ – (برون کش پا از این گهواره ی تنگ – که...) (نظامی)
۸۲۸۲- کفشهات جفت حرفهات مفت.
۸۲۸۳- کلاغی تک کبک در گوش کرد – تک خویشتن را فراموش کرد. (نظامی)
۸۲۸۴- کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی.
۸۲۸۵- کم است غربیلش کن.
۸۲۸۶- کم شود قیمت کالا چو فراوان گردد – با فراوانی کالا ضرر آمیخته اند. (قاآنی)
۸۲۸۷- کم گریز از شیر و اژدرهای نر – ز آشنایان و ز خویشان کن حذر. (مولوی)
۸۲۸۸- کنجدی گر دهد ترا گردون – دبه ای بنددت سبک بر کون
(...نیست بیرنج راحت دنیا – خنک آن کس که کرد هر دو رها.) (سنایی)
۸۲۸۹- کند بیشرم هر کاری که خواهد – نترسد ز آن که آب او بکاهد. (ویس و رامین)
۸۲۹۰- کند سوگند بسیار آشکارا – دروغ اندیشی سوگند خوارا. (جامی)
۸۲۹۱- کنون از گذشته نیاریم یاد – (...به بیداد او کشته شد یا ز داد.) (فردوسی)
۸۲۹۲- کنونم آب حیاتی به حلق تشنه فرو کن نه آنگهی که بمیرم به آب دیده بشویی. (سعدی)
۸۲۹۳- کنون کوش کآب از کمر در گزشت – نه وقتی که سیلاب از سر گزشت. (سعدی)
۸۲۹۴- کودکان ناشتا پدر مدیون – مخور این نان و آش خون خور خون. (اوحدی)
۸۲۹۵- کودکی در سفر تو مرد شوی – رنجه از راه گرم و سرد شوی. (سنایی)
۸۲۹۶- کوری دخترش هیچ داماد، خوشگل میخواهد.
بدان زن مانی ای ماه سمن بر – که باشد در کنارش کور دختر
بدیده کوری دختر نبیند – همان داماد بی آهو گزیند. (ویس و رامین)
۸۲۹۷- به طمع در خطر میافت و مکن – رشته ی غم بدست آز دو تو
که نخواهد همیشه باز آمد – بسلامت ز چشمه سار سبو. (ابن یمین)
۸۲۹۸- خویشتن را در خطر مفکن بامید بهی – کاز کنار چشمه ناید تا ابد سالم سبوی. (ابن یمین)
۸۲۹۹- آن نمیدانست عقل پای سست – که سبو دایم ز جو ناید درست. (مولوی)
۸۳۰۰- نباید که ما را شود کار سست – سبو ناید از آب دایم درست. (نظامی)
۸۳۰۱- عادت این پاسبانان در تورست – نایدت هر بار دلو از چه درست. (مولوی)
۸۳۰۲- یک دل تشنه ناید از سر کویت درست – کوزه در سر چشمه چون بسیار شد خواهد شکست. (کاتبی)
۸۳۰۳- کوسه ی کم ریش دلی داشت تنگ – ریش کشان دید یکی را بچنگ
گفت رخم گرچه ز جاجی وش است – ایمنی از ریش کشان هم خوش است.
۸۳۰۴- کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت – یا رب از مادر گیتی به چه طالع زادم؟ (حافظ)

۸۳۰۵- کوی نومیدی مرو امیدهاست – سوی تاریکی مرو خورشیدهاست. (مولوی)
۸۳۰۶- که داند که این بخت بد ساز چیست – نهانیش با هر کسی راز چیست. (اسدی)
۸۳۰۷- که را از پس پرده دختر بود – اگر تاج دارد بداختر بود. (فردوسی)
۸۳۰۸- که را پیوند گیرد آشنایی – نباشد هیچ دردی چون جدایی. (ویس و رامین)
۸۳۰۹- که را در جهان هست هوش و خرد – کجا او فریب زمانه خورد. (فردوسی)
۸۳۱۰- که را دوست داری و کام تو اوست – هر آهوشرا همچنان دار دوست. (اسدی)
۸۳۱۱- که گفتت به جیحون برانداز تن – چو افتاده ای دست و پایی بزن (سعدی)
۸۳۱۲- کهن گردد نو ار سنگ و خاره – (کهن گشتی و نو بودی تو بی شک...) (ناصر خسرو)
۸۳۱۳- کی توان حق گفت جز زیر لحاف – (با چو تو خشم آور آتش سجاف) (مولوی)
۸۳۱۴- کیسه دوزی چه خواهی از طرار – (کاسه بندی چه خواهی از مجنون...) (اوحدی)
۸۳۱۵- کی شود پروانه از آتش نفور – (...زانکه او را هست در آتش حضور) (عطار)
۸۳۱۶- کی عمر رفته کس بدویدن گرفته است – (ما در تو کی رسیم که رفتی به سد شتاب...) (کمال خجند)
۸۳۱۷- کی فرار از خویشتن آسان بود – (میگریزم تا رگم جنبان بود...) (مولوی)
۸۳۱۸- کی توان بربط زدن در پیش کر – کی توان با شیعه گفتن از عمر. (مولوی)
۸۳۱۹- گاو در بغداد آید ناگهان – بگذرد از این سران تا آن سران

وز همه عیش و خوشیها و مزه – او نبیند غیر قشر خربزه (مولوی)

۸۳۲۰- گاو را دارند باور در خدایی عامیان – نوح را باور ندارند از پی پیغمبری. (سنایی)
۸۳۲۱- گاو نر هزار جریب به تخمش (یا به گندش).
۸۳۲۲- گزشت آن که ترا زلف عنبر افشان بود – (...گزشت آن که مرا خاطری پریشان بود.)
۸۳۲۳- گزشت شوکت محمود و در زمانه نماند – جز این فسانه که نشناخت قدر فردوسی.
۸۳۲۴- گر آزاده ای بر زمین خسب و بس – مکن بهر قالی زمین بوس کس. (سعدی)
۸۳۲۵- گر از هر باد چون بیدی بلرزی – اگر کوهی شوی کاهی نیارزی

رهایی خواهی از سیلاب اندوه – قدم بر جای باید بود چون کوه

گر اندوهست می انده ربایست – وگر شادیست می شادی فزایست

کجا انده بود اندوه سوز است – کجا شادی بود شادی فروز است. (ویس و رامین)

۸۳۲۶- گر اندیشه ی بد کنی بد رسد – (که اندیشه ای تا چنین گشت بد...) (فردوسی)
۸۳۲۷- گر بترسی زآن که دیگر کس بجوید عیب تو – چشمت از عیب کسان لختی بباید خوابنید. (ناصر خسرو)
۸۳۲۸- گر بجوانی و به پیریستی – پیر بمردی و جوان زیستی. (عسجدی)
۸۳۲۹- گر بد گوید ترا از سفیهی – چاره نبود بجز شنیدن

گر سگ گزدت در آن چه گویی – سگ را بعوض توان گزیدن؟ (عوفی)

۸۳۳۰- گر بری گوش ور کنی دنبم – که من از جای خود نمیجنبم.
۸۳۳۱- گر به سجده آدمی رهبر شدی – دنک هر رزاز پیغمبر شدی.
۸۳۳۲- گر بگویم شرح آن بیحد شود – مثنوی هفتاد من کاغذ شود. (مولوی)
۸۳۳۳- گربه بیند دنبه اندر خواب خویش – (گفت در ره موسیم آمد به پیش...) (مولوی)
۸۳۳۴- گربی بر گی بمرگ مالد گوشم – آزادی را ببندگی نفروشم (علی الرقا در حدیقه ی سنایی)

۸۳۳۵- گرت راهی نماید راست چون تیر – از آن برگرد و راه دست چپ گیر.
حذر کن زآنچه دشمن گوید آن کن – که بر دندان گزی دست تغابن...) (سعدی)
۸۳۳۶- گر تو خواهی تا شوی مرد ای پسر - هیچ درمان نیست چون درد ای پسر. (عطار)
۸۳۳۷- گه بده، گاهی بخور، گاهی بدار – اینت برخورداری است از روزگار. (عطار)
۸۳۳۸- گاو بکشتیم، گوسفند بکشتیم، سگ برینه میان این چی میا (چیز میزها) که شما بخوردید!
۸۳۳۹- گر جامه گلیم یا که دیباست – چون شسته و پاک بود زیباست. (ایرج میرزا)
۸۳۴۰- گر جماغ این است کاید از خران – برکس ما میریند (miriyand) این شوهران (انوری؟ یا مولوی؟)
۸۳۴۱- یاران ز مار گرزه بسی سهمگین ترند – فرمان من بکن بدل یار مار گیر. (مقامات حمیدی)
۸۳۴۲- گرچه با تو شه نشیند بر زمین – خویشتن بشناس و نیکوتر نشین. (مولوی)
۸۳۴۳- گرچه بازو سخت داری زور با آهن مکن – (سعدیا با ساعد سیمین نشاید پنجه کرد...) (سعدی)
۸۳۴۴- گرچه خوبی بسوی زشت بخواری منگر – کاندر این ملک چو طاووس بکار است مگس. (سنایی)
۸۳۴۵- گر خری دیوانه شد یک دم گاو – بر سرش چندان بزن کاید بخاو. (مولوی)
۸۳۴۶- گر درم داری گزند آرد بدین – بفکن او را گرم و درویشی گزین (رودکی؟)
۸۳۴۷- گر در همه شهر یک سر نیشتر است – در پای کسی رود که درویشتر است.
(...با آن همه راستی که میزان دارد – میل از طرفی کند که او بیشتر است) (سعدی)
۸۳۴۸- یک زرع شاخ بهتر از سد زرع دمه (dom).
۸۳۴۹- گرد نادر گشتن از نادانی است – (...هر کسی را کی ره سلطانی است.) (مولوی)
۸۳۵۰- گردن ما از مو باریکتر، شمشیر شما از الماس برنده تر.
۸۳۵۱- گردن منه از خصم بود رستم زال – منت مکش از دوست بود حاتم طی.
(گر زان که بر استخوان نماند رگ و پی – از خانه ی تسلیم منه بیرون پی...) (خاقانی)
۸۳۵۲- گردن و ریش و پای و قد دراز – از حماقت حدیث گوید باز. (اوحدی)
۸۳۵۳- گر ز آیین و کیش برگردی – به که از قول خویش برگردی.
۸۳۵۴- گر زر خالص شده ای خوش تو را – ور نه چه چاره است ز آتش تو را. (جامی)
۸۳۵۵- گر که بستانی و ننهی بجای – اندر آید کوه زان دادن ز پای. (مولوی)
۸۳۵۶- گر سخن از نیکویی چون زر بود – آن سخن ناگفته نیکوتر بود. (عطار)
۸۳۵۷- گر سیاه است و هماهنگ تو است – تو سفیدش خوان که همرنگ تو است. (مولوی)
۸۳۵۸- گرگ و شیر و خرس داند عشق چیست – کم ز سگ باشد که از عشق او تهیست. (مولوی)
۸۳۵۹- گرمتر گردد همی از منع مرد – (گرمتر شد مرد زان منعش که کرد...) (مولوی)
۸۳۶۰- گر مذهب عاشقان عاقل داری – یک دوست بسنده کن که یک دال داری.
۸۳۶۱- گر نباشد بیم مردن زندگی دشوار نیست. – خانه ی خوبست هستی لیل بد همسایه است...) (وحید قزوینی)
۸۳۶۲- گشاید بند چون دشوار گردد – بخندد شمع چون بیمار گردد
(تو صابر باش در غم روزکی چند – نماند هیچ کس جاوید در بند...) (؟)
۸۳۶۳- گفت شیخا هر آنچه گویی هستم – لیکن تو چنانکه مینمایی هستی؟
(شیخی بزنی فاحشه گفتا مستی – پیوسته بدام دیگران پابستی...) (خیام؟)

۸۳۶۴- گفت با لیلی خلیفه کاین تویی؟ - کز تو شد مجنون پریشان و غوی؟
از دگر خوبان تو افزون نیستی – گفت خامش چون تو مجنون نیستی. (مولوی)
۸۳۶۵- گفت پیغمبر باصحاب کبار – تن مپوشانید از باد بهار
کانچه با برگ درختان میکند – با تن و جان شما آن میکند.
روی راستین این چامه چنین است.
گفت پیغمبر ز سرمای بهار – تن مپوشانید یاران زینهار
زانکه با جان شما آن میکند – کان بهاران با درختان میکند. (مولوی)
۸۳۶۶- گفت پیغمبر که جنت از اله – گر همیخواهی ز کس چیزی مخواه. (مولوی)
۸۳۶۷- گفت چشم تنگ دنیا دار را – یا قناعت پر کند یا خاک گور
(آن شنیدستی که وقتی تاجری – در بیابانی بیفتاد از ستور...) (سعدی)
۸۳۶۸- گفت عمرت چند سال است ای پسر – بازگوی و دو مدزد و میشمر
گفت هجده هفده نی نی شانزده – ای برادر خوانده یا که پانزده
گفت واپس واپس ای خیره سرت – باز میرو تا به کس مادرت. (مولوی)
۸۳۶۹- گفت کم کن که من چه خواهم کرد – گوی کردم مگو که خواهم کرد. (سنایی)
۸۳۷۰- گفتگوی کفر و دین آخر بیک جا میکشد – (...خواب یک خوابست باشد مختلف تعبیرها)
(صائب)
۸۳۷۱- گفتن بسیار نه از نغزی است – ولوله ی طبل ز بیمغزی است. (جامی)
۸۳۷۲- گل را باش گلدان را باش یخ را باش یخدان را باش دیزی ببار جیزه بدار کاشکی نه نه م زنده میشد این دورانم دیده میشد.
۸۳۷۳- گله ی شهربانو از عمر است. – (خاطرم بکر و عهد نامرد است
نزد نامرد بکر کم خطر است – نالش بکر خاطرم ز قضاست...) (خاقانی)
۸۳۷۴- دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز.
۸۳۷۵- گمان مبر که یهودی شریف خواهد شد – (گر آستانه ی سیمین به میخ زر بزند...) (سعدی)
۸۳۷۶- گناه بوده بر مردم نهفتن – بسی نیکوتر از نابوده گفتن. (ویس و رامین)
۸۳۷۷- گنده بود آن آب که استاده بود هاژ – (هموار همیرو سپس دانش از ایراک...) (ناصر خسرو)
۸۳۷۸- گنه چشمان کرن دل مبتلا بی – (بلا بی دل، بلا بی دل، بلا بی...
اگر چشمان نکردی دیده بونی – چه ذونی دل که خوبان در کجا بی) (بابا طاهر)
۸۳۷۹- گنه را عذر شوید جامه را آب – (خرد را می ببندد چشم را خواب...) (ویس و رامین)
۸۳۸۰- گنه نا کردن و بیباک بودن – بسی آسانتر از پوزش نمودن. (ویس و رامین)
۸۳۸۱- گوسپند از برای چوپان نیست – بلکه چوپان برای خدمت اوست
(پادشه پاسبان درویش است – گرچه نعمت بفر دولت اوست...) (سعدی)
۸۳۸۲- گوسفند امام رضا را تا چاشت نمیچراند.
۸۳۸۳- گوشت چون گنده شود او را نمک درمان بود – چون نمک گنده شود او را به چه درمان کنند؟
(ناصر خسرو)
۸۳۸۴- وین شکم بیهنر پیچ پیچ – صبر ندارد که بسازد به هیچ
(گوش تواند که همه عمر وی – نشنود آواز دف و چنگ و نی
دیده شکیبد ز تماشای باغ – بی گل و نسرین بسر آرد دماغ

ور نبود بالش آکنده پر – خواب توان کرد حجر زیر سر
ور نبود دلبر همخوابه پیش – دست توان کرد در آغوش خویش...) (سعدی)
۸۳۸۵- گوهر از بحر کی برون آرد – ترک سر تا نمیکند غواص. (حافظ)
۸۳۸۶- گوهر کانی را به آتش آزمایند و گوهر آدمی را به می.
۸۳۸۷- گویند سنگ لعل شود در مقام صبر – آری شود ولیک بخون جگر شود. (حافظ)
۸۳۸۸- گویند صبر کن که ترا صبر بر دهد – آری دهد ولیک به عمر دگر دهد. (دقیقی)
۸۳۸۹- گویی که بعد ما چه کنند و کجا روند – فرزندکان و دخترکان یتیم ما؟
خود یاد ناوری که چه کردند و چون شدند – آن مادران و آن پدران قدیم ما؟ (سنایی)
۸۳۹۰- که میخورد لطیفه میپندارد.
۸۳۹۱- گهی گرگ باید بدن گاه میش – (تو را کارهای بزرگ است پیش...) (فردوسی)
۸۳۹۲- لانجین پیاله کن که لب یار نازک است.
۸۳۹۳- لب مگشا گرچه در او نوشهاست – کز پس دیوار بسی گوشهاست. (نظامی)
۸۳۹۴- لحن داود و کر مادرزاد – (چه بود زین شنیع تر بیداد...) (سنایی)
۸۳۹۵- لقمان را گفتند ادب (حکمت) از که آموختی؟ گفت از بی ادبان.
(از نابینایان که تا جاییرا نپرواسند قدم ننهند.)
۸۳۹۶- لقمه با بیم جان خورد آهو – زان ندارد نه دنبه نه پهلو. (سنایی)
۸۳۹۷- لنگکی زیر و لنگکی بالا – نی غم دزد و نی غم کالا.
۸۳۹۸- لوزینه که سازوار جان است – در معده چو پر خوری زیان است. (امیر خسرو)
۸۳۹۹- ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما – بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان. (خاقانی)
۸۴۰۰- ما برای وصل کردن آمدیم – نی برای فصل کردن آمدیم. (مولوی)
۸۴۰۱- مادگی خوش آیدت چادر بگیر – رستمی خوش آیدت خنجر بگیر (مولوی)
۸۴۰۲- که مازندران خرم و شاد باد – همیشه بر و بومش آباد باد
که در بوستانش همیشه گل است – بکوه اندرون لاله و سنبل است
هوا خوشگوار و زمین پر نگار – نه گرم و نه سرد و همیشه بهار
نوازنده بلبل بباغ اندرون – گرازنده آهو براغ اندرون
همه ساله خندان لب جویبار – بهر جای بازی شکاری بکار
دی و بهمن و آذر و فرودین – همیشه پر از لاله بینی زمین. (فردوسی)
۸۴۰۳- ماستی که ترشه از تغارش پیداست – (سالی که نکوست از بهارش پیداست).
۸۴۰۴- ما سه نفر بلادر خوردیم، آن دو دیوانه شدند اما مرا بحمدالله باکی نیست.
۸۴۰۵- مال وقف است و تعلق بدعاگو دارد – (هر کجا قاب پلو جوجه و کوکو دارد...)
۸۴۰۶- مبادا کس که از زن مهر جوید – که در شوره بیابان گل نروید. (ویس و رامین)
۸۴۰۷- مباش بنده ی تقلید اگر نه حیوانی – (نگویمت که برو باش حامی اشراف
به مذهب من هست تیره وجدانی – ولیک گویمت از امر چون خودی بگذر...) (کمالی)
۸۴۰۸- مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن – که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست. (حافظ)
۸۴۰۹- مبر غم به چیزی که رفتت ز دست – مر این را نگهدار اکنون که هست. (اسدی)
۸۴۱۰- گامی دو سه بر ما نه اشکی دو سه هم بفشان – (گوید که تو از خاکی ما خاک توییم اکنون...)
(خاقانی)

۸۴۱۱- متکیستان به زر استان، کهورستان به زور استان، آدورستان بگورستان.
(به گویش کرمانی "متکی" "شیرین بیان" را گویند و "متکیستان" "شیرین بیان زار" است. "کهورستان" "زمین چلتاغ دار" است و "آدورستان" زمینی است که در آن فراوان "خار شتر" روییده باشد.)
۸۴۱۲- مثال عشق خوبان همچو دریاست – کنار و قعر او هر دو نه پیداست.
اگر خواهی در او آسان توان جست – ولیکن چون بخواهی بد توان رست. (ویس و رامین)
۸۴۱۳- مثل اصفهانی آخر کفر خودش را میگوید.
۸۴۱۴- مثل شبت آش عزا.
۸۴۱۵- مثل شپش لحاف کهنه.
۸۴۱۶- مثل شتر بر نردبان.
۸۴۱۷- مثل گربه از هر دست بیاندازیش (بیاندازندش) با پا به زمین میاید.
۸۴۱۸- محتسب کون برهنه در بازار – قحبه را میزند که روی بپوش. (سعدی)
۸۴۱۹- مخور باده چندان کت آرد گزند – مشو مست از او خرمی کن بسند. (اسدی)
۸۴۲۰- مخور جمله ترسم که دیر ایستی – به پیرانه سر بد بود نیستی. (نظامی)
۸۴۲۱- مخور گر بخردی تیمار رفته – به روز رفته ماند یار رفته...) (ویس و رامین)
۸۴۲۲- مدان به ز دانش یکی خواسته – که ناید همی از دهش کاسته
جوان را بود مایه ی زندگی – رساند به آزادی از بندگی
بدین جات از بد نگهبان بود – چو زایدر شدی توشه جان بود. (اسدی)
۸۴۲۳- مده دل به غم تا نکاهد روان – به شادی همیدار تن را جوان. (اسدی)
۸۴۲۴- مر آن را که دانش بود توشه برد – بمیرد تنش نام هرگز نمرد. (فردوسی)
۸۴۲۵- مرا دردیست اندر دل که گر گویم زبان سوزد – وگر پنهان کنم ترسم که مغز استخوان سوزد.
۸۴۲۶- مرا سر نهان گر شود زیر سنگ – از آن به که نامم برآید به ننگ. (فردوسی)
۸۴۲۷- مرد آزاده به گیتی نکند میل دو چیز – تا وجودش به همه عمر سلامت باشد.
زن نخواهد اگرش دختر قیصر بدهند – وام نستاند اگر وعده قیامت باشد. (حکیم روحانی)
۸۴۲۸- مردان جهان بگوشه ای زآن رفتند – کامروز مخنثان جهان بگرفتند. (عطار)
۸۴۲۹- مرد اگر یک قراضه کار کند – زن به کدبانویی چهار کند.
(...گر ز شو خرج زن فزون باشد – حال سامان خانه چون باشد؟) (امیر خسرو)
۸۴۳۰- مرد باید خواه خاص و خاص عام – کو بود در فن و کار خود تمام
ذره ای گر نیک نامی بادت – در همه کاری تمامی بایدت. (عطار)
۸۴۳۱- مرد خندان لب نباشی مرد سندان دل نباش – (...مرد دندان مزد نبوی درد دندان کن مباش) (سنایی)
۸۴۳۲- مرد را کار و کار را مردان – (چیست بهتر در این جهان جهان...) (سنایی)
۸۴۳۳- مرد را نام نکو به ز هزاران پسر است – (گر پسر نیست ترا نام نکو هست ترا...) (معزی)
۸۴۳۴- مرد راه نیاندیشد از نشیب و فراز – (و مشکلات طریقت عنان متاب ای دل که...) (حافظ)
۸۴۳۵- مرد که در کار نباشد جسور – دور بود از همه لذات دور. (ایرج میرزا)
۸۴۳۶- مرد یزدان گر نباشی جفت اهریمن مباش – (گرد پاکی گر نگردی گرد خاکی هم مگرد...) (سنایی)

۸۴۳۷- مر زنان را برهنگی جامه است – خاصه آن را که شوخ و خودکامه است. (سنایی)
۸۴۳۸- مرغ پر نارسته چون پران شود – لقمه ی هر گربه ی دران شود. (مولوی)
۸۴۳۹- مرغی سر کوهی بنشست و برخاست – بنگر که از آن کوه چه افزود و چه کاست. (اسرار التوحید)
۸۴۴۰- مرغی که تخم زرین میکرد بمرد. – (فیلیپوس پدر اسکندر مقدونی در پاسخ به دارا)
بدو گفت رو پیش دارا بگو – که از باژ ما شد کنون رنگ و بوی
که مرغی که زرین همی خایه کرد – بمرد و سر باژ بیمایه کرد. (فردوسی)
۸۴۴۱- مزن زشت بیغاره ز ایران زمین – که یک شهر از آن به ز ما چین و چین
بهر شد بر از بخت چیر آن بود – که او در جهان شاه ایران بود.
بایران شود باژ یکسر شهان – نشد باژ آن هیچ جای از جهان
از ایران جز آزاده هرگز نخاست – خرید از شما بنده هرکس که خواست. (اسدی)
۸۴۴۲- مزن فال بد کاورد حال بد – (...مبادا کسی کاو زند فال بد.) (نظامی)
۸۴۴۳- مژدگانی که گربه عابد شد – (عابد و زاهد و مسلمانا) (عبید زاکانی)
۸۴۴۴- مستی و بیخودی ز شرب شراب – آن که تازیست به بود در خواب
و آن که پارسیست روزی دان – سرفرازی و نیکروزی دان (سنایی)
۸۴۴۵- مشت در کونی.
۸۴۴۶- مطلق این آوازه ها از شه بود – گرچه از حلقوم عبدالله بود. (مولوی)
۸۴۴۷- معلف اسبان تازی را خران بگرفته اند – در چنین تشویش ملک ای زیرکان افسار کو؟ (سنایی)
۸۴۴۸- مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه – (مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو...) (خیالی)
۸۴۴۹- مکش مادرش همین یکی را دارد.
۸۴۵۰- مکن باور سخنهای شنیده – شنیدن (شنیده) کی بود مانند دیده؟ (ناصر خسرو)
۸۴۵۱- مکن بد با کسی و بد میاندیش – کجا چون بد کنی بد آیدت پیش. (ویس و رامین)
۸۴۵۲- مگر بلال مرد اذان گو قحط میشود؟
۸۴۵۳- نداشت او زنده چوب از کون خود باز – چگونه مرده دارد چشم بد باز؟
مگر دیوانه ای میشد براهی – سر خر دید در پالیزگاهی
بدیشان گفت چون خر شد لگد کوب – چراست این استخوانش برسر چوب؟
چنین گفتند کای پرسنده ی راز – برای آن که دارد چشم بد باز
چو شد دیوانه زاین معنی خبردار – بدیشان گفت کای مشتی جگرخوار
گر آنستی که این خر زنده بودی – بسی زاین کار خر را خنده بودی...) (عطار)
۸۴۵۴- (یکی روستایی سقط شد خرش – علم کرد بر تاک بستان سرش
جهاندیده پیری بر او برگزشت – چنان گفت خندان به ناطور دشت)
مپندار جان پدر کاین حصار – کند دفع چشم بد از کشتزار
که این دفع چوب از سر و گوش خویش – نمیکرد تا ناتوان مرد ریش. (سعدی)
۸۴۵۵- مگر موشها را شیر داده ای؟
۸۴۵۶- مگس برنجاست آدمی نیکوتر از آنک علما بر درگاه سلطان. (کیمیای سعادت)

۸۴۵۷- مگسهای خایه ی خر را میشمردم. "(مادری دختر خویش را پندی دراز میگفت. پس از انجام گفتار پرسید: "اکنون دانستی که سپس چسان باید زیست؟" دختر گفت: "ای مادر هیچ ندانستم، چه از آن گاه که تو به سخن شدی من...)
۸۴۵۸- مگو از هیچ نوعی پیش زن راز - که زن رازت بگوید جمله سرباز (عطار)
۸۴۵۹- مگوی اسرار حال خویش با زن – که یابی راز فاش کوی و برزن (ناصر خسرو)
۸۴۶۰- ملا و فقیه و صوفی و دانشمند – این جمله شدی و لیک آدم نشدی.
۸۴۶۱- ملحد گرسنه و خانه ی خالی و طعام – عقل باور نکند کاز رمضان اندیشد
(تشنه ی سوخته بر چشمه ی حیوان چو رسید – تو مپندار که از پیل دمان اندیشد...) (سعدی)
۸۴۶۲- من آن را آدمی دانم که دارد سیرت نیکو – مرا چه مصلحت با آن که این گبر است و آن ترسا (سلمان ساوجی)
۸۴۶۳- منشان پیش یکدگر زن و مرد – ور نشینند منع باید کرد. (اوحدی)
۸۴۶۴- منشین بیکار از آن که بیگاری – به زآن که کنی بخیره بیکاری. (ناصر خسرو)
۸۴۶۵- من گرسنه در برابرم سفره ی نان – همچون عزبم بر در حمام زنان. (سعدی)
۸۴۶۶- من مست و تو دیوانه ما را که برد خانه؟
۸۴۶۷- من موی خویش را نه از آن میکنم سیاه – تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه
چون جامه ها بوقت مصیبت سیه کنند – من موی از مصیبت پیری کنم سیاه. (رودکی)
۸۴۶۸- من و تو هردو فرزند جهانیم – ابر یک حال ماندن چون توانیم؟
(جهان چون آسیابی گرد گرد است – که دادارش چنین گردنده کرده است...) (ویس و رامین)
۸۴۶۹- منیژه منم دخت افراسیاب – برهنه ندیده مرا آفتاب. (فردوسی)
۸۴۷۰- مهتری گر بکام شیر در است – رو خطر کن ز کام شیر بجوی
(...یا بزرگی و عز و نعمت و جاه – یا چو مردانت مرگ رویاروی) (حنظله ی باد غیسی)
۸۴۷۱- مهره ی خر در خور تزیین افسار خر است – (نکته ی نادان برای ریشخند او نکوست...) (امیر علی شیر)
۸۴۷۲- مهری که به شیر شد فراهم – تا جان نرود کجا شود کم؟ (امیر خسرو دهلوی)
۸۴۷۳- میاز ایچ با آز و با کینه دست – بمنزل مکن جایگاه نشست
سرای سپنج است بر راه رو – تو گردی کهن دیگر آید بنو
یکی اندر آید دگر بگزرد – زمانی بمنزل چمد یا چرد
چو برخیزد آواز کوس رحیل – بخاک اندر آید سر شیر و پیل. (فردوسی)
۸۴۷۴- میاسای از آموختن یک زمان – (...ز دانش میافکن دل اندر گمان) (فردوسی)
۸۴۷۵- میان این هیر و ویر – بیا زیر ابرو مرا بگیر.
۸۴۷۶- میانه گزین در همه کار کرد – به پیوستگی هم به ننگ و نبرد. (فردوسی)
۸۴۷۷- میانه کار همی باش و بس کمال مجوی – که مه تمام نشد جز برای نقصان را. (ناصر خسرو)
۸۴۷۸- میخ قمی.
۸۴۷۹- می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب – چون نیک بنگری همه تزویر میکنند. (حافظ)
۸۴۸۰- می دشمن مست و دوست هشیار است – اندک تریاق و بیش زهر مار است.
در بسیارش مضرب اندک نیست – در اندک او منفعت بسیار است. (ابوعلی سینا)
۸۴۸۱- میره ت نون آر بو خونت بن گر.

(گویش بختیاری "میره" = "شوهر"، "نون آر" = "نون آور"، "بو" = "باشد"، "خونت" = "خانه ات"، "گر" = "کوی سنگی")

۸۴۸۲- شوهرت شغال باشد آردت ته تغار باشد.

۸۴۸۳- میره م تور بی آردم تو تیر بی.

(به گویش بختیاری "میره" = "شوهر"، "تور" = "شغال"، "بی" = "باشد"، "تیر" = "تغار").

۸۴۸۴- شوهرم برود کاروانسرا نانش بیاید حرمسرا.

۸۴۸۵- میشود سیر در لقمه ی اول ز جان خویش سیر – بر سر خوان لئیمان هرکه مهمان میشود. (صائب)

۸۴۸۶- میشود گوهر اگر جمع تواند کردن – آبرویی که بدریوزه گدا میریزد. (صائب)

۸۴۸۷- میوه ام داد آسمان وقتی که دندان را گرفت – (وقت پیری آمد آن سیب ز نخدانم بدست...)

۸۴۸۸- میهمان سخت عزیز است ولیکن چو نفس – خفقان آرد اگر آید و بیرون نرود

۸۴۸۹- ناآمدگان اگر بدانند که ما – از دهر چه میکشیم نایند دگر

(افلاک بجز غم نفزایند دگر – ننهند بجا تا نربایند دگر...) (خیام)

۸۴۹۰- نادان مردمان اویست که دوستی با زنان بدرشتی جوید. (تاریخ سیستان)

۸۴۹۱- نادان نه پرسد و نه داند.

۸۴۹۲- نار بیرونی بآبی بفسرد – نار شهوت تا بدوزخ میبرد. (مولوی)

۸۴۹۳- نام زر در لغت فارس از آن است درست – که به زر کار درست آید و بی زر دشوار. (قاآنی)

۸۴۹۴- نان فروزن به آب دیده ی خویش – وز در هیچ سفله شیر مخواه

(ای بدریای عقل کرده شناه- وز بد و نیک روزگار آگاه...) (سنایی)

۸۴۹۵- نباشد در دلی هم کفر و هم دین – نگنجد در بری هم مهر و هم کین. (ویس و رامین)

۸۴۹۶- نباشد شادمانی بی نژندی – نه پیروزی بود بی مستمندی. (ویس و رامین)

۸۴۹۷- نباشد فراوان خورش تندرست – بزرگ آن که او تندرستی بجست. (فردوسی)

۸۴۹۸- نباشد هیچ زن را رشک بر شوی – که شوی رشک بر باشد بلاجوی (ویس و رامین)

۸۴۹۹- نباید خود آراستن ماه را – (بیآراست آن دختر شاه را...) (فردوسی)

۸۵۰۰- نباید گرگ را دریدن آموخت – (ز بیدادی جهان داند جهان سوخت...) (عطار)

۸۵۰۱- نبرد عشق را جز عشق دیگر – (...چرا یاری نگیری زو نکوتر؟) (ویس و رامین)

۸۵۰۲- نبست ایچ در داور بینیاز – کز آن به دری پیش نگشاد باز. (اسدی)

۸۵۰۳- نبض تهیدست نگیرد طبیب – (...درد فقیران همه جا بی دواست) (پروین)

۸۵۰۴- نبید خورده ناید باز جامت – همیدون مرغ جسته باز دامت. (ویس و رامین)

۸۵۰۵- نبینی که چون گربه عاجز شود – برآرد به چنگال چشم پلنگ. (سعدی)

۸۵۰۶- نتوان نهفتن درد از طبیبان – (ما درد پنهان با یار گفتیم...) (حافظ؟)

۸۵۰۷- نحس شاگردی که با استاد خویش – همسری آغازد و آید به پیش. (مولوی)

۸۵۰۸- نخستین بنرمی سخنگوی باش – بداد و بکوشش بی آهوی باش

چو کارت بنرمی نگردد نکوی – درشتی کن آنگاه و پس رزم جوی. (فردوسی)

۸۵۰۹- نخواهد خویشتن را هیچکس بد – (چه آن کاو بیخرد باشد چه بخرد...) (ویس و رامین)

۸۵۱۰- نخواهی که زیر افتی از جای خویش – ز اندازه بیرون منه پای خویش (امیر خسرو)

۸۵۱۱- نخواهی که ضایع کنی روزگار – بناکار دیده مفرمای کار. (سعدی)

۸۵۱۲- ندید بدید وقتی که دید بخودش چید. (بخود برید).
۸۵۱۳- ندیده کسی ترک آزاده مرد – (...چه گوییم از روز جنگ و نبرد.) (فردوسی)
۸۵۱۴- نرخ متاعی که فراوان بود – گر بمثل جان بود ارزان بود. (جامی)
۸۵۱۵- نردبان خلق این ما و من است – عاقبت زین نردبان افتادن است
(هرکه بالاتر رود ابله تر است – کاستخوان او بتر خواهد شکست.) (مولوی)
۸۵۱۶- نرسد دست من به چرخ بلند – ورنه بگشادمیش بند از بند
قسمتی کرد سخت ناهموار – بیش و کم در میان خلق افکند.
این نیابد همی به رنج پلاس – و آن نپوشد همی ز ناز پرند.
آن که بسیار یافت ناخشنود – و آن که اندک ربود ناخرسند. (مسعود سعد)
۸۵۱۷- نرود مرغ سوی دانه فراز – چون دگر مرغ بیند اندر بند
(...پند گیر از مصائب دگران – تا نگیرند دیگران ز تو پند.) (سعدی)
۸۵۱۸- نزد خرد شاهی و پیغمبری – چون دو نگینند در انگشتری (نظامی)
۸۵۱۹- نزدیکی است علت محرومی – زان چشم مینبیند مژگان را. (قاآنی)
۸۵۲۰- نزدیکی بود انجام دوری – (همی گفتم بجا آور صبوری...که...) (ویس و رامین)
۸۵۲۱- نزیبد مرا با جوانان چمید – که بر عارضم صبح پیری دمید. (سعدی)
۸۵۲۲- بدان گه که خم گیردت یال و پشت – بجز باد چیزی نداری به مشت. (فردوسی)
۸۵۲۳- نسازد، تو ناچار با او بساز – که روزی نشیب است و روزی فراز
(چنین است رسم سرای جهان – همی راز خویش از تو دارد نهان...) (فردوسی)
(در بند دوم چامه ی بالا "جهان" به مینی world نیست و همانا شکافته از کارواژه ی "جستن" و "جهیدن" است که خود به معنی chance, change, mutate است.)
۸۵۲۴- نسوزد عشق را جز عشق خرمن – چنان چون بشکند آهن به آهن. (ویس و رامین)
۸۵۲۵- نشان بنده ی مقبل همین است – که پیش از کارها او کار بین است. (عطار)
۸۵۲۶- نشان پدر باید اندر پسر – روا نبود ار کمتر آرد هنر. (فردوسی)
۸۵۲۷- نشاید باد را در بر گرفتن – نه دریا را به مشتی برگرفتن. (ویس و رامین)
۸۵۲۸- نشاید برایگان مردن (بوسه ای زان دهان بخواهم خواست – که...) (اوحدی)
۸۵۲۹- نشاید هیچ مردم خفته در کار – که در پایان پشیمانی دهد بار. (امیر خسرو)
۸۵۳۰- نشاید یافت اندر هیچ برزن – وفا در اسب و در شمشیر و در زن. (؟)
۸۵۳۱- نشود نی بجز از صبر شکر – نشود سنگ جز از صبر گهر. (جامی)
۸۵۳۲- نعمت افزونتر شود آن را که او شاکر بود – (نعمت بسیار داری شکر از آن بسیارتر...) (منوچهری)
۸۵۳۳- نفس چون سیر گشت بستیزد – توسن آسا بهر سو آلیزد. (سراج الدین)
۸۵۳۴- نفس خود را بکش نبرد این است – منتهای کمال مرد این است. (اوحدی)
۸۵۳۵- نقد امروز را مده از دست – دی گزشت و امید فردا نیست. (ابن یمین)
۸۵۳۶- نقشبند حوادث و رای چون و چراست – (کسی ز چون و چرا دم همی نیارد زد که...) (انوری)
۸۵۳۷- نکند باز رای صید ملخ – نکند شیر عزم جنگ شگال – نکند باز موش مرده شکار (نکند عشق نفس زنده قبول...) (سنایی)
۸۵۳۸- نکوهیده غارتگر آن را شمار – که در جامه ی دین درآید بکار. (ادیب)

۸۵۳۹- نگردد مرد مردم جز به غربت – نگیرد قدر باز اندر نشیمن (ناصر خسرو)
۸۵۴۰- نگندد سیر ناخورده دهانی (نپیچد جرم ناکرده روانی) (ویس ورامین)
۸۵۴۱- نگویم ز جنگ بداندیش تری – که در حالت صلح از او بیش ترس. (سعدی)
۸۵۴۲- نگهبانی ملک و دولت بلاست – گدا پادشاهست و نامش گداست. (سعدی)
۸۵۴۳- نگهدار تن باش و آن خرد – چو خواهی که روزت ببد نگذرد. (فردوسی)
۸۵۴۴- نگه کن به جایی که دانش بود – ز داننده کشور به رامش بود. (فردوسی)
۸۵۴۵- نگه کن در همه روزی به فردات (...مکن بد تا نبینی بد مکافات) (ویس و رامین)
۸۵۴۶- نماند به کس روز سختی و رنج – نه آسایش و شادمانی و گنج. (فردوسی)
۸۵۴۷- نماند هرچه از مرد ماند – بماند هرچه آن را برفشاند. (ناصر خسرو)
۸۵۴۸- نماید می و پر کند جام زهر – سراسر فریب است کردار دهر (فردوسی)
۸۵۴۹- چون تو خفاشان بسی بینند خواب – کاین جهان ماند یتیم از آفتاب. (مولوی)
۸۵۵۰- نمد باشد در آب افکندن آسان – نباشد زو بر آوردنش زآنسان. (ویس و رامین)
۸۵۵۱- نمد زود بر کش چو شد ز آب تر – که تا بیش ماند گرانبارتر. (اسدی)
۸۵۵۲- نم نم باران به میخواران خوش است (...رحمت حق بر گنهکاران خوش است)
۸۵۵۳- نوبر هر میوه گرامی تر است (وصل تو بر شیفتگان نوبر است...) (ایرج میرزا)
۸۵۵۴- نوحه گر کاز پی تسو گرید – او نه از چشم کاز گلو گرید. (سنایی)
۸۵۵۵- نوحه گر گوید حدیث سوزناک – لیک کو سوز دل و دامان چاک؟ (مولوی)
۸۵۵۶- نو دیدیم، نو زمان دیدیم، هفت ساله عروس لب بام دیدیم.
۸۵۵۷- نومید دلیر باشد و چیره زبان (گفتم که به سایه ی تو خورشید شوم
نه آنکه چو عود آیم و چون بید شوم... ای دوست چنان مکن که نومید شوم.)
۸۵۵۸- نومید مشو مگو که امید نماند – کس در غم روزگار جاوید نماند. (قرةالعیون)
۸۵۵۹- نویدیست پیری که مرگش خرام – فرسته است و موی سپیدش پیام. (اسدی)
۸۵۶۰- نه آغارش پزیرد ز آب آهن (نه او خواهش پزیرد هرگز از من...) (ویس و رامین)
۸۵۶۱- نهال تلخ نگردد به تربیت شیرین.
۸۵۶۲- نه از دانش دگر گردد سرشته – نه از مردی دگر گردد نبشته. (ویس و رامین)
۸۵۶۳- نه اسب و سلیح و نه پا و نه پر – نه گنج و نه سالار و نه بوم و بر. (فردوسی)
۸۵۶۴- نه بر گزاف سکندر بیادگار نوشت – که اسب و تیغ و زن آمد سه گانه از در دار. (اسکافی)
۸۵۶۵- نه پای گریز و نه دست ستیز.
۸۵۶۶- نه تو دیرم نه جایم میکرو درد – همی ذونم که نالانم شب و روج
(وی ته سر در بیابانم شو و روج – سرشک از دیده بارانم شو و روج) (باباطاهر)
(شو = شب، روج = روز، وی = بی، ته = تو، ذونم = دانم، میکرو = میکند)
۸۵۶۷- نه جای درنگ و نه راه گریز – (پس اندر همیرفت بهرام تیز...) (فردوسی)
۸۵۶۸- نه خالی آویده، نه خالی رده. "گویش لری نه خانی آمده نه خانی رفته."
۸۵۶۹- بسی بردباریست کاز بد دلیست – بسی نیز خرسندی از کاهلیست. (اسدی)
۸۵۷۰- نه دانش باشد آن کس را نه فرهنگ – که وقت آشتی پیش آورد جنگ
نه دانش روی برتابد قضا را – نه مردی دست درپیچد بلا را. (ویس و رامین)
۸۵۷۱- نه در سر کلاه و نه در پای کفش – عیان از عقب خایه های بنفش.

۸۵۷۲- نه در غربت دلم شد و نه رویی در وطن دارم – (...الهی بخت برگردی از این طالع که من دارم.)
۸۵۷۳- نه دین و نه دنیا و نه امید بهشت – (نی در خور مسجدم نه در خورد کنشت
ایزد یا رب گل مرا از چه سرشت؟ - چون کافر درویشم و چون قحبه ی زشت...)
۸۵۷۴- خوش است شیر شتر تشنگان بادیه را – ولی بدیدن روی عرب نمیارزد. (احیاالعلوم)
۸۵۷۵- نه خیز آب دریا، نه خوشاب در – نه دیدار تازی نه شیر شتر. (شاهنامه ی نوبخت)
۸۵۷۶- نه شیعیم نه سنی باوا یکیم کرنی. (گویش لری – در شب نخست در گور لری به نکیر و منکر گوید: "نه شیعی هستم نه سنی بابا یکی هستم از مردم کردند.")
۸۵۷۷- نه غم ماند نه شادی این جهان را – فنا فرجام باشد هر دوان را. (ویس و رامین)
۸۵۷۸- نه فرمان بکاهد نه خواهد فزود – (نبشته بسر بردگر گونه بود...) (فردوسی)
۸۵۷۹- نه قاضیم نه مدرس نه محتسب نه فقیه – مرا چه کار که منع شرابخواره کنم. (حافظ)
۸۵۸۰- نه کور میکند نه شفا میدهد.
۸۵۸۱- نه که هر زن دغا و لاده بود – شیر نر هست و شیر ماده بود. (اوحدی)
۸۵۸۲- نه مردم شمر بل ز دیو و دده- دلی کاو نباشد بدرد آژده. (فردوسی)
۸۵۸۳- نه مرگ از تن خویش بتوان سپوخت – نه چشم زمان کس بسوزن بدوخت. (فردوسی)
۸۵۸۴- نه نه ندفت حرف نزتینا؟ (تیش تیش مدسینا...) (به زبان دختری که زبانش میگرفت. چنین بخوانید: نه نه نگفت حرف نزنینا؟ (کیش کیش مگسینا...)
۸۵۸۵- نه نه، نه نه پستان – پستان بره گورستان.
۸۵۸۶- نه نیکو بود پیر باده پرست. – (به پیری به مستی میآزید دست...) (فردوسی)
۸۵۸۷- نه والا بود خیره خون ریختن – (نه از شاه با بنده آویختن) (فردوسی)
۸۵۸۸- نه هر آدمیزاده از دد به است – که دد زآدمیزاده ی بد به است. (سعدی)
۸۵۸۹- نه هر جایگه راست گفتن سزاست – فراوان دروغ است کآن به ز راست. (اسدی)
۸۵۹۰- نه هرچ آن بر زبان آید توان گفت – (نه هر گوهر که پیش آید توان سفت...) (نظامی)
۸۵۹۱- نه هر زن دودل باشد و ده زبان – (دل آرام گفت ای شه نیک دان...) (اسدی)
۸۵۹۲- نه هر کس کاو خورد با گوشت نان را – بگردن باز بندد استخوان را
(...خردمند آن کسی را مرد خواند – که راز خود نهفتن میتواند) (ویس و رامین)
۸۵۹۳- هر آن کس که شاعر ورا کرد پست – نگیردش گردون گردنده دست. (فردوسی)
۸۵۹۴- نه هر که رفت رسید و نه هر که کشت درود – (مرا وصال نباید همان امید خوش است...) (سنایی)
۸۵۹۵- نه همه سال کار هموار است – نه بهر وقت حال یکسان است. (مسعود سعد)
۸۵۹۶- نه یکسان روید از هر دستی ده انگشت – (نه هر رودی بود با زخمه همپشت) (نظامی)
۸۵۹۷- نیابد بز لگ هرگز نهازی – (نیابد عدوی تو هرگز بلندی...) (قطران)
۸۵۹۸- نیابد مراد آن که جوینده نیست – که جویندگی عین یابندگیست (خواجوی کرمانی)
۸۵۹۹- نیاید جهان آفرین را پسند – که جویند بر بیگناهان گزند. (فردوسی)
۸۶۰۰- نیاید مردمی از ترک و منیوش – دهد خاصیت کافور پلپل (تقوی)
۸۶۰۱- نیارزد سد سر نادان بنانی – (ز دانا مویی ارزد یک جهانی...) (ناصر خسرو)
۸۶۰۲- نیارزد کام سد ساله بیک ننگ – که ز او بر جان بماند جاودان ننگ

(پس آن کامی که آن یک روزه باشد – سزد گر جان از او با روزه باشد) (ویس و رامین)
۸۶۰۳- نیست از عاشق کسی دیوانه تر – عقل از سودای او کور است و کر. (مولوی)
۸۶۰۴- نیست اندر جهان چو خرسندی – (بقضایی که رفت خرسندم...) (انوری)
۸۶۰۵- نیست بافنده کس بدست افزار – نه بما کو نورد و پا افشار. (شیخ آذری)
۸۶۰۶- نیست بر ظالم از تن و زن و مال – جز مگر خونش هیچ چز حلال. (سنایی)
۸۶۰۷- نیست سایه ز آفتاب جدا – (نیست خورشید از شعاغ بعید...) (مغربی)
۸۶۰۸- نیست لاله بی داغ و شکر بی مگس و گل بی خار – (راست گویند حکیمان جهان دیده – که...) (قاآنی)
۸۶۰۹- نیکبخت آن کسی که داد و بخورد – شوربخت آن که او نخورد و نداد (رودکی)
۸۶۱۰- نیکی و بدی که در نهاد بشر است – شادی و غمی که در قضا و قدر است
با چرخ مکن حواله کاندر ره عشق – چرخ از تو هزار بار بیچاره تر است. (خیام)
۸۶۱۱- نیم نانی گر خورد مرد خدای – بذل درویشان کند نیمی دگر
هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه – همچنان در بند اقلیمی دگر. (سعدی)
۸۶۱۲- واستان از دست دیوانه سلاح – تا ز تو راضی شود عدل و صلاح
(چون سلاحش هست و عقلش نی ببند – دست او را، ورنه آرد سد گزند.) (مولوی)
۸۶۱۳- وای آن زنده که با مرده نشست – مرده گشت و زندگی از وی بجست
(ای خنک آن مرده کاز خود رسته شد – در وجود زنده ی پیوسته شد...) (مولوی)
۸۶۱۴- وصف حیوانی بود بر زن فزون – زآن که سوی رنگ و بو دارد رکون. (مولوی)
۸۶۱۵- وعظ زن عفت است و مستوری- مده او را به وعظ دستوری. (اوحدی)
۸۶۱۶- زن که او شاهد و جوان باشد – نازک و نغز و دلستان باشد...
خوب چون روی خود بیاراید – از نماز و ورع چه کار آید؟
دست بیرون کند ز دست روی – ور نگاهیت کرد مست روی. (اوحدی)
۸۶۱۷- وفا در مذهب خوبان روا نیست – (جفا کن تا توانی کرد زیراک...) (عبدالرزاق)
۸۶۱۸- وفا ناید از ترک هرگز پدید – (...از ایرانیان جز وفا کس ندید...) (اسدی)
۸۶۱۹- وقت ناکامی توان دانست یار – خود بود در کامرانی سد هزار. (عطار)
۸۶۲۰- وقتی که جیک جیک مستانه ات بود یاد زمستانت نبود؟
۸۶۲۱- هرآن پیری که برنایی نماید – جهانش ننگ و رسوایی نماید. (ویس و رامین)
۸۶۲۲- هرآن چه کرد و کند کردگار نیست محال – (محل و قدر ترا کردگار کرد افزون...) (سوزنی)
۸۶۲۳- هرآن چیز کاید همی در شمار – سزد گر نخوانی ورا پایدار. (فردوسی)
۸۶۲۴- هرآن ریش کز مرهم آید براه – تو داغش کنی بیش گردد تباه. (اسدی)
۸۶۲۵- هرآن سختی که با تو روی بنمود – گر آسان گیریش آسان شود زود. (ناصر خسرو)
۸۶۲۶- هرآن کاری که چاره ش بیش سازی – چو کام دل بیابی بیش نازی. (ویس و رامین)
۸۶۲۷- هرآن کس کش اندیشه ی جان بود – بهر چیز بخریدن آسان بود. (فردوسی)
۸۶۲۸- هرآن کس که از بد هراسان شود – درم خوار گیرد تن آسان شود. (فردوسی)
۸۶۲۹- هرآن کس که باشد دروغ آزمای – نکوهیده باشد بنزد خدای
کند روی هر دم دروغش سیاه – سوی قعر دوزخ نمایدش راه. (فردوسی)
۸۶۳۰- هرآن کس که جمالی دارد – هرکجا پای نهد دست ندارندش پیش. (سعدی)

۸۶۳۱- هرآن کس که گوید که دانا شدم – بهر گونه علمی توانا شدم
یکی نغز بازی کند روزگار – که بنشاندش پیش آموزگار. (فردوسی)
۸۶۳۲- هرآن کاو بدارد گه رنج پای – باسآنیش ره نماید خدای. (فردوسی)
۸۶۳۳- هرآن کاو به نیکی نهان و آشکار – دهد پند و او خود بود زشتکار
چو شمعی بود کاو کم و بیش را – دهد نور و سوزد تن خویش را. (اسدی)
۸۶۳۴- هرآن کاو بهر کار بیند ز پیش – پشیمان نگردد ز کردار خویش. (اسدی)
۸۶۳۵- هرآن کاو زاغ باشد رهنمایش – بگورستان بود پیوسته جایش. (ویس و رامین)
۸۶۳۶- هرآن کاو شناسد سپاس خدای – کند کامکاری بهر دو سرای. (فردوسی)
۸۶۳۷- هرآن کاو نترسد ز دستان زن – از او در جهان رای دانش مزن. (اسدی)
۸۶۳۸- هرآن گاهی که گیتی گشت بی من – مرا چه دوست در گیتی چه دشمن. (ویس و رامین)
۸۶۳۹- هرآن گه که بیگانه شد خویش تو – بدانست راز کم و بیش تو
از او خویشتن را نگهدار باش – شب و روز بیدار و هشیار باش. (فردوسی)
۸۶۴۰- هرآن گه که دانا بود پر شتاب – چه دانش مر او را چه در شوره آب. (فردوسی)
۸۶۴۱- هرآن گه که دل تیره گردد ز رشگ – مر آن درد را دیو باشد پزشگ. (فردوسی)
۸۶۴۲- هرآن گه که گویی رسیدم بجای – نباید ز گیتی مرا رهنمای
چنان دان که نادانترین کس تویی – اگر پند دانندگان نشنوی. (فردوسی)
۸۶۴۳- هر آهو که خیزد ز یک کژ سخن – به سد راست نیکو نگردد زبن. (اسدی)
۸۶۴۴- هر برگ بنفشه کاز زمین میروید – خالیست که بر روی نگاری بوده است
(در هر دشتی که لاله زاری بوده است – آن لاله زخون شهریاری بوده است...) (خیام)
۸۶۴۵- هر پاک جامه را نتوان گفت پارساست – (زنگارهاست در دل آلودگان دهر...) (پروین)
۸۶۴۶- هرچند فرزند دشمن بود – (چو شد کشته بابش بشیون بود. که...) (فردوسی)
۸۶۴۷- هرچه آغاز ندارد نپذیرد انجام. – (ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست) (حافظ)
۸۶۴۸- هرچه آید بر سر فرزند آدم بگزرد. – (گرچه رنجوری صبوری کن که در دار فنا...)
(عبدالواسع جبلی)
۸۶۴۹- هرچه آید سال نو گوییم دریغ از پارسال.
۸۶۵۰- هرچه از دونان به منت خواستی – در تن افزودی و از جان کاستی.
۸۶۵۱- هرچه از وی شاد گشتی در جهان – از فراق او بیاندیش آن زمان
(زآن چه گشتی شاد بس کس شاد شد – آخر از وی جست و همچون باد شد
از تو هم بجهد تو دل بر وی منه – پیش از آن کاو بجهد از تو تو بجه.) (مولوی)
۸۶۵۲- هرچه به آن دیر بود دسترس – بیش بود طالب آن را هوس. (ایرج میرزا)
۸۶۵۳- هرچه بهنگام نگوید کسی – خامشی از گفت نکوتر بسی. (امیر خسرو)
۸۶۵۴- هرچه خواهد رسیدن بمردم – بر آن دل دهد پیشتر گواهی (فرخی)
۸۶۵۵- هرچه در بند آنی بنده ی آنی.
۸۶۵۶- هرچه دلبند تست خداوند تست و هرچه هوای تو خدای تو. (همدانی)
۸۶۵۷- هرچه دل گوید بر آن نتوان فزود – (حکم دل بینندگان را جان فزود...) (عطار)
۸۶۵۸- هرچه کاری در بهاران تیر ماهان بدروی. (عبدالله انصاری)
۸۶۵۹- هرچه که تحصیل وی آسان بود – قدر کم و قیمتش ارزان بود. (ایرج میرزا)

۸۶۶۰- هرچه نکرد اهمن و بهمن – عهده ی همه با من.
۸۶۶۱- هرچه هنگام خویش جویی بیهنگام یابی. (طبری)
۸۶۶۲- هر حیله که در تصور عقل آمد – کردیم و کنون نوبت دیوانگی است. (العراضه)
۸۶۶۳- هر خزانی را ز پی روزی بهار آید همی – (جز خزان زندگانی کش بهاری نشکفد...) (رشید یاسمی)
۸۶۶۴- هر دکانی راست بازار دگر – (...مثنوی دکان فقر است ای پدر) (مولوی)
۸۶۶۵- هر دو جان بخشند اما این کجا و آن کجا. – (چشمه ی حیوان کجا لعل لب جانان کجا...) (طهماسبی)
۸۶۶۶- هر دو جانسوز است اما این کجا و آن کجا – (دانه ی فلفل سیاه و خال مه رویان سیاه...) (طهماسبی)
۸۶۶۷- هر دو گون زنبور خوردند از محل – لیل شد زان نیش و زین دیگر عسل
(...هر دو گون آهو گیا خوردند و آب – زین یکی سرگین شد و زان مشک ناب
هر دو نی خوردند از یک آبخور – این یکی خالی و آن پر از شکر
سد هزاران این چنین اشباه بین – فرقشان هفتاد ساله راه بین
این خورد گردد پلیدی زو جدا – وآن خورد گردد همه نور خدا
این خورد زاید همه بخل و حسد – وآن خورد آید همه نور احد.) (مولوی)
۸۶۶۸- هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی – (ای خواجه چه جویی که شب قدر بدانی...)
۸۶۶۹- هر کاری که میبایدت کرد بکن – کاندر دم واپسین امانت ندهند. (عطار)
۸۶۷۰- هر کجا پول است آنجا دلگشاست – (دلگشا بی پول زندان بلاست...) (؟)
۸۶۷۱- هر کجا تو با منی من خوشدلم – ور بود در قعر چاهی منزلم. (مولوی)
۸۶۷۲- هر کجا عدل روی بنموده است – نعمت اندر جهان بیفزوده است
هر کجا ظلم رخت افکنده است – مملکت را ز بیخ برکنده است. (سنایی)
۸۶۷۳- هر کجا گربه گشت خوالیگر – غذی خواجه گشت خاکستر. (سنایی)
۸۶۷۴- که هرکس که او دشمن پادشاست – به کام نهنگش سپاری رواست (فردوسی)
۸۶۷۵- که هرکس که بر پادشاه دشمن است – نه مردم نژاد است کاهریمن است. (فردوسی)
۸۶۷۶- هرکس که زن ندارد آرام تن ندارد.
۸۶۷۷- هرکس که نداند و نداند که نداند – در جهل مرکب ابدالدهر بماند
(هرکی که بداند و بداند که بداند – اسب شرف از گنبد گردون بجهاند
هرکس که نداند و بداند که نداند – آخر خرک لنگ به منزل برساند...)
۸۶۷۸- هرکس که نمک خورد نمکدان شکند – در محفل رندان جهان سگ به از اوست.
۸۶۷۹- هرکسی کاو دور ماند از اصل خویش – بازجوید روزگار وصل خویش. (مولوی)
۸۶۸۰- هرکسی ناخلف پسر دارد – من بیچاره ناخلف پدری.
۸۶۸۱- هرکاو به مرگ پدر گشت شاد – ورا رامش و زندگانی مباد. (فردوسی)
۸۶۸۲- هرکاو ز گفت خود اندر گزشت – ره راد مردی ز خود درنوشت. (فردوسی)
۸۶۸۳- هرکاو سلیحش بدشمن دهد – همی خویشتن را بکشتن دهد. (فردوسی)
۸۶۸۴- هرکه آید به جهان زاهل فنا خواهد بود. – آن که پاینده و باقیست خدا خواهد بود. (؟)
۸۶۸۵- هرکه او از همزبانی شد جدا – بینوا شد گرچه دارد سد نوا. (مولوی)

۸۶۸۶- خرکه او بیدارتر بر دردتر – هرکه او آگاه تر رخ زردتر. (مولوی)
۸۶۸۷- هرکه اول بنگرد پایان کار – اندر آخر او نگردد شرمسار. (مکتبی)
۸۶۸۸- هرکه او مرد بود باک ندارد ز غمی – هرکه او شیر بود مست نگردد ز تبی. (سنایی)
۸۶۸۹- هرکه پا از حد خود برتر نهد – سر دهد بر باد و تن بر سر نهد. (عطار)
۸۶۹۰- هرکه چون سایه گشت خانه نشین – تابش ماه و خور کجا یابد؟ (ابن یمین)
۸۶۹۱- هرکه حاجت باهل بردارد – زود بیند مراد خویش روا. (ادیب صابر)
۸۶۹۲- هرکه خربزن خورد پای لرزش نیز ایستد.
۸۶۹۳- هرکه در زندگانی نانش نخورند در مردگی نامش نبرند. (سعدی)
۸۶۹۴- هرکه را باشد طمع الکن شود – با طمع کی چشم دل روشن شود. (مولوی)
۸۶۹۵- هرکه را چشم عقل کور بود – نبود آدمی ستور بود. (مکتبی)
۸۶۹۶- هرکه را خوابگه آخر به دو مشتی خاک است – (...گو چه حاجت که بر افلاک کشی دیوان را؟) (حافظ)
۸۶۹۷- هرکه را درعقل نقصان اوفتاد – کار او فی الجمله آسان اوفتاد. (عطار)
۸۶۹۸- هرکه را ریش بزرگ است خرد کوسه بود – (خواجه را با همه زفتی هوس مدح خود است
بر لب گاو چه جای هوس بوسه بود؟ - این حماقت نه عجب باشد از آن ریش بزرگ...) (ادیب صابر)
۸۶۹۹- هرکه راز خود بگوشی باز گفت – ترجمان از سد زبان خواهد شنفت. (فرهنگ سروری)
۸۷۰۰- هرکه را مال هست و عقلش نیست – روزی آن مال مالشی دهدش
وآنکرا عقل هست و مالش نیست – روزی آن عقل بالشی دهدش. (عمادی شهریاری)
۸۷۰۱- هرکه را مال هست همت نیست – هرکه را همت است مال نماند. (خاقانی)
۸۷۰۲- هرکه روزی ماند اندر روستا – تا بماهی عقل او نابد بجا. (مولوی)
۸۷۰۳- هرکه گیرد پیشه ی بی اوستا – ریشخندی شد بشهر و روستا. (مولوی)
۸۷۰۴- هرکه مرد است او بود در جستجو معنی پرست – هرکه زن طبع است کارش رنگ و بوی است و نگار (سنایی)
۸۷۰۵- هرکه ناخوانده درآید خجل آید بیرون – (میرود منفعل از مجلس مستان خورشید...) (صائب)
۸۷۰۶- هرکه نهد پای جلادت به پیش – عاقبت از پیش برد کار خویش. (ایرج میرزا)
۸۷۰۷- هرگز بنادان بیراه و خرد - سلیح و بزرگی نباید سپرد
چو از تو ستاند تن آسان شود - وگر باز خواهی هراسان شود.
(چنین گفت خسرو که این داستان – شنیدی که دانا زد از باستان؟ که...) (فردوسی)
۸۷۰۸- بکاری مکن نیز فرمان زن – که هرگز نبینی زنی رایزن. (فردوسی)
۸۷۰۹- هرگز نیامده است و نیاید گذشته باز – بر قول من گوا بس پیرار و پارمن) (ناصر خسرو)
۸۷۱۰- هر گیاهی که به نوروز بجنبد حطب است – (آدمی نیست که عاشق نشود وقت بهار...) (سعدی)
۸۷۱۱- خاک را زنده کند تربیت باد بهار – سنگ باشد که دلش زنده نگردد به نسیم. (سعدی)
۸۷۱۲- هر نیک و بدی که در کتاب است – بگذار بهم که وقت خواب است.
۸۷۱۳- هزار مار خورده تا افعی شده.
۸۷۱۴- دست ناید بی درم در راه نان – هست آب دو دیده رایگان. (مولوی)
۸۷۱۵- هست آن را که هست نادانتر – کارها از همه بسامان تر. (سنایی)

۸۷۱۶- هست با ابله سخن گفتن جنون – (پس جواب او سکوت است و سکون...) (مولوی)
۸۷۱۷- هست در قرب همه بیم زوال – نیست در بعد جز امید وصال
(محنت قرب ز بعد افزون است – جگر از محنت قربم خونست...) (جامی)
۸۷۱۸- هست هر جفتی ز عالم جفت خواه – راست همچون کهربا و برگ کاه. (مولوی)
۸۷۱۹- هشت حرف است آن که اندر فارسی ناید همی – تا نیاموزی نباشی اندر این معنی معاف
بشنو از من تا کدام است آن حروف و یادگیر – ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف
چار دیگر خاص باشد در زبان پارسی – برشمارم بر تو یک یک پ و چ و ژ و گاف.
۸۷۲۰- همانا که تنها بداور شده است – (به پیروزی خود دلاور شده است...) (فردوسی)
۸۷۲۱- همان بر که کشتی همان بدروی – (دگر گفت چون پیش داور شوی...) (فردوسی)
۸۷۲۲- همان کاهلی مردم از بد دلیست – هم آواز با بددلی کاهلیست. (فردوسی)
۸۷۲۳- همان کن کجا با خرد درخورد – دل اژدها را خرد بشکرد. (فردوسی)
۸۷۲۴- همان گه که بخت اندر آید بخواب – سر مرد بیهوده گیرد شتاب. (فردوسی)
۸۷۲۵- همان مرگ خوشتر بنام بلند – از این زیستن با هراس و گزند. (فردوسی)
۸۷۲۶- همای بر همه مرغان از آن شرف دارد – که استخوان خورد و جانور نیازارد. (سعدی)
۸۷۲۷- هم اکنون ترا ای نبرده سوار – پیاده بیاموزمت کارزار. (فردوسی)
۸۷۲۸- همچو ما روزگار مخلوق است – گله کردن ز روزگار چراست. (مسعود سعد)
۸۷۲۹- همدلی از همزبانی بهتر است.
۸۷۳۰- ای بسا هندو و ترک همزبان – ای بسا دو ترک چون بیگانگان
(پس زبان محرمان خود دیگر است...) (مولوی)
۸۷۳۱- همزبانی خویشی و پیوندیست – مرد با نامحرمان چون بندیست. (مولوی)
۸۷۳۲- همدمی مرده دهد مردگی – صحبت افسرده دل افسردگی (جامی)
۸۷۳۳- هم لحاف است هم تشک.
۸۷۳۴- هم میترسم هم میترسانم. (شیری میغرید و دم میجنبانید. پرسیدند چرا چنین میکنی؟ گفت...)
۸۷۳۵- همنشین نیک جویید ای مهان – (ای فغان از یار ناجنس ای فغان...) (مولوی)
۸۷۳۶- هموار کرد خواهی گیتی را – گیتی کی پذیرد همواری؟) (رودکی)
۸۷۳۷- همه باد آن که زن در اندیشد – و آن مبادا که مادر اندیشد.
۸۷۳۸- همه بچه را باز داند ستور – چه ماهی بدریا چه در دشت گور
نداند همی مردم از رنج و آز – یکی دشمنی را ز فرزند باز. (فردوسی)
۸۷۳۹- همه چیز جفت است و ایزد یکیست – (خداوند دارنده ی هست و نیست...) (فردوسی)
۸۷۴۰- همه دردی رسد آخر بدرمان – (غم و حرمان نصیب جان ما بی – بروز ما فراغت کیمیا بی...
دل ما بی که دردش بیدوا بی) (باباطاهر)
۸۷۴۱- همه دوستی ورز با خلق لیک – بدل دشمن خویش دان خلق را. (خاقانی)
۸۷۴۲- همه راستی کن که از راستی – نیاید بکار اندرون کاستی. (فردوسی)
۸۷۴۳- همه رنجی و تیماری سرآید – ز تخم صابری شادی برآید
(...اگرچه بیدلانرا صبر کردن – بسی مشکل تر است از صبر خوردن (زهر خوردن؟)
تو صابر باش و پند دایه بنیوش – که صبر تلخ بار آرد ترا نوش.) (ویس و رامین)
۸۷۴۴- همه شادی آن راست کش خواسته است – کرا خواسته کارش آراسته است. (اسدی)

۸۷۴۵- همه کار جهان بر خلق راز است – (...قضا را دست بر مردم دراز است.) (ویس ورامین)
۸۷۴۶- همه کار گردنده چرخ این بود – ز پرورده ی خویش پر کین بود. (فردوسی)
۸۷۴۷- همه کس نام و کام خویش خواهد – وگر بسیار دارد بیش خواهد. (ویس و رامین)
۸۷۴۸- همه کس گر چه در زیبا پسندی است – ز زیبایی نکوتر سودمندی است. (خسرو دهلوی)
۸۷۴۹- چو بر دل چیره گردد مهر جانان – به از دوری نباشد هیچ درمان
همه مهری ز نادیدن بکاهد – اگر دیده نبیند دل نخواهد.
بسا عشقا که نادیدن زدوده است – چنان کاز اصل خود گویی نبوده است (ویس و رامین)
۸۷۵۰- همه وقتی توان جستن جدایی – ولیکن جست نتوان آشنایی. (ویس و رامین)
۸۷۵۱- همی خورد باید کسی را که هست – (...منم تنگدل تا شدم تنگدست.) (فردوسی)
۸۷۵۲- کنون رفتم تو از من باش بدرود – همی زن این نوا گر نگسلد رود. (ویس ورامین)
۸۷۵۳- همیشه خردمند امیدوار – نبیند بجز شادی از روزگار. (فردوسی)
۸۷۵۴- همیشه دختر امروز مادر فرداست – (...ز مادر است میسر بزرگی پسران.) (پروین)
۸۷۵۵- همیشه دل مادر خوب کیش – بود بسته بر مهر فرزند خویش. (فردوسی)
۸۷۵۶- (زن گازر از چیز شد رهنمای – چنین گفت یک روز با کدخدای
که ما بینیازیم از این کارکرد – توانگر شدی گرد پیشه مگرد
چنین داد پاسخ بدو کدخدای – که ای جفت پاکیزه و رهنمای
همین پیشه خوانی زپیشه چه بیش؟) – همیشه ز هر کار پیشه است بیش. (فردوسی)
۸۷۵۷- همیشه شعبان یکبار هم رمضان.
۸۷۵۸- همیشه کمان بر زه آورده باش – بسیج کمین کرده ها کرده باش. (اسدی)
۸۷۵۹- همین دم است که لشکر ز شام میاید – (...بانتقام شما خاص و عام میاید.)
۸۷۶۰- همین نام جاوید ماند نه کام – بیانداز کام و برافراز نام. (فردوسی)
۸۷۶۱- هنرمند با مردم بیهنر – بفرجام هم خاک دارد بسر (فردوسی)
۸۷۶۲- هنر نزد ایرانیان است و بس – (ندارند شیر ژیان را بکس.) (فردوسی)
۸۷۶۳- هنگام سپیده دم خروس سحری – دانی که چرا همی کند نوحه گری؟
یعنی که نمودند در آیینه ی صبح – کاز عمر شبی گزشت و توبیخبری. (سنایی)
۸۷۶۴- هنوزم دست بیرحمی دراز است – هنوزم تکیه بر بالین ناز است
۸۷۶۵- هنوزم آب در جوی جوانیست – هنوزم لب پر آب زندگانیست.
هنوزم هندوان آتش پرستند – هنوزم چشم چون ترکان مستند. (نظامی)
۸۷۶۶- هوا ابر و گله (gele = گل است) مهمان نمیتانه برد. (berad یا بره bere = برود) (...آسته و هموار برد (یا بره) از کنار دیوار برد (یا بره)
۸۷۶۷- هوا درد است و می درمان درد است – غمان گرد است و می باران گرد است. (ویس ورامین)
۸۷۶۸- هوا گرم و من تشنه ی ناصبور – بیابان و خر مانده وراه دور. (ناصر خسرو)
۸۷۶۹- منم آزاد و هرگز هیچ آزاد – چو بنده بر نگیرد جور و بیداد
نباشد هیچ بیگانه ستمگر – نباشد هیچ آزاده ستم بر. (ویس و رامین)
۸۷۷۰- مرد عالی همم نخواهد بند – سگ بود سگ به لقمه ای خرسند. (سنایی)
۸۷۷۱- بگیتی درون جانور گونه گون – بسند از گمان و ز شمردن فزون
ولی از همه مردم آمد پسند – که مردم گشاده است و ایشان به بند. (اسدی)

۸۷۷۲- هیچ بودی. هیچ خواهی شد، هم اکنون هیچ باش – زآن که گر هیچی نگردی تو ز هیچی کم شوی. (عطار)
۸۷۷۳- هیچ پیشه راست شد بی آلتی!؟ - (نسبتی باید مرا یا حیلتی...) (مولوی)
۸۷۷۴- هیچ راهی نیست کاو را نیست پایان غم مخور – (گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید...) (حافظ)
۸۷۷۵- هیچ روزی نبود بی روزی – (تا کند روز جهان افروزی...) (جامی)
۸۷۷۶- هیچ زنی، نتوان داشت محرم سخنی – (زن که در عقل با کمال بود – راز پوشیدنش محال بود. (لیکن آخر زنی و...) (امیر خسرو)
۸۷۷۷- هیچ شه را در جهان آن زهره نیست – کاو سخن راند ز ایران بر زبان
مرغزار ما به شیر آراسته است – بد توان کوشید با شیر ژیان. (فرخی)
۸۷۷۸- هیچ کس را تو استوار مدار – کار خود کن کسی بیار مدار. (سنایی)
۸۷۷۹- هیچ مغزی نداشته است آن سر – که بود پای بند دستاری. (اوحدی)
۸۷۸۰- هیچ منصب به عجز نتوان یافت – سلطنت هست در سر شمشیر
نکند هیچ صید گور و گوزن – گر بترسد ز گرگ و روبه، شیر. (مرعشی)
۸۷۸۱- یا بر مراد بر سر گردون نهیم پای – یا مردوار بر سر همت نهیم سر
(گردن چرا نهیم جفای زمانه را؟ - راضی چرا شویم بهر کار مختصر؟
دریا و کوه را بگزاریم و بگزریم – سیمرغ وار زیر پر آریم بحر و بر...) (یحیا گرای سربدار)
۸۷۸۲- گردن بنه جفای زمان را و سر مپیچ – کاری بزرگ را نتوان داشت مختصر
سیمرغ وار چون نتوان کرد قصد قاف – چون صعوه فرد باش و میافراز بال و پر
بیرون کن از دماغ خیال محال را – تا در سرت نشود سد هزار سر. (طغایتمرخان)
۸۷۸۳- یا برو همچون زنان رنگی و بویی پیش گیر – یا چو مردان اندر آ و گوی در میدان فکن. (سنایی)
۸۷۸۴- یا بکش یا، دانه ده، یا از قفس آزاد کن.
۸۷۸۵- یا کشد صید خویش را صیاد – یا دهد دانه یا کند آزاد.
هست آیین نیک صیادی – مرگ یا دانه گر نه آزادی. (دهخدا)
۸۷۸۶- یابوی اخته و مرد کوسه سالشان پیدا نباشد.
۸۷۸۷- یا بیا با یزید بیعت کن – یا برو کنگور زراعت کن.
۸۷۸۸- یاد غمهای دیگران هر دم – دل شکیبا کند ببردن غم. (رشید یاسمی)
۸۷۸۹- سرتاسر آفاق به هیچم نخرند، یا رب چه متاعم که خریدارم نیست؟ (اوحدی)
۸۷۹۰- (حافظ مراد میتلبد از ره دعا) – یا رب دعای خسته دلان مستجاب کن.
۸۷۹۱- یاد بینش شو نه فرزند قیاس – (جان شو و از راه جان جان را شناس...) (مولوی)
۸۷۹۲- یار تو خرجین تست و کیسه ات – (...گرتو رامینی مجو جز ویسه ات.) (مولوی)
۸۷۹۳- یار همکاسه هست بسیاری – لیک همدرد کم بود یاری. (سنایی)
۸۷۹۴- یافتی چون که مال غره مشو – چون تو بس دید و بیند این دیرند. (رودکی)
۸۷۹۵- یگانه گهر گرچه والا بود – نکوتر چو جفتیش همتا بود. (اسدی)
۸۷۹۶- یک ارزن از دستش نمیافتد.
۸۷۹۷- یک دستم تفنگ یک دستم شمشیر، پس با دندانهایم جنگ کنم؟

۸۷۹۸- یک دو روزی پیش و پس بود ار نه از دور سپهر – بر سکندر نیز بگزشت آن چه بر دارا گزشت. (دولتشاه قاجار)
۸۷۹۹- یک روز بخر ز آنچه فروشی همه سال.
۸۸۰۰- آنچه میبافی همه روزه بپوش – زآنچه میکاری همه ساله بنوش. (مولوی)
۸۸۰۱- یک سر سفله نیست کاز فلکش – بر کله سد گهر ندوخته اند. (خاقانی)
۸۸۰۲- که یک سر مهربانی دردسر بی – (چه خوش بی مهربانی هر دوسر بی...
اگر مجنون دل شوریده ای داشت – دل لیلی از آن شوریده تر بی) (باباطاهر)
۸۸۰۳- یک سلامی نشنوی ای مرد دین – که نگیرد آخرت آن آستین
بی طمع نشنیده ام از خاص و عام – من سلامی ای برادر والسلام. (مولوی)
۸۸۰۴- یک غریبی خانه میجست از شتاب – دوستی بردش سوی خانه ی خراب
گفت او این را اگر سقفی بدی – پهلوی من مر ترا مسکن شدی
هم عیال تو بیاسودی اگر – در میانه داشتی حجره ی دگر
گفت آری پهلوی یاران خوش است – لیک ای جان در (اگر) نتوان نشست. (مولوی)
۸۸۰۵- یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب – کاز هرکسی که میشنوم نامکرر است. (؟)
۸۸۰۶- یک قطره بگرد هفت دریا نرسد – (در وصف تو عقل و دانش ما نرسد...
چون هجده هزار عالم آنجا که تویی – پر مگسی بود کس آنجا نرسد) (عطار)
۸۸۰۷- یک گل خندان کجا دیدی که همراهش نبود – اشک شبنم، ناله ی بلبل، فغان باغبان؟ (نظام وفا)
۸۸۰۸- یک لاش کردیم نرسید، دولاش میکنیم برسد.
۸۸۰۹- یک مرده بنام به که سد زنده به ننگ – (یا ما سر خصم را بکوبیم به سنگ
یا او تن ما بدار سازد آونگ – القصه در این سراچه ی پر نیرنگ...) (شاه نظر)
۸۸۱۰- یک نه بگو نه ماه به دل مکش.
۸۸۱۱- یک وجب نیستی و پنداری – کاز سرت تا به آسمان وجبیست.
(تو بدین کوتهی و مختصری – این همه کبر و ناز بوالعجبی است...) (عبدالرزاق)
۸۸۱۲- یکی اندر آید دگر بگذرد – که دیدی که چرخش همی نشکرد؟ (فردوسی)
۸۸۱۳- یکی بر سر شاخ بن میبرید – خداوند بستان نظر کرد و دید.
بگفتا گر این مرد بد میکند – همانا که با نفس خود میکند. (سعدی)
۸۸۱۴- یکی بهر سکبا ز نان روزه بست – چو نان خورده شد دیگ سکبا شکست.
۸۸۱۵- یکی پشه شکایت کرد از باد – بنزدیک سلیمان شد بفریاد
که ناگه باد تندم در زمانی – بیاندازد جهانی در جهانی
سلیمان پشه را نزدیک بنشاند – پس آن گه باد را نزدیک خود خواند
چو آمد باد از دوری به تعجیل – گریزان شد از او پشه به سد میل
سلیمان گفت نیست از باد بیداد – ولیکن پشه مینتواند استاد. (عطار)
۸۸۱۶- یکی تشنه میگفت و جان میسپرد – خنک نیکبختی که در آب مرد. (سعدی)
۸۸۱۷- یکی جامه ی زندگانیست تن – که جان داردش پوشش خویشتن
بفرساید آخرش چرخ بلند – چو فرسود جامه بباید فکند
تن ما چو میوه است و او میوه دار – بچیند یکی روزه میوه ز دار. (اسدی)
۸۸۱۸- یکی چاه تاریک ژرف است آز – بنش ناپدید و سرش پهن باز

سراییست بروی بی اندازه در – چو یک در ببندی گشاید دگر. (اسدی)
۸۸۱۹- یکی چیز گرد آرد از هر دری – کشد رنج و آسان خورد دیگری. (اسدی)
۸۸۲۰- یکی داستان زد هژبر ژیان – که چون بر گوزنی سرآید زمان
زمانه بر او دم همی بشمرد – بباید که بر شیر نر بگزرد. (فردوسی)
۸۸۲۱- یکی در دو یکی درمان پسندد – یکی وصل و یکی هجران پسندد
(...من از درمان و درد و وصل و هجران – پسندم آنچه را جانان پسندد.) (باباطاهر)
۸۸۲۲- یکی را برآرد به چرخ بلند – یکی را کند خوار و زار و نژند
نه پیوند با آن نه با این به کین – نه شرم و نه دانش نه آیین نه دین. (فردوسی)
۸۸۲۳- یکی را بیهنر مال از عدد بیش – یکی با سد هنر دلتنگ و دلریش. (ناصر خسرو)
۸۸۲۴- یکی سری با دوستی بگفت. گفت یاد گرفتی؟ گفت نی فراموش کردم.
۸۸۲۵- یکی شربت آب از پس بدسگال – بود خوشتر از عمر هفتاد سال. (سعدی)
۸۸۲۶- یکی کرده بی آبرویی بسی – چه غم دارد از آبروی کسی. (سعدی)
۸۸۲۷- یکی کناس بیرون جست از کار – مگر ره داشت بر دکان عطار
چو بوی مشک از دکان برون شد – همی کناس آن جا سرنگون شد
برون آمد زدکان مرد عطار – گلاب و عود پیش آورد بسیار
چو رویش از گلاب و عود تر شد – دل کناس از آن بیهوش تر شد.
یکی کناس دیگر چون بدیدش – نجاست پیش بینی آوریدش
مشامش از نجاست چون خبر یافت – دو چشمش باز شد جانی دگر یافت. (عطار)
۸۸۲۸- یکی گفت کس را زن بد مباد – دگر گفت زن در جهان خود مباد. (سعدی)
۸۸۲۹- یکی گوهر برد بی کندن کان – یکی در کار کان کندن کند جان. (امیر خسرو)
۸۸۳۰- یکی مرغ بر کوه بنشست و خاست – چه افزود بر کوه و از وی چه کاست؟
من آن مرغم و این جهان کوه من – چو مردم جهانرا چه اندوه من؟ (؟)
۸۸۳۱- یکی میمرد ز درد بینوایی – یکی میگفت خانم زرک (زردک) میخواهی؟
(مردم بجای "زرک" "زردک" میگویند. و "زرک" از هفت قلم بزک باشد.)
۸۸۳۲- یکی میهمانخانه برخاسته است – تو مهمان، جهان خوان آراسته است
بخور زود از او میهمانوار سیر – که مهمان نماند بیک جای دیر. (اسدی)
۸۸۳۳- یکی نان نداشت بخورد، پیاز میخورد اشتهایش باز شود.
۸۸۳۴- یوسف به صبر خویش پیمبر شد – رسوا شتاب کرد زلیخا را. (ناصر خسرو)
۸۸۳۵- یوسف از گرگ چون کند نالش – که به چاهش برادر اندازد. (خاقانی)
۸۸۳۶- بسیاردان بسیارگوی باشد. (قابوسنامه)
۸۸۳۷- بسی تیر و دیماه و اردیبهشت – بیاید که ما خاک باشیم و خشت. (سعدی)
۸۸۳۸- بسی گرد آمیغ خوبان مگرد – که تن را کند سست و رخساره زرد. (اسدی)
۸۸۳۹- آب کارت مبر که گردی پیر – کار این آب را تو سهل مگیر. (اوحدی)
۸۸۴۰- به شادی دار دل را تا توانی – که بفزاید زشادی زندگانی. (ویس و رامین)
۸۸۴۱- به شتر گفتند شاشت پسه! (پس است)، گفت: "چه چیزم مثل همه کسه (کس است)؟"
۸۸۴۲- بشکیب ازیراکه همی دست نیابد – بر آرزوی خویش مگر مرد شکیبا. (ناصر خسرو)
۸۸۴۳- به شهر کسان گرچه بسیار سود – دل از خانه نشکیبد و زاد و بود. (اسدی)

۸۸۴۴- به طبع اندر چه یابی به زامید – به چرخ اندر چه جویی به ز خورشید؟ (ویس و رامین)
۸۸۴۵- بعد از هفت کره ادعای بکارت.
۸۸۴۶- به عنبر فروشان اگر بگزری – شود جامه ی تو همه عنبری
وگر تو شوی نزد انگشت گر – از او جز سیاهی نیابی دگر. (انگشت "زغال") (فردوسی)
۸۸۴۷- به غمخوارگی چون سر انگشت من – نخارد کس اندر جهان پشت من. (اسدی)
۸۸۴۸- بفرزند خرم شود روزگار – هم از وی شود تلخی مرگ خوار. (اسدی)
۸۸۴۹- به قدر گلیمت بکن پا دراز – (مکن ترکتازی بکن ترک آز...)
۸۸۵۰- بکاری که اندر نشاید رسید – چرا بیهده رنج باید کشید؟ (فردوسی)
۸۸۵۱- به شهر خویش بسی بیقدر بود مردم – بکان خویش بسی بی بها بود گوهر. (انوری)
۸۸۵۲- به کچل گفتند شستی؟ گفت یافتم!
۸۸۵۳- بکس بیش از اندازه نیکی مکن – که گردد بداندیش بشنو سخن. (اسدی)
۸۸۵۴- بکش آتش خرد پیش از گزند – که گیتی بسوزد چو گردد بلند. (فردوسی)
۸۸۵۵- بکشتی ویران گزشتن بر آب – به آید که در کار کردن شتاب. (فردوسی)
۸۸۵۶- بکش مگذار کاین سگ پیر گردد – که چون شد پیر غافلگیر گردد. (؟)
۸۸۵۷- بکشید و خوشگلم کنید.
۸۸۵۸- بگرد در ناسپاسان مگرد. (چه گفت آن خردمند شیرین سخن – که گر بی بنان با نشانی به بن – بفرجام کار آیدت رنج و درد...) (فردوسی)
۸۸۵۹- بگردد دروغ آنکه گردد بسی – از او راست باور ندارد کسی. (اسدی)
۸۸۶۰- بگفتار با مهتران پر مجوش – بزور آنکه بیش از تو با او مکوش. (اسدی)
۸۸۶۱- بگفتار شیرین جهاندیده مرد – کند آن چه نتوان به شمشیر کرد. (اسدی)
۸۸۶۲- بگو بخضر که جز مرگ دوستان دیدن – دگر چه حاصلی از عمر جاودان داری؟
۸۸۶۳- ما از این هستی ده روزه بجان آمده ایم – وای بر خضر که زندانی عمر ابد است. (صائب)
۸۸۶۴- خبر ز تلخی آب بقا کسی دارد – که همچو خضر گرفتار عمر جاوید است. (صائب)
۸۸۶۵- بگیتی چو فرزند پیوند نیست – (جوانی نمانده است و فرزند نیست...) (فردوسی)
۸۸۶۶- بسی بر وزد مشکبو بادها – که ما رفته باشیم از یادها.
۸۸۶۷- به گیتی که داند بجز کردگار – که فردا چه بازی کند روزگار. (فردوسی)
۸۸۶۸- بلال که مرد اذان گو قحط نمیشود.
۸۸۶۹- بلای آدمی آمد زبانش – که در وی بسته شد سود و زیانش. (ناصر خسرو)
۸۸۷۰- بلای زن در آن باشد که گویی – تو چون خور روشنی چون مه نکویی. (ویس و رامین)
۸۸۷۱- بلایی ز دوزخ سفر کردن است – غم چیز و تیمار جان خوردن است. (اسدی)
۸۸۷۲- بلایی زین جهان آشوب تر نیست – که بار خاطر است ار هست ور نیست.
(اگر دنیا نباشد دردمندیم – واگر باشد به مهرش پای بندیم...) (سعدی)
۸۸۷۳- بلبلا مژده ی بهار بیار – خبر بد ببوم باز گزار. (سعدی)
۸۸۷۴- بلبل بیدل تو عمر خواه که آخر – باغ شود سبز و سرخ گل بدرآید. (حافظ)
۸۸۷۵- د بیلبیلیش که بیلبیله.
بلبلیش بلبل است یا لندوک است پر نیاورده یا پیر است پر ریزانده. (به گویش قزوینی باید خواند. "لندوک" جوجه پیش از پر برآوردن است.)

۸۸۷۶- به مالت مناز بیک شب بند است – به حسنت مناز بیک تب بند است.
۸۸۷۷- بمان تا بتابد بر این آفتاب – (بهر کار بهتر درنگ از شتاب...) (فردوسی)
۸۸۷۸- به مایه توان ای پسر سود کرد – چه سود افتد آن را که سرمایه خورد. (سعدی)
۸۸۷۹- بمردم درآمیز اگر مردمی – که با آدمی خوگر است آدمی. (فردوسی)
۸۸۸۰- به مرگ بدان شادمانی رواست – اگر چه تن ما همه مرگ راست. (فردوسی)
۸۸۸۱- به مست و به دیوانه مدهید پند – (...مخندید بر پیر و بر دردمند.) (اسدی)
۸۸۸۲- به منزل رسی گر چه دیر است روزی – چو میپری از راه هر روز گامی. (ناصر خسرو)
۸۸۸۳- چون ز چاهی میکنی هر روز خاک – عاقبت اندر رسی در آب پاک. (مولوی)
۸۸۸۴- بمیرد هر آن کس که زاید درست – شود نیست چون آن که بود از نخست. (اسدی)
۸۸۸۵- به نانی تو سیری و هم گرسنه – (نه پیل و نه تخت و نه بار و بنه...) (فردوسی)
۸۸۸۶- بند یک ماده مشو تا بتوانی چو خروس – تا بوی تاجور و پیشرو تاجوران. (سنایی)
۸۸۸۷- بنرمی برآید ز سوراخ مار – (که تیزی و تندی نیاید بکار...) (فردوسی)
۸۸۸۸- بنزد پدر دختر ار چند دوست – بر دشمنش مهترین ننگ اوست. (اسدی)
۸۸۸۹- بنشین بر لب جوی و گزر عمر ببین – کاین اشارت ز جهان گزران ما را بس. (حافظ)
۸۸۹۰- بنیکی کن غریب مرده را یاد – (مرا طعنه مزن در عشق فرهاد...) (نظامی)
۸۸۹۱- بود بر زر مدار کار عالم – به زر آسان شود دشوار عالم. (وحشی)
۸۸۹۲- بود در جهان جنگ و پنداشتی – ولیکن از آن پس بود آشتی. (فردوسی)
۸۸۹۳- بود درد کسان بر دیگران خوار – (تو را زان چه که من پیچم بآزار.) (ویس و رامین)
۸۸۹۴- بود راحت، به مقدار سکون، بنگر مراتب را – دویدن رفتن استادن نشستن خفتن و مردن.
(میرزا حسینعلی؟)
۸۸۹۵- بود مهر زنان همچون دم خر – نگردد آن ز پیمودن فزونتر. (ویس و رامین)
۸۸۹۶- بودنت در خاک باشد یافتی – هم چنان کار خاک بود انبودنت. (رودکی)
("انبودن" = "انبوشتن" = ترکیب یافتن.)
۸۸۹۷- بودور که وار دور. (ترکی است)
۸۸۹۸- بوم را ویرانه سازد همچو سگ را پار گین – (باز خواهد دست شاه و شیر جوید بیشه را...)
(سنایی)
۸۸۹۹- بوی پیاز از دهن خوبروی خوبتر آید که گل از دست زشت. (سعدی)
۸۹۰۰- بویژه دو کس را ببخشای و بس – مدان خوار و بیچاره تر زان دو کس
بکی نیکدان بخردی کاز جهان – زبون افتد اندر کف ابلهان
دگر پادشاهی که از تاج و تخت – بدرویشی افتد شود شور بخت. (اسدی)
۸۹۰۱- بهار خرمی با کس نماند – جهان روزی دهد روزی ستاند. (ویس و رامین)
۸۹۰۲- بهای سر خویشتن میخورند – نه انصاف باشد که سختی خورند. (سعدی)
۸۹۰۳- به اختر کسی دان که دخترش نیست – چو دختر بود روشن اخترش نیست. (فردوسی)
۸۹۰۴- آن که را دختر است جای پسر – گرچه شاهست هست بداختر. (سنایی)
۸۹۰۵- به است از روی نیکو خوی نیکو – (مکن تندی که باشد از تو آهو...) (ویس و رامین)
۸۹۰۶- بهرام که گور میگرفتی همه عمر – دیدی که چگونه گور بهرام گرفت؟
(آن قصر که جمشید در آن جام گرفت – آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت...) (خیام)

۸۹۰۷- بهر الفی الف قدی بر آید (مو آن بحرم که در ظرف آمدستم – چو نقطه بر سر حرف آمدستم... الف قدم که در الف آمدستم.) (باباطاهر)
۸۹۰۸- بهر حال پیراهن بخت باش – کنون سخت پیش آمدت سخت باشد.
کنون کار پیش آمدت سخت باش – بهر کار پیراهن بخت باش. (فردوسی)
۸۹۰۹- بهر دیار که در چشم خلق خوار شدی – سبک سفر کن از آنجا برو بجای دگر.
۸۹۱۰- بهر سختیی تا بود جان بجای – نباید بریدن امید از خدای. (اسدی)
۸۹۱۱- بهر کار در زور کردن مشور – که چاره بسی جای بهتر ز زور. (اسدی)
۸۹۱۲- بهر کیکی گلیم نتوان سوخت – (دوست را کس بیک بدی نفروخت...) (سنایی)
۸۹۱۳- بهشت و دوزخت با تست در پوست – چرا بیرون ز خود میجویی ای دوست؟ (پ. ولی)
۸۹۱۴- بهنگام سختی مشو نا امید – که ابر سیه بارد آب سفید.
۸۹۱۵- بهنگام کردن ز دشمن گریز – به از با تن خویش کردن ستیز.
۸۹۱۶- بهیچ یار مده خاطر و بهیچ دیار – که بر و بحر فراخ است و آدمی بسیار (سعدی)
۸۹۱۷- بهین رادی آن دان که بیدرد و خشم – ببخشی نداری بپاداش چشم. (اسدی)
۸۹۱۸- بهین زنان در جهان آن بود – کاز او شوی همواره خندان بود. (فردوسی)
۸۹۱۹- بیادگار بمانی که بوی او داری – (صبا تو نکهت آن زلف مشکبو داری...) (حافظ)
۸۹۲۰- بی آزاری و سودمندی گزین – که این است آیین و فرجام دین. (فردوسی)
۸۹۲۱- بی آهو کسی نیست اندر جهان – چه در آشکار و چه اندر نهان. (فردوسی)
۸۹۲۲- بیچاره باشد خداوند لاف – (مگوییم چندین سخن بر گزاف – که...) (فردوسی)
۸۹۲۳- بی حیا من نیستم چشمت بمال – (سگ به نطق آمد که ای صاحب کمال...) (شیخ بهایی)
۸۹۲۴- بیداری پاسبان بیمزد – گنجینه برد به شرکت دزد. (امیر خسرو دهلوی)
۸۹۲۵- بید باری ایمن است از زحمت هرکس ولی – سنگ نا اهلان خورد شاخی که دارد میوه بار. (سنایی)
۸۹۲۶- بیدلی در همه احوال خدا با او بود – او نمیدیدش و از دور خدایا میکرد. (حافظ)
۸۹۲۷- بی سنگی ما ز بی زر و سیمی ماست – (با سنگدلان به سیم و زر شاید زیست...) (امیر محمود قمی)
۸۹۲۸- بیشتر دلبستگی باشد بدنیا پیر را – (ریشه ی نخل کهن سال از جوان افزونتر است...)
۸۹۲۹- بیگانه دزد را به کمین میتوان گرفت – نتوان رهید ز آفت دزدی که آشناست. (پروین)
۸۹۳۰- بیوه را که دست به بند بری در درد دلش باز میشود.
۸۹۳۱- پا تهی گشتن به است از کفش تنگ – (...رنج غربت به که اندر خانه جنگ) (مولوی)
۸۹۳۲- پادشاهان را سوگ داشتن محال باشد. (...(امیر) گفت... جزع و گریستن دیوانگی باشد و کار زنان. بخانها بازروید و بر عادت میباشید و شاد میزیید که...) (بیهقی)
۸۹۳۳- پاک نگردد زن بد جز بخاک – (ز آب شود هر تن آلوده پاک...) (امیر خسرو)
۸۹۳۴- پالان بزنی چو بر نیایی با خر – (چون با یاران خشم کنی جان پدر
بر من ریزی تو خشم یاران دگر – دانی که منم زبونتر و عاجزتر...) (فرخی)
۸۹۳۵- پایه پایه رفت باید سوی بام – (در تانی گوید ای عجول خام...) (مولوی)
۸۹۳۶- پدر زنده و پور جویای گاه – از این خامتر نیز کاری مخواه. (دقیقی)
پدر زنده و پور جویای گاه – چگونه بود، نیست آیین و راه. (فردوسی)

۸۹۳۷- پدر کاز من روانش باد پر نور - مرا پیرانه پندی داد مشهور
که از بیدولتان بگریز چون تیر – وطن در کوی صاحبدولتان گیر. (؟)
۸۹۳۸- پوتو نیکان نگیرد هرکه بنیادش بد است - تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است. (سعدی)
۸۹۳۹- پر در مقام تجربه ی دوستان مباش – صائب که زود بیکس و بی یار میشوی. (صائب)
۸۹۴۰- پرستارزاده نیاید بکار – اگر چند باشد پدر شهریار. (فردوسی)
۸۹۴۱- پرستنده ی آز و جویای کین – بگیتی ز کس نشنود آفرین. (فردوسی)
۸۹۴۲- پزشکی که باشد بتن دردمند – ز بیمار چون باز دارد گزند. (فردوسی)
۸۹۴۳- پزشکی چون کنی دعوی که هرگز – نیابد راحت از بیمار بیمار. (ناصر خسرو)
۸۹۴۴- پزشکی که علت بواجب شناخت – تواند سبک داروی درد ساخت. (؟فردوسی)
۸۹۴۵- پزشکی نه خوب آید از میزبان – (خورش باید از میزبان گونه گون
نه گفتن کاز این کم خور و زان فزون – اگرچه بود میزبان خوشزبان...) (اسدی)
۸۹۴۶- پژمردگیست در پی هر تازگی که هست – پیوسته روی تازه نباشد عروس را. (تاریخ گیلان مرعشی)
۸۹۴۷- پس بد مطلق نباشد در جهان – بد به نسبت باشد این را هم بدان. (مولوی)
۸۹۴۸- پسر چون کند با پدر کارزار – (...بدین آرزو کام دشمن مخار.) (فردوسی)
۸۹۴۹- پسر زاییدم برای رندان، دختر زاییدم برای مردان، خودم ماندم سفیل و سرگردان.
۸۹۵۰- پسر کاو رها کرد رسم پدر – تو بیگانه خوان و مخوانش پسر. (فردوسی)
۸۹۵۱- پشت این مشت مقلد کی شدی خم از رکوع – گرنه در جنت امید میوه ی طوباستی؟ (ناصر خسرو)
۸۹۵۲- پشه کی داند که این باغ از کی است – در بهاران زاد و مرگش دردی است. (مولوی)
۸۹۵۳- پشیمان نگردد کس از کار نیک – نکوتر ز نیکی چه چیز است و یک؟ (اسدی)
پشیمان نشد هرکه نیکی گزید – (...که بد زآب دانش نیارد چشید.) (فردوسی)
۸۹۵۴- پشیمانی بود در هرزه گردی – (...پریشانی بود در سوبسویی) (مغربی)
۸۹۵۵- پلنگ ژیان گرچه باشد دلیر – نیارد شدن پیش چنگال شیر. (فردوسی)
۸۹۵۶- پنبه با آتش کجا یارد چخید؟ - (مشت هرگز کی برآید با درفش...) (مسعود سعد)
۸۹۵۷- پنجه با ساعد سیمین چو نیاندازی به.
هرکه با پولاد بازو پنجه کرد – ساعد سیمین خود را رنجه کرد. (سعدی)
۸۹۵۸- پنجه نهان کن چو بشیران رسی – (گنج تلب کن چو بویران رسی...) (خواجو)
۸۹۵۹- پندم چه دهی نخست خود را – محکم کمری ز پند در بند
چون خود نکنی چنان که گویی – پند تو بود دروغ و ترفند. (ناصر خسرو)
۸۹۶۰- مال را هرکسی بدست آرد – رنجش اندر نگاهداشتن است.
۸۹۶۱- پول گرد بازار دراز.
۸۹۶۲- پیاده مرا زآن فرستاده طوس – که تا اسب بستانم از اشکبوس. (فردوسی)
۸۹۶۳- سکونی بدست آور ای بی ثبات – که بر سنگ غلطان نروید نبات. (سعدی)
۸۹۶۴- پیامیست از مرگ موی سپید – (...ببودن چه داری تو چندین امید؟) (فردوسی)
۸۹۶۵- پی خر مرده میگردد که نعلش را بکشد.
۸۹۶۶- پیران شکسته ی دهرند – در جوانی شکسته باید بود.

(باغبانی بنفشه میانبود گفتش ای گوژپشت جامه کبود – چه رسیده است از زمانه ترا – پیر ناگشته در شکستی زود؟ گفت...) (ابن یمین)
۸۹۶۷- پیر با چیز هست خواجه عزیز – پیر بیچیز را که داشت به چیز؟ (سنایی)
۸۹۶۸- پیر را خاصه بدخو و بی برگ – نیست یک دستگیر و مایه چو مرگ. (سنایی)
۸۹۶۹- پیر کاز جنبش ستاره بود – گرچه پیر است شیرخواره بود.
(...شیر شکل ار چه با بها باشد – بر عاقل کم از هبا باشد.) (سنایی)
۸۹۷۰- (جز به تدبیر پیر کار مکن) – پیر دانش نه پیر چرخ کهن.
پیر حکمت نه پیر هفت اختر – (پیر ملت نه پیر چار گهر.) (سنایی)
۸۹۷۱- پیروز باشد خداوند سنگ – (همی از شتابش به آید درنگ – که...) (فردوسی)
۸۹۷۲- چنین داد پاسخ که پیری و درد – درآرد دو سد گونه آهو به مرد. (اسدی)
۸۹۷۳- پی شاخ شد گوش بر باد داد – (چو برکنده شد گوش خر از بنه
جهید همچو آتش ز آتش زنه – گریزید و تیزید و شد همچو باد...) (ادیب)
۸۹۷۴- پیش محرم برهنه باید راز – (دوست محرم بود به راز و نیاز...) (سنایی)
۸۹۷۵- پیشه گر کامل شود از پیشه گر – (عقل قوت گیرد از عقل دگر...) (مولوی)
۸۹۷۶- پیل چون در وحل فروماند – جز به پیلان برون نیارندش (آلابی)
۸۹۷۷- که پیمان شکن خاک دارد کفن – (نیم من بداندیش و پیمان شکن...) (فردوسی)
۸۹۷۸- پی مور بر هستی او گواست – (که ما بندگانیم و او پادشاست.) (فردوسی)
۸۹۷۹- تا بدانستمی ز دشمن دوست – زندگانی دوبار بایستی. (عمادی شهریاری)
۸۹۸۰- تا به دکان و خانه در گروی – هرگز ای خام آدمی نشوی. (سعدی)
۸۹۸۱- تا بر سر دیده جا دهندت مردم – چون مردم دیده ترک خودبینی کن
(با خلق خدا سخن به شیرینی کن – اظهار نیاز و عجز و مسکینی کن) (خلخالی)
۸۹۸۲- تا توانستی ربودی چون عقاب – چون شدی عاجز گرفتی کرکسی
فاسقی بودی بوقت دسترس – پارسا گشتی کنون در مفلسی. (ناصر خسرو)
۸۹۸۳- تا توانی سعی کن از بهر آش – (...کاسه گر چینی نباشد گو مباش.) (؟)
۸۹۸۴- تا تیغ از اصفهان میاید مردان جوانند و تا سرخاب از فرنگ میاید زنان خوشگل.
۸۹۸۵- ما منتظران روزگاریم هنوز – تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون. (شهریاری)
۸۹۸۶- تا ریشه در آب است امید ثمری هست – (گر نخل وفا بر ندهد چشم تری هست...) (محمد عرفی)
۸۹۸۷- این دلو تهی که در چه انداخته ام – نومید نیم که پر برآید روزی
(تاریک شبم را سحر آید روزی – وز گم شده یارم خبر آید روزی) (العراضه)
۸۹۸۸- تازگی سرو و گل ز بارانست – زندگی سرو دل ز یاران است. (سنایی)
۸۹۸۹- تاس اگر نیک نشیند همه کس نراد است.
۸۹۹۰- تاش نسایی ندهد بوی مشک – (...فضل از اینست بفرسودنم) (ناصر خسرو)
۸۹۹۱- تا در آتش ننهی بوی نیاید ز عنبر – (این حدیث از سر درد است که من میگویم...) (سعدی)
۸۹۹۲- تا که احمق باقیست اندر جهان – مرد مفلس کی شود محتاج نان؟ (مولوی)
۸۹۹۳- تا که از جانب معشوقه نباشد کششی – کوشش عاشق بیچاره بجایی نرسد.

۸۹۹۴- تا نبیند رنج و سختی مرد کی گردد تمام؟ - تا نیابد باد و باران گل کجا بویا شود؟ (ناصر خسرو)
۸۹۹۵- تا نشان سم اسبت گم کنند – تر کمانا نعل را وارونه زن. (قاآنی)
۸۹۹۶- تا همی آسمان توانی دید – آسمان بین و آسمانه مبین. (؟)
۸۹۹۷- تبرک از در قاضی چو باز آوردی – دیانت از در دیگر برون رود ناچار. (سعدی)
۸۹۹۸- تبه گردد از بی شبانی رمه – (همی راست گویند لشگر همه...) (فردوسی)
۸۹۹۹- ترسم که صرفه ای نبرد روز بازخواست – نان حلال شیخ ز آب حرام ما. (حافظ)
۹۰۰۰- ترکان دوست میدارند دایم شور و غوغا را – (جهان پرشور از آن دارد لب شیرین ترک من – که...) (مغربی)
۹۰۰۱- ترکان بدیدن پریچهره اند – به جنگ اندرون پاک بیبهره اند (که..) (فردوسی)
۹۰۰۲- ترکان ز ایران نیابند جفت – (بخندید و آن گه بافسوس گفت – که...) (فردوسی)
۹۰۰۳- ترک دنیا بمردم آموزند – خویشتن سیم و غله اندوزند. (سعدی)
۹۰۰۴- ترکمانی نام جنت مشنید – گفت آنجا غارت و تاراج هست؟ (؟)
۹۰۰۵- ترک و حدیث دوستی قصه ی آب و آتش است – (...گرگ بگله آشنا میشود این نمیشود).
۹۰۰۶- تره به تخمش میره حسنی به بابا.
۹۰۰۷- سو بسو میرود چغندر پی کونه.
۹۰۰۸- تشنه ی سوخته بر چشمه ی روشن چو رسید – تو مپندار که از پیل دمان اندیشد. (سعدی)
۹۰۰۹- تف نعناع ترخونی به ریش زالزالکی.
۹۰۱۰- تلخ از شیرین لبان خوش میشود – خار از گلزار دلکش میشود. (مولوی)
۹۰۱۱- تلخ کی باشد کسی را کش برند – از میان زهر ماران سوی قند. (مولوی)
۹۰۱۲- تمتعی که من از فضل در جهان بردم – همان جفای پدر بود و سیلی استاد. (ظهیر)
۹۰۱۳- تن آسان زید هر که زر خوار کرد – (هزار استر بارکش بار کرد...) (فردوسی)
۹۰۱۴- تن آسانی و کاهلی دور کن – بکوش و ز رنج تنت سور کن
(...که اندر جهان سود بی رنج نیست – کسی را که کاهل بود گنج نیست.) (فردوسی)
۹۰۱۵- تنبان مرد که دو تا شد فکر زن نو میافتد.
۹۰۱۶- تن بی درد دل جز آب و گل نیست – (...دل فارغ ز درد عشق دل نیست) (جامی)
۹۰۱۷- تن تو جامه ی جان است ای دوست – ولی وقتی که پاکیزه است نیکوست. (پوریای ولی)
۹۰۱۸- تن رنج نادیده را ماژ نیست – که با کاهلی ماژ انبار نیست. (اسدی) ("ماژ" "رامش و "آسودگی" است)
۹۰۱۹- تنگدستان را دست دلیری بسته و پنجه ی شیری شکسته.
۹۰۲۰- تن ما یکی خانه دان شوره ناک – که ریزد همی اندک اندکش خاک.
چو دیوار فرسوده شد زیر و بر – سرانجام روزی درآید بسر. (اسدی)
۹۰۲۱- تنهایی از مرگ ناخوشتر است – هرآن تن که تنها بود بیسر است. (فردوسی)
۹۰۲۲- تنهایی به خدا میبرازد (و بس.)
۹۰۲۳- توانایی و کام و گنج و سپاه – سر مرد برنا بپیچد ز راه. (فردوسی)
۹۰۲۴- توان بحلق فرو بردن استخوان درشت – ولی شکم بدرد چون بگیرد اندر ناف. (سعدی)
۹۰۲۵- توانگر بود هرکه را آز نیست – خنک مرد کش آز انبار نیست. (فردوسی)

۹۰۲۶- توانگر شد آن کس که خرسند گشت – از او آز و تیمار در بند گشت. (فردوسی)
۹۰۲۷- توانگر گرش از دهش بهره نیست – همان زرش را ارج خرمهره نیست. (ادیب)
۹۰۲۸- تو آنگه دانشی باشی که دانی – که از دریای جهلت نیست معبر. (ناصر خسرو)
۹۰۲۹- توانم آنکه نیازارم اندرون کسی – حسود را چه کنم کاو ز خود برنج در است؟ (سعدی)
۹۰۳۰- تو از بردباران بدل ترس دار – که از تند در کین بتر بردبار. (اسدی)
۹۰۳۱- تو از مرگ خود هیچ غمگین مشو – که اندر جهان این سخن نیست نو. (فردوسی)
۹۰۳۲- تو با آفرینش بسنده نه ای – مشو تیز چون پرورنده نه ای (فردوسی)
۹۰۳۳- تو با خدای خود انداز کار و دل خوشدار – که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند. (حافظ)
۹۰۳۴- تو بجای پدر چه کردی خیر؟ - تا همان چشم داری از پسرت؟ (سعدی)
۹۰۳۵- تو پیروزی ار پیشدستی کنی – سرت گردد چو سستی کنی. (فردوسی)
۹۰۳۶- تو پیره زنی دو کت آید بکار – (تو را با نبرد دلیران چه کار...؟)
۹۰۳۷- تو چنگال شیران کجا دیده ای – که آواز روباه نشنیده ای (مرزبان نامه)
۹۰۳۸- تو چه دانی قلم صنع بنامت چه نوشت؟ - (به عمل تکیه مکن خواجه که در روز ازل...) (حافظ)
۹۰۳۹- تو خرسندی بکار آور در این بند – که بی انده بود همواره خرسند. (ویس و رامین)
۹۰۴۰- تو دانی که نبود مگر ز ابلهی – هر آن کاو کند زن بدست تهی. (فردوسی)
۹۰۴۱- تو را بر درد من رحمت نیاید – رفیق من یکی همدرد باید. (سعدی)
۹۰۴۲- تو را خورد بسیار بگزایدت – وگر کم خوری روز بفزایدت. (فردوسی)
۹۰۴۳- تو را داد و آن کس که پیوند تست – دهد نیز آنرا که فرزند تست.
(نهم گویی از بهر فرزند چیز – مبر غم که چیزش بود بی تو نیز
کسی را جهانبان ز بن نافرید – که از پیش روزی نکردش پدید...) (اسدی)
۹۰۴۴- تو را ز حکمت یونان جز این چه شد حاصل؟ - که شبهه کردی در محکمات قرانی؟
تو نفس علم شو از نقش علم دست بشوی – که نفس علم قدیم است و نقش او فانی (قاآنی)
۹۰۴۵- تو را که دست بلرزد گهر چه دانی سفت. (سعدی)
۹۰۴۶- تو علم آموختی از حرص آن گه ترس – کاندر شب چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا (سنایی)
۹۰۴۷- تو کاری که داری نبردی بسر – چرا دست یازی بکار دگر؟ (فردوسی)
۹۰۴۸- تو کاز محنت دیگران بیغمی – نشاید که نامت نهند آدمی. (سعدی)
۹۰۴۹- تو کندی جوی و آبش دیگری برد – (از این شد روی من هم گونه ی برد...) (ویس و رامین)
۹۰۵۰- تو نباشی یار من خدا بسازد کار من.
۹۰۵۱- توی این هیر و ویر بیا زیر ابروم را بگیر.
۹۰۵۲- تهی دست را کار واژون بود – دلش سال و مه تنگ و محزون بود. (فردوسی)
۹۰۵۳- تهی کیسه را از گره بر چه باک – (توانگر ز دزدان بود ترسناک...) (امیر خسرو)
۹۰۵۴- تیزی پشیمانی آرد به بن – (مفرمای اکنون و تیزی مکن که...) (فردوسی)
۹۰۵۵- تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر – بل ز سد لشگر ظفر انگیزتر. (مولوی)
۹۰۵۶- کشت شد خشک اگر نبارد میغ – (ملک پژمرده اگر نخندد تیغ) (سنایی)
۹۰۵۷- چرا نه در پی عزم دیار خود باشم؟ - چرا نه خاک سر کوی یار خود باشم؟
غم غریبی و غربت چو برنمیتابم – بشهر خود روم و شهریار خود باشم. (حافظ)

۹۰۵۸- بی تو در کلبه ی گدایی خویش – رنجهایی کشیده ام که مپرس. (حافظ)
۹۰۵۹- یاد باد آنکه ز ما وقت سفر یاد نکرد – بوداعی دل غم دیده ی ما شاد نکرد. (حافظ)
۹۰۶۰- درد عشقی کشیده ام که مپرس – زهر هجری چشیده ام که مپرس. (حافظ)
۹۰۶۱- بآغالش هرکسی بد مکن نشانه مشو پیش تیر سخن. (اسدی)
۹۰۶۲- باو نگفته از آنجا پاشو اینجا بنشین.
۹۰۶۳- خیلی چس دماغه.
۹۰۶۴- سر علف را بچره ای.
۹۰۶۵- گاو تا شاخش را نینه (neyna)(نبیند) شب چر نمیره.
۹۰۶۶- از سر میچره.
۹۰۶۷- مثل گاو میمونه، چشمش فقط دنبال علفه.
۹۰۶۸- چه میدونه یک من ماست چقدر کره میده.

Other books written by the author on Language

کتابهای دیگر از این نویسنده در زمینه ی زبان

****

از "عجم" تا "پارسی"

کالبد شناسی سنجشی زبان عجم (فارسی نوین) و پارسی

From “Lingua Ambigua” to the “Persian Language”

A comparative anatomy of the “Lingua Ambigua” and the Persian Language
written in Persian

****

کارنامه ی پارسیک

راهنمای واژه سازی بشیوه ی دانشیک

Karname Ye Parsik

A Scientific Study of the Persian Verbal Stems and Derivatives
written in Persian

****

Persian Language in Phonetic Alphabet

An Introductory Course for Foreigners

****

واژه نامه ی زبان کوچه ی پارسی

A Glossary of Slang Persian Words

Persian words in phonetic alphabet
With Etymologic and Semantic Remarks

****

A Concise Etymologic Dictionary of the Persian Language

شناسنامه ی واژگان پارسی

Volume I (A to I)
Volume II (J to T)
Volume III (U to Z) & Index
Persian words in phonetic alphabet

****

فرهنگ پند و دستان پارسی

(پند و دستان یاب)

بر پایه برداشت پیامها

Dictionary of Persian Proverbs and Aphorisms

****

A Comparative Probe in the Iranian Dialects and Semilanguages

Dialects/Semilanguages in phonetic alphabet

Volume I: Lori Nahavandi (Kuhani) Dialect.
Volume II: Neishaburi Dialect
Volume III: Nayini (Gonuyi) Semilanguage
Volume IV: Vajguni Dialect
Volume V: The Dialect of the Zoroastrians of Ardakan (Sharifabad)(the so-called "Dari" Language)
Volume VI: Lari Dialect
Volume VII: Tati Semilanguage
Volume VIII: Barahuyi Semilanguage
Volume IX: Lori Dialect of Surau (Chelgerdi)
Volume X: Pashtu Semilanguage (Alishang Dialect)
Volume XI: Hourami Dialect of the Kurdish Semilanguage
Volume XII: Baluchi Dialect of Khash
Volume XIII: Abyanaki Dialect
Volume XIV: Guilaki Dialect of Kuchisfan (Kuchisfahan)
Volume XV: Amoli Dialect of Mazandarani
Volume XVI: Semnani Semilanguage

****

زربیز پارسی

Zarbiz e Pársi

An English-Persian Lexicon

Volume I: Word Finder

Volume II: Sections P (prefixes), M (mesofixes), S (suffixes), C (concepts)

Volume III: Section L (lexicon)

Persian written in phonetic alphabet

****

Example Number 2:
To find a biconceptual proverb or aphorism containing two concepts of "fear" "ترس" (tars) and "death" "مرگ" (marg), again one must refer to Section II, Proverb-and Aphorism-Finder. Under "fear", there are several numbers such as 352, 401, 979 etc. under the word "death" there are numbers such as 381, 325, 382…. Comparing both sets of numbers one must choose those numbers common to both entries. As an example numbers 325 and 401 are common to both sets of figures. By locating quotations number 325 and 401 in Section I, two quotations are found which contain both meanings of "fear" and "death, these are 325 "آدم دو دفعه نمیمیرد." and number 401 "آدمی یک دفعه میمیرد".

Example Number 3:
To find a triple or multiconceptual quotation, the method is actually an extension of example number2. Suppose one wants to locate a proverb or aphorism containing four concepts of "کار" (kár), "work"; "زشت" (zewt), "bad"; "خشم" (xawm), "anger" and "شگفت" (wegeft), "surprise". By referring to Section II, and comparing the numbers under all of these entries, one sees that number 3434 is common to all four sets of figures. Referring to Section I, under number 3434 one finds the proverb "بزرا چراغ پا میکند" (Boz rá ceráq pá mikonad.), which contains all four concepts.

As the system is expandable the user can add further quotations to the end of Section I and number them consecutively and subsequently enter these numbers under various entries in Section II.

This system is suitable for storing the wealth of Persian proverbs and aphorisms in the memory of a computer, for fast comparison of numbers under various entries and retrieval of common numbers under several entries.

We wish to than Dr. Fatemeh Reyhani for her invaluable assistance in printing the 2nd and 3rd volumes.

We wish to thank Mrs. Lili Shakibi for secretarial assistance, for the first volume.

We are grateful to Mr. Ghalibab and the Staff of the Naghshe Jahan Publishing Company, for their assistance in publication of this work.

Jami Gilani Shakibi, MD
Ali Mohammad Haghshenas Lari, Ph.D
Bahram Moezzi Ghajar, Ph.D

Preface

Dictionary of Persian Proverbs and Aphorisms
A Computerized Approach
Based on the meaning of the Proverbs and Aphorisms.

Proverbs and Aphorisms represent verbal reflection of the life experience and historical background of a nation. Persian literature is extremely rich in this regard and probably it is one of the few languages with such a vast treasure. Most proverbs and aphorisms are metaphorical and therefore the real meaning is usually not apparent from the literal translation of the words.

We have access to approximately 25000 proverbs and aphorisms in Persian, collected by two scholars, Dehkhoda and Bahmanyari. Although both of these references are extremely valuable, however as they are arranged in an alphabetical order, one cannot locate a specific quotation, if one does not know the proverb beforehand.

We have used the above two references, ie Dehkhoda's Proverbs and Aphorisms and Bahmanyari's Dastanname, and broken down the proverbs and aphorisms into their constituents meanings and subsequently coded the meanings suitable for computer retrieval of the proverbs.

As far as we are aware this method has not yet been applied to proverbs and aphorisms, and most of the dictionaries of famous quotations are still arranged under limited titles, such as "love", "friendship", "hardship" etc. The method applied here for the first time is primarily devised for an open-end???? (open-ended), perpetually expandable computer system, which allows locating quotations of uni-, bi-, or multi-conceptual connotations. A few examples will put the method in perspective:

Example Number 1:

To find a uniconceptual proverb or aphorism containing the concept of "wish" one refers to the Section II of the Book entitled "Proverb-and-Aphorism-Finder" arranged in alphabetical order. Under the word "آرزو" "wish" or (árezu) one comes across several numbers such as 16, 47, 66,…., 3412. Any one of these quotations contains the concept of "wish". By referring to any one of these numbers in Section I, the numbered quotations can be located.

Dictionary of Persian Proverbs and Aphorisms

A Computerized Approach
Based on the meaning of the proverbs and aphorisms

by
Jami Gilani Shakibi, MD
Ali Mohammad Haghshenas Lari, Ph.D.
Bahram Moezzi Ghajar, Ph.D.
Bahram Youssefi, AIA

Tehran, Nashville 1987
2nd Edition MD, USA 2016

Dictionary of Persian Proverbs and Aphorisms

A Computerized Approach

Based on the meaning of the proverbs and aphorisms

by
Jami Gilani Shakibi, MD
Ali Mohammad Haghshenas Lari, Ph.D.
Bahram Moezzi Ghajar, Ph.D.
Bahram Youssefi, AIA

Tehran, Nashville 1987
2nd Edition MD, USA 2016